بررسی‌های تاریخی

فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۴
(شمارهٔ مسلسل ۵۶)

شمارهٔ ۱

بررسیهای تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ ادارهٔ روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

No: 56 (T. X, Vol 1)

April - May 1975

شمارهٔ ۱ سال دهم

(مسلسل ٥٦)

فروردین ـ اردیبهشت ۱۳٥٤

از این مجله دو هزار و ششصد و پنجاه جلد درچاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی
به چاپ رسیده است .

بفرمان مطاع
اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران
هیات‌های رهبری مجلهٔ بررسیهای تاریخی
بشرح زیر میباشند

بدربن حسنویه

فرمانروای مقتدر و دادگستر ایرانی

نوشته

حسن جاف

(دکتر در فرهنگ و تمدن اسلامی)

نوشته : حسن جاف
دکتر در فرهنگ و تمدن اسلامی

بدر بن حسنویه
فرمانروای مقتدر و دادگستر ایرانی

در سال ۳۳۰ هجری امیر حسین برزینی یا برزه‌کانی [۱] در قسمتی از غرب و جنوب ایران اساس امارتی را بنیان نهادکه مرکز اصلی آن شامل منطقه کوهستانی کرمانشاهان و لرستان بوده است [۲] برخی از مورخین اسم این امارت را به نام امیرحسین بنیانگزار این سلسله حسینیه نامیده‌اند [۳] امیر حسین که ریاست قبایل و عشایر شهر زور را [۴] داشت ازایل گوران کرد است [۵]

۱ـ تاریخ الدول والامارات الکردیه : امین زکی، ترجمه محمد علی عونی. قاهره ۱۹۴۵ میلادی ، ص ٦٨ .

2— The Cambridge History of Iran : Vol. 5. London. 1968-P. 24.

۳ـ دول‌الاسلام : صدفی ، جلد ۱ ص ٤۲۹

٤ـ شهر زور: درحال حاضر بسرزمینی اطلاق میشود که قسمت جنوب شرقی آن دره تابخرو دراستان سلیمانیه شمال عراق تشکیل میدهد و سمتی زمین مزبور ازجنوب عربت‌که بخشداری است درسلیمانیه تافرمانداری حلبچه درهمان استان امتداد دارد. رشته‌کوههائی مخصوصا ازطرف خاور وباختربه آن جلگه مشرف است. خطه شهرزور در دوران خلافت عباسیان شهرت داشته ودر مدارس شام وبغداد فقها وفضلای آن نامبردار بوده‌اند. ر.ك: اصل تسمیة شهر زور: توفیق وهبی، بغداد، ۱۹۵۷ میلادی، ص۱ـ۲ همچنین قاموس الاعلام : شمس الدین سامی، جلد ٤، استانبول ۱۳۰۸، ص ۲۸۸۹

۵ـ ر.ك: بمتن سخنرانی‌آقای جمیل روزبیانی تحت عنوان‌امارت حسنویهی کرد درجنوب و غرب ایران‌که در کنگره سوم تحقیقات ایران سال ۱۳۵۱ ایراد کردیده است .

امیر حسین زمامداری مقتدر بود که توانست از ضعف خلفای بنی‌عباس بهره گیرد و امارت خویش را بسط و توسعه دهد، بعد از فوت امیر حسین در سال ۳٤۸ هجری پسرش حسنویه جانشین او شد. نامبرده به‌گسترش امارتی که از پدر بوی رسیده پرداخت وبردینور[٦] و همدان ونهاوند وغیره دست یافت. خلیفه بغداد وادار شدکه امارت اورا برسمیت بشناسد[۷] حسنویه‌بن‌حسین به گفته کلیه مورخین با رکن‌الدوله بن بویه دیلمی معاصر بوده ودر زمان اوکار وبارش عروج تمام یافته وسروسامان‌گرفته‌است[۷] بعداز چندین پیروزی حسنویه برقوای آل‌بویه قلمروی حکومتش‌از جنوب تامناطق خوزستان وازشمال تااسدآباد توسعه یافت. حسنویه مردی نیکوکار، باتدبیر ونیك‌سیرت بود. اماراتی استوار بنیادنهاد وگردنکشان را مقهور ومطیع خود ساخت ویاران واتباع خویش‌را از راهزنی ودزدی بازداشت وفقرا واهل فضل راگرامی و بزرگ میداشت .

٦ـ دینور : ازتوابع کرمانشاه است درجنوب سنقر برراه همدان وکرمانشاه که مرکزکنونی‌آن صحنه وده کوچك بیستون است. یاقوت حموی درمورد دینور گوید: شهریست از ولایت جبال نزدیك قرمسین «کرمانشاه» که دارای جمعیتی زیاد است از دینور تا همدان بیست فرسخ است گروه فراوانی ازاهل علم و حدیث بشهر دینور منسوب میگردند. ر.ك: معجم‌البلدان: یاقوت‌الحموی ، جلد ۱ به اهتمام وستنفلد ، ۱۸٦۷ میلادی ص ٦٦ .

۷ـ تاریخ تمدن اسلام : جرجی زیدان ، ترجمهٔ علی جواهرکلام ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۸۲۵

۸ـ شرفنامه «تاریخ‌مفصل‌کردستان» : امیر شرفخان‌بتلیسی، باهتمام‌محمد عباسی تهران ۱۳٤۳ ـ ص ۳۹

بدینترتیب عزت و هیبتش درمیان مردم بالاگرفت.[۹] قلعه سرماج رابرکوهی بنیاد نهادوآنرا دارالملك خویش قرارداد.آثار قلعه مزبور تاکنون دربخش هرسین استان چهارم در دوازده‌کیلو متری باختر هرسین مشاهده میشود.[۱۰]

حسنویه (در روز شنبه سیم شهر ربیع‌الاول سنه تسع‌وستین و ثلثمایه= ۳٦۹) وفات یافت[۱۱] بعدازدرگذشت‌وی‌فرزندانش‌پراکنده شدند برخی نزد فخرالدوله و برخی نزد عضدالدوله رفتند فرزندان حسنویه‌عبارت‌بودندازابوالعلاء، عبدالرزاق، ابونجم‌بدر، عاصم، ابوعدنان، بختیار و عبدالملك. درآن‌روزگار بختیار درقلعه‌سرماج مسکن‌داشت ودرآنجا اموال‌بسیار نهفته‌بودچون‌نسبت به‌عضدالدوله دیلمی نخست ازدراطاعت درآمد وبعدیاغی شد عضدالدوله‌لشکری بسرکوبی اوفرستادوقلاع او و برادرانش‌را تسخیرکرد،ولی‌ابونجم بدر برادربختیار مورد عفو و لطف قرارگرفت وعضدالدوله او را تقویت نمودکه متصرفات حسنویه را از دستبرد سایراکراد حفظ کند. ناگفته نماند عضدالدوله عبدالملك وعاصم برادران دیگر بدر را نیزخلعت داد وبقیه فرزندان حسنویه را بقتل رساند[۱۲] ولی عاصم وعبدالملك ازاینکه عضدالدوله بدر را برآنان ترجیح داده بخشم‌آمدند وقیام‌کردند، عاصم عده‌ای از سران کرد راگرد آورد تابتواند در مقابل عضدالدوله مقاومت نماید اما عضدالدوله‌مهلت

۹ــ آوریکی‌باشه‌وه : حسین حزنی مکریانی ، رواندزعراف ، ۱۹۲۹ میلادی ص ۵ــ۷ همچنین تاریخ‌الدول والامارات‌الکردیه ص ۷۲

۱۰ــ ر . ك : فرهنگ رزم‌آرا ، جلد ۵ ، ص ۲۳۸ .

۱۱ــ کرد وپیوسنگی نژادی وتاریخی او : رشید یاسمی ، تهران ، ب. ت. ص ۱۸۳

۱۲ــ تاریخ الدول والامارات‌الکردیه ، ص ۷۵ همچنین ر.ك : کرد وپیوستگی نژادی وتاریخی او ، ص ۱۸۳ .

نداد و سپاهی انبوه برای سرکوبی ایشان فرستاد و عاصم دستگیر شد و به اسیری به همدان گسیل گشت [۱۳] بعد از پایان غائله عاصم، بدر به امور مملکتی پرداخت ودر توسعه قلمروی امارتش مجدانه کوشید. برای اینکه تصویری از شخصیت وخصوصیات اخلاقی بدر را ارائه داده باشیم بذکر عقاید برخی از مورخین اسلامی درمورد او میپردازیم. ابن‌الجوزی گوید: بدربن حسنویه بن‌الحسین ابوالنجم‌الکردی‌که عهده‌دار امارت منطقه جبال [۱٤] و همدان، دینور، بروجرد، نهاوند [۱۵] واسدآباد بوده مردی سیاستمدار، حلیم، بخشنده، صاحب عزم وحزم وعلم دوست بوده در انجام‌کارهای خیرخواهانه یدطولائی داشته، چون موفق بتأسیس امارتی نیرومند شد مردم در سایه عدل ودادگری وی از رفاه و آسایش بهره‌مند

۱۳ـ الکامل: ابن‌الاثیر، جلد ۸، ص ۲۳۵.

۱٤ـ منطقه جبال شامل برمنطقه‌ای است واقع در شمال غرب ایران تا ارومیه «رضائیه» امتداد داشته وصحرای‌بزرگ ایران ومنطقه‌کوههای جنوب‌شرقی آذربایجان رادربر داشته است مسلما قلمروی فرمانروائی دودمان حسنویه در ایران ازاین منطقه جغرافیائی که ذکر شد کمتر بوده است، ر. ك: الاکراد: شاکر خصباك، بغداد، ۱۹۷۰، ص ۵۱۵. همچنین، الحرکه‌القومیه‌الکردیه، ادمون غریب، بیروت ۱۹۷۰، ص ۱۰.

۱۵ـ نهاوند: در دوره فتوحات اسلامی معروف بوده و بماه‌کوفه نیزشهرت داشته احمدبن‌ابی‌یعقوب گوید: شهری است با شکوه آن را جندین اقلیم است که مردمی بهم‌آمیخته از عرب و عجم در آنها سکونت دارند. ر. ك: تعلیقات آذرنوش بـرکتاب فتوح‌البلدان، بلاذری، تهران ۱۳٤٦. ص ۱۱۵ و همچنین البلدان: احمدبن ابـی یعقوب، تـرجمه محمد ابـراهیم آیتی تهران، ۱۳٤۳ شمسی، ص ٤۷.

گردیدند [۱٦]

بدر توجه مخصوصی به‌یاری و کمك فقها و فضلامبذول‌میداشت ازجمله فضلائی‌که درمیان فقها و صاحبنظران اسلامی مقام‌والائی دارد ودرعهـد وی پست قضاوت شهردینـور را بعهده داشته از ابوالقاسم یوسف‌بن محمدبن‌کج‌الدینوری نام میبریم، او یکی از صاحبنظران عالیمقام در فقه شافعی بشمار رفته دارای تالیفات و تصنیفات فراوانی است [۱۷] علاقه مفرط بدر بمملکت‌داری و بسط عدل و رفاه و عمران‌وآبادی وکمك بضعفا وفقرا و محتاجین مـورد تایید بیشتر مورخین است‌که در مورد این دودمان تحقیق‌کرده‌اند. من‌باب مثال میگویند او هزار مسجد ساخت وچندین کاروانسرا و اقامتگاه جهت استراحت واطراق غربا و زوار و مسافران تاسیس نمود

سالانه ۱۰۰ هزار دینار برای ساختن راهها وکارگاهها و پله‌ها و بازارها وحفرکانال و چاهها جهت توسعه شبکه آبیاری بمصرف میرساند .

پل‌کشکان برروی رود صیمره از یادگارهای اوست. بصاحبان خانه‌های میان راهی‌کمك نقدی مینمود تاعلوفه‌لازم جهت‌کاروانها

۱٦ــ ر ك : المنتظم : ابن‌الجوزی ، جلد ۷ . ص ۲۷۱ .
الكامل : ابن‌الاثیر جلد ۹ ، ص ۸۵ .
تاریخ‌الدول والامارات الكردیه ، ص ۷۸ .

۱۷ــ وفیات‌الاعیان: ابن‌خلکان، جلدسوم، باهتمام‌محمدمحی‌الدین‌عبدالحمید، قاهره ۱۹٤۸ ، ص ٤۱۷

وچهارپایان مسافران تدارك بینند. هرسال ۱۰۰ هزار دینار به فقها و فضلا وفقرای شهر بغداد و کوفه میبخشید. ۱۷۰۰ الاغ برای کارهای عمران و آبادی مملکتی و ۲۰۰۰۰ برای حمل ونقل لشگری اختصاص داده بود[۱۸]

عدل ودادگری بدر شامل حال توده مردم شده ورعایای مملکت از رفاه وآسایش نسبی برخوردار بودند. برای اینکه نمونه‌ای از خصال پسندیده ونیکوی وی ارائه داده باشیم بذکر دو روایت که روشنگر دادگری و مردمداری اوست میپردازیم : میگویند روزی هیزم فروشی درحالیکه مقداری هیزم حمل‌میکرد بدر را موردخطاب قراردادگفت: ای پادشاه از صبح تا بحال غذائی نخورده‌ام. دو نان همراه خود داشتم که‌یکی از سواران با زور از من گرفت و ازشدت گرسنگی قادر بحمل این بار نیستم .

بدر از او پرسید آن سوار را میشناسی . . . ؟

هیزم فروش پاسخ داد بلی اگر او را از نزدیك ببینم . . .

بدر هیزم فروش را همراه خود بتنگه‌ای که مشرف بر مسیر سواران بود برد .

بدر پرسید کدامشان است ...؟

هیزم فروش یکی از سواران را نشان داد .

بدر سوار را نزد خود فرا خواند و به او دستور داد که از اسبش پیاده شود، سپس رو به سوارکرد وگفت چرا به این مرد

۱۸ـ الکامل ، حوادث سنه ۲۶۰ ـ ۴۰۵ .
المنتظم جلد ۷ ، ص ۲۷۰ـ۲۷۲ . دیوان الصبر ، جلد ٤ ، ص ۵۱۱ .
تاریخ‌الدول والامارات الکردیه ، ص ۷۷، ۷۸ .

ستم کرده‌ای ..؟ سوار پاسخی نداد .

بدر گفت در ازای این گستاخی و عمل ناجوانمردانه باید بارش را تا شهر حمل نمائی .

سوار خواست در مقابل مبلغی هیزم فروش را قانع سازد و از این تکلیف رها شود . ولی بدر نپذیرفت و سوار ناچار بحمل بار گردید .

همچنین میگویند روزی براثر شکایت کشاورزان کلیه رؤسای ایلها را دعوت نمود وضیافت بزرگی ترتیب داد.

روی خوانها انواع گوشت گذاشته شده بود ولی از نان خبری نبود.رؤسای ایلها بانتظار نـان نشستند وغذا نخوردند ، بـدر پرسید چرا غذا نمیخورید ..؟ گفتند مگر میشود گوشت را بی‌نان خورد ، بـدر گفت من‌هم شما را برای این موضوع دور هـم جمع کرده‌ام ، شما که گله‌های گوسفندان و احشام را در کشتزارهای روستائیان رها میکنید و غله را از بین میبرید ، چگونه به امید نان هستید ..؟ من بشماها اخطار میکنم که هرگاه بشنوم احشامتان محصولات زراعتی‌راتلف‌کرده‌است کلیه‌شمارابدارخواهم‌کشید. [۱۹]

بدربن حسنویه که ازیکسو در آبادی وعمران امارتش مجدانه میکوشید از سوی دیگر برای حفظ وحدت و قلمروی متصرفاتش در برابر لشکرکشی‌های فرمانروایان آل بویه که برای کسب‌قدرت بجان هم افتاده بودند سرسختانه مقاومت نمـود و بعد ازچندیـن پیروزی بر قوای مهاجم حکام وقت به‌اوج اقتدار رسید . بهمین

۱۹ــ تاریخ‌الدول والامارات‌الکردیه ، ص ۸۵ــ ۲۰۰

جهت خلیفه عباسی در سال ۳۸۸ هجری لقب ناصرالدین والدوله را به وی داد [۲۰] چون ذکر کلیه جنگها و لشکرکشیهای بدر از گنجایش این مقال خارج است، لذا بذکر نمونه‌ای از پیروزیهای او در برابر لشکریان آل بویه اکتفا میکنیم .

در سال ۳۷۶ هجری بین بدر وسپاه شرف‌الدوله آل بویه جنگ درگرفت. شرف‌الدوله سپاه‌انبوهی بفرماندهی قراتکین جهشیاری که سردار سپاه او بود راهی متصرفات بدر کرد، بدر چون‌ازجریان اطلاع یافت به مقابله شتافت وسپاه طرفین درقرمسین «کرمانشاه» بهم رسیدند و بعد ازجنگ سختی بدر خود را شکست خورده‌نشان داد و در کوهستان پنهان شد . قراتکین چنان پنداشت که دیگر بدر باز نخواهد گشت و بهمین جهت خیمه وخرگاه زده و به استراحت پرداخت ولی دیری نپائید که بدر برگشت و سخت حمله را آغاز نمود وتعداد زیادی از سپاه قراتکین بهلاکت رسیدند. قراتکین با عده‌ای از غلامان و خواص خود پا بفرار گذاشته تا نهروان توقف ننمود ، و در آنجا طی اقامت کوتاهی بقایای سپاه پراکنده خود را جمع آوری کرد و ببغداد برگشت ودرنتیجه بدرکلیه قلاع ونواحی منطقه جبال را تحت تصرف خود درآورد [۲۱] برای اینکه حدود

۲۰ــ ر.ك : الکامل جلد ۹ ص ٥٤
تاریخ تمدن اسلام، ص ۸۲۵.
آور یکی پاشه وه ، ص ۱۰

۲۱ــ الکامل جلد ۹ ص ۱۱

اقتدار و شوکت بدربن حسنویه راارائه داده باشیم‌بذکر این‌روایت از حمدالله‌بن مستوفی میپـــردازیم . او گوید: چون مجدالدولـــه بحـــد بلـــوغ رسید بـــا مـــادر در کار شاهـــی تنـــازع کـــرد و وزارت به خطیر ابوعلی داد مادرش بخشم بقلعـــه طبرك رفت و وزیر موکلان براو گماشت تانگریزد. سیده در شب بگریخت پیش بدربن‌حسنویه امیرکردستان رفت، بدهانه‌خوزستان بدربن‌حسنویه باستقبال رفت وزمین بوسی کرد وخدمات پسندیده بجای آورد و بالشکری به‌ری رفت وبامجدالدوله حرب کرد ولشکر اورا مقهور گـــردانید و ملك ری بگـــرفت و چنـــد روز آنجـــا بـــود و در ری چنـــد محلت بسوزانیـــد . مجـــدالدولـــه و وزیـــر خطیـــر ابوعلـــی اسیر شدنـــد و مقیـــد گشتند ، سیده در ملك متمکـــن شد ، بدربن حسنویه را با خلعتها و تکلفهـــای سزاوار با ولایت فرستاد و درکار ملك شرایط معدلت‌بتقدیم برسانید [۲۲] در زمستان سال۴۰۳ هجری‌بدر لشکری راتدارك‌دیدو (حسین‌بن‌مسعودالکردی) در قلعه کوسجد بشدت محاصره نمود . چون مدت حصار بـــدرازا کشید و شدت سرما و یخبندان طاقت فرسا بود ، لشکریان بدر از انتظار بتنگ‌آمدند وعده‌ای ازلشکریانش تصمیم بقتل‌وی‌گرفتند، سرانجام بدر توسط افراد ایل (جوزکان ـ جوزقان) کشته شد و حسین مسعود جسدش را با احترام بکوفه فرستاد و در همانجا دفن

۲۲ـ تاریخ گزیده : حمدالله مستوفی قزوینی ، باهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۴۲۱

گردید [۲۳] بعد از قتل بدر امارت حسنویه روی به ضعف و انحلال نهاد و سرانجام امارت مزبور در سال ٤٠٦ هجری [۲٤] بعداز مقتل طاهربن هلال‌بن بدر و پایان فرمانروائی آخرین امرای حسنویه بنام دیسم‌بن ابی‌الغنائم انقراض یافت .

23— The Guran: Bymenorsky, London, 1943. P. 82.

۲٤ـ تاریخ تمدن اسلام، ص ۸۲۵.

تاریخ الدول والامارات الکردیه، ص ۸۹

داش کسن

«شیرین و فرهاد»

نوشته

سعید گنجوی

(دکتر در باستانشناسی)

نوشتهٔ : سعید گنجوی

(دکتر در باستانشناسی)

داش کسن «شیرین و فرهاد»

بنای تاریخی داش‌کسن [1] درسال ۱۳۵۲ توسط کارکنان اداره کل حفاظت آثار تاریخی کشف شد و مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار گرفت. این اثر در ۱۷ کیلومتری جنوب‌شرقی شهر باستانی سلطانیه زنجان بالای قریه ویر واقع است.

بنای نامبرده در دل کوه کنده شده‌است ودران هیچگونه‌مصالح ساختمانی بجزسنگهای تراش‌یافتهٔ طبیعی‌دیده نمیشود (تصویر۱) مردم محل‌آنرا به‌نام شیرین وفرهاد نیزمیخوانند. این بنا خصوصیات ویژه‌ای دارد. نقوش برجسته آنکه برروی سنگهای طبیعی حجاری شده است گرچه به‌دورهٔ اسلامی نسبت داده میشود. اما تفاوتهائی با اثار بجای مانده ازآن دوران دارد. دربیشتر نقشهای‌سایر بناهای باستانی وحتی درتخت سلیمان‌نقش اژدها رابرروی کاشی‌نموده‌اند ولی تا بامروز نقش اژدها که به‌تنهائی برروی سنگ کنده شده باشد بدست نیامده بود و داش کسن تنها مکانی است که‌چنین‌نقش حجاری‌شده‌ای را برروی سنگ دربردارد.

فقط چند نمونه حجاری در ابنیهٔ اسلامی ومسیحی بجای مانده استکه نقش‌اژدها البته نه‌کاملا مشابه باحجاریهای بنای داش‌کسن

۱ـ واژه داش کسن به زبان آذری به‌معنای سنک تراش یاسنگ بر آمده است

تصویر ۱ — منظره بنای قاش‌کسن از دید افقی

درآنها دیده میشود. علت تزئینات مشابه درابنیهٔ اسلامی ومسیحی شاید درنتیجه آن بوده استکه سنگتراشان مسیحی ازطرف سلاطین سلجوقی استخدام میشدند.

قبل ازاینکه به‌نمونه‌های بدست آمده ازحجاری روی سنگ ابنیه اشاره ای‌بکنیم جا دارد که بدانیم درتزئین ابنیه دورهٔ اسلامی چه درداخل وچه درخارج، حجاری نقش عمده‌ای داشته‌است و برفراز ابنیه و دیوار شهر ودروازه وبرج وپل اغلب مجسمه حیوانات را قرار میداده‌اند و احتمالا این نقوش بعنوان طلسم وبرای محافظت از شر دشمن و نیروهای اهریمنی بکار میرفته است.

درتزئینات سنگی‌کلیسای مارآهوداما [2] درموصل ترسیمات و موضوعهای کاملا اساسی ازقبیل تصویر سلطان‌که برتخت نشسته‌و تصویر صیاد با باز واشکال شیر که دمشان بشکل تصویر اژدها در آمده بکار برده شده است.

دیگر دروازهٔ موسوم‌به‌طلسم بغداد است که‌اکنون ویران گشته ونام خلیفهٔ عباسی الناصر برآن نقش شده وتاریخ آن ۶۱۸ هجری (۲ـ۱۲۲۱) میلادی‌بود. دروازه نامبرده طاقی‌داشت‌که برآن نقوش برجسته ازبهترین نمونه‌های حجاری تعبیه شده بود و موضوع‌آنها شامل تصویر خلیفه به‌حالت نشسته و درطرفین او دو اژدها بود. این نقش بطوربرجسته تراشیده شده و در زمینه آن طرح تزئینی زیبائی‌که شکل تور داشت تعبیه گشته بود.

علاوه برنقش حجاری شده اژدها، بنای داش کسن تزئینات دیگری‌برروی دیواره‌هادارد، این‌حجاریهاشامل‌نقوشی مانند‌درخت‌و گل وبوته وهمچنین نقش درخت گلابی برروی سنگهای بعضی از دیوارهای بنا است. این نقوش نیز ازجهت آنکه نمونه‌های گچ‌بری

2— Marahudamma

نظیرآن زیاد شناخته شده است ولی حجاری‌کاملا همانند آن سراغ نمیرفت اهمیت فراوان دارد.

چند نمونه حجاری گل و بوته در ابنیهٔ دورهٔ ایوبی و مملوکی درمصر و سوریه مشاهده شده است که برای نمونه از این اسلوب تزئینی میتوان به‌بنای مقبرهٔقلاوون ومدرسه پسر او(الناصرمحمد) اشاره نمودکه‌دارای اشکال‌برگ نخلی‌بوده و با نقوش خطی‌طوماری بهم اتصال یافته است. این اشکال اغلب درچندین سطح‌کشیده شده است و کاملترین نمونه این نوع طرح تزئینی در محراب مدرسه الناصر دیده میشود.

بسیاری ازحجاریها وگچ بریهای دورهٔ اولیه عباسی منشاء اشکال توریقی یا گل و بوته‌دار است، تعدادی سرستونهای مرمر در الرقه وناحیهٔ بین‌الرصافه ودیرالزور [۳] پیدا شده است وسه‌عدد از این سرستونها درموزهٔ متروپولیتن نیویورك وتعدادی ازآنها در موزه‌های برلین واستانبول است. طرح تزئینی اغلب‌این سرستونها براساس طرح برگ نخلی قرار داردکه اشکال مختلف تزئینی و طوماری شکل‌ازآنها ساخته‌اند، تزتین اصلی را باکمی برجستگی تراشیده‌اند ومعمولا عبارتست‌ازشکل طوماری موجدارکه ازطرح برگ نخلی نیمه وبرگ نخلی شکافدار وبرگ نخلی تمام تشکیل یافته است.

اشکال برگ نخلی نیمه بااشکال طوماری ترکیب‌گشته‌است و انتهای‌آن را برگ دیگری تشکیل میدهد اشکال برگ نخلی یانیمه نخلی دارای چندین‌بریدگی وحفرهٔ مدورکوچك است وپائین‌ترین آنها اغلب بشکل حلزونی تراشیده شده است.

۳ــ رقه ورصافه و دیرالزور نام سه شهر قدیمی درکشور عراق در دو طرف رودخانهٔ فرات است

چند نمونه‌ای‌که ازحجاری‌گل و بوته دربالاآمد ، تفاوتهای زیادی باطرحهای تزئینی دیوارهای بنای‌داش‌کسن دارد واین مطلب بامشاهده عکسها و نقشه موجود ازاین بنا و توضیح مشخصات ساختمان بنا بیشتر معلوم میگردد .[4]

مشخصات ساختمان بنا

این‌بناکه درمحوطه‌ای بمساحت٦١٤مترمربع ساخته شده‌است وبوسیله دیوارهای سنگی‌که دورتادورآن‌کشیده‌اند ازسایر بناهای اطراف محل مشخص و مجزا میگردد. دربررسی‌که دراین محل‌انجام گرفته استازدید افقی سه‌غارسنگی بچشم میخوردکه این سه‌غار روی یك نیم دایره بقطر ۳۹/٤۰ متر واقع است .

دوغاردرطرفین بنا ویك‌غار مابین ایندوغار وبفاصله ۲٦/۷٥ مترازآنها واقع است درسمت چپ غاریکه درسمت راست نیمدایره واقع است محرابی بطول ۲/٥ و عرض ۱/۱٥ متر دیده میشود (تصویر۲) .

بفاصله ۹۰ سانتیمتر از این محراب مکعب مستطیلی بطول ٥/۹۰ وعرض ۱/۹۰ مترحجاری شده استکه درداخل این مکعب مستطیل‌اژدهای‌کنده شده‌ای دردرون سنگ نمایان است چنانکه در تصویر۳ بنظرمی‌رسد نقش برجسته اژدها داخل مکعب مستطیلی واقع‌بوده اطراف‌آنرا طرحهای تزئینی توری‌شکلی احاطه‌کرده‌است.

از دیگرطرحهای تزئینی حجاری شده‌اشکال درخت‌وگل وبوته وهمچنین درخت‌گلابی را در دیواره‌های بنا میتوان دید(تصویرهای ٤ و ٥)

٤ــ برای مطالعه ومقایسه بیشتر طرحهای تزئینی میتوان به‌کتاب راهنمای صنایع اسلامی ترجمه عبدالله فریار تالیف (س.م دیماند) از انتشارات بنگاه ترجمه ونشر کتاب مراجعه نمود .

دهانه غاریکه درسمت راست بنا واقع است

تصویر ۳ ـ نقش برجسته اژدهای حجاری شده و طرح تزئینات توری اطراف آن

تصویر ٤ ـ یك طرح تزئینی دیگر از حجاریهای گل و بوته و ستونهای تزئینی بنای تاریخی داش‌گه

تصویر ۵ـ طرح تزئینی درخت گلابی با گل وبوته‌های اطراف آن

تعدادی ستونهای تزئینی هم‌دراین محل بدست‌آمده‌که حائز اهمیت فراوان است. درداخل محوطه، استخری‌که باسنگهای‌حجاری شده احداث‌گشته است دیده میشود و هم‌اکنون نیز درایام بهارآب داخل‌آن جمع می‌گردد .

برأثر بررسی‌هائی‌که در این محل انجام‌گرفته است ، ازنظر سابقه تاریخی وتعیین تاریخ تاسیس بناباخصوصیات فوق میتوان تخمین زد،که بنای نامبرده دارای سابقهٔ تاریخی وقدمت‌زیادی‌است واحتمالا دردوره‌پیش‌از هخامنشیان دردل‌کوه بصورت غارکنده‌شده ودر دوران مغول بصورت خانقاهی درآمده است وتزئینات حجاری شده موجود درقسمتهای مختلف آن مربوط به‌دورهٔ سلطنت سلطان محمد خدابنده (الجایتو) (۷۰٤ـ۷۱٦ هجری) است .

گورستانی‌که دراطراف این‌بنا موجود است نشان میدهدکه‌این محل در دوره‌های قبل‌از مغول نیز مکانی مقدس بوده وازنقطه‌نظر مذهبی اهمیت زیادی داشته‌است .

کاوشهای علمی این‌بنا درآینده مسائل زیادی را در موردآن روشن خواهدکرد واحتمالا طرحهای حجاری شده زیادی را نمایان خواهد ساخت .

پژوهشی در بارهٔ

سکه‌های بهرام ششم (چوبینه)

از :

ملکزاده بیانی

ز : ملکزاده بیانی

پژوهشی در بارهٔ

سکه‌های بهرام ششم (چوبینه)

مقدمه

در دورهٔ شاهنشاهی ساسانی هفت خاندان در بین طبقات حاکمه ازهمه برتر وممتازتر بودند. این هفت خاندان غیر ازخانـدان ساسانی عبارتنداز: خاندان‌کارن، سورن، اسپهبد، اسپندیاذ، مهران وزیك، که دربین آنان خاندان کارن وسورن واسپهبد ومهران از تیره اقوام مهم پارتی بودند.[1] رؤسای این خاندان‌ها چه در دوران شاهنشاهی پارت وچه «دوران‌ساسانی‌مقام والای خودراحفظ‌کرده خدمات موثری به‌کشورخود نمودند ونقش بسیار مؤثری ازجهات مختلف سیاسی ومملکتداری بعهده داشته‌اند.

درشورای‌بزرگ پارتیان‌مجلس‌وسپو هرکان Vaspuhrakan (مجلس اشراف). نمایندگان این‌خاندان‌ها شرکت‌داشتند وبهنگام مراسم تاجگذاری یکی از رؤسای این خاندان‌ها تاج رابرسر شاه

---

۱ ــ رك : ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستنسن ترجمه رشیدیاسمی «انتساب به سلسله اشکانی را علامت امتیاز میدانستند» . (ص ــ ۱۲٤) .

می‌نهاد، و نظر شاه در تعیین ولیعهد نیز با تائید این مجلس صورت میگرفت .

در دوره ساسانی که بسیاری از امور و اصول کشورداری بر اساس دوران هخامنشی و پارتی صورت میگرفت، امتیازات این خاندانها همچنان برقرار بود وشورای سلطنتی برای جانشینی هریك از شاهنشاهان باحضور نماینده این هفت خاندان تشکیل میگردید و مقام ومرتبت رؤسای این خاندان ها چه پارسی وچه پارتی . بحدی بود که اجازه داشتند در مراسم رسمی، تاجی که‌از تاج شاهنشاهی کوچکتر بود، بسر نهند .

خدماتی‌که سران و افراد این‌خاندان‌ها به‌دولت ساسانی نمودند. موارد بسیار دارد . ولی‌آنچه دراین مختصر مورد نظراست تحقیق درباره سکه‌های بهرام ششم (بهرام چوبینه) می‌باشد که ازخاندان نام‌آور مهران‌پارتی‌بودکه بواسطه‌دلاوریهائی‌که درحفظ و حراست ایران زمین درمقابل بیگانگان ابراز داشت، مورد حمایت مردم و سپاهیان قرار گرفت وبالاخره تاج وتخت شاهی نصیب وی‌گردید.

خاندان مهران از ری بودند و در ری و پارس [۲] که زادگاه دودمان‌ساسانی‌است، املاك‌وسیع‌داشتندو صاحب‌مقامات‌بزرگ‌بودند که‌نام تعدادی ازآنان درسنگ نوشته‌ها یادر تواریخ آندوران بارها آمده است .

درفهرست بزرگان دربار شاپور اول درکتیبهٔ کعبه زرتشت از دبیری (دبیرپد) بنام ارشتات یادشده که ازخاندان مهران پارتی واهل ری بوده ، آمده است .[۳]

یزدگرد دوم درسال (۴۵۷م) درگذشت و پسر بزرگ او هرمز سوم که در سگستان (سیستان) حکومت داشت به‌تخت نشست. برادر

۲ـ « رودخانه مهران در ایالت پارس نیز منسوب به این دودمان است» ر ك : کریستن سن «نقل از طبری» (ص ـ ۱۲۶)

۳ ـ ر ك : تمدن ایران ساسانی ، تالیف لوکونین ترجمه عنایت‌الله رضا «ارشتات دبیر ازمهران ها واز شهرری » (ص ـ ۱۰۸)

کوچکتر، پیروز ادعای سلطنت نمود ودر جنگی که بین این دوشاهزاده روی داد[۴] رهام از خاندان مهران که یکی از بزرگان صاحب قدرت بود، هرمز راشکست داد و پیروز را برتخت نشاند. درموقعی که پیروز درجنگ با هپتالیان کشته شد (سال ۴۸۴م) یکی از سرداران وی بنام شاهپور مهران[۵] در ارمنستان بود وچون خبر مرگ پیروز به‌او رسید باعجله خودرا به‌تیسفون رساند تانظر خودرا در انتخاب شاهنشاه تازه بکاربرد. دردوران شهریاری قباداول، شاهپورمهران مقام بسیار مهم‌ایران (اسپهبد) راداشت[۶] و عهدنامه‌متارکه‌جنگ ایران بارومیان درسال (۵۰۵م) را وی منعقد ساخت.

یکی از مقامات مهم‌دوران ساسانیان‌که جنبه لشگری وکشوری داشت، مقام‌مرزبان بودکه معمولا این‌سمت به‌بزرگان‌کشور یایکی از شاهزادگان داده می‌شد. چنانکه شاهزاده نرسی برادر بهرام پنجم (بهرام‌گور) عنوان و مقام مرزبان کوشان گرفت. یکی ازامتیازات مرزبان افتخار داشتن تخت نقره بود. مرزبان شهردار میتوانست به‌تخت زرین بنشیند.

مرزبانی ری بعهده افراد خاندان مهران بود چنانکه افراداین خاندان را رازی میگفتند.

دردوره شهریاری خسرو اول (انوشیروان) شهرین که از

۴ــ درگیرودار جنگ بین دو برادر مادرشان ملکه دینك در تیسفون‌سلطنت میکرد. از این ملکه مهر بسیار زیبائی درموزه لنینگراد موجود است. ر.ك سیمای شاهان و نام‌آوران ایران تألیف ملك زاده بیانی و اسمعیل رضوانی (ص ــ ۶۳).

۵ ــ ر.ك: کریستن‌سن «که از مردم ری و خاندان منسوب مهران بود» (ص ــ ۳۱۸).

۶ــ دختر شاپور مهران نیز زن قباد وملکه ایران بوده است دراخبارالطوال سمت شاپور چنین آمده است «شاپوررازی‌که ازفرزندان مهران بزرگ و عامل او نیز در بابل» (ص ــ ۶۹).

خاندان‌مهران است مرزبان بیت درائی وسرزمین کاسبی‌ها [۷] بود. چندین هزار سوار بوده است .

پیران گشنسب ازهمین خاندان مرزبان منطقه اران وفرمانده چندین هزار سوار بوده است .

پس از درگذشت شهرین پسرش گشن یزداد چون از دین زرتشت به‌عیسویت گروید، اموال او را عمش ضبط کرد وچون‌او درگذشت گشن‌یزداد همه اموال را متصرف شد ودربین‌فقرا تقسیم نمود . [۸] مهمترین فرد ازاین دودمان اصیل پارتی، بهرام‌چوبین فرزندبهرام‌گشنسب است‌که شاهنشاه ایران‌زمین گردید .

ری ازقدیم‌الایام جزو تیول خاندان مهران بود و بهرام گشنسب پدر بهرام چوبین که‌اهل ری بود، مرزبانی ری را بعهده داشت. درباب نسب بهرام چوبین در تاریخ بلعمی چنین آمده‌است:

«بهرام‌بن بهرام جشنس بود و نسب وی به گرگین میلاد کشد و اصل بهرام ازری‌بود. از ملك زادگان واسپهبدان ری بود واندر آن زمان هیچکس مردانه تر ومبارزتر نبود وبگونه سیاه چرده بود بهبالادراز وخشك بودواز بهر آن‌چوبین گفتند» [۹] فردوسی بهرام چوبین را از نواده گرگین میلاد و آرش میداند [۱۰] بهرام چوبین‌که سرداری بالیاقت و کارآمد بود نوشیروان او را سپهبد و مرزبان ارمنستان وآذربایجان ری وجبال وجرجان وطبرستان نمود. هرمز چهارم (۷۹–۵۹۰) برای دفع‌خاقان ترك، بهرام راکه درارمنستان

۷– بیت درآبی قسمتی ازعلمیه (عمستان) سرزمین کاسی ها منطقه زاگرس کرمانشاهان و لرستان بوده است .

۸– «این مطالب در نامه تنسر آمده است» ایران درزمان ساسانیان تألیف کریستن سن (ص – ۳٤۱) .

۹– تاریخ طبری (ص – ۱۸۲) .

۱۰– برای مزید اطلاع رك : زندگانی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگارش محمد علی اسلامی ندوشن (ص – ۲۹٦ تا ٤۲۲) .

بود به‌حضور طلبید [۱۱] و باحترام فراوان قصدخودرا به‌او ابراز داشت واورا باعنوان سپهبد خراسان [۱۲] مأمور دفع ترکان ساخت که سرحدات شمال ومشرق را مورد تاخت وتاز قرار داده بودند. در تاریخ طبری چنین آمده‌است «و هرمز سخت بیمناك‌شد و به‌مشورت پرداخت . او بهرام جشنس راکه‌ازمردم ری بود و به‌نام چوبین شهره بود با دوازده هزار برگزید بسوی ترکان فرستاد» ترجمه پاینده . [۱۳]

شاهنشاه ساسانی هرمز دستور داد تا خزائن واموال واسلحهٔ و هرگونه‌ابزارجنگی دراختیار بهرام گذاشتند وخود وی وقتی بهرام از پایتخت (تیسفون) باسپاهیان حرکت کرد اورا بدرقه کرد. بهرام ترکان راشکست سختی داد و غنائم بیشماری بدست آورد و ازجمله تخت زرین خاقان‌که تمام انرا که بوسیله سیصد شتر حمل‌گردید ، برای هرمز فرستاد [۱۴] سپس بهرام به‌فرماندهی‌کل نیروی ایران برای جنگ با رومیان منصوب گردید. ولی دراین جنگ شکست نصیب وی شد. شاید یکی ازجهات شکست وی کمك کافی‌نرساندن دستگاه دولتی است که درباطن از محبوبیت بهرام نزد سپاهیانش بیمناك بودند. نامرادی بهرام چوبین در جنگ موجب گردید تا هرمز اورا باطرزی نامطلوب ازفرماندهی خلع‌کند. این عمل باعث

۱۱ــ ر ك : اخبارالطوال، تالیف دینوری ترجمه صادق نشأت (ص ــ ۸۴).
ر ك : تاریخ طبری «ترکان برضد هرمز برخاستند و شابه پادشاه بزرگ‌ترکان بسال یاردهم بادشاهی وی با سیصد هزار سپاه تا بادغیس و هرات‌پیش آمد». (ص ــ ۷۲۶) .

۱۲ــ فردوسی می‌گوید : 3463-1

هر آن کس که جست ازیلان نام را — سپهبد همی خواند بهرام را
بدو گفت سالار لشکر توئی — بتو باز گردد بد و نیکوئی

۱۳ــ طبری (ص ــ ۷۲۶) .

۱۴ــ برای مزید اطلاع . ر ك : اخبارالطوال (ص ــ ۸۷) . ر ك : تاریخ طبری «از قلعهٔ وی گنج‌های فراوان به غنیمت گرفت، گویند از غنائم جنگ از مال و جواهر وآبگینه وسلا وکالاهای دیگر دویست و پنجاه هزار شتر بار برای هرمز فرستاد و هرمز بهرام را ازآن همه غنیمت سپاس گفت» (ص ــ ۷۲۷) .

دلگیری او وسپاهیانش گردید .

بهرام چوبینه بدون تردید درنهایت صداقت ومردانگی در مقام خود که سرداری سپاه باشد، چه درزمـــان خسروانوشیروان وچه در دوره شهریاری هرمزچهارم ، خدمتکرد و نهایت کوشش را برای پیشرفت وراندن بیگانگان ازایران زمین بکار برده است

ناسپاسیها وحسدها ، اوراکه مردی حساس‌ولایق ودرست و صاحب رای بود، آزرده خاطر ساخت، بی‌بندوباری و عنان‌گسیختگی بزرگان وکشورمداران که موجب نابسامانی دستگاه‌هـــای مملکتی گردیده بود ، ازسوتی و بی‌توجهی هرمز دوم نسبت بوی‌که درباطن ازبهرام هراسناك بود و بگفته طبری «عیب اوآن بود که مردمان بزرگ را خرد داشتی وحق ایشان نشناختی» ازسوی‌دیگر، اورا دلسرد واز وی روگردان نمود . لذا علاقه زیاد سپاهیان و بزرگان هم رأی واندیشه بوی، بهرام را برانگیخت‌که قدعلم کند وسکان کشتی ملك راکه به غرقاب سقوط نزدیك بود، بدست گیرد و باسر انگشت تدبیر به‌مسیر صحیح سوق دهد .

در این مورد اظهار نظر نویسنده «زندگی‌و مرگ پهلوانان» درشاهنامه بسیار دقیق ومتین است . وی چنین‌گوید «بهرام‌چوبینه اگر اوضاع زمان خودرا آشفته و بخت را ازخاندان ساسانی برگشته نمیدید جرات عصیان نمیافت». [۱۵]

محتمل استکه بهرام چوبینه قبل ازاینکه بفکر بدست آوردن تخت و تاج باشد در صدد برآمدکه پسر هرمز چهارم، خسروپرویز را بشاهی به‌نشاند . زیرازمانی‌که آشفته خاطر برضدهرمز چهارم قیام‌کرده‌بودوباسپاهیان خوددر ری‌اقامت‌داشت‌وبضرب‌سکه‌باتصویر خسروپرویزاقدام‌نمودودستورداد پس ازآماده‌شدن‌محرمانه به‌تیسفون

۱۵ــ ر ك . زندگی ومرگ پهلوانان درشاهنامه تالیف محمدعلی اسلامی ندوشن (ص ــ ۳۹۱) .

برده بین‌مردم پایتخت توزیع نمایند.[۱۶] این اقدام‌را میتوان‌نوعی تدبیر برای متشنج‌کردن اوضاع و اختلاف بین شاه وولیعهد دانست.[۱۷]

بدون‌تردید بستام (وستهم) بطریقی از اندیشه بهرام آگاهی پیداکرد وخودمقدم‌در برانداختن‌شاه‌گردید و باکمك برادرش بندوی (وندوی) هرمز را دستگیر وزندانی نمودند وخسرو پرویز را بشاهی برداشتند سال (۵۹۰)[۱۸]

بدستور بستام‌هرمز راکورکردند وچندی بعداورا کشتند.[۱۹]

خسرو پرویز که در آذربایجان بود باشتاب خودرا به تیسفون رسانید وتاج برسر نهاد. اما بهرام چوبینه حاضر نشد پس از اینهمه ناروائیها بفرمان پرویز درآید وخودراکه‌از دودمان‌مهران وشاهنشاهان پارت میدانست درامر سلطنت محق‌میپنداشت، با سپاهیان خود به‌تیسفون نزدیك شد وخسرو که‌تاب مقاومت در خود

۱۶ـ در اخبارالطوال چنین آمده است (بهرام باسپاه خویش سوی‌عراق رهسپار گشت وچون به ری رسید درآنجا اقامت کرد وسکه‌ای برای ضرب درهم با تصویر خسروپرویز تهیه کرده و ده هزار درهم از روی آن فراهم آورده‌دستور داد که آنها را محرمانه به مدائن ببرند و بین مردم بخش کنند) (ص ـ ۸۹)، فردوسی گوید: «بسازند و آرایش نو کنند درم مهر برنام خسرو کنند».

۱۷ـ دینوری گوید (چون خسرو از این ماجرا آگاه گشت، یقین کرد که این دسیسه با دست بسرش خسرو پرویز فراهم شده است واو هوس سلطنت را به سر دارد و هم اوست که فرمان به ضرب سکه‌ها داده است و اتفاقاً منظور بهرام نیزهمین‌بود) (ص ـ ۸۹).

۱۸ـ بسطام و بندوی از شاهزادگان ساسانی و برادرهای ملکه زن هرمز چهارم بودند و هر دو مورد سوء ظن واقع شدند و به امر هرمز به زندان‌افتادند.

۱۹ـ ر ك: کریستن سن، ایران درزمان ساسانیان (بنابر رای‌تئوفیلاکتوس، آن کار به امر خسرو واقع شد وبعضی گویند خسرو رضایت ضمنی در قتل او داده بود) (ص ـ ۴۶۵).

دینوری گوید (بندویه و بسطام دائی های خسرو گفتند ما شر هرمز را از شما دور میسازیم ازآنجا بقصد اجرای تصمیم خود بازگشتند تا به درون کاخ پادشاهی رسیدند و به اقامتگاه هرمز درآمدند . . . دستاری برگردن هرمز افکندند و بقدری فشار دادند تا جان داد. اخبارالطوال (ص ـ ۹۴).

نمیدید، ناچار پایتخت را ترك کرد. بگفتهٔ طبری «جنگها در میانه رفت و پرویز به‌ناچار از پس جنگها و شبیخونها که باهمدیگرداشتند فراری شد و بـه‌کمك خواهی سوی پادشاه روم رفت» [۲۰] بهرام چوبینه پس‌از شکست دادن سپاهیان خسرو پرویز پیروزمندانه به پایتخت درآمد بنام بهرام ششم تاج شاهی برسر نهاد [۲۱]

بنا برمعمول‌ازهمان تاریخ‌ضرابخانه پایتخت بنام وی به‌ضرب سکه پرداخت (سال ۵۹۰م).

دوران شهریاری بهرام ششم باوجود آنکه طرف محبت مـردم ایران‌زمین‌وسپاهیان بود [۲۲] بسیارکوتاه‌گردید. زیراخسرو پرویز باکمك‌سپاهیان‌رومی‌امپراطورموریس Maurice ۵۳۹ـ۶۰۲م [۲۳] درقبال واگذاری قسمتی از ارمنستان به‌دولت روم وگـذشت از خراجی که رومیان بایران میپرداختند [۲۴] دربهـار سال (۵۹۱م) بسوی تیسفون روانه گشت واز دجله گذشت ودر حـوالی (شیز)

۲۰ـ تاریخ طبری جلد دوم (ص ـ ۷۲۷) .

۲۱ـ درمورد مخالفت بهرام نسبت به خسرو پرویز چنین بنظر میرسد که خواهر وی گردیه با این عمل موافق نبوده و برادر خود را ملامت نموده است. طبری‌گوید «بهرام را خواهری گردیه نام که زنی کامل و شایسته بود و او را بزنی‌گرفته بود و گردیه بهرام را از بد زبانی که با شاه کرده بود سرزنش‌کرد و از او خواست که به‌اطاعت شاه درآید» تاریخ طبری جلد دوم (ص ـ ۷۳۱) .

۲۲ـ در بین طبقات مختلف ، روحانیان‌که مورد حمایت دربار ساسانی‌بودند وبهره فراوان میبردند سعی درکارشکنی کرده وبا سلطنت بهرام مخالف بودند .

۲۳ـ درکتاب التنبیه والاشراف چنین آمده است «وقتی بهـرام چـوبین خسرو پرویز پسر هرمز پسر نوشیروان را شکست داد وپادشاهی بگرفت به موریق (موریس) پناه برد واز او کمك خواست . موریق به او کمك داد ومریم دختر خویش را زن او کرد» (ص ـ ۱٤۱) .

۲٤ـ طبری جلد دوم «و شرط نهاد که پرویز باجی را کـه پـدرانش از شاهان روم میگرفته بودند نخواهد» (ص ـ ۷۳۲) .

کنزك [۲۵] آذربایجان سپاهیان بهرام راشکست داد. دینوری گوید «که خسرو پرویز وبهرام درهنگام جنگ بایکدیگر پیکارکردند و یك ساعت پیکار آنان طول‌کشید وخسرو ازمیدان بهرام فرار کرد وخودرا به‌بالای کـوه رساند» [۲٦] .چون سپاهیان بهـرام شکست خوردند وبیشتر آنان جانب خسرو پرویز راگرفتند، بهرام ششم به‌دیار ترکان پناه برد ودربلخ ساکن گردید.

خسرو از احترامی که خاقان نسبت به بهرام ابراز میداشت سخت نگران گردید و ترسید مبادا با کمك خاقاق بتواند سپاهی فراهـم آورد و به جنگ او بـاز گردد ، لـذا هرمـز در ابزین (جرانبزین) [۲۸] را با ارمغان‌های گرانبها سوی خاقان فرستاد ، تا بهر وسیله که میتواند نظر او را نسبت به بهرام مشوب سازد .

هرمز هدایای خسروپرویز رابه‌خاقان تقدیم‌داشت و باانواع حیل سعی نمود نظر وی را طبق دستورهای خسرو، جلب نماید و بهرام را در نظر خاقان خفیف سازد . گفته‌های هرمز اثر معکوس بخشید و خاقان خشمگین گردید و او را از نزد خود راند . ولی براثر تحریکات وی ملکه همسر خاقان با وی همدل گردید و وجود

۲۵ ـ کنزك یا گنجك، تخت سلیمان کنونی (از بخش تکاب شهرستان مراغه) ، محل آتشکده آذرگشنسب استکه آتشکده‌ای بسیار مهم و محل‌آتش شاهنشاهی ایران بود، شاهنشاهان ساسانی بنا براحترامی که باین آتشکده داشتند در مواقع گرفتاری وسختی به آنجا رو آورده وهدایائی بعنوان نذر با خود می‌آوردند. خسرو دوم (پرویز) نیز نذر کردکه اگر موفق به مغلوب نمودن بهرام چوبینه بشود، زینت‌های زر وهدیه‌های سیم به آذرگشنسب بفرستند و خسرو بوعده وفا کرد ر.ك: کریستن سن (ص ـ ۱۰۱) .

۲٦ـ ر ك : اخبارالطوال (ص ـ ۱۰۱) .

۲۷ـ در اخبارالطوال چنین آمده است «به دیار ترك برفت تاخاقان را به‌بیند، چون این خبربه خاقان رسید طرخانان خودرا دستورداد تاازبهرام استقبال کنند» (ص ـ ۱۰۳) «سپس فرمان داد برای بهرام ویارانش شهری بسازند و در وسط آن کاخی‌بنا کنند تا مقر بهرام وهمراهانش باشد» (ص ـ ۱۰٤) .

۲۸ـ در شاهنامه نام فرستاده خسرو (خراد برزین) آمده است «به خرداد برزین چنین گفت شاه» .

بهرام را برای شوهر و فرزند خود خطرناک دانست و اقدام بقتل وی نمود.[۲۹]

در تاریخ طبری چنین آمده است. «بهرام در میان ترکان میزیست و به نزد آنان محترم بود و پرویز در کار وی حیله کرد ومردی بنام هرمز را با گوهری گرانقدر و چیزهای دیگر سوی ترکان فرستاد که وسیله برانگیخت و گوهر را بار دیگر تحفه‌ها به خاتون زن شاه داد و او کس فرستاد و بهرام را بکشت».[۳۰] در شاهنامه در باره تألم و تأثر گریهٔ خواهر بهرام بسیار مفصل آمده است وضمن ابرازاندوه، صفات‌ممتاز ودلیری اوراستوده‌است.[۳۱]

خاقان ازکشته‌شدن بهرام بسیار اندوهگین گردید و تصمیم به کشتن ملکه گرفت ولی بواسطه علاقه زیادی که پسرش به مادر خود داشت از کشتن او منصرف گردید.[۳۲]

خاقان دستور داد که با احترام هرچه تمامتر بهرام را در دخمه‌ای دفن کردند و به نزدیکان و یاران وی بخصوص گردیه خواهر بهرام[۳۳] نهایت ملاطفت و مهربانی را نمود. در تاریخ طبری آمده است که «خاقان کسی‌را به پیش گردیه فرستاد و غم خویش را از حادثه بهرام بگفت و از او خواست که زن برادر

۲۹ــ ر ك : اخبارالطوال (ص ــ ۱۰۷ و۱۰۸).

۳۰ــ تاریخ طبری جلد دوم (ص ــ ۷۳۲)

۳۱ــ ر ك: شاهنامه جلد پنجم بکوشش دبیر سیاقی (ص ــ ۲٤٤۱)

«همی‌گفت زار ای سوار دلیر ‌ ‌ ز تو بیشه بگذاشتی نره شیر

که برد این ستون جهانرا ز جای ‌ ‌ به اندیشهٔ بد که شد رهنمای

الا یا سوار سپهبد تنا ‌ ‌ جهانگیر و بی باك و شیر افکنا

که‌کند این چنین‌سبز سرو سهی ‌ ‌ که افکند خوار این کلاه سهی»

۳۲ــ اخبارالطوال (ص ــ ۱۰۹).

۳۳ــ گردیه را نیز زن بهرام ششم گفته‌اند ر ك . طبری (ص ــ ۷۳٤).

خاقان شود وگردیه قبول ننمود و با همه سپاهیان که همراه بهرام در بلخ بودند ، دیار ترکان را ترك کرد ، گردیه که زنی بسیار آراسته و زیبا و سوارکاری برازنده بود با سپاهیان برادر براه افتاد و از جیحون گذشت و پس از وداع از طرخانان که آنان را همراهی مینمودند به‌گرگان و طبرستان درآمد» . درباره برگشت گردیه دینوری چنین گوید :

«پس گردیه براسب بهرام سوار شد و اسلحه او را دربر کرد و پیشاپیش آنها به راه افتاد تا به جیحون درنزدیکی خوارزم رسیدند و از رود بگذشتند و طرخانان نیز آنان را وداع گفتند و بازگشتند.» [۳۴]

در این هنگام بسطام (وستهم) دائی خسروپرویز که در خلع هرمز از سلطنت و کشتن وی دست داشت و فرمانروای خراسان و قومس وگرگان و طبرستان بود . چون برادرش بندویه را خسرو–پرویز کشت، از وضع خود نگران گردید و باکمك یاران وسپاهیان بهرام ششم (چوبینه) که در منطقه دیلم مستقر بودند، سر به طغیان برداشت و تاج برسرنهاد و گردیه را به زنی گرفت . [۳۵]

بسطام (۵۹۲–۵۹۷) تمام منطقه شرقی و شمال شرقی را تحت تصرف خود داشت و شاه کوشان نیز به فرمان او درآمد . ولی خسرو آرام ننشست و به وسایل مختلف قدرت بسطام را درهم شکست و بگفته دینوری گردیه او را کشت [۳۶] وپس از مدتی زن خسرو–پرویز گردید .

با وجود کینه‌ای‌که خسروپرویز از بهرام چوبینه داشت ،

۳۴– ر ك : اخبارالطوال (ص – ۱۰۹) .

۳۵– ر ك : اخبارالطوال «گردیه رابه نکاح وی درآوردند واو را بر تخت نشاندند وتاج بر سر وی نهادند و همگی با اوتبعیت کردند و اورا پادشاه خواندند » (ص – ۱۱۲) .

۳۶– ر ك : اخبارالطوال (ص– ۱۱۳ و۱۱۴ و۱۱۵) .

معهذا کردی [۳۷] برادر او را گرامی میداشت و از مشاوران و نزدیکان او بشمار میرفت .

در اواخر دوران ساسانیان به‌افرادی از این‌دودمان برمیخوریم که صاحب مقام بوده و در جهت افتخار کشور خود کوشش‌ها نموده و حتی بمقام شاهی ارتقاء یافته اند .

چنانکه پس ازکشته شدن فرخان ، شهروراز جوانشیر را که کودك بود بشاهی برداشتند . او پسر خسروپرویز و مادرش گردیه خواهر بهرام چوبین بود. جوانشیر پس از یکسال شاهی مرد (۶۳۰م) . [۳۸]

پس از دوران شهریاری کوتاه خسرو چهارم فیروز [۳۹] پسر مهران ، که از سوی مادر نوهٔ خسرو انوشیروان بود به شاهی برداشتند ، چون تاج برسرش گذاشت گفت، من این تاج نخواهم که تنگ است . بزرگان این سخن نپسندیدند و او را خلع‌کردند . مدت شهریاری وی ششماه بود [۴۰] (سال ۶۳۱م) .

در تاخت‌وتاز تازیان به ایران ، در جنگهای سهمگین سال۲۲ هجری، ری‌بدست‌تازیان‌افتاد، «دراین‌هنگام‌فرمانگزاروشهریار ری سیاوخش‌بود، سیاوخش‌پسرمهران پسربهرام‌چوبین ازسوی‌یزدگرد سوم سرداری‌لشکریان‌ایران‌را درزادگاه‌خود داشت. [۴۱] اگرخیانت فرخان، یکی‌ازبزرگان که با سیاوخش دشمنی داشت نبود، احتمال

۳۷ـ درشاهنامه نام برادر بهرام چوبینه گردوی آمده است .

۳۸ـ قباد دوم (شیرویه) تمام برادران خود را کشت ولی چون جوانشیر خردسال بود او را نکشته بود . ر ك : آناهیتا، پورداود (ص ـ ۳۷۲) ر ك : اخبارالطوال ، دینوری (ص ـ ۱۲۱) .

۳۹ ـ فیروز پسر مهران جشنس « گشنسب » آناهیتا تالیف پور داود (ص ـ ۳۷۵) .

۴۰ـ ر ك : التنبیه والاشراف مسعودی (ص ـ ۹۶) .

۴۱ـ ر ك : آناهیتا تالیف پورداود (ص ـ ۲۲۶) .

داشت که رشادت این دلاور ایرانی مسیر تاریخ ایران را تغییر میداد .[۴۲]

آثار زیادی در ری که مرکز این خاندان بزرگ بود و سران آن موروثی سمت مرزبانی داشته‌اند ، وجود داشت که دراثر گذشت زمان و حوادث ایام از بین رفته است .[۴۳] در قرون اولیه اسلامی در منطقه ری و اطراف آثار و اماکن زیادی به نام خاندان مهران و اشکانیان بوده‌است، مانند درزشکان [۴۴] (دروازه‌اشکانیان) درز مهران (دروازه مهران) ، محله درزمهران، بازار مهران و ده مهران که هر یك نمودار توجه افراد خاندان بهرام چوبینه به آبادکردن این ناحیه بوده است و علاوه بر این دلبستگی مردم‌ری را به حفظ خاطره این خاندان کهن که نزد آنان محترم و معزز بوده است میرساند .

در دامنه جنوبی کوهی که به سرسره معروف است ، محل‌فعلی کارخانه سیمان شهر ری ، نقش برجسته‌ای شاید نیمه‌تمام از دوره ساسانیان وجود داشت که فتحعلیشاه قاجار دستور به محو نقش‌داد

۴۲ــ ر ك : آناهیتا ــ همینکه سپاه عرب بنزدیکی ری رسید، این نابکار کینه‌توز خود را به‌نعیم فرمانده عرب رسانید واز برای شکست دادن‌سیاوخش و کرفتن ری راه وچاه را بدشمن بنمود وخود باده هزار عرب ازکوه طبرك ، از راه دروازه خراسان بشهر درآمد .(ص ــ ۲۲۶) .

۴۳ــ ری ازجهت موقع اقلیمی مساعد ومحصولات فراوان داشت و بیشتر مردم به کار کشاورزی میپرداختند. پایه اقتصاد این سامان در دوران‌ساسانیان نه تنها برپایه کشاورزی استوار بود بلکه مردم ری از رفت وآمد بازرگانان و کاروانان نیز بهره می‌بردند. ری در شاهراه بزرگ کاروان‌رو و ترانزیت که از تیسفون شروع میگردید واز هگمتانه (همدان) به ری، خراسان وترکستان چین میرفته است قرار داشت .

۴۴ــ در جنوب کارخانه گلیسرین ویرانهٔ باروی کهنه ری در جهت مشرق آن قرار دارد وقسمت شمالی آن به دامنه‌کوه مشرف به کارخانه سیمان است و ویرانهٔ درزشکان هنوز موجود است .

که صورت وی را بجای آن نقر کنند . این نقش را چند تن از سیاحان خارجی دیده‌اند و در باره آن گویند که نقش از یکی از شاهان ساسانی است که با نیزه بدشمن حمله‌ور است .[۴۵]

آیا این نقش برجسته ساسانی که بطور کامل کنده‌کاری ان به پایان نرسیده بوده است . از بهرام چوبین نیست که طرفداران بهرام پس از استقرار خسرو دوم (پرویز) با وجود قدرت خاندان مهران در ری، معهذا جرأت نکرده‌اند آنرا باتمام برسانند ؟

اوضاع مالی و اقتصادی

وضع مالی ساسانیان در دوره‌کوتاه شهریاری بهرام ششم (چوبینه) بسیار درخشان بود، زیرا اداره امور مالی‌واقتصادی کشور برمبنای اساس و ترتیبی بودکه در دوران‌شاهنشاهی‌خسرو اول(انوشیروان) (۵۳۱ـ۵۷۹) وسپس هرمزچهارم(۵۷۹ـ۵۹۰) قرار داشت[۴۶] تشکیلات اداری و دیوان مالی و مالیاتی[۴۷] ساسانیان در قرون اولیه تا حد زیادی به روش و طرز دوران پارتیان‌بود و اداره آن به عهده افرادی از شاهزادگان‌یاخاندان‌های بزرگ واگذار میگردید و بیشتر مواقع برحسب معمول و بحکم

۴۵ـ طرح این نقشه برجسته بوسیله ویلیام اوزلی (William Ouseley) درسال ۱۸۱۲ میلادی، دردوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار قبل ازآنکه بدستور شاه قاجار محو شود تهیه گردیده است .

۴۶ـ دینوری گوید «خسرو انوشیروان دبیران رامأمور ساخت تا مالیات هرکدام رامقرر سازند» اخبارالطوال (ص ـ ۷۵)

۴۷ـ ر.ك : پایتخت های شاهنشاهی ایران (تیسفون)، ملك زاده بیانی «دفاتر مالیاتی وسالنامه های سلطنتی درپایتخت بسیار مرتب ومنظم بود بطوریکه آگاتیاس (Agathias) مورخ رومی‌که درقرن ششم می‌زیست ضمن منابعی‌که درتاریخ خود نام میبرد (ازمجموعه سالنامه های مخازن دولتی تیسفون یاد میکند که توسط سرجیوس (Sergius) مترجم دربار انوشیروان ازروی دفاتر تیسفون اقتباس وبوی تسلیم گردیده است .

وراثت، پس‌از درگذشت آنان یکی ازافراد آن خاندان ها جای ا
را میگرفت .

ضمنا افرادی از نجبای ساسانی صاحب اقطاع بودند وبه یقی
صاحبان تیول واقطاعات دارای اختیاراتی برای اداره‌امور منطقهٔ
تیول خود داشته‌اند وشرایط پرداخت مالیات آنان مناسبترازمالیا
وعوارضی بوده‌که براملاکی‌که بوسیله عمال شاهی اداره‌میگردید
تعلق میگرفته است .

خسرو اول با تقسیمات کشوری بـرای کلیه امـور اداری
لشگری ومالی نظام تازه‌ای ایجاد کرد وتشکیلات اولیه را تا ح
زیادی تغییر داد درسازمان مالی ؤ مالیاتی تحولی بوجود آمد ک
برپایه اصول ومبانی منضبطی استوار و به نفع عامه مردم بود .
حیات اقتصادی‌که مبتنی برکشاورزی و بازرگانی بود، باخ
عوارض گمرکی و عواید معادن و همچنین عواید املاك شاهی بطر
ثابتی اداره میگردید. آنکس که عهده‌دار دیوان‌مالی وامورتجارت
وکشاورزی ومالیات ارضی بود، عنوان (واستریوشان‌سالار) ر
داشت[۴۸] وکلیه امور تحت نظر اوانجام میگرفت . ازمأمورین مه
دیگر (آمارکار) استکه ریاست محاسبات هرمنطقه بعهـده و
بوده است .[۴۹]

دراین دوره عواید گمرکی بسیار زیاد بود و تجارت‌تحت‌نظار
کامل قرار داشت لذا برای رفاه بازرگانان وحمل و نقل‌کالا د

۴۸– وستر = مرتع. واستریوشان = طبقه برزیگران

۴۹– درسال های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳٤ هیئت علمی ازموزه متروپولیتن نیویورك به سرپرستی آپتن (J. M. Upton) محل قصر ابونصررا که در فاصله شش کیلومتری جنوب شرقی شیراز واقع است کاوش نمود وقلعه و آثاری از دوران پارتیان وساسانیان بدست آورد. ازجمله درحدود پانصد اثر مهر از دوران ساسانیان که بعضی ازآنها بانقش وبعضی دیگر بانوشته پهلوی است. تعداد ازآنها مربوط بامور مالی است وکلمه (آمارکار) روی آنها نقر است.

جاده ها وسایل زیادی مانند ایستگاه ها وکاروانسرا ها،آب‌انبارها وجود داشت. حتی درسرحدات و بنادر نیز منزلگاه ها ساخته شد و مأمورینی برای حراست جاده‌ها وراه سازی و مراقبت ایستگاه‌ها تعیین گردید تا موجبات ناراحتی برای کاروانیان روی ندهد و آنان بتوانند باامنیت‌کامل درطول راه‌ها طی طریق‌کنند.

شاهراه بزرگ ازتیسفون پایتخت با شکوه ساسانیان شروع می‌شد واز راه کنگاور (کنکبر) به هگمتانه (همدان)، رگا (ری) به مرو وترکستان به چین میرسید [۵۰] وجاده های دیگری بجز شاهراه بزرگ وجود داشت‌که از سوئی به خلیج فارس و از سوی دیگر به بحر خزر منتهی میگردید یا از ری وپارت به هندوستان می‌پیوست.

درآمدهای دیگر عبارت بود از خراج وغنائم جنگی. اززر و سیم انواع‌گوهرها وسلاح ها وپارچه های زربفت‌که به جز اسراء همه بخزانه تحویل میگردید [۵۱] همچنین هدایا و پیشکش ها که در مواقع مختلف یا اعیاد نوروز ومهرگان به دربار شاهی میرسید. این رقم مهمی بود که به ازدیاد عواید مملکتی کمك میکرد و خزانه کشور را غنی می‌ساخت.

آنچه در مورد گنجینه ها و ثروت خزانه های شاهی و ذخائر و آتشگاه ها و کاخها وبالاخص تجمل کاخهای تیسفون گفته شده، بقدری اعجاب انگیز است که افسانه‌مانند واغراق‌آمیز بنظرمیرسد. با وجود تبذیرها ومصارف بیهوده خسرو دوم (پرویز)وحوادث

۵۰ـ این جاده ازدوران پارتیان به راه ابریشم معروف گردید. زیرا ازاین راه تجارت بین چین باعرب صورت میگرفت.

۵۱ـ خزانه دار شاهی لقب گنزبر (گنجور) داشته است.

دوران انحطاط ساسانیان . معهذا آنچه بدست تازیان افتاد وصف ناپذیر است .[۵۲]

بنابر این مختصر، چنین مستفادمی‌شودکه بهرام‌ششم(چوبینه) در دوره کوتاه شهریاری خود از وضع مـالی بسیار درخشانـی برخوردار بوده است .

سکه‌های بهرام ششم

از بهرام ششم (چوبین) سکه های زر (دینـار) و سیم (درهم) موجود است‌که از لحاظ نقش و وضع هنر کنده‌کاری تا حدی شبیه به سکه های هرمز چهارم است .

تصویر بهرام‌برسکه.جوانی راباچهره لاغروعارضی باریك‌و چشمانی‌گیرا ونافذ، بینی کوچك وگوشی ظریف با سبیل و ریش کوتاه را نشان می‌دهد . (ش ۱و۲و۳) .

نقش برسکه مطابقت دارد باگفته طبری « بگونه سیاه چرده ، ابرواں پیوسته و به بالا دراز وبتن خشگ بود ، باین جهت اورا بهرام چوبین خواندند؛[۵۳]

شکل ۱

دینار (زر) بهرام ششم ضرب آمل

۵۲– برای مزید اطلاع ر.ك: پایتخت های شاهنشاهی ایران ـ نیسفون تالیف ملك زاده بیانی (ص ۱۳۳– ۱۳۶– ۱۳۷)

۵۳– تاریخ طبری (ص– ۱۸۲)

شکل ۲

درهم (سیم) بهرام ششم ضرب دماوند

شکل ۳
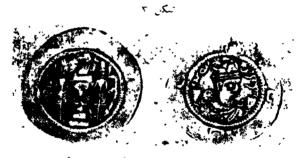
درهم (سیم) بهرام ششم ضرب ری (رگا)

تاج وی زرین وکنگره‌دار است که لبهٔ آن با دو ردیف مروارید تزئین یافته است.

درون تاج. کلاهی مدور قرارداردکه درقسمت جلوی ان هلال ماه زرینی نصب است. بالای تاج از هلال ماه وگوئی ساده یا شعله‌مانند تزئین یافته است [٥٤] (ش‌ـ٤)

درطرفین تاج ستاره نقر است و برگوش بهرام کوشواره‌ای با سه‌آویز بلند که تا روی گردن وی آمده است. موهای او درپشت‌سر

٥٤ـ تاج بهرام ششم شبیه تاج هرمز چهارم وخسرو اول (انوشیروان) میباشد ولی بلندی تاج اندکی کمتر است.

شکل ٤
تاج بهرام ششم
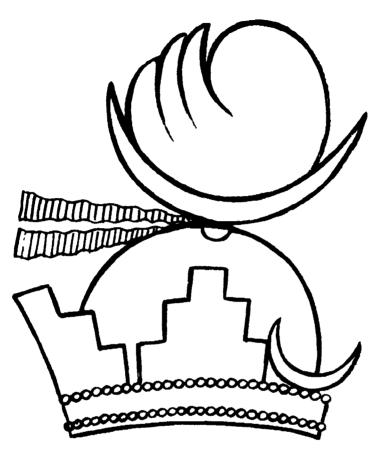
بشکل گل مدوری جمع شده و گل گوهر نشانی برروی‌آن‌نصب‌است.

نقش نیم‌تنه بسیار زیباست وبرحاشیهٔ لباس دو ردیف جـواهر نشانده شده و روی سینه دو قطعه گل مـرصع نصب است. روی شانه‌ها هلال ماه و نوار چین‌داری که‌بطرف بالا در اهتزاز است ، مشاهده می‌شود .

نام بهرام ششم در زمینه سکه بخط پهلوی نقر است (ورهران ـ

افزوتو) [٥٥] (ش ــ ٥) درلبهٔ خارجی سکه‌که ساده است سه هلال ماه منقوش است، مانند سکه خسرو اول (انوشیروان) .

شکل ٥

الکسلس . ورهران

للہ۱۲۵ : افزو

پشت سکه : آتشدان مقدس قرار داردکه دو نگهبان آتش که معمولا شاه و ولیعهد یا یکی از بزرگان یا شاهزادگان میباشند به حراست و حفاظت آتش ایستاده‌اند .

هریك ازنگهبانان‌آتش . شمشیر بلندی بردو دست‌دارند.که برزمین تکیه داده شده است.

آتشدان منقور برسکه بهرام ششم بشکل آتشدانی است‌که‌برای اولین بار برسکه‌های خسرو اول (انوشیروان) دیده میشود [٥٦] این نوع آتشدان تا آخر دورهٔ ساسانی برسکه ها نقر است .

آتشدان مطبق است وقسمت بالاکه جای‌آتش است و پایه‌آتشدان

٥٥ــ کلمه افزونو یا (افزو) یا (افزونون) که از واژه افرودن است وجنبه دعا دارد یعنی فر وشکوه افــزوده گردد کــه از اواسط دوره ساسانــی بجای القاب شاهان بکار رفته است .

٥٦ــ آتشدان های منقور بر سکه های دوران اول ساسانی باین تریب است: برسکه های اردشیر اول آتشدان بسیار زیبائی قرار دارد که تمام فضای پشت سکه را پرکرده است. برای اولین بار برسکه های شاپور اول آتشدان بین دونگهبان‌که شاه وولیعهد میباشد، قراردارد. برتعداد کمی ازسکه ها ایزدمهر بجای یکی ازنگهبانان دیده میشود وآتشدان ساده‌تر است بعضی از سکه های هرمز دوم، شاپوردوم، شاپور سوم، بهرام چهارم، بهرام‌پنجم وبلاش‌باشعله های آتش درون آتشدان نیم تنهٔ اهورمزدا نیز قرار دارد .

پهن میباشد وسط آن باریك و بـــ دو نــوار چین‌دار رو به بالا
مزئین یافته است .

بر فراز آتشدان شعله های مثلث شکل فروزان است و هلال ماه و
ستاره در طرفین شعله ها قرار دارد .

دور نقش و حاشیهٔ ساده سکه را زنجیره‌ای فرا گرفته است .

نام شهرکه سکهٔ در ضرابخانهٔ آن ضرب شده به اختصار درطرف
راست بین زنجیره و نگهبان نقر گردیده [۵۷] ودر طرف چپ ، تاریخ
ضرب سکهٔ منقوش میباشد . [۵۸]

سکه‌هائی که از بهرام ششم (چوبین) مورد مطالعه قرار گرفته
است و تا کنون به آنها دست یافته ایم . [۵۹] ضرب ضرابخانه های،
ایران خوره شاپور (شوش) [۶۰] وه اردشیر [۶۱] نهاوند. اهمتان [۶۲]

۵۷ــ دردوران سلطنت بهرام پنجم (۴۲۰ــ۴۳۹م) گذاشتن نام ضرابخانه
شهر بر سکه معمول گردید .

۵۸ــ تاریخ گذاری برسکه های ساسانی ازسال سوم سلطنت پیروز یعنی
سال ۴۶۰ میلادی متداول گردید .

۵۹ــ مجموعه سکهٔ موزه بانك سپه، موزه ایران باستان، کتاب دمرگان
(J-DE Morgan) کتاب Sassanian Coins تألیف Paruck کتاب گوبل
Sasanidische Numismatik (GOBL)

۶۰ــ شاپور دوم (۳۱۵ــ۳۷۹م) پس ازآنکه شهر کهن شوش را بعلت
شورش مردم آن شهر ویران ساخت مجددا آنرا بناکرد وایران خوره شاپورنامید.

۶۱ــ اردشیر شهر زیبای سلوکیه راکه سردار رومی درسال ۱۶۵ میلادی
درجنك باپارتیان ویران ساخته بود ازنو آباد کرد ونام (وه اردشیر) برآن نهاد.
برای مزید اطلاع به گوشمید، تاریخ ایران (ص ۲۲۵) وکریستن‌سن، ایران در
زمان ساسانیان (ص ــ ۱۱۵) مراجعه شود .

۶۲ــ همدان امروز همان هگمتانه دوران کهــن است. در کتیبه هــای
هخامنشی هگمتانا ویا هگمتانه ودر کتیبه های آشوری بصورت همدانا ویاامدانا
نام برده شده است. یونانیان آنرا اکباتان گفته اند ودر دوره ساسانی اهمتان
آمده است .

سکه های مورد مطالعه ضرب سال یکم سلطنت بهرام ششم است و سکهٔ ضرب ضرابخانه بلخ از سال دوم شهریاری وی میباشد. بنا محتمل است این سکه در اواخر دوران سلطنت وی ضرب زده شده باشد و یادرزمانیکه درپناه شاه ترکان در بلخ میزیسته است. اگر این سکه متعلق به دوران اقامت و پایان زنـدگی وی در بلخ باشد چنین مستفاد میشودکه بهرام ششم (چوبینه) هنوز خود را شاهنشاه ایران زمین دانسته و با این سمت بضرب سکه ادامه داده و شهریاری وی مورد تائید شاه ترکان بوده است. در نتیجه با در دست داشتن سکهٔ سال دوم شهریاری بهرام ششم میتوان بدون تردید دوران سلطنت او را بیش از یکسال دانست (سال ۵۹۰ـ ۵۹۱ میلادی).

خوانند و بهروز زامر شد» (ص-۱۲۲) ر.ك: لسترنج (ص-۲۶۲) مسالك الممالك : (ص- ۹۰- ۹۲- ۹۴)

۶۴- یکی ازشهرهای مهم سیستان (سکستان) است، این شهر در قرون اولیه اسلامی درزیر شن های کویر مدفون گردید، ر.ك: مسالك وممالك، «میان کرمان وسیستان بناهای عظیم ماندست گویند شهر درقدیم بودست وآن را رام شهرستان خواندند» (ص- ۱۹٤) ر.ك: لسترنج «زرنج درزمان سلاطین قدیم ایران کرسی سیستان نبوده بلکه مرکزآن «رام شهرستان» که به آن «ابرشهریار» نیز میگفتند بوده است. (ص - ٣٦٤)
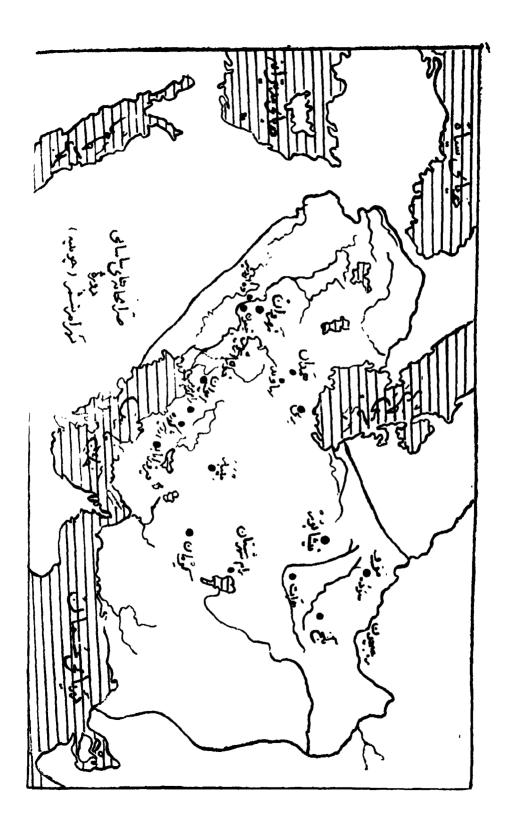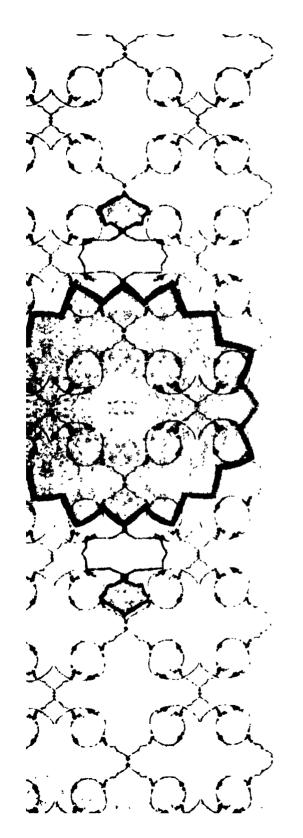
ضرابخانہ ہای ساسانی
دورۂ
بہرام ششم (چوبینہ)
دریای سیاہ
مرو
بلخ
نیشابور
ہرات
ری
ہمدان
نہاوند
نہروان
کرمان
رام شہرستان

نامه های
وزیر مختار ایران

در فرانسه

به وزیر امور خارجه ایران

در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه

(۴)

از :

سرلشگر محمود ـ کی

عرضجات مورخه ۲۵ شهر شوال ۱۲۹۴ نمره ۱۲۰ مشتمل بر ۵ طغرا

خداوندگارا درباب جنگ بعد ازآن شکست بزرگی که درسمت قارص بلشگر عثمانی روداد و تفصیل آنرا در جزو روزنامه ها بعرض رسانیده ام . درآن صفحات واقعه جدیدی وقوع نیافته است . همینقدر می نویسند که یك قسمت لشگر روس مختار پاشا را تعاقب کرده میخواهد اورا تمام نماید وقسمت دیگرش . قلعه قارص را محاصره نموده و بگلوله توپ بسته . درکار گرفتن قلعه مزبور است . حالا دیگر معلوم نیست که از عهده مختار پاشا برایند وقلعه قارص را بگیرند یا خیر . اما ازقراریکه معلوم میشود کار و بار عثمانیها درآن صفحات خیلی مغشوش و مختل است و هرگاه درموقع کمك بمختار پاشا برسد می تواند خودداری نموده دم روسها را بگیرد والا عرصه باو تنگ شده بالکلیه تمام خواهد شد . درسمت مغرب پلونا نیز جنرال فورغورکه سرکرده سواره است عثمانیها راشکست داد و بقدر سه هزار نفر سرباز و چندنفر سرکرده ازآنها اسیر کرده وسه عراده واسلحه زیاد هم ازآنها بغنیمت گرفته است و یك جای محکمی را نیز درهمانجا از دست عثمانیها گرفته و متصرف شده و درانجا خودش داده استحکامات ساخته وبافواج سواره که دارد متحصن شده وراه آذوقه راکه ازصوفیه به پلونا میرسدگرفته ونمی گذارد آذوقه به پلونا برسد . خلاصه ازقراریکه مذکورمیشود

گویا طولی نکشد که روسها پلونا را بگیرند ، اما مخفی نماند که حالا بواسطه بدی هوا و سرمای زمستان حرکت قشون و حمل و نقل اسباب حرب و آذوقه خیلی‌دشوار است . بعضی ازمردم ذکری از مصالحه مینمایند و میگویند که دولت انگلیس و نمسه و ایطالیا درکارند حرف مصالحه را بمیان بیاورند . اماتا دولت روس این کار را یك‌طرفی نکند تمکین بصلح نخواهدکرد . این‌است اصل حالت ، سایر تفصیلات که تکرار آن را لازم‌نمی‌دانم در جزو روزنامه‌هائی است که لفا ارسال حضور میشود

* * *

در این روزها دراکثر از روزنامه‌های اینجا انتشار داده‌بودند که درعیدفطرجناب معین‌الملك برای‌تبریك‌عید بحضوراعلیحضرت سلطان شرفیاب و مورد تلطفات سلطانی شده و اسماعیل بیك مصلحت‌گزار عثمانی در دارالخلافه طهران بحضور مبارك سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون روحنا فداه مشرف شده وبعض بیانات امتنان آمیز که علائم اتحاد ویگانگی دولتین علیتین اسلام است بمیان آورده ودرمقابل این بیانات ازجانب سنی‌الجوانب اقدس شهریاری نیز لازمه تشکر و امتنان بعمل‌آمده و بجناب معین‌الملك با تلگراف مأموریت داده شده که رفته بحضور سلطان برسد وخصایص یگانگی و مخالصت حاصله فیمابین دولتین علیتین ایران و عثمانی را ابلاغ نماید . اگرچه ظاهرا این نوع اظهارات محبت و مودت‌آمیز خیلی بجا است ولی‌در این وقت جنگ ، بروز وانتشار اینگونه حالتها تاثر دیگردارد و ازقراریکه معلوم استماع میشود روسها انزجار خاطر بهم رسانیده واگر چه اظهار نکرده‌اند . لیکن باطنا متاثر شده‌اند . حالت ایشان نسبت به ایران قدری سرد شده است . خلاصه فدوی حتی‌المقدور

محکم در هرجائیکه لازم باشد بیانات لازمه خواهد نمود که رفع
شتباه بشود . ولی چون احتمال دارد درایران هم ذکری ازاین
خدمه بشود و اظهار گله‌گذاری بعمل بیاید لهذالازم میدانم‌عرض
کنم‌که هرگاه اظهاری درآن فقره شد معلوم است من‌باب مصلحت
ر روسها دلجونی بشود ، خیلی مناسب خواهد شد . اعتقاد فدوی
ین است‌که حفظ دوستی دولت روس مقدم‌تر است تا دوستی دولت
عثمانیه باری آنچه بعقل فدوی میرسد . ازفرایض مأموریت خود
دانسته بعرض میرسانم ، بعد ازآن معلوم است اختیار با اولیای
دولت علیه است .

* * *

شش هفت ماه قبل براین چندین مرتبه درباب نشان جناب
پرنس اورلوف سفیرکبیر دولت‌روس‌مقیم پاریس و مسیوفونستون
نایب اول آن سفارت و پرنس ژاودرویچ پیشخدمت دربار امپراطور
روس و پل منکاجی نایب ایشك آقاسی باشی حضرت پاپ ومسیو
لوپز نایب اول سفارت هوندوراس تفصیل‌ها معروض واسامی‌آنها
را انفاذ داشته و استدعا کرده بودم که فرمان نشان حضرات را
مرحمت نمودهٔ قدغن فرمایند بزودی صادر وانفاذ پاریس نمایند.
اما بدبختانه تابحال جوابی دراین باب بافتخار فدوی نرسیده است
و چون حالا ایام شب‌نشینی وبال ومهمانی پیش‌آمده واکثر از
اوقات با حضرات ملاقات میشود ، نمی‌دانم جواب آنها را بچه قسم
بدهم . نشان پرنس ژاودرویچ ومسیو منکاجی مدتی است بموجب
تعلیقه‌جات وزارت جلیله امورخارجه وعده شده است‌که مرحمت
خواهد شد . نشان پرنس اورلوف ونایب اول سفارت روس را
چنانکه عرض کرده‌ام از روی ناچاری (واز آنجائیکه چنین شخص
بزرگ طالب شده بود) این فدوی وعده‌کرده است ونشان مسیو

لوپز در مبادله نشان مقرب‌الخاقان میرزا نصرالله خان تعهد شده است مرحمت خواهد شد .

حالا باوصف این احوال ، از دیر رسیدن فرامین نشانهای مزبور نهایت سرشکستگی حاصل است استدعا دارم به‌خدمت فدوی راضی نشوند وفرامین مزبور را التفات نموده . با قرب وسایل برسانند کـه بیش ازاین درپیش حضرات خجل و شرمنده نمانم . اسامی حضرات رامن باب یادآوری اینك لفا انفاذ میدارم

* * *

تعلیقهٔ رفیعه مورخه ۳ شهر شوال‌المکرم که درباب سفارش مقرب‌الخاقان میرزا رحیم پیشخدمت خاصه همایونی بسرافرازی این فدوی شرف صدور یافته بود دریوم یکشنبه ۲۷ شهر مزبور یعنی درهمان روزی که‌خود مقرب‌الخاقان مشارالیه ازلندن وارد پاریس شد عزوصول ارزانی داشت چون از مدتهای مدیدی اززیارت احکام جلیله محروم مانده بودم ابتدا از وصول آن علی‌غیرالنهایه مسرور شدم. چنانکه‌اشاره فرموده بودندکه مقرب‌الخاقان مشارالیه بسمت آتاشه سفارت دولت علیه ایران درپاریس مقرر شده است وباید فدوی اورا دراین سفارت باین سمت قبول نماید. باو امر حضرت اشرف امجد اطاعت نموده و حسب‌الامر وباقتضای دوستی ومودتی که فیمابین جناب‌حکیم الممالك وفدوی‌ازقدیم بوده‌و هست نهایت جد وجهد را بدرجه‌ای بعمل خواهد آورد تا اینکه ازآموختن زبان فـرانسه وتعلیم قوانین دولیه و از هـرنوع لوازم دائر باین شغل کامل واز همه چیز آگاه وبااطلاع شود وانشاءالله بهیچوجه قصوری نخواهد شد. اما درباب مخارج مشارالیه چیـزی مرقـوم نفرموده بودنـد ومعلوم نشد کـه خرج او ازکجا خواهد رسید

علی الحساب بجز منزل جمیع مخارج او با سفارت است اما از آنجائیکه
خرج روز بروز علاوه میشود و فدوی باین مقرری که از دیوان اعلی
میرسد نمی‌تواند از عهده مخارج اینجا برآید . بنا علیه استدعا
مینماید که قرار این کارها را طوری بدهند که بتوان در اینجا
راحتی کرد. در وقت مأموریت جناب وزیر فواید سه چهار نفر
صاحب منصب در سفارت پاریس بوده در آن وقت بجناب معزی الیه
[illegible] دوازده هزار تومان [illegible] مرحمت میشد [illegible] الخاقان میرزا
یوسف خان دو نفر صاحب منصب داشت و شش هزار تومان باو عاید
[illegible] احتصار شده و فدوی
[illegible] مأموریت پاریس [illegible] هزار تومان مقرری
این [illegible] واجب زکاتی مقطوع
شده [illegible] هزار [illegible] سنوات [illegible] ها بر عهده
دیوان باقی مانده [illegible] این احوال اسباب
مخارج روز [illegible] نمی‌شود سهل
است که آنچه از دیوان قرار شده است از بابت سنوات گذشته نمیرسد.
حالا باوجود این حالت نمی‌دانم بچه قسم از عهده این همه مخارج
برآیم. بخدا قسم است که بهر کدی خود راضی شده‌ام و هیچ میل این
را ندارم که باین واسطه دردسر بدهم ولی چه‌خاک برسر کنم با این
مقرری و با این ضررهای جدید که بواسطه حواله برات میرسد
نمی‌توان از عهده مخارج اینجا برآمد. از برای خدا مرحمت‌فرموده
قراری بگذارید که یا ازاینجا خلاص بشوم ویااینکه چاره بدردم
فرمایند والا مردن ازاین زندگانی بهتر است.

***

وقایع جنگ را در جزو عرایض ودر ضمن روزنامجات که

با مداد سرخ خط میکشم باچاپارگذشته بعرض رسانیده وانشاءالله
بموقع‌خود رسیده‌وازچگونگی حوادث‌اطلاع‌کامل‌بهم رسانیده‌اند.
ازآن وقت الی‌الیوم تازه که قابل عرض باشد همین است‌که بعد
از شکست مختارپاشا روسها او را تاارزنةالروم تعاقب نموده و
در دو سه جا او را شکست داده وحالا درکارند کــه شهر مزبور را
محاصره نموده ومیخواهند آنجا را با غلبه بگیرند . از قراری کــه
مذکور میشود طولی نخواهد کشیدکه روسها آن شهر را خواهند
گرفت گویا قارص را هم درهمین روزها بگیرند. از این قرار .
بنظرم چنین می‌آید که کاروبار عثمانی‌ها در آن صفحات بالکلیه
خراب است و دیگر نمی‌توانند کاری از پیش ببرند .

در بولکارستان هم روسها عرصه را بــرای عثمانیها تنگ
کرده‌اند وازقراریکه می‌نویسند عنقریب پلونا را خواهندگرفت
خلاصه بخت عثمانیها برگشته . درآن وقتیکه روسها بی‌تدارک
بودند و آنها می‌خواستند کار خود را ازپیش ببرند همت نکردند .
حالاکه کمك زیاد برای روسها رسیده واز برای آنهاکمك نمی‌رسد
در همه جا شکست میخورند وبالاخره تمام خواهند شد . بعضی
تفصیلهای دیگر هم در روزنامه‌ها داتر بجنگ وبکارهــای داخلهٔ
فرانسه نوشته‌اند ، همه را جمع‌کرده واینك لفا انفاذ حضورعالی
مینماید و ضمناً درباب امورات داخلهٔ فرانسه همینقدر عــرض
میشود که ازمدت هفت وهشت روزکه مشورتخانه باز شده است
جمهوریان کمال سختی را باطرف مقابل که عبارت ازقونسرواطور
بوده باشد گرفته‌اند وچون میدانند عدد آنها بر قونسرواطورهــا
غالب است ودر هرفقره‌که قرعه بکشند بطرف مقابل غالب خواهد
شد وچون آنها اجزای همان مشورتخانه هستند که شش ماه قبل بر
این از جانب مارشال مکماهون وسناباطل شد لهذا عداوت کلی با
طرف مقابل داشته وبنای کاوش را گذاشته‌اند ومارشال ووزرا را

در اعمال و اطواری که درمدت این شش‌ماه از آنها بروزکرده است متهم‌کرده و بدلایل میخواهند مدلل بکنندکه هرچه تا بحال ازجانب دولت‌مجری‌شده برخلاف‌قانون‌بوده است. خلاصه عرصه‌را برمارشال مکماهون و وزرای او سخت گرفته‌اند. دراینکه وزرا عوض خواهند شد حرفی نیست. اما خیال‌آنها این استکه مارسال هم استعفا بدهد وکاربه‌کمون بکشد. باوصف این احوال، مارشال هم خیال ندارد از ریاست دست بکشد و ازقراریکه میگویند موافق قانون نتوانند مارشال را از ریاست بیندازند. خلاصه درمشورتخانــه درگفتگو و مباحثه هستند ونظربااین حالت دیوانگی‌که دارند باهم خیلی سخت میگویند تاخدا چه مقدرکرده باشد.

عریضجات مورخهٔ ۲۳ شهر ذی‌القعده ۱۲۹٤ نمرهٔ ۱۲۱ مشتمل بر پنج طغرا

خداوندگارا تعلیقه رفعت آیات کــه در تاریخ ۷ شهر شوال مصحوب چاپار فرانسه بسرافرازی این فدوی انفاذ فرموده بودند بانضمام پنج طغرا فرمان که بموجب استدعای فدوی مرحمت شده بود، درهمین هفته عزوصول ارزانی داشت. ازوصول آنها نهایت افتخارحاصل شد. سه طغرا ازآن فرامین را رسانیده‌ام، اما فرمان جناب پرنس اورلوف ومسیو فونستون بجهت ساختن نشانهای آنها هنوز درنزد فدوی مانده است وانشاءالله درهمین روزهایعنی‌بمحض اینکه نشان ساز آنها را ساخت بآنان میرسانم. اما مژدهٔ وصول را بجناب پرنس اورلوف داده‌ام. خیلی خوشحال شد و ازالتفات اولیای دولت علیه ازاعطای نشان مــزبور نهایت تشکررا دارد. از ارادهٔ مطاعــهٔ مبارکهٔ اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه بسیاحت فرنگستان بآنطوریکه اشاره فرموده بودند مستحضر شدم نهایت مسرت را ازآن فرمایشات همایونی‌که بجناب وزیــرمختار

فرانسه خطاب شده بود و بآن تفصیل مرقوم فرموده بودند حاصل نمودم. درحقیقت این سفرکه من غیر معروف خواهد شد بهیچ وجه من‌الوجوه بامسافرت سابقه نسبت نخواهد داشت و چنانچه بار فصاحت و بلاغت بیان فرموده‌اند درسفر اول بجز تشریفات چیز دیگر مشاهده نشد، اما انشاءالله این سفر که بعزم سیاحت معنوی کمرهمت را بسته‌اند بعد ازملاحظهٔ اسباب صنعت و بناهای آبادی و مدنیت نتیجهٔ بزرگی برای ایران مترتب خواهد شد و ازآنجاییکه رأی جهان‌آرا همه وقت باصلاح امورات داخله علاقه گرفته است لاجرم بعد ازآنکه اوضاع فرنگستان بدقت ملاحظه شد در فراهم آوردن اسباب ترقی و ابادی خودداری نخواهد شد و از حالا عقاید اهالی فرنگستان براین است که ازاین سفر فوایدکلیه برای ایران حاصل خواهد شد، بطوریکه مافوق‌آن غیرمتصور است و از روزی که این خبر باینجا رسیده‌است‌ارباب رجوع. مسئله‌های دایربساختن راه‌آهن واحداث کارخانجات وغیره وغیره بامضامین مختلفه طرح نموده، باین سفارت می‌آورند و همه منتظر نتیجه بوده و هستند و انشاءالله تعالی عاقبت این سفر مبارك است بانتیجه و با ثمرخواهد بود. ازجانب امین‌الملك تا این تاریخ خبری نرسیده است. انشاءالله بمحض اینکه وارد پاریس شدند حسب‌الامر و باقتضای ماموریت بطوری که سزاوار است و تکلیف ماموریتی خود میدانم درموافقت و فراهم آوردن موجبات تسهیل حصول منظور جناب معزی‌الیه خودداری و فرگذاری نخواهد شد و امیدوارم اسباب بقسمی فراهم بیایدکه‌ازجانب‌ایشان و اولیای دولت علیه موردتحسین‌بشود

***

ازمقدمهٔ اظهارجناب وزیر مختار فرانسه درباب گمرك متاع ممالك عثمانی‌که تجارفرانسه بممالك ایران داخل مینمایندبموجب

احکام وزارت جلیله که دو سال قبل براین رسیده بود اطلاع کامل داشته واز طرح مسئله خوب مستحضر شده‌ام وحالا هم که التفات فرموده سوادمراسلاتی راکه فیمابین وزارت جلیله و سفارت فرانسه دراین باب رد و بدل شده است باین سفارت انفاذ فرموده بودند بیشتر از پیش ملتفت این مسئله شده بطور یقین فهمیدم که محض خوش‌ـ مد دولت فرانسه از جانب اشرف امجد [illegible] شخصاً وعده شده است که از تبعه فرانسه که تا رتبه مال التجاره [illegible] بخاك ایران بیاورند صدی پنج زیاده نخواهند [illegible] این مسئله مثل روز روشن [illegible] که اجرای خلاف حقوق درعهدنامه رامطالبه نماید. خلاصه آنچه صلاح دانسته‌اند همان خوب است. اما [illegible] که از عدم تصریح فصول [illegible] و خیال تجدید [illegible] جدید. فصول وشرایط آنرا بطوری ازهم شکافت و تصریح کرد که دیگر محل [illegible] رجوع [illegible] فصول و شرایط عهدنامه را بقسمی ترتیب بدهد که دیگر جای حرف و سخن و ایراد نباشد.

***

درباب مقرب الحضرت الخاقانیه میرزا احمدخان چند مرتبه عریضه نگارشده استدعا کرده‌ام که بعد ازچندین سال خدمت ازجانب دولت علیه درحق مشارالیه التفاتی مبذول شود. درجواب عریضجات فدوی همینقدر مرقوم فرموده بودندکه بذل مرحمت منوط بصلاح وصوابدید شما است. اگرچه از بدو حال الی الیوم فدوی جسارت نمی‌کرد درباب یك التفاتی‌که باید بصرافت طبع ازجانب اولیای دولت علیه تعیین شود فضولی نماید ولی ازآنجانیکه این مسئله را

به‌تشخیص‌فدوی رجوع‌فرموده‌اندلازم میدانم‌که‌محض‌مراعات‌ادب‌از دوفقره که منظور است یکی را درحق مشارالیه استدعا نمایم، یعنی یا ترقی منصب بمستشاری سفارت، یاارتقای مرتبهٔ نشان سرهنگی اول بدرجهٔ سرتیپی. بغیــراز این دو فقره که بعرض آن جسارت میشود چیزی دیگر بنظرم نمی‌آید. دراین صورت مجدداً مستدعی میشوم که هریك دو فقره را صلاح دانند در حق مشارالیه مجــری فرمایند مایهٔ تشکر ومثل این خواهد شد که در حق فدوی مبذول فرموده‌اند و یقین بدانند که میرزا احمدخان بهمه جهت شایسته است واستحقاق این‌گونه التفات را بهم رسانیده است و هرچه در بارهٔ مشارالیه بشود بهدر نخواهد رفت والافدوی هرگزاین جسارت را نمی‌کرد.

***

با چاپار گذشته عرض کرده بوم که لشگر روس قلعه قارص را محاصره نموده عنقریب آنجا را خواهد گرفت. چنانچه عرض شده بود هفت و هشت روز بعد از عزیمت چاپار مزبور روسها بقهر و غلبه قارص را گرفتند وازقراریکه معلوم میشود پنجهزار نفر ازعثمانیها کشته وهفده هزار نفرهم با سرکــرده و صاحب ـ منصب اسیر کرده‌اند و بقدر سیصد عراده توپ و اسلحه زیاد با قورخانه و جبه خانه و آذوقــه و تنخواه نقد هم که در قلعهٔ قارص بود به تصرف روس آمده و حالا بعداز تسخیر آن قلعه و همهٔ آن غنایم یك قسمت از لشگر خود را برای محافظت آنجا گذارده و قسمت دیگر را بسمت ارزنةالروم فرستاده است. چنانکه مذکور شد طولی نخواهد کشید که این شهر نیز بحیطه تصرف لشگر روس خواهد آمد. در سمت بولکارستان بجز تسخیر اتروپول که در

قرب اورکانیه است وروسها در همین روزها بغلبه گرفته‌اند واقعهٔ دیگر که اهمیت داشته باشد رو نداده است . اما محقق است که لشگر روس که دور و بر عثمان‌پاشا را بقسمی احاطه نموده است که دیگر نمیتواند از پلونا بیرون بیاید و از قراریکه مذکورمیشود باید عثمان‌پاشا تسلیم بشود و یا اینکه از میان روسها که اطرافش را گرفته‌اند بگذرد . اما روسها استحکامات زیاد در دور پلـونا ساخته‌اند . با وصف این احوال هرگاه از خارج یعنی از طرف صوفیه از جانب محمد علی پاشا و شوکت پاشا امـدادی باو نرسد کارو بار او خراب است. سایر دول ازحالت بی‌طرفی خارج نشده‌اند دور نیست صربستان دو باره خود را داخل جنگ نماید وازقراریکه معلوم میشود طولی نخواهد کشید که با دولت عثمانی بمقام مبارزه خواهد برخواست دولت یونان هم نمیخواهد آرام بنشیند و هرگاه دولت انگلیس مانع نبود تا بحال صد دفعه خود را داخل جنگ کرده بود . حالاهم با وصف این احوال هیچ معلوم نیست که دولت‌یونان بالاخره خود را داخل جنگ ننماید . درمیان دول فرنگستان فقط دولت انگلیس از دولت عثمانی اظهار جانبداری مینماید و از قراریکه معلوم میشود هر وقت از اوقاتیکـه عثمانیهـا شکست میخورند رجال دولت انگلیس یعنی ان اشخاصیکه عثمانی‌دوست‌اند تقریرها بیان میکنند که باید چنین وچنان کرد و نگذاشت دولت روس قلعجات و خاك عثمانی را متصرف بشود . اینها همه بحرف گفته میشود اما وقتیکه کار بفعل میرسد هیچ معلوم نیست که‌دولت انگلیس برای حفظ ممالك دولت عثمانیه و استقلال آن دولت خود را بمهلکه خطر بیندازد و خون ملت را در راه عثمانیها بریزد و خرج نماید . خلاصه این مسئله روزبـروز مشکل تـرمیشود و

مادامیکه آلمان با روس متفق است احدی را قدرت آن نخواهد بود که با روس زور بگوید. دراین روزها درمیان مردم و در روزنامه‌ها مذاکرهٔ مصالحه هست . اما یقین بدانند تا دولت روس کار را یك‌طرفی نکند و دولت عثمانی را بالکلیه مضمحل ننماید اقدام به مصالحه نخواهد کرد . اصل مطلب همین است که عرض شد.

***

اوضاع داخله فرانسه در این روزها خیلی پریشان و مختل است . وکـــلای ملت در مجلس بطوریکه در لایحه جداگانه بعرض حضور اشرف ارفع رسیده است دو تیره‌اندکه عبارت باشند از قونسرواطور و رادیکال . عدد رادیکالهـــا کمافی‌السابق از قونسرواطور بیشتر است و حرف ایشان این است کـــه چـــونکه مارشال مجلس سابق را باطل کرده و کار را دوباره بدست رجوع نموده که در میان ما از حکم باشد و چونکه ملت ما را منتخب کرده و میخواهد در فرانسه جمهوری برقرار و اداره امورات در زیر تسلط ما باشد لهذا باید همه‌کارها با ما باشد . از این جهت حرف زیاد میزنند . اصل خیال آنها این است که هر یك از آنها بوزارت و باقتدار برسند به چنین احوال آنچه از دست آنها برمی‌آید به قونسرواطورها که طرف مارشال مکماهون را دارند اذیت میکنند و این جور دولت را قبول ندارند و بوسر مارشال هم بلاهائی‌اورند و اورا زیاد ازحد اذیت میکنند. وزرای سابق نتوانستند درجای خود بمانند و لابد و ناچار استعفا دادند . حالا مارشال وزرای دیگر ازخارج کرفته‌بجای آنها تعیین کرده است . اما اینها را و خود مارشال را نمیخواهند و میگویند باید وزرا از میان خودمان منتخب بشوند و چون ملت ما رابرگزیده است رتق وفتق امورات وحکمرانی باید با ماباشد. حالا هم رادیکالها یك کمیسیونی تعیین نموده اند و میخـــواهند

اجزای این کمیسیون بهمهٔ ممالك فرانسه بروند و تحقیقات لازمه در وضع و از جانب مبعوثان که شده است بعمل بیاورند تا معلوم و ثابت بشود که از جانب کارگــزاران دولت در آن باب تقلب شده [illegible] هم [illegible] راضی نیست و [illegible] کرده است بحرف [illegible] ایستاده است و [illegible] هم سخت ایستاده اند و [illegible] یك حرف دیگر هم هست و [illegible] اطوره میل دارند که دوباره مجلس [illegible] یعنی مجلس وکلای ملت را بر هم بزنند و مجددا [illegible] وکلای دیگر [illegible] . خلاصه کارها بجای خیلی نازك رسیده است و هرگاه اختلاف آراء که در میان است اصلاح نیابد و یکی از این دو طرف بطرف مقابل تمکین نکند شورش عظیمی برپا خواهد شد [illegible] مارشال برادیکالها فایق بیاید یا خیر هرگاه کل قشون فرانسه با مارشال باشد معلوم است فتح خواهد کرد و کار خود را از پیش خواهد برد . ولی از قراریکه مذکور میشود در بین قشون هم تفرقــه هست بعضی مارشال را میخواهند و برخی طرف جمهوری را دارند و هرگاه این طور باشد هنگامه بزرگی برپا خواهد شد . از حالا اعتقاد مردم بر این است که طول نخواهد کشید که اوضاع شورش برپا خواهد شد تا خدا چه مقدر کرده باشد .

۲۳ شهر ذیقعدةالحرام ۱۲۹٤

عریضجات مورخهٔ ۷ شهر ذی‌الحجه‌الحرام ۱۲۹٤ نمره ۱۲۲ مشتمل بر دو طغرا

خداوندگارا از قراریکه می‌شنوم پاکت عریضجاتیکه بــا چاپار فرانسه وانگلیس ارسال دارالخلافه میشود خیلی دیرمیرسد، اما برخلاف آن نوشتجاتیکه بتوسط پست ایران میفرستم زودتر واصل میشود . بنا براین احــوال عزم خود را جزم کرده ام کــه

بعدازاین عریضجات خود را در صورتیکه ماذونم فرمایند به‌پست بفرستم و انشاءالله بی‌عیب خواهد رسید . روزنامه‌ها را نیز با پست خواهم فرستاد. علی‌الحساب دو نمره مموریال دیپلماتیك را باپست امروز فرستادم. ازخبرهای جنگ که‌خیلی اهمیت داشته باشد خبر فتح پلونا است که دوسه روز قبل باچهار صد عراده‌توپ و پنجاه هزار نفر لشگر بحیطه تصرف روسها افتاده است. تفصیل این مقدمه در پارچهٔ روزنامهٔ استافت وفیگارو که قیچی شده ولفا انفاذ میشود مختصرا نوشته شده است واز قراریکه معلوم میشود کار عثمانیها بعداز این روزبروز خراب‌تر خواهد شد زیرا که حالا روسها همه آن لشگری راکه در دور پلونا داشتند برسر شاکر پاشا وسلیمان پاشا خواهند فرستاد وباین واسطه عرصه رابعثمانیها تنگ خواهند کرد تاخدا چه مقدر کرده باشد. ازاوضاع امورات داخله دولت فرانسه آنچه واقع شده بود باچاپار گذشته فرستاده‌ام از آنوقت تابحال کارها روزبروز بدتر میشود واوضاع بطوری فراهم آمده ومی‌آید که بهیچوجه من‌الوجوه اصلاح پذیر نیست وفیمابین مارشال وراديكالها آشتی نشده ونخواهد شد سهل است که هرروز میانهٔ آنها باهم بدتر میشود وکارها بجای خیلی نازك رسیده است واعتقاد مردم کمافی‌السابق براین است یابايد مارشال بحرف رادیکالها تمکین بکند ویااینکه استعفا بدهد وهرگاه ازاین دوفقره یکی رانکند یااغتشاش‌کلی برپا خواهد شد ویااینکه بیچاره مارشال را از ریاست معزول خواهند کرد. در روزنامه‌ها ضرب زیاد ازاو میگیرند. من‌باب نمونه یك فصلی راکه در ندامت آن بیچاره نوشته‌اند لفاً میفرستم بعدازملاحظه معلوم خاطر بندگانعالی خواهد شدکه بچه درجه درحق او جسور شده‌اند وچه‌ها نسبت باو میگویند .

* * *

در این روزها عالیجاه مسیودو بلواشارژ دافر سابق دولت‌فرانسه باین سفارتخانه آمده در بین صحبت اظهار داشت که پیش ازحرکت از دارالخلافه بحضور حضرت اشرف ارفع بندگانعالی مشرف شده ازبرای بعض ازصاحب منصبان وزارت امور خارجه فرانسه وغیره ده قطعه نشان استدعا کرده بودم واز آنجائیکه حضرت اشرف نهایت لطف رانسبت بمن داشته وعده صریح فرمودند که‌فرامین‌نشانهای مزبور اعطا وبعداز حرکت من پشت سر بتوسط سفارت فرانسه انفاذ پاریس خواهد شد. بنا بوعده که‌فرموده بودند بمحض ورودم بپاریس بهمهٔ آن اشخاصیکه نشان خواسته بودم اطلاع دادم که فرمان شما قبول شده عنقریب میرسد وتبلیغ خواهد شد. اما از قراریکه حالا می‌شنوم گویا حضرت اشرف ارفع بعهد خود وفانکرده ومیخواهند پنج فرمان مرحمت فرمایند ومن هرگز پنج فرمان قبول نخواهم کرد. اگرچه هنوز باین حرف نمی‌توانم باور بکنم ولی‌چون این کار خیلی بتعویق افتاده است بسیار ممنون میشدم که جواب صریحی دراین باب برسد تاجواب حضرات رابدهم. قبل ازاینکه مشارالیه این اظهارات رانماید دروزارت امور خارجه نیزیك‌چنین ذکری کرده بودند. بنابراین احوال لازم آمد که مراتب رابعرض بندگانعالی برساند وضمناً عرض بکند که هرگاه چنانکه مسیو دوبلوا میگوید اعطای آن ده طغرا فرمان بطور صریح وعده شده است البته صلاح دراین است که مرحمت شود والا وعده شده است ومرحمت نشود اثر بدخواهد بخشید وبی‌جهت دشمن زیاد پیدا خواهد شد. چون شیوهٔ فدوی این است‌که دراصلاح‌کارها و فراهم آوردن اسباب اتحاد جهد واهتمام زیاد دارد لهذا لازم میداندعرض بکند درصورتیکه وعده ده‌نشان شده است همه‌مرحمت وباین‌واسطه رفع کدورت ازمیان برخواسته بشود بهتر وبصلاح نزدیك‌تر است والا اسباب رنجش خواهد شد. خلاصه برای رفع این علت اعتقاد

فدوی این استکه‌آن ده نشان حسب‌الوعدهٔ همه مرحمت شود والا هرگاه تخفیف درآن داده بشود قبول نخواهد شد واسباب کدورت برپا خواهد شد .

۷ شهر ذی‌حجةالحرام ۱۲۹٤

عریضجات مورخـه ۲۱ شهر ذی‌حجةالحرام ۱۲۹٤ نمرهٔ ۱۲۳ مشمل بر دو طغرا

خداوندگارا درهفتهٔ گذشته درعمارت الیزه بشام موعود بودم. همهٔ سفرای کبار و چند نفر هم از وزرای مختار ووزیر امورخارجه جدید نیزدرسر شام‌حاضر بودند. جناب مارشال مکماهون که‌بافدوی یکنوع مهربانی دارد درآن شب بقدر یك ربع ساعت بافدوی متکلم شده از سفر اعلیحضرت اقدس همایونی روحنا فداه جویا شدند. وزیر سابق تجارت وفلاحت هم در نزد ما ایستاده او نیز بعضی سئوالات میکرد. تفصیل احوال این مسافرت همایونی را چنانچه در عرایض سابق معروض داشته‌ام‌مفصلا و مشروحا بیان‌نموده‌گفتم که‌این سفر که من غیر معروف خواهد بود بهیچوجه مدخلیت بسفر سابق نخواهـد داشت . درآن سفر حواسها مشغول تشریفات بود وفرصت نبود که باوضاع فرنگستان بدقت غوررسی شود. اما در این سفر خیالها‌جمع است‌براینکه بمعنویت امورات واوضاع‌صنعت واساس علوم ووضع بناهای فواید عامه رسیدگی شود و نتیجهٔ آنرا حاصل نموده ازاین محسنات و ترقیاتی‌کـه دروضع علوم وصنایع اروپا شده است ایران را نیز بهره‌مند نمایند ودر اصلاح امورات داخله تغییرات کلی بدهند وازاین قبیل چیزها خیلی به‌آنها گفتم ومخصوصاً فرمایشات همایونی راکه بجناب مسیو منیه درباب این سفر خطاب شده بود خاطرنشان ایشان نمودم. ازاین تقریرات‌فدوی محظوظ میشدند. یکدفعه مسیوفای وزیر سابق فلاحت پـرسید اعلیحضرت شاهنشاهی درکجامنزل خواهند فرمود.فدوی هم‌بی‌تأمل

درجواب گفتم شماها باید بهتر بدانید. همین که دیدم هردو ازاین جواب دست پاچه شدند گفتم درحقیقت ازاین جزئیات اطلاع درستی ندارم ولی جناب امین الملك وزیر رسایل که برای تهیه لوازم مقاصد شاهانه در ترتیب منازل وراه آهن مأمور فرنگستان شده اند دستور العمل کافی دردست دارند واز قراریکه ازبرلن اطلاع داده بودند روز جمعه ۲۱ ء یااینکه روز شنبه ۲۲ ذیحجه وارد پاریس خواهند شد وآنوقت این همه مسئله ها معلوم خواهد شد. بازفای پرسیدکه این دفعه هم مثل سفر سابق جمعیت زیاد در رکاب همایونی خواهد بود. گفتم خیر آنوقت بقدر هفتاد و هشتاد نفر بودند حالا منتها از همه بابت بقدر پانزده یا بیست نفر خواهند بود. هر دوشانه ها را بالا برده سر تکان دادند ومسیوفای گفت باز زیاد است. گفتم در حقیقت هنوز درست اطلاع ندارم اما اسباب این سفر بطوری فراهم خواهد آمد که جنجال نباشد و خاطر همایونی از همه بابت آسوده باشد. حرف در همین جا ختم شد. بعد درهمان شب باجناب عارفی پاشا آشنائی حاصل شد. اخلاص غریبی بحضرت اشرف دارد. بعدازتعریف وتوصیف زیاد ازشخص بندگانعالی ازحالت محبت آمیز دولت علیه نسبت بدولت عثمانیه ذکری نموده زبان تشکر راگشود. گفتم البته اقتضای دوستی همسایگی وجهت اسلامیه همین بودکه دولت علیه ایران بعمل آورد. ازاین حالت اتحاد خیال دیگر نداشته ونخواهد داشت وانشاءالله بعدازاین قدر چنین دولت دوست وصدیق رابهتر ازسابق خواهند دانست. دراین گفتگو بودیم که جناب پرنس اورلوف رسید، بیچاره عارفی پاشا بمحض رویت او خودرا کنار کشید. قدری با پرنس اورلوف صحبت کردیم. بعد مجلس بهم خورد و بیش زاین تازه که قابل عرض باشد اتفاق نیفتادکه بعرض آن جسارت شود.

***

از اوضاع جنگ چیزی که قابل عرض باشد این است که صربستان دوباره بادولت عثمانیه اعلام جنگ نموده وباتفاق لشگر

روس وافلاق بغدان حرکت مینماید. خبر دیگر این استکه سلطان روم بدولت انگلیس ملتجی شده خواهش کرده است که در میانه‌او، دولت روس واسطهٔ مصالحه بشود ودولت انگلیس هم درکار حاصل کردن استمراج است، اماگویا دولت روس باین زودی‌ها و به‌آسانی مصالحه را قبول نخواهدکرد، مگراینکه هرچه میگوید قبول شود و معلوم است حرف دولت روس این خواهد شد که بلکارستان و روم ایلی ازتحت تصرف عثمانی بالکلیه خارج واین دو مملکت بیکی از شاهزاده‌های روس ویااینکه آلمان تفویض وواگـذار شود و آن شاهزاده بهمـه جهت مستقل باشند . در طرف آری نیزارمن زمین که دراین جنگ بقهر وغلبه بتصرف آمده است ازبـابت خسارت جنگ دردست آنها بماند. کاروبار داخله فرانسه هـم بیك‌طوری وصله شد باین معنی که وزرای ثانوی که ازجانب رادیکالها قبول نمی‌شدند مجبوراً استعفا دادند و مارشال مکماهون لابد و ناچار بر رادیکالها تمکین و وزرا درمیان آنها منتخب شده از روزی که این کار باین طور گذشته است رادیکالهاآرام شده‌اند، اما حالا قونسر- واطورها با مارشال مدعی شده‌اند ودر روزنامه‌ها ودر مجالس از او بد میگویند. خلاصه حالا کار داخله بیك طوری اصلاح شده است که خللی باوضاع اگسپوزیسیون نرسد. لکن بعد از اگسپوزیسیون بازهم هنگامه درمیان این فرقها برپا خواهد شد .

۲۱ شهر ذی‌حجةالحرام ۱۲۹٤

عریضجات ۱۵ شهر محرم‌الحرام ۱۲۹۵ نمرهٔ ۱۲٤ مشتمل بر پنج طغرا

خداوندگارا بعد ازوصول دستورالعمل که بموجب تلگرافنامه که در۳ شهر حال بجناب فخامت نصاب امین‌الملك رسیده بود، قرار شد کاغذی بوزارت امور خارجه نوشته ووقت ملاقات بخواهیم. از وزارت مزبور جواب رسیدکه دریوم چهارشنبه ۹ ژانویه که مطابق

پنجم محرم‌الحرام است درساعت یك تایك ونیم از ظهر گذشته جناب مسیو دادنکتون وزیر امور خارجه جدید فرانسه شما وجناب معزی الیه راخواهند پذیرفت. درهمان روزودرساعت معینه رفتیم، بمحض ورود یکنفر ازنوکرهای وزارت امور خارجه بدم درکالسکه آمده خبر دادکه وزیر را مارشال خواست اما زود مراجعت خواهد کرد. ماهم از کالسکه پیاده شده بقدر سه‌ربع ساعت منتظر شدیم. مسیو مولارایشیك باشی عذرها خواست. اما دیدیم انتظار حاصلی ندارد و دوباره به‌سفارتخانه مراجعت نمودیم.آنروز وفردای‌آنروز از جناب دادنکتون خبری نرسید وعذر این طور رفتار خواسته‌نشد. بعداز آنکه کار باینجا رسید قرار شدکه شب پنجشنبه ٦ این ماه به‌شب نشینی جناب مارشال مکماهون بروم وحال وکیفیت رابخود ایشان اظهار نمایم. بدبختانه آن شب بجهت وفات پادشاه ایتالیا پذیرائی وشب‌نشینی موقوف شده بود. بنابراین احوال بوزارت‌امور خارجه رفته مسیو لی‌برستن را خواستم وشرح احوال وقبح این حرکت وزیر امور خارجه را باو حالی نمودم. درجواب گفت شما نباید اوقات خودرا باین چیز جزئی تلخ کنید. وزیر امور خارجه وسایر وزرا ورجال‌دولت همه‌بواسطه‌وفات پادشاه ایتالیا واغتشاش امور داخله بسیار پریشان‌اند وهیچ تکلیف خودرا نمی‌دانند.وزیر امور خارجه وسایر وزرا دیروز دومرتبه ازجانب مارشال طلبیده شده ودرباب امورات داخله وخارجه وبجهت وفات پادشاه ایتالیا شورا داشتند وبهمین‌علت‌فرصت نکرده‌اند جواب‌بشمابنویسند. بعد گفت شما قدری تأمل نمائید تااصل حقیقت را بشما بگویم. رفت به‌کابنت بعداز چند دقیقه مراجعت نمود گفت همان‌طوری که‌گفته بودم شمارا فراموش نکرده‌اند وفردا کاغذ بشما میرسد ووزیر امور خارجه شما را وجناب امین‌الملك را خواهند پذیرفت. همین طورهم شد وموافق تعیین وقت سه ساعت ازظهر گذشته بوزارت امور خارجه وبخدمت جناب دادنکتون رسیدیم. ازکیفیت آن روز

افسوسها اظهار کرد وبعداز تعارفات* رسمیه جناب امین‌الملك بعبارات خیلی شایسته ومستحسنه این مسافرت دویم اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه راکه من غیر معروف سمت انجام خواهد پذیرفت بیان نمودند. جناب مسیو دادنکتون بیانات جناب معزی‌الیه را بدقت گوش و تصدیق نموده همین قدر سئوال کردند که اعلیحضرت شاهنشاهی از دارالخلافه کی نهضت خواهند فرمود ودر کدام ماه وارد پاریس خواهند شد. درجواب همینقدر گفتند اگرچه سکون وحرکت سلاطین را خاصه دراین اوقاتیکه این همه حوادث دراروپا روی‌داده ومیدهد بطورصریح نمی‌توان تعیین کرد ولی از قراریکه امر ومقرر شده است دراول سال پارس ئیل ازطهران بمسافرت فرنگستان عزیمت خواهندفرمود وتقریباً دوماه بعدازآن وارد پاریس خواهند بود. بعد، ازمسافرت خود جناب امین‌الملك مذاکره ودر جواب همینقدر گفته شد که بعد از دوسه روز دیگر عزیمت بلندن خواهند کرد وبعداز یك هفته توقف درآنجادوباره بپاریس‌مراجعت خواهند نمود. جناب دادنکتون این سئوالات را بطوری میکرد که‌گویا خیال‌دارد که بعداز معاودت از لندن، جناب امین‌الملك رابشام دعوت نمایند. در وقت وداع وزیرخارجه‌مارا تااطاق‌سیم‌مشایعت نمودوازوقت ورودبوزارتخانه الی خروج ازآنجا درکمال احترام ومهربانی باماحرکت نمود. البته جناب امین‌الملك تفصیلات را واضح‌تر و فصیح‌تر بعرض حضور رسانیده‌اند. زیاده دراین باب‌مطلبی نبودکه بعرض آن‌جسارت‌رود

***

از یکماه ونیم متجاوز است که عریضجات و روزنامجات مموریال و اروپ دیپلوماتیك را بتوسط پست ایران میفرستم. انشاءالله بی‌عیب رسیده و خواهد رسید. اخبار متفرقه در جزو آن دوروزنامه مندرج است و بعد از ملاحظه آنها از وضع پولتیك

دول فرنگستان و از حوادث اتفاقیه و از جزء و کل امورات دولتی اطلاع کامل میتوان بهم رسانید . اما چیزی که در این روزها واقع شده و دولت فرانسه را به تشویش انداخته است وفات ویکتور امانوئل است . از قراری که معلوم میشود آن مرحوم دولت فرانسه را دوست میداشت ، اما بر خلاف آن پرنس هومبر ولیعهد ایتالیا که بجای پدرش پادشاه است با دولت آلمان خیلی دوست است و با دولت فرانسه میانه ندارد . هرگاه اینطور باشد کلکی برای فرانسها خواهند چید . برای تشییع جنازه ویکتور امانوئل از جانب دول اروپا مأمور مخصوص به روم رفته بود . از جانب نمسه پرنس رنیه عموی امپراطور اتریش هونگری و از جانب آلمان پرنس امپریال وازجانب دولت فرانسه مارشالکاروبر را مأمور کرده بودند . خلاصه خیلی اوضاع بزرگ برای کفن و دفن او فراهم آورده بودند . در پاریس هم تبعه ایتالیا یك اوضاع خیلی مجللی در کلیسای مادلن برای اجرای نماز فراهم آورده و از همه مأمورین خارجه و از وزرا و از کارگزاران داخله دعوت کرده بودند و همه آمده بودند و اوضاع نماز خیلی باشکوه بود . از اوضاع جنگ همینقدر عرض میکنم که روسها در همین روزها از تنگهٔ شبکا گذشته و بقدر بیستوهشتهزار نفر از عثمانی اسیر و بقدر شصت عراده توپ از آنها بغنیمت گرفتهاند و حالا از طرف صوفیه و شپکا بسمت فلیوپولی و ادرینه میروند و گویا درآنجاهم عساکر عثمانی نتوانند دم آنها را بگیرند . کار برای عثمانیها خیلی تنگ شده است . متوسل به متارکه گردیده اند ، اما دولت روس تا اساس و بنای حقوق مصالحه را نگذارد متارکه را قبول نخواهد کرد . پارلامنت انگلیس هم دو روز است باز شده ، ملکه تقریری کرده و خرج برای تدارك لشگر خواسته است ، حالا معلوم نیست خیال دارد با روس بجنگد و یا اینکه برود او هم یك جای از خاك متعلق بدولت عثمانی را متصرف بشود . اصل تقریری

ملکه در مموریال دیپلوماتیك مندرج است و با پست امروز بحضور حضرت اشرف انفاذ میشود . در همین ساعت کـه سر پاکت را می‌بستم تعلیقه‌جات مورخه ۵ ذی‌حجه‌که به‌افتخار فدوی شرف‌صدور یافته بود زیارت و محض اطلاع عرض شد .

***

از روزیکه جناب فخامت نصاب امین‌الملك به پاریس تشریف آورده‌اند ، شب و روز با هم هستیم و چنانکه بموجب تعلیقهٔ‌مورخهٔ ۱۳ شهر شوال که به افتخار فدوی صادر شده و مصحوب جناب معزی‌الیه شرف‌وصول ارزانی داشت امر ومقرر شده‌بود همه‌اوقات و خیالات خود را در راهنمائی و موافقت بعمل آورده و خواهدآورد که در هیچ نکته از نکات منظور جناب معزی‌الیه و لازمـه مقاصد همایونی فروگذار نکرده و نخواهد کرد وانشاءالله درجمیع امورات بطوری سعی واهتمام خواهد شدکه باعث روسفیدی جناب‌معزی‌الیه وفدوی درخاکپای مرحمت اقتضای‌مبارکه اقدس همایون‌شاهنشاهی روحنافداه گردد اما از جهت دیگر لازم میدانم عرض بکنم که در باب مصارف و مخارج این سفر باید طوری اسباب آنرا فراهم آورد که در نظرها خیلی جلوه و دلالت بـراین بکند که خواه مهمـان خودمـان باشیم یا مهمان دیگـران هیچ چیزی را برای عظمت شأن خودمان از خود مضایقه نداریم . خلاصه حالا که مهمان خودمان هستیم باید این سفر خیلی باشکوه و مجلل باشد . این است اعتقاد مردم ایران‌دوست وانشاءالله همینطورخواهد بود. جناب امین‌الملك هم در روز چهارشنبه ۱۲ شهر حال به‌لندن تشریف بردند و گویا بیش از یك هفته در آنجا نخواهند ماند و دوباره بپاریس مراجعت خواهند کرد .

***

کارهای اگسپوزیسیون ما خیلی بعقب افتاده است ، هـر چه داد و فریاد کرده و میکنیم احدی بحرفم گوش نمیکند و وجوهات

نمی‌فرستند و هرگاه در این روزها تنخواه نرسد بطور صریح‌عرض میکنم که عمل بنائی عمارت وجا ومکان امتعه بطوری بعهده‌تعویق خواهد افتاد که خدانخواسته از برای دولت و ملت ایران اسباب خفت و افتضاح برپا خواهد شد . اگر فرستادن وجوهات مشگل‌بود از اول نمی‌بایستی اقدام باین کار کرد و الا هرگاه حالااین بنائیها را نصفه‌کاره بگذارند اسباب رسوایی برپا خواهد شد . پریروز مسیو برژ که عمل دول خارجه با اوست کاغذی بجنرال قونسول دولت علیه در این‌باب نوشته بود که از خواندن کاغذ مشارالیه خیلی متأثر شدم و لازم دانستم که کاغذ او را عیناً در لف همین عریضه انفاذ حضور نمایم و بیش‌ازاین دراین باب جسارت‌نورزد .

***

چند روز قبل نایب اول سفارت ایتالیا باین سفارت‌خانه آمده اظهار داشت که مادام کارلاسرنا از نجبای ایتالیا است و چند ماه است روانه ایران شده و در دارالخلافه طهران اقامت دارد ، چون در ایران سفارت نداریم ازجانب دولت متبوعه خود مأموریت دارم که از جناب شما تمنا نمایم کـــه سفارش او را در خدمت اولیـــای دولت علیه ایران بنویسید و استدعا بکنید که از او حمایت نمایند که بهمه جهت آسوده باشد . گفتم اگرچه اهالی خارجه در ایران محترم‌اند و اولیای دولت و اهالی نسبت به‌آنها نهایت جانب‌داری را میکنند اما محض اظهار شما عریضه مخصوصی بحضور حضرت اشرف ارفع بندگان عالی در باب سفارش مادام کارلاسرنا معروض خواهم داشت و از حالا بشما اطمینان میدهم که نهایت رعایت در حق مادام مزبور خواهد شد . چـــون عرض این مطلب لازم بـــود بجسارت آن اقدام نمود .

۱۵ شهر محرم ۱۲۹۵

عریضجات ۱۱ شهر صفرالمظفر ۱۲۹۵ نمره ۱۲۵ مشتمل بردو طغرا

خداوندگارا مقرب الخاقان میرزا جواد خان سرتیپ کمیسر جنرال اگسپوزیسیون دولت علیه در یوم جمعه ۲۸ شهر محرم وارد پاریس شده و بعد از ورود بلافاصله باین سفارت آمده و از فدوی دیدن کرد وفدوی نیز از مشارالیه بازدید نمود وچون معلوم شدکه تنخواه معتنابه همراه آورده است ، در همان روز ورود بمباشرین یعنی بآن اشخاصی‌که مشغول ساختن عمارت ما هستند تاکید شدید شد که اسباب تمام‌کردن عمارت مزبور را بطوری فراهم بیاورندکه انشاءالله پیش از عید سعید سلطانی ساخته و پرداخته و همه روزه به‌آنجا سرکشی میشود وچنانچه امرومقرر شده است نهایت تقویت وجانبداری درپیشرفت امورات اگسپوزیسیون از بدو حال و بعد از این هم شده وخواهد شد وانشاءالله از اهتماماتیکه شده ومیشود و ازاین توجه‌اولیای دولت‌علیه این عمارت دروقت خود باتمام خواهد رسید وناتمامی نخواهد داشت. مگر درصورتیکه کاشی‌ها و در و پنجره‌که از ایران باید فرستاده شود درموقع خود برسد والا هرگاه نرسد عمارت ناقص خواهد ماند. ولی خداوند وسیله ساز است و آن اسباب را با امتعه درموقع خود میرساند ورفع این علت هم‌خواهد شد. اما درباب جا ومکانی‌که برای امتعه ایران معین ومشخص شده است باوصف آن همه عرایض که دراین مدت مدید درآن خصوص معروض‌داشته‌ام‌ازجانب‌دولت‌علیه‌وجهی‌برای‌ساختن‌آنجامعین‌ومقرر نشده است وحال اینکه چنانکه مکرر بعرض رسانیده‌ام هرگاه این جاها ساخته نشود دست ما خالی خواهد ماند وجائی نخواهیم داشت که امتعه خودرا درآنجا جابجا نمائیم. دراوایل یعنی درآنوقتیکه بنا بود برای هریك ازدولتهای مشرق زمین جا قسمت‌بدهند فقط‌برای ساختن قسمت خودمان شصت هزار فرانك برآورد کرده بودند،چون

این وجه خیلی گزاف بنظرآمد، کارگزاران ژاپون و ماروق و سیام و تونیس و برمان با ما متفق الرأی شده ومجلسها آراسته وتدبیرها بکار برده و بالاخره معمار پیدا کــرده وکار این شش دولت را باو محول نموده و به نود هزار فرانك مقاطعه داده‌که همه را معمــار مربور با آنوجه بسازد وباتمام برساند. حالا باین حساب قسمت خرج هریك از این شش دولت پانزده هــزار فرانك است و اینکه این خرج باینطور تخفیف یافت دلیل آن است‌که بعضی از دیوارها را بعوض گچ مالی یا زینت‌کاری بافرش یا پارچه دیگرازقبیل‌حریر وچیت قلمکار وغیره خواهند پوشانیدکه هم بنظرخریدارخوب دیده بشود وجلوه بکند وهم دیوارها را پوشانیده باشد. خلاصه هر چه هست خوب تدبیری است‌که باینطور مخارج ساختن جا ومکان امتعه را تخفیف‌کلی داده وبهمین واسطه خسارت زیاد بدولت نخواهــد رسید . برای توضیح این مطلب لازم میدانم عرض بکنم که دولت فرانسه جارا برای گذاشتن امتعه بما مفت داده‌است ومتحمل سقف‌ـ کاری و استخوان بندی هم شده است، اما تخته بندی و روسازی و هزار خورده کاری های دیگر بر عهده ماست وباید آنهارا بطوری بسازیم وسروصورت بدهیم که بتوان امتعه را درآنجــا گذاشت . خلاصه درحق همه دولت‌ها باینطور رفتار شده است و مارا مستثنی نخواهند داشت.

***

ده دوازده روز است‌که مقدمات متارکه بامضای دولت روس و عثمانی درشهر ادرینه رسیده، تا بحال احدی از دول اروپا مداخله بامر متارکه ومصالحه ننموده‌اند. ازقراریکه مــذکورمیشود دور نیست یك‌کنگره منعقد بشود . اما هنوز معلوم نیست‌کی وکجاواقع خواهد شد. دولت روس‌کارخودرا ازپیش برده وچون‌کمافی‌السابق

دولت‌آلمان باااو متفق است خیال ندارد بحرف سایر دولتها تمکین نماید. علی‌الحساب‌آنچه ازشرایط دولت روس بجهت‌انعقاد مصالحه شهرت کــرده است ، این است کــه اختیار حکومت و رتق و فتق امورات بولکارستان باخود بولکارها باشد بریاست یك شاهزاده که ازخارج معین خواهد شد. رومانی وصربی مستقل باشند ومن بعد باجی را که بدولت عثمانیه میدادند دیگــر ندهند. ازبرای این دو دولت وعده توسیع مملکت هم شده است. قارص و اردهان و باتوم بدولت روس واگذارشود، ارزنةالروم و همه ممالك ارمن زمین هم درعوض غرامت جنگ در دست روس باشد تا دولت عثمانیه پانصد منیون خسارت جنگ را که روس از او میخواهد کارسازی نماید و چون دولت عثمانی هرگز از عهده این غرامت نمی‌تواند برآید . ارمن زمین هم در دست روس خواهد ماند. یك شرط دیگرهم این که راه بوغاز وچناق قلعه‌سی برای کشتی‌های روس بازبشود والبته شرایط دیگرهم هست اما هنوزشهرت نکرده است. عجالةاین حرفها درمیان مردم مذکورمیشود واگرچه بعضی شهرتهای دیگر میدهند که اتریش هونگــری و دولت انگلیس از اجــرای بعضی شرایط روس ممانعت خواهندکرد، ولی مادامیکه دولت آلمان بادولت روس متعهد ومتفق است احدی را جسارت ایراد نخواهد بود. از حــالا میگویندکه درعوض این همه خدمتها دولت روس ممالك فنلاند را که درکنار بحر بالتیك واقع و ازقدیم درحیطه تصرف اوست بدولت آلمان واگذارخواهد کرد و حتی این حرف را نیز میزنندکه دولت آلمان چشمش برسر هولاند و دانمارك است و دور نیست عنقریب دست تصرف را بر سر آن دو مملکت بگذارد . خــلاصه از وجنات امورات پولتیکیه چنان استنباط میشود کــه هیچ استعداد ندارد که آنچه در این عریضه عرض شد وقوع بیابد ، تا خداوند چه مقدر

کرده باشد. حضرت پاپ هم درهمین روزها مرحوم شد، علی‌الحساب اغتشاش رو نداده است. ازحالا جمیع کاردینالها و ارشوکها به‌روم رفته ومشغول تهیه انتخاب ونصب پاپ دیگر هستند. جناب فخامت نصاب امین‌الملك یکماه تمام است‌که بلندن تشریف بــرده‌اند، از قراریکه اطلاع داده بودند باید درهمین دو روز مراجعت نمایند.
ار وزارت امورخارجه فرانسه درباب انعقاد مجلس هرسه سال بسه سال‌باید درخصوص‌اصلاح وقراردادپست درپاریس ودرپایتختهای دیگرمنعقد بشود. مراسله بفدوی نوشته بودند. سواد مراسله‌مزبور را اینك لفا انفاذ میدارد و همینقدر عرض‌میکنم‌که اینگونه فرصتها را بایدغنیمت شمرد ویکی ازمأمورین دولت‌علیه رامأمورنمودکه در در انمجلس که امسال درپاریس منعقد خواهــد شد، حضور بهــم برساند تااینکه حق دخول دولت علیه باین قبیل مجالس ومجــالس دیگر محقق و ثابت بشود و گاهست من‌بعد بدین واسطه خود را به کنفرانس‌های دیگرهم داخل نمائیم و دولت خودمان را ازمنافع و فوایدی‌که از چنین مجلس‌ها بــرای جمیع دول اروپا مترتب است بهره‌مند و بهره‌ور نمائیم.

۱۱ شهر صفر ۱۲۹۵

عریضه مورخهٔ ۱۵ شهر صفرالمظفر ۱۲۹۵ نمرهٔ ۱۲۶ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا دیروز شارژ دافر ایتالیا باین سفارتخانه آمده خواهش کرد که‌پاکت سر بمهر جوف‌را که لفا ارسال میدارم باچاپار دولتی انفاذ دارالخلافه نمایم که بخاکپای مبارك اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه برسد. از تقریــر مشارالیه و از مضمون سوادی‌که همراه آورده‌بود معلوم شدکه ملفوف پاکت مزبور نامه دوستانه‌است‌که اعلیحضرت هومبراول‌پادشاه‌ایتالیا بااعلیحضرت

قدر قدرت شاهنشاهی نوشته، وفات پدر عزیز ویکتورامانوئل و جلوس خودرا بتخت سلطنت اطلاع میدهد ودر آنضمن از اثری که ازاین حادثه الم‌انگیز برای او وتمامی خانواده سلطنت وملت ایتالیا رو داده است اشاره مینماید ویقین دارد که اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی دراین مقدمه کدورت آمیز وغیر مترقب بااو شراکت خواهند فرمود وچون ازآنجائیکه موافق‌قانون مملکت‌ورسوم‌وراثت تاج وتخت سلطنت ایتالیا باو رسیده است اظهار امیدواری‌میکند که مبانی مودت ومصافات راکه فیمابین دولتین علیتین هست بیش از پیش مستحکم‌تر نماید ومراوده دوستی ویکجهتی را وسعت‌دهد واعتماد زیاد دارد که اعلیحضرت اقدس شهریاری نیز در اجرای این نیت بااو شریك خواهند بود. اصل نامه بزبان ایتالیائی نوشته شده است. چون سررشته زیاد ازآن زبان ندارم بهتر ازآن‌نتوانستم ازعهده ترجمه آن برآیم . اصل مقصود همان است که‌ترجمه شده است، اگر کم وزیاد داشته باشد خیلی کم خواهد بود. خلاصه چون تبلیغ این نامه از واجبات بود لهذا بتعجیل هرچه تمامتر باپست همین روز انفاذ حضور گردید، البته نامه مزبور جواب لازم دارد هروقت رسید بهرقسمی که امر و مقررشود ابلاغ خواهد شد.

۱۵ شهر صفر ۱۲۹۵

عریضه ۲۱ شهر ربیع‌الثانی مشتمل یکطغرا بحضور جناب جلالت مآب یحیی‌خان معتمدالملك نایب وزیر امور خارجه و وزیر جنگ عرض شد

قربانت شوم بموجب عریضه و تلگراف مراتب تهنیت را در باب دو منصب جلیل وزارت جنگ و وزارت امور خارجه عرض کرده‌ام و حالا نیز تهنیت خود را تجدید میکنم و از درگاه خداوند متعال مسئلت مینمایم که روزبروز درجات و مراتب جناب بندگان عالی را زیاد کند و برعزت و عظمت بیفزاید . دو طغرا تلگراف، که یکی درباب نهضت موکب همایونی و دیگری در جواب تلگراف

تهنیت این کمترین فرستاده بودند واصل و زیارت شد . چند روز قبل براین یك تلگراف دیگر که سوادش را لفاً میفرستم خدمت جناب بندگان عالی معروض داشته‌ام . این فقره شورش سرباز و سنگ انداختن به کالسکه اعلیحضرت اقدس همایون روحنا فداه و بکالسکه وزرا و کشتن ده نفر سرباز و نسق ده نفر دیگر خیلی بدنما شده است. دراین باب در روزنامه‌ها معرکه میکنند. عجب تشریفاتی قبل از ورود فراهم آمده است! من‌باب نمونه یك فصل از روزنامه مرسلینی را قیچی کرده ولفاً انفاذمیدارم. بعدازمطالعه معلوم خاطر بندگانعالی خواهد شد که‌این کار چه قدر بداتفاق افتاده است. از قراریکه می‌شنوم در آلمان ویکجا هم ازاین بدتر می‌نویسد . خلاصه بد بهانه است که بدست مردم افتاده است . پوست مارا میکنند وخواهند کند ودور نیست که بعد از ورودموکب همایونی بدتر از اینها بنویسند . منتظر جواب تلگراف هستم . انشاءالله همینکه رسید از روی علم بتدارك رفع ودفع این‌تهمت‌ها خواهم افتاد. چنانکه بعرض بندگانعالی رسیده است کمترین را احضار فرموده‌اندکه حسب‌الامر بزیارت خاکپای مبارك اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی تاولادی قفقاز بروم ودر همین دو سه روزه روانه خواهم شد. احتمال دارد که درایام این سفر نتوانم به‌آن طوریکه باید وشاید عرایض خودرا بعرض حضور جناب بندگانعالی برسانم. ازحالا عذر این قصور را میخواهم وتعهدمیکنم که هروقت از اوقاتیکه‌فرصتی بدست آمددرعریضه‌نگاری خودداری و فروگذاری نخواهد شد. روزنامه‌های مسمی بروزنامه مموریال وازوپ دیپلماتیك را باسم جناب بندگانعالی میفرستم، از مطالعه آنها حالت پولتیکیه حالیه بدست می‌آید. دولت انگلیس خیلی سخت ایستاده است واز قراریکه معلوم میشود تااینکه درفصول عهدنامه سنت استفانو تغییر وتبدیل داده نشود از صرافت جنگ نخواهد افتاد. اعتقاد فدوی اینست‌که روسهاگذشت خواهندکرد و بالاخره کار بصلح خواهد انجامید .

۲۱ شهرربیع‌الثانی ۱۲۹۵

عریضجات مورخهٔ ۲۶ شعبان ۱۲۹۵ نمرهٔ ۱۲۷ مشتمل بر نه طغرا بحضور حضرت اشرف سپهسالار اعظم بعداز مراجعت از سفر فرنگستان

خداوندگارا درباب عمل صاحب منصب‌های نظامی وغیرنظامی وپیغام بارون سلحه قیمت موزیك وتتمه قیمت ظروف چینی وبلورآلات فرمایش حضرت اشرف ارفع بندگانعالی وهمچنین درباب مخارج سفر روم وتلگرامهای ایت ئیل ووجوهات سنواتی ومصارف سفر ولادی قفقاز وقیمت‌نشان مادام‌لامارشال مکماهون ونشانهاتی که مسیو هاله ساخته وفدوی به‌وین آورده بود. شرح مفصلی ازوین معروض داشته و ازهمانجا انفاذ دارالخلافه نمودم. البته تابحال رسیده وقراری درانجام همه آن فقرات گذارده‌اند. حالا هم من‌باب احتیاط ویادآوری باز هم بااین چاپار مختصری در خصوص هریك ازآن فقرات جداگانه معروض میدارم ومستدعی‌ام کـه التفات فرموده قرار آنها رابطوری بدهند که ازآن مرارت بیرون آمده آسودگی حاصل نماید .

***

امروز چهارده روز است که ازوین مراجعت نموده‌ام. بعداز ورود بپاریس بقدر دو هفته مشغول انجام بعض کارهائی که در ایام غیبت فدوی معوق مانده بود توقف نموده و پس از فراغت بجهت نقاهت مزاج دونفر ازاطفال وبواسطه نقاهت مزاج خودم به‌ییلاق رفته وحالا هفت هشت روز است که در ویلر درکنار دریا دریك خانه‌خوب ییلاقی جابجا شده‌ومشغول مداوامی‌باشم ولله‌الحمد بواسطه این چند روز استراحت احوال فدوی واطفال روبه‌بهبودی است. انشاءالله تا یك ماه دیگرکه دراینجا خواهم ماند بکلی رفع نقاهت خواهد شدو بعداز آن دوباره بپاریس مراجعت کرده بانجام خدمات مرجوعه اشتغال خواهم یافت .

نشان مادام لامارشال مکماهون را رسانیدم. خیلی محظوظ شد ومخصوصاً خواهش نمودکه مراتب امتنان و تشکر او را بخاکپای مبارك اعلیحضرت اقدس همایون روحنا فداه برسانم. درباب وجه قیمت نشان ایشان بمرارت افتاده‌ام. چون وجه نقد نداشتم سه ماهه نوشته دادم وحالا هرگاه چهارصد تومان قیمت آن نرسد فدوی را بمرافعه خواهند کشید. ازبرای خاطر خداوپیغمبر مرحمت کرده وصول وایصال این وجه را بطوری قرار بدهند که‌زود برسد ویقه فدوی از دست مسیو مایر خلاص والا هرگاه وجه قیمت نشان مادام لامارشال بموقع نرسد اسباب افتضاح برپا خواهد شد.

***

سه دست موزیك فرمایشی که هر دستش برای شصت نفراست حاضر شده است وصاحب کارخانه زورآورده است ووجه قیمت‌آنرا از فدوی مطالبه مینماید. مات ومتحیر مانده‌ام ونمی‌دانم جواب‌او راچه بگویم. اصل قیمت آن سه دست موزیك قریب به‌سه هزارتومان است. بقدر یکصد تومان اسباب یدکی لازم دارد، هشتاد تومان هم مخارج صندوقهای حلبی وچوبی وباربندی خواهد شد وبعلاوه وجه کرایه هم باید برآن سه مبلغ افزوده شود. دراین باب هم استدعا دارم مرحمت نموده قدغن فرمایند وجوهات لازمه را بفرستند که به‌صاحب کارخانه موزیك کارسازی شده وانفاذ دارالخلافه گردد.

***

ظروف چینی وبلورآلات فرمایشی نزدیك باتمام است وآنها را نمی‌گذارند از کارخانه بیرون بیاید تاتمامی وجه قیمت آنها کارسازی شود. دراین باب هم مجدداً مستدعی میشوم که‌تتمه وجه قیمت آنها را از روی همان صورت حسابی که در روی پاکت‌نوشته واز وین فرستادم حواله بفرمائید زود برسد تااینکه درراه انداختن اسباب مزبور تاخیری واقع نشود.

مخارج سفر روم و مصارف تلگرافهای ایت‌ئیل و خرج سفر ولادی قفقاز از قرار همان صورتی که پیش از حرکت ازوین داده بودم و بعداز آن در جزو عریضجات مورخه ۲۹ رجب ازوین‌فرستاده یکهزار تومان است. مخارج بیست و شش روز وین هم بامخارج ایاب وذهاب، دوهزار و چهارصد و پنجاه فرانك شده‌است. استدعا دارم این وجه را نیز در جزو وجوهات دیگر بادوهزار ودویست تومان سنواتی مرحمت نموده، حواله فرمایند کــه زود بــرسد و بطلبکارها کارسازی وگریبان فدوی ازدست آنها خلاص شود.

***

در ضمن تعلیقه‌جاتی که مصحوب لوئی رسید بجناب نریمان خان اشاره شده بود که مبلغ هشتهزار تومان توسط حاجی رحمان فرستاده شد به‌نظر آقا خواهد رسید که ازبابت قیمت اسباب‌کارخانه کار سازی شود. تابحال دیناری ازآن بابت نرسیده ومسیو فابیوس معطل وبی‌کار مانده است. حالا باوصف این احوال نمیدانم تکلیف چیست. استدعا دارم تکلیف فدوی را دراین باب معین فرمایند.

مسیو فرمی سه پروژه نوشته ونزد فدوی فرستاده بود. هرچه نوشته است خیلی متین وموافق عقل است. آدم چیز فهم که طالب پیشرفت امورات است همین طور پروژه می‌نویسد وکار خود رااز پیش می‌برد وازعهده تعهدات خودبرمی‌آید.درباب پروژه‌مشارالیه باید کتابها نوشت، اما چون میدانم پای پول در میان است در خدمت اولیای دولت علیه این‌گونه مطالب پیشرفت ندارد. لهذا بــارسال سواد آنها اکتفا نموده مستدعی می‌شوم که‌یك جوابی یا تصدیق یا رد بمشارالیه مرقوم فرمایند واین شخص بزرگوار را درانتظار نگذارند.

از خواستن پول متنجرم و میدانم‌که نباید با هرپست این قبیل مطالبات راذکر کرد. اما بدبختانه حالت مابیچاره مأمورین بطوری افسرده و پریشان است که تکلیف ماموریت ازدست رفته. اوقات شریفه را مشغول اینگونه مزخرفات باید کرد

***

یك روز که اعلیحضرت قدرقدرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنافداه باگسپوزیسیون ولیکسپون پرو تشریف برده بودند درانجا سنگ‌معدن‌سرب‌مخلوط به‌نقره‌دیده در همان‌مجلس فرمودند که مهندس آلمانی که‌تازه بایران آمده ازآن سنگ معدن پیدا کرده و بطهران فرستاده و بنظر انور رسیده بود بعد ازین فدوی را خواسته، مخصوصاً امر و مقرر فرمودند که یك پارچه ازآن سنگ تحصیل نمایم و بدارالخلافه بفرستم. فدوی بمحض ورود بپاریس باگسپوزیسیون و بهمان سکسپون پرو رفته از همان سنگ. دو پارچه گرفتم یك پارچه‌انرا بتوسط وزارت امورخارجه فرانسه فرستادم و بایصال سفارت آن دولت مقیم دارالخلافه خواهد رسید. آن پارچه دیگرش را به‌عالیجاه یحیی بیك سلطان سپردم که هروقت شرفیابی بحضور مبارك حضرت اشرف ارفع بندگانعالی برساند. شرحی نیز درباب صفات آن سنگ نوشته و مصحوب‌عالیجاه مشارالیه فرستاده‌ام وسپرده‌ام که سنگ مزبور را باعریضه که معروض داشته‌ام هردو را در یکجا برساند. جناب جلالتماب معتمدالملك دام اقبال العالی در جواب روزنامه تایمس داده بودند درطهران شرحی بزبان فرانسه نوشته. نزدفدوی فرستاد تاکیدفرموده‌بودندکه بدهم درروزنامه‌های اینجا چاپ بزنند و انتشار بدهند . فدوی نیز دادم در روزنامه مونتور که یکی از روزنامه‌های معتبر اینجا است چاپ زدند واینك چند نسخه ازآن روزنامه باهمین چاپار انفاذ میدارم. خیلی خوب نوشته بودند ودر اکثر از روزنامه‌ها نقل شده است .

۲۴ شهر شعبان ۱۲۹۵

عریضجات مورخهٔ ۱۶ شوال ۱۲۹۵ نمرهٔ ۱۲۸ مشتمل بر چهار طغرا

خداوندگارا بتاریخ چهارم این ماه اوکتوبر که مطابق پنجم شهر حال بوده باشد درباب عمل راه‌آهن ودر جواب تلگرافنامه که‌از جانب حضرت اشرف ارفع بندگانعالی شرف صدور یافته بود.جواب مفصل هم ازجانب فدوی و هم ازجانب مسیوالیون انفاذ حضورشد. چون ازآن تاریخ الی‌امروز جوابی نرسیده لازم‌آمد که‌سوادتلگراف مسیو الیون وخود این فدوی راکه درآن تاریخ انفاذ شده است در جزو عریضجات امروز انفاذ حضور نموده، استدعا نمایم که یك جواب قبول‌یارد دراین باب‌بدهندکه مردم آسوده بشوند. مسیوالیون وشرکای او آدمهای معتبراند وبنا بمضمون ان تلگرافهاتیکه در دستگاه وزارت جلیله امور خارجه صادر شده است چنان استنباط کرده‌اند که اولیای دولت باین عمل راه‌آهن میل دارند واین عمل خواهد گذشت وبنابراین احوال تدارك کار خودرا بطوری فراهم آورده‌اند بمحض‌اینکه قرارنامه برسد درگذراندن این‌کار بهیچوجه معطلی نداشته باشند، باوصف این احوال وبا وجود آن اعلام‌هاتی که‌درباب امضا شدن قرارنامه ازجانب حضرت اشرف بندگانعالی شده است، مات ومتحیر مانده‌ام و نمی‌دانم چه‌طور شده است که‌این قرارنامه امضا شده را نمی‌فرستند، اگرچه دراین باب اصراری ندارم اما ازآنجائیکه می‌بینم مردم در انتظاراند وازاین انتظار انزجار خاطر بهم می‌رسانند ومی‌توانند کله خودرا بخارج وداخل بکوبند وبدین واسطه اسباب بدنامی حاصل شود، لازم میدانم‌عرض بکنم که برای رفع این علت که بدترین علت‌ها است چنانکه موقع ازدست نگذشته است باید یك جواب رد یاقبول به‌آنها داده که‌آسوده بشوند ومارا هم آسوده بگذارند .

***

بمحض وصول برات سه‌هزاروهفتصد و هفتادوسه لیره و یازده شلینگ و هشت پنس ، همان ساعت برات مزبور را به‌عالیجاه مسیو

فرمان تسلیم نموده که بقبولی برسانند و تا قبولی ان برسد علی الحساب مبلغی که از بابت بلورآلات و ظروف چینی و غیره لازم بود از مشار الیه گرفته و حق کارخانجات را داده و بلا تاخیر اسبابها را باربندی نموده نزد خیرالحاج حاجی محمدرحیم فرستاده و در زود رسانیدن انها تاکیدات لازمه بعمل مشار الیه نموده‌ام انشاءالله بسلامت میرسد و مبارکی استعمال خواهند شد عدد صندوقها شصت و سه لنگه است. باین معنی که پنجاه و سه لنگه بلور الات است و نه لنگه ظروف چینی و یك لنگه کارد و چنگال و غیره است. سیاههٔ بلورها را که بچه ترتیب در صندوقها بسته شده‌اند. اینك لفاً انفاذحضور مینمایم و بنا بسفارش رئیس بکارا استدعا میشودکه در وقت باز کردن صندوقها قدغن فرمایند با دقت باز شود که چیزی درمیان لفافهای کاغذها نماند و بلورها نشکنند. صورت خرید کارد وچنگال را نیز درجوف پاکت امروز میفرستم.

***

وجه برات سه‌هزار و هفتصد و هفتاد و سه‌لیره و یازده شلینگ هشت پنس راکه سه ماه بعد از روئیت وعده دارد هنوز نتوانسته‌ایم تنزیل نمائیم و دلیل آن این است که در همین ماه چند خانه بانك معتبر انگلستان ورشکست شده. از آنجمله یکی بانك کلاسکو است که چهل میلیون لیره یعنی دویست کرور تومان به‌باد فنا داده است و خانه اکثر از بندگان خدارا بالکلیه خراب کرده است. چشم مردم از این حادثه‌ها ترسیده. این قبیل برات‌ها را قبول نمی‌کنند و میترسندکه خانه ذیکلر هم مثل آن خانه‌های بانکی ورشکست بشود. خلاصه بهرجا که میرویم این برات را وسایر برات مردم را نمی‌خواهند تنزیل نمایند. بخود ذیکلر هم تکلیف‌شدگویاقرار آنها براین نیست که برات خانه خودشان راتنزیل نمایند. درهر صورت چنانکه مقرر فرموده‌اند مسیو فابیوس را تاسه چهار روز دیگر با ماشین الکتریسیته وملزومات آن راه خواهم انداخت تا ببینم سایر

اسباب‌کار را بچه وسیله و بچه قسم باید* راه انداخت. پول کم است وخرج زیاد، از قراریکه میگویند کرایه ازاصل قیمت اسباب کار زیادتر خواهد شد باوصف این احوال نمی‌دانم تکلیف چیست.

***

از پنج قطعه نشان لژیون دونور که بند به تکلیف کلنل رو بر آجودان مارشال مکماهون بموجب سیاهه‌که بخط فدوی نوشته و حسب‌الامر نزد مشارالیه فرستاده شده بود. سه قطعه از یکی از درجه دویم برای حضرت اشرف‌امجد والا شاهنشاهزاده ظل‌السلطان مدظله‌العالی ودیگری ایضا دردرجه دویم برای جناب معین‌الملک وسیمی ازدرجه چهارم برای مقرب الخاقان میرزا نصرالله‌خان از جانب دولت بهیه فرانسه اعطا شد ولی نشان فدوی و نواب وجیه‌الله میرزا داده نشد. درحق فدوی میگویند حالا موقع نرسیده است. در وقتش داده خواهد شد. اما درباب نشان نواب معزی الیه بهانه که می‌آورند این است که از اجزای وزارت خارجه نیستند و خدمتی بدولت فرانسه نکرده‌اند که استحقاق لژیون دونورزا بهم‌رسانیده باشند. گویا ازقراریکه‌شنیدم ازجانب‌مسیو منیه اطلاعات‌خواسته‌اند که نشان وجیه‌الله میرزا رابدهیم یاندهیم وجناب مشارالیه گفته است من اورا نمی‌شناسم ولازم نیست بکسی که‌معروف سفارت فرانسه نیست وخدمتی بدولت مانکرده است نشان داد. مسیومنیه کار را مغشوش کرده است والا میدادند. خلاصه هرچه اهتمام‌کردم نشد، جواب میکنند. خدالعنت‌کند آدم بدنفس‌را. حالادیگر این‌طور شده، چه‌بایدکرد. هرگاه‌مأذونم‌فرمایند ازدولت‌دیگر برای معزی‌الیه نشان تحصیل خواهم‌کردکه درجه آن‌ازدرجه نشان لژیون‌دونور بالاتر باشد. منتظر اوامرحضرت اشرف‌امجد بندگانعالی‌هستم که‌از آن قرار رفتار نمایم.

۱۶ شهر شوال ۱۲۹۵

مقدمه‌ای بر روابط

ایران و هند در دوران باستان

از :

مهدی غروی

(دکتر در ادبیات و تاریخ)

گفتیم که ایرانیان و هندیان راه خود را ازهم جدا کردند ایرانیان بسوی فلات ایران آمدند[۲] و هندیان از کوههای آسیای مرکزی گذشته به جلگه شمالی هند رسیدند[۳]، البته این گروه ازاقوام آریائی، آن دسته بود که ازحوالی دریاچه ارال بجنوب رانده بود ودر دوطرف رود جیحون سکنا داشت، سرزمینی که در ادبیات باستانی ما بدان ایرانویج اطلاق میشود و در ادبیات ودائی هند نیز بدان اشاره‌هائی شده است اما دو گروه دیگر از

۲ــ خط سیر وانتشار آریائیها پس ازجدائی باید این چنین بوده باشد از سغد به مرو آمده سپس به هرات رسیده‌اند دراینجا کابل و نساده را اشغال و به رخج و هیرمند وارد شده‌اند. دراطراف دریاچه سیستان نیز که درآن روزگار بزرگتر از امروز بوده است سکونت اختیار نکرده، متوجه شمال وشمال غربی شده وارد خراسان و نواحی جنوبی کوههای البرز تاحدود ری گردیده‌اند.. حسن پیرنیا ایران باستان ج ۱ ص ۱۵۷. ومقاله بوش گیمپرا P. Bosch Gimpera در مجله تحقیقات هند و اروپائی و ترجمه آن درنشریه شماره ۷۰ انجمن فرهنگ ایران باستان سه گفتار درباره آریائیان توسط مسعود رجب‌نیا تحت عنوان مسیر مهاجرت هند و آریائیان. که معتقد است خاستگاه هند وایرانیان درحوزه سفلای رود ولگا بود وایشان ازراه قفقاز ونه ازطریق جیحون بایران آمدند درریگ‌ودا بارها از مردمی که با ایشان یعنی هندیان ودائی جنگیده‌اند سخن رفته است و ازمردم بومی سرراه ازکاسیاپا Kasyapa که همان کاسیان بوده‌اند در کناره دریای خزر ومردم ... درمغرب ایران وپارتیان درکوههای ترکستان و شمال ایران و پاریحانیان درشمال بلوچستان نام برده شده است . نقل‌از برونهوفر : H. Brunhofer

Arische Urzeit. Leipzig. 1910 .

۳ــ درحدود قرن ۱۵ پیش از میلاد شاخه شرقی هندو آریائیها ازسغد و مرو بسوی جنوب رانده‌اند وازکابل گذشته وارد نواحی شمال غربی پنجاب گردیده‌اند سپس درنواحی پنجاب وسند وسطا وحوزه علیای رودگنگ ودامنه‌های هیمالیا درمنطقه شمال غربی هند پراکنده شده‌اند فقط سمیت W. Smith دراثرمعروفش . Early History of India P. 29 اظهارداشته است که این مهاجرت درقرن هیجدهم صورت گرفته است . نگاه کنید به :

Essays on the language, writings and religion of the Parsis. M. Haugh. P. 105.

Indo—Iran religion:

Hodiwala PP.: 267-285.

اقوام آریائی نیز بایران آمده بودند. یکی آن دسته که از کوههای قفقاز گذشته‌ووارد آذربایجان‌شدند. دسته‌دوم آنان که‌از همان حدود ورودبه‌نواحی دریاچه ارال ، بسوی گوشهٔ جنوب شرقی دریاچه خزر پیش‌راندند و وارد نواحی مرکزی‌ایران‌شدند. احتمال ورود گروهی کوچك از آن دسته که‌از راه بالکان به‌آسیای صغیر آمدند نیز به‌ولات ایران هست. بنابراین‌می‌توان گفت که‌آریائیهای‌هند گروههائی‌بودند که‌از برادران ایرانی‌خود در آسیای مرکزی جدا شده به هند رسیدند درحالیکه‌آریائیهای‌ایران علاوه‌براین دسته دسته‌های دیگرهم بودند که بدون آمیزش ممتد با اجداد وبنی اعمام خود(آریائیهای هندی)بایران آمدند. بدیهی است‌پس‌از استقرار این گروهها درایران مهاجرت مداوم ولی کوچك وبرا کنده آریائیهای مقیم ایران به سرزمین هند ادامه یافت. اینان راه بهتری دفعه بودند لزومی نداشت که از کوههای سربفلك کشیده آسیای مرکزی عبور کنند. ازراه بلوچستان وحتی ازراه کناره دریای عمان وافیانوس هند که اقوام نخستین‌مهاجر نیزاز آن گذشته به هند رسیده بودند. گذشته ووارد سند وپنجاب شدند اگرچه تاریخ قطعی جدائی هندیان وایرانیان درآسیای مرکزی معلوم نیست اما آنچه مسلم است اینستکه ازتاریخ این جدائی تا قرن ششم پیش‌از میلاد که دوباره میان این اقوام‌ارتباط برقرارمی‌شود، دورانی‌خالی در روابط دوملت وجود دارد. باپیشرفت‌اکتشافات باستانشناسی‌وبررسی‌بیشتر کتابهای‌مقدس وبخصوص متون هندی که هنوز آنطور که باید وشاید مورد مداقه قرار نگرفته است، امید می‌رود که روزی این دوران را بهتر بشناسیم . گروهی از شرقشناسان معتقدند که ایرانیان درتصنیف ریگ‌ودا که قدیم‌ترین اثر مکتوب آریائیها است سهمی بسزا داشته‌اند . شاید این مشارکت هنگامی صورت گرفته‌باشد که‌ایرانیان‌وهندیان‌در نواحی‌مرکزی‌آسیا باهم‌بوده‌اند[۴]

۴- درتصنیف و تدوین ریگ‌ودا کتاب مقدس هند سه‌گروه همکاری‌داشته‌اند نخستین گروه‌ایرانیان‌بودند اثرات‌این مشارکت در کتابهای دوم وپنجم وهفتم کاملا قابل تشخیص است . دکتر کارل شرمیسن Karl Schirmeesen مجله آسیائی سلطنتی انگلستان سال ۱۹۱۰ ص ۲۱۸ .

اما از اینکه در تدوین اوستا یعنی قسمت قدیم آن گاتها، برادران هندی ما شرکت داشته باشند اثری نمی بینیم و چه بسا که زرتشت، از میان آن گروه از آریائیها که از جانب غرب وشمال غرب وارد ایران شدند برنخاسته باشد، بخصوص که آثار وعلائم تولد، زندگی وبعثت وی در شمال غربی ایران بسیار است وحتی نام این بخش ایران بیش از هر نام دیگر به آئین زرتشتی بستگی دارد: آذربایجان یاسرزمین آتش.

شکل ۱

هرچه از دوران جدائی ایرانیان وهندوان دورتر میشویم شدت دشمنی میان آسوراهاکه مظاهر آهورای ایرانند و دیوان که مظاهر خدایان هندودائی محسوب میشوند بیشتر میشود . درکنده‌کاری بالاکه ازقرن دهم میلادی است . خدایان فرشته‌ای بنام نیلوتاما را به زمین فرستاده‌اند که آسوراها را گمراه کند . دوبرادر سوندا و اوپاسوندا برسر تصاحب این فرشته مبارزه میکند قیافه دوبرادر و دیگر آسوراها کاملا غیر هندی است

(٤)

دوران نخست تشکیل سلسله‌های تاریخی در ایران یعنی عصر مادها بکلی خالی از آثار ارتباطی میان دو ملت است. شاید از این لحاظ که مادها قلمروشان در غرب ایران بود و بسوی شمال غرب و غرب نگاه می‌کردند. اگر متصرفاتی نیز در شرق و جنوب داشتند همه ممالک تابعه‌خود ایشان بود. مانند پارس که شاه داشت اما تابع ماد بود آینده معلوم خواهد کرد که در این اعصار در شرق ایران چه می‌گذشت. احتمال اینکه در همین اعصار وحتی در قرون

ایندرا از خدایان عصرودائی است که به‌آئین هندوئیسم راه نافته وی رئیس خدایان بوده است ویادگاری است از عصرزندگی مشترک ایرانیان وهندیان در آسیای مرکزی . طبق اساطیر هندی ایندرا در بهشت خود که در کوه مرو (آسیای مرکزی) واقع است زندگی می‌کند در این نقاشی که از قرن ۱۹ است ایندرا در حالتی نشان داده می‌شود که برفیل سفید نشسته و طالب صلح و صفاست

(۵)

نخستین هزاره اول پیش‌از میلاد، در شرق ایران همان سلسله‌های تاریخ اساطیری ما پیشدادیان و کیانیان سلطنت داشته‌اند هست، اما اثبات آن نیاز به یافتن شواهد و مدارك تازه دارد.

درآثارنویسندگان غرب نخستین جائی که ذکری از روابط تاریخی ایران وهند می‌شود، کتاب سیرت کوروش (سراپدی) گزنفون است که متأسفانه ارزش تاریخی آن سست است، اگر این روایت ارزش تاریخی داشته باشد باید بگوئیم که آغاز روابط درعصر مادهاست. زیرا ازقرارنوشته گزنفون،

شکل ۲

یما قهرمان مرگ بر جنازه سوهرساویتری‌که زیباترین زن‌جهان بوده‌است ایستاده و جانش را گرفته است. زن از یما حیات سوهرش را می‌خواهد. پس ازمدتی مباحثه وگفتگو زن زیبا بـا تردستی یما را مجبورکردکه بسوهرش جان بدهد نقاشی از موزه ویکتوریا والبرت

هنگامی سفیران هند بایران آمدند که کیا کسار دائی کوروش سلطنت داشت و کیا کسار از کوروش تقاضا کرد که درجلسه مذاکره با این سفیران شرکت کند، دراین روایت ذکر شده است که سفیران پادشاه هند به کیا کسار گفتند که ما شنیده‌ام که شما می‌خواهید با آسور جنگ کنید. پادشاه ما علت این جنگ را پرسیده است نکته‌ای که دراینجا باید بدان اشاره شود اینست

یما که سوار گاومیش است سرجهنم ریاست دارد و مولای مرگ است مقر اقامت وی سبز قصری است در جهنم . یما کتاب سرنوشت را در دست دارد و در این کتاب (با جام جهان نمای جمشید قابل قیاس است) وی همه چیز را می‌تواند مشاهده کند نقاشی ازقرن نوزدهم است .

که در آن عصر، میان دولت‌های مقتدر بین النهرین، آشور و کلده و هند ارتباط دریائی برقرار بود و تاجران هندی از این تجارت بهره کافی می‌بردند، شاید هندیان از تاجران آشوری شنیده بودند که اکنون آن دولت توسط دولت جدید و بزرگی که در مشرق آسور تشکیل شده، تهدید می‌شود و از این روی خواهان اتحاد با هند است، ازسوی دیگر هندیان نیز با آمدورفت‌های ایرانیان بهند، از وجود این

قدرت مطلع شده ونخواسته‌اند کــه بدون اطلاع از وضع حقیقی آسیـای غربی ، با قدرت ناشناخته ایران در گیری داشته باشند، از این‌رو سفیرانی بدربارایران می‌فرستند واین سفیران در قرن ششم پیش‌ازمیلاد به آسورو ماد می‌آیند که اوضاع واحوال آسیای غربی‌را مشاهده و گزارش دهند.

اکنون‌ما که روابط دوملت رابررسی‌می کنیم، به وضع‌ایران درآسیای

(۸)

شکل ۵
دوی یا مهادوی (دیوبزرگ) پرقدرت‌ترین الاهــه در هندوئیسم مظهری از تجسمات الاهه مادر (خدای خیروبرکت که درسراسر آسیا وجودداشته) و حالت اناثیت شیوا ، مجسمه‌ای برنزی از قرن یازدهم

غربی و آریائیهای هند که درشمال هند حکومتهائی ترتیب داده بودند،نظر می کنیم تا ببینیم در آن‌عصر دوملت کهنسال آسیا درچه حال‌بودند. اگر مادهارا نخستین قوم آریائی‌ایرانی‌بدانیم که موفق به تشکیل حکومت‌شد، باید سال تشکیل دولت مادرا (اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن هفتم پیش‌از میلاد) سال تشکیل نخستین دولت بزرگ آریائی درایران فرض کنیم، درحالیکه خواهیم دید آغاز تشکیل دولتهای آریائی‌درهند، قرن ششم‌پیش از میلاداست، یعنی‌در آسیای‌غربی‌بواسطه وجود دولتهای‌بزرگی‌چون آسور،

شکل ۶ کومباکارنا برادر راوانا که بشکل دیوی مجسم شده وعظمتش چیزی برابر با یك کوه جسیم است وی‌نیز ازمظاهر آریائیهای غیرهندی است که مورد خشم ونفرت براهما قرارمی‌گیرد و سرانجام توسط براهما معدوم می‌شود از یك نقاشی که در ۱۸۲۰ اجرا شده است

آریائیها زودتر موفق شدند که ازمرز حکومتهای کوچك شهری وروستائی بگذرندو به تشکیل حکومتهای پادشاهی ودرمرحله بعدشاهنشاهی توفیق یابند.

در کتیبه‌های آسوری، نخستین جائی که ازمادها (آمادای) سخن گفته می‌شود، هنگام لشکرکشی شلم نصربایز حدوداست بسال ۸۳۸، یعنی متجاوز ازیک‌قرن پیش‌از تشکیل‌دولت ماد البته‌درطی این مدت، بارهااتفاق افتاد که مادها متحد شوند وبا دولت آشور دست‌وپنجه نرم کنند اما هیچوقت قدرت مقابله با آن دولت‌قوی وستمگررا نداشتند. درایمجا ذکراین نکته لازم است که همیشه سکاهـا بـامادها همراهی‌داشته‌اند و متحد بوده‌اند، همانگونه که سکاها درشمال هند نیز پابپای اقوام آریائی‌دیگرهندپیشرفت داشتند،درنبردهای‌خونین‌میان‌ایرانیان‌وآسوریهاهندیان‌نیزشرکت‌داشته‌اند[۵]
حدود قلمرومادها پس‌از تشکیل‌دولت ماد عبارت بود از همدان آذربایجان، کردستان وکرمانشاه، هردوت. طوایف مختلف‌مادرا که به تشکیل دولت توفیق یافتند شش طایفه‌بزرگ مادی می‌داند ومی‌نویسد که پیش‌از تشکیل دولت مادتوسط دیوکس، این‌سرزمینهامیان حکومت‌های کوچك محلی که همه‌استقلال داخلی‌داشتندقسمت شده بود[۶].

۵ ـ ازهندیان اولیه که بسوی شرق راندند . بعضی درمغرب ایران ماندند تیگلات پیلسرسوم درسده هفتم پ . م باچند امیرمادی درناحیه‌همدان درپای الوند جنگ کرد در اردوی مادی امیری هم بود به نام راما تاجای آرازیائی Ramatja of Arazias که نامی است هندی‌گونه وقابل قیاس بانام راماتجا نویسندهٔ یکی ازسرودهای ریگ‌ودا . سارگن دوم(۷۲۱-۷۰۳ پ.م) بیت‌راماتجا را شکست داد که‌یعنی(دودمان یامقرراماتجا) است . هیأت سفارت چند امیرخواستار یاری آسا حادون (۶۶۵-۶۲۶ پ.م) پادشاه‌آشور دربرابر مادها شدندکه ازآن جمله یکی راماتجای اوراکازابارنا Urakazabarna بود ازپیروان اکباتـان حتی اگرراماتجا های مذکور درکتیبه های آشوری اشاره به یك امیرواحد نیزنباشد ، خود نمودار یك خاندان‌امارت‌آریایی اولیه است‌که درمغرب‌ایران تادیرزمانی برجای مانده بودکتاب سه‌گفتار درباره‌آریائیان زیرنویس شماره ۳ ص۸۳

۶ ـ شش‌طایفه: بوس‌ها،پارتاکن‌ها . استروخات‌ها، آریانت‌ها، بودیها ومغهابودند: هردوت کتاب اول بند ۱۰۱ .

دولت ماد درسال ۷۰۸ باانتخاب دیوکس که دهقانی ساده بود به سلطنت، تشکیل شد. نینوا پایتخت آسور درسال ۶۰۷ به تصرف دولت ماد درآمد واین حکومت سرانجام درسال ۵۵۰ انقراض یافت. نیمه دوم قرن ششم پیش ازمیلاد، این همان زمان است که دولتهای آریائی شمال هند موجودیت یافته وصاحب قدرت شده بودند وبرخی ازایشان، درپی یافتن متحدی در غرب برآمدند تابارقیبان دیگر خود درشمال هند دست وپنجه نرم کنند

اکنون به وضع سیاسی وحکومتی هند شمالی اشاره می کنیم :

ماگداها نخستین حکومت سلطنتی بزرگ هند است که با دولت ماد مقایسه وتطبیق می‌شود درهند این نخستین دولت بزرگ بود که توسط آریائیها تشکیل شد وگسترش یافت همانگونه که کوروش دولت پارس را گسترش داد وازآن یک دولت شاهنشاهی مهم ساخت ، دولت ماگداها نیز تشکیلات دولت کوچک محلی وجود داشت. اما سال ۵۴۴ پ م. که بیم بیسارا Bimbisara بسلطنت رسید، آغاز تحول سیاسی این حکومت است این پادشاه که در پانزده سالگی بسلطنت رسید. نخست با ازدواجهای متعدد وپربار، متحدان وحامیانی درسراسر جلگه شمال رجنگ آورد[۷] و سپس با تسلط و تفوق برچند دولت محلی، یک دولت سرتاسری درشمال هند تأسیس کرد و دولتهای همجوار خود مانندقندهار (گاندهارا) که میان ایران وهندواقع شده بود، ارتباط برقرار ساخت وسفرائی ردوبدل کرد وشاید سفیران هند که بدربار ایران رسیدند ازطرف همین پادشاه بوده باشند.

دومین نفرازاین سلسله اجاتاشترو Ajatshatru می‌باشد که توانست

۷ - برطبق برخی روایات کلاسیک هند وی ۵۰۰ زن داشته است که یکی ازایشان خواهر پادشاه کسلا بود که آبادی کاشی‌را باخود آورده بود با درآمد سالانه ۱۰۰۰۰۰ سکه طلا ، البته این زنها برای وی پسران متعددی نیزآوردند واین پسران گوناگون برای خود وی دردسرهائی تولید کرد .

The History & Culture of Indian People. Vol. II. PP. 19-23.

حکومت پدرش را گسترش فوق‌العاده بدهد، وی حکمرانی بی‌نظیر بود و همانند کوروش که درلشکرکشیها ابتکارات وابداعات خاص داشت ، خود مخترع دوسلاح جنگی‌مؤثربود، یکی‌وسیله‌ای‌برای پرتاب سنگهای‌بزرگ ودیگری‌یك نوع ارابه‌ی جنگی که با صدای مخوف حرکت می کرد و داس داشت وبظاهر معلوم نبود که‌چه نیروئی‌آنراحرکت می‌دهد، شایددرداخل آن انسانی‌نشسته بابحرکت درآوردن چرخها واهرمها آنرا بجلومی‌برد[۸] این پادشاهان معاصر با بودا رهبر اجتماعی مذهبی بزرگ هند بودند که درسراسر شمال‌هند مورد احترام بود ومحبوبیت داشت.اگرچه نولدوبعثت زرتشت را بیشتردانشمندان‌به سالهای هزاروپیش‌از آن نسبت می‌دهند، اما با درنظرگرفتن عقاید آن گروه که قرون ششم وهفتم را عصر بعثت زرتشت می‌دانند، می‌توان گفت که همانگونه که تعلیمات بودا درهند بنیان گذار عصرجدیدی درتاریخ سیاسی واجتماعی‌این کشور بود، ظهورزرتشت‌واشاعه تعلیمات وی وگسترش آئین مزداپرستی نیز درایران مسأله پیدایش عصر جدیدائتلاف قدرتها وتشکیل‌شاهنشاهی شد.یك قطعهٔ کنده‌کاری روی‌سنگ ازقرن دوم پیش‌ازمیلاد در دست‌است که درآن صحنه کرنش و عبودیت این امپراتورنسبت به بودا مجسم شده است[۹].

پایتخت‌این دولت نخست شهرراج گیره(شاه‌نشین)بود که توسط هفت‌تپه طبیعی احاطه می‌شد. این تپه‌ها مانند دیوارهای عظیم شهرراحمایت‌می کرد و قصراصلی‌پادشاه در وسط‌قرارداشت. مهندسان شهررا طوری ساخته‌بودند

۸ ـ نگاه کنیدبه‌تاریخ وفرهنگ مردم‌هندج‌دوم‌ص۲۵وبرای مقایسه باارابه‌احترامی کوروش ص ۳۴۲ ایران باستان پیرنیا .

۹ ـ این کنده‌کاری که ازبهارهوت Bharhut بدست‌آمده متعلق به قرن دوم پیش‌از میلاد است ویکی ازقدیم‌ترین آثارهنری شمرده می‌شودکه حاوی کتیبه های کوچکی نیز هست : اجاتاشترو درمقابل خدایگان (Lord) خم‌می‌شود وسرخود را بپای وی می‌رساند . دراین نقش شاه سوار بـرفیلی است وزنی فیلسوارکـه حتماً ملکه است اورا همراهـی می‌کند . تصویر شماره ۱ ج دوم تاریخ فرهنگ مردم هند .

که شب هنگام هیچکس قادر بدخول از دروازه به خود شهر نبود، حتی پادشاه [۱۰]

علاوه‌بر دولت بزرگ ماگداها وچند دولت کوچك نیمه‌مستقل محلی، پانزده دولت کوچك دیگر نیز که‌توسط آریائیها اداره می‌شد، دراین‌هنگام درشمال هند موجودیت داشتند

۱ ــ آنگا Anga [۱۱] این کشور در مغرب دولت ماگداها ودرجنوب رود گنگ‌قرار داشت ومرکزش چامپا درملتقای رود گنگ و چامپا بود. [۱۲] وسرانجام جزو دولت ماگداها شد

۲- کاشی Kashi ، دولت بزرگ ونیرومندی درشرق جلگه گنگ و رقیب ماگداها بود، مرکزش وارانسی(بنارس کنونی) بود. [۱۳] کاشی سرانجام مصرف کسلا در آمد

۳ــ کسلا Kosla ، درقلمرو دولت جدید اوده وجنوب شرقی‌نپال،یکی از پادشاهان این کشور که معاصر بودا بود چند بار با وی ملاقات و مصاحبه کرد

۱۰ ــ هردوت درباره پایتخت دیوکس می‌نویسد که شاه محل فعلی همدان راانتخاب کرد کـه ازلحاظ طبیعی نیزبرای این منظور مناسب بوده بطوری‌کـه قصرشاه دروسط قرارداشت و همه تپه بشکل حفاظ طبیعی آنرا دربر می‌گرفت ، شاه فرمان دادکه در جاهائی که تپه‌ها نیازبه تکمیل داشت دیوارهائی ساختند . بطوری‌که عبور ازاین‌دیوارها وتپه‌ها ورسیدن به قصربسیار پیچیده وسخت بود . سپس فرمان دادکه هردیوار رابرنگی خاص درآورند کتاب اول بند ۱۱۰

۱۱ ـ در ادبیات جینی (Panjanapana) قوم آنگا ووانگا نخستین قوم آریائی است که درهند استقرار می‌یابد . درمهابهارات نیزازاین قوم یاد شده است .

۱۲ ـ چامپا که مرکز حکومت این قوم است باچامپانگروچامپا پورا درحوالی شهربهاگالپور تطبیق می‌شود .

Law, Geography of Early Buddhism. P. 6.

۱۳ ـ نام این شهرازنام دو رودخانه وارونا Varuna (که یك نام مقدس‌هندو‌ـ ایرانی است) وآسی Asi اشتقاق یافته ودرهشتاد کیلومتری جنوب اله‌آباد قراردارد .

٤- وریجی Vriji ، مرکب بود از قلمرو هشت طایفه که باهم متحد بودند ، درنواحی جنوبی همالیا، زادگاه مهاویرا پیامبر بزرگ جین‌ها دراین کشور بود وپادشاه آن دخترخاله مهاویرا را بزنی گرفت وتوانست ازحکومتهای هفتگانه دیگر برتری یابد وبه سلطنت برسد، پایتخت آن وسالی بود[۱٤]

٥- مالا Malla مرکب از هشت دولت کوچك متحد درشرق جلگه مرکزی که سرانجام به ماگداها ملحق شد.

٦- چدی Chedi . درنواحی کوهستانهای شمال نپال باحتمال قوی قدیمی‌ترین دولت سلطنتی هند.

۷- واتسا Vatsa درحوزه علیای رود جمنا. دولتی بود غنی ونیرومند بواسطه وجودکارخانه‌های پنبه، دولت واتسا نخستین دولتی بود که آئین بودا را پذیرفت.

۸- کورو Kuru ، درحوزه وسطای رودجمنا. حوالی دهلی کنونی

۹- پانچالا Panchala ،درشمال ومشرق دهلی کنونی، شامل بدائون کنونی ونواحی اطراف آن شهر معروف کنوج دراین ناحیه واقع بوده است[۱٥]

۱۰- ماتسیا Matsya ،با جیپور کنونـی تطبیق می‌شود، شامل الوار وقسمتی ازبهار تپور.[۱٦]

۱۱- سوراسینا Surasena درکنار رود جمنا که پایتختش ماتهورای کنونی بوده است،[۱۷] یکی ازپادشاهان این کشوربودائی شد ودرنتیجه آئین

۱٤ - Vaisali درشمال بهار حومه مضرپور نام کنونی آن بسره Basarh است

۱٥ - پایتخت آن آدی چاترا Adhichatra که بطلموس ازآن بنام Adsadra یادکرده است وبا آبادی رام نگرنزدیك بارلی Barailly تطبیق می‌شود .

۱٦ - پایتخت آن ویراتانگر بنام نخستین پادشاه آن Virate که با Bairat کنونی تطبیق می‌شود .

۱۷ - این قدیم ترین سرزمین هند است که نویسندگان یونان بدان اشاره کرده‌اند بنام Sourasnai که پایتختش Mathora بوده است .

مراکز عمدۂ آریائیہا در خاور (هند)
هزاره دوم تا نیمۂ اول هزارۂ اول
اقتباس از جلد اول تاریخ و فرهنگ مردم هند
شاهنشاهی ایران
گندارا
تاکسیلا
سند
ساکالا
مالا
ودسالی
کسی لا
پانچالا
دیچی
سیاتوراسنا
ماسیلا
لورد
دراما
ماتهورا
داتا
کاشی
کاوراسی
ناالاندا
آنگا
راجگره
گایا
چمپا
سند هو
ساو ویرا
آوانتی
چدی
اوجین
اشواکا
اقیانوس هند
خلیج بنگال
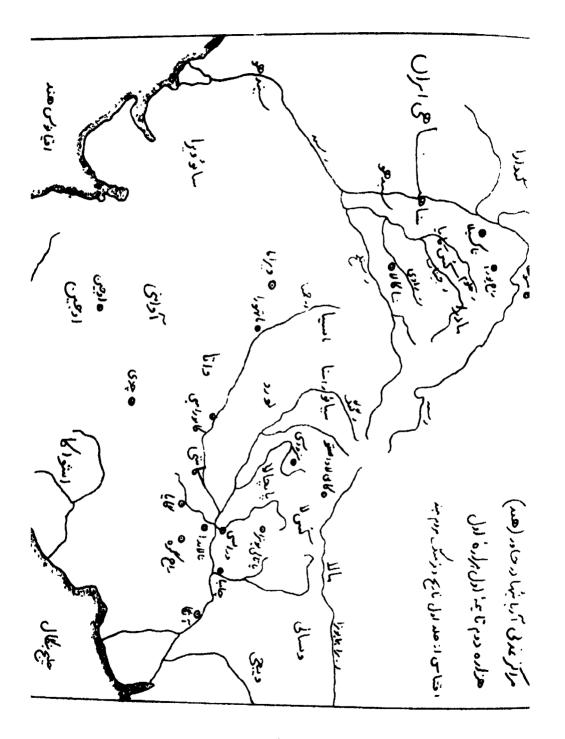
بودائی‌دراین سرزمین اشاعه یافت، مگاستنس از آن بعنوان زادگاه کرشنا نام برده است، این کشورنیزضمیمه ماگداها شد

۱۲- اشواکا Ashvaka . در دهانه رود سند. نویسندگان یونانی بدان اشاره کرده‌اند (کشور Assakenoi در دره سوات Swat [۱۸])

۱۳- آوانتی Avanti . درمغرب‌هند، یکی‌ازچهاردولت مقتدرهندهنگام ظهور بودا، سه دیگر عبارت بودند از کسلا، واسا وماگداها در عصر بودا ومهاویرا، پایتخت آن‌شهرقدیمی‌اوجین‌بوده است. این دولت سرانجام قلمرو ماگداهاشد.

۱٤- گندارا (قندهار) Gandhara . شامل پیشاور کنونی وراولپندی پایتخت آن شهر معروف تکسیلا یا تاکشاسیلا Takshasila بوده است که مرکز بزرگ تجارت وعلم‌ودانش جهان‌قدیم بود [۱۹] پادشاهان گندارا باپادشاهان اطراف‌خود مراوداتی‌داشته‌اند وسفیرانی نیز درحدود دربارسلطنتی ماگداها فرستاده‌اند وشاید سفیرانی که ازهند بدربارایران آمدند ازاین کشور اعزام‌شده بوده‌اند

۱۵- کامبوجا Kamboja . درادبیات قدیم هند بیشتر با گندارا ذکر می‌شود وشامل نواحی راج‌پورا بوده است (ناحیه هزاره کنونی تا حدود کافرستان).

۱۸- کائوتیلیا درارتاشاسترا این کشوررا بامهاراشترا یکی می‌داند ودرادبیات بودائی باحوزه رودگداوری تطابق‌دارد بهرحال یك کشور بزرگ درغرب شبه قاره وگجرات‌کنونی بوده است که با سواحل خلیج فارس و سرزمین‌هلالی ارتباط تجارتی داشته و پادشاهان معروفی برآن سلطنت می‌کرده‌اند (ص ۱۳ ج دوم تاریخ وفرهنگ مردم هند) .

۱۹ - دربرخی ازمتون هند قلمرو گندارا بسیار وسیع است و ازجمله کشمیر Kashmir نیزبخشی ازآن محسوب می‌شود. جغرافی دان یونان هکاتاوس میله‌ای(۴٦٨-۵٤۹) Hecataeus of Melletus کاس پاپیراس‌را شهری قندهاری می‌شمارد Kaspapyras (Kashyapapura i.e. Kashmir)

پیرنیا : صفحه‌ای درشمال و شمال شرقی‌کابل وپیشاورکنونی ص ۱٤۵۳ ایران باستان

گذشته از این پانزده کشور، دولت‌های کوچک دیگر نیز وجود داشته است که مهمترین آنها دولت سکائی شمال هند بوده است که نام دیگرش Kapilavastu است، این دولت نیز توسط کسلا از انداخته شد.

نخستین و مهمترین آثار نقاطی ایران و هند را در اوستا می‌توان یافت، جائیکه این سرزمین برای اولین بار بنام کشوی خود هند نامیده می‌شود. زیرا مردم هند هیچوقت سرزمین خود را بدین نام نمی‌خواندند و دوست داشتند که بدان بهارات اطلاق شود و این ایرانیان بودند که وقتی به سپتاسند (هفت رودخانه حوزه رود سند)[۲۰] رسیدند بدان طبق قواعد واج ولی زبان ایرانی هپتاهند اطلاق کردند[۲۱] اما تاریخ این برخورد و نامگذاری نیز معلوم نیست و باید در عصر همین زمان سکونت اوستا، در حدود سالهای هزار[۲۲] و

۲۰ ـ در ریگ‌ودا کتاب چهارم ... ۲۸ Sapta Sindhu نام این هفت‌رودخانه (به در... اسامی ودائی یونانی و جدید) ... سند و پنج شعبه‌اش ورود کابل

سند	Sindhu - Indus - Indus
جیلم	Vitasta Hydaspes Jhelum
چناب	Asikani Chandrabaga Akesine Chinab
راوی	Parushni Iravati Hydraotes Ravi
ستلج	Sutudhri Hesydrus Sitlaj
بیاس	Vipas Beas Beas
کابل	Kubha Cophen Kabul

مسلمانان بن‌ناحیه را که هفت آب بود پنجاب نامیدند. تاریخ هند کامبریج ج ۱ ص ۳۴۵.

۲۱ ـ در قرون بعد در معانی رسید که پلینی عالم طبیعی معروف با تعجب نوشت که مردم هند ایندوس را سندهو می‌خوانند و پریپلوس جغرافی‌دان یونان، اظهار عقیده کرد که در هند بر رودخانه سیندهو حساب می‌کنند و ایرانیان در اوستا آنرا هندهو تلفظ کردند و یونانیها آنرا ایندوس خواندند و بابن‌ترتیب این کلمه از ایران بیونان رسید.

۲۲ ـ در اوستا چهاربار از هند نام برده شده است.

الف ـ در سروش یشت بند ۱۰۴. سروش ایزد باشکوه و جلال بر گردونه خود نشسته است از خاور به باختر می‌رود از هپتاهندو به نینوا

ب ـ در مهریشت بند ۳۲. مهر بزرگوار با بازوهای نیرومندش بیاری همه کسانی که پیمان نگاه دارند می‌شتابد خواه این کسان در هپتاهندو باشند و خواه در نینوا

قرن ششم که دوران خلق وابداع سنگنوشته‌های هخامنشی است محدود باشد.[۲۳]

برخی ازدانشمندان، این شواهد را که دراوستا یافته‌شده دلیل برروابط ایران وهند درعصردوم ودیك(حدود سالهای‌هزار) می‌دانند. اما این شواهد وآثار برای اثبات این حکم‌کافی نیست ومی‌توان گفت که ازروابط ایران‌و هند پیش‌ازهخامنشیان چیزی نمی‌دانیم.

عصر کوروش(۵۳۰-۵۵۸) شاهنشاه هخامنشی‌را باید نخستین عصرارتباط میان ایران وهند دانست زیرا این‌پادشاه، بسوی شرق‌راند ودرطی‌جنگهائی که‌درآسیای مرکزی کردبحدود هندرسید ،گذشته از گزنفون، استرابون وآریان‌نیزباین وقایع اشاره‌هائی کرده‌اند واستنباط کلی می‌تواند این‌باشد

ج-درتیریشت بند ۳۲. جائی که ازایزدتیر که خدای باران‌است سخن بمیان آورده می‌شود: پس آنگاه ابرهای پرباران ازکوه هیتاهندوبرخاست

د- مهمترین جائیکه ازهند نام برده شده، درفصل‌اول وندیداد بند ۱-۱۹است که ازشانزده‌کشور تحت اداره ایران سخن بمیان می‌آید وکشور پانزدهم هپتاهندواست‌این چنین: من که اهورامزدا هستم‌وآفریننده جهان هستم، پانزدهمین کشوررا که هپتاهندوست آفریدم ، این کشور درکرانه‌های رود هندو بسوی خاور گسترده شده است و اهریمن زشتخوی دراین‌سرزمین بدی بنیاد نهاد، هوای آن گرم شد و سن‌بلوغ دختران جلوافتاد

۲۳- درکتیبه دیواره صفه جنوبی‌سطر ۱۸-۵: داریوش‌شاه‌گوید بفضل‌اهورامزدا اینست ممالکی‌که بیاری این لشکرپارسی‌ازآن من‌اند،از من می‌ترسند وبمن باج‌می‌دهند الام... وآنها که درآنسوی‌دریاهستند: ساگارتی،زرنگ،باختر،سغد، خوارزم،ساتاگیدیا (ازهرات‌تاحوالی‌سند) رخج، هند (Idus ایدوش ذکرشده‌است) گندارا. سرزمین‌سکاها ومکران.

R. N. Sharp. Persian Inscription P: 50 .

R. G. Kent: Old Persin P. 136.

حسن پیرنیا. ایران باستان ص۱۵۹۶.

که سیستان کنونی[24] وافغانستان مرکزی[25] وقندهار[26] توسط کوروش مسخرشده‌اند. بنابر روایتی، کوروش درجنگهای خود در آسیای مرکزی بوسط یك هندی تیر خورد و کشته شد[27] دراین جنگها، هندیان همراه با فیل‌های هندی، بعنوان سربازان مزدور برای قبایل دبریك Debrikes که درمرز سکونت داشتند نبرد می‌کردند. کوروش باتسلط برمردم باختر وهند قلمرو خودرا به دره‌ی ازنبره (اقیانوس هند) رسانید[28] وازپادشاه هند باج گرفت.[29]

۲۴ ــ در نگارش Drangiana [illegible] کتیبه‌های هخامنشی Zrak که قسمتی از سیستان است.

۲۵ ــ [illegible] Satagidia [illegible] کتیبه‌های هخامنشی ثتاگوش. دقیقاً نمی‌دانیم کجاست. شاید غزنی و نواحی [illegible] و قندهار تا حدود نواحی شمال غربی پاکستان کنونی [illegible] ج اول ص ۳۲۸ یادداشت شماره ۱) مرحوم مشیرالدوله [illegible]

۲۶ Gandarius (در متون هند Gandhara) و [illegible] در شمال غربی هند، درمرزهای میان ایران وهند [illegible] ص ۱۵۳ و ۱۷۷

۲۷ ــ [illegible] قصه ۳۷ نسخه تصحیح‌شده توسط Gilmor

۲۸ گزنفون [illegible] (Cyrapaedia. I, I 4)

۲۹ ــ دربحثهای [illegible] ایران کردیم وگفتیم که کوروش درجواب [illegible] جنگی شروع شود حق با کیست، گفت که شما به‌نفس خود [illegible] پادشاه شمارا حکم قرار دهم که دراین باره داوری کند. مدتی بعد [illegible] کلدانیان، کوروش دانست که پادشاه هند بسیار غنی است [illegible] کوروش از اطلاعات وهمکاریهای کلدانیان [illegible] استفاده کرد وباپادشاه هند رابطه برقرار نمود و توانست ازایشان پول دریافت کند (سراپدی VI. 2. I-II) دکتر B. C. Law چنین استنباط می‌کند که ارسال پول توسط پادشاه هند برای کوروش، دلیل بر آن است که وی به کوروش، باج می‌داده است واین تسلط برپایه جنگهای کوروش درآسیای مرکزی وتصرف نواحی مرزی هند استوار بوده است، بطوری که اگرهم پس ازاین جنگها پادشاه هند کاملا مطیع نشده، مجبور گردیده است که خراج بپردازد(ص ۴۰ ج ۲ تاریخ فرهنگ ومردم هند. برای روابط ایران وهند در عصر کوروش طبق تقریر گزنفون به ایران باستان مراجعه شود ج ۱ ــ صفحات : ۳۰۸ و ۳۱۴و۳۴۴و۳۴۷و۳۶۷و۵۷۱و۶۳۶ــ۶۲۹

اما آن گروه از نویسندگان که درباره جنگهای اسکندر درهند، آثاری ازخود بجای گذاشته‌اند، اظهار نظر می کنند که اصلا کوروش به‌هند نرسیده و بخشی از آن‌را به شاهنشاهی خود ملحق نساخت ؛ طبق نوشته‌ٔ آرکوس[۳۰] کوروش دراثر وضع نامطلوب بلوچستان، قسمت اعظم نیروی خودرا از دست داد ونتوانست به هند برسد. مگاستنس می‌نویسد که هندیان هرگز با خارجی‌ها جنگ نکرده‌اند و هیچ‌خارجی نیزهند را مورد حمله قرار نداده‌است، مگر ملتهای Herasles, Dionysus وسرانجام مقدونی‌ها. ملکه معروف آسور، سیمرامیس می‌خواست بهندلشکر کشی کند ومقدمات کار را نیز فراهم ساخته‌بود. اماپیش‌ازاجرای آن مرد. حتی پارسیان نیز که‌جنگجویان مزدور هندی را به‌ارتش خود وارد ساخته بودند به هند حمله نبردند[۳۱]

البته درصورتیکه رود سند رامرز غربی هند ندانیم، استنتاج آرکوس ومگاستنس درست است و کوروش هرگز به هند نرسیده و پیشرفتهای وی همه درجانب غربی سند بوده است. درغیراینصورت باید گفت که کوروش نخستین قدرت غیرهندی بود که ازغرب به هند رسید.[۳۲]

پلینی، حدود فتوحات کوروش درهند را تاناحیه‌کاپیسا دردره گربانذ Gorband می‌داند، آریان می‌نویسد که مردم ناحیه واقعه میان رودهای کابل وسند، درگذشته مطیع آسوری‌ها ومادها بودند و سرانجام در عهد کوروش، پارسیان این ناحیه را تصرف کردند وازایشان باج گرفتند[۳۳]

۳۰ـ آریان در کتاب خود Anabasis Ed. A. G. Ross, Leipzig 1907, VI, 24, 2-3.

۳۱ ـ به‌این‌نیروی مزدور نویسنده‌یونانی Hydrakes (Oxydrakai-Kishudrakas) خطاب می کند و آریان نیزدراثر خود (Indica, IX, 10) آنچه را که مگاستنس گفته‌است تائید ومی‌نویسد که پیش از اسکندر کسی به هند حمله نبرده است

۳۲ ـ استنباط دکترلا ، کتاب تاریخ وفرهنگ مردم هند ج ۲ ص ۴۰

۳۳ ـ آریـان (Indica, I, 1-3) شاید بهترین توجیه درباره فتوحات کوروش در آسیای مرکزی حکم ادواردمیر باشد که می‌نویسد : کوروش بومیان ساکن نواحی هندوکش Paropanisus ودرکابل بخصوص قندهاری‌ها را مطیع خود ساخت وداریوش تا حدود رود سند پیش راند. Geschichte des Altertams, III, 97.

دردوران جانشینی کوروش یعنی سلطنت کمبوجیه (۵۲۲–۵۳۰) ایران و هند مراوده‌ای نداشتند. زیرا که شاه خود گرفتار مشکلات فراوان داخلی بود. دوران سلطنت داریوش (۴۶۸–۵۲۲) درشکوه‌ترین دوران در روابط ایران و هند درعصر هخامنشی است وخواهیم دید که اثرات معنوی نفوذایران برهند که دراین عصر بحد اعتلا رسید . در قرون بعد هنگام امپراتوری موریائی‌هاشکوفان شد برای بررسی این روابط بهترین منبع تحقیق کتیبه‌های خود داریوش است، نخستین کتیبه، کتیبه بیستون است (مورخ ۵۱۸–۵۲۰) که حاوی فهرست ۲۳ استان می‌باشد. دراینجا ازهند ذکری بمیان نیامده است[۳۴] ولی دردو کتیبه بعدی یکی درتخت جمشید (مورخ ۵۱۵-۵۱۸) و دیگری در نقش رستم که در ۵۱۵ کنده شده، ازهند که درحقیقت پنجاب شمالی است، نام برده شده است پس این فتوحات باید در سال ۵۱۸ که حد فاصل میان کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید است، نصب داریوش شده باشد.

در کتیبه شوش نیز ازهند وهمسایگانش که برای تکامل قصر شاهنشاهی همکاری داشته‌اند، یادشده است

ازفحوای روایات مذکوردرفوق واین استنتاج حاصل می‌شود که کوروش گندارا را تصرف کرد . داریوش ناحیه سند ورا بامپراتوری خود الحاق نمود نام گندارادرهرچهار کتیبه داریوش بعنوان یك ایالت شرقی درقلمرو وی ذکر شده است

هردوت، در کتاب سوم خود بند ۹۴ توضیح می‌دهد که هند ساتراپی از ساتراپیهای شاهنشاهی داریوش است. هند یك ساتراپی ثروتمند قادر بود که ثلث عایدات امپراتوری را که ۳۶۰ تالان است بشکل خاکه طلا تأمین می کرد، این طلا ازسند شمالی استخراج می‌شد، ناحیه‌ای که طبق نظرزمین‌شناسان

۳۴ ـ دراین کتیبه‌شرقی‌ترین کشور شاهنشاهی ، گندارا یا قندهار است که شامل ناحیه راولپندی کنونی‌وپیشاور بوده وهمسایگانش سوغودا (سکندیانا) شاکا (سکائیه یا اسکیتیا) وباکتریش (باختر بلخ Bahika) بوده‌اند .

دراین‌عهدبوفورطلاداشته است[۳۵]. هردوت درباره استخراج طلا ازخاك شرح جالبی دارد ومی‌نویسد که مورچه‌های بزرگی هستند که بومیان با کمك ایشان طلا استخراج‌می کنند، باحتمال قوی این جانوران همان سگهای شکاری تبتی (Tibetan mastiff) بوده‌اند که درمهابهارات نیز ازایشان‌سخن رفته‌است که درداردستان Dardistan آنهارا باستخراج‌طلاوامی‌داشته‌اند[۳۶]

داریوش در۵۱۷ دریاسالاراسکیلاس را مأمور ساخت که‌درسند شمالی به اکتشافات جغرافیائی بپردازد وازراه دریای جنوب بایران باز گردد. بنابراین داریوش درسال۵۱۷درسندجای‌پای‌محکمی برای خود فراهم‌نموده وسپس‌باجرای این‌برنامه پرداخته است[۳۷]. متأسفانه هیچیك ازنویسندگان یونانی اشاره به قلمرو دولت ماگداها هنگام‌پادشاهی‌بیم بی‌سارا که‌در آن عهد تا حدود قلمرو داریوش کشیده‌بود نکرده‌اند، ازنحوه بیانات هردوت چنین برمی‌آید که قلمرو داریوش درهند، شامل تمام نواحی‌جنوبی حوزه سند وسرزمینهای خشك مشرق‌این حوزه و راجپوتانا بوده است و ناحیه سیندهونیز شامل پنجاب کنونی بوده است، درمشرق رود سند تا مصب این رود که ازسوی‌غرب‌با گندارا[شامل‌آریا(هرات) و آراخوزیا(قندهار)]

۳۵ ـ نگاه کنید به مقاله پروفسور بال V. Ball در مجله Indian Antiquary چاپ بمبئی ادت ۱۸۸٤.

۳۶ ـ هردوت کتاب سوم‌بند ۱۰۰ وترجمه‌آن درایران باستان ص ٦۳۵ وجلد دوم تاریخ وفرهنگ مردم هند ص ٤۲.

۳۷ ـ هردوت کتاب سوم بند ٤٤. ارسطو نیزدراثر معروفش سیاست کتاب هفتم فصل ۱٤ بند ۲ ازسفرنامه اسکیلاس‌سخن می‌گوید وپیرنیا پس ازآوردن ترجمه بیانات هردوت چنین استنتاج می‌کند: این هیئت، ازرود سند سرازیرشده سواحل بلوچستان و مکران را پیموده، ازسواحل‌عربستان گذشته وارد دریای سرخ شده است وازترعه‌ای که بامرداریوش حفرشده، گذشته بمصررسیده‌اند وسپس همراه با راهنمایان فنیقی‌ازراه دریای روم بسواحل آفریقا رفته‌اند وبرای دومین بار دور آفریقا گردیده‌اند، باراول در۶۰۹ بود که فنیقها بامرنخائو فرعون مصر دور آفریقا گشتند، ادواردمیر هر دوخبر صحیح را تائید می‌کند ایران باستان ص ٦۳۱.

همجوار بوده است.[۳۸]

اکنون برای بررسی نواحی واقعه در خاور ایران، نواحی مرزی میان دو کشور برمبنای کتیبه‌های داریوش، این سرزمین‌ها را که شامل بخشی از خراسان وسیستان وسغد و پنجاب بوده است، مشخص می‌سازیم[۳۹]:

آنگونه که در کتیبه ذکر شده	آنگونه که یونانیان ذکر کرده‌اند	وضع کنونی
هرئیوا Haraiva	اریا Aria	هرات
پرثوا Parthava	پارتیا Parthia	خراسان وگرگان
باختریش Bakhtrish	باکتریا Bactria	بلخ
سگودا Sughoda	سغدیانا Sogdiana	سغد(بخارا وسمرقند)۴۰
زرکا Zaraka	درانگیانا Drangiana	سیستان
هرئوواتیش Harauvatish	ارخوزیا Arachosia	رخج در افغانستان ۴۱ جنوبی تا قندهار
ث ت گوش Thathagush	ساتاگیدیا Satagydia	افغانستان مرکزی تا حوالی سند
گدرا Gadara	گندارا Gandara	کابل، پیشاور، قندهار و نواحی شمال وشرق کابل
هیدوش Hidush	Sindhu=Indus=India	سند
سکاهوم ورگ Saka Haumavarga	سکاهائی که هوم می‌آشامند	دامنه های جنوب هیمالیا Scythians
سکاتیگرخئودا Saka Tigrakhauda	سکاهای تیرانداز	اطراف رود سیحون
سکاتری پاردارید (سکاهای آنطرف دریا) Saka Tray-Paradraya		اطراف دریای سیاه و نواحی جنوبی اروپا ۴۲ تا خراسان بزرگ
مچیا (مکیا) Machiya	مکا	Maka = مکران ۴۳

۳۸- هرودوت کتاب سوم بند ۱۰۲-۹۸، دکتر لادر در تاریخ و فرهنگ مردم هند جلد دوم ص ۴۲ در اینجا آراخوزیا با منصدر تطابق داده شده که البته درست نیست.

دردوره‌خشایارشاجانشین داریوش (٤٦٥-٤٦٨)لشکر کشی عظیم‌ایران به اروپا جامه عمل‌پوشید. هردوت، هنگام ذکرارتشهای مختلف که‌دراین لشکر کشی شرکت دارند ازهندیان نام می‌برد ومی‌نویسد که اینان‌لباسی ازپنبه داشتند وتیر کمانشان‌از نی‌بود، به انتهای تیرهاشان یك پیکان‌آهنی نصب می کردند. فرمانده‌هندیان فرنازاتر Pharnazatres پسرارته بات بود، هردوت کتاب هفتم بند ٦٥، گذشته ازهندیان اقوام شرقی دیگری کـه از آسیای مرکزی بودند بشرح زیراند :

۱ـ گنداریها که همراه دادی کس‌ها Dadices - Dadikes (مردم سا کن بخارا وباحتمال‌قوی تاجیك‌های‌فعلی)نبرد می کردند، سلاحشان‌تیرو کمان ونیزه‌های کوتاه‌بود، فرماندهی‌این گروه باآرتی‌فیوس پسراردوان بود

---

۳۹ ـ از کتیبه نقش رستم داریوش به ترتیب ذکر کردم

N. Sharp: Inscription in Old Persian ... R. Kent: Old Persian PP. 137-138

پیرنیا-ایران‌باستان‌ص۱٤٥۲-ص۱٤٥۳ دکترلا تاریخ فرهنگ مردم هندج‌ص٤۲.

٤۰ـ پیرنیا زرنك ذکر کرده است ودکترلا سیستان راباسکستان تطبیق می کند.

Shaka = Shakasthana = Seistan

٤۱ ـ پیرنیا هرخویش ذکر کرده‌است ص ۱٤٥۲ دکترلا آنرا باسارا سواتی Saravati متون هندی تطبیق‌می کند ج۲ ص٤۲.

٤۲ـ سکاهائی که شیره هوما می‌آشامیدند، باید مسکن این‌قوم‌را نواحی که این گیاه بعمل‌می‌آید دانست‌یعنی‌ارتفاعات جنوبی‌هیمالیا. دراین‌صورت بامسکن‌سکاها و کشور سکاها که درمتون‌هندی‌ذکرشده‌نیز تطبیق می کند. مرحوم پیرنیا مسکن‌هردوقوم سکائی‌را حوالی رودسیحون‌می‌داند وسکاهای آنطرف دریاهارا، سکاهای اروپا خطاب می کند. با توجه به‌این‌مطالب که نام‌سکاها درادبیات قدیم هند بسیارذکرشده، بایدمسکن این‌قوم‌را ازلحاظ این متون نیزبررسی کرد. درآن صورت این‌مطلب، یعنی‌زندگی‌این‌قوم در آنسوی دریا نیزروشن می‌شود، چون همه‌جا سرزمین سکاهارا احاطه شده ازاقیانوس‌شیری ذکر می کند وبنابراین می‌توان گفت که سکاها درسراسرنواحی شمالی‌قلمروایران، درآسیای مرکزی وگاهی تا نواحی جنوبی(باین‌دلیل که برخی‌نام سیستان‌را مشتق ازنام این قوم می‌دانند) وسراسرنواحی‌شمالی‌هندوستان پراکنده‌بوده‌اند.

٤۳ـ درکتیبه‌شوش نیزداریوش همین اسامی‌راذکر کرده است فقط مکایامچاجای بالاتری‌راگرفته است.

نمایندگان سرزمین هرات (در افغانستان مرکزی وغربی با نواحی شرقی خراسان بزرگ) همراه با یک راهنمای مادی به‌حضور شاهنشاه میروند . در کتیبه‌ها به این استان هریوا گفته شده است و یونانیان آنرا آریا خوانده‌اند
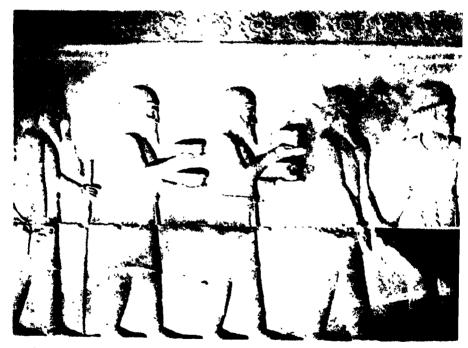
شکل ۸ اقوام پارت ، شاخه اصلی آریائیان ایرانی ساکن مشرق فلات ایران ، سرزمین پارت شامل خراسان وگرگان بوده است ، در کتیبه هابدان باخترش خطاب شده و یونانیان آن را پارتیا خوانده‌اند ، دولت اشکانی پارتها در قرون بعد نفوذ تمدن ایرانی را بانواحی غربی وحتی جنوبی هند گسترش داد .

شکل ۹

نمایندگان باختر (بلخ کنونی درآسیای مرکزی) به رهبری یک مادی به حضور شاهنشاه میروند ، این سرزمین در کتیبه‌ها باختریش ذکر شده یونانیان بدان باکتریا گفته‌اند و خواهیم دید که در قرنهای بعد یك دولت نامدار هند - ایرانی با خصیصه‌های یونانی درخشان بنام باختر دراین سرزمین تاسیس شد .

شکل ۱۰

ساکنان زرنك (سیستان بزرگ) شامل سیستان کنونی و بخشی از افغانستان جنوب غربی و نواحی شمال غربی پاکستان کنونی درکتیبه‌های داریوس به این سرزمین زرکا خطاب شده است و یونانیان درانگیانا ذکر کرده‌اند .

شکل ۱۱ رخجی‌ها (درکتیبه‌ها هرنواتیش در آثار یونانی آراخوزیا) که ساکن نواحی واقعه میان سیستان و قندهار بودند توسط یک مادی بحضور شاهنشاه بار می‌یابند.

شکل ۱۲ قندهاری‌ها (درکتیبه‌های هخامنشی گادرا در آثار یونانی گاندرا و در متون هندی گندهارا) درحالیکه توسط یک پارسی هدایت میشوند هدایای خود را بحضور شاهنشاه می‌برند. قندهار قدیم مرکز اصلی گسترش تمدن هخامنشی درآسیای مرکزی و جنوبی بود و تاکسیلا پایتخت آن یک شهر ایرانی ـ هندی هخامنشی بحساب می‌آمد.

۲- پاکتیک‌ها، ساکنان نواحی جنوب غربی افغانستان کنونی یا پختونها که لباسشان از پوست شیر بود و با نیزه می‌جنگیدند.

۳- باختریها که کلاه‌خودشان شبیه پارسیها است و با تبر و کمان می‌جنگیدند

٤- ساك‌ها که سکیث‌اند با کلاههای نمدی نوك تیز ، اسلحه ایشان قمهٔ

شکل ۱۳ هندیان درحالیکه به‌مناسبت ازیك راهنمای پارسی ورنس خود بحضور شاهنشاه می‌روند . درکتیبه‌های داریوش بابن سرزمین (پنجاب شمالی یا سندو) هندوش خطاب شده است و این بخشی است از نواحی واقعه میان ایران و هند که دربن گفتار مورد بحث ماست

شکل ١٤ سکه‌های آنسوی دریاها (سکانوی پارداریا) بهمراهی یك پارسی بحضور شاهنشاه می‌رسند . این سکاها ساکن نواحی جنوب اروپا بوده‌اند . اما با توجه به متون هندی که سرزمین سکاها را همه‌جا احاطه شده از دریای سیری می‌داند می‌توان گفت که مسکن این سکاها نیز در شرق ایران و نواحی مرزی میان ایران و هند بوده است .

شکل ۱۵ سباهان ساکن سواحل دریای عمان (مشترک میان ایران وهند، از سواحل مکران تا سواحل گجرات) که هدیه‌های خود را به راهنمائی یک پارسی حمل می‌کنند هرودوت به این اقوام حبشی (حبشی‌های آسیا) خطاب میکند وبطوریکه دیدیم سیاهان ازقدیمترین اقوام مهاجر به سرزمینهای سواحل شمالی اقیانوس هند بوده‌اند .

کوتاه وتبرزین بود، فرمانده باختریها وساکها هیستاسپ پسر داریوش از آتوسا دختر کوروش بود ۴۴

۵- آریائیها (هراتی‌ها) که با کمان مادی و برخی سلاحهای باختری جنگ می کردند.

۶- پارتی‌ها، خوارزمی‌ها وسغدیها اسلحه‌ای مانند باختریها داشتند.

۷- سرنگی‌ها (سیستانی‌ها) با لباس رنگین و اسلحه‌ای مانند مادیها می‌جنگیدند.

۴۴- دراینجا، هردوت اشاره کرده است که این سکاها سکاهای امیرگه هستند ، زیرا پارسی‌ها همه اسکیت‌هارا سک می‌خوانند. بنابراین بایداین سکاهارا همان سکاهای هوم‌ورک دانست واین امیرگه تحریف‌شده هوم ورک است، اشتراک فرماندهی این سکاها بابا ختریها نیز دلیل دیگری است براین که این سکاها . در آسیای مرکزی مجاور مرز هندو باختر سکونت داشته‌اند

۸- پاریکانها (بلوچها) اسلحه‌ای مانند پاکتیك‌ها داشتند.
۹- حبشی‌های آسیا با هندیها خدمت می کردند.[۴۵]

گذشته از پیاده‌نظام، هند برای خشایارشا، سواره نظام و ارابه‌جنگی هم تهیه می کرد و علاوه بر آن اسب سواری و الاغهای بارکش و سگهای بسیار ازهند بایران فرستاده می‌شد. تجهیزات سوارها همان تجهیزات پیاده‌نظام بود. ارابه‌ها را بااسب و گورخر حرکت می‌دادند. تصور می‌شود که نیروی هندی که برای نخستین بار در ارتش خشایارشا پابش باروپا رسید. در جنگهای میان ایران و یونان بسیار خوب جنگید و امتحان درخشان داد، ازاین‌رو پس‌از بازگشت خشایارشا بایران و اعزام نیروی نظامی مجدد تحت فرماندهی فرنازاتس بازهم هندیان در نبرد شرکت داده شدند در دوران‌جانشینی‌خشایارشا که عصر انحطاط هخامنشیان است،چیزی از روابط ایران وهند دردست نداریم ایرانیان تا سال ۳۲۰ که اسکندر مقدونی حمله کرد درهند ماندند بنابر تقاضای داریوس سوم هنگام تجاوز اسکندر نیروئی مرکب از باختریها، سندیها وهندیان بکمك شاهنشاه هخامنشی آمدودر گوگمل با اسکندر مقابله کرد. فرمانده این نیرو ساتراپ آراخوزیا بود واین مطلب می‌تواند دلیل بر آن باشد که دراواخر عهد هخامنشی ایران بر قلمرو هندی خود تسلط کامل نداشت و حتی ساتراپی هم بدان صفحات نفرستاده بود ازاین‌روهندیان تحت‌فرماندهی ساتراپ آراخوزیا می‌جنگیدند.[۴۶]

۴۵ - هردوت می نویسد که حبشهای افریقا و آسیا همانند بودند. جز اینکه حبشیهای نرمی موهایشان راست است وزبانشان هم متفاوت است این حبشیهای آسیائی کلاهی داشتند که در حقیقت سراسب بود که باگوش‌ویال او کنده شده بود. گوشها راست می‌ایستاد وموهای یال می‌ریخت. درست مانند پر که بکلاه می‌زنند. بجای سپر نیز پوست بکار می‌بردند. برسر گذاشتن سراسب با یادآوری این نکته که پهلوانان سیستانی ایران نیز سرحیوانات از جمله گاو برسر می گذاشتند. قابل‌تأمل است استفاده از پوست درنا نیز دلیل براین است که در آن عصر، این سیاهان درساحل دریای عمان تا گجرات کنونی ساکن بوده‌اند.

۴۶- نگاه کنید به تاریخ وفرهنگ مردم هندج۲ص۴۳ ونشریه.
Indian historical quarterly Calcutta, XXV, 153.
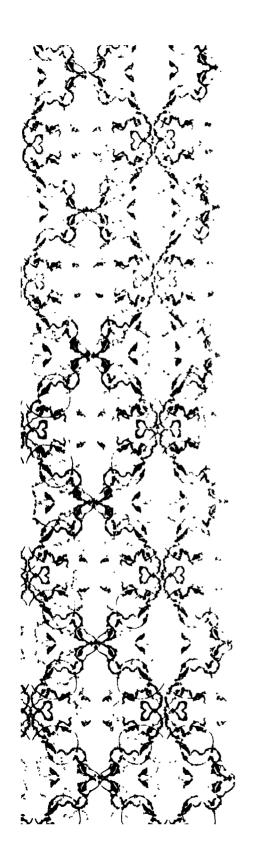
نهضت علمی و ادبی ایران

در روزگار خسرو انوشیروان

نوشته

حسینعلی ممتحن

(دکتر در تاریخ)

نوشته: حسینعلی ممتحن

نهضت علمی وادبی ایران
در روزگار خسرو انوشیروان

مقدمه ــ خسرو اول که در تاریخ به لقب (انوشگ روان) یعنی جاویدان روان معروفست. مطلع درخشانترین دورهٔ عهد ساسانی است در روایات شرقی خسرو اول (مدت پادشاهی ۵۳۱ــ ۵۷۹م) نمونهٔ دادگری است. از مؤلفان عرب و ایرانی حکایات بسیار در وصف جد و جهد او برای حفظ و بسط عدالت نقل کرده‌اند که داستان او و پیرزن از آن جمله است. توضیح اینکه در مجاورت ایوان کسری پیرزنی خانه داشت که نمیخواست خانه‌اش را به کسری بفروشد. انوشیروان ان خانه را به حال خود باقی گذاشت تا ستمی بر پیرزن وارد نشود و موجبات ناراحتی و رنجش او فراهم نگردد. در حالی که در میدان جلوی ایوان بواسطهٔ آن خانه نقصی ایجاد شده بود که پنهان نبود.[۱] ثعالبی نیشابوری می‌نویسد: «خسرو اول نمونهٔ جوانمردی و رحمت بود. بدو خبر دادند که یکی از عاملان او بیش از آنچه مقرر است به تجمل و تعیش می‌پردازد. خسرو درجواب گفت: (شما چه وقت رودخانه‌ای

۱ــ ایران درزمان ساسانیان. کریستنسن ترجمه رشید یاسمی ص۴۰۰ نقل از مروج‌الذهب مسعودی ج ۲ ص ۱۹۷

را دیده‌اید که پیش از آنکه آب برگیرد زمین را آبیاری کند.» [۲]
همچنین خواجه نظام‌الملك طوسی در کتاب سیاستنامه شرح مفصلی دربارهٔ زنجیر عدل انوشیروان می‌نویسد که‌ازکثرت وضوح نیازی به تشریح آن نیست. [۳]

در مقابل این عده، پروکوپیوس Procopius مورخ بیزانسی کــه معاصر با انوشیروان بوده ودر دربار ژوستی‌نین Justinianus امپراطور روم شرقی می‌زیسته و در جنگهای خسرو با ژوستی‌نین. منشی و ملتزم رکاب بلیزاریوس سردار معروف روم شرقی بوده است، مطالبی در مورد ظلم وستم و مکر وحیله خسرو می‌نویسد که باآنچه در منابع شرقی است مغایرت دارد. او خسرو را چنین معرفی می‌کند: «عاشق‌حادثه‌جویی بود وهمواره در پیرامون خویش تولید هیجان می‌کرد. مسئولیت‌مظالم خودرا به‌گردن مظلومان می‌انداخت، سوگند خود را نقض می‌کرد. اظهار زهد و تقدس می‌نمود و زشتی اعمال خود را به نیروی زبان آوری از میان می‌برد.» [٤]

و باز می‌نویسد: «خسرو سربازی را دید که زنی زیبا را بر روی خاك می‌کشید در حالی که طفل او به زمین افتاده بود، شاه از دیدن آن حالت ناله برآورد ودرحضور آناستاسیوس سفیر روم گریه کرد و از خدا خواست که مسبب تمام این فجایع را کیفر دهد، در حالی‌که او به خوبی می‌دانست‌که خود مسبب این جنگ شده بود.» [٥]

آگاثیاس مورخ یونانی که باخسرو نظر خوبی نداشته است. غیراز صفات جنگجویی و لشکر آرایــی صفت برجسته ای در او

۲ــ غرر اخبارملوك‌الفرس وسیرهم ص ٦۰۸
۳ــ سیاستنامه ص ٥۲ چاپ شعر
٤ــ ایرا ن در عهد باستان، مشکور ص ٤۳۹ چاپ دوم نقل از تاریخ پروکوپیوس
٥ــ همان کتاب ص٤٤۰

نمی‌بیندوحتی‌دراستفاده ازفلسفه ومنطق یونان بوسیلهٔ انوشیروان که مورد تأیید همه مورخان است. او بعید می‌داند که پادشاهی توانسته باشد بازبانی فوق‌العاده ناچیز و خشك (مقصود زبان‌پهلوی ساسانی است) از دقایق ادبی و معانی رقیقه فلسفهٔ یونان و روم استفاده کند [٦] در مورد نظریات پروکوپیوس و آگاثیاس باید گفت که این دو مورخ بواسطه فتوحات خسرو انوشیروان و غلبهٔ او بر روم شرقی که منجر به معاهده‌ای به نفع ایران گردید، دچار کینه‌توزی و تعصب شدید شده و نسبت به انوشیروان قضاوت نادرستی کرده‌اند چنانکه لارنس لاکهارت انگلیسی در این مورد می‌نویسد: «آگاثیاس نویسنده‌ای‌که به‌بیزانس تمایل داشت‌بی‌جهت معلومات فلسفی انوشیروان را تحقیر کرد و چند قرن بعد گیبن E. Gibbon او را در حکمت متظاهر و سطحی خواند درصورتیکه این قضاوت با رعایت عصر و محیطی که خسرو در آن می‌زیست کمی سخت و دور از انصاف است. گرچه انوشیروان فاضل نحریر نبود لیکن صمیمانه به علم و ادب دلبستگی داشت و تردید نیست که استقبال او از دانشمندان یونان و سوریه چون اورانیوس و هفت فیلسوف مترك و همچنین تاسیس دانشگاه معروف جندیشاپور پیشرفت دانش و حکمت را در ایران تشویق کرد و توسعهٔ عرفان و تصوف را در ازمنه بعد تاحدی سهل نمود.» [٧] کریستن‌سن دانمارکی Christensen می‌نویسد:

«خسرو اول بلاشك زرتشتی بوده و از سایر پادشاهان ساسانی این امتیاز راداردکه درمسائل مذهبی جمود وتعصب نداشته ونسبت به عقاید مختلفهٔ دینی ومذاهب فلسفی وسعت مشربی نشان‌میداده

٦ـ ایران در زمان ساسانیان ص ٤٥٠

٧ـ کتاب میراث ایران (ایران ازنظر مردم مغرب زمین نوشته لاکهارت) ص ۵۰۲ـ۵۰٤ چاپ ۱۳٤٦

است. عیسویان را در مؤسسات عام‌المنفعه استخدام میکرد و دراین کار تردیدی به‌خویش راه نمی‌داد. پس‌از تاسیس شهر رومگان، فرقهٔ یعقوبی را اجازه دادکه انجمنی تشکیل دهند و جاثلیقی انتخاب کنند، عیسویان ایران مدتهای مدید این محبت خسرو را به خاطر داشتند.»[۸] نلدکه Noldeke آلمانی مینویسد :

« خسرو ملقب به انوشیروان . بیشك پادشاهی بـزرك بوده است، ولقب‌عادلی که‌مشرق زمینی‌ها به‌او داده‌اند بیمورد نیست این پادشاه بواسطهٔ اجرای اصلاحات مالیاتی که پدرش بـه انجام شروع کرده بود ومنظم نمودن ترتیب‌خراج. حقیقتا هم به خزانهٔ مملکتی خدمت کرده و هم به رعایای خود. نسبت به موبدان کیش زردشت بقدری خدمت کرده‌که آنان قلباً مجذوب او شده بودند ، لیکن انوشیروان هیچگاه نگذاشته است که ایشان براو حکومت کنند. راجع به رعایای عیسوی خود نیز نه تنها به آزار وشکنجه ایشان نپرداخته بلکه جدا از مذهب ایشان حمایت کرده. مخصوصا این حمایت او شامل تمام فرق عیسویان بوده وپادشاه ایران دراین مرحله، عیسویان دوست دولت روم ودشمن سیاسی ایران را به همان اندازه احترام وسرپرستی می‌کرده که فرق دیگر را.

انوشیروان عیسویان را بکلی در اجرای مراسم خـود آزاد میگذاشت، چنانکه در موقع هجرت دادن اهـل انطاکیه به شهر جدیدالتأسیس رومیه به ایشان آزادی تمام عطا کرد، حتی برای آنان یکنفر رئیس عیسوی معین نمود .»[۹]

دانشمند فقید ، عباس اقبال آشتیانی می نویسد : « برای انوشیروان چه افتخار ازاین بالاتر که پیغمبر اسلام (ص) به او

۸ـ ایران‌در زمان ساسانیان ص۴۴۷ نقل از تاریخ‌طبری چاپ‌نلدکه ص۱۶۲
۹ـ مجموعهٔ مقالات عباس اقبال‌آشتیانی‌به‌کوشش دبیرسیاقی‌ص۱۲۶ـ۱۲۷ چاپ ۱۳۵۰

بخ کنند و به گفتهٔ سعدی پدر ران او بدرد. و غریب اینکه بعضی کتیبه های ازاین گرمند عدل ـ و انوشیروان الملک العادل. را هم از عبارات مستحدثه دانسته و نسبت آنرا به پیغمبر بی هیچ سندا:کار کرده‌اند. غافل ازاینکه مورخین ثقه مثل ثعالبی عالم و مورخ‌بزرگ اسلامی صریحا این حدیث رانقل می‌کنند وازآن گذشته سید سجاد زین‌العابدین هم باآنکه از طرف مـادر منسوب به چنیـن پادشاه عظیم‌الشأن است فخر می‌نماید وفرزدق شاعر مشهور عرب آنجاکه حضرت را مدح کرده به این نکته اشاره می‌نماید ومی‌گوید :

وان غلام بین کسری و هاشم لاکرم من نیطت علیه‌التمائم [۱۰]

دارمستتر Darmesteter فرانسوی گوید: «انوشیروان در میان شاهنشاهان ایران یکی از برجسته ترین قیافه‌هاست . ایـن یك نوع فردریك کبیر ایران است » [۱۱]

انوشیروان شاهنشاهی حکیم و فیلسوف

انوشیروان شخصا به مطالعه و پژوهش کتب علمی و فلسفی می پرداخته و در مجالس علمی حاضر می شده وانجمنهای خصوصی برای حل مسائل علمی تشکیل می‌داده و با علما و دانشمندان‌مباحثات ومناظرات می‌کرده است. این پادشاه به اندازه‌ای درمسائل علمی مهارت یافته بود، که حکمای یونانی مصاحب وی اورا ازشاگردان افلاطون تصور می‌کردند.[۱۲]

انوشیروان غالباً کتابهای قوانین و تاریخ ودستور واندرزها و تألیفات اردشیر بابکان و نوشته‌های یونانیان را قرائت می‌کرد .

۱۰ـ همان کتاب ص ۱۲۷

۱۱ـ تاریخ ایران، مشیرالدوله پیرنیا وعباس اقبال گردآوری دبیر سیاقی ص ۲۱۹

۱۲ـ تاریخ ادبیات ، همانی ص ۱۴۷

مخصوصا در کتابهای تاریخی یونانیان مذکور است که این پادشاه از تألیفات افلاطون، کتابهای فدون Phédon و گرجیوس Gorgius وتیماخوس Timacus و پارونیدوس Parunidus رادر زبان پهلوی مطالعه کرده است.[۱۳]

یك تن عیسوی به نام پولوس ایرانی Paulus Persa که ظاهراً مطران نصیبین بوده، مختصری ازمنطق ارسطو را برای شاه بزبان سریانی ترجمه کرده و عقاید مختلفی را راجع به خدا و عالم وجود بیان نموده است.[۱۴] این کشیش ایرانی ازافلاطونیان نامی بودکه چند سال از عمرخود را دردربار ساسانی گذرانید.[۱۵] در این کتاب پولوس، عقاید و مطالب دیگری راجع به آرای فلاسفه برآن افزوده و تا حـدی مدعی تفوق فلسفه بر دین شده است. می‌توان چنین نتیجه گرفت که انوشیروان به بعضی ازافکار فلاسفه که چندان به مذاق موبدان خوش نمی‌آمـده توجه داشته است. آگاثیاس صریحاً این مطلب را تصدیق کـرده ولی چنانکه شیوهٔ یونانیانی است که نسبت به پادشاهان بیگانه سخن می‌رانند، این مسأله را با تحقیر غرور آمیزی بیان کرده است[۱۶] باید گفته شود پیش از انوشیروان، متفکرین غرب برای فلسفهٔ ایران اهمیت زیادی قائل بودند چنانکه فلوطین رومی Plotinus از پیروان فلسفهٔ نو افلاطونی مایل بود برای مطالعه به ایران مسافرت کند. و برای رسیدن به این مقصود، به اتفاق گردیانوس Gordianus امپراطور روم، در لشکرکشی برضد ایران در سال ۲۴۲ میلادی

۱۳ـ مجموعه مقالات عباس اقبال ص ۱۳۵
۱۴ـ ایران در زمان ساسانیان ص ۴۴۹
۱۵ـ میراث ایران، زیرنظر ا.ج. آربری ص۵۰۱ـ۵۰۲
۱۶ـ مجموعهٔ مقالات عباس اقبال ص ۴۴۹

حرکت کرد و چون این لشکرکشی با ناکامی گردیانوس پایان یافت، فلوطین قدم به‌خاك ایران نگذاشت و نتوانست با حکمای ایرانی تماس حاصل کند[۱۷] اورانیوس Uranos پزشك و حکیم سریانی‌که آگاثیاس به ناحق او را مردی جاهل و شیادی بزرك معرفی می‌کند، در دربار ایران می‌زیست و به خسرو انوشیروان فلسفه می‌اموخت[۱۸] مهمترین واقعه درزمان انوشیروان، پناهنده شدن هفت تن از فلاسفهٔ آتن به دربار ایران بود. درسال ۵۲۹ میلادی، روستی‌نین امپراطور روم شرقی مدرسهٔ فلسفی آتن را بست و دانشمندان و استادان این مدرسه معروف را مورد تعدی وآزار قرار داد، درنتیجه هفت تن از آنان به تیسفون روی اوردند ومورد عنایت و پذیرایی خاص شاهنشاه ایران قرار گرفتند. نام این هفت تن از اینقرار است

۱ــ داماسکیوس	Damascius	از مردم سوریه
۲ــ سیمپلیسیوس	Simplicius	از مردم سیلیسی
۳ــ اولامیوس	Eulamius	از مردم فریژی
٤ــ پریسکیانوس	Priscianus	از مردم لیدی
٥ــ ایزیدور	Isidore	از غزه
٦ــ هرمیاس	Hermias	از فنیقیه
۷ــ دیوژن	Diogéne	از فنیقیه

ازاین هفت تن، سیمپلیسیوس و پریسکیانوس برجسته‌تر بودند داماسکیوس در کتاب خود De Principus اطلاعاتی از عقاید مشرق زمین‌که درموقع اقامت خود درایران‌کسب‌کرده بود نوشته‌است.[۱۹]

۱۷ــ میراث ایران ص ۵۰۱

۱۸ــ ایران در زمان ساسانیان ص ٤٥۰

۱۹ــ تاریخ تمدن ساسانی، علی سامی ج۱ ص۱۰۰ــ۱۰۱ چاپ شیراز ۱۳٤۲

نشمند فقید سعید نفیسی ، می‌نویسد «خسرو انوشه روان بـه
کمت یونان وگفتار افلاطون وارسطو دلبستگی داشت و در زمان
ود در میان یونانیان به جنبهٔ حکمت معروف بود ، چنانکه آگاثیاس
ی‌نویسد که تمام کتابهای این دوحکیم بزرگ . حتی مشکلترین
مها را فرموده بود ترجمه کنند. ظاهراً کتابهای حکمت یونان را
. ایران به زبان سریانی می‌آموختند و ترجمه‌هایی کـه بدستور
وشیروان شده سریانی بوده. چنانکـه دانشمند شهیر فرانسوی
. نست‌رنان Ernest - Renan در مقاله‌ای کـه در مجله اسیایی
Journal - Asiatiqu چاپ پاریس آوریل ۱۸۵۲ نوشته است از
سخهٔ خطی که در موزهٔ بریتانیا است سخن می‌راند که خلاصه‌ای از
نطق ارسطو به زبان سریانی است و مترجم آن پول Paul ایرانی
برا بنام (پیروز بخت خسرو شاه شاهان نیک‌ترین مردان تمام کرده
ست) . بهترین دلیلی که از دلبستگی خسرو انوشیروان به حکمت
ونان داریم ، اینستکه یکی از این هفت تن حکیم یونانی ، پریسین
پریسکیانوس) کتابی در جواب سئوالات وی پرداخته است . از این
سئوالات پیداست که خسرو در حکمت یونان احاطهٔ کامل داشته و
ذوق سرشار و قریحهٔ خاص فهم حکمت در او بوده است. اصل کتاب
پریسین به زبان یونانی در دست نیست و تنها ترجمهٔ ناتمامی ازآن
به زبان لاتین موجود است‌که نسخهٔ اصلی خطی نمره ۱۳۱٤ درمیان
کتب خطی لاتینی کتابخانهٔ سن‌ژرمن Saint - German در پاریس
درآن ضبط است . عنوان این کتاب بدین قراراست: «حل مشکلات
فلسفه پریسین که خسرو شاه ایران طرح کرده است».

Prician Philosophi Solutions Corum de Quibus Dubtav Chostroes Persarum .

این کتاب شامل جوابهای مختصری است که در مسائل مختلف

علم‌النفس و وظائف‌الاعضاء و حکمت طبیعی و تاریـخ طبیعی ، ساهنشاه ایران از وی کرده است. نسخهٔ موجود این کتاب شامل نه فصل است (از اغاز فصل نهم اندکی افتاده) و مقدمه‌ای‌که در ضمن ن پریسین، سبك تحقیقات و اسناد و استادهای خود را نام می‌برد ،بهمین جهت عده کثیر از کتب یونان را نام برده است کـه از بعضی از آنها جای دیگر ذکری نیست و پس از این مقدمه به هریك از سخنـان خسرو انوشیروان جوابی می‌نویسد. فهرست سئوالات خسرو انوشیروان بدین قرار است :

۱ــ ماهیت روح چیست؟ آیا روح در تمـام موجودات یکسان ست؟ آیا اختلاف ارواح است که سبب اختلاف ابدان می‌شود یا بالعکس اختلاف ابدان باعث اختلاف ارواح است .

۲ــ خواب چیست ؟ ایا فراهم اوردهٔ همان روحی است‌که در بیداری عمل می‌کند یا بلکه فراهم اورنده روح دیگری است؟ آیا با اصل گرمی و سردی مزاج مناسبت دارد ؟

۳ــ قوه محیله چیست ؟ و ازکجا می‌اید ؟ اگــر یکی از مدارك روح است . ایا خدایان انرا تولید می‌کنند یا ارواح ضاره ؟

٤ــ چرا در تمام اقالیم . سال تابع چهار تکامل بهار و تابستان و پائیز و زمستان است ؟

٥ــ چرا طبیبانی‌که در نوع مرض موافقت دارند ، در داروی همان مرض موافقت ندارند . تاحدی‌که همان داروئی راکه بعضی زیان‌آور می‌شمارنـد . بعض دیگـر سودمنـد می‌داننـد و از آن بهبودی می‌آید .

٦ــ چرا بحر احمر هرروز مد و هرشب جزر دارد ؟

۷ــ چگونه می‌شودکه اجسام ثقیل‌درهوا خودرا نگاه‌می‌دارند، ولی مکمن آتش ، همچنان که در آثار جوی مشهود است جز رطوبت نیست ؟

۸ـ چرا انواع مختلف حیوانات و نباتات را چون از ناحیه‌ای به ناحیهٔ دیگر برند پس از زمانی معین و بعد ازچند بارکه نسل پذیرد و روئیده شود اشکالی بخود می‌گیرد که مختص آن ناحیه‌ای است که آنرا بدانجا برده‌اند واگر خاصیت هواوزمین است که در آنها تغییر می‌آورد ، چگونه است‌که تمام اشخاص ازیك نوع که دائماً در تضاد همین آثار بوده‌اند. یك سیما و یك قیافه ندارند
ازاین هشت سئوالی که خسرو انوشیروان از پریسین کرده است پیداست که وی نه تنها در قلمروسیاست و جهانگیری مردی مدبر . تیزهوش و خداوند رأی صائب بوده است . بلکه در حکمت نیز عادت به تحقیق و تفکر داشته ودر پی‌حقایق می‌گشته و درصدد گشادن معضلات بوده و به افزایش معلومات خویش‌میکوشیده‌است . وبه محض اینکه با یکی ازحکمای طریقهٔ افلاطونیون جدید روبرو شده است ، موقع را غنیمت شمرده و برای آگاهی خود و پویندگان راه حقیقت این سخنان را از وی پرسیده است . »[20]

خلاصه تحصیل منطق‌و فلسفه‌اشراقی‌یاافلاطونی جدید[21] در این‌دوره رونقی‌گرفت و بتدریج ایرانیان تصرفاتی درفلسفه‌کردند و دارای آرائی ممتاز شدند وحکمای ایران مشرب جداگانه انتخاب نمودند و خود در میان فلاسفهٔ جهان دسته‌ای معین تشکیل دادندکه در فلسفهٔ اسلامی ازآنها به (خسروانیین) یا به (پهلوبین) تعبیر

۲۰ـ مجله مهر شماره اول خرداد ۱۳۱۲ ص ۳۸

۲۱ـ افلاطونیان جدید یا Néo - Platoniciens از پیروان فلوطین فیلسوف یونانی رومی الاصل بوده‌که با پیروی از حکمت افلاطون وارسطو از آرای حکما و عرفای مشرق زمین هم استفادهٔ کلی نموده‌اند وبدین جهت است‌که فلوطین را از حکمای التقاطی شمرده‌اند . سیرحکمت دراروپا . نگارش محمدعلی فروغی ص ٥٦ چاپ ۱۳۱۷

می‌شود . چنانکه شیخ شهاب‌الدین سهروردی از اجله حکمای قرن ششم هجری ، خودرا پیرو خسروانیین وحکمای فرس معرفی می‌کند.[۲۲]

خسرو انوشیروان نسبت بحکمای هفتگانه کمال علاقه‌نشان داد و به‌حمایت آنان همت گماشت و در عهدنامه‌ای که باامپراطور روم بست ضمن آن شرط کرد که دانشمندان مزبور را از بازگشت به‌میهن خویش منع نکنند و بآنها آزادی بدهند در نشر عقاید وآرای خود بپردازند.[۲۳]

این چنین معاهده تاآن تاریخ درجهان سابقه نداشته ومی‌توان گفت که نخستین عهد نامه‌ای در تاریخ دنیاستکه یکی از مواد مهم آن مربوط بـه اهل علم وآزادی تعلیم و تعلم است وافتخار اینکه پیشنهاد و تحمیل آن ازطرف شاهنشاه ایران صورت گرفته است عاید قوم ایرانی می‌گردد.[۲۴]

توجه خاص انوشیروان به دانش پزشکی و نجوم

۱ـ دانش پزشکی ـ قبلا لازم استکه در اهمیت این دانش از دیرباز به ذکر مقدمه‌ای بپردازیم :

درکتاب بندهش Bundahish (یعنی بنیاد نهادن آفرینش مشتمل بر ٤٦ فصل در قواعد دینی واساس هستی وتاریخ وقصص و طبیعیات ودر حقیقت خلاصهٔ اوستا است که درقرن یازدهم و

۲۲ـ تاریخ ادبیات ، استاد همایی ص ۱۹۳

۲۳ـ تاریخ ادبیات ایران، صفا ج ۱ ص ۱۰۰ـ۱۰۱ و تاریخ ادبیات ایران ، ادوارد براون ترجمه علی پاشا صالح ج ۱ ص ۲۳۳ـ۲۳٤ و آگاثیاس کتاب دوم بند ۳۱ـ۳۲

۲٤ـ مجله ارمغان ص ۷٦ شماره دوم سال ۱۳۳۹

دوازدهم‌میلادی بوسیلهٔ انکتیل دو پرون Anqueteil du Perron در سال ۱۷۷۱ به همراه ترجمه زنداوستا منتشر شد) [۲۵] خلاصهٔ فهرست مانندی ازعلوم طبیعی و نجوم ، بدانگونه که از اوستای ساسانی در تفسیرهای آن بدست آمده ثبت شده است . از روایاتی‌که یاقوت در معجم‌البلدان می‌کند . [۲۶] چنین برمی‌آید که در زمان ساسانیان در ریشهر (ریواردشیر) گروهی از دانشمندان جای داشته‌اند که به کمك خطی موسوم به گشتگ Gashtagh یا (کستج) علم طب و نجوم و فلسفه را ثبت می‌کرده‌اند و آن طایفه را گشتگ دفتران می‌خوانده‌اند . متن وتفسیرکتاب اوستایی موسوم به هوسپارم نسك Husparam - Nâsk شامل مطالبی راجع به‌پزشکی و پزشکان بوده‌است. از جمله متذکرگردیده‌که اهورامزدا برای هرمرض‌گیاهانی‌افریده است که با مصرف آنها امراض برطرف می‌شده است . برای مزد پزشکان قواعدی مقرربودکه برحسب طبقات مختلف ودرجهٔ مهارت پزشکان و همچنین ضعف و شدت مرض ویاعمل جراحی تفاوت می‌کرده است . [۲۷]

طبیب بایستی مریض رابه‌پاکی واحتیاط و تدبیر معالجه کند واگر طالب استراحت بود یا در دیدن رنجوران تعللی روا می‌داشت او را جنایتکار می‌شمردند . [۲۸] اگرکسی به‌جستجوی پزشك ایرانی می‌رفت و اورا نمی‌یافت ، در بعض موارد مجاز بود که به پزشك خارجی رجوع کند ، اما اگرطبیب ایرانی در دسترس

۲۵ـ تمدن ساسانی ، علی‌سامی ج ۱ ص ۱٤۰ـ۱٤۱

۲٦ـ معجم‌البلدان ج ۲ ص ۸۸۷ چاپ وستنفلد

۲۷ـ تمدن ساسانی ج ۱ ص ۱۱۲

۲۸ـ ایران در زمان ساسانیان ص ٤٤۱

بود رجوع بـه‌پزشك بیگانـه گناه محسوب مـی‌شد .[۲۹] معذلك پادشاهان ساسانی غالبا پزشکان عیسوی . یونـانی و سریانی را بر پزشکان محلی ترجیح می‌دادند .[۳۰] مجرمـان وجـانیان مستحق اعدام را برای استفادهٔ طبی زنده نگاه می‌داشتند . این روش یعنی زنده نگاهداشتن شخاص محکوم به اعدام، برای تجارب طبی درمصر دورهٔ بطالسه نیز معمول بوده است .[۳۱] مؤلف دینکرت سلامت را دو قسم دانسته . سلامت تن و سلامت جان و طبیب رادو نوع شمرده است. طبیب روحانی و طبیب حسمانی . اصول طب ایرانی کاملا زردشتی و مبتنی بر روایات اوستانی بوده ولی نفوذ طب یونانی درآن‌آشکار می‌باشد . بموجب طب بقراطی ، معالجه از سه‌طـریق میسر بوده است . دوا ، جراحی ، آتش . و موقعی که مرضی بـا آتش برطرف نشود شفاناپذیر است [۳۲]

این طریقه در میان اعراب هم متداول بوده و در امثال آنان گفته شده‌که بهترین علاج برای هر درد. داغ‌کردن‌است . و معتقد بودند که هر درد دشواری با داغ کردن درمان می‌شود،[۳۳] کـه (آخرالدوا الکی). درکتاب وندیداد (فرگرد هفتم) سه قسم علاج تشخیص داده شده است کارد . نباتات وکلام مقدس، واین وسیله اخر مؤثرتر از سایر وسایل بشمار می‌رفته است. در کتاب دینکرت پنج وسیله معالجه ذکـر شده است : ۱ــ کلام مقدس ۲ــ آتش ۳ــ نباتات ٤ــ کارد ٥ــ داغ ، و این موضوع (داغ) نفوذ طب

۲۹ــ دینکرت کتاب ۸ فصل ۳۷ فقره ۱٤ و بعد
۳۰ــ ایران در زمان ساسانیان ص ٤٤۱
۳۱ــ همان مأخذ ص ٤٤۲
۳۲ــ همان کتاب ص ٤٤۲
۳۳ــ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان ترجمه فارسی ج ۳ ص ۲٤چاپ دوم

یونانی را در طب زردشتی آشکار می‌کنهـ. هر دو طبیب (طبیب بدن و طبیب روح) بایستی امتحانات لازم از مهارت و تجربهٔ خود داده باشند، و طبیب بدن بایستی قبلا در معالجهٔ یك تن از کافران کامیاب شده باشد، تا بتواند به معالجه یك تن زردشتی بپردازد اگر پزشکی سه تن را عمل می‌کرد و هرسه می‌مردند، برای تمام عمر اجازهٔ طبابت به او نمی‌دادند. [۳۴] پس از ذکر این مقدمه باید بگوئیم که خسرو انوشیروان چون پادشاهان سلف خود به دانش پزشکی اهمیت زیادی می‌داده و یکی از طبقات متنفذ دربار او را پزشکان تشکیل میدادندکه رییس آنان را درستبد مبگفتند. درستبذ یا ایران درستبذ رئیس کل پزشکان جسمانی کشور بوده، لیکن رئیس همه اطباء را اعم از پزشکان جسم و پزشکان روح ، زرتشتروتم Zarathushtrôtum می‌خوانده‌اند. که این لقب به عقیدهٔ کریستن‌سن ، بیشك عنوان موبدان موبد بوده است . [۳۵]

تأسیس دانشگاه جندیشاپور در روزگار انوشیروان

پیش از اینکه انوشیروان به تاسیس دانشگاه جندیشاپور اقدام کند، علم طب و اقسام معالجات هندی و یونانی در ایران رواج داشت. اورلین Orélien امپراطور روم موقعی که دختر خود را به ازدواج شاپور اول می‌داد یك تن از پزشکان یونانی را همراه او روانه کرد و شاپور دوم (ذوالاکتاف) هم از هند پزشکی به ایران خواست و او را در شوش منزل داد و همین شاپور ازمسیحیان . نیز پزشکی داشته است موسوم به تیادوروس (تئودوروس)

۳۴ـ وندیداد فرگرد هفتم فقره ۳۹ـ۴۰
۳۵ـ ایران در زمان ساسانیان ص ۴۴۳

Théodoros که او را در جندیشاپور سکونت داد . وی در آن‌شهر
اعتبار یافت و طریقهٔ طبابت از معروف شد وکتابی را
منسوب بدو بنام کناش تئودوروس به زبان پهلوی نوشتند که
بعدا به عربی ترجمه گردید و مطالب آن تا قرن دهم میلادی
همچنان موجود و در دسترس بود.[۳۶] تئودوروس چنان وزن و
احترامی یافت که شاپور فرمان داد کلیسایی برای او بنا کنند و
به خواهش وی بسیاری از اسیران هموطنش را آزاد کرد.[۳۷]
یزدگرد اول پزشکی بنام ماروتا Maruta داشت که اسقف شهر
میافارقین بود این پزشك بقدری نزد یزدگرد عزت یافت که
گاهی از طرف او به سفارت به روم می‌رفت .[۳۸] به گفتهٔ
ثعالبی نیشابوری . انوشیروان پزشك رومی و هندی و ایرانی
داشته و شك نیست که بعضی از ایشان همان معلمین سریانی و
یونانی جندیشاپور بوده‌اند. و از جمله پزشکان فاضل او ،
یوسف Joseph عیسوی است که به اندازه‌ای احترام داشته که
انوشیروان اورا به سال ۵۵۲ میلادی به ریاست عیسویان ایران
گمارده است و پزشك دیگر تری‌بونوس Tribunus یونانی است
که نزدیك یکسال در دربار خسرو به احترام می‌زیست و در موقع
مراجعت هم هرچه خواسته است انوشیروان به او بخشید.[۳۹]
دیگر از پزشکان معروف عصر خسرو اول جبرائیل درستبذ

۳۶ــ طب اسلامی ادوارد براون . ترجمه فارسی ص۲۴ والفهرست ابن‌الندیم ص ۴۲۲

۳۷ــ تاریخ ادبیات ایران . صفا ج ۱ ص ۹۷

۳۸ــ مجموعه مقالات مرحوم عباس اقبال ص ۱۳۲

۳۹ــ سرگذشت جندیشاپور تالیف نگارنده ص۳۵ چاپ دانشگاه جندیشاپور

و برزویهٔ معروف است که ازشخص اخیر ترجمهٔ حالی موجود است و در بارهٔ او بیشتر صحبت خواهیم کرد. و باز از پزشکان مسیحی این دوره ، سرجیس رأس‌العین Sergius de Théodosiopolis متوفی به سال ٥۳٤ میلادی از تربیت یافتگان حوزهٔ علمی اسکندریه است که بسیاری از آثار بقراط و جالینوس و ارسطو و فرفوریوس را به سریانی ترجمه کرده است . ترجمه‌های طب یونانی به عربی در قرون هشتم و نهم میلادی ظاهراً از همین ترجمه‌های سریانی است. پزشك دیگر اصطفان‌ادسی Stephan de Edessa است که ظاهراً طبیب قباد پدر خسرو انوشیروان بوده و خود خسرو هم در جوانی تحت تربیت اصطفان بود. [٤۰] جندیشاپور از همان زمانی که به فرمان شاپور اول بوسیلهٔ اسیران رومی ساخته شد . شهرت علمی یافت و تعدادی کتب یونانی به زبان پهلوی ترجمه و در این شهر نگاهداری شد و شهر مذکور مرکزیت طب یونانی یافت و به شهر بقراط Civitas Hippocratica معروف گردید. [٤۱] معروف است که بر سردر این دانشگاه نوشته بودند : «دانش و فضیلت مافوق بازو و شمشیر است». [٤۱]

در عصر انوشیروان دانشگاه جندیشاپور رسما تأسیس شد و دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زردشتی در آنجا مشغول تعلیم بودند. در این دانشگاه از تجارب طبی ملل مختلف ، چون طب ایرانیان و هندوان و یونانیان و اسکندرانیان و سریانیان استفاده می‌شد و با تصرفاتی که در آنها بعمل آمد طب ایرانی از طب یونانی کاملتر گردید. [٤۲]

٤۰ـ تاریخ طب درایران . تألیف دکترمحمود نجم‌آبادی ج ۱ ص ۲۳۰ و تاریخ طب ایران دکتر سیریل‌الگود ص ٥۲ چاپ کمبریج ۱۹٥۱

٤۱ـ طب اسلامی ص ۳۷

٤۱ـمکرر سهم ایران درتمدن جهان ـ ۳٦۰ نقل ازمیراث ایران ص۱۰۳

٤۲ـ سرگذشت جندیشاپور ص ۳۷

جمـــالالدین ابوالحسن قفطی در ایـــن مـــورد می نویسد :
«پزشکان جندیشاپور قوانین علاج را بر اقتضای امزجهٔ بلاد خود مرتب کردند تا آنجا که در علوم شهرت یافتند و بعضی علاج آنرا بر یونانیان و هندوان هم برتری میدادند چه ایشان فضایل هرفرقه را گرفتند و به آنچه قبلا استخراج شده بود ، چیزی افزودند و دستورها و قوانینی برای آنها ترتیب دادند و کتبی کـــه حاوی مطالب نیکو بود پدید آوردند » [٤٣] در مدرسهٔ طب جندیشاپور بطوریکه گفتیم عدهای از پزشکان هندی وجود داشتند که به تعلیم اصول طب هندی اشتغال داشتند و چند کتاب از آثار طبی هند به پهلوی ترجمه شده بود که بعـــدا به عربی درآمد . [٤٤] پزشکان هندی ظاهرا همراه برزویهٔ طبیب پزشك [illegible] انوشیروانکه بنا بدستور شاهنشاه ایران برای انتقال بعضی از علوم به هند رفتهبود بهایران آمدهبودند. [٤٥] پروفسور [illegible] میتویسد :

«پادشـــاه روشن ضمیر و دانش دوست. خسرو انوشیروان حامی و پشتیبان فلاسفه و حکمای مکتب افلاطونی جدید، برزویه پزشك مخصوص خود را به هند فرستاد و وی کتاب کلیله و دمنه و شطرنج را با بعضی آثار طبی و همچنین علیالظاهر تنی چند از پزشکان هندی را با خود به ایران آورد.» [٤٦] منابع تاریخی متذکر میشوند کـــه انوشیروان گذشته از مدرسهٔ طب جندیشاپور به ایجاد مدرسهای در فلسفه و حکمت و ریاضیات و نجوم در آن شهر همت گماشت که از نظر شهرت و اعتبار در ردیف مدرسهٔ

٤٣ــ اخبارالحکماء قفطی ص ۹۳ چاپ مصر ۱۳۲٦ هـ
٤٤ــ الفهرست ابنندیم ص ٤۲۱
٤٥ــ سرگذشت جندیشاپور ص ۳۸
٤٦ــ طب اسلامی ص ۲٤

اسکندریه مصر بود. احمد فرید رفاعی در کتاب (عصرالمأمون) بدین مطلب اشاره میکند و مینویسد : «ان انوشیروان قدأسس مدرسةللطب و الفلسفة فی جندیشاپور کانت لها شهرة مدرسة الاسکندریه». [۴۷]

بیمارستان جندیشاپور ـ با تأسیس دانشکدۀ پزشکی در جندیشاپور لازم بود برای تمرینات عملی دانشجویان و معالجۀ بیماران به ایجاد بیمارستانی هم پرداخته شود. بدستور انوشیروان این بیمارستان تأسیس شد و از بلاد هندوستان و یونان پزشکان معروفی بدانجا رهسپار شدند . بیمارستان جندیشاپور شهرت بی‌نظیری در دنیای آن روز پیدا کرد و در دورۀ اسلامی هم اهمیت خود را حفظ نمود. جرجی زیدان می‌نویسد: «در زمان انوشیروان عادل علم و ادب در ایران به مقامی بلند رسید و این خود طبیعی است که علم و ادب در پرتو عدالت و آزادی به مقامی بلند می‌رسد.» [۴۸] احمد عیسی بك در تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام در مورد اهمیت بیمارستان و مدرسۀ طب جندیشاپور واینکه تازیان به تقلید ازاین مؤسسۀ بزرگ علمی به‌تاسیس بیمارستانهایی در بلاد اسلامی پرداختند، شرح مبسوطی می‌نویسد ویادآور میشود که : «بیمارستان جندیشاپور بزرگترین بیمارستان پیش از اسلام مدت سیصد سال باقی بود و بهترین الگوئی برای اعراب بود که بتوانند به‌ایجادبیمارستانهایی‌در نقاط‌مختلف‌اسلامی بپردازند.» [۴۹] درمدرسۀ طب جندیشاپور عدۀ زیادی از پزشکان ایرانی بودند

۴۷ـ کتاب عصرالمأمون تالیف رفاعی ج ۱ ص ۴۷ چاپ قاهره

۴۸ـ وقدزهاالعلم عندهم فی‌ایام انوشروان العادل ولعلم لایزهوالافی ظل العدل والحریه تاریخ التمدن الاسلامی ج ۳ ص ۱۳۱ چاپ مصر ۱۹۰۴

۴۹ـ تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام ص ۶۱ـ۶۳ چاپ دمشق

که بتدریس طب زردشتی می‌پرداختند . ایرانیان گذشته از دانش پزشکی در داروشناسی نیز دخالت بسیار داشته‌اند. سیداسماعیل جرجانی درکتاب (ذخیره) وزین‌العابدین انصاری صاحب (اختیارات بدیعی) نسخه‌ها و داروهایی که در جندیشاپور رواج داشته است در مؤلفات خود ذکر نموده‌اند. در کتاب تریاق ابن‌سرابیون حب بنام حب حکیم برزویهٔ طبیب که ترجمهٔ لاتینی آن Sapientis Pillulae Barsiati است دیده می شود و این مطلب می رساند که در جندیشاپور پزشکان ایرانی در داروسازی و شناختن خواص طبیعی گیاهان مهارت داشتند .[۵۰] مدرسهٔ طب جندیشاپور تاثیر بسزائی در پیشرفت تمدن اسلام‌کرد وفارغ‌التحصیلان این دانشگاه پزشکان مشهوری بودند که دانش آنان در خدمت خلفای عباسی بکار رفت و در بیت‌الحکمه مأمون عباسی و نیز دانشگاهها و بیمارستانها از فارغ‌التحصیلان این مؤسسه استفاده بعمل‌آمد.[۱]

تشکیل کنگرهٔ پزشکی در روزگار خسرو انوشیروانـ درسال بیستم از پادشاهی انوشیروان (۵۵۰ میلادی) پزشکان جندیشاپور بدستور اوانجمنی تشکیل دادند ومیان آنان سئوالها وجوابهای جریان یافت که ثبت شد . مامور تشکیل این مجلس پزشك دربار پادشاهی جبرائیل درستبذ بود که با سایر پزشکان معروف آن عصر از جمله السوفسطائی و اصحاب او ویوحنا وجماعتی از پزشکان دیگر به‌مذاکره‌ومشاوره پرداختند وازموضوعات علم طب بحثهای بعمل‌آمدکه بقول احمدامین مؤلف ضحی‌الاسلام: «اگرخواننده‌در

۵۰ــ تاریخ طب درایران ج ۱ ص ٤٥٤

۵۱ــ مجموعه مقالات خاورشناسی چاپ دانشگاه تهران ، مقاله آقای علی‌اکبر سیاسی زیرعنوان :

L'université de Gond - I - Shapur et l'étendue de son rayonnement. P. 313.

از کلمات که درطبیعیات وطب عرب باقی است قطعاً باقی ماندهٔ این دوره‌است ازقبیل بورق(بوره)زرنیخ،زاج،اسفیداج، بوتقه (بوته) مرداسنج (مرداسنگ) ، سرسام، مارستان، جوارش (گوارش) و امثال‌آنها .[٥٨] نضربن‌حارث‌که ابن‌ابی‌اصیبعه اورا فرزندحارث‌بن‌کلده می‌داند ازقبیلهٔ بنی‌ثقیف بود واین قبیله از هواخواهان بنی‌امیه وابوسفیان بودند وباپیغمبر دشمنی می‌کردند چنانکه نضر داستانها وقصص‌قرآن‌را به‌بادتمسخرمی‌گرفت ومی‌گفت: «داستان رستم و اسفندیار ایرانیان ازنظر امور زندگی و سرگرمی ازاین قصص بهتراست» معروفست‌که نضر درجنگ بدر اسیرمسلمانان شد . و به فرمان پیغمبر به‌قتل رسید.[٥٩] علامهٔ فقید محمد قزوینی نضررا ازقبیله ثقیف نمی‌داند بلکه معتقداست‌که اوپسر حارث‌بن‌علقمة‌بن‌کلده است .[٦٠]

۲ــ نجوم ــ خسروانوشیروان چون نیاکان خود به‌علم نجوم اهمیت زیادی می‌داد ودر دانشگاه جندیشاپور علاوه برطب‌بتدریس نجوم هم پرداخته‌می‌شد. اولیری‌می‌نویسد: «درجندیشاپورعلاوه‌بر دانشکدهٔ پزشکی‌که بیمارستانی ضمیمه‌خودداشت دانشکده‌ای برای نجوم ورصدخانه‌ای درکنارآن‌بود واین‌خودنیز پیروی ازدارالتعلیم اسکندریه را نشان می‌دهد وتحصیل ریاضیات فرع تحصیل نجوم بشمارمی‌رفت.»[٦١] وجای‌دیگرمی‌گوید:«دستگاه تعلیمی‌جندیشاپور را احتیاج برآن داشت که ترجمه های سریانی مجموعهٔ مؤلفات جالینوس و قسمتهائی ازکتاب بقراط وبعضی‌از رساله‌های منطقی

٥٨ــ تاریخ ادبیات همائی ص ١٩٢
٥٩ــ طبقات الاطباء ج ١ ص ١١٣
٦٠ــ طب اسلامی ص ٤
٦١ــ انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی ، اولیری ترجمه احمد آرام ، ١١٢ــ١١٣ چاپ ١٣٤٢ خورشیدی

ارسطو وایساغوجی وشاید بعضی ازتألیفات نجومی و ریاضی را فراهم‌آوردند .»[62] قاضی ابوالقاسم صاعداندلسی متوفی به‌سال ٤٦٢ هجری درکتاب (طبقات‌الامم) راجع به‌اهتمام‌وتوجهٔ ایرانیان از دیر باز به علم طب و نجوم چنین می‌نویسد: «ازمختصات ایرانیان توجهٔ‌کامل به‌طب و احکام نجوم وعلم تأثیرات آنها درعالم سفلی می‌باشد و از برای آنان در حرکات کواکب ارصاد قدیمه بوده و مذاهب مختلفه در فلکیات داشتند و یکی از این مذاهب طریقه‌ای است که ابومعشر جعفر بن محمد بلخی زیج خود را بر آن ترتیب داده و در زیج خود آورده که این مذهب علماء متقدمین ایران و سایر نواحی است . ابومعشر از طریقهٔ ایرانیان در تنظیم ادوار عالم تمجید نموده و می‌گوید که اهل حساب از فارس و بابل و هندوچین و اکثر امم و طوایفی که معرفت به احکام نجوم دارند متفقند بر اینکه صحیح ترین ادوار دوری است که ایرانیان منظم ساخته و بنام (سنی‌العالم) می‌خوانند و مللی که ازعلم احکام نجوم هم اطلاعی نداشتند ازدیرزمانی این‌دور را سنی‌العالم می‌خواندند. و اما علماء زمان ما آنرا (سنی اهل فارس) می‌نامند و ایرانیان را کتب‌مهمه در احکام نجوم است که یکی کتاب در صور درجات فلك منسوب به زرادشت و دیگری کتاب تفسیر و کتاب جاماسب می‌باشد که کتاب مهمی بشمار می‌رود. »[63]

بعلاوه اطلاعاتی در دست است که نشان می‌دهد در زمان ساسانیان مراکز بزرگی برای تحصیل علم نجوم وکیمیا درقسمتهای

٦٢ـ انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی ص ١١٢ـ١١٣

٦٣ـ طبقات الامم قاضی صاعد اندلسی ترجمه سید جلال‌الدین تهرانی ص ١٧٠ـ ١٧١ ضمیمهٔ گاهنامهٔ ١٣١٠ خورشیدی

شرقی و شمالی ایران تاسیس شده‌بود.[٦٤] نیزهم‌از بزرگمهر کتابی بنام (ویژیذك) به معنی گزیده در احکام نجوم بوده که در قرون اولیه اسلام در دست بوده است و همچنین کتاب بزرجمهر فی‌مسائل الزیج وجودداشته‌که در دورهٔ صفویه درمدارس اصفهان تدریس می‌شده است .[٦٥]

توسعه و پیشرفت ادبیات در عصر انوشیروان ـ کریستن‌سن می‌نویسد: «سلطنت خسرو اول یکی از درخشنده‌ترین دوره‌های عهد ساسانی است. ایران چنان شکوه و عظمتی یافت که حتی از زمان شاهپوران بزرگ (شاپور اول و دوم) نیز درگذشت و توسعهٔ دامنهٔ ادبیات‌وتربیت‌معنوی‌این‌عهدراکیفیت مخصوص‌بخشید.»[٦٦]
روش سیاسی و فتوحات انوشیروان و توسعهٔ قلمرو شاهنشاهی ایران ، درترویج‌زبان ودین وآداب وآئین ایرانی میان کشورهای همسایه بسیار مؤثر بود. ایجاد آتشکده‌ای در شهر فرغانه و اعزام موبدان زردشتی و دستوران و اندرزگران ایرانی به آن خطه در اشاعهٔ زبان وادب ایران دراین منطقه نقش مهمی داشت .[٦٧]
همچنین تشکیل مجالس انس و بزمهای ایرانی در تهذیب شعر و ادب و برانگیختن قریحه و انشاء سرود در این دوره دارای اثر مهمی بود.[٦٨] بنا بروایتی که درکتاب پهلوی ماذیکان چترنک

٦٤ـ سهم ایران در تمدن جهان ص ٣٦٠
٦٥ـ تاریخ ادبیات ، همانی ص ٢٠٥ چاپ دوم
٦٦ـ ایران در زمان ساسانیان ص ٤٥٩
٦٧ـ مجله مهرسال سوم مقاله رحیمزادهٔ صفوی دربارهٔ نفوذ ادبی ایران
[illegible]
[٦٨]ـ سهم ایران در تمدن جهان تالیف حمید نیرنوری ص ٤٩٥ وبرتو ص ١٥٠

یا چترنگ نامگ (رسالهٔ شطرنج) مندرج است. در زمان خسرو اول بازی شطرنج از هند به ایران رسید. معروف است که این بازی را برزویهٔ‌طبیب همراه‌کتاب پنکاتنترا Pancatantra یاکلیلگ و دمنگ با خود از هند به ایران آورد. از روایت چترنگ نامگ که کریستن‌سن در کتاب (کارنامهٔ شاهان) نقل می‌کند و بیشتر به افسانه شبیه است چنین برمی‌آید که :

رای هند که در متن پهلوی نامش دیوسرم Devsarm یا یسودرم Yasodharm آمده هدایانی همراه باشطرنج به پیشگاه انوشیروان می‌فرستد و ضمن نامه‌ای گزارش این بازی را توسط حکمای دربار از پادشاه ایران خواستار و یادآور می‌شود چنانکه نتوانند این بازی را شرح کنند، انوشیروان ناگزیر است به رای هند باج دهد . انوشیروان سه روز مهلت می‌خواهد ، دانایان ایران می‌کوشند بی‌آنکه نتیجه‌ای بدست‌آورند. روزسوم بزرگمهر بختگان بار یافته ، شرح و گزارش بازی را تقدیم می‌دارد و در ضمن ، بازی دیگری را که خود پرداخته است به فرستادهٔ دربار هند عرضه می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که هرگاه برهمنان دربار هند نتوانند شرحش کنند، رای هند ناچار باید باجی دوچندان به شاهنشاه ایران بپردازد. فردای ان روز بزرگمهر بازی شطرنج را شرح می‌کند و دربازی دوازده نوبت از فرستادهٔ هند می‌برد، سرانجام او با خواسته‌های گرانبها و هدیه‌های گوناگون به دربار رای هند گسیل می‌گردد و بازیی را که خود اختراع کرده و نیو اردشیر Nev Ardasher نام نهاده بود به رای عـرضه می‌دارد (بنا به نظر هرتسفلد نام نیو اردشیر نشان می‌دهد که اختراع بازی نرد در ابتدا به دوران اردشیر اول نسبت داده شده است) و این همان بازی است که نرد خوانند. رای هند چهارده روز مهلت می‌خواهد

که بابرهمنان شور کند ولی چون کسی نمی‌تواند مشکل بازی را گزارش‌کند ، رای باج دوچندان به بزرگمهر می‌پردازد و اورا خلعتهای فاخر می‌بخشد و با هدایای پربها به ایران باز می ــ گرداند.[۶۹]

راجع به شخصیت بزرگمهر و دانش فراوان او که در رسالهٔ شطرنج اشاره شده بعضی معتقدند ، همان برزویهٔ طبیب است‌که چنانکه گفتیم رئیس پزشکان دربار بوده و پهلوی و هندی را می‌دانسته و به فلسفه و ادبیات آشنا بوده است. ومی‌نویسندکه انوشیروان اورا با بیست کیسه که هرکدام از آنها ده هزار دینار پول داشت به طلب کلیله و دمنه به هند فرستاد.[۷۰] در این باره کریستن‌سن می‌نویسد : «چنان بنظرمی‌رسد که برزویهٔ طبیب به عنوان یك شخصیت تاریخی، الگوئی بوده که از روی آن اخبار مربوط به حکیم بزرگمهر وزیر افسانه‌ای خسرو انوشیروان که مجموعهٔ ناهماهنگی هستند ساخته و پرداخته شده است. مطـابق افسانه‌ها ، خسرو انوشیروان خواب ناگواری می‌بیند که گرازی پوزهٔ خود را در جام شراب او کرده و با وی می‌نوشد. هیربدی جوان به نام بزرگمهر ، تنها کسی بوده است که این خواب را تعبیر می‌کند. به اشاره او پادشاه دستور می‌دهد همهٔ پردگیان را برهنه در پیشگاه او حاضر کنند . در آن میان مرد جوانی را می‌یابد که به لباس زنان درآمده بود، در نتیجه بزرگمهر مشاور و ندیم خاص شاه می‌شود . چندی‌بعد مورد بی‌مهری قرارمی‌گیرد وزندانی می‌شود و در اثر درد و رنج زندان نابینا می‌گردد. در این موقع

۶۹ــ کارنامهٔ شاهان در روایات ایران باستان از کریستن‌سن ترجمهٔ باقر امیرخانی وبهمن سرکاراتی ص ۳۰ــ۳۱ چاپ دانشگاه تبریز

۷۰ــ مجموعهٔ مقالات عباس اقبال ۱۳۰

حقه‌ای سربسته از طرف قیصر روم به پیشگاه انوشیروان فرستاده می‌شود و قیصر پیام می‌دهد به شرطی آماده است خراج مرسوم را بپردازد که شاه از محتوای آن خبر دهد. چون کسی نمی‌تواند مشکل حقه را بگشاید بزرگمهر را از زندان بیرون می‌آورند و او از راه کشف و الهام کلید معما را پیدا می‌کند و بدینسان دوباره مورد عنایت شاه قرار می‌گیرد.»[۷۱]

این دو داستان که دربارهٔ دانش و مهارت بزرگمهر در حل معما بیان شده تقریباً شبیه بهم وظاهراً از یك منبع گرفته شده است. باید گفت که بنا بر تحقیق عده‌ای از خاورشناسان، بزرگمهر نام شخص بخصوصی نبوده ، بلکه عنوان و نام مقامی از مقامات کشور بوده است که آن عنوان را در دورهٔ ساسانی ، وزرگ‌فرمذار (بزرگ‌فرمذار) یعنی وزیر اعظم می‌گفتند . که ظاهراً بزرگمهر تصحیف عنوان بزرگ فرمذار بایستی باشد. این بزرگ فرمذار زمان انوشیروان را پسر سوخرا (زرمهر) دانسته‌اند وچون سوخرا ملقب به بختگان بوده از این جهت بزرگمهر را نیز پسر بختگان نوشته‌اند. معروف است که بزرگمهر نخست مربی هرمز و پسر انوشیروان بود و چون به کثرت دانائی او پی‌برده شد، شاه او را مقام وزارت داد. در بعضی از نوشته‌های دورهٔ اسلامی هم آمده است که خسرو پرویز سرانجام اورا بکشت.[۷۲] حمزةبن حسن اصفهانی در کتاب (سنی ملوك‌الارض و الانبیاء) داستانی درمورد پذیرائی انوشیروان از برزویهٔ طبیب ، هنگام مراجعت از هند نقل می‌کند که در این داستان برزویه و بزرگمهر دو شخصیت جداگانه معرفی شده‌اند، او می‌نویسد: «پس از بازگشت برزویه

۷۱ـ کارنامهٔ شاهان ص ۴۷ـ۴۸

۷۲ـ تاریخ ایران درعهدباستان ، مشکور ص ۴۵۱ چاپ دوم

از هند ، انوشیروان دستور می‌دهد که او مدت هفت روز استراحت کند تا اندکی از مصائب سفرش کاسته شود و روز هشتم به دربار بیاید . در روز هشتم انوشیروان جشنی می‌گیرد و خود بالباس رسمی حضور می‌یابد ، در حالی که اعیان و اشــراف مملکت و خطیبان و شاعران در این مجلس بوده‌اند، شاه جایگاه مناسبی در نزدیکی خود به برزویه میدهد و او را احترام فراوان می‌کند. برزویه ضمن گزارش سفر خود ، کتابهایی را که همراه آورده بود با شطرنج تقدیم می‌کند و از انوشیروان تقاضا می‌کند که شاهنشاه به وزیر خود بزرگمهر دستور دهد تا شرح سفر او را به هند با تفصیل بنویسد و سردفتر ترجمهٔ پهلوی کلیله ودمنه کند، تابدین ترتیب نام او برصفحهٔ روزگار باقی بماند وبزرگمهر دراجرای فرمان شاهنشاه باب برزویهٔ طبیب رافراهم می‌آورد.[۷۳]

همچنین صاحب‌مجمل‌التواریخ والقصص دربارهٔ دانشمندان روزگار کسری انوشیروان می‌نویسد: «دانایان و حکیمان و موبدان بسیار جمع شدند، بزرجمهر بختگان و برزوی طبیب که کلیله و دمنه آورد و یونان دستور، مهبود فرمایاد (فرمازاد) و خورشید خزینه‌دار و مهابود و نرسی و سیماه برزین، و چون از پادشاهی انوشیروان چهل سال بگذشت، پیغامبر علیه‌السلام از مادر بزاد و خبر است از رسول علیه‌السلام و قول او : ولدت‌فی زمن‌الملک‌العادل» .[۷٤]

با تذکر این نکته که در منابع موجود ادب و تاریخ بزرگمهر را فرزند بختگان دانسته و او را بزرگمهر بختگان نوشته‌اند درحالی که برزویه را بدون ذکــر نسبت بختگان ، فقط برزویهٔ طبیب گفته‌اند این احتمال وجود دارد که برزویه و بزرگمهر دو شخصیت

۷۳ــ مجموعهٔ مقالات عباس اقبال ص۱۳۹ــ۱٤۰ نقل‌ازتاریخ حمزهٔ‌اصفهانی

۷٤ــ تاریخ تمدن ساسانی ، علی سامی ج ۱ ص ۳۲۷ نقل ازمجمل‌التواریخ و‌القصص

باشند و انتظار می‌رودکه از طرف محققان ایرانی پژوهش بیشتری معمول گردد تا این نکته بطور قطع و صریح روشن شود . درزمان خسرو اول تمدن و فرهنگ هند در ایران نفوذ زیادی یافت و از رسالهٔ شطرنج علاوه بر ترجمهٔ پهلوی ، نسخه‌ای به‌زبان سریانی تهیه شد که چون به یونان رسید ، داستانی از آن اقتباس کردند که موسوم به برلام Barlam و یواسف Yoasaph گردید و چند قصه از قصص قرون وسطی هم مأخوذ از این کتاب است. [۷۵]
نیز داستان زندگی بودا از سانسکریت به پهلوی ترجمه شد که بعدها متن عربی آن بنام بلوهر و بوذاسف معروف گردید. [۷۶]
از جملهٔ کتابهای مشهور هند چنانکه گفتیم کلیله و دمنه است که برزویه اصل این نسخه را از سفر هند با خود آورده به پهلوی ترجمه نمود . قصه‌ها وافسانه‌هایی‌که در میان ایرانیان راجع به طریق کشف این نسخه رایج شد نشان می‌دهد که تا چه اندازه مردم ایران به‌کتاب مذکور اهمیت می‌داده‌اند . این‌کتاب هم تقریباً در همان زمان به سریانی نقل شد و چندی بعد ابن‌مقفع آنرا از پهلوی به عربی درآورد، سپس رودکی آنرا به نظم کشید و سایر شاعران ایران با مختصر تحریفاتی این کتاب را به شعر درآوردند یا مأخذ حکایات خود قرار دادند . [۷۷]

محمدبن‌اسحاق بغدادی معروف به‌ابن‌الندیم درکتاب الفهرست، ضمن شمارش‌کتابهای پهلوی ترجمه شده به‌عربی‌که تعدادشان در حدود ۷۰ مجلد است، از رسالاتی نام می‌برد که با توجه به‌عنوان آنها معلوم می‌شودکه موضوعشان مربوط به پند و اندرز بوده‌است.

۷۵ــ ایران در زمان ساسانیان ص ۴۵۱ نقل از نلدکه (مقدمه برزویه‌ص۵)
۷۶ــ ایران درعهد باستان ، مشکور ص ۴۴۳
۷۷ــ ایران در زمان ساسانیان ص ۴۵۱

درمیان این رسالات نامه‌ای ازانوشیروان به یکی ازمرزبانان و پاسخ مرزبان به چشم می‌خورد که اینوسترانتسف Ionstrantzev محقق روسی درکتاب (تتبعات ساسانی) دربارهٔ نام وعنوان برخی از این کتابها به پژوهش پرداخته است.[۷۸] دیگر از کتابهای عصر انوشیروان (اندرز خسروکواتان) است مشتمل بر نصایح انوشیروان به درباریان و نزدیکان پیش ازمرگش ، این‌کتاب راپشوتن سنجانا همراه گنج شایگان به‌سانسکریت ترجمه‌کرده و دوسال بعد توسط کازارتلی Casartelli به‌انگلیسی ترجمه گردید. قدیمترین نسخه‌ای‌که از اندرز خسرو کواتان بدست آمده نسخه‌ای است‌که در سال ٦۹۱ یزدگردی برابر ۱۳۲۲ میلادی بوسیلهٔ مهراوان پسر کیخسرو استنساخ شده و درمجموعه‌ای ازمتون پهلوی درسال۱۹۱۳ دربمبئی بچاپ رسید.[۷۹] ادوارد برون می‌نویسد : «اندرزخسرو کواتان ، اندرزهایی است‌که انوشیروان پیش ازآنکه زندگی را بدرود گوید به‌ملت خود داده است. اگرچه ازحیث‌کمیت بسیار کم است ولی درخور آنست‌که ازآن یاد شود زیرا زلمن Salemann در کتاب (مطالعات دربارهٔ فارسی میانه) Mittel Persische Studien این کتاب را بسیار جالب دانسته است . »[۸۰]

برای نمونه ترجمهٔ قسمتی ازکتاب (اندرزخسروکواتان) ذیلا نقل می‌شود :

«ایدون‌گویندکه‌انوشیروان، خسروقبادان‌اندر هنگامی‌که پرگاه[۸۱]

۷۸ـ کارنامه شاهان ، ص ۵۷ نقل از الفهرست ص ۳۱٦ـ۳۱۵

۷۹ـ تمدن ساسانی ، علی سامی ج ۱ ص ۱۴۸

۸۰ـ تاریخ ادبی ایران ، برون ترجمه علی پاشا صالح ج ۱ ص ۱٦۳ چاپ دوم ۱۳۳۵ بااندك تصرف

۸۱ـ سالخورده

بود. پیش ازآنکه جان از تنش جدا شود، به‌اندرز به‌جهانیان گفت که چون این جان از تن من جدا شود ، این تخت من بردارید و به اسپانور[۸۲] برید و به‌اسپانور بنهید و بسر جهانیان بانگ کنید که مردمان از گناه‌کردن بپرهیزید و به کرفه [۸۳] ورزی تخشا [۸٤] باشید و چیز گیتی به خوار دارید که این آن تن است که دیروز بدین تن بود به (این) مردم به سه گام نزدیکتر بود ، بهر گاه و زمان اشوئی[۸۵] و چیز گیتی بیفزود . امروز بهرهٔ ریمنی[۸٦] را هر که دست برنهد آنگاه دستش (را) به برشنوم[۸۷] ببـاید شستن یا بیزشن[۸۸] یزدان (و) همپرسی بهـان نهلند . دیـروز شکوه خدائی را دست بـه‌کسی (نمی)داد، امروز بهـرهٔ ریمنی را کسی (بدان) دست برننهد. [۸۹]

یکی از شاعران ایران که نامش درست مشخص نیست پندنامه انوشیروان را به نظم کشیده و اسم آنرا (راحةالانسان) نهاده است. دانشمند فقید سعید نفیسی می‌نویسد:

۸۲ـ Aspanvar محلی در مشرق نیسفون ساحل چپ دجله که امروز بمعه سلمان پاك و همجنبن طاق کسری در زمینهای آن واقع است و یکی از همت‌شهر مدائن بوده است . تمدن ساسانی ، علی سامی ج ۱ ص ۱٤۸

۸۳ـ ثواب و کار نیك

۸٤ـکوشا و ساعی

۸۵ـ بهشتی ، مقدس

۸٦ـ پلید و چرکین

۸۷ـ نوعی تطهیر با آداب دینی

۸۸ـ پرستش

۸۹ـ یعنی دیروز بواسطهٔ جلال سلطنت به کسی دست نمی‌داد و امـروز بواسطهٔ پلیدی وریمنیش کسی براو دست نمی‌نهد تمدن ساسانی ج۱ ص ۱٤۸ نقل ازکتاب (اندرز خسرو کواتان) ترجمهٔ محمد مکری (کیوان‌پور) چاپ تهران ۱۳۲۹ خورشیدی

«مرحوم رضاقلیخان هـدایت در مجمع‌الفصحـاء (ج ۱ ص ۱۷٤ـ۱۷٥) ۹۱ بیت از اشعار آنرا به اسم بدایعی بلخی (محمدبن محمود بلخی) که گوید از شعرای زمان سلطان محمود غزنوی بوده است ثبت‌کرده ولی ظاهراً ابومحمد بدیع بن محمدبن محمود بلخی شاعر قرن چهارم را که از شعرای دورهٔ سامانیان بوده است (لباب الالباب ج ۲ ص ۲۲ـ۲۳) با شاعر دیگری خلط کرده و ممکن‌است سرایندهٔ این اشعار بدایعی تخلص می‌کرده و مؤلف مجمع‌الفصحاء با بدیع بن محمد مزبور اشتباه کرده باشد . از این منظومه نسخه‌ای در ضمن منتخبات فارسی گرد آوردهٔ شارل شفر Charles Scheffer مستشرق فرانسوی شامل ٤۰۹ بیت به عنوان راحة‌الانسان چاپ شده و مقدمه‌ای به نثر دارد که سرایندهٔ اشعار خودرا (شریف شاعر) معرفی کرده و معلوم نیست شریف تخلص اوست یا اسم او. در میان شاعرانی که عصر زندگیشان معلوم نیست ، شاعری است بنام (شریف مجلدی گرگانی) که بعضی ابیات پراکنده دارد و ظاهراً پس از عنصری شاعر معروف نیمهٔ اول قرن پنجم بوده زیرا که سخن او را تضمین کرده است.» [۹۰] اینك برای نمونه چند بیت از پندنامهٔ منظوم را ذیلا می‌نگاریم :

در زمین شوره تخم مکارید

زمینی کـه بومش بـود شوره زار
درو تخـم کـاری نیـاید بکـار
به تخم و به شـوره زمین بنگـرد
کسی کو برین تر سخن ره برد ؟

۹۰ـ مجله مهر سال‌دوم ص ۱۸۱ تا ۱۸۸ مقاله مرحوم سعید نفیسی دربارهٔ پندنامهٔ منظوم .

همه جای دردست و جــای غــم است
کرا بخت شورست روزی‌کم است
چنین گفت با مــن یکــی هوشیــار
به شــوره زمین هیچ تخمی مکــار

دیوانه و ابله را پند مدهید

به عاقل دهی پند باشــدت به — به دیوانه و مست و ابله مده
کزین هرسه کس‌دور باشد خرد — دل بی‌خرد پند را ننگرد
به موبد همی داد پندی قباد — چنین گفت موبدکه شه باد شاد
که از پند شــه یکسره آگهم — نه مست و نه دیوانه نه‌ابلهم

زیردستان را چوب مزنید

به‌رخ هرکه‌شدپیش‌تو جای‌روب — نشاید برو زخم کردن به چوب
دل زیــر دستــان میــازار هیچ — کــه آزار گیرند بر بد بسیج
از آزار خیــزد بسی کــارهــا — از آزار خیزد بســ آزارهــا
چنــین گفت آزادهٔ گــوهــری — که‌کهترنوازی بودمهتری [۹۱]

کتاب دیگر دورهٔ انوشیروان ، کتاب (کارنامك یا کارنامج) است. انوشیروان دستور داد که سرگذشت او را به شکل کتابی مانند کارنامه نیای بزرگش اردشیر تدوین کنند . این کتاب حاوی شرح اتفاقات و سرگذشت زمان خودش و پند و اندرز و سیاست مملکت داری بود و در سدهٔ دوم هجری مانند پاره‌ای از کتب پهلوی به عربی ترجمه گردید. ترجمهٔ منثور آن بنام (کارنامج) و(سیرت)

۹۱ــ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مجله مهر سال دوم از ص ۲٥٦ تا ۲٦٤

در بعضی از متون تاریخی به زبان عربی چون کتاب تجارب‌الامم ابن مسکویه و الکامل‌ابن اثیر آمده است، ولی ترجمهٔ منظوم آن که توسط ابان‌بن عبدالحمیدلاحقی تهیه شده از بین رفته است و نشانی از آن نیست .

درمقدمهٔ شاهنامه بایسنقری آمده است‌که :

«چون زمان یزدجردبن شهریار رسید مجموع آن اخبار که در عهد انوشیروان گرد آوردند در تواریخ متفرق در خزانه جمع شده بود . دانشور دهقان را که ازجمله اکابر مدائن بود وشجاعت وحکمت باهم جمع داشت بفرمود تاآن تواریخ را فهرستی نهاده ، از ابتدای دولت‌کیومرث تاانتهای دولت خسروپرویز برترتیب یاد کرد وهرسخن‌که درآنجا مذکورنبود، ازموبدان وادیبان پرسید و آنراملحق‌گردانیدوتاریخی جمع‌شددرغایت‌کمال...»[۹۲] درالفهرست ابن‌الندیم (ص۳۰۵) دورساله به‌نامهای‌کتاب‌انوشیروان والکارنامج فی سیرة انوشیروان ذکر شده است. ابن بلخی در فارسنامهٔ خود می‌نویسد : «.... و شرح مآثر و مناقب او دراز است و برآن کتابی معروف هست، اما دراین کتاب، اندك مایه‌ای از اصول آن گفته آید» و بعد اضافه می‌کند: «از آثار او کتابی تصنیف کرده و اورا خود تصنیفات و وصایاست....» [۹۳] ریچارد، ن، فرای در کتاب (میراث باستانی ایران) می‌نویسد: «بسیار محتمل می‌نماید که سرودها و افسانه‌های کهن به روزگار خسرو اول گردآوری شده باشد و حماسهٔ ملی که فردوسی بنظم کشیده است در آن زمان همچنان بوده که ما امروز در دست داریم.»[۹٤] استاد محیط

۹۲ـ تمدن ساسانی ج ۱ ص ۱۱۰ نقل از شاهنامهٔ‌بایسنغری

۹۳ـ فارسنامهٔ ابن بلخی ص ۱۰٤ بـه کوشش علی نقی بهـروزی چاپ شیراز ۱۳٤۳

۹٤ـ میراث باستانی ایران ص ۳٦۹ ترجمه رجب‌نیا بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳٤٤ خورشیدی

طباطبائی می‌نویسد: « یکی از کتابهای بسیار مهم دورهٔ ساسانیان که اصل پهلوی آن از بین رفته ولی قسمتی از ترجمهٔ عربی آن باقی است، کارنامهٔ انوشیروان می‌باشد. ابن‌الندیم‌وراق، نامی از این کتاب در الفهرست ذکر کرده و بجز لفظ کارنامه (کارنامج معرب آنست) به اسم سیرت انوشیروان نیز خوانده است، چنانکه ابوعلی مسکویه در مقدمه آن یکجا لفظ سیرت می‌آورد و جای دیگر کتاب (عمل) که ترجمه آن کارنامه است قید می‌کند. باید دانست که این کتاب غیر از کتاب (التاج فی‌سیرة انوشیروان) ترجمهٔ ابن‌مقفع است. این کتاب علاوه بر ترجمهٔ منثور، به شعر عربی‌نیزترجمه شده و مترجم منظوم آن ابان‌بن‌عبدالحمیدبن‌لاحق است. اما مترجم نثرعربی مشخص نیست ذکر نکات سیاستمداری و تدابیر جهانداری که در آن شده. کارنامه را از مقولهٔ کتب مهم اجتماعی و سیاسی قدیم بشمار می‌آورد. ترجمهٔ عربی کامل آن تاکنون بدست نیامده ولی قسمت مهمی از اصل ترجمه را ابوعلی مسکویه در تجارب‌الامم به لفظ نقل کرده و ابن اثیر نیز چند جمله آنرا ظاهراً از تجارب گرفته و در کامل آورده است. » [۹۵]

اینک قسمتی از ترجمهٔ متن عربی کارنامهٔ انوشیروان که دربارهٔ سرگذشت و کشورداری اوست برای نمونه ذیلا نقل می‌شود:

«چون خود به رسیدگی کار مردم و برداشتن رنج و ستم و خراج سنگین از ایشان همت گماشتم، در این کار جز پاداش ابدی، آرایش کشور و بی‌نیازی رعیت وتوانایی حاکم را درگرفتن آن اندازه خراج که احتیاج دارد مشاهده کردم. از پدران ما برخی نگرفتن یکی دوسال خراج یا کاستن آنرا گاهگاهی برای تقویت

۹۵ـ مجله شرق دوره اول ص ۵۵۲ سال ۱۳۱۰ خورشیدی

کار آبادانی مملکت سودمند می‌دانستند ،«برای این کار عاملان و خراجگزاران را جمع‌آوری‌نموده وجز دراجتماع ایشان چاره‌ای برای تعدیل و مقاطعهٔ خراج بر یکایك کوره‌ها وشهرها و روستاها و دیهها و مردمان ندیدم. کسانی را که طرف اطمینان خود من بودند بدین کار گماشتم و باعمال شهری امنائی قرار دادم که در کار او نظر داشته باشند. هیربد هرکوره را مأمور رسیدگی به‌امور خراجی مردم آن کوره نمودم و به خراجگزاران دستور دادم‌که هرچه را بخواهند به پیشگاه ما عرضه دارند...» [۹۶] علاوه بر آنچه گفتیم ، دیگر از کتابهای روزگار انوشیروان : کتاب وصیتنامه او به هرمز و جواب او ، کتاب انوشیروان به بزرگان ملت در تشکر ، کتاب منسوب به بزرگمهر بنام (ایریدج) که گویا معرب (ویژیدك) بمعنی گزیده باشد در احکام نجوم ، کتاب ظفرنامه منسوب به بزرگمهر که آنرا ابوعلی سینا به امر نوح سامانی از پهلوی به فارسی نقل کرده است. کتاب بزرجمهر فی‌مسائل‌الزیج که بطوریکه قبلا متذکر شدیم در دورهٔ صفویه در مدارس اصفهان تدریس می‌شده است. [۹۷] دیگر رسالهٔ انوشیروان و پیشخدمت اوست که به زبان پهلوی موجود است و اونوالا به سال ۱۹۲۱ به ترجمهٔ آن پرداخته است. در این رساله جوانی از خاندان اشراف تحصیلات خود را برای شاه بدینگونه شرح میدهد که در سن مقرر او را به آموزشگاه فرستاده‌اند و بخش اساسی اوستا را با تفسیر آن از حفظ کرده سپس به تحصیلات متوسطه پرداخته ، تاریخ و ادبیات و معانی بیان و هیئت را فرا گرفته و در اسب سواری و تیراندازی و چوگان بازی و نیزه افکنی و نواختن چنگ و بربط و طنبور

۹۶ــ برای توضیح بیشتر رجوع شود به مجله شرق دوره اول صفحات ۵۵۲ــ۵۵۹ و ۵۹۰ــ۷۱۹ــ۷۲۰ مقالهٔ استاد محیط طباطبائی

۹۷ــ تاریخ ادبیات ، همائی ص ۲۰۵ چاپ دوم

و نرد و شطرنج و تهیه انواع خوراکها و نوشابه‌ها و شناختن اقسام گلها و عطر آنها مهارت یافته است.[۹۸] پندنامهٔ بزرگمهر یکی دیگر از پندنامه‌های پهلوی است که به بزرگمهر وزیر نسبت می‌دهند، این متن نخستین بار توسط دستور پشوتن‌جی بسال ۱۸۸۵ به خط اوستایی ترجمه‌شد و ترجمهٔ انگلیسی و گجراتی آن ضمن مجموعه‌ای بنام (گنج شایگان) منتشر گردید.

اینک نمونه‌ای از این پندنامه که به فارسی ترجمه شده است ذیلا نقل می‌شود.

«فضیلت در معرفت است. زیرا که خرد و دانش منشأ صفات حسنهٔ بشرند. باید مالی را که از راه نیکو و کار شریف به چنگ امده است به مستحقان انفاق کرد. حیاتی که با اعمال نیکو زینت یافته باشد با بهجت و آسایش به فرجام خواهد رسید. مردی که در کارها کوشا ودقیق است غریق افتخارات می‌شود. کسی‌که آرزوهای نفس را به فوز عزت نفس میکشد و خشم را با صبر، و حسد را با بیم زشت‌نامی و شهوت را با خرسندی و خوی جنگجونی را باانصاف و عدالت فرو می‌نشاند سزاوار تمجید است.»[۹۹]

اخیرا یك ترجمهٔ سریانی در دیری از نصاری نزدیك حلب پیدا شده و چنانکه معلوم کرده‌اند این ترجمه مستقیما از زبان پهلوی در زمان انوشیروان انجام شده و غیر از ترجمه‌ای است که بعدها از عربی به سریانی نموده‌اند[۱۰۰]

توجه انوشیروان به دانشمندان و شاعران عرب

مرحوم عباس اقبال آشتیانی می‌نویسد: «در زمان انوشیروان

۹۸ـ تاریخ فرهنگ ایران، عیسی صدیق ص ۷۹ چاپ پنجم

۹۹ـ مجلهٔ دانشکده ادبیات تبریز سال یازدهم ص ۳۱۰ ترجمهٔ ماهیارنوابی

۱۰۰ـ تاریخ ایران، پیرنیا و عباس اقبال ص ۲۶۹

یکی از مـــردم حیره بنام عدی‌بن‌زید بواسطهٔ مهــارت در انشاء زبانهای عربی و فارسی و هنر شعر گوئی و دانستن آداب فرس بتوسط یکی از دهقانان به پادشاه معرفی شد . چون عدی صاحب هنر و فضل بود انوشیروان او را به خدمت گرفت و با اینکه از بزرگ زادگان ایران نبود، فقط بنظر فضیلت اورا در دیوان برید خود مستخدم ساخت و غالبا اورا پیش منذربن نعمان پادشاه حیره و امپراطور روم به سفـــارت می‌فرستاد و او در مواقع دیگـــر در دیوان دولتی به کتابت عربی اشتغال داشت. انوشیروان به او ارجاع خدمات می‌کرد و یك مرتبه هم در پایان خدمتی که به او رجوع شده بود، پادشاه دهان اورا پر از جواهر کرد. »[۱۰۱]

انوشیروان غالباً پس از صرف غذا با حکماء و فلاسفه و بزرگان و موبدان مجلس، در خصوص مسائل حکمتی و علمی مباحثاتی می کـــرد . از آن جملـــه بـــا پـــادشاه حیـــره در خصوص فضل اقوام بر یکدیگر مناظراتی دارد که نتیجهٔ مناظرات ایشان منجر به آمدن نه تن از خطیبان عرب بدربار انوشیروان وگفتگوی ایشان با شاهنشاه معارف پرور ایران شده است.[۱۰۲]

این نه تن از اینقرارند :

اکثم بن صیفی ، علقمة بن علاثه ، عامر بن طفیل ، عمرو بن شریده، عمروبن‌معدی‌مکرب ، حارث بن ظالم ، حاجب بن زراره ، قیس بن مسعود ، خالد بن جعفر . اینان نزد انوشیروان آمدند و هرکدام خطابه‌ای خواندند که ابن عبدربه آن خطابه‌ها را در جلد سوم کتاب عقدالفرید ذکر کرده است . عربهای یمن و مشرق شبه جزیره‌عربستان هم هیئتهائی نزد پادشاهان ایران می‌فرستادند. این هیئتها ، هدایای چندی مانند اسب و غیره به منظور گرفتن

۱۰۱ــ مجموعهٔ مقالات عباس اقبال آشتیانی ص ۱۲۸

۱۰۲ــ همان ماخذ ص ۱۲۸

کمك مالی نزد پادشاهان ایران می‌آوردند، چنانکه ابوسفیان پدر معاویه از آن جمله بود. [۱۰۳] از این نه تن خطیب دو تن از همه مشهـور ترند، یکی اکثم بن صیفی کـه به لقمان عرب ملقب است. [۱۰۴] و دیگر حاجب بن زراره از قبیله بنی تمیم ، در مورد حاجب‌بن زراره ، طبری داستانی نقل میکند که خلاصهٔ آن چنین است :

«حاجب بن زراره از بنی تمیم به دربار خسرو انوشیروان آمد و تقاضا کرد که اجازه داده شود با عشیرهٔ خود در بین‌النهرین سکونت گزینند» . کسری گفت : «اعراب دزد و راهزنند اگر به آنها اجازهٔ ورود بدهم به دزدی خواهند پرداخت و اموال مردم را به غارت خواهند برد . حاجب گفت : من از آنها ضمانت می‌کنم و نزد شاهنشاه گروگان می‌سپارم . سپس کمان خود را از دوش برگرفت و در پیشگاه شاه نهاد و حاضران از این رفتار به شگفت آمدند، و اورا به باد ریشخند و استهزاء گرفتند. کسری آن گرو را پذیرفت و حاجت او را برآورد. پس از مرگ حاجب ، پسرش به دربار خسرو آمد و به عذر اینکه نمی‌تواند از دست‌اندازی اعراب جلوگیری کند درخواست کرد گروگان پدرش را بدو پس دهند، همین‌امرسبب شدکه قبیلهٔ بنی‌تمیم بدان افتخارکنند.» [۱۰۵]

در جنگ ذی قار که عده‌ای از قبایل عرب از جمله بنی عجل و بنی شیبان بر دسته‌ای از سپاهیان ایران تاختند و اموال آنان را به‌غارت بردند واین نخستین برخورداعراب وایرانیان درزمان خسروپرویز بود، ابوتمام شاعر در مدح ابو دلف عجلی و پیروزی قبیلهٔ او چنین گفت :

۱۰۳ـ تمدن اسلام ، جرجی‌زیدان ، ترجمه فارسی ج ۳ ص ۴۱
۱۰۴ـ مجموعهٔ مقالات عباس اقبال ص ۱۳۷
۱۰۵ـ طبری ج ٤ ص ٦۱

اذا افتخرت یوما تمیم بقوسها وزادت علی ما وطدت من مناقب
فانتم بذی قار اما لت سیوفکم عروش الذین استرهنوا قوس حاجب[۱۰۶]

یعنی، اگر بنی تمیم به گرو گذاشتن کمان خود افتخار و برای خود مناقبی حاصل کردند، شمشیرهای شما (بنی عجل) اورنگ کسی که قوس حاجب را به گرو گرفته بود واژگون ساخت. گذشته از خطیبان عرب که در دربار خسرو انوشیروان به ایراد خطابه می‌پرداختند، شاعران این قوم هم در مجالس انوشیروان حاضر میشدند و به خواندن شعر و قصیده در مدح او می‌پرداختند. چنانکه اعشی متوفی در (۶۲۹م) و عنتره متوفی در (۶۱۵م) از اصحاب معلقات مداح او بوده‌اند.[۱۰۷] از جمله داستانهای دل انگیزی که مربوط به روزگار خسرو انوشیروان است داستان وامق و عذراست که فرزانگان قوم آنرا تدوین کرده به انوشیروان تقدیم کرده بودند. دولتشاه سمرقندی در تذکرهٔ خود می‌نویسد: «روزی در نیشابور کتابی را از عهد قدیم به امیرعبداله بن طاهر هدیه کردند، این کتاب داستان دل‌انگیز وامق و عذرا در عصر خسرو انوشیروان بود. امیر فرمان داد کتاب را نابود سازند و گفت قرآن و احادیث پیغمبر برای مسلمین کافی است و این کتاب را مجوس نوشته است و در نظر ما ملعون است.»[۱۰۸]

۱۰۶ـ ضحی‌الاسلام ج ۲ ص ۲۰ چاپ مصر
۱۰۷ـ تاریخ ادبیات همانی ص ۱۸۲
۱۰۸ـ تذکرهٔ دولتشاهی سمرقندی چاپ برون ص ۳۰
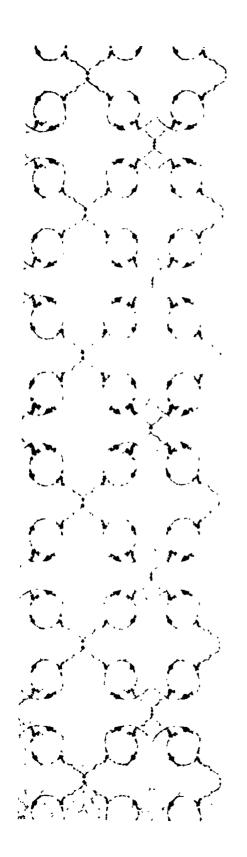
چند سند تاریخی

از :

محمد رضا نصیری

(دانشجوی دکتری تاریخ)

از : محمدرضا نصیری
(دانشجوی دکتری تاریخ)

چند سند تاریخی

- ۱ -

سواد نامه کریمخان زند به سلطان عبدالحمیدخان اول [۱]

بسم الله خیر الاسماء

الحمد لله مالک الملک والملکوت رب العزة و الجبروت الملک الحی الذی لایموت خالق الانام منعم النعم بالکرم ابدع من الطین بقدرته خلق خلیفة ابی البشر فصوره بحسن تقویمه احسن الصور و زین هذه خلافته بتاج الکرامة و توجه بتاج الامامة و اناط نظام امر الانام بعده لحفظ النواميس بمناقب الرئیس من الملوک والسلاطین و جمیع الولاة من الائمة و الخواقین والصلوة و السلام علی النبی الاجل الاکرم محمد سید العرب و العجم و علی آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین

بعد از حمد جناب کبریا و سپاس بساط نعت سید انبیا، بر مرآت ضمیر قدسی مخبر نصیحت پذیر خسرو سطوت ثریا منزلت مشتری سعادت خورشید طلعت مه رفعت زینت بخش و سادهٔ جاه و جلال،

۱ - آرشیو ملی ترکیه، دفتر نامه همایون جلد ۹ ص ۶۶-۶۵ این نامه تاریخ ندارد ولی ورود عبدالله بیگ به استانبول در اواخر شعبان صورت گرفته و تاریخ ثبت سواد در دفتر، اوایل شعبان ۱۱۸۹ می‌باشد

متکی ارائك فرخندگی [فرخندگی] و اقبال، مصقل مرآت مطلب نمای دولت خداداد. شیرازه بنداوراق پریشان بلاد و عباد. فارس مضمار خصم افکنی ودشمن شکاری ، منظور انظار الطاف حضرت باری. فروردین ریاض همیشه بهار صاحبقرانی، حدیقه طراز گلزار جهانداری . اعظم سلاطین جهان. افخم خواقین دوران. ناصر الاسلام والمسلمین. قالع الکفار والمشرکین . قاان البرین و خاقان البحرین . خادم الحرمین الشریفین ، ثانی اسکندر ذی القرنین . المؤید بتأییدات الملك المنان . السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان السلطان عبدالحمید خان. زین سریر خلافة العظمی بقوایم ذاته ونور عیون السلطنة الکبری بلوامع انوار صفاته. منطبع میگرداندکه:

نامهٔ محبت طراز ومفاوضه لازم الاعزاز که بمصاحبت عالیجاه حقایق آگاه قدوة الاماثل والاماجد محمد بهی بیادار رتی کمترین بند درگاه الله سمت ارسال یافته بوددر اسعد اوان و ایمن زمان شرف وصو بخشید ، واشعهٔ انوار مضامین ملاطفت ایین ان پرتو افکن ساحت اطلاع گردید .

شرحی که بخصوص قضیهٔ نواب جنت مکان خلداشیان . وجلوه میمنت مأنوس ان مهر سپهر عظمت و کامکاری بر تخت سلطنت جهانداری بآن کیفیت زبانزد کلك دربار ورقمزدهٔ خامهٔ مطل گردیده بود اگرچه اززهگذر وقوع قضیهٔ هائله ناگزیران پاد غفران پناه. نخست تراکم غمام غموم صبح تعیش دوستان صاف اعتا را تیره نمود . از استواء آن شمس سپهر عظمت وکامکاری بروس السماء دولت جارید دیدهٔ شوق روشن وریاض تمنی گلشن گردید بینایان رموز انفس وآفاق چنانچه بنظر تحقیق ودیدهٔ تأمل درمر رضا تماشای احکام قضا نمایند پیداست که ذائقهٔ مضایقه را ناگواری این مقدمات مرارت آموز نساخته بحلاوت نتایج شکراا

بولایات ایران میباشد اموری چند مخالف شروط عهود ستور بظهور میرسیدکه وقوع آنها مباین شیوهٔ وداد وخلاف رویه اتحاد بود بناء علیه مجملی از مفصل کیفیت آن درمکتوب وزارت وشوکت واجلال پناه کافل امور عباد الله بالرأی الصائب . وناظم مهام بلاد بالفکر الثاقب ، وزیر صائب تدبیر صاحب رای اعظم مرقوم شده بعد از انکه مراتب مسفوره برضمیر آفتاب تنویر مکشوف گردد البته ... معدلت و مملکت آرائی آن زیبندهٔ اورنگ جهانبانی وفرمان روائی حجب آن غوائل ارتفاع پذیر خواهد شد

درین وقت که عالیجاه قدوة الاماجد والاکارم ... الیه بانصوب باصواب معاودت مینمود بنوشتن جواب ان نیز پرداخته . عالیجاه مشارالیه ازراه بغداد عازم درگاه معلی . و نظر باینکه احتمال میرفت که دیرتر بتقبیل عتبهٔ علیا مستعد گردد . عالیشان ... مکان ... بیاك را بطریق استعجال وچاپاری نیز ازراه فارس روانه و صفحه صحیفة الاخلاص بدین عبارات خالصة الدلالة ... و ... اتحاد را باظهار تشیید مبانی عهود دستور مقرر ساخته ، همواره مترصد شمول اعطاف ومنتظر صدور مکاتیب ورقیمجات ملاطفت اتصاف میباشد .

امیدکه سرادق دولت واقبال وخیام شوکت واجلال باوتاد خلود واطناب ابود مستحکم بوده اخترطالع فیروزی مطالع ازافق اجلال ساطع وتابان ولامع ودرخشان باد .

سند شمارهٔ ۱

نامهٔ کریم‌خان زند به محمد عزت‌پاشا [1]
صدراعظم عثمانی

صحیفه مودت طراز و نمیقه محبت اطراز که دربنولا از جانب خیریت جوانب عالیجاه رفیع جایگاه وزارت و شوکت و اقبال‌پناه امارت و عظمت و جلال دستگاه فخامت و نجدت و نبالت [انتباه شهامت و مجدت و بسالت اکتناه عمدة الامناء الکرام [2] [اسوة الفخماء العظام اعتضاد المسلطنه [illegible] الدوله القاهرالبهیه رکن رکین اعظم سلطنت پایه سنیه [illegible] دولت [illegible] ابهت دستور معظم مشیر مفخم امیر مکرم [illegible] الحشمة و العظمة و الاقبال محمد عزت پاشا ادام‌الله تعالی اجلاله وزیر اعظم دولت‌قوی شوکت علیهٔ عالیهٔ عثمانیه دراسعد اوان وایمن زمان بمصحوب سفارت و مناعت نشان ندوةالاماجد والافاخم زبدةالاعالی والاکارم محمد وهبی‌افندی پیرایه‌پوش سمت وصول. و از فحاوی عبارات‌رنگین و استعارات مؤالفت‌تضمین [illegible] رایحه دوستی بمشام موالات ارتسام میرسید دماغ محبت ووفاق معطر و برمضمون بلاغت مشحونش مستحضر و مطلع گردید.

اشعاری که در مواد وقوع قضیهٔ ارتحال نواب غفران مآب‌خاقان فردوس مکان خلدآشیان المستغرق فی‌بحار الرحمة الملك المنان سلطان مصطفی‌حکمروای سابق‌ممالك صنیع‌المسالك آنسامان ازاین دیر فانی وانتقال او بگلشن سرای جاودانی. ونتیجهٔ‌طلوع‌آفتاب

۱ـ اصل نامه بشماره ۱۷٤ خط همایون درآرشیو ملی ترکیه ضبط است.

۲ـ افتادگیهای نامه را ازروی سوادآن‌که درجلد ۹ دفترنامه همایون ثبت بودآورده ودربین دوکروشه مشخص‌کرده‌ایم. این نامه هم ظاهراً در رجب ۱۱۸۹ نگارش یافته است.

جهان تاب وجود مسعود اعلیحضرت فلک رفعت گردون بسطت مریخ صولت، پادشاه ذیجاه انجم سپاه ثریا سریر، شهنشاه، نصرت دستگاه کیوان بارگاه اسلام پناه عدیم‌النظیر، نیراعظم آسمان سلطنت وکامکاری، فروزندهٔ مهر عالم عظمت و تاجداری، مسند آرای اریکهٔ سروری زیبندهٔ اورنگ جلالت و برتری، زینت ده و سادهٔ عدالت ودادگستری، قاآن سکندر حشم داور قیصر خدم‌قامع الکفارقالع‌الفجار . معین‌الملة‌الدین مرغم‌انوف‌الکفرة والمشرکین سلطان‌البرین خاقان‌البحرین خادم‌الحرمین الشریفین السلطان‌ابن‌السلطان سلطان عبدالحمید خان فرمانفرمای نافذالفرمان روم از مطلع خلافت رشهریاری، و تمکن واستقرار خورشید ذات قدسی [سمات نقاوهٔ خاندان سلاطین دادآئین و سلالهٔ دودمان خواقین با عز وتمکین آن مرز وبوم/ دربیت‌الشرف نبالت و جهانداری نگاشتهٔ قلم صداقت شیم گردیده بود، از آنجا که هر فردی ازافراد بنی‌نوع بشر را از سلاطین اورنگ گزین و سساکین خاك نشین بمضمون آیهٔ کریمهٔ‌کل نفس ذائقة الموت جز ازچشیدن شربت ناگوار ممات چاره وگریزی و باحکم و تقدیر خالق البریات ستیز وآویزی نمیباشد، عاقبت هریك از مخلوقات فوت و فناست، ذلك تقدیرالعزیرالعلیم انشاءالله‌تعالی‌تشریف‌دارایی‌دارایی‌و جادهٔ‌زیبای دیبای مملکت ارایی طرازقامت فرخنده‌علامت‌اعلیحضرت‌ظل‌اللهی و در ایوان شامخ البیان معدلت پیرایی جلوس مسرت مأنوس‌خلافت پناهی مبارك و مؤید نامتناهی باد .

وشرحی‌که بخصوص انعقاد مهام مصالحه و مسالمه و انسداد مجادله و مخاصمه با طایفهٔ روسیه وانطفاء نوایر نزاع و معادات بزلال صلح و مواسات زبان زدخامهٔ‌اظهار و باعلام‌آن تبادرورزیده بودند، هرچند این معنی سابق براین گوش زد این نیازمنددرگاه‌اله گردیده بود . لیکن چون‌مطلب مذکوردر نظراولواالباب مرغوب و

طبایع دوستان را مطلوبست بنابر توافق دین مبین وحصول آسایش مسلمین کمال خوشوقتی حاصل شد بمصداق صدق سیاق الصلح خیر، صلاح حال در مصالحه و بهر جهت سلم و مهادنه بهتر ازحرب ومخاصمه است.

واینکه مرحوم کلك مصادقت سلك گشته بود که اساس دوستی و ضوابط سنوری که در تاریخ سنه تسع و خمسین و مائه بعدالف من البحری فیمابین دولت علیهٔ عالیه عثمانیه و اهالی ایران مشید ومستحکم گردیده. ازحدوث خلل مصون و بهمان ضابطه باستقرار واستحکام مقرون میباشد. از این طرف نیز پیوسته مراعات قواعد دوستی و سنور منظور نظر محبت منظور. نهایت سرحدداران و ضابطان ثغور ممالك روم پاس قواعد وشروطی که در وثیقهٔ مصالحه و مسالمه فیمابین دولت علیه عالیه و اهالی ایران مرقوم شده منظور نداشته. بارتکاب حرکاتی که منافی دوستی و سنور و راه رسم اخوت اسلامی است قیام واقدام مینمایند، که مجملی از متصل از جهت استحضار آن عالیجاه وزرات دستگاه رقمزده کلك اظهار میشود دو فقره از شروط مسالمه است.

اولا اینکه در وثیقه مسطوره که در سرکارات امناء دولتین ضبط است چنین مندرج و مرقوم گردیده که از حجاج بیت الله الحرام وزوار مشاهد مقدسه که ذریه حضرت خیرالانام اند اخذ وجوه مبتدعه از قبیل درمه وگوشی وغیره نشده آنها را سالمین آمینن بمقصد رسانند حکام و ضابطان سرحدات خلاف آنرا مرتکب و بخلاف رفتار، و سلوکی که با اهالی ممالك هند و ترکستان مسلوك میدارند در نهایت ناخوشی با اهالی ایران ازمجاورین و مسافرین رفتارمی نمایند. اینمطلب منافی شرط مصالحه و مراعات طریقهٔ اسلام

وثانیا در عهدنامهٔ مذکور ذکر گردیده که تفرقهٔ ولایات را نگاهداری نکرده رد نمایند، مکرر در باب تفرقهٔ ایرانی که بعد از

زوال آفتاب دولت خاقان طوبی‌آشیان نادر سلطان اسکنه‌راللّه‌تعالی فی‌فرادیس‌الجنان بتقریب تصاریف زمان و تسلط ارباب جور و عدوان متفرق بولایات روم‌آمده‌اند، بمحافظین ثغور وسرحدداران آن‌مرز و بوم شروح دوستانه مرقوم، وآنها در مقام تعلل و ندادن برآمده متفرقهٔ مذکور را رد ننمودند.

وهمچنین جمعی کثیر از صاحبان مکنت و ثروت ایران بعزم تجارت بولایات بغداد وبصره‌رفته بودند، درسال‌گذشته نظربمرض طاعونی‌که از قضایای آسمانی در ولایات مذکور بهم رسیده بود تمامی متوفی، وبعد ازفوت ایشان وراث هریك جهت تصرف‌واخذ اموال ومخلفات متوفیان‌که حسب‌الشرع انوربایست بوراث مذکور عاید شود بولایات بغداد وبصره رفته، حکام و ضابطـان آنجا از طریق شرع مبین عدول وانحراف ورزیده آنها را مجاب وبی نیل مقصود روانه ، وتمامی اموال جماعت ایرانی را خود تصرف، و دراین مواد شروح مبسوطه بایشان اعلام، ومفید نیفتاد .

در حینی‌که عالیجاه رفیع جایگاه شوکت و حشمت و جلالت‌پناه مصطفی پاشای سرعسگر که از جـانب ذی شوکت علیـه مأمـور بقارص و محافظت آن سر حد بود ، شرحی باین نیازمند درگاه‌اله در خصوص نفاق عالیجاه ارکلی خان والی گـرجستان کـاخت و کارتیل با طایفهٔ روسیه ، و عزیمت آنها بعنوان تـاخت و تـاز [بولایت ارزنة‌الروم وقارص و ساحت آن مرزو بوم] قلمی. ومتمنی شده بودکه والی مشارالیه را از ارتکاب اینگونه حرکات ممنوع سازیم . بنا بر ملاحظهٔ قاعدهٔ دوستی و ضابطهٔ سنور حسب‌التمنا کسان ساعی تعیین و شروح تهدیدآمیز باو قلمی. که بمجرد وصول آدم و شروح مرقومه ارکلیخان مذکور دست از رفاقت و معاونت آنها برداشته جماعت روسیه را از ولایت خود اخراج [نموده و رفع غائلهٔ نزاع گردیده] .

چون در سنهٔ ماضیه ، جماعت خوارج مسقط که از قدیم‌الایام باجگذار فرمان بردار ارباب اختیار ایران میباشند . و تا دو سال قبل از این کسان ایشان بحضور آمد و شد و اظهار اطاعت و انقیاد می‌نمودند. در مقام تمرد و عصیان برآمده طاغی . و جهت تنبیه جماعت مذکور فوجی از سپاه منصوره مأمور . و نظر باینکه‌جماعت فرنگ با فرمانروایان ایران از قدیم‌الایام چنین قرارداد کرده بودند که هر وقت از اوقات ازطرف اربابان اختیار ایران از رؤی دریا برای انتظام امور جزایر ایران و گذرانیدن قشون از آب خدمتی به‌آنها رجوع شود جماعت مزبور سفاین و غرابات داده در تقدیم آن خدمت کوشند، و از اینطرف نیز مراعات به‌آنها واقع شود . جهت معبر نمودن قشون مامورهٔ مسقط از طایفهٔ فرنگ بعاریت خواهش چندفروند غرابات و سفاین شده بود. متسلم بصره در مقام ممانعت بر آمده و نگذاشت که جماعت فرنگ بشروط معهود عمل نمایند . و بدین معنی اکتفا نکرده تمامی غرابات و سفاین جماعت بصره و فرنگی را از علوفه و ذخیره وسایر مایحتاج بار و جهت خوارج مسقط روانه و درمقام اعانت جماعت خوارج برآمده با یکدیگر یکجهت میباشند .

و نظر باینکه‌عالیجاه سفارت و سعادت‌پناه قدوةالاماجدوالافاخم محمد وهبی افندی از راه دارالسلام بغداد عازم درگاه معلی، و بالضروره بایست که منزل به منزل طی مسافت نماید، و حقیقت سوء سلوك و حرکات ناهنجار سرحدداران و ضابطان [نسبت باهالی ایران بسیار سرزده . که به آن عالیجاه] دستور مکرم سرقوم و بصحابت مشارالیه مرسول شده، امکان داشت که تعویقی درآمدن او بهم رسد، باین جهت لازم بودکه قبل ازرسیدن مشارالیه
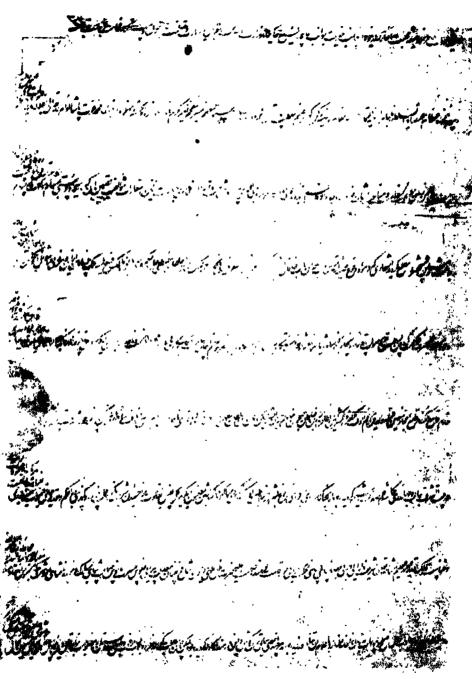
سند شمارهٔ ۲
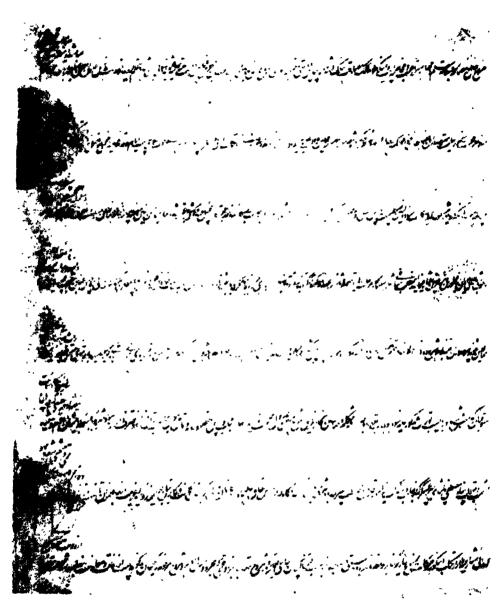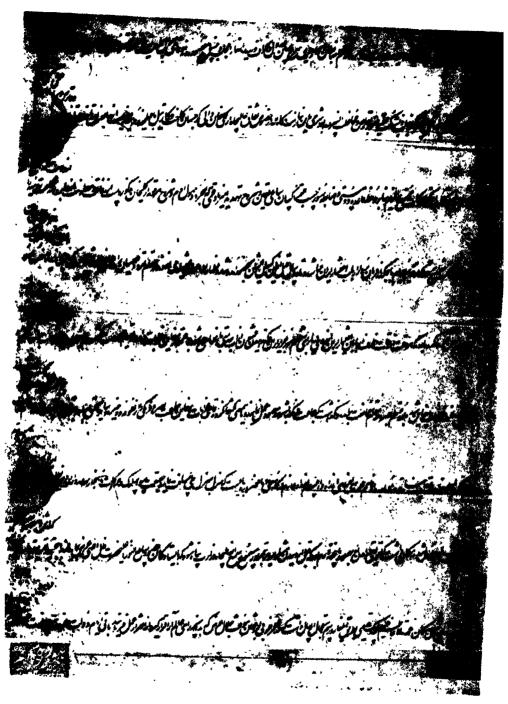
صفحه دوم سند شماره ۲

قسمت سوم سند شمارهٔ ۲

مراتب‌مزبور مسموع‌سمع‌از عالیجاه وزارت پناه‌شودکه بایستادگان
حضور ساطع‌النور اعلیحضرت ظل اللهی عرض نماید. لهذا بتحریرو
تقریر مقدمات‌مذکوره پرداخته در ارض رامنفصلا بمقام [..........]
عالیشان معلی مکان عمدة الاعاظم عبدالله بیك قدیمی بطریق ایلغار و رسم
استعجال ارسال داشت ، که در محل مرغوبی بواقفان موقف جلال
عرض ،که بدانچه رای عالمارا قرار گیرد ازآن قرار عمل فرمایند
باقی ایام دولت و عزت و سعادت و حشمت و کامرانی بردوام باد
ظهر نامه مهر کریمخان زند

- ۳ -

سوادنامهٔ عبدالحمید اول به کریمخان زند [۱]

«حالا ممالك ایرانیه ده سوه زکیلی ازلان زنده کریمخان طرفنه
یاریلان نامه همایون سوکتمضرونك سوده سیدر» المحمدالله الذی
لایبلغ مدحته‌القائلون ولایصل دزی نعوت قدرته‌المجتهدون‌الذی
مد ظلاله نعمانه فوق عباده بکف عدالة‌السلاطین و اجرای جداول
آلائه و ابمت مزارع‌الامال بعیون حمایة‌الملوك‌العارفین و سد مداخل
الخلاف بتمهید اساس شرعه‌المتین و جعل سطور کتابه‌المبین سلما
لمصاعد الحق والیقین وجعل‌امة بنیة و صفیة باتباع سنة و اقتفاء
آثاره التقیة‌اشرف ام‌المرسلین و ربط سلسلة‌الاخوة‌الدینیة بضواط
ائتلاف‌الموحدین و وصل الحبة العصبیة المعنویه بحوله وقوته
بین‌المسلمین والصلوة علی من‌کان رحمة للعالمین الذی قلع سیف
جهاده اصول‌الضلال من‌اقطار‌الارضین و طلع شمس دینه واشرف

۱ــ آرشیو ملی ترکیه در استانبول دفترنامه همایون جلد ۹ ص۶۲

الخافقین من‌ظلمة سوار الکفر والمشرکین و علی آله و صحبه مصابیح الظلم و مصمم‌الامم صلی‌الله علیهم اجمعین .

یکتا سوارعرصه بسالت، چابك عنان حلیه حماست ، طهورث جنگ ، کیکاوس فرهنگ ، رستم حشمت اسفندیار آهنگ جوهر حسام مردی و دلاوری ، سپه‌کش میدان پروزی، حامی ممالك کشور ایران، صفدر رزم تهمتن منشان آب روی خاقان بلند مکان ، حالا حکمدار الکات فارس و اصفهان و فرمانفرمای ایالات همدان و اران و مالك ازمه مصالح بلاد قم و کاشان و جرجان اولان زند عبدالکریم‌خان جلادتنشان‌جنابلرینك جانب‌اخلاص جالبلرینه مراتب توجه شاهانه وآیینه‌تورد پادشاهانه دن‌منجلی رخساره محبوبه مهر و محبت و بارقه صورت خلوص و صفوت ابراز و ارائت اولنوب عبیرگربیان حورجنان و طیب مجلس‌کروبیان اولمنه شایان فوایح تسلیمات فائقه و روایح تحیات راتنه دستاویز برید انجذاب فؤاد وره‌آورد وفود اخلاص واتحاد قلندقدن صکره باعث تألیف کلمات دوستانه‌وبادی‌تمهید مقدمات‌محبانه‌اولمه‌وکه بودفعه‌والاجاه عزت پناه فطانت دثار رویت شعار عبداله بیك قدیمی دام عزه یدیله طرف واضح الشرف خسروانه مزه ارسال اولنان نامه مخالصت‌القاب و نوشته مهادنت مأبکز وکذلك دستور اکرم مشیرافخم الی‌اخره وزیر اعظم ووکیل مطلق صداقت علممز درویش محمدپاشا ادام‌الله تعالی اجلاله وضاعفه بالتائید واقتداره واقباله به‌مرسول مکتوب بلاغت منسوبکزواردو واصل.... وزیراعظم‌مشارالیه وساطتیله معروض پایهٔ سریر معدلت سمیر وموصول حضورگردون نظیر تاجدارانه‌مز اولوب جمله‌سنك مفهوم ومفادینه وقــوف واطلاع شهنشاهانه‌مز حاصل اولمشدر وشنشنه جلیله خدیوانه ودیدنه جمیله داورانه‌مز

مقتضاسنجه صوب‌سامی وجانب‌گرامیمزه اظهار خلوص‌نیت‌وعرض
موالات ومودت ایدنلره فتح ابواب مخادنت وگشاد روزنه استینامن
ومحبت لازمه قاعده مروت وراتبه عهده حقانیت اولوب خصوصاً
جناب حماست نصابکز ممالك ایرانیه ده متکی وساده وکالت شاهی
ومرتقی سلم‌ایالت پناهی‌اولدیغکز حسبیله‌اهالی جانبین میانه‌لرنده
موکد وموثوق اولان رابطهٔ اخوت‌دینیه وضابطه اتفاق ملیه مشرق
خاطرفیض مظاهر شاهانه مزدت طلوع نیرحب و ودادکزی ایجاب
ایدر نامهٔ الفت مفاد و نوشته خلوص مستفادکزدن مندرج تبریك
جلوس‌میامن مأنوس‌خسروانه و تسعید خلافت‌موروثه شهریارانه‌مز
خصوصی ومرکزدوستداری و یکجهتیده‌دوام واستقرار برله منافی
شرایط صلح وصلاح حالت وقوعنی عدم تجویزیکز مزایاسی‌موجب
تزاید صفوت درون وموروث ترقـی اخلاص بـال صفا مشحون
اولدوغنده اشتباه اولنمیه مقام صدارت عظمایه تحریر ایلدیککز
مکتوبکزده مسطور ماده لرك هربری معلوم همایونمز اولوب لازم
گلن اجوبه‌سی وزیر اعظم‌ووکیل مطلقمز مشارالیه طرفنون‌یازیلان
مکتوب ده درج وتصریح وایضاح وتفصیل اولنمغله مطالب مذکوره
اتدن‌منظورومفهومکز اولمق‌مقرردرخصایص دودمان مخلدالارکان
وخصائل خاندان معدلت بنیان ملوکانه مزون اولان محافظه رسوم
عهد ومیثاق ومحارسه لوازم پیمان واتفاق قضیه‌سنده دولت علیه
ابدی الاستمرارمزك سعی واقدامی نه‌درجه‌لرده اولدیغی و امت
محمددن اولان اهالی ایرانك ممالك محروسه‌مزه آمدشد ایدن‌حجاج
و زوار وتجارلرینه سرموگزند وضرر اصابتنه وجهاً من‌الوجـوه
رضای ملوکانمـز اولمدیغی دلیل وبرهانـه حاجت اولمدیغنه بناء
تفاصیل احوال وزیر اعظمزك تحریراتندن عکس‌انداز مرآت‌طبع
خلوص تبمکز اولوروالاجاه عزت‌پناه‌مومی الیه عبدالله بیك‌طرفکزه

عودت ایتدرلمکله اشبو نامه همایون ملاطفتك مقرونمز اصدار ومیر
مومیالیه ایله ارسال اولنمشدر انشاءالله تعالی لدیالوصول مغایر
شروط سلم ومصافات ومخالف رسوم عهد وموالات مادامکه بوندن
بویله جانب دیانت مناقبکزدن وضع ناهموار تحدثنه جواز ورخصت
گوسترلمیه سرچشمه مخالصت ومهادنه‌یه ایراث تغیرو تکدر ایده‌جك
طور ردی وقوعنه طرف مستجاب الشرف خدیوانه مزدن دفی قطعاً
جنبش ابروی رضا وتجویز امکانده اولمیــه جغی معلوم حقایق
مرسومکز اولدقده همیشه گلزار محبت جانبین وچمن مودت طرفینه
تطرق برودت دیماه تغیردن اجتناب اولنمسی امرینه صرف جل مکنت
اولنمق ملحوظدر

فی اواسط س (شعبان) ۱۱۸۹

ترجمهٔ [۱] نامهٔ عبدالحمید اول بکریم‌خان زند

الحمدالله الذی . . . .

بجانب اخلاص جالب جلادتنشان یکتا سوار عرصهٔ بسالت
چابکمنان حلیهٔ حماست، طهمورث جنگ، کیکاوس فرهنگ، رستم
حشمت، اسفندیار آهنگ، جوهر حسام مــردی ودلاوری سپه‌کش
میدان حمیت‌پروری حامی ممالك کشور ایران صفدر ازم تهمتن
منشان، آبروی خاقان بلندمکان جناب عبدالکریم خان زندکه‌اینك
حکمدار نواحی فارس واصفهان وفرمانفرمای ایالات همدان واران
ومالك ازمهٔ مصالح بلاد قم وکاشان وجرجان است. بعداز ابرازو
ارائت فوایح تسلیحات فائقه و روایح تحیات رائقه‌که شایان عبیر
گریبان حور جنان است وطیب مجلس کروبیان ودستاویز انجذاب
فؤاد ورهآورد وفود اخلاص واتحاد است واز رخسارهٔ محبوبهٔ مهر

۱ــ در ترجمه کوشش شده است که حتی المقدور امانت و اصالت متن حفظ شود .

ومحبت وبارقهٔ صورت خلوص وصفوت که منجلی است از مرآت
توجه شاهانه و آیینهٔ تودد پادشاهانه باعث تالیف کلمات دوستانه و
بأدی تمهید مقدمات محبانه این‌استکه نامهٔ مخالصت القاب ونوشتهٔ
مهادنت مآب‌عالی بوساطت‌والاجاه وعزت‌پناه وفطانت‌دثار و رویت
شمار عبداللەبیك قدیمی دام عزه بجانب واضح‌الشرف خسروانه
فرستاده وارد شد ومکتوب بلاغت منسوب حضرتعالی که به‌دستور
اکرم‌ومشیرافخم‌درویش محمدپاشا وزیراعظم ووکیل‌مطلق‌صداقت
علم ما درویش محمدپاشا ادام‌الله تعالی اجلاله و ضاعفه بالتأیید
اقتداره واقباله ارسال شده ازطرف وزیراعظم مشارالیه به پایهٔ
سریر معدلت سمیر وبه‌حضور گردون نظیر تاجدارانهٔ ما موصول
گردیده به‌مفهوم ومفاد آنها وقوف واطلاع شهنشاهانهٔ ما حصول
یافت گشادن ابواب مخادنت وروزنهٔ استیناس ومحبت مقتضای
شنشنه جلیلهٔ خدیوانه ودیدنهٔ جمیلهٔ داورانهٔ ماست به‌آنها که
بصوب سامی وجانب گرامی‌ما اظهار خلوص نیت وعرض موالات
ومودت کنند ولازمهٔ قاعده مروت وراتبهٔ حقانیت هم این است
خصوصاً بجانب حماست نصاب شماکه الان درممالك ایران متکی‌و
ساده وکالت شاهی ومرتقی سلم ایالت پناهی هستید وباین مناسبت
درمیان جانبین رابطهٔ اخوت دینیه وضابطهٔ اتفاق ملیه که مؤکد و
موثوق است درنامهٔ الفت مفاد ونوشته خلوص مستفاد شما تبریك
جلوس میامن مأنوس خسروانه وتسعید خلافت موروثه شهریارانهٔ
ما مندرج است و دوام استقرار شما درمرکز دوستداری ویك جهتی
بعدم تجویز وقوع حالتی‌که منافی شرایط صلح وصلاح است‌موجب
طلوع نیرحب و ودادشما درمشرق خاطر فیض مظاهر شاهانهٔ ما
شد وسبب صفوت درون وموروث اخلاص بال صفا مشحون ماگردید

ودرین خصوص مباداکه اشتباه نمایید هرخصوص که در مکتوب‌شما
بمقام صدارت عظمی نوشته‌ایدیکایك همهٔ آنها معلوم همایون‌ماست
و پاسخهایش درنمیقه‌که‌ازجانب‌وزیراعظم‌و وکیل‌مطلق‌ما مشارالیه
نوشته است درج وتفریح و توضیح شده‌است البته بمطالت مذکوره
ازآن نمیقه منظور ومفهوم شما باشد وسعی واقدام دولت‌علیه‌ابدی
الاستمرار در قضیهٔ محافظه، رسوم عهدو میثاق وممارسه لوازم
پیمان واتفاق که‌از خصایص دودمـان مخلدالارکـان واز خصائل
خاندان معدلت بنیان ملوکانهٔ ماست چه‌قدر دقت واهتمام نماید
معلوم شماست و بحجاج وزوار وتجار ایران که‌از امت محمد هستند
وبممالك محروسهٔ ما میایند واز دیار ما میگذرند ومیروند سرمو
گزندی و ضرری اصابت‌کند وجهاً من‌الوجوه در این بابت رضای
ملوکانهٔ ما نیست و نباشد و اثبات این قضیه بدلیل و برهان احتیاج
ندارد لذا تفاصیل احوال از نوشتجات وزیر اعظم ما عکس‌انداز
مرآت طبع خلوص منبع شماخواهدشد والاجاه عزت پناه مومی‌الیه
عبدالله بك که‌بحضور شما مشرف شوند این‌نامه همایون ملاطفت
مقرون رابوساطت ایشان تقدیم می‌نمائیم انشاءالله شرف وصول
یابد وبعدازین مادام که‌به تحدث وضع ناهموار که مغایر شروط
سلم ومصافات ومخالف رسوم عهد وموالات باشد ازجانب دیـانت
مناقب شما جواز ورخصت ننموده ازطرف مستجاب الشرف خدیوانهٔ
ماهم قطعاً وحتماً جنبش ابروی رضانشودکه طور روی واقع شده
وسرچشمه مخالصت ومهادنترا ایراث تغیروتکدر کند چون این‌حال
معلوم حقایق مرسوم شماباشد ملحوظ است‌که شما هم صرف جل‌و
مکنت بکنید وهمیشه مجانبت نمایید که‌گلزار محبت جانبین وچمن
مودت طرفین از تطرق برودت دیماه تغیر نپذیرد.

فی‌اواسط س (شعبان)
سنهٔ ۱۱۸۹

سند شمارهٔ ۳

- ٤ -

نامهٔ حاج میرزا آقاسی به‌صدراعظم عثمانی
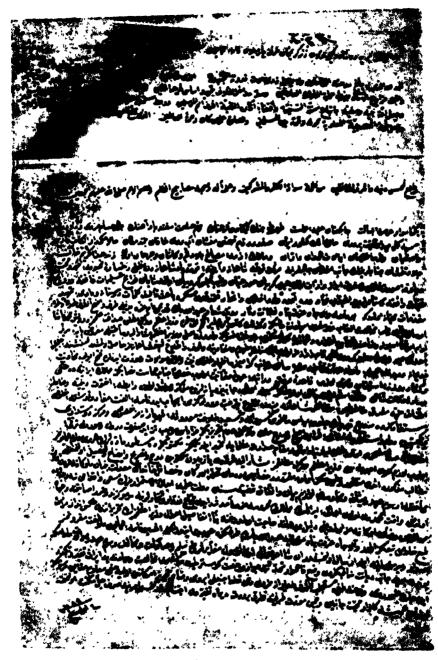
چندانکه‌مناظم عالم‌امکان بکفالت‌کارکنان‌تقدیر منوط و مقاصد جمهور جهانیان باصابت رای رزین‌کفات روشن ضمیر مربوط است همواره اریکه‌صدارت‌وکفالت‌بذات محامدسمات‌جناب‌شوکت‌و جلالت نصاب مجدت وفخامت انتساب صدرالوزراء الفخام دوست مکرم والامقام مشیرمفخم صدراعظم زیب‌اندوز و ساحات‌فسیح وزارت درایت از فروغ رای اصابت قرین ضیا افروز باد

بعد از شرح مراسم دعا بر صفحهٔ صحیفهٔ مودت و صفا مینگارد که خجسته نامهٔ دوستی مآب و فرخنده کتاب یگانگی نصاب‌که بیاد آوری احباب درصحبت جناب جلالت نصاب سماحت وفراست انتساب فضیلت وسعادت اکتساب سید محمود اسعد افندی صدر آناطولی و غیره‌که از طرف قرین‌الشرف آندولت علیه بجانب سنی‌الجوانب این شوکت سنیه برتبه سفارت بزرگ مخصوص مامور شده سمت ارسال پذیرفته بود زیب محفل وصول و شارح فصول حصول مأمول آمد مضامین مسطوره مستورات حجاب‌اتحاد را چهره‌گشا و شاهدان‌برقع بجمال مهر و وفا را شاهدصداقت سیماپود اکنون‌که جناب‌ممزی‌الیه مأموریت خود را بدربار همایون ابلاغ‌کرده بحسن سیاق وتحبیب اخلاق برمراتب دوستی و وفاق دولتین علیتین افزوده معاودت میگردند باقتضای شرایط مواحدت بتحریر وترسیل این مودت‌نامه پرداخت وتفاصیل اوضاع‌محول بتقریر سفیرصافی‌ضمیراست‌که‌در

۱ـ اصل نامه درآرشیوملی‌ترکیه تحت‌شماره۳ دردفترخط همایون ثبت‌است
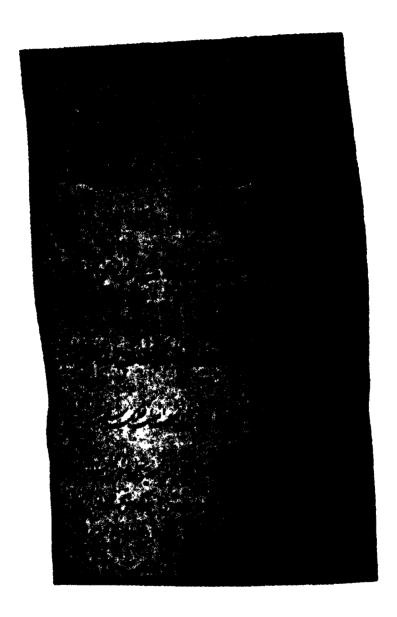
سند شمارهٔ ٤

زمان حضور ابلاغ خواهندکرد شرط مواجهت مقتضی آن است که
پیوسته‌محبان را ازنگارش‌صحایف دوستانه‌وارجاع مهمات‌خوشوقت
فرمایند. باقی ایام جلالت وصدارت مستدام باد .

مهرآقاسی تاریخ ۱۲۵۰

مختصر جوابی بزودی لطف کنند تا تکلیف خود را بدانم از
آن قرار عمل نمایم من طالبم‌که اولادمن هم رهین منت دیگری نباشد
دیگرمختار جمیع امورمن آنجناب جلالت مآب میباشند وانتظارجواب
را بزودی دارم باقی ایام عمر وعزت مستدام باد

تاریخ ندارد

- ۵ -

نامهٔ علیشاه ظل‌السلطان به‌محمد رشید پاشا صدراعظم عثمانی

جناب‌جلالت وعظمت مآب نجابت وعدالت وحشمت نصاب معتمد
الحضرةالباهره ، عصام‌الدوله القاهره . کافل مصالح‌الامور بالفکر
الثاقب. ناظم مناظم‌الجمهور بالرای الصائب . موتمن‌السلطنه‌البهیه
الخاقانیه. منظور انظار ظل‌الله برادرم صدراعظم دولت‌علیه حضرت
رشید پاشا را مخصوص سلام میرسانم

مدت دوازده سنه استکه در زیرسایهٔ اعلیحضرت شاهنشاه
زمان شوکتلو افندمز عمری‌براحت وعزت‌وصفای خاطرگذرانیده‌ام
چه دراسلامبول وچه درعربستان از وزرا و امرا عزتها و احترامها
دیده و امتنان هم ازهمگی دارم بخصوص از وزرای بغداد چه‌سابق
وچه لاحق والحمدلله معاش هم از تصدق فرق مبارك اعلیحضرت
شوکتلو افندمز نوعی‌گذشته استکه‌محتاج بدولتی وهمسری نبودم

سند شمارهٔ ٥

دعاگوی دولت بودم و هستم و دراین مدت هرامری ازبرای من اتفاق افتاده بی‌شور ومصلحت امنای دولت علیــه مرتکب او نشدم دراین روزها امری اتفاق افتاده ازشاه عجم ناصرشاه‌خبرمرحمتی بعد از چندین سال نسبت بکسان ما شده مبلغ دو هزار تومان که صدهزار غروش باشد ازبرای آنها قرار داده‌اند ازکسان ما بما اطلاع دادند چون خود من و اولاد من نمك پرورده خان احسان دولت علیه هستیم بنابرین من درجواب تأمل نمودم و نوشتم اولادهم تامل نمایند تاخبر ثانی من بآنها برسد لهذا بآنجناب جلالت ماب اظهارمیشودکه چه میفرمایند اذن قبولش را میدهندکه بنویسم قبول‌کنند یاحسن اذن نیست وبطوری وقسمی که دراین مدت گذشته گذران نموده‌اند بر همان قرارباشند بی‌اذن و مرخص انجناب جلالت [illegible] محال است من‌کاری‌کنم وقبول مطلبی نمایم مختصر جوابی مرحمت فرمایند [illegible] تکلیف خود را بدانم ازآن قرار عمل [illegible] و اولاد من هم رهین منت دیگری نباشد دیگر [illegible] جمع [illegible] منتظر میباشند وانتظار جواب را بر [illegible] مستدام باد

۱ــ آرشیو [illegible] ۲۲۵۳ [illegible]
نامه دهمین بسرفتحعلی‌شاه است که [illegible] ۱۲۵۰ چند روزی [illegible] شاه خواند ولی چون محمدشاه [illegible] طل‌السلطان [illegible] بهمدان و بعد بمراغه ببعید و [illegible] در اردبیل زندانی شد . از زندان [illegible] واز آنجا ببغداد گریخت و بسال ۱۲۷۱ قمری درکربلا بسن ٦۲ سالگی درگذشت

جهانگیر قائم‌مقامی

مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال

گراوور شماره ۲۹ ـ نقشه و طرحی از جزیره هرمز

اصل این نقشه به صورت رنگی در نسخه خطی کتاب «وضع هند شرقی» تألیف پدرو بارتو دورزند مضبوط است.

Pedro Barreto de Resend - Livro do Estado da India Oriental

هزینه‌ای اضافی ندارد. مانع رفتن بسطام قلی بیگ به اسپانی شده‌بود واو تاسال۱۰۱۳ (۱۶۰۵) که دم مارتیم آفونسو دو کاسترو Dom Martim Affonso de Castro به نیابت سلطنت اسپانی و پرتغال درهند منصوب شد در گوآ بوده. ولی فیلیپ‌سوم پادشاه اسپانی و پرتغال در نامه‌ای به تاریخ ۲۶ فوریه ۱۶۰۵ (۷ شوال ۱۰۱۳) به دوکاسترو نایب‌السلطنه جدید، ضمن اظهار نارضامندی از رفتار سلدان .. دستور داد سفیر ایران را با اولین کشتی روانه پرتغال نماید و هزینه سفر اورا سر بپردازد. به علاوه، لاسردا دستور .. دردربار ایران. از تأخیری که درفرستادن بسطام قلی بیگ پیش آمده بود عذرخواهی کند ۳۲۳

به این ترتیب، بسطام قلی عازم اسپانی و پرتغال شد ولی پیش از آنکه به اروپا برسد، درراه درگذشت ۳۲۴

هیئت سفارت دولاسردا که دو کشیش ازفرقه سن اگوستن به نامهای گیرم‌دوسانتو آگوستینو Guilherme de Santo Agostinho و بلشیور دوس آنجوس Belchior dos Anjos نیز همراه آنها بوده‌اند، در ۱۳ رمضان از گوآ به مقصد ایران عزیمت کردند ۳۲۵

شاه عباس دراین موقع درمیدان جنگ با عثمانی‌ها بود و هیئت مزبور بعد ازچند روز توقف دراصفهان، روز۱۴ربیع‌الاول

۳۲۳ـ موسسه .. سمره ۲ ص ۱۶ـ۱۱. کلبنکیان درمقدمه سفرنامه لاسردا، بسطام قلی بیگ را با حسینعلی بیگ‌بیات که در ۱۰۱۱ ازسفر اسپانی به گوآ بازگشته و در ذی‌حجه همان‌سال به شیراز رسیده بود اشتباه کرده است (ر. ک به ص ۴۲ مقدمهٔ سفرنامه لاسردا).

۳۲۴ـ موسسو .. نکم .. ۱۳ص۱۱۵

۳۲۵ـ گلبنکیان ص ۴۳

۱۰۱۳ ، برای ملاقات پادشاه ، اصفهان را ترك گفته و در سوم جمادی‌الاول و به‌قولی ، دریازدهم همان ماه به‌اردوی شاه‌عباس، درقارص رسیدند .

شاه عباس، سفیرپرتغال را باگرمی واحترام بسیاربه‌حضور پذیرفت وسفیر، نامهٔ فیلیپ سوم‌وهدایائی راکه‌برای شاه عباس آورده بود تقدیم نمود [326]

لاسردا مأموریت داشت : [327]

۱ـ با تدابیر لازم واقدامات مسالمت‌آمیز ، بحرین را از ایران پس بگیرد .

۲ـ پادشاه ایران را به ادامه جنگ با عثمانیها محرك و ترغیب کرده ، مانع صلح باعثمانی شود .

درمورد این ماده ازمأموریت ، تأکید شده بود ، با رعایت حزم و احتیاط کامل ، باید رفتاری کرد که موجب ازدست رفتن اعتبار نشود [328]

۳ـ مأموریت دیگر لاسردا چنین بود که به هر صورت که باشد ـ ولو با مبادرت به عمل قتل ـ رابرت شرلی را از خدمت دردستگاه پادشاه ایران دور سازد[329] [illegible]

۳۲۶ـ [illegible]

۳۲۷ـ [illegible]

۳۲۹ـ [illegible]

به دربار مادرید نامزد کرده است[۳۳۲] ولی چنانکه می‌دانیم این سفیر هرگز به اسپانیا و پرتغال نرفت و در مدارك پرتغالی هم کراراً از نرسیدن این سفیر صحبت شده است. از جمله در دو نامه از فیلیپ سوم است که یکی به تاریخ هفدهم ژانویه ۱۶۰۷ (۱۸ رمضان ۱۰۱۵) بوده و دیگری در تاریخ ژوئن ۱۶۰۸ (ماه صفر ربیع الاول ۱۰۱۷) به‌وسیله گووه‌آ به‌شاه‌عباس تسلیم شد و شاه‌عباس در پاسخ نامه اخیر نوشته بود «سفیر دیگری به نام دنگیز بیک در معیت گووه‌آ خواهد فرستاد[۳۳۳]».

مقارن روزهائی که بلشیور در تبریز بود، بین شاه عباس و چغال پاشا فرمانده سپاهیان عثمانی هم مذاکراتی دربارهٔ مصالحه به‌میان آمد.[۳۳۴] وچون بلشیور از موضوع آگاه شد، الله‌وردی خان وسایر سران سپاه و امرای متنفذ دربار را ملاقات کرد تا شاه شاه را از صلح با عثمانی منصرف و راضی به عقد اتحاد با پادشاه اسپانی و پرتغال نمایند[۳۳۵] اما مصالحه ایران و عثمانی خود بخود به سبب نامساعد بودن شرایط طرفین صورت نگرفت[۳۳۶] و با این حال، شاه‌عباس اتحاد با پادشاه اسپانی را به سبب آنکه همیشه

۳۳۲ـ گلبنکیان، ص ٤٥

۳۳۳ـ همان کتاب، ص ٤۷. برخلاف اما معنی تک ماکبره، این سفیر به دربار اسپانیا رسید ولی به سبب خطاهائی که در مدت مأموریت خود مرتکب شده بود، چون به ایران بازگشت، به فرمان شاه‌عباس به قتل رسید (برای آگاهی بیشتر به عالم‌آرای عباسی، ص ۸٦۳ـ۸٦۲ رجوع کنید).

۳۳٤ـ اسکندربیک، ص ٦۷۲ـص ٦٦۸

۳۳۵ـ گلبنکیان، ص ٤٥

۳۳٦ـ اسکندربیک: ص ٦۷۲

فکر پس گرفتن هرموز و سواحل خلیج فارس را در خاطر می‌پروراند، به دفع الوقت گذرانند (گراوور ۴۰)

بدین ترتیب، سفارت لاسردا، بی آنکه از آن نتیجه‌ای حاصل شود، پایان یافت ولاسردا ایران را به قصد پرتغال ترک کرد[237].

درخلال این احوال، پادشاه اسپانی و پرتغال که به نیات پنهانی شاه‌عباس در مورد خلیج فارس کم‌وبیش آگاهی یافته بود، توجه بیشتری به جانب هرموز معطوف کرد. سندی که دراین‌باره در دست است، نامه‌ای است که پادشاه اسپانی و پرتغال درسال ۱۰۱۳ (۱۶۰۵) در مورد فیروز شاه و ملاحظاتی که نسبت به او باید مراعات شود، به نایب‌السلطنه هند نوشته است و در آن متذکر شده بود: «من مطلع شده‌ام که در پاره‌ای موارد به وسیله فرماندهان پرتغالی هرموز نسبت به پادشاه هرموز اهانتهائی شده و او را بازداشت کرده‌اند. این وضع دیگر نباید ادامه یابد و اگر وضعی غیرعادی روی دهد، پیش از آنکه خود تصمیمی بگیرند (یعنی پرتغالیهای هرموز) باید شما را آگاه سازند و شما نیز به من اطلاع دهند. مایلم که دراین گونه موارد باید تصمیم بگیرم»[238].

دراین زمینه همچنین [illegible] که دراروپا حرف و معارض

۲۳۷ـ [illegible] نایب‌السلطنه [illegible]
[illegible] (۱۸) [illegible] ۱۶۰۷ [illegible]
[illegible] در حرکت از
[illegible]
[illegible] (گلستانه، ص [illegible])

۲۳۸ـ [illegible]

گراوور شماره ۴۰ ـ قلعه هرموز ، نقاشی م. ...

(از کتاب اسناد مصور اروپائیان ج ۱ تألیف دکتر ها ... [illegible])

پرتغالیها واسپانیائیها بودند، در دریاهای مشرق نیز رقیب سرسخت
آنها شده بودند و با تلاش تمام برای کوتاه ساختن دست پرتغالیها
از دریاهای مشرق می کوشیدند. برای این که موقعیت پرتغالیها
در برابر هلندیها و انگلیسیها، بیشتر معلوم و روشن شود به خصوص
که سرانجام، این دو ملت جانشین پرتغالیها در خلیج فارس شدند،
لازم است به پیشرفتهای این دو دولت در دریاهای مشرق اشاره‌ای
بشود.

اقدامات شدید و خصمانه فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا علیه هلندیها
و منع تجارت بنادر شبه جزیره ایبری با هلندیها از عوامل مؤثری
بود که دیر یا زود هلندیها را که خود مردمی دریانورد بودند
در هندوستان و آبهای مشرق با کشتیهای پرتغالی واسپانیائی
روبرو می کرد و به همین سبب هم بود که هلندیها توجه خود را
به سوی هندوستان معطوف کردند و نخستین گروه بازرگانان آنها
به رهبری شخصی به نام هوتمن Houtman و به سرمایه
بازرگانان آمستردام به نام [illegible] سرزمینهای دوردست
Societe des Terres Lointaines در ۱۵۹۵ (۱۰۰۳) به هندوستان
رسیدند. این شرکت به قصد تجارت به هندوستان دست یابد
[illegible] به اندونزی و سایر مناطق مشرق هم نظر داشت چنانکه
شهر جاوه را مقر خود قرار داد و [illegible] کمک به مردم اندونزی
در برابر تجاوزات پرتغالیها آمادگی خود را اعلام نمود ۳۳۹

بعد از این موفقیت [illegible] زمان بیرون
[illegible] ۱۰۱۱ [illegible] ۱۶۰۲) [illegible]

[illegible]

هند شرقی Compagnie Vereenigde Ostindische را تأسیس کردند. از طرف دیگر، انگلیسها هم که در سال ۹۸۹ ه . ق (۱۵۸۱م) «شرکت مشرق» Levant Company را تأسیس کرده بودند به هلندیها تأسی جسته ، نام آن شرکت را به «شرکت هند شرقی» The East India Company تبدیل کردند (۱۰۱٤ برابر با ۱٦۰٦) . ۳٤۰

بدین ترتیب ، فیلیپ پادشاه اسپانی و پرتغال خود را در خلیج فارس و آبهای هندوستان با دو رقیب نیرومند مقابل یافت

در این تاریخ خلیج فارس و سواحل آن ، در سرنوشت و سیادت امپراتوری اسپانیا و پرتغال تأثیر و اهمیتی حیاتی داشت و هرموز باموقعیت خاص خود . مرکز بازرگانی پرتغالیها بود ولی پرتغالی‌ها برخلاف اقتضای وضع که می‌بایست با مردم این نواحی حسن سلوکی می‌داشتند، ازهیچ گونه تعدی و زورگوئی خودداری نمی کردند و براثر سوء رفتار و تعدیهای آنها اهالی سواحل خلیج ازآنها ناراضی بودند چنانکه . به گفته آرنولد ویلسون « در سال ۱٦۰٤ (۱۰۱٤–۱۰۱۳ ه ق) در سرتاسر طول ساحل ایران ، حس تنفر و انزجاری نسبت به پرتغالیها ایجاد گردید زیرا جهازات آنها شروع به تجاوز و تعدی کرده و بعضی جاها را غارت نموده بودند ، به این جهت ، کشتیهای تجارتی آنها نمی‌توانستند در ایران آذوقه و لوازم تهیه نمایند ... ۳٤۱

۳٤۰ـ [illegible] ص ۱۲٤ و به آرنولد ویلسون خلیج فارس چاپ یکم ص ۱۰۰ـ۱۰۲ ترجمه فارسی محمد سعیدی [illegible] مطالعاتی در باب بحرین [illegible] ص ۷۲ـ۷٤ [illegible]

۳٤۱ـ خلیج فارس ترجمه محمد سعیدی چاپ یکم ص ۱۰۸ [illegible]

سالهاپیش دراصفهان به انجام امورمذهبی اشتغال میداشتند به حفظ روابط میان پرتغال وایران و به اهمیت مسأله هرموزمتوجه ساخته، یادآورشود که پادشاه ایران راعلیه سلطان عثمانی وادار به جنگ نمایند.[۳۴۶]

ناوگان پرتغالی در ۱۱ ذی‌حجه ۱۰۱٦ (۲۹ مارس ۱٦۰۸) لیسبون را به مقصد هندوستان ترك گفتند . اما فقط سه کشتی از آنها به مقصد رسید وبقیه یا غرق شدند ویا بدست هلندیها افتادند وفیلیپ، گروه دیگری شامل شش ناوبهمراه نایب السلطنه جدیدموسوم به روی کارنی رودوکاسترو Rui Carneiro de Castro تعیین کرد واین گروه در۱۳ رجب ۱۰۱۷ (۲۳ اکتبر ۱٦۰۸) از لیسبون عازم هندوستان شدند . این بار، پادشاه اسپانی هدایائی هم برای شاه عباس فرستاده بود وچون دراین تاریخ ، دربار اسپانی سفیری درایران نداشت ، قرارشد هدایای مزبور را دو دوکشیش مذکور، تقدیم پادشاه ایران نمایند .[۳۴۷]

توجه خاص اسپانی وپرتغال به جزیره هرموز وبنادرخلیج فارس واهمیت وجودی این ناحیه برای آن دولت را ، ازنامه‌ای که پادشاه اسپانی یکی دوماه بعد (۱۵ مارس ۱٦۰۸ برابر با ۲۸ ذی قعده ۱۰۱٦) به نایب السلطنه هندوستان نوشته بود می‌توان دریافت . فیلیپ درنامه خود ، درپاسخ حاکم گمبرون که به سبب خراب شدن قسمتی ازبنای قلعه واستحکامات گمبرون ، پیشنهاد کرده بود بقیه قلعه را نیزخراب کنند ، گفته بود «شما ازاهمیت این جزیره (یعنی هرموز) واین استحکامات آگاهید.

۳۴٦ـ وری‌سیموسرانو : مقدمهٔ سفرنامه اورتاربلو ص۵۷ـ۵٦

۳۴۷ـ همان کتاب ، ص ۵۷

به این جهت برای دفاع از هرموز وقطع آرزوهای پادشاه ایران از تصاحب این جزیره ، من اصرار دارم که در تجدید بنای استحکامات آنجا جدیت کنید ». [348]

سفارت دوم آنتونیو دوگووه‌آ به ایران به سبب این‌عوامل بود و اوبا نامهٔ هفدهم ژانویه (۱۸ رمضان ۱۰۱۵) فیلیپ که نایب‌السلطنه هند به اوسپرده‌بود ، درنیمه ماه ربیع‌الاول ۱۰۱۷ به اصفهان رسید [349]

شاه عباس که‌می‌دانست درجنگ باعثمانی‌ها امید هیچگونه همکاری و کمك ازاسپانی وپرتغال نمی‌تواند داشت ، به‌پیشنهاد ها ومواعید پادشاه اسپانی ومأمورین سفارت گووه‌آ وقعی ننهاد. اما درظاهر جانب آنها را هم ازدست نداد وگووه‌آرا درمعیت دنگیز بیگ روملو مأمور کرد به دربار مادرید باز گردد و مواعیدی را که دم فیلیپ بارها متذکر شده بود خاطر نشان او نماید [350] و در نامه‌ای که درپاسخ پادشاه اسپانی نوشته‌بود، پس ازاشاره به‌دفع‌الوقت کردنهای پادشاه‌اسپانی درهمکاری با ایران درجنگ باعثمانیها، [351] درمورد تجارت ابریشم وهرموز چنین نوشته بود :

۳۴۸ـ موسوس : جلد یکم ص ۲۱۹

۳۴۹ـ فلسفی : زندگانی شاه‌عباس اول، ج ٤ ص ۱۷٤ـ۱۷۳ وبیانی : ص ٦٦ـ٦٥

۳۵۰ـ بیانی : ص ٦۷ و فلسفی همان کتاب ص ۱۸۳

۳۵۱ـ شاه‌عباس دراین مورد نوشته بود «. . . آن پادشاه عالیجاه هفت سال پیش نیز همین‌برآنتوان (یعنی انتونیو دوگووه‌آ) را به سفارت نزد من فرستادند تامرا به جنگ باترکان عثمانی‌تحریض کند . . . » فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول : ج ٤ ص ۱۷۷)

«. . . . دربارهٔ تجارت ابریشم، سعی خواهم کرد معاملات آنرا ازدست ترکان عثمانی خارج کنم و به عمال آن اعلیحضرت بسپارم و تجارت این متاع را ازراه هرموز دائر سازم . ولی خوبست که ازآنجانب نیز کسی به جزیرهٔ هرموز فرستاده شود که حافظ منافع سوداگران ایران باشد، تا کسانی که از اصفهان ابریشم بدانجا می‌فرستند ضرر نکنند و خسارت نبینند . . . »[۳۵۲]

در خلال این احوال، درهرموز، کار کشمکشهای فیروز شاه، سلطان هرموز وتورانشاه برادرش که مدعی تاج وتخت هرموز بود بالا گرفت وبالاخره تورانشاه به قتل رسید[۳۵۳] وبه قولی اورا سوزانیدند[۳۵٤] (ذی‌قعدهٔ ۱۰۱۷) ولی با کشته شدن تورانشاه قطع مادهٔ اختلافات و کشمکشها نشد بلکه پسران تورانشاه به‌خونخواهی پدر، برضد فیروزشاه برخاستند ومدعی سلطنت هرموز شدند.[۳۵۵]

ازسوی دیگر، رابرت شرلی باهیأت سفارت ایران، پس‌از رفتن به‌دربارهای روسیه‌وپراگ و رم، به‌اسپانی‌رسید. دربارسلن ازطرف دولت اسپانی دستور یافت درانتظار وصول دستور بعدی دربار باشد وعلت این دستور به سبب آن بود که دربار اسپانی بـه صدق دعاوی هیأت مزبور مبنی براینکه نماینده پادشاه ایرانند، تردید داشت .

۳۵۲ــ همان کتاب، همان صفحه وبیبی، ص ٦۸

۳۵۳ــ مونسونش : ج ۱، ص ۳۸۲

۳۵٤ــ همان مدرك : صفحات ۳٦۵ و ٤۰٦

۳۵۵ــ همان مدرك و همان صفحات

سر رابرت شرلی بعدازمدتی انتظار، بی آنکه ازدربار اسپانی کسب اجازه کند، به آرانخوئز Aranjuez که درباراسپانی ، آن روزها در آنجا بود رفت، وپس‌از شرفیابی به حضور پادشاه (ژانویه ۱۶۱۰–شوال ۱۰۱۸)نامه‌های‌شاه عباس‌راتسلیم کرد[۳۵۶] ولی باز پاسخی مثبت دریافت‌نکرد و به مادرید باز گشت.

درروزهائیکه رابرت‌شرلی‌دراسپانیابود،دنگیز بیگ‌روملو نیز درمعیت آنتونیو دو گووه‌آ به اسپانی رسید (جمادی‌الاول ۱۰۱۹) وهدایای گرانبهائی‌را که‌ازجانب شاه عباس برای پادشاه اسپانی‌آورده بود، تقدیم نمود

این‌بار، پادشاه اسپانی به پیشنهادهای پادشاه ایران روی موافق نشان داد وقرار شد رابرت شرلی ازراه لیسبون به‌ایران باز گردد به این‌جهت شرلی به لیسبون رفت ودرآنجابه‌انتظار رسیدن نامه پادشاه اسپانی متوقف شد[۳۵۷]

هنگامی که سفیران ایران در درباراسپانی مأمورمذاکره دربارهٔ مسأله هرموزبودند، فیروزشاه سلطان هرموز در گذشت (ذی‌قعدهٔ ۱۰۱۹) وپسرش محمودشاه به جای اوپادشاه شد[۳۵۸]

محمود شاه (۱۰۳۱–۱۰۱۹ ذی‌قعده)

سلطنت محمود شاه با مخالفت عمویش میرفالی‌شاه مواجه

۳۵۶– بیانی ص ۶۸ به نقل ازکتاب « وضع ایران در سال ۱۶۶۰» Estat de la Perse en 1660 تالیف سیفر Schefer و فلسفی . همان کتاب . ص ۱۸۳

۳۵۷– فلسفی . همان کتاب . ص ۱۸۳

۳۵۸– مونسونس . ج ۲ ص ۳۸ سند ۱۷۳ – اقبال در کتاب بحرین، مرگ فیروزشاه و به سلطنت رسیدن محمودشاه را ازوقایع سال ۱۰۱۷ نوشته است (ص ۸۰)

گردید واوبرای بدست آوردن سلطنت از نایب‌السلطنه هند و پرتغالیها استمداد کرد. مدرکی که در این باره موجود است، نامه‌ایست کـه نایب‌السلطنـه هند دم هنریك دونورون یـا Dom Henriqu de Noronha به پادشاه اسپانی وپرتغال‌نوشته است. نورون یا درنامه خود می‌نویسد:

« میرعموفالی‌شاه که می‌گویند ازشاهزادگان هرموزاست، شرحی به‌من‌نوشته مبنی‌براین که اوبزرگترین‌پسران باقی‌مانده فرخ‌شاه است وازدواج پدر ومـادرش هـم موافق رسوم و سنن خانوادگی بوده به این سبب مدعی‌است که جـانشینی سلطنت هرموزبعدازبرادرش فیروزشاه به اوتعلق‌دارد.»[۳۵۹] ولی‌میرفالی شاه ازتلاشها واقدامات خودنتیجه‌ای بدست نیاورد.

درلیسبون مدت انتظار رابرت شرلی به درازا کشید وچون ازجانب شاه‌عباس دستورداشت اگرازپادشاه‌اسپانی وپرتغال‌پاسخ مساعدی دریافت نکند، با دولت انگلستان قراردادی درزمینـهٔ بازرگانی‌منعقد سازد و«راه‌تازه‌ای‌برای صدور ابریشم وکالاهای ایرانی‌به اروپا باز کند»، در ربیع‌الثـانی۱۰۲۰ (ژوئن ۱۶۱۱) مخفیانه به انگلستان رفت.[۳۶۰]

عزیمت‌ناگهانی رابرت شرلی ورفتن او به‌انگلستان پادشاه اسپانی را نگران ساخت وازبابت «امنیت ومصونیت هرموز» و خلیج فارس دستوراتی به مأموران خود در خلیج فارس صادر کرد. حملـه پرتغالیها به قلعه و بندرگمبرون و تصرف آنجا

۳۵۹ ــ مونسوتش : همان سند وهمان صفحه

۳۶۰ــ فلسفی ، همان کتاب ، صفحات ٤ــ۱۸۳

بدست آنها در ۱۰۲۱ ، [۳۶۱] احتمالا در اجرای همان دستورات بوده است .

به علاوه ، پادشاه اسپانی آنتونیو دوگووه‌آ را بار دیگر به عنوان سفارت درمعیت دنگیز بیک روانه ایران کرد واین‌دو دراواخرسال۱۰۲۱ اسپانی را به قصد ایران ترک گفته ودرسی‌ام محرم سال بعد (۱۰۲۲) در اصفهان بـه حضور شاه عباس بـار یافتند . [۳۶۲] دراین شرفیابی ، دنـگیز بیـک بـه سبب خطاها و اشتباهاتی که درطول سفرخود مرتـکب شده بود ، به دستورشاه به قتل رسید [۳۶۳] وشاه عباس به گووه‌آ نیز روی خوشی نشان نداد و گووه‌آ از بیم شاه عبـاس به شیراز و سپس بـه هرموز گریخت [۳٦٤]

مقارن این احوال کمپانی هند شرقـی کـه در هندوستان استقرار یافته بود ، برای یافتن بازار جدید متوجه خلیج‌فارس وایران‌شدودوتن‌ازعمال‌خودبه‌نام‌های‌ریچارداستیل Richard Steel وجان کروثر John Crowther را به‌ایران فرستاد (۱۰۲۳ه.ق=

۳٦۱ــ آرنولد ویلسون : خلیج فارس ، صفحـات ۹ــ۱۰۸

۳٦۲ــ فلسفی . ج ٤ ص ۱۸۸ . مولف فارسنامه ناصری در ذیل وقایع سال ۱۰۲۱ از ورود «ایلچیان و پادریان از جانب‌پادشاه اسپانیول» به اصفهان اشاره کرده و بی‌آنکه نام‌آنها را ذکر کند نوشته است «در میدان نقش جهان خدمت اعلیحضرت شاهنشاهی رسیده نامه وهدیه شاه را گذرانیده مورد عنایت و شفقت شدند » (گفتار یکم ص ۱۳۸)

۳٦۳ــ ر . ك به عالم آرای عباسی ص ۳ــ۸٦۲ چاپ‌ایرج‌افشار ــ فلسفی نیز درجلد سوم زندگانی شاه‌عباس به تفصیل از داستان‌قتل دنگیز بیک صحبت‌کرده است (ر. ك به ص ۱۷۹ تا۱۸۱ و۲۲۹تا۲۳۲)

۳٦٤ــ فلسفی، جلد چهارم ص ۱۸۸

۱۶۱۴ میلادی) واین‌دو، ماموریت داشتند یکی دو بندر از بنادر خلیج فارس را که برای لنگر انداختن و بارگیری کشتیهای شرکت مناسبتر باشد انتخاب‌نمایند و آنها بندر جاسك رابرای احداث‌تجارتخانه مناسبتر یافتند. [۳۶۵] بازگشت رابرت شرلی هم‌که درهمین روزها ازسفرطولانی خود به اصفهان رسیده بود (جمادی‌الاول۱۰۲۴)، اگرچه درابتدامشکلاتی‌برای‌نمایندگان کمپانی هند شرقی‌فراهم‌ساخت ولی بالاخره خود وسیلهٔ توفیق آنها شد. به این معنی کـه چهار ماه بعد (در رمضان ۱۰۲٤) شاه عباس فرمانی مبنی بـر آزادی تجارت بـرای بازرگانان انگلیسی و رفت وآمد کشتی‌های آنان درخلیج فارس و بنادر ایران صادر کرد. [۳۶۶]

بدین‌ترتیب نخستین کشتی‌انگلیسی باکالاهای بازرگانـی درذی‌قعدهٔ سال ۱۰۲۵، دربندرجاسك لنگرانداخت وپرتغالی‌ها هرقدر سعی‌وکوشش کردندکه ازرسیدن کشتی‌مزبور به بندر جاسك جلوگیری کنند توفیقی‌نیافتند. [۳۶۷]

۳۶۵ـ فلسفی‌ج٤ص۲٥٤ و ویلسون ص ۵ـ۱۰۳که دراین‌باره نوشته است : «این نقطه در نزدیکی مدخل خلیج و مجاور مسکت است ومثل بحرین مورد تهدید و مخاطرهٔ حملات پرتغالیها واقع نیست» و « یك‌کشتی به تنهائی میتواند آنرا از خطر حمله پرتغالیها محفوظ نگاهدارد » .

۳۶۶ـ آرنولد ویلسون صدور این فرمان را درسال ۱۶۱۶ دانسته که برابر با ۱۰۲۵ بوده است (ص ۱۰۳) ولی فلسفی که متن کامل فرمان را هم ازتاریخ پورچس Purchas ترجمه و نقل کرده تاریخ صدور فرمان را رمضان ۱۰۲٤ برابر با سپتامبر ـ اکتبر ۱۶۱۵ نوشته است (ج ٤ ص ۲۵۵)

۳۶۷ـ ویلسون ص ۱۰۵ و فلسفی ص ۷ـ۲۵٦

ورود کشتی انگلیسی کمپانی هند شرقی به بندر جاسك را باید بمنزله ضربه مهلکی دانست که بر پیکر امپراطوری اسپانی وپرتغال وارد آمدودرحقیقت شکستی‌بود که پرتغالی‌ها به‌سختی پذیرفتند خاصه که این‌شکست پس ازدوشکست‌دیگر، یکی‌درسال ۱۰۲۱ ودیگری درسال ۱۰۲٤، بود که ازجانب انگلیسها برنیروی دریائی پرتغال‌درنزدیکی‌های سورات وارد آمده بود واین شکستهای متوالی ازاعتبار پرتغالی‌ها درخلیج فارس به میزان قابل توجهی کاست. بر این وضع ناگوار دولت اسپانی‌وپرتغال‌باید افزود که‌والی‌لارنیزدرسال ۱۰۲٤ به دستور شاه‌عباس‌قلعه وبندر گمبرون‌را که‌پرتغالیهادرسال۱۰۲۱متصرف شده‌بودند، مجدداً بدست‌آورد [٣٦٨] وازاین‌تاریخ نام‌این بندر، بندرعباس شد.

اوضاع آشفته‌خلیج فارس‌ودریای هند موجب شد که‌فیلیپ سوم پادشاه اسپانی‌وپرتغال‌سفیری به‌ایران‌فرستاد تاسروصورتی به‌آشفتگی‌ها‌بدهد. این سفیر که از نجیب‌زادگان اسپانی بود، دن‌گارسیادوسیلوافیگوئه را Don Garcia de Silva Figueroa نام‌داشت ودراواخر رمضان۱۰۲۳ به‌گوآرسید ولی نایب‌السلطنه هند، آزه‌ودو Azevedo که خود پرتغالی‌بود، به تصور اینکه فیگوئه‌را برای بازرسی وتحقیق درکارهای اواعزام شده ونیز به سبب اینکه‌برای‌پرتغالی‌هابسیارناگواروگران می‌بودیك‌نفر اسپانیائی برای حفظ منافع یکصدوچند ساله‌آنها با عنوان سفارت به دربارایران برود، روی‌خوشی‌به فیگوئه را نشان‌نداد

٣٦٨ــ ویلسون : ص ۱۰۸

واورا تا سال ۱۰۲۶ در گوآ نگاهداشت.[۳۶۹] تااین که فیگوئه‌را توانست با یك کشتی کوچك تجارتی پس‌از پنج هفته خود را به هرموز رسانید و از هرموز عازم اصفهان شد. فیگوئه را بالاخره بعدازهفت ماه توقف درشیراز واصفهان که در انتظار اجازه شاه‌عباس برای شرفیابی بود درقزوین به حضور شاه عباس رسید.[۳۷۰] امااز ملاقات خودنتیجه‌ای بدست نیاورد زیرا شاه‌عباس دریافته بود پرتغالیهافقط میخواهندامتیازاتی بازرگانی تحصیل کنند وحاضربه همکاری باایران درجنگ با ترکها نیستند

هنگامی که‌فیگوئه‌را درایران بود، کمپانی‌هند شرقی انگلیس موفق‌شدتجارتخانه‌هائی درشیراز واصفهان وقراردادی بازرگانی باایران منعقدسازد [۳۷۱]

ازجزئیات این قرارداد که مورخ اول رمضان ۱۰۲۶ است درجائی ذکری نشده جزاینکه فلسفی در کتاب‌خود نوشته است شاه عباس در۱۰۲۶ فرمانی درباره تأسیس تجارتخانه در شیراز واصفهان وآزادی تجارت برای بازرگانی انگلیسی واعزام یك نماینده سیاسی ازجانب دولت انگلیس به ایران صادر کرد [۳۷۲] وآرنولدویلسون قرارداد مزبور را مربوط به سال۱۰۲۷ دانسته است. [۳۷۳]

۳۶۹ــ فیگوئه‌را : سفارت به ایران . مقدمه . ترجمه به زبان فرانسوی . *Ambassade en Perse Trad de Wicquefort. Paris 1669*

۳۷۰ــ همان مدرك ص ۳۰ و ص ۸۴ و ص ۱۸۰

۳۷۱ــ ویلسون ، ص ۱۰۶ و فلسفی . ص ۲۵۷

۳۷۲ــ زندگانی شاه‌عباس اول جلد چهارم ص ۲۵۷

۳۷۳ــ خلیج فارس . ص ۱۰۶

ولی خوشبختانه رونوشتی ازاین قرارداد در مجموعه‌ای خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی به دست آمد که جزئیات قضیه را روشن می کند [374] وما صورت کامل آن رادر پایان کتاب نقل خواهیم کرد. [375] (گراورهای ٤١ تا ٤٤)

بدین جهات فیگوئه را بی آنکه نتیجه‌ای ازمأموریت خود بدست آورد ، ناگزیرشد ، به کشور خود بازگردد . اودربیستم شعبان ۱۰۲۸ برای کسب اجازه مرخصی ، به حضور شاه باریافت و روز ١٤ رمضان اصفهان را به قصد اسپانی ترك گفت . [376]

بازگشت بی نتیجه فیگوئه را وتحکیم استیلای ایران در بحرین وقشم وبندر عباس (گمبرون) ، وبرخی دیگر از نواحی خلیج فارس، موجب شد که پادشاه اسپانی یکی ازسرداران خود به نام روی فریردو آندراد Ruy Freire de Andrad را به ایران گسیل داشت و او دستور داشت چنانچه پادشاه ایران راضی به واگذاری بندر گمبرون وجزیره قشم نباشد ، ازجانب پادشاه اسپانی وپرتغال اعلام جنگ کند وبالفور درقشم قلعه‌ای احداث نماید [377]

روی فریردوآندراد در اوائل رجب ۱۰۲۹ (ژوئن ۱٦۲۰) با چند کشتی جنگی به هرموز رسید وچون مطلع شد ، شاه عباس حاضر به قبول پیشنهاد پادشاه اسپانی وپرتغال نیست .

٣٧٤ـ مجموعه خطی همان ۵۰۳۲

٣٧٥ـ ضمیمه شماره ۵۷

٣٧٦ـ فیگوئه‌را ، ص ۳۵ـ۳۳۰

٣٧٧ـ نامه فیلیپ سوم به نایب‌السلطنه هند مورخ ٦ مه ۱٦۲۰ (۳ جمادی‌الثانی ۱۰۲۹) ، آرشیو ملی لیسبون TT: L. M. XIII. fol 317
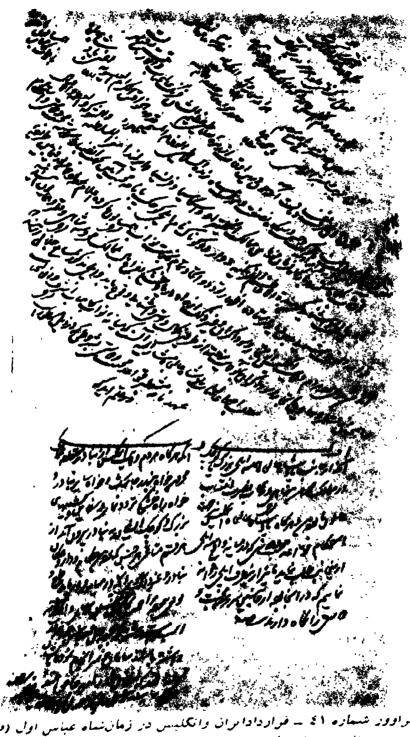
گراوور شماره ۴۱ – قرارداد ایران و انگلیس در زمان شاه عباس اول (قسمت

(از مجموعهٔ خطی شماره ۵۰۲۲ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی)

گراوور شمارهٔ ۴۳ـ قرارداد ایران وانگلیس درزمان شاه‌عباس اول ـ (قسمت سوم)

گراوور شمارهٔ ٤٤ـ قرارداد ایران وانگلیس در زمان شاه‌عباس اول (پایان)

دست به‌کار ساختن قلعه‌ای‌درقشم شد[۳۷۸] وعملا حالت جنگ با ایران را اعلام کرد. به علاوه کشتی های پرتغالی به عنوان این که انگلیسها محمولات ابریشم ایران را کـه به موجب تعهد و قول سفیر ایـران، رابرت شرلی، انحصار تجارت آن به دولت اسپانی‌وپرتغال واگذارشده بود برده‌اند، به ناوگان انگلیسی درگمبرون‌حمله بردندوچند کشتی وبسیاری ازسرنشینان آنها را اسیر گرفتند وبرخی‌نیزدرمعرکه کشته شدند. دراین‌وقایع، خسارات زیادی هم بـه ساکنان گمبرون وبازرگانان ایرانی وارد آمـد زیرا به بازرگانان ایرانی برای رفتن به هندوستان وخریدکالاهای تجارتی اجازه داده‌نمی‌شد.[۳۷۹]

این‌تصمیم دولت اسپانی ورفتارفرمانده نظامی او، باتوجه به وضع ایران که دراین روزها شاه عباس خـاطرش ازجـانب عثمانیها آسوده شده بود وهمچنین با درنظر گـرفتن پیدا شدن انگلیسهادرخلیج فارس‌واستقرارتوسعه قدرت آنهادرهندوستان، ازاشتباهـات بزرگ اسپانی بود که سرانجام هم به زیان قطعی آنها تمـام شد ودن فیگوئه را هم به این اشتباه دولت اسپـانی اشـاره کـرده و این تصمیم را یـك « دیوانگی محض » دانسته است[۳۸۰].

۳۷۸ـ اسکندر بیگ : عالم‌آرای عباسی ص ۹۸۰

۳۷۹ـ شاردن Chardin ، مسافرت به ایران ، جلد یکم ، ص ۳۳۷ متن فرانسوی

۳۸۰ـ فیگوئه‌را : سفرنامه ، ص ٤٦١ عین عبارت فیگوئه‌را چنین است :

«Je n'osais dire non plus ce qui obligea le Conseil à une entreprise si folle et si éloignée de toute apparence»

همین اشتباه واشتباهات دیگری که فرمانده ناوگان اسپانی وپرتغال مرتکب شد موجب گردید بالاخره پرتغال ، هرموز و سپس تمام متصرفات خودرا درخلیج فارس ازدست بدهد . زیرا افزون بر همهٔ این احوال . مأموران پرتغالی هم با مردم سواحل ایران وبه خصوص با بازرگانان ایرانی باخشونت بسیار رفتار می کردند[۳۸۱] ونه تنها به آنها اجازه رفتن به هندوستان وخرید کالاهای ارزانتر رانمی دادندبلکه آنهارا مجبورمی نمودند از کالاهای آنها درانبارهای هرموز بخرند[۳۸۲] وآن کالاهارا شصت درصد گرانتر می فروختند وبازرگانان ایرانی ازاین تحمیلات واقدامات آن چنان به جان آمده بودند که روزی یکی از آنها کالاهائی راکه به او تحمیل شده بود دربرابر قلعه نظامی پرتغالی ها درهرموز آتش زد.[۳۸۳]

این اوضاع موجب شد، شاه عباس برای کوتاه ساختن دست پرتغالی ها ازخلیج فارس، مصمم شود.[۳۸۴] وبه این نیت، باکمپانی انگلیسی هند شرقی وارد مذاکره گردید وانگلیسها نیز که

۳۸۱ـ درمدارك پرتغالی مکرر از رفتار خشونت‌آمیز ماموران پرتغالی یاد شده است. ازجمله در اسنادی مربوط به سالهای ۱۰۲۲ و۱۰۲۳ که تعدیات پرتغالی‌ها موجب نارضامندی و شکایت مردم هرموز وسواحل خلیج شده بود (سندهای شمارهٔ ۴۸۵ و ۴۸۶ جلد سوم کتاب موسوئنس) .

۳۸۲ـ ساردن : ج ۱ ، ص ۲۳۷

۳۸۳ـ کارملی ها در ایران ج ۱ ص ۱۰۲ و برای آگاهی بیشتر ازاعمال خشونت‌آمیز وبی‌رویه پرتغالی‌ها به همین‌کتاب از ص۱۰۲ تا ۱۰۴ رجوع‌کنید .

۳۸۴ـ ر . ك به عالم‌آرای عباسی ص ۹۸۰

درصحنه رقابت با پرتغالیها درایران، اگرچه هنوز زمان درازی از آغاز آن نگذشته بود ـ صدمات بسیار دیده بودند،[۳۸۵] همکاری باایران را پذیرفتند.

مذاکرات شاه عباس باانگلیسها که بالطبع از نظر پرتغالی‌ها دورنمانده بود و همچنین سخنان خشم‌آلود شاه که روزی در حضور چند تن از کشیشان پرتغالی ونمایندگان شرکت هند شرقی گفته بود « من‌این پرتغالیان را خوب می‌شناسم ومی‌دانم که باایشان چگونه رفتار باید کرد.»[۳۸۶] درحقیقت بمنزلهٔ اعلام جنگ بود وبه پرتغالی‌ها فهمانید، پادشاه ایران مصمم است به هر نحو باشدهرموز وقلمرو آنرا که جزو خاك خودمیداند، پس بگیرد

بدین‌جهات، سپاهیان ایران با همکاری ناوگـان انگلیسی جاسك‌را که موردحمله پرتغالی‌هاواقع شده بود، متصرف شدند وسپس قشم‌را هم ازدست آنها بیرون آوردند (۱۰۲۹) با تصرف قشم جزیره هرموزنیز که آب شیرین خود رااز قشم می‌گرفت، درخطربی‌آبی‌افتاد[۳۸۷]. درهمین روزهاایرانیان‌واعراب سواحل جنوبی خلیج هم برضد پرتغالی‌ها یك دل شده پرتغالی‌ها را از رأس‌الخیمه بیرون راندند وآنجارا متصرف شدند.[۳۸۸] در این

۳۸۵ـ از جمله درسال ۱۰۲۷ پرتغالی‌ها ، نماینده شرکت هندشرقی مقیم اصفهان وچندتن از همراهانش راکه برای تحویل گرفتن کالا ازکشتی‌های انگلیسی به هرموز می‌رفتند در راه مسموم کردند (فلسفی ، ج ٤ ص ۲۰۳) .

۳۸٦ـ فلسفی : ج ٤ ص ۲۰۸ که از سفرنامهٔ پیترودلاواله نقل کرده است .

۳۸۷ـ آرنولد ویلسون : ص ۹ـ۱۰۸ و برای آگاهی ازجزئیات این نبردها به سفرنامه فیگوئه‌را رجوع کنید (ص ٦۸ـ٤٦٥)

۳۸۸ـ آرنولد ویلسون ، همان صفحه .

گیرودار، پادشاه اسپانی، پر ردمتو دولا کروز Père Redemto de Lacruz را به عنوان سفیر، باپنج کشتی جنگی به ایران فرستاد تا درمورد انحصار تجارت ابریشم وهمکاری با ایران درجنگ باعثمانیها مذاکره کند. پادشاه اسپانی ضمنا برای روی فریر- دانداد دستوری فرستاده بود که اگر نتیجه مذاکرات سفیر باپادشاه ایران موافق خواستهای دولت اسپانی نباشد، جزایر قشم و بحرین وبندر گمبرون را تصرف کند.

اما پر ردمتو درراه در گذشت ویکی از کشتی ها نیز غرق شد. ولی چهار کشتی دیگر در ۱۳ رجب سال ۱۰۲۹ به هرموز رسیدند ونامه پادشاه اسپانی را به اصفهان برای کشیشان پرتغالی فرستادند که به عرض شاه عباس برسانند. لیکن پیدا بود که شاه عباس جواب مساعدی به نامه پادشاه اسپانی نخواهد داد.

مقارن این احوال چهار کشتی انگلیسی هم بادو کشتی پرتغالی که به وسیله آنها اسیر شده بود، به جاسك رسید (دوم صفر ۱۰۳۰). روی فریرداندراد خودرا به جاسك رسانید وجنگی سخت میان طرفین به وقوع پیوست کـه منجر به شکست پرتغالی ها شد (ربیع الثانی ۱۰۳۰ برابر با مارس ۱۶۲۱)[۳۸۹]

متعاقب این وضع، روی فریر متوجه قشم شد وقسمتی از آنجا را تصرف کرد و سپس به فرمان فیلیپ شروع به احداث یك قلعه نظامی در آنجا نمود (جمادی الاول ۱۰۳۰)[۳۹۰] ولی مردم قشم به منظور جلوگیری ازساختن قلعه، مقاومت کردند. نیروی ایران و کشتی های انگلیسی نیز به تخریب قلعه پرداختند (گراور ۴۵)

۳۸۹ـ مانوش : ص ۲۸۰ وفلسفی : ج ٤ ص ۲۱۲
۳۹۰ـ مانوش : ص ۲۸۱ و اسکندربیگ : ص ۹۸۰
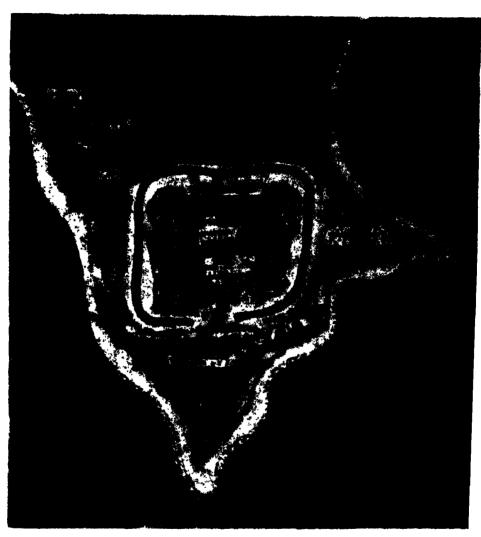
گراوور شماره ۵۴ ـ نقشه و طرحی از جزیره قشم
اصل به صورت رنگی در نسخه خطی کتاب «وضع هندشرقی» تألیف
پدرو باره‌تو دورزند است .

بدینگونه، زمینهٔ اتحاد ایران وانگلیس برای دفع پرتغالی‌ها وحمله به هرموز ازاینجا فراهم شد[۳۹۱] وشاه عباس‌ازانگلیسها درخواست کرد دربیرون کردن پرتغالی‌ها با اوهمراهی کنند.

براساس این پیشنهاد، چند ناو جنگی انگلیسی واردخلیج فارس شد ودر۲٤ صفر ۱۰۳۱ (۸ ژانویه ۱٦۲۲) دربندر میناب قراردادی میان ایران وانگلیس بسته شد :

«اول- درصورتی که به یاری‌خدا،ایرانیها وانگلیسهادراین جنگ پیروزمند گردند، مقررمی‌شوداستحکامات‌جزیرهٔ هرموز تازمانی که‌شاه عباس‌پادشاه ایران‌تصمیم‌جدیدی بگیردبه‌توسط پادگان ایرانی وانگلیسی اشغال‌خواهدشد.

«دوم - درآمدهای گمرکی‌بطورتساوی میان طرفین‌تقسیم خواهد شد و کالاهای انگلیسی از تمام حقوق گمرکی معاف خواهد بود.

« سوم - زندانیان مسلمان ، متعلق بـه دولت ایـران و زندانیان مسیحی متعلق به کمپانی خواهد شد و طرفین متعهد خواهند گردید که هیچیك اززندانیان را وادار به تغییرمذهب نکنند.

«چهارم - ایرانیها متعهد خواهند شد که‌نصف‌هزینه‌جنگی را اعم ازخواربارواسلحه ومهمات وزیان ناوهارابپردازند.»[۳۹۲]

۳۹۱- ماتوش ص ۲۸۱ ، نامهٔ فرنائودوآلبوکرك Fernão de Albuquerque فرماندار هند ، به تاریخ ۲۰ اکتبر ۱٦۲۱ (٤ذی‌حجه ۱۰۳۰) واسکندربیگ، ص ۹٦۰ .

۳۹۲- خانبابا بیانی : تاریخ ایران ، سال ۱۳۱۸ ، تهـران ، ص ۱۷۹

ماده دیگری نیز دراین‌قرارداد بوده است بدین مضمون که غنائم جنگی به تساوی میان دوطرف تقسیم خواهد شد.[۳۹۳]

پس از انعقاد این قرار داد سپاهیان ایران به فرماندهی امامقلی‌خان از راه خشکی، ونیروی دریائی انگلیس ازجانب دریا، هرموزوقلعه آنجا را در محاصره گرفتند (۸ ربیع‌الثانی ۱۰۳۲=۲۰ فوریه ۱٦۲۲)، [۳۹٤] پرتغالی‌ها بعداز «دوماه وچند روز» تسلیم‌شدند[۳۹۵] وهرموزبه‌تصرف سپاهیان‌ایران و کمپانی هند شرقی درآمد. دراین‌واقعه، محمود شاه، سلطان هرموز که بابودن پرتغالی‌ها اختیار وقدرتی ازخود نداشت وبه گفته اسکندر بیک، پرتغالی‌ها «خرج الیومی ازمداخل ومخارج [هرموز]» جهت اومعین کرده‌بودند، باوزیرش رئیس‌نورالدین اسیر شدند و امامقلی خان آنها را به شیراز فرستاد و درآنجا درگذشتند وحکومت جزیرهٔ هرموز به ولدخان سلطان سپرده شد (جمادی‌الثانی ۱۰۳۱).

بدین‌ترتیب سلسلهٔ ملوك هرموز ویا به گفته مورخان دورهٔ صفوی «والیان هرموز» درسال۱۰۳۱منقرض شد (شجره‌شمارهٔ۲) و هرموز که کلید خلیج فارس وسیادت پرتغال بود و دولت پرتغال برای نگهداری‌آن سالانه ۱۹،۷۸۰،۹٤۰ رئیش که‌به‌پول

۳۹۳ـ فلسفی : همان کتاب ج ٤ ص ۲۱٦

۳۹٤ـ ماتوش : ص ۲۸۷، نامهٔ یکی ازماموران پرتغالی به فرماندار هند پرتغال .

۳۹۵ـ بیانی ص ۸٦ . برای تفصیل مبارزات هرموز به کتاب فلسفی (زندگانی شاه‌عباس اول، جلد چهارم، صفحات ۲۲۲تا۲۲۸) واسکندربیک از ص ۹۷۹ تا ۹۸۲ رجوع‌کنید .

شجره شماره / ۲

شجرهٔ ملوک هرموز *

(از ۹۱۳ تا ۱۰۳۱ هجری قمری)

۱۰ = قطب‌الدین تهمتن
(۸۳۹-؟)

۱۱ - فخرالدین تورانشاه دوم
(؟-۸۳۹)

شهاب‌الدین

۱۲- شامویس‌شنگلشاه
(پنج ماه)

مقصود

۱۳- سلغرشاه یکم
(۹۱۰ - ؟)

۱۶ - سیف‌الدین
اما نصر شاه
(۹۲۱-۹۱۱)

۱۷ - تورانشاه چهارم
(۹۲۸-۹۲۱)

۱٤ - تورانشاه سوم
(۲۰ روز در ۹۱۰)

۱۵ - ؟
(چندماه‌از۹۱۰ تا ۹۱۱)

۱۸ - محمدشاه اول
(۹٤۰-۹۲۸)

۱۹ - سلغرشاه دوم
(۹٤۸-۹٤۰)

فیروز شاه

۲۰ - فخرالدین تورانشاه پنجم
(۹۷۱-۹٤۸)

۲۱ - محمد شاه دوم
(۹۷۲-۹۷۱)

۲۲ - فرخ شاه اول
(حدود ۹۹۰-۹۷۲)

۲۳ - تورانشاه ششم
(۱۰۰٦ - حدود ۹۹۰)

۲٤ - فرخ شاه دوم
(۱۰۱۰ - ۱۰۰٦)

میرغالی شاه

۲۵ - فیروزشاه
(۱۰۱۹ - ۱۰۱۰)

تورانشاه

۲٦ - محمود شاه
(۱۰۳۱ - ۱۰۱۹)

---

* برای شجره ملوک‌هرموز ازآغاز تأسیس سلسلهٔ مزبورتا سال۹۱۳به‌ص ۲۱-۲۰ همین کتاب رجوع کنید .

امروز ایران ۵۹،۳۴۲،۸۲۰ ریال میشد، [۳۹۶] خرج می کرد از دست پرتغالیها بیرون رفت. (گراور ٤٦)

۳۹٦- جوآکیم‌وری سیموسرائو : مقدمهٔ ترجمه سفرنامه‌اورتا روبلو، ص ۱۷ .

این پول برای مخارج پادگان نظامی ، نگهداری قلعه ، حقوق و مواجب کارمندان‌گمرك و دیوانخانه ، وسائل و لوازم کشتی ها ، هدایائی‌که به ملوك اطراف‌که کالاهای بازرگانی قلمرو حکمرانی آنها به هرموز می‌رسید وهمچنین برای اعانات وخیریه‌ای‌که به مؤسسات مذهبی مثل بیمارستان ها وکلیساها و خیریه داده می‌شد به مصرف می‌رسید .

گراور شماره ٤٦ـ مجموعهٔ خرابه‌های قلعهٔ پرتغالی هرموز
(از کتاب آثار شهرهای خلیج فارس تألیف احمد اقتداری)
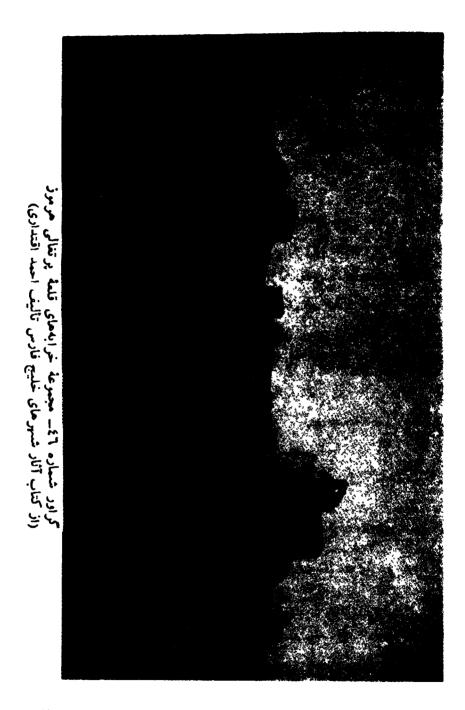
مرحله دوم (۱۰۴۳-۱۰۳۱ ه . ق)

بعد از تصرف هرموز وقشم بوسیله سپاه ایران که باهمکاری نیروی دریائی انکلیس صورت گرفت(ماه جمادی‌الثانی۱۰۳۱ه= آوریل ۱۶۲۲)، پرتغالیها خودرا به‌مسقط کشیدند[۲۹۷] تانیروی کمکی بآنها برسد. اگرچه درآنجا نیزمورد حمله کشتی‌های انکلیسی هلندی قرار گرفتند[۲۹۸](۱۰۳۲=۱۶۲۳)ولی بالاخره در مسقط مستقر شدند [۲۹۹] و با رسیدن نیروهـای کمکی از هندوستان، باز برای بدست آوردن هرموز وقشم تلاش بسیـار

۲۹۷- نامه کشیش جوآنوداکنسی‌سائو João da Conceiçâo به حکمران هند، بتاریخ سوم ژوئن ۱۶۲۰که از هرموز نوشته است (ر.ك به فهرست ماتوش ص ۲۸٦) و تاریخ کاپیتان بزرگ ، روی فریردوآندراد (ر . ك . به ماتوش ص ۳۱٤) .

۲۹۸- مجموعهٔ اسناد عمومی درکتابخانهٔ ملی لیسبون . FG شماره ۱۷۸٤ ، برگهای ۱۳ و ۱٤ و ۱٦ (ر . ك به فهرست ماتوش ص ۲۹۱) .

۲۹۹- آرشیو ملی لیسبونTT: LM.XXIX fol 147r (ماتوش ص ۳۱۰ – ۳۰۹) .

می کردند[400] ودرضمن برای تضعیف قوای ایران، به آتش اختلافات ایران وپاشای بصره دامن می‌زدند وحتی نیروئی هم به کمك و پشتیبانی پاشای بصره فرستادند. [401]

بنابراین، پرتغالیها باآنکه هرموز وقشم را از دست داده بودند باز درخلیج باقی‌ماندند ورفته‌رفته توجه خودرا به‌جانب سواحل‌جنوبی خلیج فارس یعنی به‌بحرین وقطیف وقطرودوبی معطوف نمودند[402] (اواخرسال ۱۰۳۶=۱۶۲۷) ولی تاشاه‌عباس زنده بود، جرأت اقدامی در مورد قشم و هرموز و بحرین نداشتند

شاه عباس در ۲۴ جمادی‌الاول ۱۰۳۸ درگذشت وشاه صفی ـ‌به جای او به سلطنت ایران رسید (۱۰۵۲ ـ ۱۰۳۸ هـ.ق). پرتغالیها که همواره چشم به هرموز و کرانه‌های خلیج فارس داشتند از تزلزل وضع‌ایران استفاده کرده‌برای بازبدست‌آوردن هرموز وتحصیل امتیاز صید مروارید خلیج، به شاه‌صفی فشار آوردند[403]. ولی نه‌تنها توفیقی نصیبشان نشد بلکه شاه‌صفی با رقیب‌آنها، کمپانی هند شرقی، قراردادی برمبنای‌قراردادی که شاه عباس باآنها بسته‌بود، دراول ذی‌حجه۱۰۳۸ منعقد کرد

۴۰۰ـ ر. ك به فهرست ماتوش: ص ۲۸۷ تا ص ۲۹۰ و ص ۲۹۲ تا ص۲۹۶که مشخصات‌کلیهٔ اسناد مربوط به این موضوع را بدست داده است.

۴۰۱ـ ماتوش: ص ۲۹۲ و ص ۲۹۵

۴۰۲ـ همان مدرك صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۳

۴۰۳ـ مجموعهٔ اسناد کتابخانهٔ ملی لیسبون، شمارهٔ ۲۶ـ۱۳۵۰ AP، صفحهٔ ۱۵ (ماتوش ص ۳۰۵).

(گراورهای ٤٧ تا ٥١) . [٤٠٤] و به پرتغالیها فقط اجازه داده شد دربندر کنگ Kong که درشرق بندرلنگهٔ امروزی واقع بوده ، باهمان شرایط که برای تأسیس تجارتخانه دربندرعباس به انگلیسها اجازه داده شده بود تجارتخانه‌ای تأسیس نمایند. اما از خصوصیات ویژه این امتیاز این بود کـه تعهد شده بـود چنانچه میان‌طرفین‌اختلاف وجنگ هم وقوع یابد امتیازمزبور به قوت خود باقی خواهد بود[٤٠٥] . (١٠٣٩ هجری=١٦٣٠)

به موجب این‌قرارداد، عواید حاصل از گمرك بندر کنگ

٤٠٤ـ رونوشتی از این قرارداد در مجموعهٔ خطی شمارهٔ ٥٠٣٢ کتابخانهٔ مجلس شورایملی هست که عکس صفحات آنرا در اینجا به چاپ رسانیده‌ایم و متن قرارداد را نیز درضمائم کتاب خواهیم آورد (ضمیمه ٥٨)

٤٠٥ـ ژان‌اوبن: مقدمهٔ سفرنامهٔ گرگوزیو ره‌برافیدالگو، ص١١

فلسفی نوشته است «پرتغالیان در١٠٣٤ قمری، سه سال بعد ازسقوط هرموز، چون از بازگرفتن آن جـزیره نـومید شدند با شاه‌عباس از در دوستی درآمدند ورسماً ازآنچه در سواحل خلیج فارس داشتند چشم پوشیدند . در عوض ازشاه اجازه یافتند که در بندر کنگ قلعه وتجارتخانه‌ای بسازند و در بحرین به صیدمروارید بپردازند و به موجب عهدنامه‌ای مقرر شدکه از آن تاریخ کالا های پرتغالی درآن بندر ازعوارض حقوق گمرکی معاف باشد» (روابط خارجی در دوره صفویه ص ١٥٦ وزندگانی شاه‌عباس اول ج ٤ ص ٢٣٠)

اما از این وقایع دراسناد موجود، ذکری یافت نشد و گشایش تجارتخانه کنگ هم درسال ١٠٣٩ هـ ق در زمان پادشاهی شاه‌صفی بوده است نه درسال ١٠٣٤ .

گراور شماره ۴۷- قرارداد ایران وانگلیس در زمان شاه‌صفی - قسمت اول
(از مجموعه خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی)
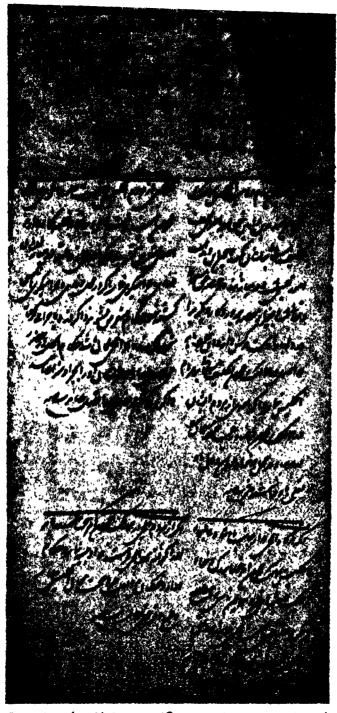
گراوور شماره ۴۸ ـ قرارداد ایران و انگلیس در زمان شاه صفی ـ قسمت دوم
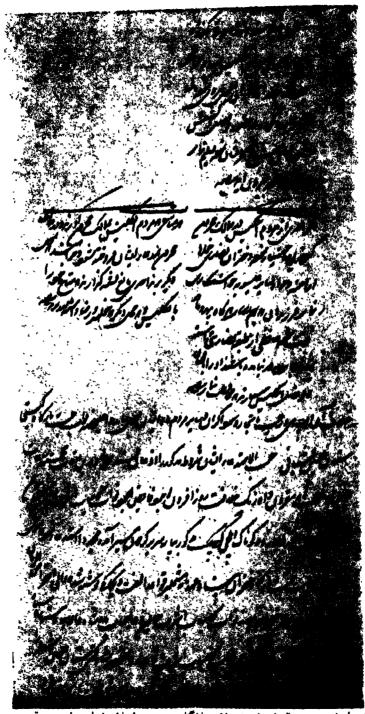
گراوور شمارهٔ ۵۰ ـ قرارداد ایران وانگلیس در زمان شاه‌صفی ـ قسمت‌سوم

به طور تساوی بین ایران وپرتغالیها تقسیم می‌شد[٤٠٦].

چند سال بعدپرتغالی‌ها موفق شدند خود را از زیراستیلای اسپانیائی‌هاخارج کرده،استقلال خویش‌رامجدداً بدست آوردند (١٠٥٠هـ. ق برابر با١٦٤٠)وازاین‌تاریخ سروکارایران‌بازبادولت پرتغال افتاد.

به هرحال پرتغالی‌ها تا سال ١٠٦١ که امیر مسقط آنها را ازمسقط بیرون راند، درآنجا بودند[٤٠٧]

تأسیس‌تجارتخانه دربندر کنگ،اگرچه خود توفیقی بود، اماپرتغالی‌هاکه روزی، تمام خلیج‌فارس ونیمی‌از کرانه‌های آن را دردست داشتند، باین توفیق راضی‌نبودند وبرای تأمین‌نیات خود صلاح را درنزدیکی با انگلیسی‌ها دیدند. به این‌نظر در ١٠٤٤ با آنها قراردادی بازرگانی منعقد کرده وبه موجب آن، مسقط به‌آنهاواگذارشد.

در کنگ هم وضع به همان حال باقی نمـاند زیرا بعد از شکست‌پرتغالیهادرمسقط، شهبندر کنگ‌ازپرداخت‌سهم‌پرتغالیها امتناع کرد تا اینکه درسال ١٠٩١ هجری (٢٢ جمادی‌الثانی)

٤٠٦ـ جملی کارری Gemelli Careri جهانگرد ایتالیائی که درسال ١١٠٥ هجری (١٦٩٤) از بندر لنگه دیدن کرده است (نقل از مقدمهٔ ژان اوبن ترجمه کتاب «سفارت گرگوریوپره‌یرا ــ فیدالگو ص ١٢

L'Ambassade de Gregorio Pereira Fidalgo à la cour de Châh Soltân Hosseyn (1696-1697), Lisbonne, 1971 .

٤٠٧ـ بیانی : روابط سیاسی ایران با دولتهای غربی اروپادر دورهٔ صفویه ، ص ٨٧

شاه سلیمان فرمانی مبنی بر تأیید قرارداد سال ۱۰۳۹ صادر نمود (۲۰ ژوبه ۱۶۸۰)[۴۰۸]. در اجرای این فرمان در همان سال، قرارداد تازه‌ئی بین ژنرال دم رود ریگودا کشتا Dom Rodrigo da Costa. با شهبندر کنگ به نمایندگی دولت ایران بسته شد که به موجب آن دولت ایران بابت سهم پرتغالی‌ها از عوابد گمرکی کنگ که عقب افتاده بود، نه هزار تومان یکجا پرداخت نمود و نیز تعهد شد دولت ایران در آینده هرسال مبلغ هزار تومان بابت سهم پرتغالیها وصد تومان بابت هزینه زندگی و خوراك نماینده تجارتی پرتغال در کنگ بپردازد[۴۰۹] (گراورهای ۵۲ و ۵۳)

۴۰۸ـ ماتوش صفحات ۳۲۷ و ۳۲۸

۴۰۹ـ TT: Graca III' E. P. 270 به فهرست ماتوش نیز نگاه کنید، ص ۳۲۸.

درفش کاویانی

پرچم شاهنشاهی ایران باستان

از :

رشید شهمردان

از : رشید شهمردان

درفش کاویانی
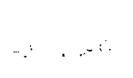
پرچم شاهنشاهی ایران باستان

کریستنسن دریکی از سخنرانیهای خویش چنین بیان نمود «تاریخ‌کهن ایران ، تازگی ودلکشی‌ویژه و موقعیت خاصی برای تحقیق و بررسی داراست رشتهٔ رشد و نمو افسانه‌های تاریخی‌ایران راطی‌چندین هزارسال‌میتوان ازنوشته‌های پهلوی‌که‌دنباله‌اوستاست بدست گرفت وآنرا باروایتهای دوره‌اسلامی دنبال‌کرد. اگرروایات مشترك هندوایرانی ، کهن‌تر از اوستا موجود باشد ، میتوان از بررسی در رویدادها ومنابع دیگرهندی ، ازدوره اوستائی‌هم‌بالاتر رفت. اینگونه رشد طولانی راازمنابع صحیح‌مواد، باید حلقه‌بحلقه دنبال کرده بهم پیوست. آنگاه محقق بمرحله نادری میرسد که‌امکان بینش در نفس تاریخ افسانه‌ای وسازمان دوجانبه آن، بین‌روایات واقوال علمی ومعمولی برایش‌فراهم‌میشود که اغلب‌آن باتاروپود تفکرات دینی راوی تاریخ آمیخته است...»

یکی از افسانه‌ها، افسانه کاوهٔ آهنگر است که در شاهنامه صورت‌کلاسیکی بخودگرفته است . پادشاهی‌جمشید بپایان میرسد. ده‌آك یاضحاك یا آژی‌دهاك اوستا سلطنت ایران را غصب‌کرده و

یکهزار سال باظلم وستم فرمانروائی میکند. عاقبت ضحاك پس از چندپیکار بدست فریدون اسیرو براهنمائی ایزدسروش اورا در غل وزنجیرکرده دردماوند بزندانمیافکند. افسانهٔمربوط نقش ضحاك وپیکار شدید بین نیروی زشت وزیبا وکشتار فرشتگان و ایزدانو دیوان واهریمنانموضوع گفتار نیست. گفتار و بررسی ما مربوط بشخصیت خود کاوه میباشد.

چون دربیانات خود فردوسی دقیق شویم، معلوم میشودداستان مورد فریدون وضحاك حلقه اصلی واساسی نیست پس از آنکه فریدون رهبرمردمان میگردد، اسمکاوه بکلی ازمیانمیرود. اگرروایت فردوسی معیار قرارداده شود. چنین احساس میگردد که داستانکاوه بمنظور توجیه اصل پرچم شاهنشاهی معروف بدرفش کاویان تهیه شده است.

اوستا وضحاك: یك سرچشمه این قسمت تاریخ ایراناوستاست که درباره فریدون وضحاك صحبت میدارد وضحاك را موجودیسه پوزه، سهکله، ششچشم وهزاراندستان وتردستی میخوانند. چنانکه:

«این نیك بختی بهآبتین رسیدکه اوراپسری زائیده شد فریدون ازخاندان توانا[1] ازبرای اردویسور اناهیته، فریدون مراسمنیایش برپا کرد وخواست که برآژی دهاك سهپوزه سهکله شش چشم، هزار چستی وچالاکی دارنده پیروز شود[2] کهفریدون دلیر کسیکهضحاك را شکست داد آن ضحاك سه پوزه سهکله شش چشم که دارایهزاران تردستی بود، آن دروغ دیوآسای بسیار قوی[3] آن فررا پسر آبتین.

۱ــ یسنا ۹ــ۷

۲ــ آبانیشت بند ۲٤ــ۲۳

۳ــ بهرامیشت ۱٤ــ٤۰

فریدون برگرفت که اژی‌دهاك سه‌پوزه سه‌کله شش چشم هزاران دستان را شکست داد [۴]

اوستا دربارهٔ کاوه بکلی ساکت است واز او هیچ سخن‌نمیراند گویا که مجهول و ناشناس باشدمنظور این‌نیست که‌شایدنویسندگان اوستا اورا نمیشناخته‌اند. ذکر بسیاری از شخصیتهای درجهٔ دوم در تاریخ کهن ایران در بخشهای اوستا نیامده است. هنگام جمع‌ـ آوری اوستا در دوره ساسانیان که‌کتاب هشتم ونهم دینکرد پهلوی ازآن صحبت میدارد، باز ازکاوه نام برده نشده است . مهمتر و شگفت‌تر آنکه در نوشته‌های دینی پهلوی که آگاهیهای فراوانی درموزد کهن‌ترین بخشهای روایات بدست میدهد. حتی یکبار هم نام اوذکر نشده است نخستین باری که ازکاوه اسم برده شده در تاریخهای دوره اسلامی وفردوسی است

خداینامه : بایددانست سرچشمهٔ مهم‌اطلاعات تاریخهای‌عربی وپارسی روایات خوذای نامك (خداینامه ـ شاهنامه) است‌که‌بظن قوی‌در اواخر دوره ساسانیان تدوین گردیده واینك دردست نیست بنابراین با اطمینان‌خاطر میتوان‌گفت فردوسی وتاریخهای قدیم عربی وپارسی جدیدکه از آسیب روزگار سلامت مانده، موادمشترك خود راازمنبع اصلی‌که خداینامه پهلویست اخذ کرده‌اند.

بنظر میرسد مندرجات خداینامه. روایات تاریخی اخیربوده. تاروایات دینی که‌در نوشته‌های پهلوی مذهبی ضبط شده است . کریستنسن نظربه بررسیهای دقیقی‌که دراین موردبعمل آورده ، معتقد است نوشته‌های دینی پهلوی، تاریخ باستانی راکه تا دوره

۴ـ زامیادیشت ۹ـ۳۶ـ۳۷

اشکانیان برشد رسیده، تقریباً بکمال و درست بازگو میکند درحالیکه روایات خداینامه صورتی‌است‌که دردوره ساسانیان بخودگرفته‌است

منظور اساسی نویسنده یانویسندگان خداینامه تجلیل‌وستایش شاهنشاهی ساسانیان وخاندان بزرگان همزمان خود بوده است. تاریخ باستانی رااز دریچه زمان خود میدیدند. افسانه‌ها را بطور کلی بدایره انسانی پائین آورده، شخصیتهای ماجراجو وفانتزی‌را بکنار ریخته ، خاندانهای بزرگ‌معاصررا،از روی‌نسب‌بقهرمانان دورهٔ باستانی وابسته میسازند. بسیاری از رویدادهای کم اهمیت دوره اشکانیان وساسانیان را بدوران باستانی منتقل و همینطور شخصیتهای تاریخی‌دوره‌خودرا بصف‌قهرمانان‌وپهلوانان افسانه‌ای باستان وارد میساخته‌اند .

نویسندگان اسلامی : نویسندگان اسلامی که مندرجات مهم خداینامه را حفظ کرده‌اند، اراده تغییر وتبدیل روایات رانداشته وآنچه راکه بتصورشان، موجب رنج احساسات دینی مسلمانان‌بوده انداخته‌اند . گزارشها وروایات پهلوی راکه‌عجیب‌وغریب‌مینموده چنان اصلاح کرده‌اند که‌بعقل بگنجد. یکی ازآن نمونه‌ها رشد و نمو ضحاك از موجود سه‌پوزه، سه سر وشش چشم افسانه‌ایست که بپادشاه بزرگ خداینامه تغییر صورت داده‌ودومار ازکتفش‌میروید که خوراکشان مغز سر انسان بوده واین صفت مشخصه‌ایست که همانندآن درنوشته‌های پیشوایان دینی‌بدیده میآید. طبری ودینوری نیز همراه بااین روایت، روایتی ذکر میکنند که‌ضحاك دوزخم بر دوش داشته که مغز سرانسان مرهم آن بوده است .

سرچشمهٔ داستان کاوهٔ آهنگر وبنیاد پرچم شاهنشاهی ایران در شاهنامه فردوسی وتاریخهای پارسی وعربی بی‌تردید خداینامه

میباشد. لکن در نوشته‌های دینی پهلوی، ذکری ازآن یافت‌نمیشود. باحتمال قوی بایستی بروایت اواخر دورهٔ اشکانیان ویا روایت دوره تاریخی ساسانیان مربوط باشد اماچنین افسانه‌ای چه‌جور بوجود آمده است؟ بنظر کریستنسن اشتباه فهمی‌لغوی درفش رابنام کاوه منسوب ساخته است

کاوی‌وکاوه : واژهٔ کاوی دراوستا معمولا به‌امیر ترجمه‌میشود وسانسکریت‌آن نیزکاوی بمعنی‌داناست درگاتها سرودهای‌زرتشت نخستین بار باین واژه برمیحوریم اوستای بعدتر نیز گاهی‌بتقلید ازگاتها آنرا بمنظور دستهٔ مخالفان زرتشت بکار برده است. کاوی در اوستا باواژهٔ کرپان همراه ذکر میشود کاویها مردمان توانگر ونیرومند ومخالفان زرتشت میباشند. کرپانها پیشوایان‌آنها هستند واز جمله دیویسنان بشمار می‌ایند

کــاوی درگاتهــا صفت‌شاه گشتاسب پشتیبان زرتشت است. اوستای بعدی نیز آنرا بنام همه پادشاهان خانـــدان کیان، دومین سلسلهٔ بزرگ تاریخ باستان پیوند کرده. که کیقباد یاکاوی کواته [5] بنیان گذار آن میباشد. کاویان جمع‌کاویست در حالت مالکیت وبنا بقانون دستوری مشترك اوستا وسانسکریت بجای صفت که مراداز آن شاهی‌وسلطانی است‌بکار میرود. افزون‌براین‌واژه‌کاوی درگاتها بصورت کاوه یسچا [6] بمعنی پیروان کاوی هـــم استعمال شده. در پهلوی درفش کاویان بمعنی درفش شاهنشاهی است. شمس‌اللغات وبرهان قــاطع بترتیب درفش گاوان ودرفش کاوان نوشته‌اند .

5— Kāvi Kavaeta

6— Kāvayascha

صورت اخیر آن کیان در پهلوی ساسانی و پارسی بواژه کاویان تغییر شکل داده است. کاوی در پهلوی ساسانی و پارسی به که‌وکی تصغیر شده است. دودمان کیقباد که صفت‌کی بنام همه پادشاهان آن پیوسته است، کیان نامیده شده. تصغیر کاوی در ادبیات پهلوی که وکی میباشد. اما زبان ارمنی که شامل واژه‌های پهلوی دوره اشکانی است آنرا به‌کو[7] تصغیر نموده چنانکه بجای کیخسرو، کوخسرو گویند. پهلوی مانوی‌که در تورفان بدست آمده. واو کاوی را در تصغیر حفظ وقویاقاو نوشته‌اند. حذف واو در پهلوی هنگام تصغیر کاوی به‌که یاکی بظن قریب از اواخر دوره اشکانی واوایل دوره ساسانی آغاز شده باشد. اما درفش کاویان در پهلوی بمناسبت‌نفوذ سنت ادبی باحفظ واو حفظ شده است. چون واژه متداول کیان. در دوره ساسانیان بکار میرفت. کاویان مفهوم مردم نمیبود آنرا صفت اسم خاص‌کاو[8] تصورمیکردند و با پسوند اك. کاوك گردیدو وبپارسی بکاوه تبدیل یافت واسم درفش بدان منسوب گشت. واژه کاو وکودرپارسی سره بخطا گاو وگو بمعنی پهلوان بکار میرود.

بنابرآنچه گذشت موقع تجدید نظر بصورت‌روایت فرا میرسد بلعمی در ترجمه تاریخ طبری وشرح جنگ قادسیه. هنگامیکه‌پرچم ایران بدست سپاه اسلام میافتد، آنرا بنام درفش کیان یاد میکند نه کاویان که اتفاقاً درست میباشد ودر ادامه سخن خود گوید، درفش را کی‌هنگام پیروزی برضحاك بردوش داشت. یوستی در لغت‌نامه اوستائی خودنام کاوه‌رابدین جورمعنی میکند «اوستائی آن‌کاویه[9]

7— Kav

8— Kāv

9— Kawviya

ومراداز آن شاهی و نسل کاوی است» اماموردروایت کاوه خاموش است.

اگر گفته های کریستنسن درست باشد. روایت کاوه آهنگر، دردوره ساسانیان درست شده و بسرعت هرچه تمام بین مردم متداول و معروف گشته است. یکی از هفت خاندان ایرانی که درکشور ایران مقام بزرگی را بارث حفظ میکردند خاندان کارن است که دردوره اشکانیان هم مصدرکار بوده‌اند سوخراو فرمانده نیرومند از آن خاندان بودکه درزمان قباد (۵۳۱ــ۴۸۶م) میزیست. ان خاندان‌را بنیانگذار درفش میدانستند فردوسی کارن را پسر کاوه وفرمانده کل نیروی فریدون میخواند بگفته ثعالبی کارن همان پسری است که کاوه بارشادت بی‌نظیرخویش اورا دردربار ضحاك ازمرگ نجات داده است. بنابرروایت طبری. خاندان کارن ازنسل منوچهراند. باز بنا بروایت دیگر طبری کارن درزمان سلطنت شاه گشتاسب میزیسته است

تاریخ نویسان اسلامی : چنان مینماید کـه روایت کاوه در خداینامه باروایت قدیم جنگ ضحاك وفریدون باستواری پیوند نگردیده. این حقیقت نه‌تنها از سخنان فردوسی بلکه از گفته های طبری که سه نوع روایت راذکر میکند بخوبی آشکار است. سرچشمه روایاتی‌که طبری ازمنابع مختلفه‌کسب‌کرده بازهم بایستی خداینامه باشد. روایت اول ودوم طبری رابلعمی هنگام ترجمه بهم آمیخته اما روایت سوم طبری جرأت ورشادت کاوه است هنگام دادخواهی دربارگاه ضحاك ستمکاره . بگفته طبری :

«چون مردم ازظلم وجور ضحاك درآه وناله بودنـد، بزرگان کشور باتفاق آراء کاوه راازاصفهان میطلبند تادر بارگاه ستمکار دادخواهی کنند. اجازه شرفیابی برایش حاصل وکاوه در بارگاه‌شاه

مدتی دربرابر او بی‌آنکه آداب کرنش‌و تحیت بجای آرد، میایستد. پس ازچندی میگوید، ای شاهنشاه بچه طریقی تحیت بجای آرم. آیا تحیت شاهنشاهی که برهمه کشورها فرمانروا است یا پادشاهی که دراین کشور فرمانرواست. ضحاك میگوید البته تحیت شاهنشهی که برهمه کشورها فرمانروا است. آنگاه میگوید اگر فرمانت برهمه کشورها نافذ است مردم این کشور چرا باید خوراك مار را تهیه کنند ومردم‌کشورهای دیگر فارغ بال و آسوده باشند. چــرا تهیه خوراك بعدل و بدادبین همه مردم‌کشورها تقسیم‌نمیکنی. این راگفته وچنان بدادخواهی میپردازد که‌بر ضحاك مؤثر واقع وبگناه خویش اعتراف وتوبه وپیمان میکندکه در اصلاح امر بکوشد. مردم آرام شده میروند. سپس اودگ مادر ضحاك پیش آمده فرزند راسرزنش میکند چرا برابر مردمان ملایمت نشان داده است. ضحاك جــواب میدهد آنها از روی منطق ونکات قانونی وی را ساکت میسازند و مادر را بسکوت امر میکند.»

چندی پس‌از آن مردم شهر مجاور را بار میدهد ودر جبران مافات وتقلیل مشکلات ومصائب آنها فرمان صادر میکند. فردوسی وبلعمی در مورد روایت اخیر ساکت هستند. اصل روایت شایــد همین موضوع باشد. کاوه ازهمان آغاز کار، پهلوان معرکه نبوده اما رویداد تاریخ بتدریج بانام او ارتباط حاصل میکند وبعدها با اندکی تغییر موید جنبه قیام مردم میگردد.

بلعمی درترجمه‌تاریخ طبری(۹٦۳میلادی) مطلبی‌اضافه‌میکند که فردوسی وطبری هر دو ندارند وآن اینکه کاوه شال سرخویش را بجای پرچم برچوب میافرازد. مسعودی (درگذشته ۹۵٦م) در

مروج الذهب خویش بطور بسیار کوتاهی ازواقعه ضحاك بدون ذکر نام کاوه صحبت واشعار میدارد. ایرانیان برضحاك شوریده فریدون را بپادشاهی برمیدارند و پرچمی از چرم برافراشته درفش کاویان نام مینهند. فریدون برضحاك دست یافته اورا در دماوند حبس میکند. درکتاب التنبیه والاشراف روایت کاوه راطبق بیان طبری اظهار میدارد ولی کاوه را کفشدوز میخواند نه‌آهنگر ،چرا که درفش معنی ابزار پینه دوزی هم میدهد. همینقدر اشعارمیدارد که کاوه بنا بدستوری پرچم چرمین برمیافرازد .

حمزه اصفهانی نیز مانند دینوری درذکر تاریخ ایران درمورد رویدادکاوه ساکت است. بیرونی درآثارالباقیه جشن مهــرگان را جشن پائیز میخواند ومیگوید دراین روز مردم ازقیام فریدون، پس از پیکار کاوه برضحــاك آگاه میشوند. مقدسی مهرگان را در واقعه ضحاك وفریدون ذکر ومیافزاید فریدون ضحاك را در آن روز پس‌از پیکار کاوه و برافراشتن پرچم در دماوند حبس مینماید ثعالبی (درگذشته ۱۰۳۸م) اخبار منابع مختلف راباهم بعباراتی شیوا واستفاده ازطبری نیز تشریح می‌نماید.[۱۰]

ابن مسکویه، یاقوت، حمدالله مستوفی‌ودیگران‌نیزدرموردکاوه ودرفش صحبت داشته‌اند، لیکن صحبت آنان، همان تکرار سخنهای پیشینیان میباشد. اما میرخوند (درگذشته ۱۴۹۷ م) همان گفتار بلعمی را با عباراتی فصیح و بلیغ ذکر میکند، لکن درموردنیاکان فریدون ونوح پیغمبر ساکت است .

منظور از جمله اخیر روضةالصفا در مورد قباد پسر کاوه

۱۰ـ غرر اخبارالملوك‌الفرس وسیریهم ـ ترجمهٔ محمود هدایت

اشاره‌ایست بنسل مستقیم قباد پسر انوشیروان دادگر ساسانی . هربلوت [11] خاورشناس فرانسوی (درگذشته ۱۶۹۵م) در کتاب خویش [12] که بگفته کریستن‌سن از منابع دوران اخیر و گمنام استفاده نموده انوشیروان را با کمال صراحت از نسل آهنگر اصفهانی میخواند .

بدین روش خط سیر تجدید نظر در روایت مربوط به کاوه آهنگر را میتوان دنبال کرد، مردی که درفش شاهنشاهی ساسانیان را با نام خود مشهور ساخته و براستی نام خودرا بآن پیوند کرده، بدرفش شاهنشاهی هستی نداده است .

روایات همانند دیگر : اینك بمطالعه افسانه‌های همزمان مورد فریدون و ضحاك پرداخته میشود تا دیده شود آیا در آن دوره روایتی که شاهزاده‌ای با اژدهای سه سر به پیکار پرداخته موجود بوده و باعث شده نام کاوه آهنگر از آن بوجود آید. پرسش مذکور باز پرسش دیگری بوجود میآورد که چرا نام آهنگری بر درفش منضم گردد. در ژرفای روایت مقصودی براستی باید نهان باشد که صفت مشخصه باستانی را جلو دیدگان ما بگذارد .

افسانه های جهان هندو اروپائی ، با روایت آهنگران انباشته است . پیشه آهنگری، اصل و رشد آن با رنگ سحر و جادو آمیخته است . خدایان و دیوان هنر آهنگری و سلاح سازی را به انسان تعلیم میدهند ، تا در انجام کارهای بزرگ قهرمانی توفیق حاصل

11— D. Herbelot

12— Bibliothique Orientale

نمایند. در روایات قهرمانی آلمان هیفه‌ئیستوس [۱۳] و ولند [۱۴] و کوتوله و جنها سازنده حربه‌های جنگی بوده‌اند .

در افسانه های‌ویدائی ، خدائی بنام تواشتر [۱۵] سلاحی برای ایندرا میسازد تا باآن ماری بنام ورتره [۱۶] را نابود کند. اوستا نیز در مورد روایت فریدون و خبری که با کدام سلاح اژدهای سه سر و سه پوزه را میکشد، آگاهی‌هائی بدست میدهد و روایات دوره‌های پسین خط سیر مربوط بآن را حفظ میکنند . بگفته فردوسی چون فریدون پس از قیام کاوه بجنگ با ضحاك حاضر میگردد، آهنگران ماهر را میطلبد و نقشی بر خاك کشیده میگوید گرزی بدان شکل برایش بسازند. آهنگران فرمان فریدون را بدرستی انجام میدهند و مورد عنایت و بخشش زر و سیم و جامه افتخار و بآینده بهتری امیدوار میگردند. فریدون مجهز با گرز گاوسر، بر خلاف ستمکار به پیکار میپردازد. ثعالبی نیز شاید از مأخذ خداینامه. در مورد گرز گاوسر و ساختن آن سخن میگوید . تصورات اولیه ، در مورد گرز گاوسر آشکار استکه بزعم پیشینیان با نیروی سحر و جادو تعبیه شده . نیروی ذهنی قدرت گاو را در شاخ و سر آن در گرز گاوسر تعبیه کرده و موجب غلبه بر دشمن میگردد .

در هرحال اگر چگونگی روایت مذکور در خداینامه با روایت

13— Hephaestus
14— Voelund
15— Tavashtar
16— Vrtra

ویدائی و تواشتر سازنده سلاح برای اپندرا ، بهم وفق گردد، داستانی همانند آن ، بشکل وصورت قدیم ایرانی درمورد فریدون و ضحاك ، بظن قوی وجود داشته و آهنگری یا بطور کلی خدائی یا ایزدی در دوره باستانی کــه آریائیهای هند و ایــران با هم میزیسته‌اند، سلاحی برای فریدون درست میکنند که آژی‌دهاك را بقتل برساند. روایت فردوسی ایــزد سروش راهنگام گــرفتاری ضحاك بمیدان‌میکشد وفریدون بدستور اوضحاك رارندانی میکند.

نتیجهٔ عادی جنگ وغرض ازپیکار با اژدها بیگمان انگیزه زندانی شدن‌غولی است. ارتباط درفش شاهنشاهی باقیام‌فریدون، در روزگاران بعد موجب تبدیل نام کاوك، بکاوه آهنگــر افسانه قدیمی وسازنده سلاح شاهزاده پهلوان، بسازنده درفش روایتی گشته که‌مردم بدور او و پیکار باضحاك گرد میایند .

ازلحاظ خاطر افسانه اصلی، کاوه پیشهٔ آهنگری خویش را حفظ میکند ومانند آهنگران چرم پاره‌ای راکه هنگام کوفتن آهن تفته برجلو خود می‌بندند برتن دارد وچون پرچم ساسانیان ازقرار معلوم ازچرم بوده، تکامل صورت روایت و تبدیل آن آسان میگردد و کاوه بــا افراشتن چرم پاره خود بر سر نیزه‌ای پرچمی را بوجود می‌آورد .

روایت اخیر یعنی افراشتن چرم پاره برنیزه، نخستین بار از دورهٔ اسلامی دیده میشود. شماره اندکی از منابع اسلامی ایران که‌از مأخذ خداینامه استفاده کرده‌اند درآن مورد صحبت میکنند. منظور روایت، پیکار بااژدها وارتباطش‌باساختن سلاح بکلی‌ازمیان نمیرود.چون‌آهنگرسلاح سازافسانه‌ای، نقش‌دیگری‌بازی‌میکند، خلاء

موجود بادعوت آهنگران بازار پر میگردد .

چگونگی درفش کاویان-اینك پرسشی پیش می‌آید که آیاتصویر معتبر پرچم شاهنشاهی بنام درفش کاویان دردست است. عکس موزاتیکی از پمپئی که بغلط به «جنگ اسکندر» معـروف شده، طرحی است بصورت پرچم برسر نیزه‌ای پشت گردونه شاهنشاه. بگفته سره [۱۷] بنظر میرسد چارچوبی است که پارچه قهوه‌ای سرخ رنگ برآن گسترده خود موزائیك بسیار آسیب دیده. سرمرغی بر سطح داخلی پرچم بزحمت دیده میشود وآن بگفته سره، سرخروس میباشد

تذکر این مطلب بیمورد نیست که عکس موزائیك مذکـور تصویری از مهر است که در کشور روم پیدا شده، جائیکه صدها مهرابه‌های مهر وتصاویری همانند صورت مذکور در آنجا یافت گردیده. اسکندر مقدونی یونان رامتصرف شد نه‌رم را. بنابراین عکس موزائیك مذکور امکان ندارد از اسکندر باشد وبدلایل بالا صورت مهر است. شادروان بهروز نیز همین نظریه را داشت .

پرچم موزائیك مهرمارا بیاد پرچم ایران میاندازد که‌برطرح گلدان داریوش نقش شده ودر موزه لوور نگهداری میشود.طرحی ازآن برسکه‌های دوره اشکانی ترسیم شده. سکه‌های مذکور بانبشته پهلوی اشکانی ، از دوران اولیه محلی استکـه باشکانیها وابسته بوده‌اند. نقش سکه‌ها همه یکنواخت وصورت پادشاه برروی سکه ودرپشت و وسطآن‌مجمرآتش وبالای‌آن‌صورت فروهروپادشاه سمت چپ‌مجمربحال‌ستایش‌ایستاده وبسمت راست‌آن‌پرچمی‌نصب‌است‌وآن

۱۷- ر . ك . Sarre-Die Altoriental Feldzeichen Klio III 1903 P 348

چیزیست مربع با چارچوب یا بی‌چارچوب و با جواهرات مختصری بشکل صلیب یا ستاره مزین ۲ یا ۳ یا ٤ حاشیهٔ ریشه‌دار بسمت پائین آن آویزان و برتیری نصب است. بعضی از سکه‌ها حاشیه ریشه‌دار ندارد. تنها برپشت یك سکه مجمر نیست و شاه برتخت نشسته با عصای سلطنتی بردست چپ و جامی بردست راست و پرچمی نصب برتیر جلو اوست. بعضی سکه‌ها صورت خروس برپرچم یا تیر دارد.[18]

پروفسور لوی[19] پس از مطالعه دقیق نخستین سکه‌های مزبور عقیده دارد بظن قریب پرچم مذکور سمبول مذهبی است و بیش از این نمیتواند اطلاع درستی بدهد.[20] یوستی‌گویا نخستین کسی است که‌آنرا بااطمینان درفش کاویان میخواند ودر مقاله خویش درمورد تاریخ ایران.[21] گوید «درتصویر موزانیکی‌پمپئی درجنگ ایسوس[22] نزدیك مجمر، درفش کاویان یادرفش شاهنشاهی‌دیده میشود (موزائیك آسیب دیده است) نظریه مذکور بطور کلی قابل قبول است.»

سره نیز باتکای همین فرضیه، طرح پرچم در تصویر موزائیك مهر وطرح پرچم برسکه‌ها را درفش کاویان میداند وگوید: «در حالیکه پرچم قدیم شاهنشاهی ایران باتصویر عقاب زرین وبالهای گشاده افراشته بر نیزه بلند در زمان گزنفون معمول بود بنظر میرسد سمبول دیگرپادشاهی‌نیزدربعدها وجود داشته و درموزائیك

۱۸ـ ر.ك. همان کتاب ص ۳۵۰

19— M. A. Levy

۲۰ـ ر.ك. ZD: M. G 21 P 439

۲۱ـ ر.ك. Grundriss d.IRAN Philogie II P 86—87

22— Isoss

مهر، بطور غیرصریح دیده میشود وآن سمبول ارغوانی رنگی‌است باتصویر نیمرخ خروس زرین افراشته برنیزه وشاهزادگان ایرانی از نسل پادشاهان باستانی نشان درفش شاهنشاهی را بطور قانونی برسکه‌های خویش نقش مینمودند. نمونهٔ چنان پرچم را با نقش خروس درپرستشگاه منزل‌خویش نگاهمیداشتند ... روایت‌شاهنامه فردوسی درفش کاویان را پیش‌بند چرمین کاوه آهنگر میداند.» پروفسورمان [۲۳] درنخستین شماره مجله کاوه (۲٤ ژوئن ۱۹۱٦) همین نظریه را شرح داده است.

آیا این شناخت براستی درست است؟ چگونگی وطرح درفش‌از منابع نویسندگان قدیم عربی وپارسی درمورد تاریخ ایران بدست می‌آید. گزارشهای آنان بیگمان باید قابل پذیرش باشد زیرا منبع اطلاعات آنها خداینامه بوده که در زمان وجود درفش تدوین‌گردیده ویا منابعی بوده که اطلاعات آن از سربازان پیکار قادسیه اخذشده است. پیکاری که درفش بدست مسلمانان میافتد وبقولی بامر عمر سوخته میشود وبقولی تکه‌تکه وپاره پاره شده بین سربازان بخش میگردد.

طبری هنگام بیان جنگ قادسیه گوید «درفش کاویان، پرچم خسرو از پوست پلنگ بدرازای ۱۲ گز وپهنای ۸ گز میباشد» بگفته بلعمی سکه‌های طلا و نقره وجواهرات زیادی برآن دوخته شده‌است. مسعودی در مروج‌الذهب روایت طبری را ذکر وعلاوه میکند درفش بر دوتیر بلندی‌که پهلوی هم‌میگذاشتند دراهتزاز بوده وبامرواریدوجواهرات گرانبها آراسته بود. ضراربن الخطاب کــه درفش را

23— O. Mann

بچنگ می‌آورد آنرا بسی هزار دینار میفروشد ولی یك میلیون و دویست هزار دینار بها داشت ودرکتاب التنبیه والاشراف بهای‌آنرا دومیلیون دینار برآورد میکند. ابن رسته عباراتی نامفهوم مینویسد وآن اینکه «درفش کاویان دراصل پارچه سرخی بوده برتیر سیاه رنگ و کاوه آنرا بر پارچه ابریشمی آویــزان میکند و هنگام برافراشتن‌برنیزه برصورتی‌که‌حیوان‌وحشی‌مینمودمی‌آویخته‌است.»

بگفته خوارزمی در مفاتیح‌العلوم «درفش از پوست خرس و بقول دیگران ازپوست هژبر تهیه شده بود وشاهان آنرا بفال‌نیك دانسته در زینت‌آن با زر وجواهــرات سنگین میکوشیدند». ثعالبی چنانکه گذشت گوید «فریدون پس‌از مرگ کاوه، درفش کاویان‌را طلب فرمود و آنرا بجواهر ثمین مرصع گردانید و در خزانه نهاد وبوقت کارزار در معارك، حشم راظفر پناه ودل ایشان بدیدن آن روشن وقوی بود واز ملوك عجم هرکه برتخت می‌نشست چیزی از جواهر برآن اضافه میکرد، چنانکه یکی ازعجایب روزگار گشت.»

بگفته مطهربن طاهر، درفش ازپوست بزغاله وبقولی ازپوست شیر بود. ابوریحان بیرونی نیز باهمان گفته‌ها هم‌آهنگ است بگفته‌فردوسی«فریدون فرمان دادچرم‌پاره پیش‌بند با زربفت سبزو جواهرات گرانبها برزمینه زرین مزین سازند وگوئی بشکل ماه بالای آن گذارند وآنرا باپارچه‌های سرخ وزرد وارغوانی که‌پرپر میزد بیاراستند. جانشینان اوهریك در آراستن درفش با جواهرات وگلدوزیها ودیبا وپرنیان کوتاهی نمیکردند. درفش کاویان وتاج بنشان شاهنشاهــی اختصاص داشت. هنگــام جنگ پهلــوی تخت شاهنشاهی درحرکت بود. شاهنشاه پنج موبد را برای زمزمه هنگام

حرکت درفش مختص که روز هنگام پیکار بدست بهترین مبارز سپرده میشد.» بگفته ابن خلدون درفش برحسب اعداد طلسمائی باجواهرات مرصع بود.

از آنچه گفتیم پیدا بود که درفش هخامنشی ساسانیان درفش کاوه پرچم چرمین بوده بطول ۱۲ و عرض ۸ گز و مرصع با زربفت و یاقوت و مروارید و جواهر که آنچه از زر و سیم بر حسب اعداد نجومی و خواص طلسمائی بران نصب بوده. بنا براین همانندی بین این درفش و نشان پرچم هخامنشی منقوش روی آثار باستانی مهر و سکه‌های ایرانی که صحبت شد بوده چون نیست. البته امکان دارد نمود پرچم طی دوره‌های درمیان تغییر کند لیکن بنظر کریستنسن دلیل مثبتی بر پذیرفتن اینکه پرچم دورانهای بعد و نشان روی سکه‌ها درفش کاویان است در دست نیست.

بکار بردن پرچم بجای نشان باحتمال ضعیف در دوره هند و ایرانی مرسوم بوده. بهرحال کلمه درپسه[24] در سانسکریت برابر واژه درفشه اوستائی است و نظریه متداول برحقیقت درفش کفش ـ دوزی بودن آن گواهی میدهد لیکن دکتر گلدنر بااعتراض گوید واژه مذکور در سانسکریت[25] مانند اوستا گاهی بجای پرچم و علم بکار میرود و یسنای ۱۰ ـ ۱٤ که مورد تهیه شیره هوم و نوشیدن آن صحبت میدارد، خطاب بموبدی‌که نقش هوم را داراست گوید «نباید برای من آنانی که‌از هوم نوشیدند بدلخواه خود مانند گاو درفش پس و پیش روند. باید آنان از نوسرزنده شوند، زنده‌دل

24— Drapsa

25— Vedic Studies 3—57

پیش روند و ورزیده بدرآیند.» مفهوم گاو درفش بطور معمول درفش کاوه است. بنابراین بایستی از پوست گاو درست شده باشد. لیکن بگفته بارتولومه مفهوم بیان مذکور آنستکه تصویر سرگاو بر درفش بوده ونظریه او بظن قوی حقیقت دارد.

در عقاید آشوریها چنین نشانی بدیده میاید وآن طرحی است برقالب فلزی، خدائی باکمانکشیده در دست بالای آن و پائین آن دو نرگاو که ازترس او هریك بسمتی گریزانند. بالای تیری که نشان مذکور نصب است سر نرگاو یا اژدهای شاخدار نیز هست و همانند اسب بازینت سر ستون آنها که قدمتش از تخت جمشید کمتر میباشد. در ارتباط آن باگرزگاو سر فریدون رای قطعی نمیتوان اظهارداشت

پرچمهای گوناگون ــ مدارك بسیاری دراثبات بکار بردن نشان وعلامت درایران باستان است. بگفته گزنفون پرچم شاهی عبارت بوده ازعقاب زرینی برتیر [۲۶] بگفته لوسیان سپاه بزرگ یکهزار نفری در ارتش اشکانیان پرچمی داشته بانقش مار. [۲۷] درادبیات یونان وروم ازپرچمهای مار واژدها پیکرپادشاهان اشکانی و ساسانی صحبت میشود. اشکانیان نیز مانند هخامنشیان نشانهای عقاب و شهباز داشته‌اند. اوستا باصفت پرچمهای بلند درمورد شهر بلخ صحبت میدارد. [۲۸] بنظر کریستنسن ریشه این روایت شاید مربوط بزمان مهرداد اول اشکانی بوده باشد.

فردوسی هنگام ذکر تاریخ قدیم در شاهنامه از پرچمهائی با

۲۶ــ ر.ك. Anabasis I, 10

۲۷ــ ر.ك. Lucian's work about how one aught to write history chap 20

۲۸ــ وندیداد ۱ــ۷

طرح تصویر حیوانات صحبت میدارد. چون همانگونه روایات در دساتیر نیز موجود بوده. کریستنسن عقیده دارد که بیگمان سمبول دوره ساسانیان بوده وفردوسی در سخنان خویش ازآنها بهره برداری کرده است. دراینجا باید متذکر شد که بزعم نگارنده عقیده ونظر کریستنسن دراین مورد سست میباشد. زیرا چنانکه فردوسی در اوایل جلد سوم شاهنامه متذکر است کتابی بیش از دو هزار سال کهنه در پیش خود داشته است چنانکه گوید :

یکی نامه دیدم پر از داستان — سخنهای آن پرمنش راستان
فسانه کهن بود ومنثور بود — طبایع ز پیوند آن دور بود
نبدی به پیوند او کس گمان — پراندیشه گشت این دل شادمان
گذشته بر او سالیان دوهزار — گر ایدون که برتر نیاید شمار

موقع سان دیدن کیخسرو از پهلوانان ایران هریك بادرفش مخصوص وسربازان خود به پیش شاهنشاه رژه میروند که فردوسی درفشهای آنان را تشریح می نماید

بهر صورت بعید بنظر میرسد که دودمان هخامنشیان همان درفش کاویرا حفظ کرده باشند. پادشاهانی که دراوستا ازآنان یاد شده از دودمان پیشدادیان وکیان ودر روزگاران کهن در شرق وشمال ایران فرمانروائی داشته‌اند. ازاینرو تاریخهای یونان ورم از آنان صحبت نمیدارند ودرمورد هخامنشیان که در مغرب ایران وباهم همسایه بوده‌اند بطور مشروح سخن میرانند. پرچمی که برموزائیك مهرو بر سکه‌های دوره اشکانی دیده میشود، بطور مسلم درفش کاویانی نیست . دودمان اشکانی که همزمان باسلوکیدها بوجود آمده چون پرچم هخامنشیان راحفظ ننموده‌اند، امکان ندارد طی ۴۷۰ سال شاهنشاهی خویش درفش کاویان را

نگاهداشته باشندتابعدها بدوره‌ساسانیان منتقل‌ودرفش شاهنشاهی آنها گردد .

اشکانیان‌که از شمال و مغرب ایران خروج کرده و شاهنشاهی بزرگی بنیاد نهادند بیگمان فرهنگ وآئین مشرق ومغرب وشمال ایران را بهم جوش میدهند. چنین بنظر میرسد روایتهای شمال‌و مشرق که در اوستا نیز ذکر شده ومؤید رشد تاریخ باستانی ایران بوده دردورهٔ آنها دراطراف واکناف ایران مشهور شده باشد.

بنابراین آنچه گفته‌شد، کاویان از واژهٔ کاوی ومراد از آن شاهی وسلطانی است واز درفش کاویان درفش شاهنشاهی یادرفتن کیان یا کاویها اراده میگردد وبانام کاوه مرد اهنگر ارتباط‌ندارد.

روایتی که پرچم شاهنشاهی بانشان پادشاهان ارتباط دارد. گویا از دوران هخامنشیان آغازشده‌باشد. ولی پرچم چرمین، مرصع باجواهرات بنام درفش کاویان. بظن قریب بیقین اثر پادشاهان اشکانی وتشریفات مناطق‌بومی‌آنان بوده‌که بعدها پادشاهان‌ساسانی از آن پیروی نموده‌اند .
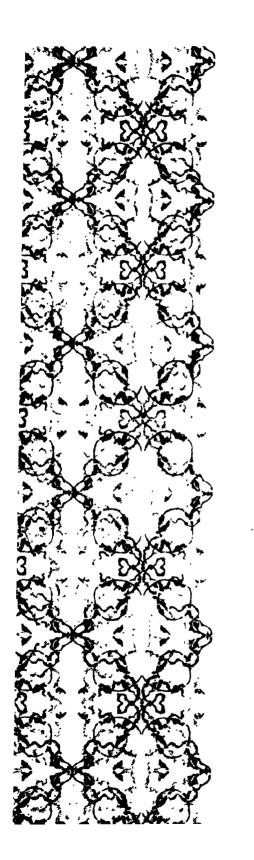
آل محتاج

(امرای چغانی)

از :

عزیزالله بیات

(دکتر در تاریخ)

از : عزیزالله بیات
(دکتر در تاریخ)

آل محتاج
(امرای چغانی)

باصطلاح جغرافی‌دانان مسلمان درقرون وسطی ماوراءالنهر جزو ترکستان نبوده است لیکن بخش بزرگی ازماوراءالنهر که هیچ مرز وحد طبیعی آنرا از حملات صحرانشینان مصون نمیداشته ازنظر سیاسی در تحت اطاعت اقوام ترك درامده بود. مرز سیاسی میان ایران وتوران چندین بار دچار دگرگونی شده بود گاه همچون عهد هخامنشی و دوران فرمانروائی تازیان سراسر ماوراءالنهر با آسیای مقدم از لحاظ سیاسی واحد یکپارچه‌ای را تشکیل میداده است ولی از آغازقرن دهم میلادی این ناحیه در زیرفرمان وحکومت اقوام‌آسیای میانه‌قرارداشته ودرپیمانهای‌صلحی‌که‌میان‌فرمانروایان ایران و توران بسته می شد در بیشتر موارد آمودریا (جیحون) مرز میان مناطق نفوذ ایشان اعلام می‌گشت . بلاد این منطقه به پنج ایالت تقسیم میشد که مهمترین آنها ایالت سغد یعنی سغد یاناى قديم است . درمغرب‌سغد ایالات خوارزم واقع بود ودر جنوب شرقی ایالت چغانیان قرار داشت‌که شامل ختل وسایر ولایات جیحون علیا را شامل میگردید .

در مغرب رود وخش ناحیه‌ایست که از سمت جنوب برود جیحون محدود است . اعراب آنرا صغانیان و ایرانیان چغانیان میگویند . در قرون وسطی درهٔ سرخان ناحیه چغانیان را تشکیل می‌داده وصاحب این ناحیه در زمانهای پیش از اسلام لقب‌چغان خداة داشته . بنا بگفته مقدسی در صغانیان قریب شانزده‌هزارقریه وجود داشته . این ناحیه ازلحاظ وسعت و ثروت و عظمت بلاد بپای ختل نمی‌رسیده است . شهر عمده ناحیه مذکور همین نام راداشته درمسافت چهار روز راه یا در ۱۲ فرسنگی ترمذ وسه روز راه از قبادیان [۱] بقولی مطابق ده‌نوکنونی و بقول دیگر مطابق سرآسیاب کنونی بوده است که بفاصله کمی از ده‌نو قرار داشته است. بقول استخری چغانیان از ترمذ بزرگتر بوده است [۲] لکن ازنظر جمعیت و ثروت بپای ترمذ نمی‌رسیده این شهر کهن دژی داشته که در دوطرف رودخانه بنا شده بود . دراین شهر بازاری سرپوشیده زیبا وجود داشته نان ارزان بوده وگوشت بمقدار زیاد خرید وفروش میشده میان بازار مسجدی زیبا باستونهاتی از خشت پخته بدون طاق نما برپا بوده حتی درقرن دوازدهم میلادی هم مسجد صغانیان مشهور بوده است . بهرخانه‌ای آب جاری برده شده بود واطراف شهر بسبب وفور اب از گیاهان و رستنی‌های فراوان پوشیده شده بود. علف چندان بلند میروئید که اسب درمیان آن پیدا نبوده . اهالی شهردر دین‌داری ومهمان نوازی ممتاز بودند . [۳]

۱ـ سرزمینهای خلافت شرقی تالیف لسترنج ترجمه محمودعرفان‌ص۴۶۸ـ حدودالعالم ص ۷۲ـ ترکستان نامه تالیف بارتلد ترجمه کریم کشاورز ج ۱ ص ۱۶۸ـ احسن‌التقاسیم تالیف مقدسی ص ۲۸۳ـ۲۹۰

۲ـ مسالك الممالك تالیف استخری ترجمه ایرج افشار ص ۲۳۴ ـ حدودالعالم ص ۶۶

۳ـ ترکستان نامه تالیف بارتلد ج۱ ص ۱۸۵

در دومنزلی چغانیان شهرکوچکی بود بنام باسندکه باغهای زیاد داشت . پائین‌تر از این شهردرکنار رود زامل وبین ترمذ و چغانیان دارزنجی واقع بودکه دارای کاروانسرای معتبر ومهمی بود . شغل عمده اهالی عبارت بود از بافت پارچه‌های دست بافت که از پشم می‌بافتند . درجنوب این شهر نزدیك رود زامل شهر دیگری بود معروف به‌صرمنجی‌که این شهر نیزدارای‌کاروانسرای بزرگ ومهمی بود .

بطورکلی مهمترین شهرهای ایالت چغانیان شهر ترمذ بود که در قرن چهارم هجری دارای قلعه بزرگ ومستحکمی بود که حاکم شهر درآن قلعه اقامت داشت اطراف شهررا باروئی فرا گرفته بودو در گرد ربض . باروی دیگری قرارداشت . بازارها را از اجر ساخته بودند وکوچه‌های آن نیز آجرفرش بود این شهر سه دروازه داشت ومرکز فروش کالاهائی بودکه از شهرهای شمالی بخراسان حمل میشد . ترمذ درسال ٦١٧ هجری قمری در اثر حمله لشکریان چنگیزخان غارت وخراب گردید لیکن بزودی شهر جدیدی در فاصله دومیلی شهرکهنه ساخته شد ابن‌بطوطه که در یك قرن بعد ازآن دیدن نموده وسعت‌شهررا در سفرنامهٔ خود باندازه وسعت شهرکهنه نوشته است .

در جانب‌راست‌جیحون‌اندکی زیرترمذ شهرنویده‌واقع شده‌بود هرکس میخواست از سمرقند به‌بلخ مسافرت نماید دراین شهر از رود جیحون عبور میکرد . این شهرآخرین شهر ایالت چغانیان محسوب میشد .

ابن حوقل سیاح وجغرافی‌دان معروف اسلامی که درزمان امارت امیرمنصوربن نوح سامانی در فاصله بین سالهای ۳٦۳ـ ۳۷٦هجری درزمان وزرات عتبی به ماوراءالنهرسفرنموده است در مورد محصولات چغانیان چنین گوید :

«در چغانیان زعفران و پوستهای سمور وسنجاب وروبـاه و غیره وجود داردکه این محصولات را بتمام نقاط حمل میکنند»[٤]

ناحیه چغانیان دارای مراتع سبز وخرم بود واهالی آن‌سامان به تربیت‌گاو وگوسفند اشتغال داشته از محصولات آنها استفاده مینمودند.[٥]

ساکنین ماوراءالنهر مسلماً از نژاد ایـرانی بوده لیکن بعلت سکونت ترکان واعراب دراین منطقه‌تاحدی بااهالی بومی آن سامان مخلوط شده بودند. ترکان در عهد ساسانیان بعلت زدوخوردهانیکه درمدت چندین سال طول کشید باعث ورود دسته‌ها وقبایل مختلف چادرنشین ترك باین سرزمین شد که با انقراض سلسله ساسانی و ملغی شدن اصول سرحدداری وضعف مرزبانان باعث براین شدکه تعداد زیادتری ازقبایل ترك نژاد باین سرزمین‌کوچ نمایند.[٦]
بطورکلی ازآغاز پیدایش ترك دراین نواحی ذکر معتبری درکتب تاریخ‌نیست، فقط میتوان ازمنابع وماخذ چینی تااندازه‌ای‌دانست که‌ترکان درچه زمانی شروع بکشورستانی نموده‌اند نخستین بارکه درتاریخ چین ذکری از ترکان رفته است در وقایع سال ۵۹۹میلادی است که دراین سال جنگی درمیان ترکها باچینیان روی داده است یزدگرد سوم آخرین پادشاه سلسله ساسانی درسال ۳۱ هجری درمرو کشته شد وازاین زمان ببعد دیگر برای اعراب مانعی درپیش نبود که برممالك ساسانی فرمانروائی کنند لیکن خراسان وماوراءالنهر تا مدتهای مدید وتاسال ۵۵ هجری تسلیم اعراب نشدند وسلاطین

٤ــ مسالك‌الممالك تالیف ابن‌حوقل ترجمه جعفر شعار ج ۲ ص ۳٦۹
٥ــ حدودالعالم ص ۷۲
٦ــ حجت‌الحق بوعلی‌سینا تالیف سیدصادق گوهرین ص ۹

وامرای محلی که ظاهراً بازماندگان حکام زمان ساسانیان بوده‌اند درخراسان و ماوراءالنهر حکمرانی می‌کردند واز سال ۵۵ هجری که عمال عرب وارد ماوراءالنهر شدند تاسال ۸۰ هجری حکومت دردست همان امرا و پادشاهان محلی بودو خراج بعمال عرب میدادند تعداد این خانواده‌های محلی در ماوراءالنهر بشمارهٔ نواحی مهمی بوده‌است که درماوراءالنهر وجود داشت. هرخاندانی لقب وعنوان مخصوصی داشت که تمام افراد ان خاندان بدان مشهور بوده‌اند چنانکه پادشاهان کش «بیدون» و پادشاهان فرغـانه «اخشید» و پادشاهان اشروسنه «افشین» و پادشاهان شاش «تدن» و پـادشاهان سمرقند «طرخون» و پادشاهان ترمذ «ترمذشاه» و پادشاهان خوارزم «خوارزمشاه» و پادشاهان بخارا «بخارخداة» و پادشاهان گوزگانان یا جوزجانان «گوزگان خداة» نامیده می‌شدند.[۷]

فتح ماوراءالنهر بدست تازیان مهمترین واقعه در تاریخ آن سرزمین است. این منطقه همانطور که ذکر شد تاسال ۵۳ هجری از تسلط ایشان معاف مانده و پایداری کرده بود. درسال ۵۳ هجری عبداله بن زیـاد از جانب معاویة بن ابی‌سفیان بحکمرانـی خراسان منصوب شدکه حکومت وی در خراسان دورهٔ بیدادگری تازیان در مشرق ایران محسوب می‌شود. درزمان حکمرانی وی هنوزدوسلسله از شاهزادگان محلی در سمرقند وبخارا حکمرانی داشتند. پس‌از عزل عبداله بن‌زیاد، سعیدابن‌عثمان والی خـراسان شد. درسال ۵٦ هجری معاویه بن‌ابی‌سفیان خلیفه اموی سعیدبن عثمان را بحکومت خراسان منصوب گردانید وی کسی است که باراضی ماوراءالنهر تجاوز کرده است.[۸]

۷ـ مفاتیح‌العلوم تالیف ابوعبداله محمدبن‌احمدبن‌یوسف کاتب خوارزمی ص ۷۳

۸ـ زین‌الاخبار تالیف گردیزی ص ۷۹

اسلام نداشتند مجبور بودند که درآن مساجد نماز گذارند. نرشخی مؤلف تاریخ بخارا چنین گوید:

«قتیبة بن مسلم مسجد جامع بناکرداندر حصار بخارا بسال ۹٤ وآن‌موضع بتخانه‌بود. مراهل بخارا رافرمود تاهرآدینه درآنجاجمع شدندی چنانکه هر آدینه منادی فرمودی هرکه به‌نماز آدینه حاضر شود دودرم بدهم ومردم بخارا به‌اول اسلام درنماز قرآن بپارسی خواندندی وعربی نتوانستندی آموختن وچون وقت رکـوع شدی مردی بودی‌که درپس ایشان‌بانگ زدی (بکنیتانکنیت) وچون سجده خواستندی کردی بانگ کردی (نکونیانکونی)»[۱۵]

چغانیان در زمان سلسله سامانیان تحت حکومت فرمانروایان محلی بود که عنوان چغان خداة داشتند ودرسال ۳۱ هجری قمری سپاهیان چغان‌خداة درجنگ یزدگرد سوم بااعراب بامهاجمین‌عرب جنگید، همانطور که‌گفته شد چغانیان توسط قتیبة بن مسلم باهلی فتح شد .

چغان خداةها غالباً تابع عمال ووالیان خراسان بودند. منشاء صاحبان چغانیان معلوم نیست ایشان بلقب عربـی (امیر) ملقب بوده‌اند ولقب صاحبان پیش از اسلام چغانیان (یعنی چغان خداة) درآن دوران دیگر مشاهده نمی‌گردد. حکومت ولایت چغانیان در ماوراءالنهر بایشان اختصاص داشته است ودر دورهٔ پـادشاهـان سامانی وغزنوی متصدی مشاغل‌مهمی بوده‌انداین سلسله‌منسوب‌اند بنـام جد مؤسس امـارت خویش یعنی ابوبکـر محمدبن المظفر محتاج چغانی که در سال ۳۲۱ هجری قمری، سپهسالاری خراسان از جانب امیـر نصربن احمد سامانی بـوی تفویض شده بـود و

۱۵ــ تاریخ بخارا تالیف نرشخی به تصحیح مدرس رضوی ص ٦۷

همچنان در آن منصب بـاقی بود تا در اواخر عمر بعلت مـرض مـزمن و طولانی کـه بر او مستولی شده بود امیر نصر درسال ۳۲۷ هجری قمری ابوبـکر چغانی را از حکومت خراسان معزول نموده پسرش ابوعلی احمد چغانی را جانشین وی کرد. ابوعلی در سال ۳۲۸ هجری بتعقیب ماکان‌کاکی که باردیگر باآل‌زیار پیوسته واز سامانیان روگردان شده‌بود بجرجان لشکرکشید و پس‌از تسخیر ان ناحیه را درعهدهٔ ابراهیم بن سیمجور گذاشت وکمی بعد یعنی درماه ربیع‌الاول ۳۲۹ بکمك آل‌بویه ماکان‌کاکی را درنزدیکی ری بقتل رسانیده، وشمگیر رامنهزم‌ساخت وشهرهای قم و قزوین و زنجان وکرج و همدان ودینور رابنام امیر نصر سامانی تصرف‌نمود وحدود دولت سامانی را هرچند که‌این بسط وتوسعه دوامی نکردتا مرز عراق عرب رسانید. نوح‌بن نصر سامانی درسال سوم سلطنت خود ابوعلی احمدچغانی سپهسالار اردو وحکمران خراسان رابعلت شکایت مردم از رفتار وکردارش از آنمقام معزول گردانید وبجای وی ابراهیم‌بن سیمجور را منصوب نمود .

ابوعلی چغانی‌که بتازگی بنام نوح ری راازحسن‌بن بـویه گرفته بود از عمل نوح‌نسبت بخود خشمناك شده ری وهمدان و بلاد جبل راتحت امر خود درآورده در نتیجه مدعی نوح‌بن نصر شد از طرفی در نهان عده‌ای ازلشکریان نوح راباخود همدست نمود واز طرف دیگر ابراهیم‌بن احمدبن اسماعیل سامانی عم‌نوح راکه در موصل اقامت داشت باصرار سپاهیانش بهمدان خواست وباتفاق او بسمت خراسان حرکت کرد. در سال ۳۳۵ هجری قمری وارد نیشابور شد. دراین گیرودار دوتن از سرداران نـوح یعنی ابراهیم‌بـن سیمجور ومنصور قـراتکین هـم در خـراسان تسلیم

ابوعلی چغانی شدند. درماه‌ربیع‌الاول سال ۳۳۵ رهسپار مروشدو در ماه جمادی‌الاول سال ۳۳۵ هجری مرورا از تصرف نوح‌بن‌نصر خارج‌کرد وسپس بطرف بخارا شتافت ودرجمادی‌الاخر سال ۳۳۵ هجری وارد بخارا شد، امیر نوح بسمرقند گریخت. ابوعلی‌چغانی بعد از تسخیر سمرقند دستور داد خطبه بنام ابراهیم‌بن احمدبن اسماعیل خوانده شد، لیکن مدتی بطول نیانجامید که بین ابوعلی چغانی وابراهیم‌بن احمدبن اسماعیل سامانی بهم‌خورد. ابراهیم درصدد دستگیری ابوعلی برآمد امیرچغانی ازترس راه‌ترکستان و چغانیان پیش‌گرفت ابراهیم بتعقیب وی پرداخت لیکن از ابوعلی شکست‌خورد. بخاراامجدداً بتصرف ابوعلی چغانـــی درآمد این‌بار ابوجعفر محمدبن‌نصر برادر امیر نوح راباامارت برگزیدوخودعازم چغانیان‌شد امیرنوح دررمضان سال۳۳۵ به‌بخارا مراجعت نمود و ابوعلی‌درچغانیان ماند. امیرنوح تصمیم‌گرفت‌که‌ابوعلی چغانی را سرکوب نماید ابوعلی هم پس از جمع آوری سپاهی پس از ورود به‌بلخ‌روی به‌بخارا نهاد. درسال ۳۳٦ هجری ابوعلی ازامیر نوح شکست خورد و بچغانیان گریخت و از آنجا رهسپار ترمذ گردید پس از عبور از جیحون بلخ وطخارستان را تصرف نمود درهمین زمان از طرف امیرنوح سپاهی مامور تسخیر چغانیان شد ابوعلی هنگامیکه از این مـــوضوع اطلاع پیدا کـــرد از طخارستان عازم چغانیان شد لیکن از سپاهیان امیرنوح شکست خورد وبه سومان که در ۱٦ فرسنگی چغانیان بود گـــریخت درنتیجه چغانیان بتصرف امیرنوح درآمد . بعد از مدت کـــوتاهی ابوعلی ازسومان بطرف چغانیان برگشت وبجنگ پرداخت که این بار میدان را ازهرجهت برسپاهیان نوح تنگ‌کرد. سرانجام نوح وابوعلی صلح نمودنـــد و قرارشد که پسرابوعلی بعنوان گروگان در بخارا نزد نوح بماند

وابوعلی مورد عفو امیر سامانی قرارگرفت. ابوعلی ازاین زمان تا سال ۳٤۰ هجری همچنان در چغانیان بسر می برد .

بعد از درگذشت منصوربن قراتکین فرمانفرمای خراسان ابوعلی باردیگر سپهسالار خراسان شد ودرسال ۳٤۲ هجری از طرف نوح مامور کمك به وشمگیر زیاری و جنگ با رکن‌الدوله دیلمی گردید

در ربیع‌الاول سال ۳٤۲ . هجری بری رسید. در محل طبرك بارکن‌الدوله دیلمی جنگید که این نبرد چند ماه طول کشید وبعلت فرارسیدن فصل زمستان طرفین بایکدیگر صلح نمودند .

وشمگیر زیاری، ابوعلی چغانی رانزد امیر نوح بسازش بـا آل‌بویه متهم ساخت امیر نوح از این بابت رنجیده خاطر شد و باردیگر ابوعلی چغانی را از سمت سپهسالاری خراسان عزل‌نمود. ابوعلی ناچار به‌رکن‌الدوله دیلمی پناه برد وبکمك وی ازخلیفه فرمانی مبنی بر حکمرانی خراسان گرفت و رهسپار خراسان شد در سال ۳٤۳ وارد نیشابور شد ودستور داد خطبه بنام خلیفه وقت یعنی مطیع خوانده شود همچنان در نیشابور بود تا امیرنوح در ماه ربیع‌الاخر سال ۳٤۳ درگذشت .

عبدالملك بن نوح سامانـی (۳٤۳ـ۳۵۰) هنگامیکه بامارت رسید بکیربن مالك راکه از طرف امیرنوح بجای ابوعلی چغانی نامزد سپهسالاری خراسان‌کرده بود در آن مقام ابقاءکرد وویرا باسپاهی بسمت خراسان وطرد ابوعلی از آنسامان روانه نمود ابوعلی چون‌تاب مقاومت درخود ندیدبه‌ری فرارکرد وبکیربن‌مالك بر خراسان مستولی شد . چندی نگذشت که رکن‌الدوله دیلمی و ابوعلی بگرگان حمله بردند و تاجاجرم خراسان پیش رفتندلیکن حریف اردوی سامانیان نشدند ودر حال جنگ‌وگریز به‌طبرستان

مراجعت نموده واز آنجا عازم ری شدند . درماه رجب سال۳٤٤ هجری، ابوعلی چغانی در وبائی‌که درهمانسال در ری پدید آمد درگذشت .

یکی دیگر ازامرای آل محتاج فضل‌بن‌محمدبن‌المظفر محتاج برادر ابوعلی چغانی است که درسال ۳۳۳ هجری ازجانب برادر خود ابوعلی بحکومت بلاد جبل (عراق‌عجم‌حالیه) مامور گردید و دینور ونهاوند رافتح نمود، هنگامیکه ابوعلی ازاطاعت سامانیان سرپیچید در بسیاری از جنگها که امیرنوح باابوعلی نمودسرداری سپاه سامانیان در عهده فضل بن‌محمدبن المظفر بود لیکن بااینهمه در سال ۳۳٦ هجری باتهام طرفداری از برادر خود ویرادستگیر ودر بخارا زندانی نمود که از شرح‌حال وسرگذشت او ازآن‌ببعد اطلاعی در دست نیست .

یکی دیگر از امرای آل‌محتاج پسرابوعلی یعنی ابوالمظفر عبداله‌بن‌احمدبن‌محمدبن‌المظفربن محتاج‌است‌که‌درسال ۳۳۷هجری ازطرف ابوعلی بعنوان‌گروگان درخدمت امیرنوح در بخارا بسر می‌برد تا درسال ۳٤۰که ازاسب بزمین افتاد ودرگذشت . پسردیگر ابوعلی، ابومنصوربن‌احمدبن محمدبن‌المظفربن محتاج است. در سال ۳٤۰که ابوعلی مامور حکومت خراسان شد اورا بنیابت از طرف خود حکمران چغانیان کردکه زیاده براین اطلاع دیگری از شرح حال وی در دست نیست .[۱٦]

۱٦ـ تاریخ بخارا تألیف نرشخی ص ۳۲۷ـ تاریخ بیهقی باهتمام غنی و فیاض ص ۲٦۳ ـ ترجمه تاریخ یمینی به اهتمام جعفر شعار ص ۹٤ـ تاریخ گزیده تالیف حمداله مستوفی به اهتمام عبدالحسین نوائی ص ٤۱۱ـحبیب‌السیر تالیف خواند میر ج ۲ ص ۳٦۰ ـ لباب‌الالباب تألیف عوفی به اهتمام ادواردبراون چاپ لیدن ص ۱۱ و۱۳ـ چهار مقاله تألیف نظامی عروضی باهتمام‌محمد قزوینی ص ۱۸۵ ـ تاریخ ایران تألیف عباس اقبال ص ۲۳۲

دیگر ازامرای آل محتاج ابوالمظفرطاهربن الفضل بن‌محمد بن المظفربن محتاج برادر زادهٔ ابوعلی است که معاصر وپسرعم امیر ابوالمظفر فخرالدوله احمدبن محمد چغانی ممدوح منجیك ترمذی و دقیقی وچندی با او درحال جنگ بوده است تا در سال ۳۸۱ هجری از پسر عم خود شکست خورد ودر حین‌فرار بقتل رسید .[۱۷]

آخرین امیر ال محتاج فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد والی چغانیان است که باحتمال قوی وی پسر یا نوهٔ ابوعلی بوده است بنا بقول استاد فقید فروزانفر :

«اگر وی پسر ابوعلی است باید نام اورا احمد بن محمد ضبط کنند زیرا ابوعلی خود احمد و پدرش محمد نام داشته است و در این صورت این بیت فرخی :

بن احمد محمد شاه جهان پناه　　آن شهریار کشورگیر کشورستان

که طبق این شعر اورا نمی‌توان نوادهٔ ابوعلی فرض کرد.»[۱۸]

وی ممدوح دقیقی وفرخی بود. نظامی عروضی در موردتقرب فرخی شاعر معروف اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری بدربار فخرالدوله ابوالمظفر چغانی چنین می‌نویسد:

«زنی خواست‌هم‌ازموالی خلف وخرجش بیشتر افتاد. بی‌برگ ماند. قصه بدهقان برداشت که مرا خرج بیشتر شده است چه شود که دهقان ازآنجاکه کرم او است غله من سیصد کیل کند و سیم صدو پنجاه درم . دهقان بر پشت قصه توقیع کرد که این قدر از تو دریغ نیست و افزون از این را روی نیست.

۱۷ــ لباب‌الالباب تالیف عوفی ج ۱ ص ۲۷ــ۲۹

۱۸ــ مجله آرمان شماره ٤ ص ۱٤٥

فرخی چون بشنید مایوس گشت و از صادر و وارد استخبار میکرد که در اطراف و اکناف عالم نشان ممدوحی شنود تا روی بدو آرد، باشدکه اصابتی یابد تا خبر کردند اورا از ابوالمظفر چغانی بچغانیان که این نوع را تربیت می‌کند و این جماعت را صله و جایزه فاخر می‌دهد و امروز از ملوك عصر و امراء وقت در این باب او را یار نیست قصیده‌ای بگفت و عزیمت آن جانب کرد :

با کاروان حله برفتم ز سیستان با حلهٔ تنیده ز دل بافته ز جان

سپس برگی بساخت و روی بچغانیان نهاد وچون بحضرت چغانیان رسید بهارگاه بود وامیر بداغگاه وعمیداسعدکه کدخدای امیر بود بحضرت بود. فرخی به نزدیك او رفت و اورا قصیدهٔ خواند و شعر امیر بر او عرضه کرد . خواجه عمید اسعد مردی فاضل بود و شاعر دوست . شعر فرخی را شعری دیدتر و عذب‌خوش و استادانه . فرخی را سگزی دید بی‌اندام . جبهٔ پیش و بی‌چاك پوشیده، دستاری بزرگ سگزی‌وار در سر و پای و کفش بس ناخوش و شعری در آسمان هفتم هیچ باور نکرد که این شعر آن سگزی را شاید بود بر سبیل امتحان گفت امیر بداغگاه است و من میروم پیش او و ترا با خود ببرم بداغگاه که داغگاه عظیم خوش جائی است. قصیده‌ای‌گو لایق و صفت داغگاه کن تا ترا پیش امیر برم. فرخی آن شب برفت وقصیده‌ای پرداخت سخت نیکو وبامداد در پیش خواجه عمید اسعد آوردکه مطلع آن این است :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

چون خواجه عمید اسعد این قصیده بشنید فرو ماند که هرگز

مثل آن بگوش او فرو نشده بود جمله کارها فرو گذاشت و فرخی را برنشاند و روی بامیر نهاد و آفتاب زرد پیش امیر آمد وگفت ای خداوند ترا شاعری آورده‌ام که تا دقیقی روی در نقاب خاك کشیده است کس مثل او ندیده است و حکایت کرد آنچه رفته بود پس امیر فرخی را بار داد چون درآمد خدمت کرد امیر دست داد وجای نیکو نامزد کرد و بپرسید و بنواختش و بعاطفت خویش امیدوارش گردانید.»[۱۹]

باید دانست که این سلسله‌های محلی هیچکدام اهمیت سیاسی و اقتدار ملکی مهمی بهم نرسانده‌اند و غالبا توجهی که نسبت باحوال ایشان‌می‌شود بعلت دخالتی است که در تاریخ ادبیات ایران و تربیت اهل علم و ادب داشته‌اند و هرگاه آثار و نوشته‌های فضلا و شعرا باقی نمانده بود چه بسا نام غالب ایشان از میان رفته بود.

با استیلای سلطان محمود غزنوی بر ماوراءالنهر بساط این سلسله ادب پرور ایرانی نیز برچیده شد.

۱۹ـ چهار مقاله نظامی عروضی ص ۳۶ـ۴۰ ـ تاریخ ادبیات تالیف ذبیح‌اله صفا ج۱ ص ۴۵۰

شجره نسب آل محتاج

بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران‌شناسی

مدیر مسئول و سردبیر : **سرهنگ یحیی شهیدی**

مدیر داخلی : **سرگرد محمد کشمیری**

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ ادارهٔ روابط عمومی

تاریخ و آرشیو نظامی

بهای این شماره	**برای نظامیان‌ودانشجویان**	**۳۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۶۰ ریال**
بهای اشتراک سالانه ۶ شماره در ایران	**برای نظامیان‌ودانشجویان**	**۱۸۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۳۶۰ ریال**

بهای اشتراک در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراک ، وجه اشتراک را به حساب ۷۱٤ بانک مرکزی با ذکرجملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت و رسید بانکی را بانشانی‌کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری ـ شعبات امیرکبیر ـ نیل
و سایر کتابفروشی های معتبر

جای اداره : تهران ـ میدان ارک

تلفن ۵۲۲٤۲۲

Barrassihâ-ye, Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT - MAJOR DU COMMANDEMENT SUPREME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

DIRECTEUR

COAMMANDANT KESHMIRI

ADRESSE:

PLACE ARG

DÉPARTEMENT DES RELATIONS PUBLIQUES

TÉHÉRAN

IRAN

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریه

ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commander's Staff

Tehran — Iran

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

بررسی های تاریخی

شمارهٔ ۲
سال دهم

خرداد ــ تیر ۱۳۵۴
(شمارهٔ مسلسل ۵۷)

ازاین مجله دوهزار و ششصد و پنجاه جلد در چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی
به چاپ رسیده است

بفرمان مطاع
اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران
هیات‌های رهبری مجلهٔ بررسیهای تاریخی
بشرح زیر میباشند

IN THIS ISSUE

اسناد

فرانسه وایران وعثمانی

و

گزارش سفیر عثمانی

«۱»

از

محمد امین ریاحی

(دکتر در زبان وادبیات فارسی)

ایران وفرانسه مذاکراتی‌کرده، وگزارش‌کارخود را بصدراعظم عثمانی داده است ، و این سطور* ببهانـهٔ نشر گزارش او نوشته میشود .

برای اینکه مندرجات این‌گزارش روشن‌گردد، و نکات مبهمی درآن نماند، نگاهی اجمالی به‌جریانات‌سیاسی‌آن روز وروابط‌ایران وفرانسه، وایران وعثمانی، وعثمانی وفرانسه، وذکر‌نکات‌تازه‌ای دراین باره ضروری است .

دوستی ونزدیکی میان ایران وفرانسه با علل ومقدماتی‌فراهم شدکه درآغاز هردو دولت به‌یك اندازه طالب آن بودند. فتحعلی‌شاه به‌محض اعلام الحاق‌گرجستان به روسیه و آغاز تجاوز روسها در قفقاز، وبلافاصله پس ازآنکه درجلب دوستی انگلیسی‌ها ناامید شد روی به‌فرانسه آورد .

اما ازآن سوی سیاست ناپلئون دربرابرایران و روس جزئی ازطرح دست‌یابی او به‌هند وانتقام‌کشی ازانگلیسیها بود . واین سیاست درتحت تأثیرحوادث‌آن روزسه‌بار ورق خورده، وسه‌طرح جداگانه برای وصول به‌آن تنظیم واجرا شده است :

درمرحلهٔ اول‌وقتی‌که‌آن سردارحادثه‌آفرین خیال‌پردازاحساس کردکه درلشکرکشی به‌هند ازراه مصر توفیقی نخواهد یافت بفکر اتحاد باروسها افتاد . درسال ۱۸۰۱ باپل‌اول تزار خیالباف بلند پرواز توافق‌کردندکه : سپاهی بفرماندهی ژنرال ماسنا بهمراهی سپاهیان روس سرزمینهای میان ارنبورگ [۲] و بخـارا را اشغال نمایند. آنگاه افغانستان ونواحی شرقی ایران را فروگیرند وبهند برسند، انگلیسیها را ازهند برانند واینهمه را دراختیار روسیه

۲ ــ Orenburg

بگذارند، درمقابل روسها ازاستقرار قطعی فرانسویان درمصر و مدیترانــه حمایت نمایند . برای اجرای این طرح بعداز تماس با اتریش و برای جلب موافقت آن دولت قــرار شد صربستان و بغارستان و بسنی و افلاق و بغدان (ازمتصرفات اروپائی عثمانی) به اتریش واگذار گردد . اما قبل ازاجرای این توافقها در آوریل ۱۸۰۱ پل اول کشته شد و جانشین او آلکساندر اول ــ تحت فشار رجال و فرماندهان ارتش خودکه توانگران و زمینداران بودندکــه از بزرگانی باانگلستان برخوردار می‌شدند ــ دوستی با فرانسه‌راکنار گذاشت و پیمان دوستی باانگلستان امضاءکرد[۳] .

شروع جنگ میان فرانسه و روس در سال ۱۸۰۵ دو کشور ایران وفرانسه را دربرابر دشمن مشترکی قرارداد وناپلئون در اندیشهٔ اتحاد باایران مصمم ترشد. سفیرانی ازدوسوی راه دور و دراز میان تهران و پاریس ولشکرگاههای ناپلئون را باوجودموانع و دشواریهای‌ان روز پیمودند و رفتند وآمدند: دراکتبر ۱۸۰۵ (رجب ۱۲۲۰) ناپلئون دومین نامهٔ خود را به‌ایران فرستاد ، در ذی‌الحجهٔ همان سال محمدرضاخان بیگلربیگی قزوین و وزیرمحمدعلی میرزا دولتشاه بعنوان سفیر فــوق العادهٔ ایران بدربــار ناپلئون فرستاده شد.در ربیع‌الثانی ۱۲۲۱(۵ ژوئن۱۸۰۶) ژوبر،واندکی بعدلابلانش به‌تهران رسید، در۱۹ شعبان ۱۲۲۲ رمان جانشین او شد ، تا سرانجام سرتیپ گاردان در ۸ رمضان آن سال وارد تبریز گردید .

در این مرحله، ناپلئون میخواست ضمن فراهم‌آوردن موجبات وصول بهدف‌اصلی بلندپروازانهٔ‌خود (لشکرکشی بهند)، انگلیسیها را از ایران بیرون راند ، ایران را در برابر روسیه نیرومندتر و

۳ــ برەزل : ۲۲

Enver Ziya Karal, Osmanli Tarihi V. 46-48

پایدارتر سازد ، و با ایجاد اتحاد سه گانه‌ای میان فرانسه وایران و عثمانی بیم و هراس در دلهای دشمنان خویش اندازد ، و نظرآنان را از اروپا منحرف نماید . و یك نکته مهم دیگر اینکه روسها را مجبور به سازش و کنارآمدن با خویش گرداند . هدفی که اندکی بعد با امضای پیمان تیلسیت بدان رسید .

مرحله سوم سیاست ناپلئون ، با امضای پیمان تیلسیت در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ آغاز میشود . در این مرحله دیگر دشمنی با روس درمیان نبود ، و فکر پیمان سه‌گانه کنار گذاشته شده بود . ناپلئون میخواست میان ایران وروس آشتی برقرار کند ، وبا همکاری آن‌دو ، راه هند را بگشاید .

سخن ما در اینجا مربوط بدومین مرحلهٔ سیاست ناپلئون ، و فکر اتحاد سه کشور و علل شکست این سیاست است .

در ۱۸۰٦ (۱۲۲۱هـ) که ناپلئون سرتیپ سباستیانی را به سفارت استانبول میفرستاد ، به او مأموریت داد که به باب عالی بگوید : «منظور اصلی من جز ایجاد اتحاد مثلثی از فرانسه و باب عالی و ایران برضد روسیه چیز دیگری نیست»[٤] .

سباستیانی به دولت عثمانی فشار می‌آورد که سفیری برای عقد قرارداد به دربار ناپلئون فرستاده شود ، باب عالی زیر بار نمیرفت . وقتی در پائیز آن سال میرزا رضاخان قزوینی در راه سفر به اروپا به‌استانبول رسید عثمانیها برای‌اینکه ازایران واپس نمانند یکی از مستوفیان خود را بنام سید محمد امین وحید بعنوان سفیر فوق‌العاده به دربار ناپلئون فرستادند .

٤ـ ترمزل : ۲۵

سفیران ایران و عثمانی در ۲ مارس ۱۸۰۷ (۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۲۲) به ورشو رسیدند، و دربازدیدها و مهمانیها اکثر با هم بودند. سفیر عثمانی مردی ستیزه‌کار و ساده دل بود. و نوشته‌های آن‌روز واسناد بایگانی فرانسه وسفارتنامهٔ خوداین‌سفیر نکته‌های‌خواندنی از رفتار او دارد.

در سفارتنامهٔ محمد امین آمده است که: «چون سفیر ایران پیش‌ازمن به‌وین رسیده بود، ژنرال آندره اوسی [۵] سفیر فرانسه نخستین مهمانی را به‌افتخار او داد. فردای آنروز ضیافتی بنام ما ترتیب یافت. برای این مهمانی مواد لازم از طرف میزبان تهیه شده بود، اما غذاها را آشپزهای ما پخته بودند.

در حین صرف غذا سفیرایران از حلوای‌ما لذت برد، وبعنوان خوشامدگوئی اظهار کرد: «خیلی‌خوب شده‌است». جواب دادم: «آری، حلوای غازیان مامشهور است» و بشقاب حلوا را بطرف او انداختم. جوابی نیافت وگفت: «لطف فرمودید!» او سرافکنده و شرمسار شد، و مهمانان اتریشی وحضار مجلس کیف کردند و خندیدند» [۶].

اما روزنامهٔ رسمی آنروز فرانسه [۷]، ضمن چاپ گزارش آن مهمانی هوش وخرد وتدبیر ومتانت سفیرایران را ستوده است. [۸]

سید محمد امین، یك خاطره را هم زیر عنوان «تعریض» در سفارتنامهٔ خود آورده است:

«دریکی از شب‌نشینی‌ها همراه سفیر ایران بودیم. او زنی

۵– Andréossy ۶– Le Moniteur universel

۷– تاریخ عثمانی، احمدراسم، جلد ۳ چاپ۱۳۲۹ استانبول ص۱۳۸۳

۸– احمد راسم ۳ : ۱۳۷۸

را که دستاری سبز برسر بسته بود نشان داد و بعلت سفاهتی که سرشت اصلی او بود گفت : این زن باید از امیران ورشو باشد . بااین حرف میخواست سنگ استهزا به‌نخل گلشن سیادت من اندازد. جواب دادم : اگر در اینجا امیر و ارمنی را از هم تشخیص میدادند میشد تصورکرد که بنشانهٔ این امتیاز دستار سبز برسر بسته‌است ، اما تمیزوتشخیص کجاست؟ این جواب‌سفیرایران رادچارشرمساری و پشیمانی و اضطراب ساخت» .

برعکس محمدرضاخان که دوماه پس از ورود خود به‌دربار ناپلئون ، پیمان فین‌کن‌اشتاین را امضاء کرد ، سید محمــد امین در مأموریت خود کامیابی نیافت . و شاید یکی از مهمترین نتایج سفارت او فهماندن این نکته بناپلئون و فرانسویها بود که‌نزدیك کردن عثمانی وایران بیکدیگر آسان نیست. و در این باره تالیران گزارشی هم به ناپلئون داده بود .

با این همه ناپلئون در ملاقات بــا سفیر عثمانی باو گفته بود که : «دولت عثمانی برای وصول به هدفهای سیاسی و نظامی خود، باید بصورت متحد با ایران اقدام کند . و والی ارز روم باید با همکاری‌عباس‌میرزا ولیعهد ایران به‌سپاه دشمن‌حمله‌نمایند. . . » [۹]

در بارهٔ این هماهنگی نظامی ، بطوریکه پس از این اشاره خواهیم کرد ، قبلا مذاکراتی در تبریز میان فیضی محمود فرستادهٔ والی ارز روم با عباس میرزا انجام گرفته بود .

در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) در لشکرگاه فین‌کن‌اشتاین در لهستان پیمانی میان ایران وفرانسه بامضای میرزا محمد رضا

۹ـ همان کتاب : ۱۳۸۳

خان سفیر فوق‌العاده ایران ، و یکی از وزیران ناپلئون رسید .[۱۰]

ناپلئون بلافاصله بعداز آن پیمان سرتیپ گاردان راباایران فرستاد . در تعلیماتی که در تاریخ ۱۵ مه ۱۸۰۷ (۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۲) به گاردان داده شده ، ایجاد هماهنگی نظامی میان ایران و عثمانی از اصول کار است :

«.... آقای سرتیپ گاردان باید جهد وافی مبذول دارد ، تا ایران و عثمانی تا حدی که ممکن است در عملیات نظامی بین‌دریای خزر و بحر سیاه برعلیه روسها به توافق قدم بردارند . زیرا که نفع هردومملکت یکی است ، و روسیه به علت وسعت بیابانها و اراضی منجمدهٔ مملکت خویش چشم طمع به اراضی حاصلخیز و خوش آب و هوای همسایگان جنوبی دوخته و آنها را در معرض تهدید قرار داده است »[۱۱] .

«فرانسه به مملکت ایران به دو نظر می‌نگرد : از یك طرف آن را دشمن طبیعی روسیه میداند ، و از طرف دیگر سرزمین آن را وسیله و راهی برای لشکرکشی به هند می‌شمارد»[۱۲] .

«در مرحلهٔ آخر سرتیپ گاردان نباید فراموش کند که منظور عمدهٔ ما عقد اتحاد مثلثی است‌بین فرانسه و باب عالی ، وبازکردن راهی به هند ، و تحصیل متحدینی برضد روسیه»[۱۳] .

۱۰ــ متن پیمان فین‌کن‌اشتاین درکتاب ماموریت ژنرال‌گاردان در ایران (ص۳۶ تا ۴۰) ، ونیز درمجموعهٔ عهدنامه‌های تاریخی ایران ازانتشارات وزارت امورخارجه (ص۱۵۲ و ۱۵۳) (بنقل ازترجمه‌ای‌که اعتمادالسلطنه دررمضان۱۲۹۸ از سفرنامهٔ گاردان کرده) ، ودرتاریخ اجتماعی وسیاسی ایران دردورهٔ معاصر، سعید نفیسی ص۹۵تا۹۸ (ترجمهٔ خوداو) و ۲۶۷ تا ۲۷۱(ترجمهٔ قدیمی عصر فتحعلی‌شاه) چاپ شده است .

۱۱ــ ترجمهٔ مأموریت گاردان : ۴۲

۱۲ــ همان کتاب : ۴۳

۱۳ــ همان کتاب : ۴۷

پیمان تیلسیت [۱۴] ، سیاست ناپلئون را در عقد پیمان سه‌گانه و پشتیبانی از ایران دگرگون کرد . روسها بعلت نگرانی ازقیام میهن پرستان لهستانی بفکر نزدیکی به فرانسه افتاده بودند . ناپلئون هم که بدنبال متحدانی برضد انگلیسها میگشت اتحاد با روسها را پذیرفت . بدین ترتیب‌مقدمات پیمان جدیدی فراهم‌آمد. هنوز مرکب پیمان فین‌کن اشتاین خشك نشده بود (دو ماه پس‌از آن) ، و هنوز سرتیپ گاردان در راه سفر خود بایران باستانبول هم نرسیده بود کــه در روز ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ (اول‌جمــادی‌الاولی ۱۲۲۲) بر روی زورقی در میــان رودخانهٔ نیه‌من [۱۵] در تیلیست واقع در پروس خاوری ، ناپلئون والکساندر اول تزار روس‌پیمانی را بستند که شوم‌ترین عواقب را برای ایران داشت . بدین‌ترتیب که خیال روسها را از جانب ناپلئون راحت میکرد ، و می‌توانستند همه نیروهائی را که در برابر فرانسویها داشتند به جبههٔ قفقاز منتقل سازند ، از طرف دیگر فرانسویها هم دیگر نمی‌توانستنداز ایران پشتیبانی نمایند .

در آغاز کار ، نه تنها ایرانیان امیدوار بدوستی فرانسه . از عقد چنین پیمانی بیخبر بودند (و ظاهراً بعدها ابتدا ازطریق روسها آگاه شدند) فرستادهٔ خود ناپلئون هم خبری از سیاست جدید دولت خــویش نداشت . ولی بتدریج تعلیماتی در زمینهٔ سیاست جدید بگاردان رسید .

در ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷ (چهار ماه بعداز پیمان تیلسیت) وزیر روابط خارجی ناپلئون به گاردان نوشت : «..... ادامهٔ جنگ در میان ایران و روسیه امروز سودی نخواهــد داشت . اعلیحضرت

۱۴ــ Tilsit ، این شهر بعدازجنگ دوم‌جهانی ، درسال ۱۹۴۵ به‌روسیه واگذار ونامش ساوتسك گردید .

۱۵ــ Niémen

امپراطور میل دارد صلح در میان این دو دولت برقرار شود، و با کمال میل دراین کاریاری خواهد کرد . این صلح ممکن نشد در تیلسیت برقرار شود ، زیرا فتحعلی شاه در آنجا نماینده نداشت . ولی امپراطور درصدد برآمده است در گفتگوهائی که با امپراطور روسیه داشته آن را تهیه ببیند ، و هیچ دلیلی نمی‌تواند مانع از تصمیم در آن باشد . ایران نیز باید خواستار آن بشود ، نه اینکه به‌آزادی بیشتر نظر خود را متوجه انگلستان نکند ، زیراکه امروز یگـانه دشمن است ، و باید درست همه درهای خود را همچنان برروی آن بسته نگاه دارد ...»[۱۶] .

در نامـه های بعدی که گـاردان بفتحعلی شاه نوشته ، سبب فراموش شدگی منافع ایران در عهد نامهٔ تیلسیت ، چنین توجیه شده است که هنوز ناپلئون مطمئن نبوده است کـه ایران پیمان فین‌کن اشتاین را تأئید خواهد کرد ! البته یادآوری اینکه ناپلئون از همان آغاز کار بفکر جلب دوستی روس برضد انگلیس بوده ، و اتحاد با ایران را وسیله‌ای‌برای ترساندن روسها میشمرد ، و بررسی اسناد مربوط میرساند که این استدلالها حیلهٔ دیپلماسی است و نقشی از حقیقت درآنها نیست .

گفتگوئی بیش‌از این دربارهٔ روابط ایران و فرانسه ،خارج از موضوع سخن ماست در این مقاله با استفاده از گزارش سفیر عثمانی میخواهیم نظر آن دولت را در مورد اتحاد انجام نیافتهٔ سه کشور روشن کنیم .

درباره روابط عثمانی و ایران باید دانست‌که از همان‌روزگار نادر شاه ، پس‌از سه قرن جنگ و ستیز ، خردمندان هردو کشور، صلاح دو ملت مسلمان را در اتحاد دودولت‌می‌دانستند . تا دربرابر

۱۶ـ نفیسی ج ۱ : ۱۲۳ ـ ۱۲۴

دشمن مشترك ، دشمن تازه نفس نو خاستهٔ نو دولت به همدستی و همپشتی از حیات خود دفاع نمایند ، اما تقدیر با تدبیر راست نمی‌آمد .

نادرشاه نخستین کسی بود که این مصلحت را درست تشخیص داده بود ، و با اینکه ابتدا پیشنهاد های توأم با گذشت او مورد قبول قرار نگرفت ، سرانجام بپایمردی برهان قاطع شمشیر پیمان صلح ۱۱۵۹ بسته شد کــه بحقیقت نقطهٔ عطفی در روابط دو کشور بود .

آغا محمد خان هم ضمن نامه‌ای پیشنهاد کرد که دو دولت در برابر هجوم هــای روس متحد شوند . بروایت احمــد جودت[۱۷] وقتی نامهٔ او در شورای باب عالی مطرح شد پاشاها (فرماندهان نظامی) این پیشنهاد را منطقی ، و منطبق برمصالح دولت عثمانی دانستند ، اما شیخ الاسلام راغب افندی عمامه برزمین کوبید که : «تا من زنده‌ام چنین اتحادی شدنی نیست ، بگذارید اینان بدست روسیان نابود شوند» . وجود چنین‌روحیه درآن طرف، که درسراسر گزارش سفیر عثمانی نیزجلوه‌گر است، یکی ازموانع اصلی‌اتحاد سه‌گانه بود .

هنوزخاطرهٔ جنگ ۹۲۰که‌بظاهربه‌پیروزی‌آنها پایان یافت، و در معنی امید پیشروی و گسترش نفوذ آنان را بسوی شرق نقش برآب کرد ، و سلسلهٔ جنگهای متعاقب آن از خاطره‌ها نرفته بود . حقی هم که ایران دربارهٔ یك نوع نظارت برایالات شرقی آن‌دولت برای خود می‌شناخت ومداخلاتی که در عزل و نصب امرای محلی و والی بغداد میکرد ، از نظر عثمانیها یکی دیگر از موانع دوستی و اتحاد بود .

۱۷– متأسفانه درحین نگارش این‌سطور تاریخ دوازده جلدی احمد جودت دردسترس نیست تاعین مطالب او نقل‌گردد .

در روزهائی‌کــه اینک موضوع بحث ماست عبدالرحمن پاشا حاکم شهر زور وسلیمانیه‌که خود را وابسته بایران میدانست ـ پس‌از جنگ‌باعلی پاشاوالی بغداد وشکست ازاودراوائل جمادی‌ـ الثانی ۱۲۲۰ (اواخراوت ۱۸۰۵) به‌ایران پناهنده شد. فتحعلی شاه میرزا صادق وقایع نگارمروی را برای میانجیگری وحمایت از عبدالرحمن‌پاشا به‌بغداد فرستاد، اما والی بغداد توصیهٔ ایران را وقعی ننهاد، وناچــار سپاه ایران به فرماندهی محمدعلی میرزا دولتشاه در اوائل ربیع‌الاول ۱۲۲۱ (اواخر مه ۱۸۰۶) ببغداد حمله‌کرد وعثمانیها راشکست داد وسلیمان پاشاکهیا را اسیرکرد و به‌تهران فرستاد . عبدالرحمن پاشا ازنو به‌حکومت سلیمانیه رسید. و دولتشاه به‌شفاعت شیخ جعفر نجفی به‌ایران بازگشت[۱۸].

دراواسط ذیقعدهٔ۱۲۲۱ یوسف‌پاشا والی ارزروم (صدراعظم سابق عثمانی)که روشی دوستانه باایران داشت فیضی محمود را بایران فرستاد. این‌سفیر درتبریز بحضور عباس میرزا رسید واز آنجا بتهران‌آمد، ازحوادث بغداد عذرخواهی‌کرد واعادهٔ سلیمان پاشاکهیا راخواستار شد . بامذاکرات این سفیرغبارکدورت ازمیان برخاست وتوافق‌شدکه ایران وعثمانی دربرابر روسها همکاری‌و هماهنگی داشته باشند. سلیمان پاشاکهیا آزاد شد و میرزاصادق وقایع‌نگار همراه او ببغداد رفت. فتحعلی خان رشتی ایشیک‌آقاسی نیزازجانب عباس‌میرزا به‌ارز روم فرستاده شد.

دراین روزهاگودویچ فرمانده سپاه‌روس روش مدارا باایران درپیش‌گرفته و استپانوف نامی را بتهران فرستاده بود. وهدفش

۱۸ـ مآثر سلطانیه عبدالرزاق بیك : ۱۶۵ تا ۱۶۹ ، روضة‌الصفا ۴۲۸:۹ تا ۴۳۱ ناسخ التواریخ چاپ جهانگیر قائم مقامی ۹۰ تـا ۹۲ ، مسافرت بـه ایران وارمنستان ژوبر ترجمهٔ هدایت ۱۱۶تا۱۱۸

پیشروی درخاك عثمانی بود. ژنرال سویدوف بهقارص وآخسقه تاخت.

دراجرای توافق بایوسف پاشا بدستور عباس میرزا حسین‌خان سردار ازایروان بدرآمد ودراول خاك‌آخرکلك‌آخسقه توقف‌کرد. خود نایب‌السلطنه نیز روز دوم ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ درخارج تبریز لشگرگاه زد وبانتظارنتیجهٔ جنگ روس‌وعثمانی نشست.

باوصول نخستین‌خبرهای جنگ، مبنی‌براینکه روسهادرقارص شکست‌خورده‌اند، عباس‌میرزا به‌یوسف‌پاشا نوشت: «دررزم‌گودویچ آهسته‌باش، تا من نیز در رسم، وتراباسپاه ایران مدد دهم» امایوسف پاشا تأمل نکرد، بدنبال‌روسها تاخت ودربایندرلوی شورکل شکست خورد وبه‌قارص‌عقب نشست[19].

یك سال بعدازآن، گاردان درگزارشی ازتاریخچهٔ سیاست ایران واصول سیاست فتحعلی شاه دراتحاد باناپلئون به‌وزیر امورخارجه فرانسه دربارهٔآن حادثه چنین مینویسد:

«فتحعلی شاه به‌پاشای ارزنةالروم وعده داده بودکه با قوای عثمانی درجنگ باروسیه شرکت‌کند، ولی وقتی‌که یوسف‌پاشا داخل در جنگ شد، فتحعلی شاه به‌عباس میرزا امر دادکـــه از عملیات خصمانه برضد روسها خودداری نماید. غرض فتحعلی شاه یقینا این بودکه ببیند نتیجهٔ جنگ بین فرانسه و روسیه چه‌خواهد شد، وامید داشت‌که یاروسیه مجبور به‌تخلیه گرجستان شود، ویا اینکه منتی بسرروسها بگذارد وبگویدکه درموقعی‌که ایشان‌گرفتارجنگ بادیگری‌بوده‌اند اوبرسرایشان نتاخته‌است».[20] درهرصورت‌در۲۸

۱۹ـ ناسخ : ۹٤ ، روضة‌الصفا : ٤۳۳ ، تاریخ‌سیاسی ودیپلماسی ایران از دکترعلی اکبربینا ۲۵ ، ماثر سلطانیه ۱۸٦ (چاپ افست اخیرمتأسفانه‌از اینجا برگهائی افتادگی دارد) .

۲۰ـ گزارش مورخ ۲٦ اوت ۱۸۰۸ (٤رجب ۱۲۲۳) مأموریت گاردان : ۱۰۱

جمـادی‌الثانی ۱۲۲۲ (۲ سپتامبر ۱۸۰۷) عثمانیها بدون جلب رضایت ایران قرار داد متارکه را با روسیه در اوزون‌کلیسا امضا کردند .

این حوادث جلوه‌هائی از ناسازگاری و سردمهری‌میان دو دولتی بود که در آن روزها بیش از هروقت نیازمند یگانگی و یکدلی و یکروئی در برابر یك دشمن هولناك بودند .

مقارن با همین حوادث، از طرف دیگر در اواسط جمادی‌الثانی ۱۲۲۲ علی‌پاشا والی بغداد که در سال قبل باسپاه ایران جنگیده بود کشته شد و جانشین او سفیری بنام احمد چلبی با عریضه و پیشکش بتهران فرستاد . خلاصهٔ گزارش این حادثه را از مآثر سلطانیهٔ عبدالرزاق بیك وقایع نویس آن عصر می‌آوریم :

«چون حرکات ناشایستی که‌بواسطهٔ کم مایگی و عدم تجربه از علی پاشاوالی بغداد در سال قبل نسبت به خدام خاقان اتفاق افتاد قرین شکست و انهزام به دارالسلام بغداد راجع، و اهالی آنجا روی درتراجع نهاد ، در اواسط شهر جمادی‌الاولی بتحریك یکی از نزدیکان او که سمت محرمیت با وی داشت دو نفر غلام گرجی صبحگاهی بقتلش پرداختند. اعاظم و بزرگان بغداد و جماعت ینکچری از این حالت آگاهی یافته به خدمت سلیمان پاشا مبادرت نموده او را بجای علی‌پاشا به حکمرانی برداشتند. سلیمان پاشا ... وقایع مسطوره را عریضه در قلم آورده با پیشکشی لایق روانهٔ دربار خاقان کامگار گردانید .

بعد از وصول این خبر به دربار عثمانی سلطان مصطفی خداوندگار روم یوسف ضیا پاشا را بحکومت بغداد و ریاست عراق عرب و آن مرز و بوم مامور فرمود. سلیمان پاشا بعد ازآگاهی از این حالت رجال دولت را ازخود خوشنود کرد، به وساطت ایشان نیز مجدداً به حکومت عراق عرب سرافراز و کارگذاران دربار

عثمانی یوسف‌پاشا را به دارالخلافهٔ اسلامبول احضار ، و وی عثمان پاشا را به جای خود در ارزنةالروم و قراحصار گذاشته روانهٔ درگاه عثمانی گردید. وآن حدود از اصابت رأی و رویت او که در قوانین سرحدداری و سلوك با اهالی ولایات و مدارات با آشنا و بیگانه آیتی بود خالی ماند»[۲۱].

اما دربارهٔ **روابط عثمانی و فرانسه** : بطور کلی عثمانیها از همان آغاز تشکیل امپراطوری خود ، و پس از فتح استانبول ، به اروپائیها بدبین بودند . و جنگهای دیرپاز و شکستهای پی‌درپی آخری ، دشمنی با غربیان را اصول سیاست دولت ومعتقدات عمومی ملت قرار داده بود .

دشمنی ترکها با فرانسه بعلت دوری آن‌کشور از مرزهای عثمانی بنسبت کمتر بود ، اما حملهٔ ناپلئون بناپارت به مصر از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۱ (۱۲۱۳ تا ۱۲۱۶ه) رابطهٔ دوستانهٔ عثمانی و فرانسه را برهم زد ، و دولت عثمانی مجبور شد با انگلیس و روس قرارداد تدافعی ببندد . در این میان مقارن با روزهای مورد بحث ما، سپاه روس در۲۲ دسامبر۱۸۰۶ (۱۱ شوال ۱۲۲۱) ازرودخانهٔ دنیستر گذشت و امیرنشینهای رومانی را تا دانوب تصرف کرد . این حادثه سیاست خارجی عثمانی را دگرگون نمود ، روز ۳ ژانویه ۱۸۰۷ (۲۳ شوال ۱۲۲۱) باب عالی اعلان جنگ بـه روسیه را بسفارتخانه های خارجی مقیم استانبول اعلام نمود ، و بدنبال آن طبعاًبفرانسویها نزدیك شد . انگلیسها که با فرانسه در جنگ بودند بعثمانیها اولتیماتوم دادند و ناوگـان انگلیس از داردانل گذشت و روی باستانبول نهـاد . در یك محیط سراسر وحشت و اضطراب ژنرال سباستیانی سفیر ناپلئون قد علم کرد و به تشجیع

۲۱ـ مآثرسلطانیه : ۱۸۹ ونیزروضةالصفا : ۴۲۹ وقسمت ۱و۲ گزارش محمد رفیع درهمین مقاله .

عثمانیها پرداخت و به راهنمائی او عثمانیها تصمیم بمقاومت گرفتند و ناوگان انگلیس بناکامی عقب‌نشست و رابطهٔ فرانسه و عثمانی اوج گرفت . این حادثه ناپلئون را امیدوار کرد که با بستن یك پیمان سه جانبی میان فرانسه و ایران و عثمانی ، روس و انگلیس را بزانو درآورد .

اگر در آن روزها امپراطوری عثمانی وضع سالم و استواری داشت شاید این اتحاد سرمیگرفت و سرنوشت دو کشور در برابر حوادث تلخ آن روز مسیری دیگر می‌یافت .

اما امپراطوری عثمانی که قدرت روزهای سلیم و سلیمان ومراد چهارم را پشت‌سر نهاده بود ، واینك اروپائیان مرد بیمارش می‌نامیدند ، آشفته‌تر از آن بود که درلحظات سرنوشت بتواند تصمیم قاطعی بگیرد .گرفتاریهای بیشمار از درون وبرون‌مقدمات انقراض امپراطوری را فراهم میکرد : قدرتهای بزرگ اروپای آن روز (فرانسه ،انگلیس ، روس ، اتریش) طمع بخاك پهناور آن دوخته بودند ، رعایای اروپائی آن بتحریك قدرتهای همکیش خود سربشورش برداشته بودند ، و دم از استقلال میزدند ، سربستان و قره طاغ خودمختاری یافته بودند ، مردم ملداوی و والاشی‌بتحریك روسها شوریده بودند،بلغارستان به‌حمایت‌فرانسه عصیان کرده بود . در شرق ، عربستان و مصر از اختیار عثمانی بیرون رفته بود . از همه شکننده‌تر عصیان و تحریك در داخل پایتخت برضد اصلاحات سلیم سوم بود. سلیم بعداز شکستهائی در برابر روسها راه تجدید قدرت امپراطوری را در اخذ دانش و صنعت وتمدن اروپائی تشخیص داده بود وازسال ۱۲۰۸ (۱۷۹۳) تأسیساتی را بنام «نظام جدید» مخصوصاً در زمینهٔ ارتش آغازکرد. مخالفان اصلاحات مخصوصاً فقها و روحانیون از یك سوی و افراد و سرکردگان سپاه معروف «ینی چری» از سوی دیگر برای حفظ

منافع خود و بدستاویز حفظ شرع اسلام بستیزه و لجاج برخاستند. ینی‌چریها شورش‌کردند ودر ۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۲۲ (۲۹ مه ۱۸۰۷) سلیم سوم را برکنار کردند و ۱٤ ماه مصطفی چهارم سلطان بود. اما هواداران نظام‌جدید برهبری مصطفی پاشامعروف به بیرقدار قیام‌کردند ودر ٤ جمادی‌الاخر ۱۲۲۳ (۲۸ ژوئیه ۱۸۰۸) استانبول را گرفتند وچون سلیم سوم درزندان‌کشته شد محمود دوم بسلطنت برگزیده شد.[۲۲]

ژنرال گاردان طی سفرخود بسوی ایـران، وقتی باستانبول رسیدکه سلیم سوم سلطان اصلاح‌طلب ومتمایل بدوستی فرانسویان برکنارشده، ومصطفی بجـای او نشسته بود. این آشفتگی وضع عثمانی، امکان عقد پیمان سه‌گانه را ازمیان می‌برد. اصولا سیاست ناپلئون نیزتغییر کرده بود.

باوجود اوامر نخستین ناپلئون، تالیران وزیرخارجهٔ او در نامـهٔ مورخ ٦ ژوئن ۱۸۰۷ (۲۸ ربیع الاول ۱۲۲۲) بگـاردان نوشته بود:

«در قسطنطنیه و طهران بهیچ وجه از اتحـاد بین عثمانی و ایران گفتگو به‌میان نیاورید، بلکه زمینـهٔ دوستی ساده و لـزوم جنگیدن با روسیه را متفقاً، به آن دو دولت بفهمانید».[۲۳]

باچنین علل و مقدمات بودکه فکر اتحـاد سه دولت به‌شکست انجامید. وبعدها ناپلئون درآن‌سالهاکه در جزیره سنت هلن زندانی بود روزی بیاد روزهای گذشته میگفت:

«توجهی‌که من به‌ایران کرده بودم چقدر درست وبجـا بود، برای عملیاتی‌که درنظر داشتم، اعم ازتهدید روسیه یا حمله‌به‌هند

22— E. Z. Karal. V. 45—54 .

۲۳ـ گاردان: ۱٦۹

وانگلیس ازاین نقطهٔ اتکا بهتـر و مناسب‌تر محلی نمیشد بدست آورد. امیدواری داشتم‌که ایران را هم مثل عثمانی در حلقهٔدوستان خود بیاورم و تصور میکردم که مردم این دوکشور به‌منافع حقیقی خود پی برده‌اند. ولی درست درموقع مقتضی هردو از اختیار من بیرون رفتند». [۲۴]

یکی ازکوششهای فرانسویها برای عقد پیمان سه‌گانه، وادار کردن عثمانیها به‌اعزام سفیری به‌ایران است. درهمان ایامی که میرزا رضای قزوینی ازتهران، وسید محمد امین وحید ازاستانبول بدربار ناپلئون رفته بودند، وگاردان رهسپار ایران میشد، سید محمد رفیع از استانبول بتهران فرستاده شد. [۲۵]

سید محمد رفیع از «خواجگان دیوان همایون» یعنی ازمنشیان و رجال دولت عثمانی بود کـه پیش از آن مشاغل و مناصب مهمی داشت. و فرستاده‌ای بود «درون پرزمکر و برون ساده‌ای». دوسال بعد ازبازگشت ازایران درشعبان ۱۲۲٤ درگذشت. [۲٦]

تاریخ دقیق ورود او بایران معلـوم نیست . ولی از اشارات مختلفی‌که دارد ومیگوید در بازگشت نبی خان سفیر ایران از هند درتهران بوده و با او دریك خانه اقامت داشته، وذکر جنگ روس و عثمانی در آرپه چای . ونام بردن از لابلانش بعنوان سفیرپیشین فرانسه که با یکدیگر همخانه و همسخن بوده‌اند، واشاره باینکه چند روز بعد ازسفیر بعداد بتهران رسیده، استنباط میشودکه در اواسط سال ۱۲۲۲ وارد ایران شده، وبطور قطع درماههای رجب وشعبان آن سال درایران بوده است .

۲٤ــ ترەزل : ۳۰

۲۵ــ تاریخ احمد جودت ج ۸ص ۵۱ ، ج ۸ص ۲۳۳

26—Faik Resit Unat, Osmanli Sefirleri ve Sefaretnameleri, Ankara. 1968, s203

اما تاریخ بازگشت او قطعی است زیرا بتصریح خود ، فردای روزی‌که گاردان از تبریز بسوی تهران* عزیمت میکرد او ازتهران به‌تبریز رسیده است (یازدهم رمضان ۱۲۲۲) تا رهسپار کشور خود گردد .

ایام مأموریت محمد رفیع در تهران با دورهٔ سلطنت ۱٤ ماههٔ مصطفی چهارم مصادف است که در ۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۲۲ بعد از خلع سلیم سوم بر تخت نشست . اما اگر طول مدت مسافرت میان استانبول و تهران را با وسائل آن روزی در نظر گیریم ، مسلم میشود که او در آخرین ماههای سلطنت سلیم در بهار ۱۲۲۲ ، که کوشش فرانسویها برای نزدیك کردن ایران و عثمانی باوج رسیده بود، بایران فرستاده شده ، و شاید خبرهای عصیان استانبول و خلع سلیم را در ارزروم شنیده است، و شاید به همین دلیل است که نامه‌ای از سلطان عثمانی به فتحعلی‌شاه همراه نداشته و فقط نامه هائی از صدراعظم عثمانی به نایب‌السلطنه و صدر اعظم ایران آورده بوده ، و والی ارزروم هم مجبور شده است درنامه‌ها دست ببرد ، و بهمین علل در تهران از سفیر بسردی پذیرائی شده ، و بحضور شاه بار نیافته ، و در تواریخ مورخان ایرانی نیز ذکری ازاو بمیان نیامده است.

او در تبریز با عباس‌میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام ، و در تهران با میرزاشفیع صدراعظم مذاکراتی کرده ، و در یك مراسم اسب‌دوانی فتحعلی شاه را از دور دیده است ، و او را به دیدن نگارستان و قصر قاجار برده اند . در بازگشت همراه آقا ابراهیم شیخ‌الاسلام خوی که بسفارت باستانبول میرفت، و عسکرخان افشار ارومی که عازم پاریس بود، ایران را ترك کرده است . و این گزارش را خطاب به صدراعظم عثمانی تنظیم کرده است .

در سراسرگزارش محمد رفیع بغض وکینه وعنادی ازیك‌سو با ایران و ایرانیان، و از دگرسو با فرانسویان مشهود است . در چنان روزهای حساسی که نجات دو ملت در برابر دشمن مهاجم با اتحاد آن‌دو بستگی داشت این سفیر همان کاری را کرده است که سیدمحمد امین‌وحیدهمکار او درفرانسه میکرد: تفتین و دوبهمزنی میان ایرانیان و فرانسویان

احمد راسم مورخ متاخر ترك مینویسد : «رفیع افندی بجای کوشش درعقد اتفاق سه‌گانه ازایراد هیچ‌هذیانی برضدفرانسویان خودداری نکرد»[۲۷] .

استنباط او این بوده‌که اگر پای فرانسویان به ایران بازشود، بیم آن است‌که یك روزفرانسه وروس همدست شوند و از پشت‌سر به امپراطوری عثمانی حمله کنند . یا اگر ایران نیرومند شود شاید سودای تصرف مصر وسوریه برسرش بزند، وبا این استنباط تا توانسته بادهای خود تیشه به ریشهٔ روابط ایران و فرانسه زده است .

تأثیر تلقینات این سفیر را در ذهن زمامداران ایران در اسناد گاردان می‌بینیم . یکسال بعداز بازگشت محمد رفیع ، دریکی از شرفیابیهای گاردان (۳ شوال ۱۲۲۳) فتحعلی شاه به او گفت : «روسها و عثمانیها که شما ایشان را دوستان وفادار خود میدانید، هروقت که موقع بدست می‌اورند . ما را در اتحاد با فرانسه ملامت میکنند . وبه ما میگویند آیا اتحاد بستن با دولتی که هرگز به قول خود وفا نمیکند . و اگرهم بخواهد از عهدهٔ آن برنمی‌آید بچه‌کار می‌آید ؟ اما با وجود این تحریکات متوالی باز دوستی و صفای

۲۷- احمد راسم ۳ : ۱٤۱٦ ، ونیز احمد جودت ۸ : ٥۱

حقیقی خود را به ناپلئون و فرانسه از دست نداده ایم»[۲۸] .

ازاینها گذشته، گزارش محمد رفیع یکی از اسناد ارزندهٔ تاریخی ، برای حساس‌ترین روزهای تاریخ ایران است. در این گزارش در بارهٔ روابط ایران و فرانسه و مهم‌تر ازهمه سیاست عثمانی دربارهٔ این روابط، و وضع سیاسی ونظامی و اقتصادی ایران اطلاعات مهمی مندرج است. پیش‌بینی‌های او دربارهٔسازش فرانسه وروس، ویا مشکل جانشینی بعداز فتحعلی شاه ــ که۲۸سال بعدازآن ایام پیش‌آمد وعلیشاه ظل‌السلطان ابتدا به‌روسیه وبعد به عثمانی پناهنده شدــ هوشیاری اورا میرساند. نکاتی ازاین‌نوع که حاکمان زن یافرزندی‌درتهران‌گروگان می‌نهادند، وهرنوروز به تهران می‌آمدند و «سالیانه» و «پیشکش» می‌دادند . و خلعت میپوشیدند، و عبدالرحمن پاشا نیز ازخاك عثمانی می‌آمد وبهمین سان عمل میکرد خواندنی است.

او سوء سیاست آغامحمدخان را در اران، روشی که در عصر فتحعلی شاه هم ادامه داشته، ونادلگرمی سپاهیان ایران را ازعلل ناکامیهای ایران دانسته، و مدعی است‌که این مطلب را به رجال ایران نیزگفته بوده است.

محمدرفیع از آزمندی و زردوستی و گنج‌آکنی فتحعلی شاه و ناخشنودی‌مردم‌ازوی‌یاد وبوجود بیست و دوکرورنقدکه‌دراسترآباد اندوخته بود اشارت‌میکند. برعکس‌درگفتگو ازعباس‌میرزاولیعهد هجده ساله سادگی و قناعت ودادگری و دانش دوستی ولشکرآرائی او را می‌ستاید .

تصویرنفوذ ایران درایالات مرزی عثمانی ازنکات‌مهم‌گزارش است. درآن روزوالیان بغداد برای حفظ حکومت‌خود چاره‌ای جز

۲۸ــ گاردان : ۱۲۹

قبول حمایت ایران نداشتند. میگوید اگر والی بغداد درسال فقط یك بقچه هدیه به‌استانبول روانه میکند اما هرنوروز مثل حکام داخله ایران «سالیانه» و «پیشکش» میفرستد. یکی ازمأموریتهای محمد رفیع‌سردرآوردن ازکارفرستاده‌ای بودکه‌بنام «درویش‌آغا» ازطرف سلیمان پاشا والی بغداد بتهران‌آمده بود. درویش‌آغا را درخانهٔ صدراعظم‌جای‌داده بودندولی سفیراستانبول‌را درخانهٔ‌امین‌الدوله. یك روزکه هردو درخانهٔ صدراعظم بودند فرستادهٔ بغداد درمذاکره جانب تهران راگرفته بود.

اودراین‌گزارش باب عالی را برضد سلیمان پاشاکهیاکه مدتی درتهران اسیربوده واینك باقتل والی قبلی باین مقام رسیده، و برای برقراری حسن رابطه با ایران میکوشید برانگیخته است. باهمین مقدمات بودکه بالاخره سه سال بعد (در ۱۲۲۵) سرآن والی ایران دوست برباد رفت.

مسئله عبدالرحمن پاشای بابان نیزکه معلوم میشودمردی گربز وجاه طلب وفتنه‌انگیز بوده ازقسمتهای جالب‌گزارش است.

درآن دوره‌که روابط دولتها محدود بود، هنوز سفارتخانه‌های دائمی درکشورها وجود نداشت وفقط گاهگاه درموارد فوق‌العاده برای‌مذاکرات صلح‌یااعلام‌جلوس پادشاهان وتبریك بآنها هیأتهائی فرستاده میشد. این هیأتها ازافرادکثیری تشکیل میشد و هزینهٔ پذیرائی ازآنها ازحین ورود بمرزتاخروج ازکشور برعهده‌کشور میزبان‌بود. درتهران آن‌ایام‌که تازه پای تخت شده بود نه‌تنها بنای خاصی برای اقامت سفرا یا حتی مهمانخانه‌ای وجود نداشت از سفیران درخانهٔ رجال پذیرائی میکردند. درآن‌سال ۱۲۲۲ ژنرال گاردان رابعلت اهمیت‌مقام ومأموریت،واستپانوف‌فرستادهٔ‌گودویچ سردار روس ونیزفرستادهٔ والی بغدادرا بمنظور ابراز محبت‌بیشتر بآن دو درسرای میرزا شفیع صدراعظم فرودآورده‌اند، اماعده‌ای

دیگر: لابلانش‌کنسول فرانسه ، ونبی‌خان‌که سفیر ایران در هند بوده، وسفیرسند وخود محمدرفیع را درخانهٔ امین‌الدوله جای داده بوده‌اند .

نمونه‌ای ازدقتی‌که درتنظیم‌نامه‌های‌سیاسی،والقاب وعناوینی که درآنها درج میشد دراین گزارش ملاحظه میشود : پیش نویس نامه‌ای راکه قرار بود ازباب عالی‌بعنوان عباس‌میرزا نوشته شود ابتدا برای اظهارنظروالی ارز روم فرستاده بوده‌اند. وچون‌تمام پیشنهادهای اورعایت نشده بوده. چندفقره رادر ارز روم تراشیده وتعویض وتصحیح‌کرده‌اند .

با اینهمه درتبریز درحضور عباس‌میرزا، میرزا بزرگ ازراه اظهار بی‌اعتنائی عنوان نامه را رهـاکرده و فقط متن آن را خوانده است .

ذکراین‌نکته هم بجاست‌که درسیاست خارجی‌آن‌روز عباس‌میرزا بعنوان نایب‌السلطنه و وزیراو (ابتدا میرزا بزرگ وبعد میرزا ابوالقاسم) بعنوان قائم مقام صدراعظم (یعنی نایب صدراعظم) اختیارات‌کافی ، مخصوصاً در روابط باروس و عثمانی و بعداد داشته‌انـد . و والی ارزروم نیز در آن طرف از چنین اختیاراتی برخورداربوده است. و والی بغداد علاوه برداشتن اختیارات مشابه (کـه حتی بدون جلب موافقت قبلی استانبول سفیرانی بتهران میفرستاد) بستگیهای دیگری نیز باتهران داشت.

نکتهٔ تازه دیگری کـه از این گزارش مستفاد میشود نظـر زمامداران ایران دربارهٔ طرح ناپلئون مبنی بر لشکر کشی بهند است . پیش از این گفتیم که هدف سیاسی ناپلئون در روابط با ایران چه در دورهٔ سه ساله‌ای که بعزیمت گاردان از ایران پایان یافت و چه در سالهای قبل از آن همیشه این بود که از راه ایران،

یا بکمك روس ، یابکمك ایران ، یا بهمدستی هردو ، هند را تسخیر نماید . اطلاع ما از این طرح منحصر باسناد منتشر شدهٔ فرانسوی بوده ، و در تاریخهای ایرانی آن روز انعکاسی از آن نیست. ودلیل سکوت درمورد چنین مسئلهٔ مهمی را به آسانی میتوان حدس زد . اما گفتگوی عباس میرزا با محمد رفیع نظر اورا روشن میکند .

عباس میرزا علاقه و تصمیم خودرا درحمله به هند به محمدرفیع باز گفته است . اولا گفتهٔ میرزا نبی‌خان سفیر ایران در هند در گوش او بوده که : «قاطبهٔ مردم هند حاضر به قبول اطاعت دولت ما هستند، و منتظرندکه اردوئی از طرف ما فرستاده شود...» میرزا نبی خان بخود سفیر هم بارها گفته بود که اگر چند هزار سرباز همراه او کنند . به اسانی سرتاسر ممالك هند را بـرای شاه‌شان تسخیر خواهد کرد . ثانیاً تلقینات فرانسویان و فکر اینکه به‌جبران شکستها وخاکهای ازدست رفته، ازسوی دیگرسرزمینهائی بدست آورد ، این تصمیم را در ذهن عباس میرزا قوت داده‌اند. میرزا شفیع صدر اعظم متمایل به فرانسویها هم مثل عباس میرزا فکر میکرد .

گاردان نیز که همزمان با رفتن محمد رفیع به ایران رسید ، به محض ورود به ایران در مورد استرداد گرجستان ، و داغستان و اران آب پاکی به دست زمامداران ایران ریخت ، و همهٔ مساعی خود را صرف تقویت فکر لشگر کشی به هند کرد ، و طرحهای دقیق اجرائی آن را آماده نمود که در اسناد خود او[۲۹] ویادداشتهای ژنرال ترەزل[۳۰] باقی مانده است .

فرستادهٔ ناپلئون در نخستین گزارش خود بیست روز بعد از

۲۹ـ جزئیات نقشهٔ لشکرکشی ص ۵۷و۶۹ تا ۷۹

۳۰ـ ترەزل : ۴۷ـ۵۰

ورود بتهران (و یك ماه بعد از آنکه محمد رفیع تهران را ترك کرده بود) بوزیر خارجه فرانسه می‌نویسد :

«خیال اردوکشی به هند ، چون مردم اینجا همه فوق‌العاده پول پرستند، در جمیع مغزها جا گرفته ، اگرچه عباس میرزا و برادران او جز فکر جنگ خیال دیگری ندارند ، اعیان مردم عموماً طالب فراغت و راحتند ، من تمام وسائل اردوکشی به هند راتهیه می‌بینم ، از صاحب منصبان ما بعضی مشغول کشیدن نقشه ، و بعضی دیگر دست به کار تهیهٔ سرباز برطبق اصول نظامی ما شده‌اند».[۳۱]

از گزارشهای مأموران فرانسوی برمیآید که مخالف اصلی این فکر خود فتحعلیشاه بود که انجام آن را مشروط به سه شرط میکرد: پایان جنگ با روس ، تقویت و تربیت سپاه ایران، اعزام نیروی کافی از فرانسه .

در هر صورت این فکر با شکست مأموریت گاردان و عزیمت او از ایران ، و ورود سرهارفورد جونز فرستادهٔ انگلیس و امضای عهدنامه با ایران چنان مردود شد ، که حتی مورخان ایرانی آن عصر مصلحت ندیدند که کوچکترین ذکری از آن را در کتابهای خود باقی گذارند .

برای اینکه خوانندگان را بیش از این در انتظار گزارش سفیر عثمانی نگدارم مقدمه را پایان میدهم . مطالبی که بیان‌گردید در آینده با نشر اسناد دیگر و بررسیهای بیشتر از طرف پژوهندگان تکمیل و تصحیح خواهد شد، اما اطمینان دارم که ارزش و اهمیت و اعتبار خود گزارش همیشه برجای خواهد ماند .

درباره شیوهٔ نگارش محمد رفیع باید بگویم ، که گزارش او

۳۱ــ گاردان : ۵۵

به سبك نثر دیوانی آن روز عثمانی ثقیل و سنگین است، به نحوی که هر فصل از گزارش در یك جمله گنجانیده شده است ، و فهم آن برای هموطنان امروزی نویسنده نیز آسان نیست، و اینك ترجمهٔ فارسی کار فارسی دانان آن کشور را هم تسهیل خواهدکرد.

از این گذشته در ترجمه نهایت امانت بکار رفته و سعی شده است که حتی‌المقدور همان تعبیرات فارسی که نویسنده بکار برده است نقل شود ، جزاینکه لحن نامساعد نویسنده دربارهٔ ایرانیان برعایت جانب مصلحت تعدیل شده است . وامیدوارم اگر کسانی بعدها این ترجمه را با متن اصلی تطبیق کردند مصلحت دید مترجم را عذر خواه‌کار او دانند. گزارش بصورت موضوعی در ۱۵ قسمت تنظیم گردیده و شماره‌گذاری قسمتها از مترجم است. عنوانهای فصلها ، طبق مرسوم ان روز نویسندگان عثمانی در اصل بفارسی است . ولی از نظر اختصار و هماهنگ کردن آنها باترجمه اندك تغییری در آنها داده شده است .

اساس ترجمه از متنی است که ۶۲ سال پیش در مجلهٔ انجمن تاریخ عثمانی شماره‌های ۴۳ و ٤٤ سال ۱۳۳۳ هجری قمری بچاپ رسیده است .[۳۲]

۳۲ـ در اینجا باید از دوستان عزیزآقایان عصمت پارماکسزاوغلو ، و ابراهیم الگون‌ازفضلای‌کشور ترکیه که نسخهٔ نایاب مجله را در اختیار نگارنده گذاشتند تشکر شود . بتحقیق فائق رشید اونات ، آن نسخه براساس نسخهٔ خطی شماره ۵۳ کتابخانهٔ مؤسسه تاریخ ترك درآنکارا بچاپ رسیده ، ودونسخه دیگر ازآن موجود است : یکی‌به‌خط نویسنده درمجموعهٔ علی‌امیری درکتابخانه ملت (فاتح) دراستانبول‌بشمارهٔ ۸۲۳، ودیگری‌به‌شمارهٔ۱۲٤٦درکتابخانهٔ‌دانشگاه استانبول .

گزارش محمدرفیع به‌صدراعظم عثمانی
در ۱۲۲۲ هجری

۱ ـ سبب سازش ایرانیان با دولت عثمانی ، و چگونگی نیرنگ ایشان در حصول آرزو و جنگ با دشمن خویش

ازمدتی پیش فتحعلی شاه عنوان شاهی ایران‌را بدست‌آورده است. و اگرچه سرتاسرکشور جز بخشی راکه دردست روسیان و افغانیان است زیرنگین خویش درآورده ، ولی مسلم‌است‌که‌اگراز دو سونامه وسفیر مبادله‌گردد، وشاهی او از جانب دولت عثمانی تصدیق شود، وصورت یکجهتی ورسم محبت بسامان‌گردد، عنوان سلطنتش میان دیگردولتهای همسایه ازسند وهند وافغان واوزبك قرین اشتهار، و موجب افزایش نیرو و اقتدار او خواهدگردید . خاصه آنکه این‌کار لطمه‌ای به‌قدرت روسیه وارد خواهد ساخت که امروز بریك سوم ازولایتهای آذربایجان استیلا یافته وآشکاراست که ایرانیان خود به‌تنهائی توانائی دفاع دربرابر او ندارند .

فتحعلی شاه برای ذکرادعای شایستگی خود بپادشاهی، وطبق عادت معمول، نامه وهدایائی فرستاد و طبعاً برای حصول آرزوی خویش ضمن بیان مقصود خواست‌که بطرق مختلف [۳۳] خود را بالا ببرد وبزرگ‌تر فرا نماید. درهمان حال‌پی‌درپی فرستادگانی از جانب فرزندش عباس میرزاکه اینك ولیعهد او وحاکم آذربایجان است، ووزیراعظمش میرزا شفیع، به‌استناد جهت جامعهٔ اسلامی و بادعای خلوص ومحبت، بسوی دولت‌عثمانی وحضرت‌یوسف‌ضیاـ پاشا والی پیشین ارزروم فرستاده میشدند. در این اثنالشکرکشی

۳۳ـ عبارت تعدیل شده است .

سلطان عثمانی بسوی روسیه حصول آرزوی آنان را آسان‌تر کرد.
خاصه‌آنکه مطابق مرسوم شان باین خیال افتادندکه‌بادعای‌همگامی
بادولت علیه درجنگ وصلحی‌که روی خواهد داد ازاین میان‌سودی
ببرند.درحالی‌که‌شاهزاده قبول‌کرده بودکه‌درکنارآرپه‌چای بحضرت
یوسف‌پاشا بپیوندد، و متحداً بادشمن دین پیکار نمایند، بعهد خود
وفا نکرد. وهرروز فرستادگانی بنزد پاشا ودربارعثمانی میفرستاد
که «آمدیم. داریم میآئیم!» وازاین راه بازار محبت‌راگرم‌میداشت.
وبه‌اعتقاد اینکه بهرطرفی شکست بیفتد موجب شادمانی‌آنان خواهد
بود، آسوده برکنار هنگامه نبرد را ازدور تماشاکردند.

۲ـ نیرنگ ایرانیان و روسیان در جنگ و صلح با یکدیگر

ایرانیان سیاستی دو پهلو در برابر روسها داشتند . در اثنای
لشکرکشی عثمانی بجنگ روسها گویا آنان آهنگ صلح با روسها
کردند ، و دمبدم از دوسو نامه وفرستاده میرفت ومیآمد . و روسها
را بفروگرفتن اخلکلك واقع درایالت چلدرو قلعهٔ قارص راهنمانی
کردند . اگر چه بعنایت کردگار یاری بخش و بیمن توجهات‌سلطان
عثمانی دشمن ،نفور در آن دو جای ، وچندبار در جانب یوسف‌پاشا
سرکوب گـردید ، ولی چون در طرف ایران بکلی دفع نشدند ،
ایرانیان بتصور اینکه سرانجام پیروزی با روسهاست ، ویا بتوهم
اینکه ممکن است امیدی که بمیانجیگری دولت علیه و فرانسویان
بهنگـام صلح دارنـد بحصول نپیوندد ، و در این میان با رؤیای
سروسامان دادن بمعلمان نظامی و ساز و برگ جنگی سپاه خود ،
که اینك در آن زمینه در کار و کوششند ، نخواستند یکباره جانب
روسیان را رها کنند ، وبا نامه‌های مبهم و چند پهلو که پیوسته
و پی‌درپی میفرستادند و اقدامـات خیالی ، بزعم خـود آنان را
اغفال میکردند .

روسیان هم چون ایرانیان را دشمن نیرومندی نمیشمردند ، و بملاحظهٔ اینکه هرموقع بخواهند درهم شکستن آنان یا بستن پیمان صلحی بدلخواه خویش با آنان کار آسانی است ، و برای اغفال ایرانیان بدانان حمله نمی‌کردند ، و چون حرکات نظامی در آن سومقتضی نبود همه‌نیروهای موجودخود را برضد دشمن‌نیرومند خویش دولت عثمانی بکار می‌انداختند ، و نیرنگ نهانی ایرانیان را نا دیده میگرفتند و صلاح کار خود را در روش کجدار و مریز با ایران میدیدند .

۳ـ چگونگی رفتار ایرانیان با دولت فرانسه و آغاز نیرنگ فرانسویان با ایران

در آغاز دشمنی بناپارت با روسیه خبر دروغی برسر زبانها افتاده بود که او گفته است : «تا وقتی که روسیه سرزمینهائی را که از سی و چهل سال باین طرف از هردولت بهراندازه و بهر صورت غصب کرده باشد بی‌کم و کـاست بصاحبان اولش بازپس ندهد با روسیه صلح نمیکنم » .

ایرانیان باین شایعهٔ دروغ ، و اعتقاد به پیروزی فرانسویان، و انجام مذاکرات صوری میان دولت عثمانی و فرانسویان در باب روسیه فریفته شدند . و بهمان ترتیب که با دولت عثمانی رفتار میکردند ـ که در جنگ و صلح بمنظور جلب منفعت خود را بمیان اندازند ـ با گفتار واطوار فریبنده فرانسویان را بسوی خودجلب کردند ، و با این نیت که بیاری فرانسویان منظورهای خود راعملی سازند راه الفت با آنان را گشودند ، و در این راه میل و محبت بیکران و خلوص و یگانگی فراوان نشان دادند .

پادشاه فرانسه که دوستی ایران را مقدمهٔ نتیجه بخش آنهمه آرزوی محال وکار بی‌سرانجام نهان وآشکار خود میدانست ،دوستی

با آنان را بجان منت پذیر گشت ، و در اظهار محبت برایرانیان پیشی‌جست . و بنیاد روابط را گرمی بخشید .

چون این قوم ناکنون مناسباتی با دولتهای نصاری‌نداشته‌اند ، و هیچگونه آگاهی از رفتار و کردار آنان ندارند . دل شان راخوش کردند که : «اری . فرانسویان را بسوی خود کشیدیم و فریفتهٔ خود ساختیم . اکنون دیگر همه کارها بروفق مراد ما انجام خواهد گرفت . صنایع فرنگی هم درکشورما بحد کمال رواج خواهدیافت، و منافع گزاف از آن حاصل خواهد شد !»

باین امید پی‌درپی نامه و سفیر میفرستادند . و فرانسویانی را که بنام مهندس و معلم نظامی در تبریز . و بعنوان کنسول در تهران اقامت داشتند ، یا سپس از جانب بغداد و بدنبال آن از طرف بناپارت وارد شدند ، اعزاز و اکرام بی‌نظیر میکردند .

در اثنای گفتگو های پنهانی مان بالا بلانش [٣٤] کنسول‌پیشین فرانسه ، وژوزف ژووانی [٣٥] منرجم او که در تهران با این فقیر در یك خانه سکونت داشتند ، مردرندیها و زرنگیها و نقشه هـای آشکار و نهان ایرانیان را تمسخر واستهزا میکردیم . میگفتند : «افندی ، همهٔ اینها مخالف دلخواه حضرت ناپلئونند ، و لایق آن نیستند که بخاطر آنان کسی خود را بزحمت بیندازد ، و قومی در خور سرزنشند» .

باشاره باین فقیر می‌فهمانیدند که قطع ویقین دارند که‌اینان بزودی بآفت فرنگ گرفتار خواهند شد ، اما نمیدانند که حضرت ناپلئون چه تدبیری در این باره اندیشیده است . ولی باز هم رفتار نامطلوب ایرانیان را در حق خود و سرزنشها و دشنامها را تحمل میکردند و دم برنمیاوردند .

34- - de Lablanche

٣٥ـ اصل : باسب جوانی Joseph - Marie Jouannin

٤ـ تدبیر من برای برهم زدن میانه فرانسه و ایران

در حال حاضر همه‌میدانندکه ایرانیان توانائی قلع‌و قمع‌شش هفت هزار روسیان موجود در نواحی آذربایجان را ندارند ، و بیم آن است که فرانسویان هم ببهانهٔ یاری ایرانیان پای‌شان بایران برسد ، و فرانسه و روس بهمدستی یکدیگر آن کشور را بانواع خدعه و نیرنگ در دست گیرند ، و بلکه با جنگ و کشتار سراسر آن کشور را پایمال سم ستوران خویش گردانند . اگر هم خشم وکین ایرانیان با دولت علیه عثمانی در نظر دانادلان بیش‌از دشمنی دولتهای مسیحی باشد ، اما پنجه در افکندن با ایرانیان برای دولت عثمانی آسان‌تر است . وپناه برخدا که نزدیکی دو دشمن نیرومند مانند روس و فرانسه از پشت سرمرز های عثمانی یعنی از سمت ایران چه دشواریهائی پدید خواهد آورد .

نظر بآنچه عرض شد این چاکر کمترین برای برهم زدن‌میانهٔ ایرانیان و فرانسویان ، و بمنظور جلوگیری از اینکه کشور خود را بدست خود کورکورانه ببیگانگان دهند ، زبان گشودم ، و نیرنگهای‌دشمن دین‌را بی پرده بیان‌کردم. بارهانزدمیرزاشفیع‌وزیر اعظم شاه[٣٦] ، وحاج محمدحسین خان اصفهانی امین‌الدوله [٣٧] از رجال مؤثر که در خانه‌اش مهمان بودم ، ودیگر رجال ومشاوران دولت بمناسبت رشتهٔ سخن را باین موضوع میکشانیدم ومیگفتم :

ـ اگر چه روسها بدروغ وپیمان شکنی میان دولتها معروفند، بازهم رفتار آنان تا اندازه‌ای مطابق قانون عدالت است ، وشایستهٔ

٣٦ـ رك ، بامداد ۲ : ١٤٦

٣٧ـ حاج‌محمدحسین‌خان اصفهانی ازسال ١٢٢١تا١٢٢٨ سمت مستوفی الممالکی (وزارت دارائی) ولقب امین‌الدوله داشته است . درگزارشهای گاردان (ص٩٤) آمده‌است‌که او : «پیشوای‌کسانی است‌که ازانگلیس‌طرفداری میکنند». رك : بامداد ۳ : ۳۷۹ تا ۳۸۱

آنند که دولت مستقلی نامیده شوند . اما اعتقاد برفتار و گفتار ناپلئونی که فقط بختش‌یاوری کرده ، و بانواع پشت هم اندازیها در کشور فرانسه بقدرت رسیده هرگز روانیست . هرکاری که از بزرگ و کوچك میکند ، و آنچه از بدو نیك میگوید ، فقط وفقط از منافع خود او و تصمیمش بگسستن رشتهٔ انتظام امور دولتهای دیگر عبارت است . و صاحبنظران نیك میدانند که با همان داروی شفابخش نمائی که امروز در گلوی ایرانیان میریزد ، چه بسیار دولتهای فرمانبردار خود را مسموم ساخته است .

این فقیر پیش‌از این مأموریت در اسکندریهٔ آلبانی[٣٨] بودم. در نزدیکی آنجا جمهوری ونیز[٣٩] قرار داشت که دولتی کهن سال وبا عظمت ، و نیرومندتر و بسامان‌تر ازایران بود ، بامردمی دلیر. ناپلئون سران‌آنجا را بعنوان کمك ومردم را ببهانهٔ حمایت دربرابر بیداد و ستم فریب داد . و بنام کمك و بازرگانی جای پائی درآنجا برای خود گشود . و در مدتی اندك بی‌آنکه آب از آب تکان بخورد ، یا توپ و تفنگی شلیك گردد ، ناگهان آن سرزمین را فرو گرفت ، بزرگان و توانگرانش را بخاك سیاه نشانید و هرکه را خواست بزنجیر کشید .

همچنین در آن مدت که این فقیر در بلگراد مأموریت داشتم با دولت اتریش جنگید ، وپس‌از آنکه بزور دژ مـانتوه[٤٠] را فرو گرفت آوازهٔ عدل و داد در آن سرزمین در انداخت ، و حیله های گونه‌گون برای صید دلها بکار آورد ، تا قوم مجار که از اتریشیها دل خوشی نداشتند ، و مردم پچ[٤١] و حوالی آن که گرفتار فقر و

٣٨ــ متن : آرناود

٣٩ــ متن : وندیك

40— Mantoue, Mantova

٤١ــ Petch نامی است که آلبانیها واسلاوها وبقصبه‌ای میدادند که عثمانیها آنرا ایپك می‌نامیدند .

ظلم بودند ، هوادار او شدند وگفتند : «بالاخره ما باید فرمانروائی داشته باشیم ، چه فرقی دارد ، حالا پادشاه اتریش نباشد ، پادشاه فرانسه باشد ! » . بدین صورت از دولت قدیم خود بریدند و طوق بندگی او را برگردن گرفتند . چنین بود داستان آنکه با آسان ترین وجهی اتریش را فرا چنگ آورد .

برمن چنان محقق است که گوئی داخل کار بوده‌ام و بچشم دیده‌ام که برضد دولت علیهٔ ابد مدت هم باوجود اظهار دوستی و صمیمیت ظاهری چه نقشه های اهریمنی چیده ، اما خدا را هزاران شکر که در این زمینه بهیچوجه نتوانسته کاری بکند .

درحالی که‌کماکان دم ازمحبت و خلوص میزد، بانشان دادن یك فرمان ساختگی که «من از جانب دولت علیهٔ عثمانی بمأموریت آمده‌ام» باقلیم مصر ـ که ازدریا وخشکی فاصلهٔ زیادی بااستانبول دارد، وخود بمنزلهٔ دولت دیگری است ـ وارد شد وآنجا را ضبط کرد. دراستانبول سفیرشان‌میگفت: «دراین خبراشتباهی روی داده است. بنابود بناپارت باقیانوس برود وازانجا بانگلیسیهائی‌که در هندوستان هستند حمله نماید . بگذارید بدولتم بنویسم و تحقیق نمایم» . مهلتی‌گرفت وچند ماهی بعنوان اینکه «کشتی بباد مخالف برخورد وچنین وچنان شد» بدفع‌الوقت گذرانید. دراین میان بعد ازآنکه جای پائی درمصرمحکم‌کردند، بدون هیچ پروا وشرم وآزرم جواب ناروائی دادکه ازهیچ دولت شنیده نشده است: « ما چنین کردیم، شماهم هرچه میدانید بکنید!». دراین‌باره آنچه راکه‌برای فقیرمثل روز روشن بود ازاینکه دولت علیهٔ قاهره بمصداق«راحت کژدم زده‌کشتهٔ‌کژدم بود» بتدبیر توپ وتفنگ سرزمین مصر مادر جهان را از آفت فرنگ بازشست ونجات داد، بشرح بازگفتم.

سپس بااینکه شاید اظهار این سخنان نزد مخاطبان من ازادب دور، وخطای محض باشد، اماچون این فقیر را، بصورت دوست و

خیرخواه خویش میشمارند. درعالم صداقت بسخن خود ادامه میدهم:

ـدرحال حاضرمردم شهرها همه ازکثرت ظلم شما می‌نالند، و سپاهیان‌تان بسبب محرومی ازدرجه ومواجب همه ازدولت‌تان رو گردانند و ازاین پس‌گذشته ازآنکه گذرانیدن سرباز از دربند قفقاز برای فرانسه آسان است. ببهانه وادعای دوستی روزبروز عمال خود را درکشور شما زیادت میکند. و این مأموران پنهان و آشکارا باایرانیان‌ساده دل‌درالفت‌وآمیزشند.حتی‌کنسول‌پیشین‌شان لابلانش یکراست باستانبول نرفت. و ببهانهٔ گردش و تماشا راه اصفهان را درپیش‌گرفت پیداست‌که اینها بزودی زود. بنیرنگ وتریب ویاجنگ وستیزفتنه‌ای برپا خواهندکرد. بخصوص‌که کنسول ومترجمش این معنی را بربان حال بمن اظهارکرده‌اند. (بترتیبی‌که دربند سوم نوشتم)

تعجب میکنم در حالی‌که بحکم عقل باید بفکر حفظ خود از شرایشان باشید. بتصوراینکه موجبات صلح شما را باروس فراهم آورند. اینهمه میل‌ورغبت بفرانسویان‌نشان میدهید. علاج واقعه قبل ازوقوع‌بایدکرد خیرومصلحت شما دراین است‌که ازهمین‌حالا عاقبت‌کار را نیك بنگرید. وکشور خود را از شرایشان محافظت نمایید».

وزیر اعظم‌شان میرزا شفیع‌که خود را در عقل وهوش ازهمه بیشتر. ودر رای و تدبیرافلاطون دانا میشمارد، ولی بحمق وفرومایگی وخبث وفساد موصوف است[۴۲] باین فقیر اعتراض میکند و

۴۲ـ درمورد میرزاشفیع بی‌انصافی‌کرده، واوبی‌تردید در هوش وکفایت برمعاصران خود ترجیح داشته است. این‌بدگوئیها شاید ازاین بابت باشدکه آن وزیر صلاح ایران را دردوستی فرانسه میدانسته است. درسفرنامهٔ ژوبر سخنانی از میرزا شفیع دربارهٔ وضع سیاسی واجتماعی ایران‌باقی مانده‌که مبین روشن بینی وژرف نگری وترقیخواهی اوست. ونیز ازهمانجا برمی‌آیدکه میرزا شفیع حامی فرانسویان بوده است. (ژوبرترجمهٔ هدایت : ۱۲۰)

میگوید :

ــ «بسیار خوب، اما شما چرا اینهمه بفرانسویان میل و احترام نشان میدهید؟» این حقیر جواب میدهد:

سرزمینهای عثمانی مثل کشور شما کوچک، و از دولتهای مسیحی دور نیست . همهٔ اطراف ما دشمن است، و کار ما بمقتضای شرع قویم همیشه جنگ و جهاد باکفار بوده است. وقتی که با یکی از آنان در حال جنگ هستیم ، برای اینکه آن دیگران که با ما همسایه و باطرف همکیشند، باا و یاری و همدستی نکنند، و گزندی بما نرسانند، با آنها مدارا میکنیم. و چون از قدیم برفتار و کردار آنان آگاهی داریم همه از روی بصیرت عمل میکنیم . و گرنه مثل شما بامید دوستی و سوء اندیشی بی‌سبب از اینهمه راه دور و دراز با تحمل رنج بسیار دشمن را بکشور خود دعوت نمی‌کنیم و نمیآوریم» .

همگی سخن مرا تصدیق میکنند و یکزبان میگویند:

ــ «افندی ! راست میگوئید، سخنان شما ناشی از دوستی باماست، واتحاد واتفاق بادولت روم برای ما واجب است. زیرا ما همسایه و برادر دینی هستیم، ببینیم چه میشود؟» .

مجلس که تمام میشود، هربار همه سخنانم را بنماه‌شاه گزارش میدهند .

درهمین روزها سفیری بنام ژنرال گاردان از فرانسه میاید. و آنها در انتظار نتیجهٔ مصالحه نامه‌ای هستند که بعد از ورود گاردان تنظیم خواهد شد .
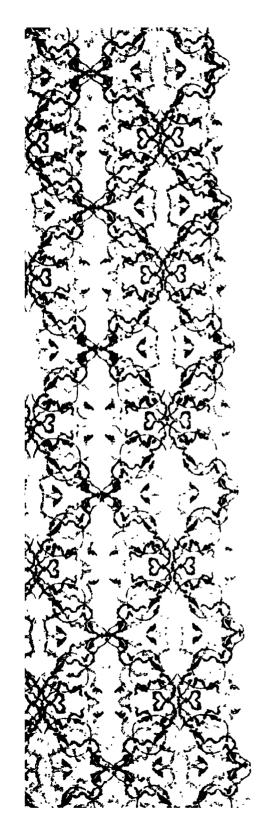
شاهکار راهسازی

ساسانی - دیلمی در دره هراز

نوشته

پرویز ورجاوند

(دکتر در باستانشناسی)
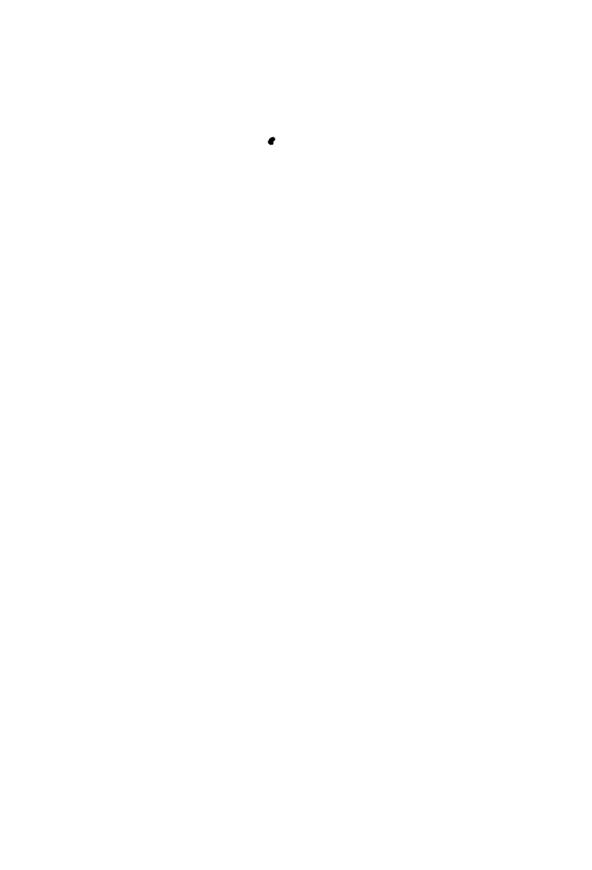
بررسی و نوشته : پرویز ورجاوند
(دکتر در باستانشناسی)

شاهکار راهسازی ساسانی ـ دیلمی
در دره هراز

موضوع راه وراهسازی در ایران از دیرزمان مسئله‌ای قابل توجه و با اهمیت بوده وبخش عمده‌ای از فعالیت‌های دولتهـای مقتدر پیش و بعد ازاسلام در ایران متوجه کارهای راهسازی و توسعه شبکه‌های ارتباطی بوده است. دراین زمینه نقش مهم هخامنشیان وبعد از آن اشکانیان وبالاخره کوشش ارزنده ساسانیان را میتوان یاد کرد. هنوز در قسمت‌های مختلف این سرزمین بـا آثار ارزشمند معماری مربوط به راه و پل و واحدهای وابسته به آن برخورد میشود که ازنظر جنبه صنعتی وهنری دارای اعتبارو ارزش خاصی هستند. فعالیت راهسازی درایران بعد ازاسلام نیزادامه یافت وبرمسیرهای باستانی، مسیرهای جدیدی درهردوره افزوده شد . بحث درموردشیوه‌هـا واصول فنی راهسازی درهریك از دورانها مطلبی است وسیع که امید است در فرصت‌های دیگر بآن پرداخته شود. دراینجا تنها باین نکته اشاره مینماید که با توجه به نوع وسایل وابزاری که در دورانهای مختلف در اختیـار سازندگان این راهها قرار داشته ، ایجاد راه در مسیرهای کوهستـانی

ازمشکل‌ترین کارها بشمار میرفته است . با توجه به آنچه که در بالا به‌آن اشاره رفت در زیر به معرفی‌قسمتی ازیك راه باستانی جالب کوهستانی که به اعتباری کهن‌ترین ونزدیك‌ترین فاصله بین‌مرکزایران وسواحل دریـای مازندران بوده است می‌پردازیم :

مسیر کهن راه هراز:

دره هرازیکی‌ازمهمترین‌معبرهائی‌است که‌ازدیرباز‌جانب‌جنوبی‌سلسله کوهساران البرزرا به ساحل دریای مازندران متصل میساخته است . دره مزبور با وجود مسیر سخت و کوهستانی که دارد از دورانهای پیش از تاریخ‌تاکنون همچنان مورد استفاده بوده است. دراینجابایدگفت که‌درعهد اشکانیان‌وبعد دردوران‌ساسانیان راههای‌به کرانه دریای‌مازندران کم‌وبیش ازمسیرهای کنونی‌میگذشته ویکی‌ازمهمترین آنها مسیر دره هرازبوده‌است که مادراین‌جا به شرح آن میپردازیم.

درمسیر جاده هراز بعد از آب اسك هنگامی که به دهانهٔ تونل‌بزرگ راه هرازمیرسیم درسمت چپ‌جاده در کناررودخانه راه‌کاروانروی است که ازپای صخره کوه وجانب چپ دره میگذرد. پس‌ازطی حدود پانصد متردر این‌راه کم‌عرض به‌محلی‌میرسیم که‌حجاری‌ازدوره‌ناصرالدینشاه قاجاربرروی دیواره کوه کنده‌شده که درمحل‌بنام(شکل‌شاه)معروف‌است(پیکرهٔ‌شمارهٔ۱) راه نامبرده قسمتی‌ازراه‌کاروانروی عهد صفویه است که دردوره قاجار نیز مورد استفاده‌بوده ودرنتیجه به‌عرض‌آن‌افزوده‌اند.همچنان که درحال‌حاضر راه هرازکوتاهترین راه بین تهران و مازندران و کنار دریـا بشمار میرود درآن زمان نیز راه باستانی موجود دراین محل کوتاهترین راه به شمـار میرفته است .

درسمت مقابل این راه قدیمی ، برروی دامنه صخره کوه‌آنسوی دره،

پیکرهٔ شمارهٔ ۱

در این تصویر قسمتی از راه دوره صفویه و قاجار که درسوی دیگر رودخانه و قبل ازقطعه دوم راه کهن قرار دارد دیده میشود .
درقسمت وسط عکس حجاری دوره قاجار که ناصرالدینشاه قاجار و درباریان او را نشان میدهد مشاهده میگردد . این تصویر در محل بنام «سنگل شاه» معروف است .

آثار معماری ارزندهای مربوط بــه راهسازی دوران کهن وجود دارد کــه شاید بتوان گفت درنوع خویش درسراسر کشور جنبه استثنائی دارد .

درباره قدمت این اثر باتوجه به خصوصیت وشیوه بنائی وحالت‌قوسها وپایه‌ها ، میتوان چنین پنداشت که باید اثری ازدوره ساسانیان ویا دیالمه باشد . چگونگی این پدیده جالب معماری وراهسازی به شرح زیراست :

بشرحی که گذشت ازمحلی که تونل بزرگ دردل کوه زده شده کوره راهی باعرض کم دردامنــه صخره کوه مشاهده میشود ، مسافتی بعد دامنــه کوه بصورت یك دیواره سنگی عمودی درآمده ودرنتیجه کوره راه مالرو

درآنجا ختم میشود . ازاین محل است که بااولین قسمت راهسازی مورد بحث مواجه میشویم. مهندسان سخت کوش زمان برای آنکه امکان کوه‌بری برایشان میسر نبوده ، به گونه‌ای دیگر امتداد جاده را میسر ساخته‌اند . آنان بااستفاده ازبریدگی‌ها وبرجستگی‌های مختصر دامنه کوه اقدام به دیوارسازی کرده‌اند . بساین ترتیب که با کمك سنگهای طبیعی قلوه و چهار گوش وملاط محکم گچ و خاك نظیر دیوارسازی کنار مسیر راههای کوهستانی که به منظور جلوگیری ازریزش کوه صورت میپذیرد ، اقدام به ساختن دیوارهائی کرده‌اند که تا سطح جاده مالرو امتداد میابد . باین ترتیب به پهنای جاده مالرو که بطورطبیعی دردامنه کوه وجود داشته‌است به کمك دیوارسازی مزبور جاده مالروئی را در کنار صخره ساخته‌اند. در امتداد مسیرجائیکه دردامنه کوه پایه‌ای برای قرار دادن اولین رج سنگ دیوار وجود نداشته است از شیوه دیگری استفاده کرده‌اند . باین ترتیب که‌پایه‌هائی به‌شکل ستونهای‌نیم‌استوانه باارتفاع‌های مختلف برپا کرده‌اند (ارتفاع ستونها بستگی به‌آن دارد که درچه ارتفاعی موفق به یافتن پایه‌ای طبیعی برروی دامنه صخره شده‌اند تا اولین رج پایه را برروی آن قرار دهند) . سپس بین ستونها درقسمت بالا و زیرسطح‌قسمت ساخته شده جاده، قوسهای تیزه‌داری ایجاد کرده‌اند وپس ازآن حد فاصل قوسها ورویآنهارا به کمك سنگ وملاط چیده وتخت کرده‌اند وبدینسان موجبات ادامه‌یافتن راه را فراهم ساخته‌اند . (پیکرهٔ شمارهٔ ۲)

مسافتی بعد ازاین قسمت باساختن پلی که درحال‌حاضرویران گردیده وقسمت‌های‌ناچیزی ازآن دردرون رودخانه مشاهده میشود جاده را به‌آن سوی دره امتداد داده‌اند (پیکرهٔ شمارهٔ ۳) .

دراین طرف نیز بخشی ازمسیرمزبور دردامنه ادامه میابد وباردیگر که دامنه صخره بگونهٔ دیواری صاف وعمود درآمده است‌کار جاده سازی

پیکرهٔ شمارهٔ ۲

تصویر نخستین قسمت از راه باستانی هراز که بر صخره کوه ساخته شده است . دراین تصویر پایه‌های نگهدارنده ولوسهای میان آنها مشاهده میگردد .

پیکرهٔ شمارهٔ ۳

در این تصویر قسمت دیگری از راه مورد بحث که درسوی دیگر رودخانه ساخته شده است مشاهده میگردد .

را بوسیلهٔ برپاداشتن هفت پایه درفاصلـه‌های مساوی حدود ۱/٥ متر از هم انجام داده‌اند . دراین‌قسمت هفت طاقنما بوجودآمده ودنباله جاده برروی آنها امتداد یافته است . (پیکره‌های شمارهٔ ٤ و ٥)

ازاین محل تاحدود ٤٦ کیلومتری آمل نشانه دیگری ازاین راهسازی دیده نمیشود . [۱]

در ٤٦ کیلومتری آمل درسمت راست جاده آسفالت هراز و آنسوی رودخانه قبل از ورود به‌تونل باقسمت دیگری ازراهسازی مزبوربرخورد میگردد . (پیکرهٔ شمارهٔ ٦) طول این قسمت نسبت به دوقطعه قبلی بیشتر

پیکرهٔ شمارهٔ ٤

دراین تصویر طاقنماها وستونهای سنگی قسمت دوم راه‌که درتصویرشماره ۳ نموده شده ، ازنزدیك نشان داده شده است . (عکس از نگارنده)

۱ــ احتمال میرود چنانکـه درمسیر رودخانـه راه‌پیمائی صورت پذیرد قسمتهای دیگری ازکارهای این جاده سازی دیده شود .

پیکرهٔ شمارهٔ ٥
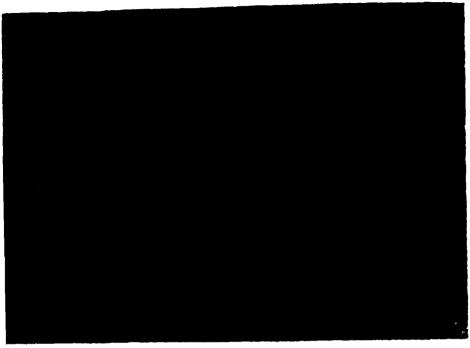
در این تصویر شکل یکی ازقوسها و پایه‌های سنگی دوجانب آن ازفاصله نزدیک‌نشان‌داده میشود

پیکرهٔ شمارهٔ ٦
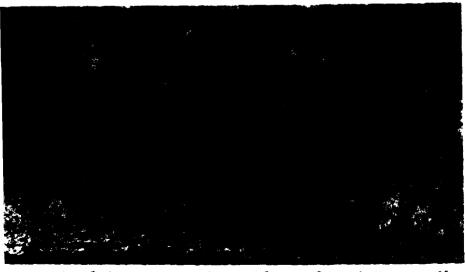
قطعه سوم راه تاریخی هراز که درحدود کیلومتر ٤٦ آمل ودرسمت راست جاده کنونی قرار دارد .

است و نزدیك ۲۰۰ متر میباشد. دراین‌جا چون دردامنه صخره‌برجستگی‌های متعددی درامتداد هم قرار دارد مسیرجاده برروی آنها قرار گرفته وازپایه سازی نشانه‌ای دیده نمیشود . درطول دیوار سازی مزبور با شش قوس یـا طاقنما برخورد میشود که درامتداد دیوار بوجودآمده ودردوطرف آنهـا پایه‌های ستون مانند دیده‌نمیشود وبهمین‌جهت شکل‌قوسها نسبت به‌قوسهای قبلی منظم‌ترمیباشد (پیکرهٔ شمارهٔ ۷) .

باید گفت که ازنظر کار بنائی ونحوه دیوارسازی درتمامی سه قسمت مورد بحث بایك فن پیشرفته ونهایت استوار ودر عین حال ظریف وبدون خشونت روبرو هستیم .

چنانکه گفته شد درقسمت اول دردوسوی دره درامتداد تونل بزرگ ساخته شده وقسمت سوم نیز درمحلی بنا گردیده که دوتونل کوچك پشت سرهم درامتدادآن ایجاد شده است .

این مطلب نشان میدهد که درآن زمان نیز قسمت مهمی ازمسیرجاده نظیرآنچه که‌امروزمشاهده میکنیم، ازداخل دره و کنار رودخانه‌میگذشته است و درمحل‌هائی که امروز بعلت کم عرض بودن دره ووجود صخره‌های صاف وعمودی ناگزیر به‌شکافتن دل کوه وزدن تونل شده‌اند ، درآن زمان به گونه‌ای که از آن یـاد شد عمل کرده‌اند و موجبات ادامه راه را فراهم ساخته‌اند .

مشاهده قسمتهای باقیمانده این راه کوهستانی ازنزدیك‌بدون شك هر فردی رابه ستایش ازمردمانی که به خلق چنین‌اثری توفیق یافته‌اند، وادار خواهد ساخت.

نوشته‌های تاریخی و راه کهن ری ـ مازندران .

دربیشتر کتابهای جغرافیائی وسفرنامه‌هائی که محققان اسلامی‌تدوین کرده‌اندبه‌مسیرهای عمده‌وراههائی که نواحی مختلف سرزمین‌وسیع‌ایران

پیکرهٔ شمارهٔ ۷

تصویر گویاتری از قطعه سوم راه تاریخی هراز . در این تصویر شکل قوسهای نگهدارنده وتفاوت آنها با قطعه اول قابل تشخیص است .

را بهم متصل میساخته است برخورد میشود دراین کتابها اغلب مسیرها با دقت خاصی معرفی شده است تا جائیکه فاصله بین منزلهای مختلف یك مسیررا نیزذکر کرده‌اند دراین‌باره باید گفت که نوشته این کتابها براساس دقیق دوره ساسانی متکی‌است وبسیاری ازموارد ازروی آنها رونویس شده است. با توجه به آنچه که گفته شد درزیر نوشتهٔ دو کتاب ارزشمند را دربارهٔ مسیر ری ـ آمل ذکر مینمائیم . این همان مسیری است که ما چگونگی وشیوه راهسازی بخشی از آن‌را در سطرهای پیشین معرفی کردیم

درالمسالك‌اصطخری‌مربوط به قرن سوم هجری ضمن آمده است «راه از ری به طبرستان:از ری به‌برزیان یك‌منزل‌سبك است‌ازبرزیان به ونهند (شاید بومهندباشد) یك مرحله بزرگ است از ونهند به آسك (شاید آب اسك‌باشد) یك‌مرحله‌از آسك به بلور (پلور) یك مرحله ازبلور به کنارل یك‌مرحله از کنارل به قلعه لارز (لار؟) یك مرحله پنج فرسنگ واز آنجا به فرست یك مرحله شش فرسنگ واز آنجا به آمل یك مرحله »[2]

دراحسن‌التقاسیم مقدسی آنجا که دربارهٔ راههای طبرستان گفتگو میکندچنین آمده‌است : «از آمل به‌بلور(پلور) میروند یك‌منزل راه ـ از بلور به‌آسك (آب‌اسك) یك‌منزل‌راه‌بعد به‌بامهر(درنسخه بدل بامهند و ندمهند که باید همان بومهند کنونی‌باشد) یك منزل راه پس به برزیان یك منزل‌راه پس به ری یك منزل‌راه »[3]

دربارهٔ مسیرراه قدیمی‌تهران‌ـهراز دوتن ازمحققان با ارزش‌اروپائی نیز مطالبی دارند که‌بی‌مناسبت نخواهد بودبخشی‌ازنوشته آنهارا دراین‌جا نقل کنیم. مسیر راه تهران‌ـمازندران را (ژاك دمرگان) دراثرجالب‌خود چنین‌ذکرمیکند:«تهران‌ـ حصارك‌ـ بومهن‌ـ چشمه‌علی‌ـعلی‌آباد‌ـ امامزاده‌ـ

۲ـ المسالك اصطخری چاپ قاهره ۱۹۶۱ ـ صفحه۱۲۶

۳ـ احسن‌التقاسیم مقدسی چاپ بریل‌لیدن‌ـ ۱۹۰۶ صفحه ۳۷۲

توسط حکمرانان وفاتحان این سرزمین محافظت شده است ونشانه‌های آنرا میتوان در تعداد فراوانی از ویرانه‌های منطقه جستجو کرد.

مسیر مزبور که از نقاط بسیار مشکل میگذرد شامل آثار معماری دورانهای مختلف است وهنوز تعداد بسیاری از پلهای عهد صفویه در این مسیر مورد استفاده است.

کاروانسراهای متعددی که در گذشته از چوب در دامنه‌ی جاده دره‌ی مازندران ساخته شده بود در حال حاضر از بین رفته‌اند ولی در [illegible] کوهستانی هنوز نمونه‌های زیبائی از کاروانسراها وجود دارد. در آینده‌ی نزدیکی بجای این مسیر کهنسال جاده عریض و مناسبی ساخته خواهد شد.[6] راه [illegible] که ارتباط بین مازندران و تهران امروزی را تأمین میساخت راهی بود سنگفرش بطول ۵۴ فرسخ. این راه از فرح آباد در کنار دریای مازندران [illegible] و از طریق ساری به خوار، از آنجا به شاهی (علی آباد سابق) - سواد کوه - هلی رود وفیروز کوه وسپس تهران منتهی میشده است. این راه در زمان شاه عباس بزرگ و به سرپرستی میرزا محمد تقی وزیر مازندران ساخته شد و در ۱۰۳۱ هجری قمری پایان میپابد

۶ــ در گردنه‌های سخت و سراشیب ناحیه دبندبریده» چهار مسیر بخوبی قابل تشخیص وجود دارد که شامل آثار دوره ساسانی ــ صفوی و قاجار (مربوط به دوره ناصرالدینشاه) است. این مسیرها بوسیله پیش‌آمدگیهای جالب که به ارتفاعات مختلف نصب و استوار گشته است نگهداری شده است

Caravansérails d'Iran et petites Construction Routières. Mascine Siroux le caire 1949.

قاضی احمد قمی

از

مدرسی طباطبائی

از : مدرسی طباطبائی
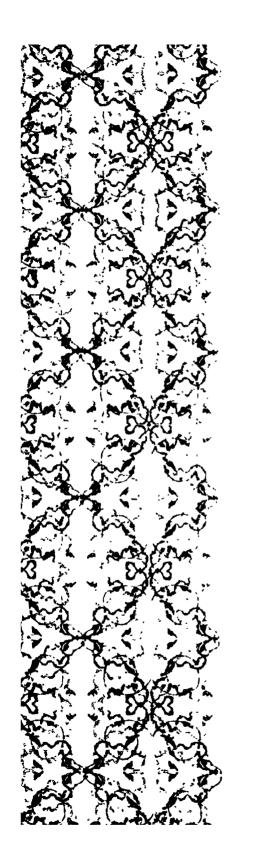
قاضی احمد قمی

نگارندهٔ خلاصة‌التواریخ و گلستان هنر *

قاضی احمد قمی از مورخان و تذکره نگاران برجستهٔ دورهٔ صفوی . و دو کتاب او خلاصة‌التواریخ و گلستان هنر از بهترین و سودمندترین آثار شناخته شدهٔ آن روزگار است . با وجود این شگفت آن که خود ناشناخته و فوائد و اهمیت و ارزش آثارش برمؤلفان و دانشمندان پس از او پوشیده مانده[1] و تنها در نیم قرن اخیر است که پس‌از نشر ترجمه های روسی و انگلیسی گلستان هنر وچاپ بخشی از خلاصة‌التواریخ نام او بار دیگر برسر زبان وقلم افتاده . و آثار وی پس از گذشت نزدیك به چهار صدسال از توجه وعنایت هموطنان وهم زبانانش برخوردار می‌گردد .

سرگذشت قاضی احمد در تاریخ تذکره‌های فارسی ۲ : ۷۲۲ـ۷۲۷

* ـ در سراسر این بحث در موارد نقل از خلاصة النواریخ ، عکس ش ٥٥٦٥ـ٥٥٦٨ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران از نسخهٔ موزهٔ ایران باستان و در موارد نقل از حلاصة‌البلدان ، نسخهٔ آقای محیط طباطبایی از این کتاب موردنظر بوده است جز درآنجا که تصریح به خلاف شده باشد .

۱ـ برخلاف نظر و تصور آقای حسن نراقی در شمارهٔ ١٤٤ مجلهٔ هنر و مردم ، از خزائن نراقی به روشنی برمی‌آید که او نیز قاضی را نمیشناخته و نامه‌ای راکه در جنگ یابیاضی یافته عینا ـ باهمان‌القاب و عناوین که در آنجا برای قاضی آمده‌بود ـ درکتاب مزبور نقل می‌کند .

و از آنجا در مقدمهٔ چاپ گلستان هنر : ٥٦ـ٦٠ و به اجمال در برخی جاهای دیگر دیده می‌شود . در این بحث کوشش گردید نکاتی تازه‌تر که در آن نوشته‌ها نیست گفته شود تا چهره‌ای به نسبت روشن‌تر از او و دودمان وی در دست داشته باشیم .

- ۱ -

نام و نسب قاضی

قاضی احمد بن شرف الدین حسین حسینی شهیر به میرمنشی قمی [۲] ابراهیمی[۳] . وی در دواثر مزبور نام و نسب خود را بیش از این ننگاشته است لیکن در بیاض نوادهٔ او صفی‌الدین ـ که خود آن را «خلاصة‌البلدان» نام داده است ـ مشجره‌ای به‌عنوان نسب نامهٔ وی تاامام چهارم نقل می‌شود . او می‌گوید این‌مشجره که اصل آن در این دودمان است با استفاده و استناد به کتاب های عمدة‌الطالب جمال‌الدین احمدبن عنبهٔ حسنی وسرالنسب ابونصر بخاری ودیوان النسب و عنوان الحسب امیر عبدالقادر نسابه و بحرالمحیط سید رضی‌الدین محمد نقیب و بیان الانساب ابوالغیث احمد بن محمد بن عیسی حسنی نسابه و مبسوط شیخ فخرالدین تنظیم شده وعلی بن‌عبدالحسین نسابه سرکشیك‌آستانهٔ مقدس‌کربلا و شیخ احمد نسابه خدمتگزار مدینهٔ مشرفه و شیخ نورالدین محمد نسابه و محمد بن معتب حسینی برآن گواهی نوشته‌اند .

۲ـ خلاصة‌التواریخ : برگ٤ عکس ٥٥٦٥ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران .

۳ـ گلستان هنر : ص ٦ سطر ۱ ، درنسبت به ابراهیم‌میرزا صفوی حکمران خراسان که در دربار وی می‌بود . او خود در همین‌کتاب (ص ۱۰۹) می‌نویسد : «انواع هنرمندان و پیشه‌وران از هر صنف وکاری که بود ایشان را به نوعی تربیت فرمود که هریك وحید زمان ویگانهٔ دوران شدند .

در آن مشجره نام پدران او تا امام چهارم چنین قلمداد شده بوده است :

میر نظام‌الدین احمد مشهور به قاضی فرزند میر شرف‌الدین حسین مشهور به میر منشی فرزند میرسید احمد فرزند سید نعیم‌الدین فرزند میر نعمت‌اله فرزند زین‌الدین علی فرزند جمال‌الدین علی فرزند میر سید حسن مستجاب‌الدعوه فرزند سید رضی‌الدین محمد آوی فرزند سید شمس‌الدین محمد شریف مکی فرزند میر شرف‌الدین علی فرزند تاج‌الدین محمد فرزند حسین فرزند علی فرزند محمد فرزند زید فرزند داعی فرزند زید فرزند علی فرزند ابومحمد حسن کرفه فرزند ابوالحسین علی برطله فرزند حسین فرزند علی فرزند عمر نقیب فرزندحسن افطس‌فرزند علی‌اصغر فرزند امام زین‌العابدین (ع) [۴]

- ۲ -

پدران و خویشان و نزدیکان او

۱ـ امیر سید احمد :

نیای پدری قاضی احمد «میر سید احمد» در روزگار شاهان ترکمان و سپس در دوران فرمانروایی صفویان اقضی القضاتی دارالمؤمنین قم و توابع آن بدو مفوض بود و مبلغ های کلی سیورغال داشت [۵] به موجب رقم اشرف که نزد نوادهٔ ششم او صفی‌الدین محمد بن عبدالوهاب بن صفی‌الدین محمد بن محمدهاشم حسینی ضبط بود«نقابت‌سادات واقضی القضاتی‌کل ممالک‌محروسه به مشارالیه مرجوع بوده به نحوی که متولیان کل موقوفات ممالک

۴ـ خلاصة‌البلدان : برگ ۳۰ پ ـ ۳۱ ر نسخهٔ آقای محیط طباطبائی .
۵ـ همان مأخذ : ۳۰ پ .

محروسه خود را به عزل و نصب اقضی القضاتی مشارالیه معزول و منصوب دانند» . [۶]

۲ـ قاضی شرف الدین عبدالمجید :

پدر همسر امیر سید احمد و نیای مادری میر شرف‌الدین‌حسین پدر قاضی احمد . در بیاض صفی‌الدین ذیل نام میر شرف‌الدین حسین می‌نویسد : «والدهٔ ایشان صبیهٔ عـالی حضرت مرحمت و مغفـرت پناه قاضی شرف‌الدین عبدالمجید بود» [۷] قاضی خود در گلستان هنر ذیل نام «حافظ قنبر شرفی» می‌نویسد که او مملوك غفران پناه قاضی شرف‌الدین عبدالمجید قمی جدامی والد ماجد را قم بوده و شرفی به مناسبت اسم قاضی در خط می‌نوشته [۸]

صفی‌الدین در مطلب ششم از فصل پنجم بیاض خود در ذکر کاریز های قم که آن هنگام شمار آن به یك صد قنات می‌رسیدآگاهی بیشتری از سرگذشت این شخص به دست می‌دهد که مقدار مورد حاجت آن در این بحث چنین است :

«قنات دیگر مشهور به قنات قاضی شرف‌الدین است که آن را عالی حضرت شریعت و مغفـرت پناه قاضی شرف‌الدین عبدالمجید قمی که جد مادری [جدم] جد حقیر بوده احداث نموده ، چندی درآن کار فرمودند و پیش‌ازآن‌که‌آن را جاری‌کنند در زمان ملوك‌طوایف جمعی از ترکمان به سبب سابقهٔ عداوتی که داشتند و ذکرچگونگی

۶ـ ایضاً : کنارهٔ برگ ۶۵ ر نسخهٔ موزهٔ بریتانیا .
۷ـ خلاصة‌البلدان : ۳۰ پ .
۸ـ گلستان هنر : ۳۲ .

قصـــهٔ آن به‌تفصیل در ذکـــر سلسلهٔ این فقیر سابقاً مذکور شد[۹] شبی برقم شبیخون و تاخت آوردند وقاضی مرحوم را با اولادش از کبیر و صغیر به قتل رسانیدند به غیر یك فرزند او که در آن وقت در قم حاضر نبود و به نواحی دارالمؤمنین کاشان رفته بود . پس قنات او به سبب وقوع این حادثه ناتمام ماند تا آن گاه بعداز قرنی یا بیشتر جد این فقیر نصف ان قنات را به مرحوم حاجی شمس قمی به مبلغ چهل تومان تبریزی فروخته بود ...و الیوم در دارالمؤمنین قم قناتی پر نفع‌تر و پرآب‌تر ازقنات قاضی‌شرف‌الدین نیست و دوازده یك آن قنات را مرحوم میرزا صفی خان ساوه‌ای خریده، حیاض و حمامات بلدهٔ کریمهٔ قم وقف نموده است ..»[۱۰]

۳ــ آقا کمال الدین حسین مسیبی :

نیای مادری قاضی احمد. درخلاصةالتواریخ در شرح ماجرای قشلاق سال ۹۰۹ شاه اسماعیل در قم می‌نویسد : «جد مادری مؤلف غفران پناه آقا کمال‌الدین حسین مسیبی که از اولاد مسیب بن علی خزاعی است وآباء واجداد عظام او از عراق عرب نقل به قم نموده بوده و بعضی از آنها در زمان پادشاه مرحوم میرزا شاهرخ‌متصدی مهمات دیوانی ومعماری قم بودند . و آقای مذکور درزمان سلاطین ترکمان کلانتر و معمار آن ملك بود و به کثرت ملك وجمعیت و اسباب و ثروت در آن مملکت امتیاز تمام داشت وقبل ازظهور شاه سکندرشان از مهمات دنیا استغفار کرده ، در خارج درب کنکان مدینهٔ قم زاویه‌ای ساخته موسوم به‌حسینیه مشتمل بر عمارات عالی

۹ــ در دونسخهٔ مورد استفادهٔ ما ازکتاب خلاصةالبلدان ذیل نسب نگارندهٔ کتاب چیزی در این باره نیست .

۱۰ــ خلاصةالبلدان : ۵۰ ر .

و باغی همچون ارم ثانی . و خود خرقه و جبه پوشیده در آن زاویه معتکف بودند و به خدمت علما و صلی و فضلا و فقرا و صادرین و واردین اقدام می‌نمودند» .

سپس به مناسبت تدارکاتی که برای استقبال شاه اسماعیل در قم فراهم آمده بود از کاخی که او برای شاه در قم بنا نهاد یاد نموده و می‌نویسد :

«به واسطهٔ شاه عالم‌گیر در دولت خانهٔ قم که مسکن شاه‌مرحوم حسن پادشاه و یعقوب پادشاه بود معماران مهندس و طراحان را حاضر کرده ، در اندك زمانی یك دست حرمسرای مشتمل بر چهار صفه و ایوان‌ها و بالاخانه‌ها بنا فرمود و نهایت تکلفات و زینت و نقاشی و نقاری و تصویر نمود و آن عمارت دلگشا با جام لطیف و باصفا به سرکاری خلفش آقا فتوح‌الـدین فتح‌الله به اتمام رسید و یراق شاه کامیاب گرفته ، به اتفاق سادات عظام و قضات اسلام و اکابر اهالی و شیعیان بلدهٔ جنت نشان .. به همدان به استقبال شتافتند .

...آقا حسین پیشکش‌های وافر و مهمانی‌های متکاثر کرده، شاه جم جاه به‌دیدن آقاحسین به‌زاویهٔ حسینیه‌آمده، ایشان را ازآن لباس بیرون آورده، مهمات جزوی وکلی‌آن مملکت به‌دستور بدو تکلیف فرمودند و دارایی وامـور سپاهی ملك را به‌ولد ایشان آقا فتح‌اله دادند وایشان را به‌خلعت‌های فاخره ازتاج وکمروچهارقب که به‌دیگری نمی‌دادند سرافراز ساخته ، نوازشات بسیار بااهل آن دیار فرمودند» . [۱۱]

درهمین‌کتاب ذیل شرح ماجرای قشلاق سال ۹۱۸ می‌نویسد:

«در اواخرشهر ذی‌حجـه ... شاه سکندرشان تکلیف وزارت

۱۱ـ خلاصة‌التواریخ : برگ ۳۰ ـ ۳۱ .

دیوان اعلی به‌مرحمت پناه آقاکمال‌الدین حسین مسیبی قمی که سابقا ذکر رفت فرمودند. وی به‌مسامع عز وجلال رسانیدکه این بنده مرد مزارع است وخدمات مملکت و زراعت به‌قاعده‌ای‌که در این مدت ۹ سال برآن اقدام داشته‌ام می‌توانم قیام نمود وچون سن بالا رفته تاب اسفار ندارم. شاه جنت‌بارگاه مقرر فرمودندکه‌مهری برضمن احکام و نشان‌ها زنند ودر سلك وزراء باشد. امتثالاللامر الاعلی ازآن تاریخ تا رحلت شاه جنت مکان نایبان او به‌دستور مهر برضمن احکام‌زدند شاه سکندرشان پیوسته حاضرانه و غائبانه لعب باوی می‌باختند وقریب هشت نه هزار تومان درایام سلطنت همایون بدان علت و پیشکش ومهمانی‌ها به‌سرکارخاصهٔ شریفه رسانیدند وهمچنان درخطهٔ فاخرهٔ قم به‌مهمات آن مملکت اقدام داشتند»[۱۲]

ازاین قسمت برمی‌آیدکه آقاحسین تاپایان زندگی شاه‌اسماعیل زنده بوده است. از زاویه‌ای‌که او بیرون درب کنکان قم بنانموده بود درگلستان هنر نیز دو جا یاد می‌شود یکی ذیل سرگذشت مولانا حیدرقمی‌که درصفهٔ عمارت زاویهٔ حسینیه کتابه‌های ثلث وکوفی به‌خط او بوده[۱۳] ودیگر ذیل سرگذشت مولانا سید ولی‌که «کتابهٔ درگاه زاویهٔحسینیه واقعه‌در درب کنکان‌ازمنشآت جد مادری راقم» را نگاشته بوده است[۱۴]دربیاض صفی‌الدین نیز از همین « عالی حضرت غفران پناه آقاحسین مالك باغ زاویهٔ حسینیه‌که والدهٔ امیر نظام‌الدین احمدشهیر به‌قاضی صبیهٔایشان بود» یادمی‌شود[۱۵]

۱۲ـ ایضاً : ٤٤ .
۱۳ـ گلستان هنر : ۳۳ .
۱٤ـ ایضاً : همان صفحه .
۱۵ـ خلاصة‌البلدان : ۳۰ پ در سلسله و مشجرهٔ نسب خاندان .

درکتاب قم در قرن نهم هجری نیز مطالب مربوط بـه این شخص و زاویهٔ او به‌نقل ازخلاصةالتواریخ درچند جا آمده است [۱۶]

تذکرمطلبی دراینجا برای ایضاح یك نکته درخلاصةالتواریخ و چند متن تاریخی دیگر سودمند به‌نظر می‌رسد. و آن این‌که «درب کنکان» (به‌کسر دوحرف نخستین) که نام آن به‌همین صورت در دو جای خلاصةالتواریخ [۱۷] و گلستان هنر [۱۸] و پیش ازآن دو در تاریخ کبیـر جعفری [۱۹] و مطلع سعد بن سمرقندی [۲۰] و احسن‌التواریخ رومنو [۲۱] و برخی جاهای دیگر، و بـه‌صورت «درب کهنکان» در نسخه‌ای ازخلاصةالتواریخ [۲۲] آمده یکی از پنج دروازهٔ قم [۲۳] بوده است. چهار دروازهٔ دیگریکی‌دروازهٔ ساوه [۲۴] درغرب و دیگری درب اصفهان [۲۵] (همان دروازه کاشان‌کنونی قم) درجنوب محدوده آن روز شهر [۲۶] وسوم درب‌ری درشمال وچهارم درب قلعه [۲۷] درجنوب

۱۶ـ صفحات ۱٤٦/٤٤ـ۱٤۷/۱٦۱/۱۹۲ .

۱۷ـ برگ ۳۰ و ۲٥٦ ، وقایع ۹۰۹ و ۹۸٥ .

۱۸ ـ ص ۳۳ .

۱۹ـ وقایع سال ۸۱٥ .

۲۰ـ ج ۲ ص ۱٤۰ چاپ لاهور .

۲۱ـ ج ۱۱ (چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب) : ص ۸۷ .

۲۲ـ نسخهٔ خطی ش ٦٥۷۰ دانشگاه (از کتب سعید نفیسی) . ص ٥۳ .

۲۳ـ خلاصةالتواریخ : برگ ۳۲۰ .

۲٤ـ ایضاً : ۱۲۷ و چندین کتاب و سند قدیم دیگر .

۲٥ـ ایضاً : همانجا و چندین کتاب و سند قدیم .

۲٦ـ فصل‌الخطاب خواجه محمد پارسا به نقل انوارالمشعشعین ۲ : ۲۳٤ نسخهٔ اصل .

۲۷ـخلاصةالتواریخ : ۳۲۱ .

غربی بوده و این درب پنجمین بوده است‌که طبعاً هیچ یك ازآن درب‌های دیگرمذکور درخلاصة‌التواریخ نمی‌توانست بود. خانقاه ازمیان‌رفتهٔ خواجه‌علی صفی ـ فرمانروای مستقل قم درمیانه‌ونیمهٔ دوم قرن هشتم‌ـ وزاویهٔ حسینیه و باغ‌آن ومشهد محمودآباد بیرون این درب قرارداشته است.[۲۸] محمودآباد و اراضی پیر مشهد نزدیك آن[۲۹] واراضی زاویه هم اکنون باهمین نامها در شرق‌شهر شناخته است و با درنظرگرفتن این نشانی‌ها حدود تقریبی محل وقوع درب مزبور[۳۰] آشکار می‌گردد.

درکتاب «قم‌درقرن‌نهم» احتمال‌داده شده‌بود که این درب همان دروازه کاشان کنونی این شهرباشد. لیکن قاضی ازاین دوم با نام «دروازه اصفهان» یاد می‌کندکه از دوره‌های نخست تا قرن اخیر آنرا بااین نام هم می‌شناخته‌اند.[۳۱] بنابراین آن احتمال نادرست است چنان‌که بادرنظرگرفتن نشانی‌های پیش‌نیزآشکار بود. «کهنه» (با «ها»ی غیرملفوظ وکسردوحرف اول‌وسوم) ازمزارع‌براوستان درشرق قم بوده[۳۲] و هست. پسوند «کان» و«گان» و «قان» و«جان»

۲۸ـ مصادری‌که پیشتر در متن یاد شده درهمان صفحات.

۲۹ـ می‌تواند بودکه مراد ازکلمهٔ «مشهد محمودآباد» در خلاصة‌التواریخ: برگ ۲۵۶ مزار محمودآباد (طبعا همان مزار مشهور به طیب و طاهر، یادشده در همین ماخذ: برگ ۳۱۹ وقایع سال ۹۹٤) باشد که آن نیز در همین سو قرار دارد.

۳۰ـ پیرامون جایی‌که اکنون راه سراجه ازراه قم ـ کاشان جدا میشود در شرق شهر قم.

۳۱ـ کتاب قم، ترجمه: ۵۰/ تاریخ دارالایمان قم محمدتقی بیك ارباب: ۱۳/ خاطرات اعتمادالسلطنه: ۵۵۹ چاپ دوم.

۳۲ـ تاریخ دارالایمان قم ارباب: ۷٤ (کهنه ویلمه که درچاپ به خطا «کهنه دیلمه» آمده است. تصحیح از کتابچه تفصیل و حالات دارالایمان قم افضل‌الملك: ص ۱۲ نسخهٔ ش ۵۵۱٤ دانشگاه).

درنام بیشتر توابع قم دیده می‌شود[۳۳] پیداست که این درب چون دربرابرمزرعهٔ مزبور قرار داشته است به‌این نام خوانده می‌شده، چنان‌که همانند آن درنام گزاری دروازه بنام قریه یا مزرعهٔ مجاور درکتاب قم به‌تکرار دیده می‌شود.[۳٤]

٤ـ آقا فتوح‌الدین فتح‌الله :

فرزند آقاکمال‌الدین حسین مسیبی و خال قاضی احمد، که چنان که ضمن سرگذشت پدرش به‌نقل ازخلاصة‌التواریخ دانسته شد بنای حرمسرای شاهی قم درسال ۹۰۹ به‌سرکاری اوانجام‌گرفته و درهمان سال ازجانب شاه اسماعیل امور سپاهی ومالی قم‌به‌عهدهٔ او واگذار شده بود.

۵ـ شرف‌الدین حسین میرمنشی :

میرشرف‌الدین حسین حسینی قمی پدرقاضی احمد از فضلا وهنروران نیمهٔ دوم قرن دهم، ازشاگردان غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی که در صنعت انشاء واستیفا وتحریر خطوط ثلث‌و تعلیق ونسخ وشکسته بی‌بدیل واستاد بود وشعر نیز می‌سرود و در برخی‌صنایع‌و هنرهای‌ظریف‌مانند زرگری‌و نقاری‌و نقاشی‌و جام‌بری دست داشت و از جانب شاه طهماسب به «میرمنشی» ملقب شده وبه‌این نام مشهورآفاق‌گشت[۳۵]

۳۳ـ ترجمه کتاب‌قم حسن‌بن محمدبن حسن قمی و تواریخ متوسط ومتأخر قم دیده شود.

۳٤ـ کتاب قم، ترجمه : ص ۲۷و۳۵و۳٦و۲۲۸.

۳۵ـ گلستان هنر : ۳٤ و نیز ۱۵ و ۲۰ و ۲٦.

سرگذشت اورا فرزندش در تذکرهٔ خوش‌نویسان [۳۶] به تفصیل آورده و درجاهای گوناگون خلاصة‌التواریخ نیز از او سخن داشته و از آن همه برمی‌آید که وی در ۱۷ ع ۱ـ۹۱۴ به‌دنیا آمده و خط ثلث را نزد مولانا حیدر قمی [۳۷] درقم و مقدمات علوم وصرف ونحو و منطق را درکاشان نزد سلطان محمد صدقی استرآبادی [۳۸] و هیأت وریاضیات را درملازمت اردوی شاهی نزد غیاث‌الدین منصوردشتکی فراگرفت. او نخست در هرات منشی سام میرزا صفوی نگارندهٔ تحفهٔ سامی ـ زندانی شده در ۹۶۹ ودرگذشته ۹۷۵ـ . وسپس در دوران وزارت «احمدبیك نورکمال» به‌سال متصدی انشاء ممالك دیوان اعلی بود. پس از آن دردورهٔ وزارت قاضی جهان سیفی قزوینی (درگذشتهٔ شب عیدغدیر سال ۹۶۰) [۳۹] پانزده سال وزیر ومنشی جملة‌المناصب او بود [۴۰] سپس مدتی ممیزی کل اعراب و اخلاج ممالك محروسه، و هم‌چندی وزارت کارخانهٔ خاصه شریفه درولایت شوره گل وچخور سعد ارمنستان نمود سپس از سال ۹۶۲ [۴۱] تاهفت سال وزارت وریش سفیدی درگاه ابراهیم میرزا صفوی حکمران خراسان داشت وجمیع مهمات امور ملکی ومالی وحل وعقد امور آنجا بدو محول بود وکارهای مربوط به‌شاهزاده به‌دست‌وی انجام

۳۶ـ گلستان هنر : ۳۴ ـ ۳۷ .

۳۷ـ ایضاً ۳۳ .

۳۸ـ ایضاً همان صفحه .

۳۹ـ خلاصة‌التواریخ : ۱۴۶ .

۴۰ـ در خلاصة‌التواریخ وقایع سال ۹۵۵ آمده است : والد مؤلف میرمنشی قمی درآن اوان درملازمت رکاب ظفر انتساب شاه‌کامیاب مالك رقاب می‌بود ... (۱۲۷ ب) .

۴۱ـ خلاصة‌التواریخ : ۱۴۶ .

می‌گرفت [۴۲] . درهمین دوره به‌سال ۹۶۷ سفری به‌تبریز رفت و گوهرسلطان خانم دختر شاه طهماسب را که برای همسری ابراهیم میرزا برگزیده شده‌بود به‌مشهدبرد [۴۳] . درسال۹۶۶ قتلگاه‌مشهد راکه مدفن شیخ طبرسی نگارندهٔ مجمع‌البیان وآثار دیگر نیز در آنجاست دیوارکشید ومحصور ساخت ودرگاه ودرنهاد[۴۴]

درسال ۹۶۹ شاه طهماسب‌اورا به‌سعایت معصوم میرزا صفوی از وزارت ابراهیم میرزا برکنار ساخت و مولانا معین استرآبادی درقصیده‌ای‌که به‌ستایش اوگفت ازاین ماجرا یادکرد [۴۵] ازاین‌که قاضی عماد الاسلام اردوبادی۔ درگذشتهٔ ۹۷۳ درقزوین که‌یك دو سه‌سال پایان زندگی را درآنجاگذرانید ـ بامیرمنشی همسایگی و قرب جوارداشته وبه‌طریق شاگردان ازفقرات ومنشآت میربهره می‌برده است [۴۶] گویابرمی‌آیدکه میردورهٔ شش‌سالهٔ برکناری خود را در قزوین به‌سربرده است. تاآن‌که درماه صفر۹۷۶ [۴۷] به‌جای‌آقا کمال‌الدین وزیرخراسان به‌وزارت مشهد و ولایات سرافراز شد وتاسه‌سال درآنجا بود. سپس به‌قزوین رفت وتاپایان زنـدگی شاه طهماسب در مجلس آن پادشاه به مجلس نویسی وکتابت متفرقـه اقدام داشت .

میرمنشی درشب جمعه ۷ ذق ـ ۹۹۰ در ری درگذشت ودر آستانهٔ حضرت عبدالعظیم به خاك رفت. قاضی در وقایع این سال

۴۲ـ ایضاً : ۱۴۹ و جزآن .
۴۳ـ ایضاً : ۱۵۹ .
۴۴ـ گلستان هنر : ۱۵ .
۴۵ـخلاصة‌التواریخ : ۱۶۶ .
۴۶ـ گلستان هنر : ۵۱ .
۴۷ـ خلاصة‌التواریخ : ۲۱۵ .

خلاصةالتواریخ ازدرگذشت پدرخود یادکرده وشرحی درباب وی نگاشته استکــه چون آنکتاب هنوز نشرنشده به نقل عینعبارت کتاب می‌پردازد :

« و هم در این سال پرملال والدمؤلف میرشرف‌الدین حسین مشهور به‌میرمنشی‌که دراین اواخرعمر وزندگانی عزلتی به‌جهت طاعت و عبادت اختیارکرده درآستانهٔ مقدسه امامزادهٔ واجب‌التعظیم امامزاده عبدالعظیم علیه وآبائه‌التحیته والتسلیم مجاور و معتکف شده بود درشب جمعه هفتم شهرذی‌قعدهٔ سنهٔ مذکوره درخانه‌های مهترجمال‌که درصحن استانهٔ‌مقدسه واقع است درآنجا می‌بوداجابت دعوت حق را لبیك گفته . ندای ارجعی الی ربك راضیة مــرضیه در داد(کذا) . ولادتش درهفدهم شهرربیع‌الاول سنهٔ اربع‌عشر و تسمأه ، مدت عمرش هفتاد وشش سال . مولانا عبدی جنابدی در تاریخ فوت وی‌گفته:

سپهر شرف میرمنشی که بود
فلك را سر عجز برپــای او

چو ازگلشن دهر دلــگیر شد
ریاض جنان گشت مــأوای او

چــو تاریخ جستم زپیر خــرد
بگفتا بهشت برین جــای او

مدفنش درجنب آستانهٔ مقدسه منوره درمنازل متصل به‌روضهٔ مقدسه. مؤلف درسالی که بعدازاین قوی ئیل باشد درمعسکرهمایون ملازم‌رکاب ظفرانتساب بود وبه‌سعادت زیارت مشهد مقدس معلی مزکی سرافراز شد در درون تکیهٔ درویش یحیی‌که پایین بالین‌گاه وپس پشت روضهٔ مقدس عرش منزله واقع‌است متصل به‌دیوار

مبارك حفر قبروی نموده ، سنگ و لوح مزار نصب‌کرده ، ابیات مذکوررا به‌خط مولاناعلی‌مشهدی‌که ازخوشنویسان مقررخراسان بودکنده شد. امید که توفیق رفیق نقل نمودن جسدوی بدان‌آستان عرش مکان‌گردد .

حالات وی‌آن‌که چهل و پنج سال همراه اردوی معلی در اسفار خراسان وآذربایجان‌وهنگام‌رحل‌اقامت اردوی‌همایون‌دردارالسلطنه قزوین ساکن وسیاربود ومدت نه سال به‌دو مرتبه درمشهد مقدس به‌سمت وزارت درآن آستان معلی مکان معتکف‌گشت ودرعلم‌عربیت ومعانی بیان استادفن‌بود وبه‌حسن‌خط خصوصانسخ ورقاع وتعلیق وشکستهٔ بامزه ید بیضا داشت. این رباعی ازنتایج طبع وقاد ایشان است درجواب‌رباعی‌که‌نواب میرشمس‌الدین محمدصدرگفته‌بودند:

ای مطلع انوار الهی رویت
وی مقصد اقصای عزیزان کویت
یارب‌توچه‌مظهری‌که‌ازجلوهٔ‌تو
بردند همه جهانیان ره سویت

رباعی نواب میرسابقاً مذکور شد. اگرچه ایشان فکر شعر کمترمی‌فرمودند اماگاهی ابیات‌مناسب ورباعیات‌متصوفانهٔ‌محققانه ازایشان سرمی‌زد . ذکر آنها درمجمع‌الشعرا نموده . در تقوی و صلاح وتقید وپرهیزکاری وسلامت نفس وعبادت ازعنفوان‌شباب تاهنگام شیب به‌یك وتیره بود. رحمة‌الله علیه‌رحمة واسعة »[۴۸]

۶ـ میروجیه الدین خلیل‌الله :

فرزند دیگرمیرسیداحمد وعم قاضی احمد،که درخط تعلیق‌و

۴۸ـ خلاصة‌التواریخ : ۲۸۳ .

نستعلیق ودر هنر تیراندازی و سپاهیگری و تفنگ اندازی استادبود و شعر نیز می‌سرود و درمشهد در خدمت ابراهیم میرزا صفوی می‌زیست و پس‌ازکشته شدن او به‌سال ۹۸٤ به قم رفت ودر آنجا به‌زراعت و عمارت وطاعت وعبادت اشتغال ورزید ودرهمان جا به‌سال ۱۰۰٤ درهفتاد و دو سالگی درگذشت .

سرگذشت او را قاضی احمد در گلستان هنر[٤۹] به تفصیل آورده است . درجایی دیگر ازاین‌کتاب نیز می‌گویدکه او درسال ۹٦۷ سفری به دستور ابراهیم میرزا به هرات رفت و مولانا قاسم قانونی را از آنجا به‌مشهد برد [۵۰] . در خلاصة‌التواریخ ضمن وقایع سال۹۵۵درشرح ماجرای‌حملهٔ القاص‌میرزا به‌قم‌می‌نویسد: « روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال به‌بلدهٔ قم داخل شد. چون والد مؤلف میرمنشی قمی درآن اوان درملازمت رکاب ظفرانتساب شاه کامیاب مالك رقاب می‌بود صونك وی را به ملاافضل اصفهانی که انشای او بدو متعلق بود داد . ملا مبلغی‌که حسب الحکم اشرف به‌سیورغال‌میر و برادران او مقرر بود مستردگردانید وبدان‌علت از نقد وجنس وشتر و دواب بیشتری ازعم مؤلف گرفت» .[۵۱]

۷ــ میرزا محمود :

فرزندمیرمنشی و برادر قاضی‌احمدکه ازاو درخلاصة‌التواریخ‌ـ ذیل وقایع سال ۹۹٤ چنین یاد می‌کند :

«نقابت وفضایل پناه‌میرزا محمودکه به‌انواع فضایل وکمالات

٤۹ــ صفحهٔ ۱۲۰ ـ ۱۲۱ .

۵۰ــ گلستان هنر : ۱۱۲ـ۱۱۳ .

۵۱ــ خلاصة‌التواریخ : ۱۲۷ .

آراسته و به‌رشد و کاردانی و سپاهی‌گری از اقران‌گوی سبقت ربوده...» [۵۲]

۸ــ میرسراج‌الدین علی قمی :

برادرزادهٔ قاضی احمد. دربیاض صفی‌الدین ذیل سخن از کاریزهای قم می‌نویسد :
«قنات دیگر قنات مشهور به‌قنات فردوس است‌که گویند آن را عالی حضرت سیادت و مرحمت پناه امیر سراج‌الدین علی موسوی قمی که جد مادری حضرت مرحومی میر سراج ولدمیر صفی حسنی طباطبائی اردستانی وعم‌زادهٔ والد والد این فقیر بوده احداث بر باغی که مشهور است به‌باغ فردوس [نموده] » [۵۳]

می‌تواند بودکه اوفرزند همان میرزا محمود باشدکه یادشد. ازاین نوشته چگونگی پیوند وخویشاوندی خاندان قاضی با خاندان طباطبائی قم نیز آشکار می‌گردد .

درخلاصة‌التواریخ ــ ذیل وقایع سال ۹۸۵ می‌خوانیم :
« در روز یکشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی این سال میرسراج‌الدین علی قمی راکه از اعاظم آن ولایت بود درمشهد محمودآباد که در خارج درب‌کنکان واقع است اجلاف واوباش قم بـه‌تحـریك بعضی از ملازمانش به‌قتل رسانیدند. مدت هفده سال درملازمت دیوان اعلی بود. مدت نه‌سال وزارت نواب معصوم بیك که‌وکیل بودند نمود به قاعده‌ای‌که همگی خود حکایت معروض می‌داشت وبقیه سنوات به وزارت شاهزاده سلطان‌حیدرمیرزا اشتغال‌داشت و همچنان درمجلس خلدآسای شاه‌سپهر اعتلا نهایت قرب وعزت تمام داشت. در ایام شاه اسماعیل مغضوب‌شد. بعداز آن‌درایام شاه‌کامیاب ارادهٔ کلانتری

۵۲ــ خلاصة‌التواریخ : ۳۲۱ .
۵۳ــ خلاصة‌البلدان : ۵۰ ر .

قم‌کرد؛ مبلغ یك هزار تومان به‌واسطهٔ طمع دیوانیان و ترجمان سابق تعهد نموده. به‌کلانتری قم رفت.

وی در علم فلاحت مهارت تمام داشت. در مزرعهٔ قمرود که از بایرات قدیم‌بود احداث قناتی چند به‌جهت آن در اراضی غیر آنجا نموده. آنرا معمور گردانید و اراده داشت‌که درآنجا خانه‌هاومساجد وحمام ومنار ساخته معمور سازد توفیق مساعدت ننمود وهمچنین قناتی چند در سوررودخانهٔ قم احداث کرده. باغاتی چند قرب‌چهارده هزار من‌تخم‌افکن ترتیب دادودراندك ایامی‌قریب یك‌هزار وپانصد تومان محصول به‌هم بست؛ قطعهٔ قم را که پر ازخرابه عمارت بود همواز کرده. باغ‌نمود؛ وآن از آثار اوست»[۵۴]

باتوجه به‌خصوصیات ذکر شده دراین عبارت دور نیست که‌این شخص همان میرسراج‌الدین علی‌قمی یاد شده دربیاض صفی‌الدین باشد و بنابراین، این شخص به‌حسب قاعده عمزادهٔ خود قاضی‌احمد خواهد بود.

نکتهٔ دیگر انکه میدان میرقم که‌نام کامل‌آن «میدان‌میرسراج» است[۵۵] شاید منسوب به‌همین شخص باشد.

۹ـ میرسید علی رضوی قمی:

پدر همسر قاضی‌احمد[۵۶]. او گویا همان میرسید علی‌رضوی قمی ازسادات‌استانه مقدسهٔ منورهٔ معصومه[۵۷] وقاضی قزوین[۵۸]

۵۴ـ خلاصة‌التواریخ: ۲۵۶ ـ ۲۵۷.

۵۵ـ تاریخ دارالایمان قم: ۵۳.

۵۶ـ خلاصة‌البلدان: ۳۰ پ.

۵۷ـ خلاصة‌التواریخ: برگ ۱۲۷ (وقایع سال ۹۵۵) و ۱۶۳ (وقایع سال ۹۶۹).

۵۸ـ ایضاً: ۱۷۰.

تاسال ۹۷۱ وتولیت آستان قدس رضوی ووزیر خراسان [۵۹] ازاین سال تاسال ۹۷٤ [۶۰] ووزیر قزوین ومتصدی خالصه‌جات سلطانی در ۹۷۵ [۶۱] تاپایان زندگی، درگذشته دوشنبه ۱۳ ج ۲ــ ۹۸۲ و مدفون درقم [۶۲] باشد. گویا ازهمین شخص است که درفرمان‌مورخ ۱۸ج ۱ــ۹٤۸ شاه طهماسب مربوط به‌تولیت موقوفات آستانهٔ قم وتولیت‌وامامت مسجد امام‌حسن عسکری این شهر یاد می‌شود[۶۳]

- ۳ -

سرگذشت او

قاضی سحرگاهان روز پنجشنبه هفدهم ربیع‌الاول سال۹۵۳ درقم دیده به‌جهان گشود [٦٤] . درسال ۹٦٤ در یازده سالگی همراه پدر خودبه‌مشهد رفت ومدت بیست سال درآن شهر بود [٦٥] طبعاً در دونوبت که‌پدرش یك بار به‌وزارت ابراهیم میرزا وباردیگر به وزارت خراسان منصوب گردید وخود درجایی ازگلستان‌هنر [٦٦]

۵۹ــ ایضاً : همان صفحه .
۶۰ــ ایضاً : ۱۷٦ .
٦۱ــ ایضاً ۲۱۵ . عالم آرا ۱ : ۱٦٦
٦۲ــ خلاصة‌التواریخ : ۲۲٦ .
٦۳ــ 171-175Busse . مجلهٔ بررسیهای تاریخی ، شمارهٔ ٤ سال چهارم : ۲۲۵ــ۲۲٦ .
٦٤ــ خلاصة‌التواریخ : ۱۲۰ .
٦۵ــ گلستان هنر : ۸۹ ، ۹۰ .
٦٦ــ ایضاً : ۹۳ . در تاریخ تذکره‌های فارسی (پاورقی ص ۷۲۵ جلد دوم) بار دوم را پس ازگشته شدن ابراهیم‌میرزا به دستور اسماعیل دوم گمان‌برده‌اند. درحالی‌که میر سیداحمد که وی در این دوبار درمشهد از او تعلیم خط گرفته‌است به تصریح گلستان‌هنر (ص ۹۲)از آغاز سلطنت اسماعیل دوم به فرمان او به قزوین رفت وپس ازدرگذشت وی به مازندران رخت‌کشید و در سال ۹۸٦ در همانجا درگذشت .

ازاین دو نوبت یاد می‌کند. او می‌گوید که‌دراین اقامت در درگاه ابراهیم میرزا صفوی نشو ونما یافته[۶۷] و به مطالعه اشتغال داشته[۶۸] ومشق تعلیم خط از استادان خط همچون میرسید احمد حسینی مشهدی ومولانا شاه‌محمود زرین قلم‌ومالك دیلمی می‌گرفته است[۶۹]. درهمان جا به‌سال ۹۶۵ شیخ‌کمال سبزواری را نیز که ازاستادان خط بود دیدار کرد[۷۰] او رسم پیچك از رسوم فنون نقاشی وکتاب‌سازی را نیز از مولانا علی‌اصغر کاشانی پدر آقارضا مصور فرا گرفته بود[۷۱].

درسال ۹۷٤ هجری به‌زیارت اعتاب مقدس عراق رفت و در بغداد درخدمت سلطان سلیمان عثمانی، مصلح‌الدین لاری مورخ واديب اين‌قرن رادیدار نمود[۷۲] درسال ۹۷۸ درقم‌بوده‌ونسخه‌ای از الدلائل‌البرهانیه علامه حلی را درانجا به‌خط خود نگاشته که‌آن نسخه اکنون دردست است[۷۳] در دوره شاه اسماعیل دوم ازجانب‌او به‌پیروی تاریخ نگاران ونگارش خلاصة‌التواریخ مأمور شد[۷٤]

او پیش ازسال ۹۸۷ وزارت شاه غازی مستوفی‌الممالك داشت وازآن سمت برکنار شده بود ودر روز چهارشنبه ٤ ع ۲-۹۸۷ وزارت اردوی عذی خلیفه و ممیر بلوکات بدو واگذار گردید[۷۵]

۶۷- گلستان هنر : ۱۰۷ - ۱۰۸
۶۸- ایضا . ۹۳ .
۶۹- ایضا : ۹۳ و ۸۹ و ۹٤ و ۱۰۱ .
۷۰- ایضا : ۳۸ .
۷۱- مجلة هنر ومردم ۱٤٤ ۵۹ به نقل از ترجمة انگلیسی گلستان هنر براساس نسخة مسکو .
۷۲- خلاصة‌التواریخ : ۲۲۳ (وقایع سال ۹۸۰) .
۷۳- ذریعه ۸ : ۲٤۹ .
۷٤- خلاصة‌التواریخ : برگ ۳ عکس ۶۵۱۸ دانشگاه (از نسخة کتابخانة مجلس سنا) .
۷۵- خلاصة‌التواریخ : ۲۷۲ .

درسال ۹۸۸ سفری به‌تبریز رفته ودرآنجا بامولانا علی‌بیك‌از خوش‌نویسان آن شهر دیدار نموده است[۷۶] . دراوائل ذیحجهٔسال ۹۸۹ استیفای دفتـر شرعیات و وزارت دیوان صدارت بـه او واگذار شد[۷۷] . در لوی ئیل ۹۹۱ در معسکر همایون ملازم رکاب ظفر انتساب بود و به سعادت زیارت مشهد مقدس سرافراز شد[۷۸]

درسال۹۹۳ درپای علم نصرت اثر به‌خواندن سورهٔ انافتحنا و ادعیه مأثور مواظبت می‌نمود[۷۹]

درسال ۹۹٤ وزیر قم بود[۸۰] ودر حملهٔ مرتضی قلی‌خان به‌این شهر مقاومت نمود وخود شخصاً از دروب این شهر ونارین قلعهٔآن محافظت ودفاع می‌کرد[۸۱] . درسال ۹۹۸ جسد امیر شمس‌الدین محمد صدر راکه درامامزاده قاسم به‌رسم امانت نهاده بودند به‌قم برد ودر آستانهٔ آنجا نزدیك درحرم به‌خاك سپرد[۸۲] . درج ۱ــ۹۹۹ مجلد پنجم خلاصة‌التواریخ خودرا به‌نام شاه عباس به پایان بردباین امیدکه‌وقایع‌پس‌ازآنرا«روزبروزدرملازمت‌رکاب ظفرانتساب»[۸۳] در تاریخی علی‌حده ومجلدی تازه بنگارد[۸٤] در همین سال‌ها وپیش ازآن به‌تدوین مجمع‌الشعرای خود اشتغال داشت وهنوز کارآن را

۷٦ــ گلستان هنر : ۳۸ .

۷۷ــ خلاصة‌التواریخ : ۲۷۸ ، نیزگلستان هنر : ۵۵

۷۸ــ خلاصة‌التواریخ : ۲۸۳ .

۷۹ــ ایضاً : ۳۱٦ .

۸۰ــ ایضاً : ۳۲۰ .

۸۱ــ ایضاً : ۳۲۰ ــ ۳۲۱ .

۸۲ــ ایضاً : ۳۵۰ و صفحهٔ ٦۲ چاپ ویسبادن .

۸۳ــ دیباچهٔ نسخهٔ سنا از خلاصة‌التواریخ (برگ ٤ عکس ٦۵۱۸دانشگاه).

۸٤ــ دیباچه وپایان خلاصة‌التواریخ و ص ۸٦ ــ۸۷ چاپ‌ویسبادن . نیز برگ ۱٦۵ عکس ۵۵٦٦ دانشگاه .

به‌پایان نبرده بود[۸۵]

درچاشت روز یکشنبه ۹ ذح ـ ۱۰۰۴ پس‌از دوسال گرفتاری در اردو آرزوی دیـدار وطن مألوف وفرزنـد وخـویشان خودرا داشت [۸۶] . در روز جمعه ٤ صفر ۱۰۰۵ به پای‌بوس نواب اعلی مشرف گردید ومنصب کلانتری گرفت [۸۷] . در پیرامون آغاز سال قمری ۱۰۰۷ به سعایت میرصدرالدین محمد فرزند میرزا شرف جهان قزوینی از خدمت دیوانی برکنار شده وبه‌قم رفت ودر ماه صفر همان سال باامیر ابوالولی‌انجو درون روضهٔ منور آستانهٔ قم دیدار وگفتگو کرد [۸۸] . درمحرم ۱۰۱۵ در قزوین بوده و آنجا با مولانا محمد امین عقیلی اردبیلی دیدار نموده است[۸۹]

بازهم از جستجو در دو اثر مشهور او نکاتی دیگر درباب وی دانسته می‌شود: او در هنگام نگارش گلستان هنر خود به واسطهٔ انقلاب زمان و حوادث دوران و ناسازگاری چرخ بوقلمون بسیاری از مسودات و مرقعات و قطعات خطوط استادان فن را از دست داده بود. [۹۰] اسکندر بیك منشی نگارندهٔ عالم آرای عباسی شاگرد او بوده و به دست او پرورده شده است . [۹۱]

قاضی تخت جمشید را در مرودشت شیراز دیده و خط سلطان علی فرزند خلیل میرزا فرزند اوزون حسن را درآنجا دیده است.[۹۲]

۸۵ـ گلستان هنر : ۹۷ .

۸٦ـ پایان نسخهٔ ش ۵۹۸ کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباددکن به نقل‌آقای دانش پژوه در مقالهٔ خود درنامهٔ آستان‌قدس ۳٦ : ۱۱۷ـ۱۱۸ .

۸۷ـ همان مأخذ .

۸۸ـ گلستان هنر : ۹۸ .

۸۹ـ ایضاً : ۱۲٤ .

۹۰ـ گلستان هنر : ۹۳ .

۹۱ـ ایضاً : ٥٤ـ٥٥ .

۹۲ـ ایضاً : ۳۱ .

زمانی نیز گویا یزد بوده و احکام و اسناد مشایخ وموالی آنجا را در همان شهر دیدار نموده است.[۹۳]

نسخه‌ای از مصحف شریف که تحریر آن را به امام حسن‌مجتبی پیشوای دوم نسبت می‌داده‌اند در کتابخانهٔ شاه طهماسب به نظر او رسیده بود.[۹٤] درخلاصة‌التواریخ (ص ۵۰ نسخهٔ خطی ش ٦۵۷۰ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه) روایتی را که از شیخ بهاءالدین عاملی در موضوع پدیدار شدن صفویان و قیام شاه اسماعیل شنیده است نقل می‌کند.

- ۴ -

نگارش‌هــای او

۱ـ خلاصة‌التواریخ :

قاضی چنانکه گذشت در سال ۹۸٤ از سوی شاه اسماعیل به تدوین خلاصة‌التواریخ مأمور شد و پس از چندی بدان پرداخت و پس از دوازده سال در ج ۱ـ۹۹۹ [۹۵] از نگارش مجلد پنجم آن که تاریخ فرمانروائی صفویان از آغاز قرن دهم تا همین سال است فراغت یافت. این مجلد را او به منزلهٔ تکمله‌ای برای مطلع سعدبن سمرقندی دانسته است.[۹٦]

او در نظر داشت وقایع دوران سلطنت شاه عباس را در مجلدی

۹۳ـ ایضاً : ٤۷ .

۹٤ـ ایضاً : ۱٤ .

۹۵ـ خلاصة‌التواریخ : ۸٦ـ۸۷ چاپ ویسبادن . در نسخهٔ کتابخانهٔ سنا : رجب ۹۹۹ .

۹٦ـ دیباچهٔ نسخهٔ سنا از خلاصة‌التواریخ .

دیگر گردآورد . چند برگی که پس از این قسمت در برخی نسخ ـ از جمله نسخه‌ای که اساس چاپ ویسبادن قرار گرفته است ـ دیده می‌شود گویا از همین مجلد است . در گلستان هنر دوجا[۹۷] از مجلد سادس خلاصة‌التواریخ یاد می شود .

عبارت دیباچهٔ کتاب می‌خواهد بگوید که دیگر مجلدات نیز نگاشته شده است. نسخ کتاب نیز بایکدیگر جدایی ها و کمی وافزودگی دارد و گویا مؤلف خود پس از تدوین نخست تصرفاتی در آن معمول داشته است . قسمتی از این کتاب که مربوط به دورهٔ شاه عباس است وسیلهٔ هانس مولر در سال ۱۹٦٤ در ویسبادن جزء انتشارات هیأت مستشرقین فرهنگستان ماینس به شمارهٔ ١٤ به چاپ رسیده ، و اکنون متن کامل آن نیز گویا به وسیلهٔ بنگاه ترجمه و نشر کتاب در دست چاپ است .

دربارهٔ این کتاب و نسخ مخطوط آن در تاریخ تذکره‌های فارسی ۲ : ٦٠٦ـ٦١٤ و نسخه‌های خطی ٦ : ٥٤٢ و فهرست منزوی ٦ : ٤٣١٨ـ٤٣١٩ ومصادری دیگر که در همین کتابها نام برده شده سخن رفته است .

۲ـ گلستان هنر :

زندگی نامهٔ خوشنویسان و نقاشان با دو تحریر که یکی را در اواخر سال ۱۰۰٤ به پایان برده و تاریخ صفر ۱۰۰۵ هم دارد و دیگری با تاریخ ۱۰۱۵ در میان که می‌تواند از افزوده‌های بعدی مؤلف باشد . ماجرای برکنار شدن خود را از دیوان نیز در جایی[۹۸] با تاریخ ۱۰۰۷ آورده که آن قسمت به شهادت تعبیر «آمدن»[۹۹]

۹۷ـ گلستان هنر : ۱۰۸ و ۱۱۷ .

۹۸ـ گلستان هنر : ۹۸ .

۹۹ـ «به قم آمدم» در صفحهٔ ۹۸ سطر ٤ .

در قم نگاشته شده است .

این اثر براساس تحریر دوم آن دو سال پیش وسیلهٔ بنیاد فرهنگ ایران چاپ شده است . درباوهٔ این کتاب و نسخ آن نیز در نسخه‌های خطی ٦ : ۵٤۳ـ۵٤۸ و تاریخ تذکره‌های فارسی ۲ : ۷۰۸ـ۷۳۲ و نامهٔ آستان قدس ۳٦ : ۱۱٦ـ۱۲۷ و فهرست منزوی ۳ : ۱۹۱٦ و مآخذی که در این نوشته‌ها از آن یاد شـده سخن رفته است .

۳ـ تذکرهٔ مجمع‌الشعرا :

تذکرهٔ مجمع‌الشعرا و مناقب‌الفضلا[۱۰۰] اثری بزرگ بوده و قاضی خود در گلستان هنر[۱۰۱] و خلاصة‌التواریخ[۱۰۲] به تکرار ازآن یاد می‌کند. در کتاب نخست از خاتمهٔ آن که در سرگذشت شاهان و شاهزادگان و امراء و وزراء بوده است نیز سخن می‌گوید.[۱۰۳]
همین خاتمه است که در ذریعه ٤ : ۳٤ با نام «تذکرةالسلاطین والامراء» یاد شده است .

گفته می‌شود که نسخه‌ای از تذکرهٔ مجمع‌الشعرا به سال ۱۹۳۵ در مسکو به دست آمده است[۱۰٤]

٤ـ جمع‌الخیار :

تذکرهٔ شاعران و نویسندگان آذربایجان و عراق و خوزستان

۱۰۰ـ تاریخ تذکره‌های فارسی ۲ : ۱٤۱ـ۱٤۲ .
۱۰۱ـ صفحات ۳۲ر٤٦ر٤۹ر۷۸ر۸۳ر۸۹ر۹۷ر۹۹ر۱۰۲ر۱۰۸ر۱۲۲ .
۱۰۲ـ از جمله سرگذشت مولانا پناهی شاعر (برگ ٤٦) و اهلی شیرازی (برگ ۹۹) و میرزا شرف جهان قزوینی (برگ ۱٤٦) و پدر خود (برگ ۲۸۳) وهلالی (وقایع ۹۳۵) وحیرتی (وقایع ۹٦۱) و صدقی استرابادی (وقایع ۹۵۲) و جزاینها .
۱۰۳ـ گلستان هنر : ۱۰۸ .
۱۰٤ـ تاریخ تذکره‌های فارسی ۲ : ۱٤۱ .

در شش مجلد کوچك که نسخهٔ آن گویا در دست است .[۱۰۵]

۵ـ منتخب‌الوزراء :

درسرگذشت وزیران . نسخه‌ای ناتمام ازآن به شماره Or Oct 3784 در توبینگن[۱۰۶] و عکسی از همین نسخه به شمارهٔ ۲۳ـ۱۹۹ در کتابخانهٔ ملی تهران است . این عکس ۱۷۳ برگ است که تا برگ ۵۷/آ منتخب‌الوزراء و سپس منشآتی است. در این مقدار موجود دیباچهٔ کتاب و سرگذشت وزیران از آصف‌بن‌برخیا تا نظام‌الملك هست و در میانهٔ سرگذشت نظام‌الملك ناتمام می‌ماند.

آغاز : «بسمله . بعد از حمد و ستایش حضرت واهب صور و خالق قوی و قدر که از احاطهٔ امکان بیرون است ...

بر رأی عقده‌گشای عالم آرای ارباب فضل و هنر و اصحاب تاریخ و سیر مخفی و محجوب نماند که این نسخه‌ایست در بیان لغت وزارت و آیات و احادیث و روایاتی که در باب قدر و منزلت این امر جلیل‌القدر وارد گشته با ذکر جمعی از وزراء مدبر کریم عالی مقام و بعضی از حکما و علما و فضلا که به وزارت پادشاهان نافذ فرمان اقدام داشته‌اند و اسامی برخی دیگر از ایشان که به واسطهٔ خیر و عدل و احسان الی هذا الزمان ذکر آنها مذکور و تا انقراض زمان مسطورخواهد بود. و آن را موسوم به منتخب‌الوزراء گردانید .

امید که چون به نظر ارباب دولت و اصحاب فطنت رسد به‌عین عنایت و قبـول ملحوظ و منظور فرمـوده ، در اصلاح خطیئات و

۱۰۵ـ ایضاً ۱ : ٤١٦ به نقل از استوری ۱ : ۱۰۷٤ .

۱۰٦ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۷ : ۳ ص ۸۹ واز آنجا در نسخه های خطی ٦ : ٥٤۲ .

عثرات این بی‌بضاعت بر هفوات و زلات این قلیل‌البضاعه عدیم ـ الاستطاعه قاضی احمد بن میر منشی ابراهیمی‌الحسینی جلباب عفو پوشند و در عیب جویی داعی نکوشند. والله‌الهادی الی سواء السبیل وهو حسبی و نعم‌الوکیل» (برگ ٤ـ٥ همان عکس).

در برگ ٥٧ آمده است «شیخ محمد شهرآشوبی مازندرانی علیه‌الرحمه در کتاب مثالب النواصب آورده که نظام‌الملك ابوعلی الحسن بن علی بن اسحاق طوسی که سر همه سنیان بود به شفاعت دختر به پسر سید مرتضی قمی داده» . از این برمی‌آید که او نسخه‌ای از کتاب‌النقض شیخ عبدالجلیل رازی قزوینی را که این عبارت در آن است (ص ۲۸۰) دیده و آن را نوشتهٔ ابن شهرآشوب پنداشته است .

٦ـ دیوان ابراهیم میرزا صفوی :

نزدیك سه هزار بیت که آن را قاضی گردآورده و دیباچه‌ای برآن نگاشته است [۱۰۷]

۷ـ دیوان اشعار خود او :

از آنجا که قاضی شعر نیز می‌سروده به حسب قاعده دیوانی‌هم باید داشته باشد [۱۰۸]

او برخی از سروده های خویش را در دو اثر مشهور خود آورده است از جمله قصیده‌ای در وصف هجوم ازبکان و کشتار همگانی آنان در مشهد طوس [۱۰۹]

۱۰۷ـ گلستان هنر : ۱۱۰ .

۱۰۸ـ تاریخ تذکره‌های فارسی ۲ : ۷۲۸ .

۱۰۹ـ خلاصة‌التواریخ : ٥٤ چاپ ویسبادن .

۸ـ رساله در احوال و مفاخر و مناقب شهر قم :

که افندی آنرا در دست داشته و تا آنجا که برخورده‌ایم در سه جای کتاب ریاض‌العلماء از آن نقل میکند :

۱ـ ذیل سرگذشت حسن بن محمدبن حسن قمی نگارندهٔ‌کتاب‌قم به همین نام[۱۱۰]

۲ـ ذیل سخن ازرسالهٔ‌الدلائل البرهانیه ازآثارمنسوب به‌علامهٔ حلی با نام تاریخ قم[۱۱۱].

۳ـ ذیل سرگـذشت افضل‌الـدین حسن بن فـاذار قمی از پیشوایان فن لغت با نام رسالهٔ مفاخر قم[۱۱۲]

افندی این رساله را از «میر منشی» دانسته که همان گونه‌که در دیباچه قم در قرن نهم[۱۱۳] گفته شد باید از قاضی احمد باشد چه او از خـود چنان که در دو جای خـلاصة‌التواریخ[۱۱۴] می‌بینیم به گونه‌ای یاد می‌کند که خواننده می‌پندارد میرمنشی‌لقب خود اوست . همچنان که در آغاز تذکرهٔ خطاطین فضل‌اله باباشاه

۱۱۰ـ ریاض‌العلماء ، مجلد دوم شیعه ، حرف ح / خاتمه‌مستدرک: ۳۶۹/ البدرالمشعشع ۲/ ذریعه ۱۶ ۲۷۱ / مصفی‌المقال ۱۲۹/ طبقات‌اعلام‌الشیعه‌ـ قرن چهارم ۱۹۹ .

۱۱۱ـ ریاض‌العلماء و ذریعه ۳ ۲۷۸ـ۲۷۹ و ج ۸ . ۲۴۸ـ۲۴۹ . از این کتاب در رسالهٔ مورد بحث طبعا ذیل ماجرای ورود حضرت رضا (ع) به قم نقل شده است. بنگرید به تذکرهٔ منتخب قم از نورالدین علی مفعل ، چاپ نگارنده : ص ۱۳ـ۱۵ .

۱۱۲ـ ریاض‌العلماء ، مجلد دوم شیعه ، حرف ح (برگ ۲۶عکس ۵۷۴۱ دانشگاه از نسخهٔ اصل موجود در همین کتابخانه)/ذریعه ۲۱ : ۳۱۱ و۲۲:۳۳۴/ طبقات اعلام الشیعه ـ قرن چهارم : ۹۹ .

۱۱۳ـ صفحهٔ ۶ .

۱۱۴ـ دیباچه و وقایع سال ۹۵۳ (برگ ۱۲۰) : قاضی احمدبن‌شرف‌الدین حسین‌الحسینی‌الشهیر بمیرمنشی .

نیز که گزیدهٔ گلستان هنر قاضی است [۱۱۵] عینا این اشتباه‌شده و این کتاب را به میرمنشی منسوب داشته‌اند [۱۱۶] . بنابر این نسبت رسالهٔ مورد سخن نیز به میر منشی چنان که در ریاض‌العلماء است واستناد نویسندهٔ این سطور بدان در «کتاب شناسی آثار مربوط به قم» [۱۱۷] نادرست و خطاست . می‌بینیم که ذیل سرگذشت وی در خلاصةالتواریخ و گلستان هنر هم اثری از او یاد نشده است .

قاضی در مکتوب خود به یکی از فضلا زاده‌های جاسب قم که پس‌از این یاد می‌شود نیز از فضایل قم و بلوکات آن سخن داشته است . در جایی از خلاصةالتواریخ [۱۱۸] هم از فضایل قم و قمیان یاد کرده وروایتی دراین باب‌آورده است. درمنتخب الوزراء جابه‌جا مطالبی مربوط به قم در کتاب گنجانیده و ذیل سرگذشت صاحب‌بن عباد از اصل عربی کتاب قم یاد نموده (برگ ٤۳) و متن نامهٔ او را به ابوالحسن موسی‌بن احمد رضوی قمی در تهنیت بازگشت از حج از ترجمهٔ فارسی آن کتاب نقل کرده است (برگ ٤۲) .

از مورد دوم نقل افندی برمی‌آید که در این رساله ، کتاب الدلائل البرهانیه از علامهٔ حلی دانسته شده و درست است . طبعاً او از این کتاب ماجرای ورود حضرت رضا را به قم نقل کرده و در منتخب‌الوزراء نیز (برگ ۳۳) بدان اشاره نموده است . نسخه‌ای از همین کتاب علامه به خط قاضی احمد در تهران است مورخ

۱۱۵ــ ش ١٦٥٤ مجلس .

۱۱٦ــ تاریخ تذکره‌های فارسی ۲ : ۷۱۷/نامهٔ آستان‌قدس ۳٦ : ۱۲٦ .

۱۱۷ــ ص ۵۰ــ۵۲ .

۱۱۸ــ برگ ۹۹ نسخهٔ ما .

۹۷۸ در شهر قم [۱۱۹] . تاریخ نگارش رسالهٔ مورد سخن هم باید پیرامون همین سال باشد .

۹ـ نامه‌ای به یکی از فضلا زادگان جاسب قم :

متن این نامه به صورت کامل در خزائن نراقی [۱۲۰] به‌چاپ رسیده و او چنان که پیداست آن را در جنگ یا بیاضی یافته و عنوان و انجام مکتوب را درست به همان گونه که درآن ماخذ بوده نقل کرده است .

- ۵ -

فرزندان و نوادگان او

امیر صفی‌الدین محمد :

«سیدجلیل امیر صفی‌الدین‌محمد حسینی رضوی» فرزندقاضی احمد که والدهٔ ماجدهٔ ایشان صبیهٔ عالی حضرت مرحمت و مغفرت پناه امیر سید علی الرضوی بود [۱۲۱] و نسبت «رضوی» پس‌از «حسینی» دنبال نام بازماندگـان قاضی به خاطر همین انتساب سببی افزوده شده است [۱۲۲]

۱۱۹ـ دریعه ۸ : ۲۴۹ واز آنجا درفهرست مشکوة ۵ : ۱۳۰۸ . جز این رساله گویا تنها جای دیگرکه از این نوشتهٔ علامه نقل کرده‌اند تذکرهٔ مشایخ قم منعل است (ص ۱۳ چاپ قم) کـه آن هم در همین سال ۹۷۸ در قم تـألیف شده است .

۱۲۰ـ ص ٤۲۵ ـ٤۲۷ چاپ کتابفروشی علمیه اسلامیه تهران . و از آنجا در مختارالبلاد : ۱۷۱ـ۱۷٤ چاپ دوم .

۱۲۱ـ خلاصةالبلدان : ۳۰ پ .

۱۲۲ـ چنان‌که نسبت موسوی پس از نام نوادهٔ قاضی احمدبه خاطرانتساب مادری او به موسویان قم است .

قاضی در یادداشت پایان گلستان هنر- نسخهٔش ۵۹۸ فهرست کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد ــ مورخ یکشنبه ۹ ذح ۱۰۰٤ آرزو می‌کند که مهمات او صورتی یافته ، متوجه وطن مألوف گردد و به سلامت به دیدار فرزند ارجمند خود موفق شود [۱۲۳]

میر محمد هاشم :

میر محمد هاشم حسینی موسوی فرزند میر صفی‌الدین محمد و نوادهٔقاضی‌احمد. «ایشان‌هم ازوالدماجد و هم‌ازجانب‌والدهٔ ماجده هردو به معصوم می‌رسند و والدهٔ ماجدهٔ ایشان صبیهٔ عالی حضرت مرحمت و غفران پناه کریماً فی‌عصره امیر محمد هاشما موسویاً قمیاً بوده» [۱۲٤]

در خلاصةالتواریخ [۱۲۵] و عالم آرا [۱۲٦] در شمار سادات عظام که در درگاه شاه طهماسب بوده‌اند از میر محمد هاشم قمی ــ از اعیان و اکابر سادات عراق که به کثرت ملك و زراعت مشهور بود و در روز سه‌شنبه ۱۸ شوال ۹۸۷ درگذشت [۱۲۷] یاد می‌شود . شاید همو باشد که پدر همسر میر صفی‌الدین محمد و نیای مادری میرمحمد هاشم نوادهٔ قاضی احمد بوده است . این میر محمد هاشم موسوی قمی بنا برسندی که در اختیار نگارنده است در شوال ۹۷۳ شش دانگ مزرعهٔ صالح آباد ــ از توابع دارالمؤمنین قم ــ ملکی خود را به خیرالنساء بیگم همسر شاه خدابنده و مادر شاه عباس بخشیده است .

میر محمد هاشم حسینی نوادهٔ قاضی احمد مردی دانشمندبوده

۱۲۳ــ نامهٔ آستان‌قدس ۳٦ : ۱۱۸ .

۱۲٤ــ خلاصةالبلدان : ۳۰ پ .

۱۲۵ــ برگ ۲۲۳ (وقایع سال ۹۸۰) .

۱۲٦ــ ج ۱ ، ص ۱٦۷ .

۱۲۷ــ خلاصةالتواریخ : برگ ۲۷۰ (پایان وقایع سال ۹۸۷) .

و نسخه‌ای از جزء دوم از چهارده جزء وافی فیض که به وسیلهٔ او با نسخه‌ای خوانده شده برمؤلف مقابله و تصحیح گردیده هم اکنون در دست است [۱۲۸] با این یادداشت از او در پایان :

«بلغت مقابلة مع نسخة قرأها علی‌المصنف دام فیضه بعض اصحابه و انا العبد الاثم محمد هاشم القمی»[۱۲۹]

این دانشمند بنا بر انچه از یادداشت فرزندش بر همین نسخه برمی‌آید تا سال ۱۰۷۳ زنده بوده است .

صفی‌الدین محمد :

فرزند میرمحمد هاشم نوادهٔ قاضی احمد ، از فضلاء و اهل‌قلم قم در قرن یازدهم که در پیرامون میانهٔ این قرن زاده شده و تا دههٔ اخیر آن زنده بوده است . او نگارندهٔ کتابی است در تاریخ قم که خود آن را «خلاصة‌البلدان» نام داده و در افواه فضلای قدیم این‌شهر با نام «بیاض صفی‌الدین» شناخته میشده است .

این اثر را او در سال ۱۰۷۹ [۱۳۰] در دورهٔ وزارت میرزا مهدی اعتمادالدوله (۱۰۷۲ـ۱۰۸۱) به خواهش مولانا محمد صالح معلم قمی نگاشته [۱۳۱] واز آن خصوصیات و نکاتی دربارهٔ او دانسته می‌شود . از جمله برمی‌آید که او نزد عالی حضرت میرزایی نگارندهٔ رسالهٔ تریاق‌قدسی درعلم طب شاگردی کرده [۱۳۲]

۱۲۸ـ این نسخه‌پیش‌تر در تهران بوده وگویا به مشهدفروخته شده است.

۱۲۹ـ مجلهٔ گوهر ، ش ۷ سال دوم : ۶۰۹ وعکس خط دربرگ پیوسته به آن . نیز کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم : ۵۳ـ۵۴ .

۱۳۰ـ انوارالمشعشعین ۳ : ۳۰۸ تحریر نخست و ۳ : ۵۹۳ تحریر دوم (بنگرید : کتاب‌شناسی‌آثار مربوط به‌قم ، ص۱۲۷) تحفةالفاطمیه الموسویه : ۲رـ۸پ/ نیز ج ۱ انوارالمشعشعین : ص ٤ با خطایی در استنساخ ، و ذریعه ۷: ۲۱۶ و قم درقرن نهم ، مقدمه ، ص ٦ با اشتباهی درتاریخ تالیف دراین دوماخذ .

۱۳۱ـ دیباچهٔ کتاب . کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم : ٥٦ نیزدیده شود .

۱۳۲ـ خلاصة‌البلدان : ٦۱ پ .

و دردورهٔ وزارت‌میرزا مهدی اعتمادالدوله از جهل وغرو
عنفوان شباب همراه میرزا مطلب نوادهٔ شیخ عبدالعالی به غا
نیاسر کاشان رفته و از خطرها نپرهیزیده است [۱۳۳] در ای
سفر بامیرزا محمد معصوم [۱۳۴] فرزند میرزا مهدی‌اعتمادالدو
که در آن اوقات در نیاسر به ییلاق رفته بود و میرزا ابوطالب
میر محمد صالح و حکیم سدید و میرزا جان در نیاسر دیدارکر
است [۱۳۵]

صفی‌الدین چنان که گفته شد مردی فاضل بوده و همان نس
وافی را ــ که گویا اکنون درکتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهداست
بار دیگر در سال ۱۰۷۳ با نسخه‌ای سنجیده شده با نسخهٔ اصل
مجلس نگارندهٔ آن ملامحسن فیض ، مقابله کرده و در پایان
چنین نوشته است :

«بلغت‌مقابلة مع نسخة قوبلت‌مع‌الاصل فی‌مجلس‌المصنف ادام
تعالی فیضه‌مرة ثـالثة . و کتب ذلك‌العبد الاثم صفی‌الـدین
محمدهاشم هدا همااله تعالی الی طریق‌الایقان و کحل بصیرت
بنورالعرفان انه خیر مـن سال فاجاب . فـی سنة ثلاث و سب
بعدالالف» . [۱۳۶]

جز این دو نسخه‌ای از مصحف شریف در آستانهٔ قم هست ک
ثلث آن را همین صفی الدین محمد بن محمد هاشم بن صفی‌ال
محمد حسینی در سال ۱۰۸۹ به نسخ زیبای خود نوشته و یك

۱۳۳ــ ایضا : ۵۹ پ ــ ۶۱/
۱۳۴ــ عالم فاضل محقق بلندقدر ، شیخ‌الاسلام اصفهان ، درگذشته
(امل‌الامل ۱ : ۱۸۰ و ریاض‌العلماء . دیل‌سرگذشت میرسید حسین ...
۱۳۵ــ خلاصه‌البلدان . ۶۰ر.
۱۳۶ــ مجلهٔ گوهر ، ش ۷ سال دوم . ۶۱۰ و عکس خط در ترک
به آن نیز کتاب شناسی آثار مربوط به قم ۵۴ .

دیگر را فرزند او محمد تکمیل نموده است.

از خلاصة‌البلدان نسخه‌ای به خط نستعلیق خوش محمد گلپایگانی [illegible] ۹۵ برگ نزد استاد محمد طباطبایی در تهران است که خود آن را ضمن مقاله‌ای در شمارهٔ ۷ سال دوم مجلهٔ گوهر به‌تفصیل شناسانده‌اند و همان معرفی با نکاتی دیگر در رسالهٔ کتاب شناسی آثار مربوط به قم [illegible] نقل شده است. نسخه‌ای دیگر در ۲۵٦ برگ به شمارهٔ [illegible] (۱) [illegible] است که فیلم آن به شمارهٔ ٤٦٤٥ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و عکسی از همین فیلم در اختیار نگارندهٔ این سطور است. نسخهٔ سومی هم می‌شناسیم که مورد استفادهٔ نویسندهٔ [illegible] انوارالمشعشعین فی اخبار قم و لقمیین [illegible] قرار گرفته و بین دو نسخه پیش جدایی‌هایی داشته‌است.

از صفی‌الدین محمد دو فرزند می‌شناسیم یکی با نام «محمد» که میر اهل فضل بوده است.

همو است که یك ثلث پایان نسخه‌ای از مصحف شریف را که پدرش تحریر نموده بود به خط خود تکمیل کرد. نسخهٔ کتاب وافی که یاد آن گذشت و دانستیم که میر محمد هاشم و میر صفی‌الدین محمد هردو آن را خوانده و مقابله نموده بودند بار دیگر به وسیلهٔ همین سید محمد نیز در سال ۱۰۹۱ با نسخه‌ای دیگر سنجیده و تصحیح گردید با این یادداشت از او در پایان:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین حق حمده و له —

۱۳۷ـ ص ٥٦ـ٥۹ [illegible] آن مقاله قسمتی دیگر نیز [illegible] که در شمارهٔ بعد همان مجله منتشر شده است.

۱۳۸ـ شیخ محمدعلی [illegible] درگذشته ۱۳۳۰ـ۱۳۳۱ ق، دارندهٔ انوارالمشعشعین در سه مجلد و تحفهٔ الفاطمیه الموسویه و منورالقلوب (کتاب شناسی آثار مربوط به قم ۱۳۲، ۱۷۰).

الثناء وزان مجده والصلوة علی نبیه محمدالمصطفی و علی آل ائمةالهدی .

اما بعد فهذاالجزء الثانی من الاجزاء الاربعة عشر من کتاب الوافی بعد ماقوبل بنسخةالاصل مرة فصاعدا قابلته برهةمن الزمان فی هذه الاوان و هو عام التسعین بزیادةالاحد بعد تصرم و احد من الالوف عن آخره بنسخة استکتب من تلك النسخة وقد کان بالغ فی تصحیحه ولدالمصنف ادام الله تعالی ظل بقائهما علی جر [illegible] اللیالی والایام وتوالت الشهور والاعوام [illegible] الشریف هذه: «تم بلغت قرائة علی [illegible] فحص و تحقیق ادام الله تاییده و تسدیده و توفیقه للاتمام و الاکمال [illegible] مراتب الکمال» ووقع فراغی من مقابلته لست عشرة خلون من شهر ربیع الاخر من شهور السنة المذکورة وکتب هذه الحروف المشتاق الی رحمة ربه الغنی سید محمد بن صفی الدین محمد الحسینی وفقهما الله تعالی لمراضیه و جعل مستقبل عمرهما خیرا من ماضیه [139]

دیگر عبدالوهاب نام داشته که دربارهٔ او علی العجالة چیزی نمیدانم جزآن که وی فرزندی به نام صفی الدین محمد داشته که این صفی الدین محمد بن عبدالوهاب بن صفی الدین محمد بن محمد هاشم حسینی یادداشت به خط خود درکنارهٔ برگ ۶۵ از نسخهٔ خلاصةالبلدان موزهٔ بریتانیا نگاشته است [140]

۱۳۹ــ مجلهٔ گوهر ، ش ۷ سال دوم : ۶۱۰ و عکس خط در برگ پیوست به آن . نیز کتابشناسی آثار مربوط به قم : ۵۵ .

۱۴۰ــ یکی از این دو یادداشت دربارهٔ میرمنشی پدر قاضی احمد است و دیگری دربارهٔ میرسید احمد نیای او که فرمانی دربارهٔ وی در تملك این محمد بن عبدالوهاب بوده است .

استدراك

۱ـ در ذیل سرگذشت اقا کمال‌الدین حسین مسیبی‌نیای مادری قاضی احمد، اشنائی بایکی دو نام شناخته شدهٔ دیگر از خاندان مسیبی قم را مناسب دانست :

در قصص الخاقانی (ص ۲۹۱ نسخهٔ ش ۳۹۸۶ مجلس) ذیل سرگذشت مولانا محمد امین درکی قمی از سرایندگان دوران‌عباس دوم صفوی که در قم زاده شده و در ۱۰۶۳ درگذشته و در آستانهٔ اینجا به خا[illegible] [illegible] [illegible] مشهور است که حصین آخوندی از اولاد امجاد مسیب خزاعی است نسخه‌ای از دیوان این درکی که به نقل همین [illegible] ای هزار بیت متجاوز بوده در کتابخانهٔ ملك تهران است به شمارهٔ ۵۱٤٦ (منزوی ۳ : ۲۳۲٦) . در تذکرهٔ نصرآبادی ۲٦۷ و آتشکدهٔ آذر : ۲۳٦ و دیگر مآخذی کـه در فرهنگ سخنوران ۲۰۷ و ذریعه ۱ : ۲۲۱ـ۲۲۲ نام برده شده است نیز سرگذشت او دیده می‌شود .

آقای استادی از روحانیان فاضل قـم نسخه‌ای از کنزالعرفان مقداد سیوری دارد که از آن یحیی بن عطاءاله مسیبی قمی ـ گویا از حفاظ آستانهٔ حضرت ستی فاطمهٔ قم ـ در اوائل قرن یازدهم مالك بوده است در برگ آغاز نسخه‌ای از جامع‌المقاصد کرکی (ش ۸ ق ۳ کتابخانهٔ آستانهٔ قم) یادداشت تملك و مهر عبداله بن عطاءاله خادم عتبهٔ علیهٔ عالیهٔ‌فاطمیه هست‌باتاریخ ۱۰۱۹ . خط‌همین عبداله بن عطاءاله خادم قمی در برگ پیش از پایان نسخهٔ حاشیهٔ جعفریه ش ۸۷۲ کتابخانهٔ‌مرکزی دانشگاه‌تهران‌نیز هست (فهرست دانشگاه ۵ : ۱۸٦۳) و او می‌تواند برادر همان یحیی بن عطاءاله مسیبی واز خاندان آقا کمال‌الدین حسین باشد .

از این خاندان فم بازهم نام‌هایی دیگر در گوشه و کنار کتب و نسخ و اسناد قدیم دیده‌ام .

۲ـ در مجموعهٔ مخطوطات دانشکدهٔ الهیات تهران نسخه‌ای است به شمارهٔ ۲۷۳ د (فهرست الهیات ۱ : ۲۷۲) مشتمل بر سه رساله که در پایان رسالهٔ سوم آن ـ اثبات الواجب ابوالحسن بن احمد ابیوردی ـ رقم قاضی احمد با این متن دیده می‌شود :

«قد تشرفت بكتابة هذه الرسالة الشريفة ... الموسوم باثبات الواجب للعلامة المؤتمن و فخرالزمن مولانا ابوالحسن غفراله (كذاوالصحيح: غفرله) الخالق‌دوالمنن ... مخدوم المطاع‌امره لازم الاتباع حاوی الفضایل ... جميع فنون الخصايل و الكمالات ناصب رايات الاحسان و الكمال جالس وسادة العزة و الاجـلال میرزا نظام‌الملك ابقاءالله ... في التحرك . و اناالداعي لدوام دولته و بقاء منصبه و طول عمره و تـوفقه بالتوفيقات و مساعي الخيرات و المبرات اقل خلق‌اله الغني المغني قاضي احمدبن مير منشي الحسيني القمي حامداً لله و مصلياً على نبيه و وليه و آله و اولاده المعصومين بدارالمؤمنين قم حماهاالله عن الافات والتلاطم الذی وردفـی شانه لولاالقميون لضاع‌الدين وايضا هذا الحديث الصحيح والخبر الصريح اذاعمت البلدان الفتن فتحصنوا بقم و نواحيها فان البلاء مدفوع عنها في‌اول الربيعين سنه ثلث عشر و تسع ماة من‌الهجرة النبويه على المنسوب اليها افضل‌السلام والتحية » .

انشاء این متن به‌انشاء قاضی بسیار نزدیك است . دو حدیثی

که در اینجا پس از تمام شدن سال شده همان هست که در منتخب‌الوزرا و در جایی از خلاصة التواریخ (۹۹ ـ عکس ۵۵۶۶ دانشگاه) نیز آورده‌است . لیکن پیداست که این رقم به‌این صورت نمی‌تواند درست باشد به‌این معنی که با اصلاح ... تاریخ آن (ع۱ـ۹۱۳) نادرست است چه قاضی احمد بن میر منشی حسینی قمی تنها یک ... او نیز زاده ... ۱۷ ... ـ ۹۵۳ است و از آن گذشته مولانا ابوالحسن بن احمد ابیوردی که در این متن از او مانند درگذشته یاد می‌شود بیش از پنجاه سال پس از این تاریخ زنده بوده است (خلاصة التواریخ ۱۵۵ و ۱۶۲ عکس پیش) .

به هر حال عکس ... صفحه اخیر نسخه مزبور که مشتمل بر رقم ... است در اینجا ... می‌شود و داوری را بر عهدهٔ اهل تحقیق وصاحبان نظر وامیگذارد
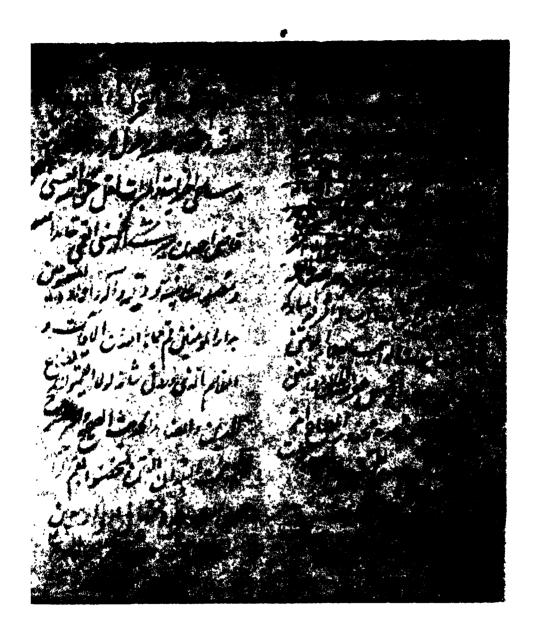
چند اثر باستانی ناشناخته

در

دهکده سجاس زنجان

گردآورنده و پژوهشگر

ریکاردو ـ زیپولی

(Riccardo – Zipoli)

«ارغون» و «ارغین» : اهالی این منطقه بطور کلی «ارغون»را «ارغین» تلفظ میکنند. مثلا میگویند : «قبر ارغین شاه»، دهکدهٔ ارغین» ، «ارغین بلاغ» وامثال آن» .[٦]

این مطلب آخرین عیناً در کتاب «دخمهٔ ارغون» نقل شده است .[٧]

پس ازآمدن بایران ضمن بدست آوردن امتیازات فراوان این فرصت گرانبها هم دست داد تاا ز نزدیك وبطور دقیق راجع باین دخمه تحقیق وبرآگاهی خود دراین زمینه بیفزاید .

بدین منظورمسافرتهای گوناگونی بهمنطقه قیدار[٨] (خدابنده امروزی) واقع در ۷۸ کیلومتری جنوب شرقی زنجان[٩] نمود که طی یکی ازاین سفرهای دلچسب چند روزی در دهسجاس[١٠] واقع در ۱۲ کیلومتری شمال غربی قیدار ماندگار شد. در ۳٦ کیلومتری زنجان درجاده تهران ـ تبریز جادهای بطرف جنوب منشعب میشود (این جاده فقط در نقشه شماره ۱ دیده می شود) . این جاده از سلطانیه میگذردو بعداز ۳٦ کیلومتر بهمزیدآباد[١١] (در ۱۰ کیلومتری شمال قیدار سر راه اصلی قیدار ـ زنجان میرسد . و دنباله آن به همدان ادامه مییابد. از مزیدآباد راه فرعی به جانب شمال منشعب میشود که پس از دو کیلومتر به مجیدآباد[١٢] میرسد

٦ـ مجله یغما، شماره مسلسل ۱۰۹ ، شمارهٔ پنجم(مردادماه ۱۳۳٦)، سال دهم . تحت عنوان «چند روز درزنجان» ، تألیف حبیب یغمائی، ص ۲۲۷ ، سطر ۱ تا ۱٦.

۷ـ دخمهٔ ارغون ، حبیب یغمائی ، تهران ، مهرماه ۱۳۳٦، ص ۸۲ ، سطر ۲۷ تا ۲۸وص۸۳، سطر ۱ تا ۱٤ .

۸ـ فرهنگ جغرافیائی ایران (مشهور به فرهنگ رزمآرا) . انتشارات سازمان جغرافیائی کشور، در ۷ جلد ، تهران ، ۱۳۲۸، جلد دوم ، ص ۲۲۱

۹ـ فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد دوم ، ص ۱٤۰

۱۰ـ فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد دوم ، ص ۱٤٦ و ۱٤۷

۱۱ـ فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد دوم ، ص ۲۸۹

۱۲ـ فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد دوم ، ص ۲۸٤
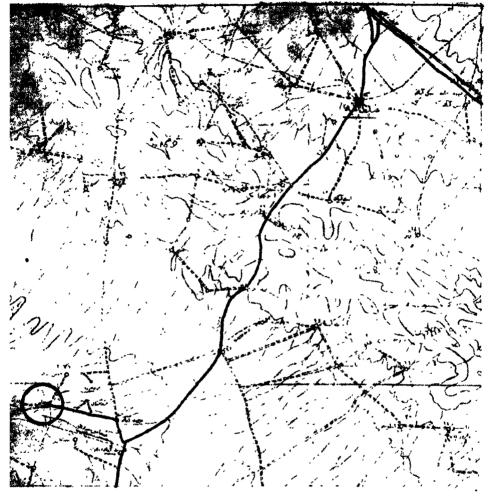
نقشه شماره ۱

و از مجیدآباد پس از طی ۷ کیلومتر بطرف شرق به ده سجاس میرسد (رجوع شودبه نقشه شمارهٔ ۱) پنج رشته ارتفاعات عظیم در این منطقه وجود دارد که در فرهنگ جغرافیائی ایران در مورد رشته چهارم که مربوط به‌دهستان سجاس میگردد چنین نوشته شده است :

«رشته چهارم تقریباً موازی با رشته سوم بین دهستانهای ایجرود ـ سجاس‌رود ـ قشلاقات و سهرورد واقع و بکوه‌قیدار معروف ارتفاع مرتفع‌ترین قله آن در باختر قصبه قیدار ۲۷۷۵ متراست دهستانهای سجاسرود ـ ایجرود ـ خدابنده لو بین رشته سوم و چهارم واقع شده» . [۱۳]

ونیز درباره رودخانه‌ای که از ده سجاس میگذرد نوشته شده است : «سجاس رود ـ سرچشمه‌آن ارتفاعا جنوب سلطانیه ودره‌های شمالی کوه قیدار است در حدود قریه بلوبین به‌رودخانه ایجرود متصل میگردد.» [۱٤]

تنها شناسائی قبلی که نگارنده از ده سجاس داشت درباره مسجد جامع آنجا بود (تصویر شماره ۱) که ساختمان ان از دوران سلجوقی (قرن پنجم ه) و محراب آن باحتمال قوی به دوره مغول مربوط میشود [۱۵] و نیز مختصری راجع به‌گورستان‌کهنه (تصویر شماره ۲) این ده یا سنگهای قدیمی [۱٦] اطلاع‌یافته‌که بعدها دانست

۱۳ـ فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد دوم ، ص ۱٤۰

۱٤ـ همان کتاب و همان صفحه

15— D. N. Wilber, The architecture of Islamic Iran - The Ilkanid period, Princeton New ersey, 1955, p. 118, pl 20, fig 14 .

۱٦ـ در لغت‌نامه دهخدا ، شماره مسلسل ٥٤ ، تهران، ۱۳۳۹، صفحه۲۲٥ چنین آمده است :

« . . . . مسجد جامع آن از آثار باستانی تاریخ سنگهای قبرستان آن نیز بسیار قدیمی است .»
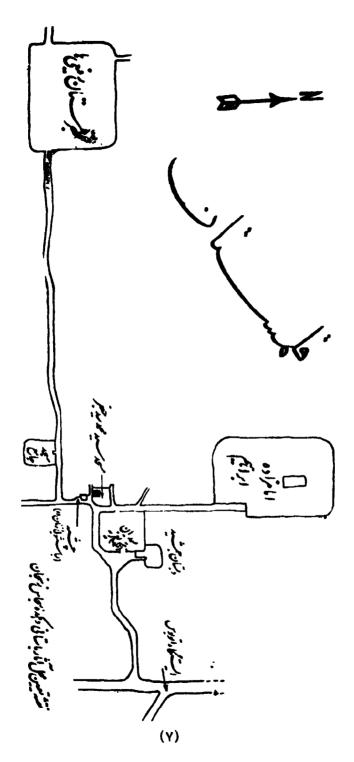
N
قبرستان
امامزاده
ابراهیم
دبستان جمشید
ایستگاه اتوبوس
(۷)
میدان
مسجد سید محمد سید جعفر
چشمه
مسجد
جامع
قبرستان رفیعی ها
نقشهٔ تعیین محل آثار باستانی دهکده سجاس زنجان

نقشهٔ شمارهٔ ۲

تصویر شمارهٔ ۱

نمای بیرون مسجد جامع سجاس

تصویر شمارهٔ ۲

نمای قسمتی از قبرستان رفیعی‌های سجاس

«قبرستان رفیعی‌ها» است . این نام از قوم بزرگ رفیعی‌ها گرفته شده که اهالی ده میگفتند اجساد قوم رفیعی‌ها در آنجا به خاک سپرده شده است .

بنابراین نگارنده به دیدن مسجد جامع رفت و پس از آن به گردش در ده سجاس پرداخت . که طی آن سه اثر باستانی جالب توجه او را جلب کرد که این سه معرف و مؤید قدمت و اهمیت تاریخی این ده فرسوده و فراموش شده امروزی است .

نگارنده در بدست آوردن ارزش تاریخی این محل از متون زیر استفاده نموده است .

«در معجم‌البلدان» چنین آمده است : سجاس بکسر اوله ویفتح و آخره سین آخری مهملة بلد بین همذان و ابهر .

«[سجاس] : به کسر اول آن و به فتحه نیز خوانده میشود و آخر آن سین دیگری ساکن ، شهری است میان همدان و ابهر .

... قال عبدالله بن خليفة :

کانی لم أرکب جوادا لغارة　　ولم أترك القرن الكمي مقطرا [۱۷]

ولم أعترض بالسيف خيلا مغيرة　　اذا النكس مشي القهقرى ثم جرجرا

ولم أستحث الركب في اثر عصبة　　ميممة عليا سجاس و أبهرا

.. ينسب اليها أبو جعفر محمد بن علي بن محمد بن عبدالله بن سعيدالسجاسي الاديب كتب عنه‌السلفي بسجاس أناشيد و فرائد أدبية و رواها عنه و ذكر ان سجاس من مدن أذربيجان و المعروف ما صدر منه . [۱۸]

عبدالله بن خلیفه گفته است :

«گوئی من بر اسبی برای غارت سوار نشده‌ام و پهلوان و» حریف و دلیر را در حال خون ریزی رها نکرده ام و با

۱۷ــ معجم‌البلدان ، شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت‌الحموی ، در ۱۰ جلد ، مصر ، ۱۳۲۳ ــ ۱۳۲۵ هـ . ق ، جلد ۵ ، ص ۳۶ ، سطر ۲۲تا۲٤.

۱۸ــ همین کتاب ، جلد ۵ ، ص ۳۷ ، سطر ۱ تا ۵ .

شمشیر متعرض سواران غارت‌کننده نشده‌ام، آن هنگامیکه ضعیف و ناتوان بعقب برمی‌گردند و مانند شتر صدای خود را در حلقشان بازمی‌گردانند و سواران را برانگیخته نکرده‌ام به دنبال گروهی که بلندی سجاس و ابهر را قصد می‌کنند .»

ابو جعفر محمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن سعید سجاسی ادیب منسوب به سجاس است .

سلفی در سجاس شعرها و نکته‌های ادبی از او نوشته و همه را ازاو روایت کرده و آورده است‌که سجاس ازشهرهای آذربایجان است و آن چیزی که درباره آن شناخته و معروف است از نوشته ایشان است .

«در نزهةالقلوب» به‌این مطلب برمی‌خوریم :

«.... سجاس و سهرورد در اول دو شهر بوده است و در فترت مغول خراب شد اکنون بهریك از قدر دیهی مانده و چند دیهی دیگر و نواحی جرود و انجرود از توابع آن است بر جنوبی سلطانیه بیك روزه راه افتاده است از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فج ك و عرض از خط استوالو ولایت سردسیر است و حاصلش غله و اندك میوه باشد زیاده از صد پاره دیه است و اکثرش مغول نشین قبر ارغون خان درکوه سجاس است وچندانکه عادت مغول بود ناپیدا کرده بودند و آن کوه را قورغ گردانید و مردم را از حدود گذشته زحمت رسیدی دخترش اولجای خاتون قبر پدر را آشکار کرده آنجا خانقاه ساخت ومردم بنشانید و اهل آن ولایت برمذهب امام اعظم ابوحنیفه‌اند رحمه‌الله....»[۱۹]

۱۹ـ نزهةالقلوب ، ص ٦٤ ، سطر ۱ تا ۱۱ و نیز در صفحه ٥٦ سطر ۳ همین کتاب‌محل‌ده سجاس در ٥ فرسخی سلطانیه مشخص شده است .

در «شدالازار» نوشته شده است :

«... سجاس که قصبه‌ایست ازمحـال زنجان و واقع است در حدود شش فرسخی جنوب مایل بشرق زنجان وچهار فرسخی مغرب سلطانیه و یك فرسخی شمال سهرورد وکوه سجاس بواسطهٔ اینکه قبر ارغون خان بن اباقابن هولاکو درآن‌کوه بوده در تاریخ شهرتی دارد .»[۲۰]

در «حدائق‌السیاحه» ده سجاس به این‌صورت تعریف‌شده است:

«ذکرسجاس ــ قدیم‌الایام شهری‌کوچك بوده ازبلاد آذربیجان وبروایتی ازعراق عجم درفترت مغول خراب شده اکنون قریه‌ایست و رکن‌الدین‌که ازمشایخ سلسلهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی است از آنجاظهور نموده است[۲۱]

و در «بستان‌السیاحه» اینطور می‌خوانیم :

«ذکرسجاس قریه‌ایست مسرت اساس قدیم‌الایام شهر کوچك بوده و درفترت مغول خراب شده ازمضافات آذربایجان و بقولی از عراق است اکنون مردم آنجا ترك و تابع ترکمانند شیخ رکن‌الدین از مشایخ سلسلهٔ شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی ازآنجا بوده.»[۲۲]

ولی‌لسترنج (Le Strange) چنین می‌نویسد :

«درعصر مستوفی قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی)، در غرب سلطانیه دوشهرکوچك بنام‌های سهرورد وسجاس پهلوی هم قرارداشته‌که ازاهمیت خاصی برخوردار بودند وفعلابجزمخروبه‌ای چیزی باقی نمانده است ، بنا به گفته ابن حوقل در قرن چهـارم هجری (دهم میلادی) شهر سهرورد ، دارای برج و بارو و جمعیت

۲۰ــ شدالازار ، ص ۳۱۲ سطر ، ۳ تا ۶ .

۲۱ــ حدائق‌السیاحه ، زین‌العابدین بن‌اسکندر شیروانی ، تهران ،۱۳۴۸ ، ص ۲۶۹ ، سطر ۲۶ تا ۲۷ .

۲۲ــ بستان‌السیاحه ، زین‌العابدین بن اسکندر شیروانی ، تهران ،۱۳۱۰ ، ص ۲۰۵ ، سطر ۱۲ تا ۱۳ .

انبوه کردی نژاد در سر راه همدان درجنوب زنجان واقع و وسعت آن تقریباً باندازه شهر شهرزور ، سجاس یا سجاس نزدیك سهرورد واقع است وبنا به‌گفته مستوفی جمعیت و وسعت زیاد داشت ولی این دو ناحیه دراثر تهاجم مغولها باخاك یکسان گردید .

نواحی اطراف این منطقه بنام جرود و انجرود یاد میشده‌که فعلا مسمی به‌ایجرود وانگوران است. سجاس درپنج فرسخی غرب سلطانیه درمیان صدها دهکده‌هائیکه در زمان فرمانروایی مغولها بوجود آمده بودند واقع است. دریکی ازکوههایی نزدیك دخمه ارغون خان واقع بودکه طبق عادات ورسوم ایل مغولی به‌قورغ یا «معبد دست نخورده» تبدیل شده بود ودخترش اولجایتوخاتون در آنجا برای دراویش خانقاهی ساخته بود.» [۲۳]

در ده سجاس نیز، مانند بسیار دیگر نقاط ایران، امامزاده‌ای بنام‌امامزاده ابراهیم وجود داردکه نگارنده اثرتاریخی قابل‌توجهی را در آن امامزاده یافت .

نمای بیرونی امامزاده ابراهیم سجاس شبیه تمام امامزاده‌های دیگر و معمولی است ، لیکن بمحض ورود به حرم کوچك وفرسوده این امامزاده با نموده‌های بسیار جالبی روبرو می‌شویم . درگوشه سمت چپ جنوبی سقف حرم آثاری از نقوش تزئینی (تصویرهای شمارهٔ ۳و٤) دیده میشود که متأسفانه در سه‌گوشه دیگر محو شده است .

23— The lands of the eastern caliphate, p. 223 LL. 11-28.

اشاره به نوشته ابن حوقل می باشد .

صورةالارض ، ابن حوقل، ترجمه دکترجعفر شعار، انتشارات بنیادفرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳٤۵ ، ص ۱۱۳ ، سطر ۱ تا ۵

تصویر شمارهٔ ۳

نمای کلی‌تری ازگوشه (سمت جنوبی سقف) منقوش وحواشی مخطط حرم امامزاده ابراهیم‌سجاس

تصویر شمارهٔ ٤

خطوط حواشی‌سقف‌گنبد حرم (سمت‌جنوب غربی) امامزاده‌ابراهیم سجاس (مربوط به دوره سلجوقی) .

آثاری که برروی صندوق منبت چوبی امامزاده به‌چشم‌میخورد (بصورت کتیبه‌ها و خط و حاشیه بیانگر این نکته است که در دوره‌های مختلف به تعمیر آن پرداخته اند .

هرچند وجوداهالی مانع ازیك پژوهش دقیق‌وکند وکاوعمیق میگشت، میبایست ابتدا بهر صورت اعتماد اهالی را جلب کرد . بدین لحاظ پارچه سبز متبرك روی صندوقی را که در وسط حرم قرار داشت و در حقیقت حکم ضریح روی مقبره را داشت بکمك اهالی برداشت و با کتیبه هائی روبرو شد که روی چوب صندوق (شکل شماره ۱) بخطی شبیه نسخ حکاکی شده بود .

متن حاشیه سوم بدنه جنوبی (تصویر شماره۵) این صندوق چنین است :

«تاریخ تعمیر صندوق حضرت امامزاده ابراهیم علیه‌السلام ابن امام موسی‌کاظم علیه‌السلام بعداز هفت عام تسخیر رومیه بفتح تسخیرتبریز سلطان‌ابن‌سلطان شاه‌طهماسب‌ثانی حسینی الموسوی خلدالله ملکه (قسمت دست راست نسبت به در ورودی) عمل نادرالعصران استادفتحعلی ولداستادکلبعلی واستادعبدالله ولداستاد محمدخان و استاد محبعلی ولد استاد غنجعلی و استاد محمد ولد قلیچ خان نجاران قصبه سجاس کتبه یدالحقیر الفقیر کمترین خلق‌الله ملاصفتقلی ولد ملاتلیم (؟) خان من قصبه سنه ثلثه اربعین مئة بعدالف» (قسمت دست چپ نسبت به در ورودی) .

همانطور که در این کتیبه نوشته شده سال تعمیر صندوق سال ١١٤٣ قید گردیده که مصادف است با اتمام هفت‌ساله تصرف تبریز توسط عثمانیها و پس‌گرفتن آن‌شهر به دست شاه‌طهماسب

شکل شماره ۱

صندوق امامزاده ابراهیم

شکل شماره ۲

صندوق مسجد سید محمد جعفر
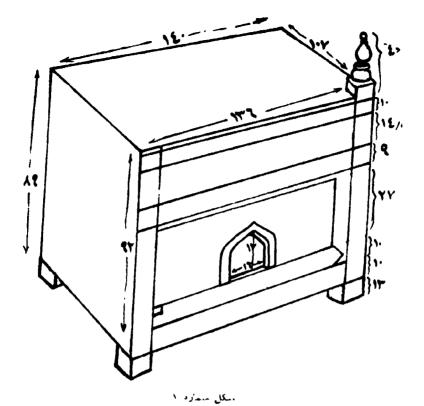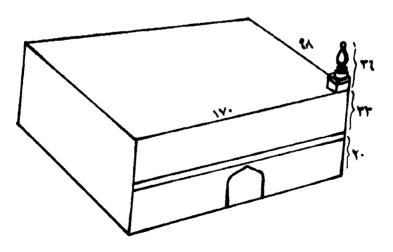
دوم . و با توجه به این نکته ، سال تسخیر تبریز توسط عثمانیها میبایست سال ۱۱۳٦ هجری بوده باشد .

«روضة‌الصفاء ناصری» این رویداد را قبل ازسال ۱۱۳۷ ذکر کرده اما تاریخ دقیق آنرا مشخص ننموده است : «... در هزارو صدوسی‌وهفت از راه طارم بطهران آمد و بعد از ورود شاه خبر رسید که ابراهیم پاشا والی ارزنةالروم بتسخیر گرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبدالله پاشا مستولی گـردیده اند و قشون روسیه شیروان و بادکوبه را بتصرف درآورده‌اند و شاه‌طهماسب در گیلان آمده از رانکوی دیلمیان احمدخان تفنگچی آقاسی باشی را روانه استراباد نمود وازنواب فتحعلی خان‌بن شاهقلی‌خان قاجار قونیلی که‌جدامجد سلاطین جلیل‌الشان‌قاجاریه ایران است استمداد کرده استعانت جست ...» [۲٤] اما با مراجعه به «جهانگشای‌نادری» به چنین مطلبی برمیخوریم :

«عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی هم در آن سال بعزم تسخیرتبریز و ایروان حرکت کرد . در حینی که موکب شاهی در اردبیل توقف داشت، او برسر تبریز آمده ، چون صورت تسخیر آنجا در آن سال در آیینهٔ مراد روی ننمود ، عطف عنان کرده ، در خوی و سلماس قشلاق و در سال دیگر بازگشته ، بقهر و غلبه برآن بلده مستولی گشته و اهالی آنجا را عموماً از تیغ تیز گذرانید . حسن پاشا والی بغداد نیز رایت عـزیمت بجانب کـرمانشاهان افـراخت ، و در کرمانشاهان بعد ازچندروزی پیمانهٔ عمرش تمام شده، وبدارالبقا شتافت . احمد پاشا پسرش ازدربار عثمانی سرعسکر وعازم‌تسخیر همدان شد . فریدون خان مکری که در آن اوان حاکم همدان بود ،

۲٤ــ روضة الصفـاء ناصـری ، مرحـوم رضا قلیخـان هـدایت ، در ۱۰ جلد ، تهران ، ۱۳۳۸ــ۱۳۳۹ ، جلد ۸ (۱۳۳۹) ، ص ٥۰٦ ، سطر ٤ تا ۱۰

ببهانهٔ جنگ بیرون رفته، باحمد پاشا [۲۵] پیوست . قشون و اهالی همدان بامید امداد سه ماه خودداری و قلعه را ندادند ، تا اینکه احمد پاشا به غلبه و قهر قلعه را مسخر کرده . قتل و غارت بظهور رسانید .

بعدازآنکه سارو مصطفی پاشا به تسخیر گنجه . و علی‌پاشا به تسخیر اردبیل مأمور شدند بعداز جنگ و محاصرهٔ ممتد . گنجه نیز بحیطهٔ تصرف رومیه درآمد . بعدازآنکه رومیه متوجه اردبیل شود ، موکب شاهی از اردبیل عازم طهران شده ، رومیه آمده ، اردبیل و معانات و زنجان و سلطانیه ومحال کزاز را بحیطهٔ تصرف درآورد . درآن وقت دوسال از جلوس شاه طهماسب انقضاء یافته بود .» [۲۶]

منظور از عبارت «در این سال (ص ۱۸ سطر ۱۵)» اشاره به سال ۱۱۳۶ می‌باشد که از ص ۱۶ سطر ۱۵ همین کتاب نتیجه‌شده و با مراجعه مجدد به مطلب صفحه ۱۸ روشن میگردد که سال‌تسخیر تبریز میبایستی سال ۱۱۳۷ بوده باشد که با سطر هشتم و نهم صفحه ۱۹ منطبق است چرا که می‌نویسد : «در آن وقت دو سال از جلوس شاه طهماسب (۱۱۳۵) انقضاء یافته بود .»

همچنین در «دره نادره» آمده است : «... مقارن این احوال از جانب سلطان روم نیز پیمان گسلی اغاز شد و پاشایان با لشکریان شایان بجانب ایران روی آوردند و به‌آذربایجان تاختند .

روسیان نیز به رشت و گیلان هجوم آوردند و با توپهای آتشین لاهیجان را بباد دادند . شاه طهماسب سرگردان شد و از اذربایجان به مازندران شتافت .

۲۵ــ جهانگشای نادری ، میرزا مهدی‌خان استرآبادی. باهتمام سیدعبدالله انوار ، انتشارات آثار ملی شماره ۴۵ ، تهران ، ۱۳۴۱ ، ص ۱۸ ، سطر ۱۵تا۲۳.

۲۶ــ جهانگشای نادری ، ص ۱۹ سطر ، ۱ تا ۹ .

خاتمه کار محمود و جلوس اشرف و قتل شاه سلطان حسین

در همین ایام محمود غلچه سی و یك تن ازشاهزادگان را گردن زد و سرانجام دیوانه شد و پسرعموی او اشرف در دوازدهم شعبان سال هزار و صد و سی و هفت برجای او نشست.»[۲۷]

واز بررسی این سطور بخوبی میتوان دریافت که تسخیر آذربایجان (تبریز) در سال ۱۱۳۷ صورت گرفته است.

در« نامه عالم‌آرای نادری» تسخیرآذربایجان به‌دست‌عثمانیها در دو صفحه ذکر گردیده است.

«.....اراده تسخیر اردبیل و مغانات و کل ممالك آذربایجان در تصرف رومیه بود....»[۲۸]

«......همدان و قلمرو و علی شکر و کرمانشاهان و کل مملکت آذربایجان در تحت تصرف امنای دولت قیصری بودوکیلانات در تصرف[۲۹] روسیه بود ویژوان و توابعات در تصرف لزکیه داغستان بود.....»[۳۰]

و در صفحه ۳۲ سطر ۸ سال ۱۱۳۷ ثبت شده است.

متأسفانه در مراجعه به کتب مختلف با تاریخ دقیق تسخیر تبریزدرزمان شاه‌طهماسب‌دوم صفوی به ندرت میتوان روبرو شد.

در «تاریخ حزین» بشرح واقعه‌ای بدین مضمون برمیخوریم:

۲۷ـ دره نادره (تاریخ عصر نادرشاه)، میرزا مهدی خان اسنرآبادی. باهتمام‌دکترسیدجعفر شهیدی، انتشارات‌انجمن‌آثارملی شماره۴۰، تهران،۱۳٤۱، ص ۷۲۵، سطر ۱ تا ۹.

۲۸ـ نامه عالم‌آرای نادری، محمد کاظم، در ۳ دفتر (جلد)، مسکو، ۱۹٦۰ـ۱۹٦۵، دفتر اول (۱۹٦۰)، ص B ۳۵، سطر ۱۲ تا ۱۳.

۲۹ـ نامه عالم‌آرای نادری، دفتر اول، ص ۳٦، سطر ۱۸ تا ۱۹.

۳۰ـ نامه عالم‌آرای نادری، دفتر اول، ص B ۳٦سطر۱ـ ظاهراً یژوان به جای ایروان می‌باشد.

«عبداله پاشا نیز براکثر آذربایجان مستولی شده دارالسلطنه تبریز هم بحالت همدان شده بود تبریزیان نیز بعد از آنی که از ستیز و آویز عاجز آمده رومیان بشهر ریختند شمشیرها آخته تا پنجروز در کوچه و بازار قتال کردند تا آنکه رومیان از محاربهٔ ایشان بتنگ آمده ندا دردادند که ترك جنگ کرده با اطفال وعیال و مال آنچه توانید برداشته بسلامت از شهر بیرون روید قریب به پنجهزارکس‌که ازتمامی خلق بیشمار آنشهر[۳۱] مانده بودند بدستی شمشیر و بدستی دست عیال خود گرفته از میان سپاه روم بیرون رفتند و آنگونه مردی و تهور از عوام شهری در روزگار کمتر واقع شده باشد .»[۳۲]

بـا مطالعه صفحات دیگـر (ص ٥٦ سطر ۷ و ص ۸۳ سطر ۲۱) چنین استنباط میشود که حادثه تبریز بین سال ۱۱۳۵ وسال ۱۱٤۲ بوده است .

لکارت (LOCKHART) تاریخ دقیق تسخیر تبریز را مشخص‌کرده ولی متأسفانه منشأ استخراج چنین تاریخی راذکر ننموده است :

«ترکها درروز شنبه ۱۷ ذیقعده ۱۱۳۷ (۲۸ ژوئیه ۱۷۲۵) بدومین محاصره شهر دست زدند و علت انتخاب آن روز عقـاید مذهبی بوده‌که پیغمبر فرموده روزهای شنبه وپنجشنبه مقدس‌ترین روزهای هفته است. این نبرد کوتاه ولی باتلفات زیادی همراه بوده است .

۳۱ـ تاریخ حزین، محمدبن ابیطالب حزین لاهیجی ، انتشارات‌کتابفروشی تأیید اصفهان ، اصفهان ، ۱۳۳۲ ، ص ۷٤ ، سطر ۱۸ تا ۲۳ .

۳۲ـ تاریخ حزین ، ص ۷۵ ، سطر ۱ تا ۳

سربازان ترکی بزودی درخطوط دفاعی ایرانی رخنه کردند، ولی‌درکوچه‌ها و پس‌کوچه‌های‌تنگ شهر باشدیدترین مقاومت‌مواجه شدند، واین جنگ تن‌به‌تن سختی که‌درآن هر دوطرف مخصوصاً ایرانی‌ها تلفات سنگینی رامتحمل شدند برای چهار روز ادامه پیدا کرد ، بعد از اینکه عبدالله پاشا این امتیاز را داد که‌نیروهای ایرانی میتوانند با خانواده و بستگان خود بدون تعقیب در صورت ترك میدان جنگ عقب‌نشینی نمایند این زدوخورد به‌پایان رسید شیخ محمدعلی حزین مینویسد :

«قریب به‌پنج‌هزارکس که ازتمامی خلق بیشمار آن شهر مانده بودند بدستی شمشیر وبدستی دست عیال خودگرفته ازمیان سپاه روم بیرون رفتند وآنگونه مردی وتهور از عوام شهر درروزگار کمترواقع شده‌باشد.» در روز اول اوت ۱۷۲۵ باسقوط‌شهرتبریز که‌مهمترین استحکام درخطوط دفاعی آذربایجان بود [۳۳]، ترك‌هادر تصرف بقیه قسمتهای آذربایجان بامشکلات کمی مواجه شدند.[۳۴]

لکارت (Lockhart) بازهم به‌این‌تاریخ درکتاب‌دیگرخوداشاره‌میکند:

«پیش ازانعقاد قرارداد، خوی بدست ترکها افتاد وبعدها هنگامی که طهماسب مایل به‌پذیرفتن کمك پیشنهاد شده نبود ترکها به پیشروی خود ادامـــه دادند ، چنانکه قبلا تذکار یافت احمـــد پاشا بطرف همدان عزیمت نمود، وپس‌از دوماه زدوخورد شدید، شهر رامسخر نمود درهمین‌زمان نیروهای ترکی‌که درشمال غرب‌مشغول

33— L. Lockhart, The fall of the Safavi dynasty and the Afghan occupation of Persia, Cambridge, 1958, p. 265, LL. 13-32 .

اول اوت ۱۷۲۵ مطابق با ۲۱ ذیقعده ۱۱۳۷ می‌باشد .

34— The fall of the Safavi dynasty and the Afghan occupation of Persia, p. 266, L. 1 .

عملیات جنگی بودند، موفق به‌تسخیر نخجوان وایروان گردیدند ولی درحمله به‌تبریز موفق نشدندو مجبور به‌عقب‌نشینی گردیدند.
سال بعد (۱۷۲۵) نیروهای نظامی ترکها پس‌از تصرف گنجه با حمله دیگر توانستند تبریز را تسخیر نمایند . درحال سقوط تبریز بدست ترکها طهماسب برای نجات جان خودش بطرف‌اردبیل رفت ولی همینکه از پیشرفت ترکها مطلع گردید اول بطرف‌قزوین واز آنجا به‌تهران فرار کرد .[۳۵]

از «نادرنامه» هم بطور کامل تاریخ مورد نظر نتیجه نمی‌شود فقط میتوان فهمید که‌این واقعه بعداز سال ۱۱۳٦ روی داده است:

«.... دراین اثنا محمود افغان امان‌الله افغانی راباشش‌هزار سپاه برای دستگیر نمودن شاه طهماسب بقزوین فرستاده و شاه طهماسب به‌تبریز فرار نمود وامان‌الله خان شهرهای کاشان و قم‌و تهران و قزوین را درسال ۱۱۳٦ هجری متصرف شد .
چیرگی افغانها سبب شدکه‌روسیه‌و ترکیه علاوه براینکه بدرخواست کمك شاه طهماسب توجه ننمودند شهرهـای قفقاز و طـوالش وقراجه‌داغ وداغستان واردبیل ودربند وانزلی (بندرپهلوی) که هردو درکنار دریای خزر میباشند[۳٦] وگرجستان وتفلیس وباکو وایالات ساحلی گیلان وتنکابن ومازندران را روسها تصرف‌نمودند وعبدالله پاشا سردار عثمانی ایروان وبخشهای غربی قفقازوتبریز ورضائیه وکردستان وکرمانشاهان ولرستان وخوزستان راتا کنار خلیج‌فارس بتصرف عثمانی درآورد . . . .»[۳۷]

35— L. Lockhart, Nadir Shah - A critical study based mainly upon contemporary sources, London, 1938, p. 13, ll. 1-11 .
سال۱۷۲۵ مساوی با۱۱۳۷/۱۱۳۸ میباشد

۳٦ـ نادرنامه ، محمد حسین قدوسی ، انتشارات آثار ملی خـراسان ، مشهد ، ۱۳۳۹ ، ص ٤۹ ، سطر ۱۹ تا ۲۵ .
۳۷ـ نادرنامه ، ص ۵۰ ، سطر ۱ تا ٤ .

باتعمق در متون گذشته می‌توان تاریخ دقیق این رویداد را به سال ۱۱۳۷ نزدیك‌تر دانست. اکنون جای آن است که بادید وسیعتری متن تراشیده شده روی چوب صندوق را بررسی کنیم. در حالی‌که درسطور گذشته هفت‌سال پیش از تاریخ ساختن صندوق‌را سال ۱۱۳٦ دانستیم اگر رقم سال ۱۱٤۳ را نیز به‌حساب شمارش گذاریم ۷ سال‌پیش ازاین تاریخ‌همان سال۱۱۳۷خواهد شد. وبادر نظر گرفتن این نکته میتوان به‌نتیجهٔ نسبتاً قطعی در مورد تسخیر‌تبریز توسط عثمانی‌ها درسال ۱۱۳۷ رسید.

دومین نکته تاریخی جالب این کتیبه که‌قابل بررسی ومطالعه دقیق می‌باشد پس‌گرفتن تبریز از عثمانی‌ها است که‌این کتیبه‌انجام این امررا بدست شاه طهماسب دوم ذکر کرده لیکن بامراجعه به‌کتب تاریخی گوناگون به‌این مطلب برمی‌خوریم که‌این عمل توسط نادرشاه انجام گرفته است.

در «روضة‌الصفا» این حادثه به‌این صورت ذکر می‌شود:

«.... درغره شهر محرم‌الحرام عزیمت آذربایجان کرده چون تیمورپاشا حاکم وان وعلی‌رضا پاشا حاکم بکری و جمعی از عساکر رومیه‌درقلعه میاندوآب مابین‌قلعه‌دمدم ومراغه اجتماع کرده‌بودند طهماسبقلی‌خان بیست‌ودو فرسخ ایلغارکرده بکنار رودقزل‌اوزن وارد ورومیه آگاه شدند وبعزم مقابله اقبال کردند ولی از تواتر اعلام نصرت فرجام وجوش جیش گردون طیش بدون مقابله روانه مراغه شدند وسپاه قزلباش نه‌فرسخ راه ایشانرا تعاقب کرده قتیل و اسیرکردند وتوپخانه رومیه را گرفتند وبعدازدو روز به مراغه آمدندودرحوالی تبریز باعساکر رومیه‌که‌سی‌هزارکس بودندوازتبریز فرارمینمودند محاربتی‌رفت‌وسه‌هزارنفرزنده وسر بسیاری‌ازرومیه گرفتند واسرای تبریز را استرداد کرده بصاحبان آن رسانیدند و رستم‌پاشا نیزازتبریزفرارمیکرده‌گرفتارشدوتوپهای‌رومیه‌که‌بدست

آمد اسرای رومی مأمور بکشیدن آن بجانب خراسان شدند...»[۳۸]

اشاره‌ای بتاریخ نگردیده اما درصفحه ۵۲۵ سطر ۱۶ همین کتاب سنه ۱۱٤۲ ذکر شده و نیز در ص ۵۳۰ سطر ۲٤ تاریخ ۱۱٤٤ قیدگردیده است‌که معلوم میشود پس‌گرفتن تبریزازعثمانی‌ها بین سنه‌های ۱۱٤۲ و ۱۱٤٤ صورت گرفته است .

در «جهانگشای نادری» چنین آمده است :

«.... پس روز دیگر که بیست و هفتم شهر محرم بود، لوای جهانگشا بساحت تبریز نوربخشا گردید ...»[۳۹]

همانطورکه ملاحظه میشود سالی ذکرنگشته‌واولین تاریخی را که نزدیك به‌این سطور میتوان یافت سال ۱۱٤۰ میباشد (در ص ۱۲٤ سطر ٦).

در «دره نادره» می‌خوانیم :

«....نادر به‌تبریز رسید وایالت آنجارا به‌بیستون‌خان افشار داد وآنچه از عثمانیان ضبط شده بود به‌سربازان قسمت شدوآنچه رااز اطراف فراهم شده بود به‌بیستون خان دادند کــه بمصرف کارهای کشور برسد.»[٤۰] که‌بازهم ذکری ازسال وماه نیست. اما در صفحه قبل (ص ۷۲۹ سطر۳) سنه ۱۱٤۲ ودر صفحه بعداز آن (ص ۷۳۱ سطر ۸) تاریخ ۱۱٤۳ آمده است .

در«تاریخ حزین» این واقعه بدون تاریخ مشروح است:

«....وخان معظم باصفهان رفته ازآنجا به‌آذربایجان نهضت کرد وبالشکرهای روم چه درحدود آذربایجان وچه درحدود ممالك

۳۸ــ روضةالصفا ناصری ، جلد ۸ ، ص ۵۲۸ ، سطر ۳ تا ۱۳ .

۳۹ــ جهانگشای نادری ، ص ۱۲۸ ، سطر ۱۳ــ۱٤ .

٤۰ــ دره نادره ، ص ۷۳۰ ، سطر ۲تا٤ .

ایشان بکرات مصافهای سخت ومحاربات صعبه نموده درهر بار ظفر یافت وسرداران بسیار ولشکر بیشمار از رومیه در آن معارك مقتول شده قلعهٔ ایروان وگنجه وبرخی از مملکت گرجستان وآن حدود که‌در تصرف ایشان مانده بود تمامی انتزاع شده....» [۴۱]

بامراجعه به‌صفحات قبل وبعد (ص ۱۱۳ سطر ٤) سال ۱۱٤۳ (ص ۱۱۸ سطر ۲۲) سال ۱۱٤۸ را می‌بینیم .

در «مجمع‌التواریخ» به‌این‌واقعه بدون تاریخ برمیخوریم :

«.. بعد از انفراق ازکارهای عراق وفارس وکرمان وآذربایجان وغیره‌چنانچه‌صاحب‌تاریخ‌نادری‌مرقوم‌نموده شاه‌طهماسب، طهماسب قلیخان راسپه سالار ووکیل السلطنه نمود واو روانهٔ سمت‌عربستان ولرستان وقلمروعلیشکر وآذربایجان‌شده باپاشای‌همدان ولشکریان روم مصاف داده ظفریافت‌وخلقی انبوه‌ازایشان کشته وحدودعراق را مسخر و مصفی ساخت و بقیةالسیف رومیه به بغداد گریختند و خودعازم صوب هرات وغیره که تاآن زمان دردست افاغنه بودگردید که‌افغان‌رابالمره‌مستأصل‌نموده‌آن‌ملك‌رابحوزهٔ تصرف‌درآورد.» [۴۲]

نزدیکترین تاریخ به‌این سطور سال ۱۱٤۰ میباشد که درصفحه ۸۰سطر ۳ ذکر شده است .

«منتظم ناصری» درشرح حوادث سال ۱۱٤۳ ﻫ . ق مقـارن ۱۷۳۰ میلادی این چنین بدین مطلب اشاره می‌کند :

«آسیا : روز هشتم محرم اینسال در حالتیکه رضاقلیخان شاملو ایلچی ایران باابراهیم پاشای داماد صدراعظم در اسلامبول مشغول

٤۱ــ تاریخ حزین ، ص ۱۱۷، سطر ۸ تا ۱۳ .

٤۲ــ مجمع‌التواریخ ، محمد خلیل مرعشی صفوی ، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی ، تهران ، ۱۳۲۸ ص ۸۱ ، سطر ۱ تا ۷ .

مذاکره بود خبر رسید که صفی قلیخان راشاه طهماسب ثانی مأمور فتح تبریز کرده واو بحوالی تبریز رسیده بمجرد استماع اینخبر ایلچی ایران محبوس شد وروز هیجدهم محرم ابراهیم پاشا بطرف ایران حرکت کرد طایفه ینکچری وسایر دسته‌های قشون عثمانی که صف‌آرائی کرده ومنتظر بیرون آمدن سلطان احمدخان سیم بودند که بیرون آمده سان بدهند وروانه شوند مدتی منتظر شدند وسلطان بیرون نیامد ابراهیم پاشای داماد متوحش شده بقصر سلطنتی رفت و سلطان را عنفا بیرون آوردند واین تعلل سلطان را بفال نامیمون گرفتند ودر همین ایام بتواتر خبر باسلامبول رسیدکه عساکر ایران همدان وتبریز وکرمانشاهان رااز تصرف قشون عثمانــی منتزع ساخته‌اند و شاه‌طهماسب بلاد مزبوره را متصرف شده است هم در این‌سال ندرقلی بیک ملقب بطهماسبقلی‌خان بخراسان و هرات رفته این نواحی را مصفی نمود .» [۴۳]

درکتاب «تاریخ‌ایران» با چند روز اختلاف این تاریخ ذکر گردیده است :

«در غره محرم ۱۱۴۳ طهماسبقلیخان عازم آذربایجان شد و پس‌از فتح ساوجبلاغ ومراغه ودهخوارقان وشکست سپاه عثمانی در ۲۷ محرم به‌تبریز وارد شد و به محاصرهٔ ایروان رفت ولی‌درآنجا شنید که افاغنهٔ ابدالی بمشهد هجوم آورده‌اند بهمین سبب کار روابط باعثمانی رانیمه تمام گذاشته بیاری پسر دوازده ساله‌اش رضاقلی میرزا حکمران مشهد به‌آن سمت شتافت». [۴۴]

۴۳ـ منتظم ناصری ، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ، در ۳ جلد ، تهران ۱۲۹۸ـ۱۳۰۰ ، جلد دوم (۱۲۹۹) ، ص ۲۳۵ ، سطر ۲ تا ۱۱ .

۴۴ـ تاریخ ایران ، حسن پیرنیا مشیرالدوله و عباس اقبال آشتیانی ، تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۷۰۸ ، سطر ۱ تا ۵ .

لکارت .(LOCKHART)هم درکتابهای خود این تاریخ را با چند روز اختلاف قید کرده است :

«دراول محرم ۱۱٤۳ (هیجدهم ژوئیه) برای راندن ترك‌ها از آذربایجان همدان را به‌آن سو ترك گفت .»[٤٥]

«در روز بعد (۱۲ اوت) نادر وارد تبریز شد. قشون دیگر ترکی به سرکردگی رستم پاشا هشترودی که از شکست مصطفی پاشا خبر نداشت جهت کمك به‌وی نزدیك تبریز میشد هنگامی متوجه اشتباه خود شد که کار ازکار گذشته بود. ونادر باعجله از شهر بیرون آمده قوای اورا شکست فاحش داد. ودراین نبرد خود رستم وتعداد زیادی از افسران ارشد وی دستگیر شدند. ونادر پس از رفتار خوب بارستم وی ودیگر اسرا را آزاد نمود وتوسط میانجی به‌وزیر اعظم پیشنهاد صلح نمود.»[٤٦]

«نادرکه شمشیر را به‌قلم ترجیح میداد تقریبا به‌محض نتیجه موفقیت لشکرکشی درمقابل غلزه‌ای بدون اینکه منتظر امضای قرارداد شوددرآوریل ۱۷۳۰ درنهاوندترکها راغافلگیر کردنادردر جریان لشکر کشی‌های بعدی تمام ایران غربی و بزرگترین قسمت آذربایجان رادوباره متصرف شده بدون شك اگر شورش ابدالی‌های

٤٥ـ اشاره به نادرشاه میباشد .

Nadir Shah, p. 49, LL. 5-7 وتاریخ اول محرم ۱۱٤۳ مساوی با ۱۷ ژوئیه ۱۷۳۰ میباشد .

٤٦ـ ۱۲ اوت در سال ۱۷۳۰ میباشد . Nadir Shah, p. 50, LL. 1-9 وتاریخ ۱۲ اوت ۱۷۳۰ مساوی با ۲۷ محرم ۱۱٤۳ میباشد .

هرات توجه اورا بخود جلب نمی‌کرد واورا مجبور نمی‌ساخت که جنگ را بسوی خراسان بخاطر فرونشاندن این اغتشاش ترك گوید بطور کامل میتوانست ترك‌ها را ازآنجا براند.» [۴۷]

در «نادرنامه» چنین‌آمده است:

جنگ باعثمانیان در تبریز و تصرف آن شهر

نادر پس‌از دو روز توقف درمراغه پیشرفت خود را درجهت شمال شرقی بسوی دهخوارقان (نزدیك دریاچه ارومیه)کـه عده قلیلی‌ازعثمانیها درآنجا بسرمیبردند ادامه‌داد وقوای‌عثمانی‌بطرف تبریزعقب نشستند . لکن بمحض ورود آنان بتبریز اغتشاش و شورش شدیدی میان پادگان عثمانی‌که بفرماندهی مصطفی پاشا حاکم تبریز و ینکچری آقاسی و تیمور پاشا بود روی داد وعده‌ای از افسران [۴۸] عثمانی بدست‌شورشیان به‌هلاکت رسیدند ومصطفی‌پاشا باعده‌ای ازقوائیکه نسبت بوی وفادارماندند شهررا ترك‌کرد و فردای‌آنروزکلیه قوای عثمانی ازشورشی وغیرشورشی درخارج شهر درکوه خواجه مرجان۱۲کیلومتری تبریز برای مواجهه‌بانادر صف‌آرائی کردند و نادر به آنان حمله سختی برد و همه را منهدم و فراری ساخت وقوای شورشی بطرف ارز روم متواری شدند و مصطفی پاشا و قوایش در نزدیکی سبلان واقع بین‌تبریز وصوفیان شکست‌سختی‌خوردند. نادربافراغت در۲۸محرم۱۱۴۳ بطرف‌تبریز روی آورد .»

47— The fall of the Safavi dynasty and the Afghan occupation of Persia, p. 344, LL. 27-35 .

۴۸ـ نادرنامه ، ص ۲۱۹ ، سطر ۱۸ تا ۲۳ .

جنگ با رستم پاشا درحوالی تبریز

.....روزبعد نادر وارد تبریز شد.»[۴۹]

باوجوداینکه بعضی ازاین تاریخها سال قطعی پس‌گرفتن تبریز را مشخص نمیکند می‌توان چنین دریافت‌که دراواخرماه محرم سال ۱۱۴۳ شهرتبریز بوسیله نادرپس‌گرفته شده است. بطوریکه از نوشته‌کنده‌کاری شده روی صندوق مقبره امامزاده ابراهیم‌سجاس برمیاید تسخیرتبریز بدست شاه طهماسب دوم‌صورت‌گرفته است. ولی از متون کتب مختلف تاریخی که شرح بعضی ازقسمتهای آنها بطور مختصر در صفحات گذشته بنظر رسید چنین استنباط می‌شود که فتح و پس‌گرفتن تبریز ازعثمانی‌ها بدست نادر(قبل‌ازرسیدنش بمقام شاهی که‌فرماندهی سپاه شاه طهماسب را داشته) صورت گرفته و با توجه به اینکه چنین امری در دوران سلطنت اسمی شاه طهماسب انجام‌گرفته‌است مضمون نوشتهٔ صندوق نامبرده بشرحی که اشاره شد مرقوم گشته است.

البته می‌توان درمورد نوشته روی‌کتیبه این حدس را نیز زد که منظور از بردن نام شاه طهماسب دوم وذکرتاریخ‌آن زمان،ورود شاه طهماسب دوم‌به‌تبریز پس‌ازفتح آن بوسیله نادربوده‌است.
چراکه راجع‌به‌این ورود درکتب مختلف مطالبی یافت میشود ازجمله «دره نادره»که میخوانیم:

«توجه شاه طهماسب بایروان وشکست او

بعدازآنکه نادرعراق وآذربایجان را فتح‌کرد بقصد سرکوب ساختن افغانان عازم خراسان شد، اعیان دولت شاه طهماسب نیز

۴۹ــ نادرنامه ، ص ۲۲۰ ، سطر ۱ تا ۹ .

بفکر گرفتن قلعه ایروان افتادند و بتقلید نادر بکوشش برخاستند وسپاه عراق وآذربایجان رافراهم آوردند ودرماه جمادی‌الاخرسال هزاروصد وچهل وسه ازاصفهان حرکت‌کردند. علی پاشاسرعسکر عثمانی‌که ازطرف دولت عثمانی مامور حفاظت ایروان بود ازقلعه بیرون‌آمد وکنار رودخانه‌کرنی موضع‌گرفت ومنتظررسیدن شاه طهماسب شد. سربازان‌شاه از رودخانه‌گذشتند وبطرف سپاهیان عثمانی رفتند .براثر حمله‌سربازان‌ایرانی‌عثمانیان شکست‌خوردند وتوپخانه وقورخانه‌وخیمه‌ها واسبان‌ایشان بتصرف ایرانیان‌درآمد وسربازان عثمانی بسمت قلعه رفتند. لشکریان شاه طهماسب در سه فرسخی سمت غربی قلعه ایروان موضع‌گرفتند. چون لشکریان بخیال قلعه‌گیری‌بودند، بعداز چندروزبدون ملاحظه ودوراندیشی تاپای قلعه پیش راندند عثمانیان ازبالا و بیرون‌قلعه باتوپ و تفنگ بمقابله برخاستند قزلباش‌ها تاب مقاومت نیاوردند وعقب نشینی‌کردند. وچون مدت توقف انان درآنحدود طولانی شدآذوقه ایشان هم‌پایان‌یافت وناچار ازراه دوقوریولوم عازم تبریزگشتند. احمد پاشا والی بغدادکه ازکار شاه طهماسب‌مطلع‌شده‌بودباسربازان فراوان روبه‌ایران‌نهاد. شاه طهماسب برای پراکنده شدن‌سپاهیان خود به‌زنجان وسلطانیه رفت و چون به‌ابهر رسید محمد علیخان بیکلربیکی فارس باسواران خود برکاب او پیوست.»[۵۰]

چون از مطالب بالا به این نتیجه میرسیم که شاه طهماسب دوم در ماه جمادی‌الاخر سال ۱۱۴۳ از اصفهان حرکت کرده به احتمال زیاد در همین سال وارد تبریز شده و این سال (۱۱۴۳) با کتیبه موردنظر ماهم مطابق‌است و نیز همین تاریخ (۱۱۴۳) در«جهانگشای

۵۰ـ دره نادره ، ص ۷۳۳ ، سطر ۲ تا ۲۰ .

نادری» بشرح زیر :

«.... در ماه جمادی‌الاخری سنه۱۱٤۳ هجری از اصفهان با کوکبه تمام و احتشام مالاکلام بعزم تسخیر باقی ولایات آذربایجان رایت افراز غرور گشته ....» [۵۱]

درکتاب NADIR SHAH به‌این صورت آمده است :

« در ژانویه ۱۷۳۱ طهماسب به این قصد اصفهان را تـرك گفت و بمحض ورود به‌همدان نماینده خود را برای تبریك بمناسبت جلوس محمود (پادشاه جدید) نزد وی فرستاد و مأموری را نزد سرخای خان به شماخی لاعزام نمود ، سرخای نیز با گردن زدن این مأمور تیره بخت و هم رکابش و فرستادن سرآنها به اسـلامبول وفاداری خود را به‌باب عالی نشان داد .

طهماسب همدان را ترك گفته و به تبریز رفت و حاکم آنجا را که از طرف نادر منصوب شده بود برکنار نمود . و بجای وی یکی از هواداران خود را مستقر نمود و بعد با ۱۸۰۰۰ سرباز بطـرف نخجوان و ایروان حرکت کرد .» [۵۲]

و در «تاریخ ایران» هم چنین آمده است :

«.... پس از حرکت طهماسبقلیخان بمشرق شاه طهماسب باین عنوان که استقلال کامل در امور ایران غربی پس از واگذاری مشرق بطهماسب‌قلیخان با خود اوست در جمادی‌الاولی ۱۱٤۳ از اصفهان با ۱۸۰۰۰ سپاهی به تبریز آمد.» [۵۳]

۵۱ـ جهانگشای نادری ، ص ۱۷۰ ، سطر ۱ تا ۳ .

۵۲ـ Nadir Shah, p. 55, LL. 15-24 ژانویه ۱۷۳۱ مساوی با اواخر ماه جمادی‌الثانی و اوائل ماه رجب ۱۱٤۳ می‌باشد .

۵۳ـ تاریخ ایران ، ص ۷۱٦ ، سطر ۲۳ تا ۲۵ .

که سال ورود شاه طهماسب دوم را به تبریز نشان میدهد .

در «نادرنامه» به این مطلب برمیخوریم :

«... خلاصه شخصاً لشکری با هیجده هزار تن بسیج نموده جنگ با عثمانی را در جمادی‌الثانی ۱۱۴٤ آغاز نمود تا آنها را از شمال باختری ایران براند.»[٥٤]

همینطور که ملاحظه می‌شود شروع جنگ با عثمانی ها در ماه جمادی‌الثانی ۱۱٤٤ ذکر گردیده است و با وجود اینکه این تاریخ درست یکسال پس از ورود شاه‌طهماسب به تبریز است مغایرت و مخالفتی با صحت تاریخ ورود شاه طهماسب دوم در سال ۱۱٤۳ ندارد .

در بدنه های دیگر اطراف صندوق روی مقبره امامزاده ـ ابراهیم سجاس کتیبه های دیگری با همان خط شبیه نسخ‌کنده‌کاری کرده‌اند . درحاشیه بالائی صندوق صلوات برچهارده معصوم نوشته شده است :

«اللهم صلی [صل] علی‌النبی‌المصطفی محمد والمرتضی علی والبطول [البتول] فاطمه (حاشیه بالائی بدنه غربی ـ تصویر ٦)

والسبطین الحسن والحسین وصلی [صل] علی زین‌العباد علی و الباقر محمد و الصادق جعفر والکاظم موسی و الرضا علی و (حاشیه بالائی بدنه شمالی ـ تصویر ۷)

التقی محمد و النقی و علی‌الزکی‌العسکری‌الحسن و صلی [صل] علی حجتك قایم‌الصالح‌الامام‌الهمام (حاشیه بالائی بدنه شرقی ـ تصویر ۸)

هنتظر [المنتظر] المظفرالمرظی‌المهدی‌الهادی‌محمدابی‌الحسن صاحب هذا العصر و الزمان و قاطع‌البرهان و خلیفة‌الرحمن و

٥٤ـ نادرنامه ، ص ۲۲۲، سطر ۱ تا۲ .

تصویر شمارهٔ ۵
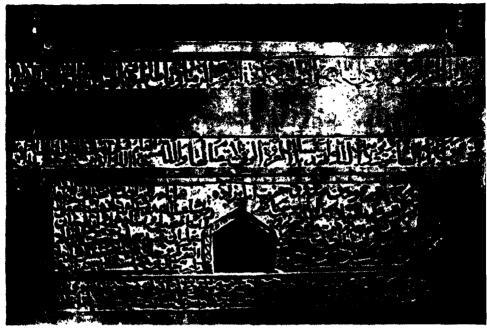
بدنه جنوبی صندوق سالم موجود در امامزاده ابراهیم سجاس

تصویر شمارهٔ ۶

بدنه سمت غرب صندوق امامزاده ابراهیم سجاس

مظفرالایمان و سیدالانس و [الجن] (حاشیه بالائی بدنه جنوبی ــ تصویر ۵) .

سطر دوم کتیبه دور صندوق قسمتی از آیةالکرسی است: ۵۵

«الله لااله‌الا هوالحی القیوم لاتاخـذه سنة ولا نوم له ما فی السموات و مافی‌الا (بدنه غربی ــ تصویر ٦) رض من ذالذی یشفع عنده الا باذنه یعلم مابین ایدیهم و ما خلفهم ولا یحیطون بسئی [بشیء] من علمه الا بماشاء وسیع [وسع] کرسیه‌السموات والا (بدنه شمالی ــ تصویر ۷) رض ولا یوده حفظهما و هوالعلی العظیم ــ لااکراه فی‌الدین قدتبین‌الرشد من (بدنه شرقی ــ تصویر ۸) . لغی [الغی] فمن یکفرو بالطاغوت [بالطاغوت] و یؤمن باالله [بالله] فقد استمسك باالعروة [بالعروة] الونقی [الوثقی] لانفصام [لاانفصام] لها والله سمیع‌العلیم [علیم] الله ولی‌الذین آمنوا یخرجهم من‌الظلمات‌الی‌النور» (بدنه جنوبی ــ تصویر ۵)

در پائین‌ترین سطر بدنه جنوبی صندوق (تصویر ۵) این‌مطالب حکاکی شده است :

«بعون‌الله تعالی تعمیر صندوق امامزاده واجب‌التعظیم بسعی سیادت و نجابت [پناه] کـربلای میر حسن الموسوی ولد مـرحوم سیادت و نجابت پناه کربلای میرشمس‌الدین الموسوی ساکن قصبه سجاس باتمام رسید .»

در زیر صندوق تکه‌های شکسته شده چوبهای منقش (تصاویر شماره ۹ و ۱۰) یافت شدکه چون در قسمت تعریف ساختن صندوق فعلی عبارت «تاریخ تعمیر نمودن صندوق» بچشم می‌خورد میتوان این حدس را زد که این تکه‌ها و تکه های دیگر که از بین رفته‌است مربوط به صندوق قبلی این بقعه باشد . بـا توجه دقیق به نوع
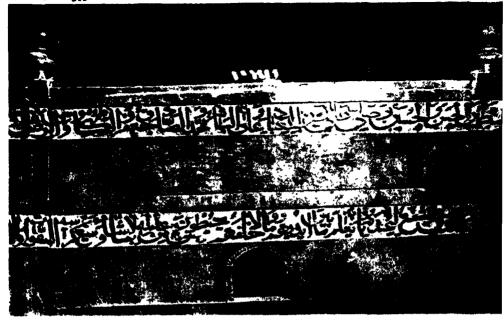
۵۵ــ قرآن ، سوره بقره ، آیه ۲۵۵ــ۲۵٦ و قسمتی از آیه ۲۵۷ .

تصویر شمارهٔ ۷

بدنه شمالی صندوق فعلی مقبره امامزاده ابراهیم سجاس .
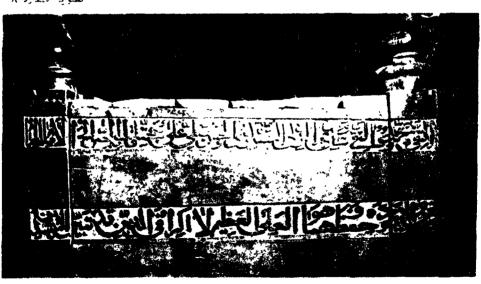
تصویر شمارهٔ ۸

بدنه سمت شرق صندوق مقبره امامزاده ابراهیم سجاس .

تصویر شمارهٔ ۹

قطعات دیگری از صندوق اولیه امامزاده ابراهیم سجاس .

تصویر شمارهٔ ۱۰
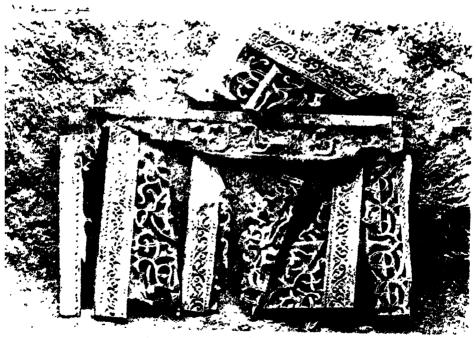
قطعات خرد شدهٔ موجود از صندوق اولیه بقعهٔ امامزاده ابراهیم سجاس.

کنده کاری این تکه های چوبی (عمق و برجستگی کنده‌کاری) و نیز سبك خط گمان نزدیك به یقین میتوان داشت که عمل این تکه‌های چوب مربوط به‌عهد سلجوقی است. حال با بیادآوردن خط و حاشیه موجود در سقف همین امامزاده به منشأ تاریخی این امامزاده حداقل تا دوره سلجوقی پی می‌بریم . منتهی اگر این امامزاده قبل‌از این تاریخ هم وجود داشته است آثاری نمانده است.

اکنون تعدادی ازاین تکه‌های باارزش درمنزل آقای سیدجواد موسوی متولی امامزاده نگهداری میشود .

در درون صندوق سنگ مرقدی (تصویر شماره ۱۱) هم به‌چشم می‌خورد . کتیبه روی سنگ بخط ثلث است و تاریخ ۳۸ هجری در آن دیده میشود که در زیر ملاحظه میشود :

«هذالمرقد الامام ابن‌الامام امام ابرهیم بن امام موسی الکاظم علیه‌الصلوة والسلم توفی‌فی تاریخ ثمان وثلثین الهجریة النبویه .»

ولی بوضوح معلوم می‌شود سنگ اززمان فوت امامزاده نیست . چرا که در تاریخ ۳۸ هجری هنوز خط ثلث بوجود نیامده بود و نیز در چنین زمانی نوشتن برسنگ قبر معمول نبوده است. نکته قابل توجهی هم در این مورد بنظر میرسد وآن بنظرآوردن این امر است که حضرت ابراهیم پسر امام هفتم نمیتوانسته است در چنین تاریخی وجود داشته باشد چرا که اگر هرپشت امامان را بطور متوسط ۳۰ سال بحساب بیاوریم در حدود سال ۲۰۰ هجری می‌بایست حضرت ابراهیم متولد شده باشد .

در باره این حضرت در کتاب «زندگانی چهارده معصوم» اینطور خوانده میشود :

«اسامی و تعداد اولاد حضرت موسی بن جعفر (ع)

شیخ‌مفید در ارشاد فرموده که آنحضرت سی و هفت اولادداشته هجده‌پسرونوزده دختراما پسرهااول حضرت‌علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع)

دوم ابراهیم ، سوم عباس ، چهارم قاسم ، پنجم اسماعیل ، ششم جعفر ، هفتم هرون ، هشتم حسن ، نهم احمد ، دهم محمد ، یازدهم حمزه ، دوازدهم عبداله ، سیزدهم اسحق ، چهاردهم زید ، پانزدهم حسین ، شانزدهم فضل ، هفدهم سلیمان . هجدهم عبیداله . »[۵۶]

و در صفحه بعدی اینطور آمده است :

واما ابراهیم که ملقب است به مرتضی ازکتاب غایةالاختصار تاج‌الدین ابن زهره منقول است که او سیدی جنیل وامیری نبیل و عالمی فاضل بوده و از آباء کرامش روایت حدیث می‌نموده و درایم ابوالسرا یا بسوی یمن رفته و بآنجا غلبه یافته . و بعضی گفته‌اند که او مردم را بامامت برادر بزرگوارش حضرت رضا (ع) میخوانده و چون خبر کار او بمأمون رسید خواست ویرا عقوبت کند ولی بعضی شفاعت او کردند و مأمون شفاعت آنانرا پذیرفته و متعرض او نشد . و ابراهیم در بغداد وفات یافت و نزدیك پدر بزرگوارش در مقابر قریش مدفون گشت .

و این ابراهیم غیر از ابراهیم مجاب است که در کربلا و در رواق حسینی مدفون است چون او فرزند محمد عابدین موسی‌الکاظم (ع) است .[۵۷]

اما پیرمردی‌که نگارنده اورا درامامزاده دید چنین‌نقل‌میکرد.

موقعی که حضرت امامزاده ابراهیم وفات یافت سه نفر که یکی اهل زنجان و دیگری اهل آقاجری و سومی اهل سجاس بود آمدند و برای دفن آن در محل خودشان درخواست جسد امامزاده

۵۶ـ زندگانی چهارده معصوم، حاج‌آقا علی فاضی زاهدی ، در ۲ جلد ، مشهد ، ۱۳۵۰ جلد دوم ، قسمت زندگی معصوم ششم و هفتم و هشتم و نهم ، ص ۲۰۵، سطر ۲تا۹ .

۵۷ـ زندگی چهارده معصوم جلد دوم ، قسمت زندگی معصوم ششم وهفتم وهشتم ونهم ص ۲۰۶ سطر ۱ تا ۱۰ برای یك شرح مختصر در باره مأمون (۱۹۸ـ۲۱۸) به ص ۹۷ و ۹۸ تاریخ ایران (اقبال) رجوع شود .

ابراهیم را کردند. ریش سفیدی برای اینکه این مسئله راحل‌وفصل کند آنها را راهنمائی کردکه جنازه را در اطاقی بگذرانند ودرکنار این جسد هرکدام از آنها تابوتی قرار دهند و تا فردا صبح منتظر باشند و به بینند امامزاده ابراهیم توی کدام یك از این تابوتها دراز خواهد کشید و هریك از آنها که او را در تابوت خود دید او را به محل خودش ببرد. صبح زود اول مردی که اهل زنجان بود آمد و او را درتابوت زنجان دید و با خود برد و بعد اهل آقاجری او را در تابوت آقاجری دید و باخود برد و همچنین مال سجاس.

بدنبال این داستان که آن پیر مرد تعریف کرده بود پس‌از طی کوره راهها و گذشت ساعتها نگارنده خود را به آقاجری[۵۸] (واقع در ۲۳ کیلومتری شمال غربی قیدار) رساند. متأسفانه چیز جالبی راجع به این موضوع در آنجا نیافت یا حقیقتاً وجود نداشت و یا بعلت عدم امکانات و آشنائی دست‌آوردی در این خصوص نگارنده را میسر نگردید. (تصویر های شماره ۱۲ و ۱۳)

سومین بقعه امام‌زاده ابراهیم، درشهر زنجان (تصویر شماره ۱٤) میباشد چنانکه در عکس ملاحظه میشود ساختمان آن نسبتاً جدید و اثری از کتیبه های باستانی در آن مشاهده نمی‌گردد.

بطوری که در کتاب «فرهنگ نامه زنجان»[۵۹] تحت فصل «تاریخچه مختصری از بقاع معروف شهرستان زنجان» به قلم آقای کریم نیرومند نوشته شده است امام زاده ابراهیم در شهر زنجان فرزند امام موسی کاظم نیست بلکه مأموری نظامی بوده که دریکی ازجنگهای این منطقه شهید شده و به نام «ابراهیم‌بن‌محمدبن‌ـ

۵۸ـ فرهنگ جغرافیائی ایران: جلد دوم، ص ۱۸.

۵۹ـ فرهنگ‌نامه زنجان گردآورنده و دارنده اجازه انتشار، محمدرضا روحانی (؟)، ۱۳٤۷، ص ۲۵ـ۳۲

تصویر شمارهٔ ۱۱

سنگ قبر موجود در بقعهٔ امامزاده ابراهیم سجاس .

تصویر شمارهٔ ۱۲

صندوق موجود درحرم امامزاده ابراهیم آقاجری .

تصویر شمارۀ ۱۳

نمای بیرونی بقعۀ امامزاده ابراهیم آقاجری .

تصویر شمارۀ ۱٤
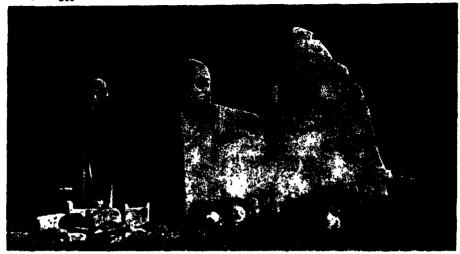
نمای بیرونی (جنوبی) امامزاده ابراهیم زنجان .

عبداله بن حسن بن عبیداله بن حسن بن عباس‌بن علی بن‌ابی طالب»
معروف بوده است .
و نیز در کتاب «تاریخ زنجان» این مطلب همینطور آورده
شده است :

امامزاده سید ابراهیم

ایشان فرزند محمد بن عبداله بن‌الحسن بن عبیداله بن عباس
بن‌امیر ـ المومنین علی‌بن‌ابی طالب است . ابوالفرج‌اصفهانی و
ابو نصر بخاری‌درسالانساب‌اوراخیلی ثناءوتعریف‌نموده‌ایشان‌باتفاق
حسین بن احمد بن اسمعیل بن‌محمدالارقط بن‌عبداله الباهر بن
علی‌امام زین‌العابدین علیه‌السلام‌کوکبی خروج نمودند ،قزوین [۶۰]
و زنجان و ابهر را بقهر و غلبه گرفتند در زمان ابن‌المعتزبالله
خلیفه عباسی و او امیر لشکر کوکبی بودند در زنجان کشته‌شدند
حسین‌کوکبی‌فرار نمودند به‌طبرستان ایشان از اولادموسی‌بن‌جعفر
است و لیکن اشتباه است بلکه از اولاد حضرت ابوالفضل است
دانشمند محترم شیخ الاسلام و شیخ فضل‌اله برادر علامه آقامیرزا
ابو عبداله رساله‌ای در احوال حضرت سید ابراهیم نوشته و دلائل
در دست است‌براین مطلب‌کما اینکه ابوالفرج وبخاری ذکرکرده‌اند
او را بدین تفصیل‌فوق علی‌ای‌حال قبرش درزنجان معروف‌ومشهور
است قبه و بارگاه دارد اخیراً چندین نفر از کسبه متدین زنجان
عمده آنها حاج عیسی سلطانیه و آقا شیخ منصور بود دروازه و
حیات (ط) وقبه و بارگاه رابطرز جالب درست‌کرده‌اندخداوندجزای
خیردهداشخاص‌خیراندیش راوقتی‌که درزنجان‌بودم بتاریخ۱۳۲۳

۶۰ــ تاریخ زنجان ـ علما ودانشمندان ـ حاج سید ابراهیم‌موسوی‌زنجانی،
تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۳۰ ، سطر ۱۴ تا ۱۸ .

شمســی چندین مرتبه بزیارتش مشرف شــدم و اهالی زنجـان در شب های جمعه بزیارت آن بزرگوار میروند و تفصیل حالاتش درجلد ثانی جامع الانساب نوشته ام طالب به آنجا مراجعه فرماید ».[۶۱]

به نکته جالبی در کتاب «فرهنگ نامه زنجان» برمی‌خوریم که اینطور نوشته است : «عده‌ای بدون مطالعه، استنادو داشتن معلومات تاریخی قطعیت دارند که آنحضرت از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و تعریف می‌کنند که در «سجاس» شهید شده است و اهالی جسد مطهرش را بزنجان نقل کرده مدفون ساخته‌اند .[۶۲]

ولی برای رد اینگونه سخنان باید گفته شود در قریه‌سجاس مسجدی وجود دارد که متعلق بسنه ۴۲۳ هـ . ق است و بنام مسجد جمعه معروف میباشد . چند سال پیش موقع کندن پشت مسجد قطعه سنگی بطول یك متر و بعرض ۶۰ سانتیمتر پیدا شد که در آن این کلمات منقوش بود :

«هذا مرقدالسید العالم الفاضل ، ابراهیم بن موسی بن جعفر »[۶۳]

پس‌از تحقیق برای نگارنده معلوم شد که تنها سند مورد ادعای‌آقای‌کریم نیرومند متأسفانه مفقود و اثری ازآن‌نمانده‌است.

باراهنمائی پیرمردی‌که آن داستان را برای نگارنده تعریف کرده بود به مسجد دیگری بنام «مسجد سید محمد و سید جعفر» (که به گفته محلیها دو برادر بودند که آنجا مدفونانند) رفتم . درکنار مسجد اتاقی بود کــه در آنجا صندوق دیگری وجود دارد . وقتی واردآنجاشدم به حالتی می‌مانست‌که گوئی سالها پــای کسی بدانجا نرسیده است . همه جارا قشر ضخیمی از غبار پوشانده بود . چون

۶۱ــ تاریخ زنجان ، ص ۳۱ ، سطر ۱ تا ۱۲

۶۲ــ فرهنگ نامه زنجان ص ۲۰ سطر ۲۱ تا ۲۳

۶۳ــ فرهنگ‌نامه زنجان ص ۲۱ سطر ۱ تا ۴

بسیار تاریك بود بکمك روشنائی چراغ زنبوری به صندوق نظاره کردم صندوق (شکل شماره ۲) شباهتی نزدیك به قطعات خرد شده صندوق سلجوقی واقع در امامزاده ابراهیم داشت اما فقط بدنه شمالی (تصویر شماره ۱۵) و بدنه شرقی (تصویر شماره ۱٦) صندوق نسبتاً سالم مانده و دو طرف دیگر (تصویر های شماره ۱۷ و ۱۸) سوخته بود. مقدار زیادی اوراق و کتب مذهبی و قرآن درداخل صندوق ریخته بودند. اما بطور آشکار میتوان فهمید که این صندوق را (تصویر های شماره ۱۹ و ۲۰) بعد از صندوقی که اکنون فقط قطعات کوچکی از آن موجود است ساخته‌اند (بیشتر بخاطر طرز کنده‌کاری و عمق و برجستگی بیشتر نقوش و خطوط قطعات خرد شده نسبت به این صندوق).

دراین اطاق تاریك دو سنگ قبر (تصویر های شماره ۲۱ و ۲۲) در دیوار نصب شده که باعث کنجکاوی بیشتر میشد تا از سنگهای گورستان کهنه (قبرستان رفیعی ها) دیدن نماید بهمین سبب آنجا را هم از نظر دور نگذارد. سنگهای این قبرستان (تصویر شماره ۲ و نقشه شماره ۳) نیز از نظر اهمیت دست کمی از آنچه قبل ازاین دراین ده دیده بود نداشت. چون خاك فراوانی روی اغلب سنگهارا پوشانده بود تا آنجا که ممکن بود سنگها را از زیر خاك بیرون آورده و عکسهائی از آنها گرفته است که باتوضیحات مربوط به هرکدام درفصل آخر این مقاله گنجانیده شده است. (تصویر های ۲۳ ببعد) خواندن نوشته‌ها و دیدن نقوش روی این سنگها که بعضی از آنها تاریخ هم دارد نظر نگارنده را به دوران صفوی متوجه می‌سازد.[٦٤]

ازآنچه‌که گذشت به‌قدمت و سابقه تاریخی سجاس یقین پیدا کرد و هم اکنون میتوان بوضوح جای پای سلجوقیان ، مغولان ،

٦٤ــ برای مشخص شدن موقعیت گورستان نسبت به آثار باستانی دیگر که دراین ده وجود دارد به نقشه شماره ۲ رجوع شود.

N
قلمستان
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
قلمستان
جاده خاکی
بطرف دهکده

نقشهٔ شمارهٔ ۳

تصویر شمارهٔ ۱۵

بدنه شمالی صندوق درمسجدسیدمحمد. سیدجعفر هذا الصندوق لشیخ‌الامام الادیب ابراهیم (؟)

تصویر شمارهٔ ۱۶

بدنه شرقی صندوق واقع درمسجد سید محمد و سید جعفر
الجیش . . . . (؟)

تصویر شمارهٔ ۱۷

ضلع (پهلوی) طرف راست (سمت [illegible] ورودی) صندوق مسجد [illegible] (سجاس)

تصویر شمارهٔ ۱۸
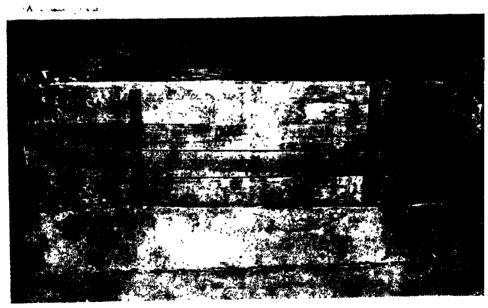
سطح پشتی صندوق مسجد سید محمد سید جعفر کـه چوب تخته ساده‌ای بیش نیست (چوب اصلی سوخته و از بین رفته است) .

تصویر شماره ۱۹

قسمتی از دنده جلوئی (نسبت به درب ورودی) مسجد سید محمد سید جعفر (سجاس)

قسمتی از دنده جلوئی (نسبت به در ورودی)
صندوق مسجد سید محمد سید جعفر (سجاس)

تصویر شمارهٔ ۲۱
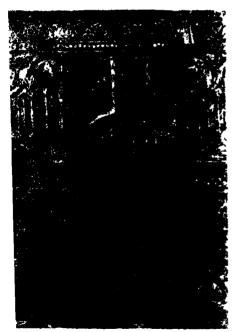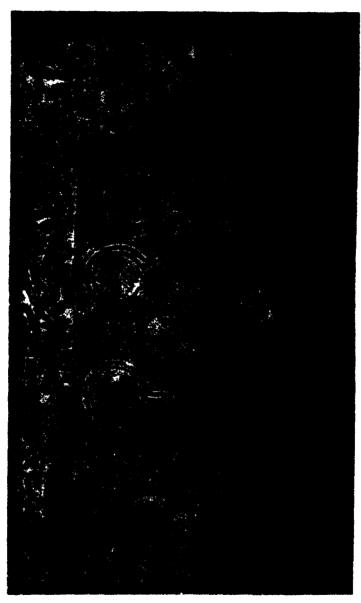
سطح فوقانی یکی از سنگ قبرهای موجود درمقبرهٔ مسجد سیدمحمد وسید جعفر (سجاس)
حاشیهٔ بالائی : (کل من علیها) فان ویبقا (یبقی) وجه
حاشیهٔ سمت چپ : دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دو . . . .

تصویر شمارهٔ ۲۲
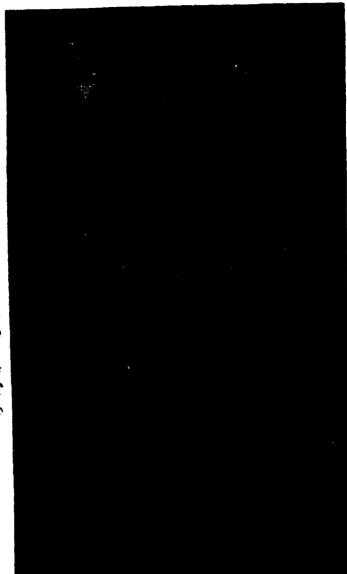
یکی دیگر از دو سنگ قبر موجود در مسجد سید محمد و سید جعفر سجاس .
حاشیه سمت راست : القبور و قال ایضاالمؤمنون .
درگوسه بالاسمت‌راست درمحل تلاقی حاسیه‌عمودی‌وافقی کلمه «علی» چهاربارنقش‌بسته.
حاشیه طویل بالا آیه‌الکرسی نوشته شده : و ما خلفهم و لایحیطون بشیء من علمه الا
بما شاء وسع کرسیه‌السموات والارض ولایوده حفظهما وهوالعلی العظیم
(آیه ۲۵۵ سوره بقره قرآن مجید)

موریان و صفویان را در سجاس دید .

حقیر خود را ناگزیر از بیان این نکته میداند که در زمانیکه
این خطه به‌پژوهش مشغول بود متوجه این امربودکه چگونه‌این
ینی‌که درگذشته مورد توجه بوده اکنون نه‌راه ماشین روئی دارد
آبی و نه برقی .

اما اکنون میتواند امیدوار باشد باینکه بزودی اهـالی این
طقه بهمه اینها وبیشترازاینها خواهند رسید چراکه درسفرهای
لیه حتی خبری از انجمنی کوچك هم نبود ولی دراین سفر های
فری باخرسندی کامل دید کـه در مدت کوتاهی چگونه انجمن ده
نیزخانه انصاف بوجودآمده بود. مسلماً ازآن پس چیزهای دیگری
م خواهد آمد . انشاءالله تعالی .

تصویر شمارهٔ ۲۳

طول ۷۰
عرض ۲۸
قطعه ۱۹
ارتفاع هر برآمدگی ۱۰
سمت غربی

کتیبه روی سنگ عبارت است از :

الله لااله‌الا هوالحی‌القیوم لاتاخذه سنة ولانوم مافی‌السموات ومافی‌الارض من ذاالذی یشفع عنده الا باذنه یعلم مابین ایدیهم و ما خلفهم و لایحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه .

دربرآمدگی سمت‌راست عکس کلمه الله چهاربارتکرار ودربرآمدگی سمت چپ‌عکس‌کلمه محمدچهاربارنقش‌بسته .

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از :

سطر بالا : باذنه یعلم مابین ایدیهم وماخلفهم ولایحیطون بشی من علمه الابماشاء وسع کرسیه السموات والارض ولایوده حفظهما وهوالعلی العظیم.
نوشته عمودی سمت راست : یا واحد کل شیی والاخرة ویا فرد . (؟)
نوشته عمودی سمت چپ عکس : و یا باقی اول کل شی.
سطر پائین : و امام موسی الکاظم و امام علی الرضا و امام محمد تقی و امام علی النقی وامام حسن العسکری وامام محمد مهد[ی] الصاحب الزمان صلوات الله علیهم .

طول ۱۳۰
عرض ۶۰
قطر ۳۵
سمت جنوبی

تصویر شمارهٔ ۲۴ ب

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از :

سطر بالا : الله لا إله الا هوالحی‌القیوم لا تاخذه سنه ولا نوم له ما فی‌السموات و مافی‌الارض من‌ذالذی یشفع عنده الا باذنه . . . . .

سطر پائین : اللهم صلی علی محمد‌المصطفی وعلی‌المرتضی والحسین الشهید بکربلا و امام علی زین‌العابدین و امام محمد . . . .

سطر سمت راست : یاغیاث عندکل‌کربت یا مجیب عند دعوت یا

طول ۱۳۰
عرض ۶۰
قطر ۳۵
سمت شمالی

تصویر شمارهٔ ۲۴ چ

طول ۱۳۰
عرض ۶۰
قطر ۳۵
سمت غربی

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از :
هذه تربت المرحوم المبرور المغفور السعید شهید الی رحمه الله تعالی .

طول ۱۳۰
عرض ۶۰
قطر ۳۵
سمت شرقی

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از :
توفی فی شهری(!) ربیع الاول ثمان سبعین و تسعمایه من الهجره .

تصویر شمارهٔ ۲۴ د

تصویر شمارهٔ ۲۵

کتیبه روی سنگ در جبهه است از :

حاشیه بالا : ولایحیطون بشیء من‌علمه الابماشاء وسع‌کرسیه‌السموات و الارض ولایوده .

حاشیه سمت چپ : حفظهما و هوالعلی‌العظیم .

حاشیه پائین : ظاهراً ادبیات فارسی که مقداری از آنکه خوانده میشود چنین است :

نگه کن بدین (؟) دست روزگار .

طول ۱۲۴

عرض ٤٦

قطر ۲۳

سمت جنوبی

تصویر شمارهٔ ۲۶

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از :

حاشیه بالا : اللهم صلی علی محمد . . . المرتضی والحسن‌الرضا و الحسین شهید بکربلا و علی زین‌العابدین و محمدالباقر وجعفرالصادق و موسی‌الکاظم .

سمت چپ : الرضا والتقی‌والنقی‌والحسن‌العسکری والمهدی (؟)

دو مربع وسط : وسط «یاالله» چهار «یامحمد» چهار «یاعلی»

طول	۱۴۷
عرض	۵۹
قطر	۳۵

تصویر شمارهٔ ۲۷ الف

طول ۱۵۵
عرض ۶۲
قطر ۴۲
سمت شمالی
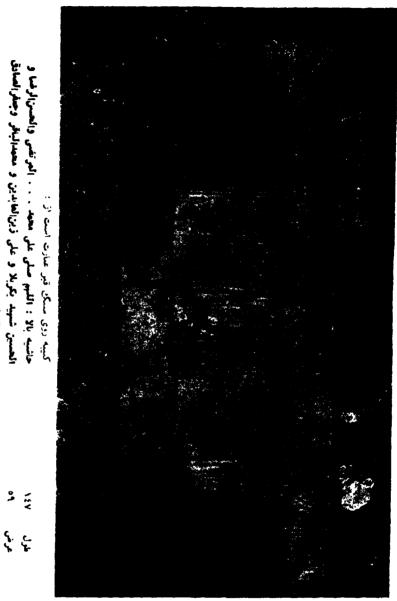
کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از :
مربع شامل چهار «یاعلی» در چهار سمت خارجی مربع و چهار «یامحمد» که حرف «دال» محمد با تقاطعشان تشکیل مربع کوچکتری را در وسط داده است . و در وسط کلمه «یاالله» حك شده .
گوشه بالای طرفراست «یاعلی» چهاربار نوشته شده
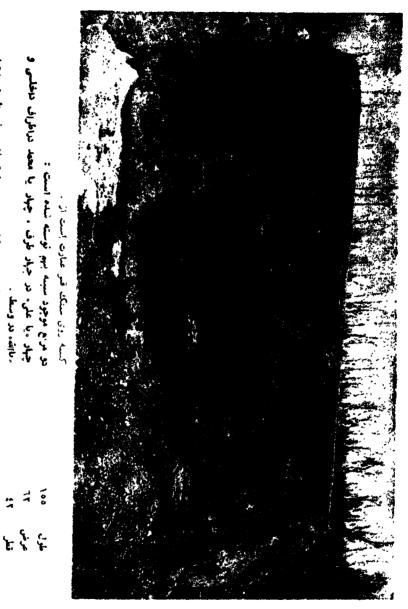
تصویر شمارهٔ ۲۷ ب

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از .

دو مربع موجود سبیه بهم نوسته شده است :

چهار «یا علی» در چهار طرف ، چهار یا محمد دراطراف داخلی و «ماالله» در وسط .

مربع کوچک وسط را چهار کلمه محمد» با تداخل حرف دال هر محمد تشکیل داده است .

طول ۱۵۵

عرض ۶۲

قطر ۴۲

سمت جنوبی

تصویر شمارهٔ ۲۸

کتیبه روی سنگ مزار است از

حاشیه سمت راست اللهم اغفر وارحم .

حاشیه بالا : هذه (؟) المرقد النورانیه .

حاشیه سمت چپ: الستیرة الصالحه والعفایف المخدره نواب حبیبة الملك (؟)

طول ۶۷

عرض ۳۶

طول	۱۵۸
عرض	٦٥
قطعه	۳٤

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از:
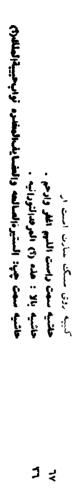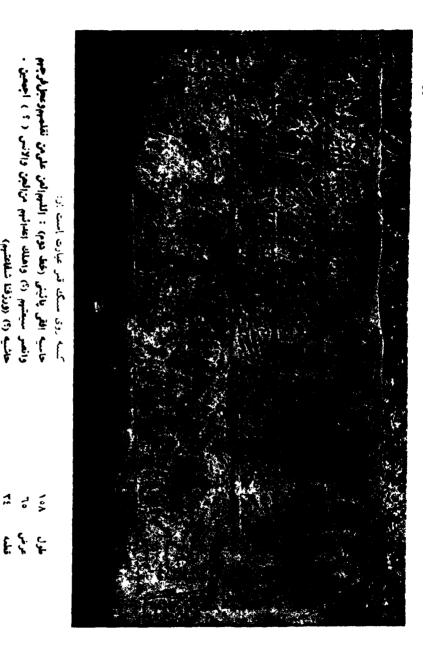
حاشیه افقی پائینی (خط دوم) : اللهم‌العن علی‌من نقلمهم‌وعجل‌فرجهم
وانصر سیعتهم (؟) واهلك اعدائهم من‌الجن والانس (؟) اجمعین .
حاشیه (؟) (ورزقنا شفاعتهم)
حاشیه سمت چپ : دریغا که بیما (بی‌ما) بسی روزگار – (بروید) کل(گل)...
(وشکفد) .... نوبهار .
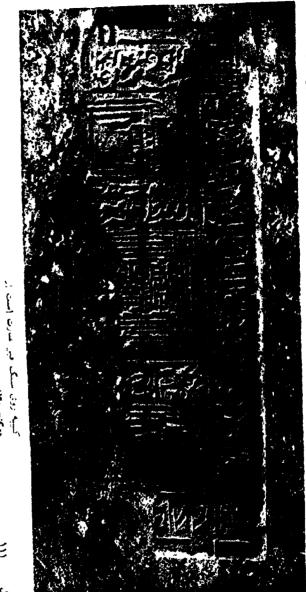
تصویر شمارهٔ ۳۰

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از
دوکنج بالائی چپ و راست در هریك ٤ بارکلمه (علی) نقش بسته .
درحاشیه نقش وسط چهاربار (یاعلی) ودرمیان آن چهاربار (یامحمد) بخط کوفی بنائی نوشته شده است.
حاشیه بالا : السموات والارض ولایوده حفظهما وهوالعلی‌العظیم لااکراه فی‌الدین قدتبین‌الرشد .
حاشیه عمودی سمت چپ : من‌الغی فمن یکفر بالطاغوت .
خط نوشته وسط سمت چپ : .... بالله فقداستمسك بالعروه
خط وسط سمت راست : ... ه سمیع علیم .
حاشیه عمودی دست راست : . . . صام لها و .

طول ۱۱۱
عرض ٤٥
قطر ٤۱
سمت جنوبی

تصویر شمارهٔ ۳۱

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از:

سمت راست [هذه‌التربه] السعید الشهید		طول	۱۰۰
سمت چپ: شاه منصور بن		عرض	۴۵
خمس و تسعین و ثما . . . [ثمانیه]		قطر	۳۵

تصویر شمارهٔ ۳۲

طول	۱۴۰	طول	۱۲۷
عرض	۷۲	عرض	۵۵
قطر	۲۵	قطر	۳۶
سمت جنوبی		سمت جنوبی	

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از
سنگ بالا : السعید . . . .
سنگ پائین : در حاسیه خارجی دور تا دور آیةالکرسی از کلمه ...
مابین ایدیهم و ما خلفهم و لایحیطون بشیء من علمه الا بماشاء
وسع کرسیهالسموات و الارض ولا . از آیه ۲۵۵ ـ خوانده میشود .
(آیه ۲۵۵ سوره بقره ـ قرآن مجید)

تصویر شمارهٔ ۳۳

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است از:
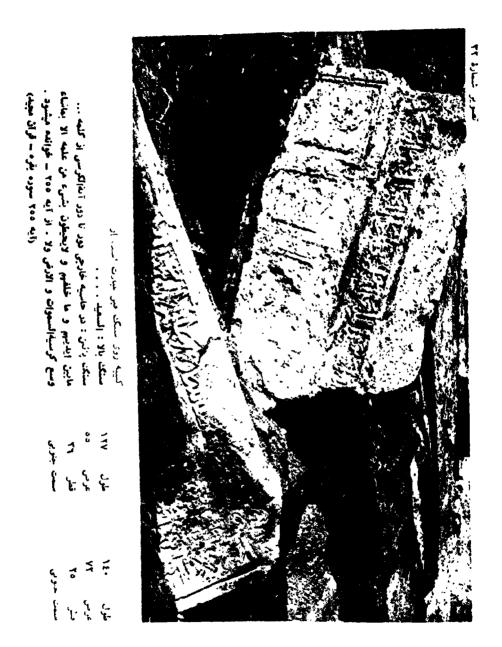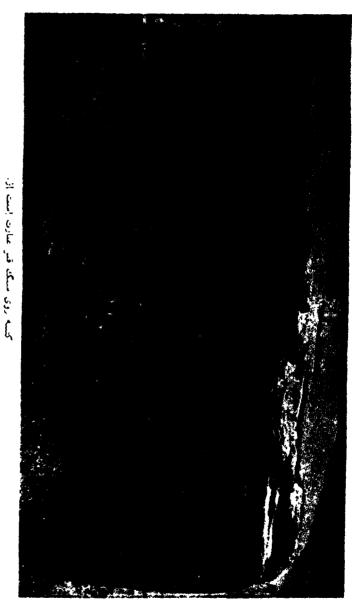
هذه التربة المرحوم
المغفور المبرور السعيد
الشهيد المحتاج الى رحمة الله
تعالى ملك معزول (؟)
احمد بن ملك كشايش سجاسى .

طول	۱۲۳
عرض	۶۲
قطر	۲۸
سمت غربی	

طول	۱٤٤
عرض	٦۰
قطر	۳٥

کتیبه روی سنگ قبر عبارت است
وسط سنگ نقوش سمشیر و سپر و درگوسه‌ها «علی» چهاربار در هر طرف حك شده است

تصویر شماره ۳۵

دوکنج بالای سنگ در هریك چهار «یاعلی» و در میان دوخط وسط چهار «محمد» که اطراف آنها جهار «یاعلی» است با حروف الف اضافه‌ای

حاشیه بالا : السموات والارض ـ تا ـ درهربك قدتبین‌الرسد

حاشیه سمت چپ : من‌الغی فمن یکفربالطا... — طول ۱۳۰

خط وسط سمت چب : بالله فقداستمسك بالعروه .... — عرض ۶۰

خط وسط سمت راست : [ان‌الله] سمیع علیم و ... — [illegible]

خط دست راست : [الوثقی لا انفصام] لها و... — [illegible]

تصویر شمار، ٣٦

سطر بالا : اللهلااله‌الاهوالحی‌القیوم ـ تا ـ من‌ذالذی یشفع عنده الابا ....

سطر پائین : اللهم صل علی محمدالمصطفی .... [حس]ین [شه]ید بکربلا و امام علی زین و امام محمد

سطر بسمت راست : یا غیاث کل عبد .....
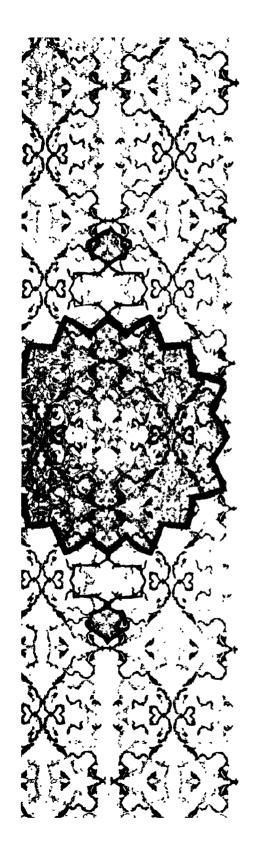
نامه‌های
وزیر مختار ایران

در فرانسه

به وزیر امور خارجه ایران

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه

«۵»

از

سرلشگر محمود ـ کی
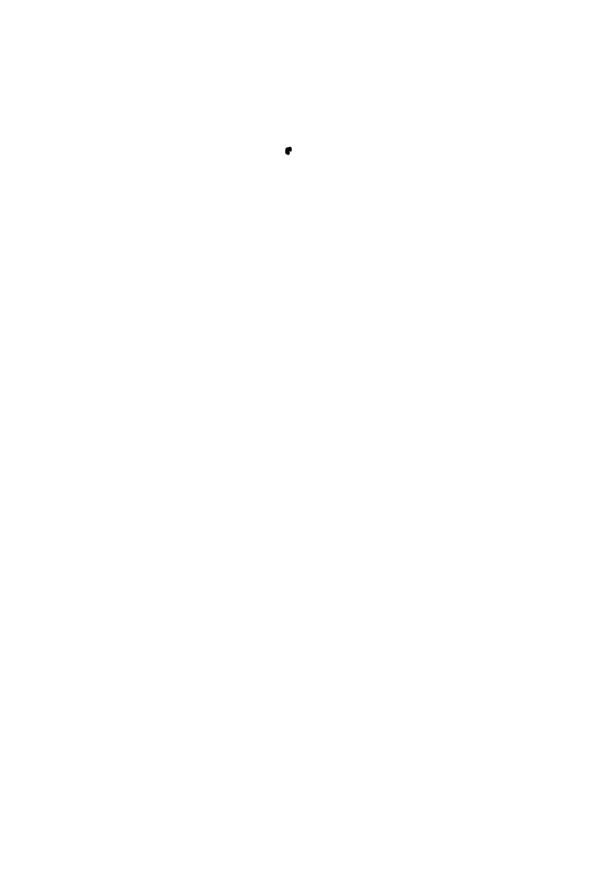
عریضجات مورخه ۱۷ شهر ذی‌القعده ۱۲۹۵ نمره ۱۲۹ مشتمل بردوازده طغرا

خداوندگارا تعلیقه‌جات رفعت‌ایات مورخه ۲۸ شهر رمضان‌المبارک شرف‌وصول ارزانی، از زیارت آنها و از ظهور مراحم حضرت اشرف ارفع بندگان‌عالی در حق فدوی علی غیر النهایه مفاخرت و سرافرازی حاصل شد . درباب قیمت موزیك‌که مقررشده بود تعیین و مشخص شود اگر چه از ییلاق یك مرتبه قیمت آنرا معروض داشته‌ام ولی بحکم ضرورت و بعداز تحقیق مجدد معلوم شد که چنانکه در عریضه سابق برحسب برآورد عرض شده بود ، قیمت سه دست موزیك که هردستی شصت نفری بوده باشد ، معادل بیست و نه هزار و یکصد و نود فرانك است ، بقدر یك هزار فرانك هم اسباب یدکی لازم دارد . برای صندوق چینی و چوبی و باربندی نیز بقدر شصت الی هفتاد تومان خرج دارد ، کرایه هم باید علاوه بشود ، آنهم غیر معین است . در باب ایصال وجه‌مزبور استفسار فرموده بودند ، معلوم است باید در پاریس نقد برسد . صاحب کارخانه را تا بحال بهرقسمی بوده ساکت کرده‌ام . خدا نخواسته هرگاه بنای مرافعه را بگذارد ، رسوائی عالم را خواهد گرفت و همه سعی وکوشش‌های ما در تحصیل نیك نامی و خوش حسابی بهدر خواهد رفت و دوباره دچار طعنه و هدف تیر ملامت خواهیم شد دیگر اختیار با اولیای دولت است .

***

در باب قیمت نشان مادام لامارشال مکماهون و در خصوص بعضی مخارج دیگر ازقبیل تلگرافهای ایت ئیل ومخارج سفر روم و ولادی قفقاز و وین و سناواتی و غیره امر فرموده بودند که تفصیلات را صورت صحیح نوشته بعرض برسانم ، اگر چه صورت حساب این قبیل مخـارج را مکرر بعرض رسانیده‌ام ولی محض اطاعت اوامر عالیه مجدداً همه مخارج مزبوره را فرداً فرداً در صفحات علیحده نوشته و با همین پست نزد عالیجاه مقرب‌الحضرت باباخان فرستادم که در موقع بعرض حضور مبارك برساند . وحواله آنها را گرفته وجه مخارج مزبوره را زود وصول کرده بفدوی برساند . چون ازبابت نرسیدن این قبیل مخارج‌خسارت زیادبفدوی رسیده و میرسد ، لهذا حضرت اشرف امجد بندگانعالی را بخداوند متعال قسم میدهم که برای خدا و پیغمبر بیش از این راضی بخانه خرابی فدوی نشده قرار وصول وایصال این‌همه مطالبات رابطوری بدهند که بیش‌از این بعهدهٔ تعویق نیفتد و باعث خانه خرابی فدوی نشود .

***

چند روز قبل براین مسیوفردمی را دیده درباب سه پروژه خود جویا شد ، گفتم رسیده ولی در مجلس شورا بمذاکره نرسیده‌است ، انشاءالله عنقریب جواب‌کافی خواهد رسید . درباب یکصد و پنجاه هزار تومان‌که ازبابت مخارج مهندسین و ادنسدراسئور قیدکرده بود دولت علیه بدهد ، بمشارالیه حالی کردم که این تکلیف برای دولت‌علیه‌خیلی شاق است ومقبول نخواهد افتاد .گفت درصورتیکه هرسه پروژه مرا قبول فرمایند ، مخارج حضرات را من از خودم میدهم و همه کارها را بدون کم و زیاد چنانکه نوشته و قید شده

است صورت انجام میدهم . خوب است حالا باو یك جـواب داد یا رد یا قبول .

***

راست است دولت تونس بدولت مستقله معرفی نشده است ولی نشان آندولت که در همه‌جا معتبر و مقبول است ، درصورتیکه اولیای دولت علیه نتوانند خود را بمبادله نشان با آن دولت راضی نمایند اقلا استدعای مسیوژول دسپس را رد نفرمایند و در اعطان نشان شیروخورشید یکی برای خود او و دیگری برای دماد بیك تونس مضایقه نداشته باشند . مسیوژول دسپس خودش و برادرش آدمهای خیلی معتبر و صاحب اسم و رسم‌اند پسر بیك تونس هم که جای‌خود دارد . بعداز آنکه‌چنین‌اشخاص‌طالب نشان‌شیروخورشید باشند ، آنهم از درجه دویم چگونه میشود از آنها دریغ داشت ؟ اعتقاد بنده اینست که عنایت بشود ، مناسب‌تر است . هرچه در این باب عرض شود ، عین جسارت است .

***

بـرای اجزای احتساب پاریس کـه در گـراند هتل مشغول خدمتگذاری بودند ، بنا باستدعای فدوی دو نشان عنایت و بعداز مراجعت فدوی از وین تبلغ شد ، اما از قراریکه معلوم میشود دو نفر دیگر بواسطه زحمت‌هـائیکه کشیده‌اند ، استحقـاق نشان شیروخـورشید را بهم رسانیده‌اند : یکی مسیوبریسو و دیگری مسیولاندری است . استدعا دارم فرمان نشان این دو نفر را یعنی اولی را از درجه چهارم ودویمی را از درجه پنجم مرحمت‌فرمایند. هرگاه برای مسیوزیکو رئیس احتساب هم از درجه دویم مرحمت شود خیلی بجا خواهد شد ، زیرا که در این سفر خیلی زحمت‌کشیده واستحقاق بذل مراحم وعواطف ملوکانه را بهم رسانیده است.

***

ده دوازده روز قبل براین در عمارت ورسای مهمانی بزرگ داده بودند، کلنل‌لامورل را دیدم . بعد ازاحوال‌پرسی معلوم شد که مشارالیه را در اوایل همین ماه مهماندار حضرت ولیعهد سوئد و نروژ قرار داده بودند . ازقراریکه میگفت در وقت رفتن ازجانب آن دولت یك قطعه نشان و یك حلقه انگشتر الماس باو مرحمت شده است . از این حرف او چنان استنباط کردم که علاوه برنشان شیروخورشید که از جانب دولت علیه باوعنایت شده ، منتظر ظهور مرحمتی دیگر هم بوده است . از جاهای دیگر هم شنیدم که موافق رسوم متداوله می‌بایستی یك یادگاری باو مرحمت شود ، حالا هم موقع نگذشته است می‌توان از ایران یك حلقه انگشتر که اقلا یکصد و پنجاه‌تومان ارزش داشته باشد برای او فرستاد . در همان شب حضرت پرنس دکال ولیعهد انگلستان در آنجا تشریف داشتند با فدوی خیلی اظهار مرحمت کردند و بعداز استفسار از احوالات همایونی فرمودند در وقت عریضه نگاری مراتب مودت و سلام خالصانه مرا بخاکپای مبارك اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه برسانید عرض کردم اطاعت خواهد شد .

***

دروین برای مسیو هرز و برای مسیو مارتین نشان از درجه چهارم عنایت شد . فرمان این دو نفر تابحال نرسیده است ، هردو التماس دعا دارند و استدعا میکنند که التفات فرمودهٔ خود را درحق آنهادریغ ننموده فرمان‌آنها را مرحمت فرمایند . مسیو هرزکاغذی درباب فرمان خودش بفدوی نوشته است . اینك لفاً انفاذ میشود . چون هردو خدمتگذارند و در این مسافرت مصدر خدمات شده‌اند ، لهذا استدعا دارم‌که فرمان نشان هردو را مرحمت نموده ، انفاذ

فرمایند تااینکه بتوانند نشان خود را استعمال‌کنند.

***

عالیجاه مسیو هرمان‌ویس قونسول دولت علیه ازچهارده سال متجاوز است‌که بخدمتگذاری مشغول است و دراینمدت از خدمات مرجوعه آنی تغافل نورزیده و بهمه جهت استحقاق التفاتهای اولیای دولت علیه را داشته ودارد. چون مدتی است نشان ازدرجه چهارم باو رسیده است، لهذا استدعا دارم‌که درجه نشان او را التفات فرموده ارتقاء بدهند، یعنی نشان از درجه سیم باو عنایت فرمایند.

***

ازتوجه ومرحمت حضرت اشرف‌ارفع بندگانعالی لوئی ملازم این سفارت صاحب پنجاه تومان مواجب شد وشب وروزدعاگواست. حالا برای تکمیل این مرحمت، استدعا داردکه مواجب او درجزو مقرری وبابرات این سفارت ازامسال بطوری صادر وحواله شود که دیگردرآینده ازتلم نیفتد. امیدوارم‌که این استدعای او بمعرض اجابت رسیده مقبول خاطر خطیرحضرت بندگانعالی خواهد افتاد.

***

هنگام توقف‌موکب همایونی‌درپاریس، اعلیحضرت‌اقدس‌همایون روحنا فداه دوعراده‌کالسکه درسکسیون ایتالیا وچند پارچه بلور نفیس درسکسیون فرانسه انتخاب فرموده بودند. چون خارج‌کردن آن اسباب از عمارت اگسپوزیسیون برای آنها غیر مقدور بود، نتوانستند درآنوقت اسباب منتخبه را تحویل دهند. حالابلورفروش از جانب خودش وکالسکه‌ساز بنابسفارشنامه ایلچی ایتالیا به این سفارت آمده، اظهارکردندکه اسباب منتخبه حاضر است. هرگاه رأی جهان‌آرا تعلق بابتیاع آنهاگرفته وخاطر مبارك ازآن میل‌اولی

منصرف نشده باشد، اسبابها را تاوقت وصول جواب این عریضه نگه خواهند داشت‌که ازقرار اوامرجهانمطاع رفتارشود.

***

اگسپوزیسیون در دهم این ماه نوامبرکـه مطابق چهاردهم شهرحال بوده است ، بسته شده . پیش ازبستن، امتعه دولت علیه بمسیومنیه جنرال قونسول دولت‌علیه تحویل‌شدکه باطلاع مشارالیه حسب‌الامر اولیای دولت‌علیه بلاتاخیر درحراج فروخته‌شود. دراین ضمن تلگرافنامه حضرت اشرف ارفع‌بندگانعالی‌که درجواب‌تلگراف فدوی فرستاده بودند رسید. بمحض وصول آن بموجب اشاره‌کـه فرموده بودند درتعجیل فروش مال دست‌نگه داشته. قرارشدکه‌امتعهٔ دولت بمرور یعنی بدفعات در ظرف دوسه ماه حراج شود وانشاءالله باین طور بهتراز طرز اولی در حراج بفروش خواهـد رسید . معلوم است که در خدمتگذاری و صرفه‌جوئی نهایت جـد و جهد خواهدشدکه امتعه دولت درحراج خوب بفروش برسد ودرفروش افراط وتفریط نشود، اما ازقراریکه مذکور میشود وخود حضرت اشرف ارفع بندگانعالی عیناً ملاحظه فرموده‌اند این امتعه دولتی چندان امتیاز ندارد وهرگزیك ثلث قیمت خود را درنخواهد آورد. تاخدا چه‌تفضل وچه‌تقدرکرده باشد. مقرب‌الخاقان میرزاجوادخان بعدازانجام‌کارهای محوله درهمین چندروزچنانکه بموجب‌تلگراف امرشده است‌عازم‌وروانه ایران خواهدبود. نوشته‌که درباب‌تحویل امتعه لازم‌استدردست داشته‌باشدازجانب‌این‌سفارت بمقرب‌الخاقان مشارالیه داده خواهد شد.

***

دروین دوقطعه مدال طلا ودوقطعه مدال‌نقره برای‌اهل‌بولیس پاریس ویك نفرآدم وزارت امور خارجه استدعاکرده بودم وقبول

شده بود، اما ازآنجائیکه‌مدالها تمام‌شده بود، مرحمت‌نشده‌استدعا دارم‌که مدالهای مزبور را بااحکام‌آنها التفات‌کرده عنایت‌فرمایند که بصاحبانش برسانم.

۱۷ شهرذی‌قعده ۱۲۹۵

عریضجات مورخهٔ ۱۴ شهر ذی‌حجةالحرام ۱۲۹۵ نمرهٔ ۱۳۰ مشتمل بردو طغرا

خداوندگارا تعلیقجات رافت آیات مورخه ۱۱ شهر ذی‌قعدة‌الحرام شرف وصول بخشید واز زیارت آنها نهایت افتخار حاصل شد. اشاره فرموده بودند قرار نامهٔ راه‌آهن را عنقریب ارسال خواهند فرمود. بدبختانه تابحال نرسیده ونرسیدن آن باعث یأس وملامتی مسیو الون وشرکای اوشده است. قول این شخص در پیش مردم بواسطهٔ همین تاخیر از درجه اعتبار ساقط شد و حالا مردم چندان اعتنائی بقول او وبقول ما ندارند. حالا دیگر هرگاه قرارنامه برسد وبه‌آنطوریکه می‌بایستی جلوه داشته باشد خدا نکرده نکث باشد. امیدوارم تقصیر برعهده ماها وارد نیاید. زیرا که درخواستن آن هیچ کوتاهی نکرده‌ایم وانشاءالله بعدازرسیدن هم‌آنچه ازدست‌مان برآید درپیشرفت‌آن‌کوتاهی وفروگذاری‌نخواهد شد تااینکه از فضل خدا این عمل رواج پیدا بکند. مسیو فابیوس منتظر وصول‌وجه برات است. تایک ماه دیگر وصول شده، وجه قیمت اسباب لازمه کارخانه کازرا کارسازی نموده وآنها را تحویل کرده. اورا بدون معطلی روانه خواهم داشت وباید مواجب‌ششماههٔ اورا هم داد، بامواجب استادی که اجیر کرده است. اینها همه‌اسباب ضرر است. چه باید کرد هرگاه وجوهات درموقع رسیده بود، دچار این همه ضررها وخسارتها نمی‌شدیم. درباب تحصیل نشان برای نواب وجیه‌الله میرزا حالا که‌اجازه رسید درموقع اول دست بکار

شده امیدوارم از درجهٔ که‌مناسب شأن نواب معزی الیه بوده باشد، نشان برای ایشان تحصیل کرده، بفرستم. مقرب‌الخاقان میرزا جواد خان از ده‌روز متجاوز است ازپاریس حرکت کرده، عازم شده‌است امتعهٔ اکسپوزیسیون در منزل مسیومنیه جنرال قونسول دولت‌علیه امانتاً سپرده شده است وانشاءالله آخر اینماه که‌اول سال‌عیسویان است وبهترین موقعها است درهتل درواو که حراج خانهٔ پاریس است شروع بحراج خواهد شد ومعلوم است همینکه امتعه مزبوره بتمامه حراج شد حاصل فروش را بعرض اولیـای دولت خواهـم رسانید. میرزا جوادخان که معادل بیست وسه هزار فرانك ازبابت اکسپوزیسیون خرج کرده واز مسیو منیه قرض گرفته بود، پیش از حرکت ازاینجا نوشته ردو بدل کرده است که‌از چه طلب‌مسیومنیه از قیمت امتعهٔ مزبوره برسد. حالا معلوم نیست این اسباب‌ها بچه قیمت بفروش خواهد رسید وچه قدر از فروش آنها عاید خواهد شد. خلاصه هرچه شد باید اول طلب مسیو منیه را داد. هرگاه‌زیادی ماند اضافه مال دولت است وهرگاه کسر آمد باید بفکر ادای تتمه طلب مسیومنیه افتاد. انشاءالله همین که فروخته شد این فقـره معین ومشخص خواهد شدو بعرض اولیای‌دولت علیه خواهدرسانید.

* * *

بتاریخ۲۷ماه نوامبر باین مضمون‌تلگراف فرستادم: (پاویلیون یعنی عمارت اکسپوز یسیون را دوهزار فرانك قیمت میدهند . آیا باید آنرا به‌آن قیمت فروخت و یا اینکه از جـانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه بشهر پاریس بخشید؟) جواب این فقره نرسید و از این طرف اجزای کمیسیون فرانسه زورآورده اند کـه باید عمارت مزبـور را از تروکادرو برداشت وزمین صاف شده را تسلیم‌کارگذاران شهر پاریس نمود. هرگاه بنابراین باشد پاویلیون را ما خودمان بدهیم خراب کنند،

میترسم آن دو هـــزار فرانك را هم در نیاورد و هرگاه بفــروشیم دو هزارفرانك قابل این نقلها نیست . اعتقادم این‌است که چنانکه پاویلیون اکسپوزیسیون وین بشمهر وین مــرحمت شد پاویلیون اینجا نیز بشمهر پاریس عنایت شود و الا بهرقسمی که مقرر شود، از آن قرار رفتار خواهد شد . استدعا دارم جواب این فقره را با تلگراف اعلام فرمایند تا فرصت از دست نرفته است تکلیف معین شود . مدتی است در روزنامه‌ها شهرت داده‌اند که پاویلیون مزبور ازجانب سنی‌الجوانب اقدس همایون‌بشمهر پاریس عنایت‌شده است، حالا هرگاه طور دیگر بشود بد نما خواهد شد دیگر اختیار با اولیای دولت ابدمدت علیه است .

عریضجات مورخه ۲۳ شهر ذی‌حجةالحرام ۱۲۹۰ نمره ۱۳۱ مشتمل بردو طغرا

خداوندگارا قرارنامهٔ راه‌آهن از انزلی تا طهران که باید با عالیجاه مسیو الیون امضاء ومبادله شود ، با فرمان مهر لمعان که برای استحکام واستقرار قرارنامهٔ مزبور با اختیار همایونی کــه بافتخار این فدوی شرف‌صدور یافته بود ، در تلو پاکت تعلیقجات مورخه ۱۷ شهر ذیقعده عز وصول ارزانی داشت و بعداز رسیدن به عالیجاه مسیو الیون اطلاع داده و مشارالیه را از شهر کان که محل اقامت اوست به‌پاریس دعوت کرده تاآمده ازجانبین بمبارکی وبسعادت بامضاء وبمبادله قرارنامهٔ مزبور اقدام و مبادله شود . امروز دو روز است که عالیجاه مشارالیه وارد پاریس شده است و از جانبین مشغول فراهم‌آوردن اسباب و ملزومات مبادله قرارنامه بوده و هستیم وانشاءالله در همین دوسه روز موافق دستورالعملی که بموجب تعلیقجات مزبوره داده شده است بدون ترك يك لفظ جمیع نوشتجات لازمه راکه برای استحکام قرارنامهٔ راه‌آهن وبجهت

اعتبار و استقرار سایر اسنادی که بدست اولیای دولت علیه داده است از مشارالیه گرفته و با پست بحضور مبارك خواهیم رسانید.

* * *

تلگرافنامهٔ مورخه ۹ ماه دسامبر، درباب ابتیاع ماشین ساختن فشنگ برای تفنگ آبتیاعی جدید از دولت اتریش هونگری ، در یازدهم همان ماه شرف وصول بخشید و بمجرد وصول بکارخانهٔ فشنگ سازی دولت فرانسه به پوتو که در دامنه قلعه مونوالرین واقع است رفته و کماندان روژ رادیده وحسب‌الامر اطلاعات‌لازمه را از مشارالیه خواستم . از قراریکه اظهار داشت، معلوم میشود که دو روز بعد از تشریف فرمائی اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه بکارخانهٔ مزبور حسب‌الامرالاعلی . یك راپورت بالابلندی نوشته و بجناب حکیم‌الممالك تسلیم نموده‌است اگرچه قیمت ماشین تقریباً همان است که با تلگراف اشاره شده است ، ولی مبالغ خطیری اسباب لازم دارد و چون اسباب بدون ملزومات راه نمی‌افتد، لهذا از مشارالیه خواهش کردم که صورت راپورت مزبور را برای فدوی بفرستد و کماندان با کمال انسانیت سواد راپورت مزبور را با یك صورت دیگر که درباب قیمت ماشین فشنگ تفنگ اتریشی نوشته است، بامراسله مفصلی برای توضیح جمیع مسئله‌ها بخود فدوی نگاشته و شخصا خودش آورده و بفدوی تسلیم کرد .همه آن تفصیلات را بطور واضح و زبان دار نوشته استکه مستغنی است از بیانات فدوی. استدعا دارم‌که این‌صورتها را بیك صاحب منصب زبان دان که سررشتهٔ این قبیل مسئله‌ها را داشته باشد تسلیم فرموده تا ترجمه شود و بنظر انوربرسد وبعداز اطلاع و استحضار از مندرجات ان بهر قسمی که رأی جهان آرا علاقه بگیرد امر و مقرر فرمایند تا از آن قرار عمل و رفتار شود.

در باب قیمت اسباب مزبور مستدعی‌ام که ایصال آنرا بقسمی قرار بدهند که زود برسدکه بهیچوجه اسباب معطلی رو ندهد . البته درنظر دارند در وقت فرمایش دادن این قبیل اسباب باید یك ثلث قیمت اسباب را بکارخانه‌چی از پیش داد و الا هرگاه تنخواه مقرره باو نرسد، هرگز شروع بساختن ماشین نخواهد کرد .

عریضجات مورخه ۲۸ شهر ذی‌حجةالحرام ۱۲۹۵ نمره ۱۳۲ مشتمل بر دو طغرا

خداوندگارا بتاریخ ۱۹ ماه دسامبر سنه ۱۸۷۸ مطابق ۲۴ شهر ذی‌حجةالحرام ، مسیو الیون در این سفارتخانه حاضر شده و بعد از تطبیق و مقابله قرارنامهٔ راه‌آهن از انزلی تا طهـران را بمبارکی از جانبین امضاء و مبادله نمـود . نسخه‌ای را کـه از دارالخلافه انفاذ فرموده بودند . با فرمان مهر لمعان و ترجمهٔ آن و همچنین باترجمهٔ این قرارنامه که بافتخار قدری شرف صدوریافته بود بمشارالیه تسلیم ، و نسخه دیگر را که خود مسیو الیون امضاء و بمهر خود ممهور داشته بود ، ضبط کرده و اینك در لف پاکت عرایض امروز انفاذ میدارم وموافق دستورالعملی که حضرت‌اشرف ارفع بندگانعالی در ضمن تعلیقجات مورخه ۱۷ شهر ذی‌قعدةالحرام داده بودند در معتبر نمودن قرارنامه در مقابل فرمان همایونی، نوشتهٔ مضبوط و معتبری از مشارالیه گرفته و آنرا نیز حسب‌الامر لفا میفرستم . یك نوشته دیگر هم برای اعتبار بیشتر از مشارالیه گرفته ودر جزو عرایض امروز انفاذ حضور مراحم ظهور مینمایم. علاوه بـر اینها در روز مبادله چنانکه رسم و قـرار است داده‌ام مسیو بالیکو دو نسخه پروسه‌وربال یعنی مقدمات نوشته و بعداز امضای هر دونسخه ، یك نسخه آنرا اینك برای حضرت اشرف

بندگان عالی میفرستم و نسخه دیگر را بمسیو الیون تسلیم نمودم. از قراریکه مذکور شد مسیو الیون مشغول تشکیل دادن کمپانیه میباشد ، اما بدبختانه چند روز اَست مزاجاً قدری کسالت دارد . گویا هوای پاریس با او سازش ندارد . پارسال هم بپاریس آمده و ناخوش شده بود . خداکند آسیبی بوجود او نرسد تا اینکه این عمل خیر را بسعادت و میمنت صورت انجام دهد . نوشتجاتی را که از اوگرفته‌ام همه معتبر است. درهیچکدام قصوری نیست. همینقدر خداوند او را محافظت کند و زود سایر کارها همه بدرستی و بصداقت وبسهولت خواهد گذشت بعون‌الله تعالی .

* * *

در همین روزها مسیو فرانکوبی رییس سیرك پاریس، کاغذی بفدوی نوشته و از بابت لژی که حسب‌الامرالاعلی در ۱۹ ماه ژون‌برای وجود مبارك اعلیحضرت‌اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه وبرای سایر ملتزمین رکاب تدارك دیده بود پانصد فرانك مطالبه میکند . مسیو دریلرنامی یك جلد آلبوم که مسمی به پارك و ژاردن بوده است ، در پانزدهم ماه ژون بخاکپای مبارك همایونی تقدیم نموده و قبول شده و با بارهای شاهی انفاذ ایران شده است. از قراریکه مذکور میشود اکثر از سلاطین اروپا آلبوم او را قبول کرده ودرمقابل آن نشان باو مرحمت شده است . حالا اعتقادم اینست که هرگاه رأی جهان‌آراء باعطای نشان برای او و رئیس سیرك علاقه بگیرد از شر هردو خلاص میشویم و الا باید پانصد فرانك به سیرك داده شود و آلبوم نیز مسترد گردد . کاغذهای حضرات را که در باب آن دو فقره بفدوی نوشته‌اند، هردو رابرای مزید اطلاع اینك در جوف همین پاکت امروز انفاذ میدارم .

عریضجات مورخه ۱۲ شهر محرم‌الحرام ۱۲۹٦ نمره ۱۳۳ مشتمل برشش طغرا

خداوندگارا بموجب‌مضمون تلگرافنامه‌موخه ۱٦ ماه دسامبر، امر و مقررشده بودکه عمارت دولتی که در تروکادرو ساخته شده بود از جانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی روحنا فداه بشهرپاریس اعطا شود. بمحض‌وصول تلگرام مزبور، عالیجاه‌مسیو منبه جنرال قونسول دولت علیه را که معاون کمیسر جنرال اگسپوزیسیون هم بوده باین سفارت خانه احضارنموده و ازقرار مضمون تلگرافنامه مزبور بمشارالیه دستورالعمل دادم رفته بوالی شهر از این اراده جهان مطاع اطلاع بدهد. عالیجاه مشارالیه نیز درهمان روز بخدمت والی شهر رسیده تبلیغ مأموریت کرده بود. والی شهر درکمال امتنان و ادب اظهار امتنان وتشکر نموده، گفته بودکه اداره شهر پاریس بامنت این‌هدیه اعلی و با عظمت را قبول میکرد ولی ازآنجا که درهمین روزها مقررشده است که عمارتهائیکه ازجانب دول خارجه در تروکادرو ساخته شده است برداشته شود. بنا براین احوال مقدور نشد این قبیل تکالیف‌که از جانب سایر دول نیز شده بود قبول شود. بهمین دلیل نهایت تاسف برای ما حاصل است‌که برای شهرپاریس مقدور نیست‌که عمارت مزبور را قبول‌نماید.درزین صورت تمنا دارم‌که‌هم مراتب‌تشکرات اداره شهرپاریس را ازاین‌التفات بزرگ وهم مراتب تأسفات‌اورا از اینکه نمیتواند چنین هدیه باشکوه و قشنگ را قبول‌کند، بخدمت اولیای دولت علیه ایران اظهارنمائید. ازقراریکه اطلاعات لازمه ازخارج وداخل حاصل‌کردم معلوم‌شدکه‌درمقارن وصول تلگرافنامه مزبور این قرارداد شهر پاریس مقرر و بنا شده بودکه باید زمین

عرض‌کرده بودم‌که وجه برات وصول نمی‌شود وصاحب کارخانجات بدون وجه نقد اسباب نمی‌سازند وتحویل نمی‌دهند. هرگاه قرار این ولایت بآن طوراست فدوی چه خاك برسرکند وچرا باید مقصر بشم برود و هیچگاه وجوهات لازمه نقد رسیده بود وکار صورت انجام نمی‌گرفت البته لازم می‌آمد گرفتار عقوبت بشوم امااز اینکه بی‌تقصیر هدف تیرملامت واقع شده‌ام خود را نمی‌توانم از این بی‌التفاتی تسلی بدهم.

* * *

روزچهارشنبه گذشته سال نو عیسویان بود. چنانکه رسم‌است جمیع مأمورین خارجه دعوت شده بودند که بلباس رسمی بعمارت الیزه رفته مراتب تهنیت را بجناب‌مارشال مکماهون بعمل بیاورند. فدوی نیز باتفاق مقرب‌الخاقان میرزا کریم‌خان سرتیپ و میرزا احمدخان نایب اول این سفارت درآن مجلس حاضر بودم. مارشال مکماهون زایدالوصف نسبت بفدوی وبصاحب منصبان این‌سفارت اظهارمهربانی نمودند واز صحت مزاج مبارك اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی واحوالات حضرت اشرف بندگانعالی جویا و خواهشمند شدندکه مراتب مودت وتهنیت را بخاکپای جواهرآسای مبارك وبحضور آن خداوندگاری‌تقدیم نمایم.درهمان مجلس‌میرزا کریمخان را خدمت ایشان معرفی نمودم و جناب معظم‌الیه نسبت بمشارالیه اظهار تلطف نمودند.

* * *

البته حضرت اشرف ارفع بندگانعالی در خاطر دارندکه‌دروقت توقف موکب فیروزی کوکب همایونی درپاریس، بندگان‌اعلیحضرت اقدس همایون روحنا فداه در دویا سه مجلس بخودجناب مارشال

مکماهون وعده اسب دادند وفرمودندکه انشاءالله بعد از ورود
به ایران اسب خوب برای شما میفرستم . درآن شبی‌که در عمارت
علیاحضرت ملکه اسپانیه بشام موعود بودند بجنرال ابزاکث مکرر
فرمودندکه اسب برای مارشال وعده فرموده‌ایم وانشاءالله اسب
خوب برای‌ایشان میفرستم. در روز سال نو در وقت بیرون آمدن
ازعمارت الیزه یکی ازصاحبمنصبها اسب‌کالسکه فدوی را دیده
پرسید این اسب‌ها را از ایران آورده‌اید؟ گفتم، خیر، اسب ایران
برای سواری خوب است، شنیدم اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی‌اسب
سواری ایران را خیلی تعریف میکردند. گفتم بلی، اسب سواری
ایران درهیچ جای عالم پیدا نمی‌شود. ازحرف آن صاحب منصب
چنین استنباط کردم‌که‌گویا مقصود ازاین صحبت یادآوری‌وعده‌های
همایونی بود. اعتقادم اینستکه چون ذکراین حرف شده است، بهتر
است برعهد وفا شود.

* * *

مقرب الخاقان میرزا کریمخان سرتیپ حسب‌الامر بسمت
آتشه‌گری این سفارت منصوب واز روزیکه دراینجا است با کمال
معقولیت و درستکاری راه میرود. ازقراریکه اظهار داشت، معلوم
میشودکه از مقرری وسنوانی تا بحال دیناری عاید وابستگان‌ایشان
نشده است. استدعای ایشان وفدوی این‌است‌که چنانکه مکرروعده
شده است امرومقررفرمایند مواجبهای ایشان‌که درمحل مازندران
وخارمانده است‌با جیرهٔ هذه‌السنه وصول وایصال شود. بخصوصیه
مستدعی است‌که‌آن‌یکهزاروپانصد تومان‌راکه‌عالیجاه اسماعیل‌خان
اردل‌باشی وصول‌کرده است، قدغن فرمایند زودتربرسانندتااینکه
ازاین کسالت وپریشانی بیرون بیاید. ازقراریکه اطلاع دارم‌مبالغ

خطیری قرض بهم‌رسانیده، هرگاه‌آن وجوهات نرسد نمی‌تواند از عهده مخارج وقرض اینجا برآید. ضمنا هم‌عرض میکندکه دراین مسافرت همایونی وعده فرموده بودند که از دول فرنگستان نشان برای ایشان تحصیل خواهند فرمود حالاکه نرسید هرگاه ازجانب دولت علیه عوض مرحمت شود مقدور است بتوسط سفارت پاریس بأذن واجازه حضرت اشرف ارفع بندگانعالی نشان برای ایشان تحصیل شود. حالا بعداز این‌عرض حال منتظر أذن واجازه می‌باشم که‌ازآن قرار رفتار نمایم .

* * *

از یك ماه متجاوز است که عالیجاه مجدت همراه مسیورنه ، مترجم اول سفارت فرانسه مقیم طهران ، وارد پاریس شده‌است و در همه‌جا ثنا خوان حضرت اشرف ارفع بندگانعالی بوده وهست. در این روزها در روزنامه اختر خوانده بود که از جانب دولت‌علیه لقب خانی باو مرحمت شده است . بعداز ملاحظهٔ فصل روزنامه مزبور ، گفت اینهم از توجه حضرت اشرف است و از این التفات مبذولــه زایدالوصف ممنون و متشکر است و حالا منتظر وصول فرمان مهر لمعان و امیدوار است که برای مزید افتخاربین‌الاقران وامثال و برای اتمام نعمت قدغن فرمایند فرمان لقب خانی که باو مرحمت شده است در همین جا باو برسد که منتهای مرحمت خواهد شد . چون از دوست های عزیز است فدوی نیز نهایت شکرگزاری را از التفاتهائی که در حق او شده و میشود داشته و دارد .مسیو دروششوار بسمت وزیر مختاری مأمور هایلتی شد و رفت و از قراری که مذکور میشود جناب مسیو منیه دوباره بایران معاودت خواهد نمود .

۱۲ شهر محرم‌الحرام ۱۲۹۶

عریضجات مورخه ۱۸ شهر صفرالمظفر ۱۲۹۶ نمره ۱۳٤ مشتمل برپنج طغرا

خداوندگارا چند روز بود که درد چشم عارض شده بطوری که از تحریر عاجزم کرده بود ، بهمین جهت در این مدت ده دوازده روز ازشرف عریضه نگاری‌محروم مانده بودم . للهالحمد ازپریروز علتی کــه در چشم پیدا شده بود بالکلیه‌رفع شده واز این بابت آسوده شده‌ام .

* * *

در هشتم ماه‌ژانویه درعمارت علیا حضرت‌ملکه اسپانیامهمانی بود . جناب مارشال مکماهون و مادام لامارشال و جمعی از مأمورین خارجه و داخله و فدوی نیز بشام موعود بودیم . علیاحضرت ملکه خیلی اظهار مرحمت میفرمودند . مکرر از سلامت وجود مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه واز صحت مزاج حضرت اشرف بندگان عالی جویا شدند و در ضمن صحبت‌فرمودند که دراول ژانویه از جانب سنی‌الجوانب بندگان اقدس شاهنشاهی درباب تهنیت سال نو تلگرافنامه خیلی خوش مضمون رسیده واگر چــه جواب را با تلگراف فرستاده‌ام ولی از شما خــواهش میکنم مراتب دوستی و مودت مرا بخاکپای مبارك دوباره تجدید نمائید و بنویسید که من خدمت ایشان‌علی غیرالنهایه ارادت دارم واز وضع حالت و سلطنت مبارك ایشان خوشم می‌آید و در حقیقت سلطنت بأیشان می‌برازد و باید سلطنت را بآنطور کرد کــه اعلیحضرت ایشان میکنند . بعد فرمودند کــه من خود را بمخابره تلگرافــی نمی‌توانم راضی بکنم انشاءالله در چند ماه دیگر خــودم بایران میروم . چندروز بعدازآن برای تشکر شام رفته بحضورعلیاحضرت ملکه شرفیاب شدم بمحض‌اینکه فدوی را دیدندپرسیدند که آنچه

بشما سفارش کرده بودم نوشتید . عرض کردم هنوز خیر ، زیراکه اطمینان کلی نداشتم که علیاحضرت شما عزم خود را بسفر ایران جزم کرده باشند . فرمودند حرف من یکـی است . یقین بدانید که میروم . از قراریکه از ملتزمین رکاب شنیدم معلوم شد کـه علیاحضرت ملکه هرچه درباب این سفر اظهار فرموده‌اند همه‌درست است و بطور صریح در تابستان آینده تشریف فرمای دارالخلافه خواهند بود. گویا یك قبضهٔ شمشیر هم برای وجود مبارك بندگان اقدس شاهنشاهی داده تمام کردند ، تیغه آنرا مخصوصاًاز شهر تولد آورده‌اند و قبضه و غلاف آنرا در پاریس می‌سازند ، تیغه‌های تولد در برش و در خوبی بهمه تیغهای فرنگستان رجحان دارد . بطوری خم‌میشود که دوسر شمشیر بهم میرسد و نمی‌شکند . گویا در سر قبضه در یك طرف علامت تاج سلطنت اسپانیا را و درطرف دیگر علامت نشان دولت علیه را کشیده‌اند . خلاصه از قراریکه مذکور شده معلوم میشودکه شمشیری قطعه خواهد بود .علیاحضرت ملکه فرمودند درباب فرستادن شمشیر معطلم ، نمی‌دانم از چه راه و بچه وسیله می‌توان فرستاد . هرگـاه شما این زحمت را قبول نمائید بتوسط شما میفرسنم. عرض کردم حاضر خدمتم . هروقت شمشیر تمام شد بفدوی مرحمت فرمائید بی‌عیب میرسانم ، امـا هنوز نرسیده است و در وقت رسید با قرب وسائل بدارالخلافه‌انفاذ خواهد شد . ذکر یك فقره دیگر هم شد وآن درباب‌آن نشانهائی است که در هنگام توقف موکب همایونی در پاریس به رئیس دربار و بیکی از شامبلانهای علیاحضرت ملکه اعطا شده بود . از قراریکه معلوم میشود شأن این دو نفر خیلی بالا است و هردو از دولت خودشان صاحب نشان شارل سیم ازدرجه اول باحمایل می‌باشند . با وصف این احوال آن دو نشان شیروخورشید که از درجه دویم

و سیم بآنها مرحمت شده است خیلی کم است و برای تلافی آن ورضای خاطر علیاحضرت ملکه لازم است که برای هریك از آنها از درجه اول نشان شیروخورشید عنایت شود .

* * *

بعداز وصول تعلیقه رفیعهٔ مورخه ۲٤ شهر ذی حجه ، چنانکه در عریضه‌ای که دو هفته قبل براین معروض شده بود . جناب مسیو دادنکتون وزیر امور خارجه را ملاقات نموده و درباب طرز سلوك و رفتار شارژدافر فرانسه مفصلا گفتگو نموده آنچه در حق او مرقوم شده بود و از خارج شنیده بودم برای جناب معزی‌الیه مفصلا و محرمانه بیان‌کردم ودرباب معاودت جناب مسیومنیه‌اصرار کردم و گفتم هیچ چیز تلافی رفتار شارژدافر را نخواهد کرد مگر حضور مسیو و هرقدر جناب ایشان را زود مراجعت دهند همانقدر ترضیه برای ما حاصل خواهد شد . جناب وزیر امور خارجه از بیانات فدوی تعجب میکرد . در جواب همینقدر گفت برای این کار تحقیق لازم است . گفتم نوشتجات از طرفین پس گرفته شده است. حالا هرگاه بمسیودو مارویل بنویسید و از او تحقیق بخواهید ، البته به تقصیر خود اقرار نخواهد کرد . گفت ما راه این چیزها را خوب میدانیم و بعداز تحقیق آنچه لازم است بعمل خواهد آمد. درباب جناب مسیومنیه گفت گویا خیال مراجعت را نداشته باشد ، پیر شده است ، میخواهد استعفا بکند . گفتم خیر اینطور نیست . مسیومنیه خیلی مایل است برفتن ایران . گفت چند وقت است او را ندیده‌ام ، بزودی او را خواهم دید و قرار مراجعت او را خواهم داد . مسیومنیه را دیدم ، تفصیل احوال را گفتم ،ازقراریکه معلوم شد او خودش بی‌میل نیست دوباره بایران بیاید و انشاءالله

بزودی او را راه خواهم انداخت . از مسیو دومارویل یك پوستی کنده‌ام که در هنر هیچ دباغی نبود . بعداز این آدم خواهد شد . درباب پس‌گرفتن نوشتجات در وزارت امور خارجه ایراد میگرفتند و میگفتند بعداز آنکه مأمور یك دولت بآنطورها کاغذ نوشته است کــه او را مقصر میکند چرا آن چنین نوشتجات را پس میدادند . گفتم از بابت این است که‌لکه براسم مأمور دولت فرانسه در ثبت دفاتر ایران نماند . میگفتند پس‌چرا حالا شکایت میکنند . گفتم برای رفع شر شارژدافر . خلاصه مقصود آنها این است که درچنین مقام‌هاکه حق بجانب ماست، نباید برای ملاحظه شأن یك مأمورآنها، آنهم مأمور مفتن، حق بزرگ یك دولت را باطل و بلکه پامال کرد، بیش‌از این ذکری نشد .

* * *

بتاریخ ۳۰ ماه ژانویه با تلگراف عرض کرده بودم که جناب مارشال مکماهون ازریاست جمهوری استعفاکرده و مسیوژول‌کروی که رئیس مجلس وکلای ملت بود در همان روز بجای مارشال‌منصوب شد . مسیو کاملبا نیز بریاست مجلس وکلا سرافراز گردیده حالا دیگر سرکار و رشته عمل جمیع ادارات با جمهوریان است . دلیل استعفای جناب مارشال مکماهون این بود که جمهوریان میخواستند تغییرات عمده داده شود ، باین معنی که هرچه از قدیم نوکر باب در سرکار بود معزول و بجای آنها نوکرباب جدیدکه از هواخواهان جمهوری بوده باشند . بجای آنها تعیین شود و حتی این تکلیف هم‌از جانب آنها شده بود که در اداره لشگر نیز تغییرو تبدیل داده شود. مارشال مکماهون حتی‌المقدور در تبدیل و تغییر نوکر در فقرات جمیع ادارات اهل قلم بآنها یعنی با جمهوریان متابعت میکرد. اما وقتیکه‌درباب تغییرات‌اداره‌لشگر حرف پیش‌آمد ،تکلیف‌جمهوریان

را رد کـــرده از ریاست استعفــا نمود و استعفای او قبول شده ، مسیوکروی را بجای او نصب کردند ٍ حالا این نوع حرکت مارشال را همه کس تحسین میکنند تا به بینیم از دستگاه مسیوکروی چه بیرون خواهدآمد . از قراریکه مذکور میشودگویا این رئیس جدید هم نتواند دوام بکند و عاقبت کار دوباره بسلطنت خواهد رسید . علی‌الحساب درهمه جای فرانسه آرامند و بوی شورش و فتنه از هیچ‌جا بـــروز نکرده است تا بعداز این خداوند عـــالم چه مقدر کرده باشد .

* * *

موافق همین نوشته عالیجاه مسیوهرمان که لفاً ارسال میشود ازبرات سه‌هزاروهفتصد وهفتاد وسه‌لیره ویازده شلینگ وهشت پنس‌که بحواله ذیکلر فرستاده شده بود مبلغ نودوپنج هزارویکصد و سیزده فرانك و پنجاه و پنج سانتیم عاید این فدوی شد . از این تنخواه، موافق دوصورت حسابی‌که یکی ازجانب مسیوفابیوس‌داده شده ، ودیگری خود این فدوی نوشته وهردو رالفاً میفرستم مبلغ هشتاد و یکهزار و دویست و چهل وهشت فرانك وشصت سانتیم از بابت خرید اسباب وملزومات کارخانه‌کاز وکرایهٔآنها ومواجب و مخارج راه خود مسیوفابیوس ومعاون اوکارسازی نموده‌ام ومبلغ سیزده هزاروهشتصد وشصت وچهار فرانك ونودوپنج سانتیم از بابت تتمه قیمت‌بلورآلات وظروف چینی‌وکارد وچنگال وغیره،خود این فدوی برداشته وبمصرف رسانیده است. ازروزی‌که (یعنی در ششم ماه ژانویه) وجه برات مزبور وصول‌شد، مسیوفابیوس بدون فوت یك‌دقیقه مشغول تحویل‌گرفتن وباربندی اسباب و ملزومات کارخانه‌کازشده وبتاریخ۲۶ماه ژانویه‌عازم‌مارسیل‌گشته‌که درآنجا صندوقها را خودش‌گرفته، بعضی را همراه خودبرده‌و برخی‌را از راه بوشهرحمل نماید. قرارشده است‌که‌کرایه‌بارهائی راکه همراه

خود خواهد برد تابادکوبه ازدوازده هزاروهشتصد وهفتادوهفت فرانك ونود سانتیم‌که ازهمان بابت باوکارسازی نموده‌ام خودش بدهد. اما ازآنجائیکه این تنخواه‌کفایت نخواهدکردکه‌کرایه‌بارها ازبادکوبه بانزلی وازآنجا الی‌طهران داده شود لازم است‌که احکام اکیده بعهده حاکم گیلان صادرشود تااینکه در ادای تتمه‌کرایه‌از بادکوبه الی دارالخلافه طهران خودداری ننموده بارها را بزودی بمقصد برساند. درباب‌کرایه بارهائی‌که از راه بوشهر حمل‌میشود چونکه تنخواه موجودکفایت نمی‌کرد وازآنجائیکه حاجی رحیم وجه قیمت‌ماشین‌الکتریسیته راکه‌معادل پنجهزاروددویست‌وپنجاه‌فرانك بوده چهارماه قبل براین بصیغه مساعده ازخودکارسازی نموده و وجه‌مزبوره را بحساب جناب امین‌الملك آورده است، لهذا مبلــغ مزبوروقف این‌کار شدکه کرایه بارهای مزبور درمارسیل‌کارسازی وبارها حمل بوشهر شود، حساب این کرایه و حساب‌های دیــگر باسیوفابیوس است، انشاءالله دروقت ورود بدارالخلافه همه را بنظرحضرت اشرف ارفع بندگانعالی خواهد رسانید. معلوم است طلب جناب امین‌الملك‌که پنجهزار ودویست وپنجاه فرانك است باید منظوروبخود ایشان‌کارسازی شود. درباب این بارها نیزلازم است بحاکم بوشهر اطلاع داده شودکه بمحض ورود آنها راتحویل گرفته، حمل دارالخلافه نماید. عدد صندوقهائی‌کـه باید از راه بادکوبه وهمچنین عدد صندوقهائی‌که باید ازراه بوشهرحمل‌شود، هنوز ازجــانب مسیوفابیوس مشخص نشده است ، هروقت رسید میفرستم. مسیوفابیوس می‌بایستی بابارها دریوم شنبه ۱۶ این‌ماه یعنی پریروز عازم اسلامبول شده باشد، اما تابحال دراین‌باب‌کاغذ از اونرسیده ، ومعلوم نیست‌کارهای خودرا تمام کرده وعازم‌شده است یاخیر، همین‌که خبررسید عزیمت اورا وعدد وحمل‌بارها را

باتنگراف بعرض خواهم رسانید.

***

امتعهٔ دولتی اگسپوزیسیون‌که مقررشده بود درحراج خانهٔ پاریس بفروش برسد ، چنانکه در عریضهٔ سابق معروض داشته بودم بقیمت خیلی خوب فروخته شده و در وقت فروش همه ماها دست بدست داده ، قیمت اسبابها را بطوری بالا می‌بردیم‌که اکثراز آنها برحسب قیمت‌دومقابل فروخته شد. اگرچه ماها قدری‌متضرر شدیم ولی درفروش‌آنها صرفهٔ دولت را بر همه‌چیزمقدم داشتیم و هرگاه این ملاحظه وتدبیر را بکار نبرده بودیم ، چنانکه بنظر بندگانعالی رسیده بود ، این اسبابها که چندان مرغوب‌نبوده واکثر ازآنها را بیدزده ،خراب بوده بهیچوجه‌من‌الوجوه بفروش‌نمیرسید. الحاصل ما خدمت خودرا بکاربردیم ولله‌الحمد نتیجه خوب بدست آمد، باین معنی‌که همه اسبابها به بیست و هشتهزار ونهصد وپنجاه وچهار فرانك فروخته شده مصالح پاویلیون هم بسه هزار وپنجاه فرانك بفروش رفت . آن اسبابی که در شأن دمارس بود به‌پانصد و هفتاد وسه فرانك رسیده است.موافق اسناد وصورت حسابی‌که‌خود حراج باشی و مسیومنیه داده و لفاً انفاذ میشود ، مبلغ بیست‌و سه هزار و دویست ونود و چهار فرانك وچهار سانتیم موافق سند مقرب‌الخاقان میرزا جوادخان ازبابت طلب مسیو منیه کارسازی و مبلغ سه هزار و هشتصد و سی و نه فرانگ و شصت سانتیم خرج و صرف حراج خانه وچاپ انتشار نامه‌ها وکرایه اطاق حراجخانه و اجرت یك نفرعامل وغیره‌شده‌است‌که جمعاً معادل بیست وهفتهزار ویکصد وسی فرانگ وچهارسانتیم بوده باشد. این مبلغ خرج، که ازمبلغ فروش موضوع میشود، پنجهزار وچهارصد و چهل و دو فرانگ است، استدعا دارم یاازبابت حساب گراند هتل ویااینکه از

بابت مخارج سفر روم و ولادی قفقاز و وین محسوب فــرمایند تا اینکه پیش ازاین بواسطه نرسیدن طلب فدوی از دیوان اعلی دچار ضرر و خسارت نشوم . بوحدت خداوند قسم است که هرگاه این تدبیرها را بکار نبرده و در فروش خود را دچار خسارت نکرده بودم، اسباب دولتی باین قیمت فروخته نمی‌شد. حالاکه صرفهٔ دیوان را برضررخودم مقدم داشته‌ام، انصاف نیست‌که این تنخواه جزئی ازبابت مطالبات خودم محسوب نشود. درهرصورت این پنجهزارو وچهار صد وچهل و دو فرانك را ازبابت قروضم پرداختم، حــالا دیگر بعد ازملاحظهٔ حالت فدوی بازهم اختیار با اولیای دولت ابد مدت علیه است .

عریضجات مورخه ٦ شهرجمادی‌الاول ۱۲۹٦ نمره ۱۳۵ مشتمل بر دو طغرا

خداوندگارا سه روز قبل براین، مسیو الیون‌کاغذی بفدوی نوشته و درضمن آن خواهش میکندکه امتداد موعد قرارنامه را که برای تشکیل‌کمپانیه لازم است از اولیای دولت علیه استدعا نمایم. چنانکه از مضمون کاغذ مزبور استنباط خواهند فرمود ، پیش از وصول قرارنامه. یك جماعت خوب بواسطهٔ دیررسیدن قرارنامه از دست او رفت . حالا رشته عمل راه آهن بیك جماعت دیگر بسته‌شده است واز مدت چهارماه شب و روز مشغول گفتگو و فراهم آوردن اسباب‌کار بوده ومی‌باشند وچون انجام چنین امر مهمی در وهلــه اول خالی از اشکال نیست و از آنجائیکه تدبیرات خارق‌العاده باید بکار برده بشود تا اسباب‌پیشرفت این‌کارفراهم بیاید وچونکه‌برای حل‌کردن اشکالات وقت لازم است، نظربچنین احوال محتمل است‌که آن ششماهی که برای تشکیل کمپانیه در قرار نامه قید شده است

برای انجام اینکارکافی نباشد. دراینصورت امتداد موعد مزبور لازم می‌آید وچون‌میدانم رآی جهان آرای بندگان اعلیحضرت‌اقدس شاهنشاهی‌روحنا فداه‌بساختن راه‌آهن‌درممالك محروسه‌تعلق دارد، لهذا استدعا مینمایم‌که برای تسهیل این عمل و پیشرفت تدبیرات لازمه موعد مزبوررا شش ماه دیگر امتداد بدهند. یقین دارم‌که بمحض وصول خبرامتداد مدت مزبور تدبیرات مسیوالیون‌وشرکای او بیشترازپیشتر رونق خواهد گرفت واین کاری‌که درنظرمردم محل اعتماد نیست جلوه‌گرخواهد بود، زیرا که برهمه معلوم‌خواهد شدکه دولت ایران طالب ترقی وبه‌پیشرفت عمل راه‌آهن مایل و راغب است ومیداندکه دراین جور کارهای بزرگ مهلت جایز است. درهمه جا دیده شده است‌که دولتها دراین جور مسائل مراعات میکنند ومهلت میدهند. حالا جای آن است‌که ششماه دیگر برای تشکیل کمپانیه به‌مسیو الیون مهلت اعطا شودکه بتواند از عهده انجام چنین کار بزرگ برآید. برای تشویق و ترغیب او وشرکای او لازم است‌که جواب اولیای دولت علیه زود بآنها برسد ، دراین صورت مستدعی‌ام‌که بعد ازملاحظهٔ این عریضه، تصدیق آنرا با تلگراف اعلام فرمایند تا اینکه درپیشرفت عمل راه‌آهن تأخیرواقع نشود .

* * *

عالیجاه مقرب‌الحضرة میرزا محمد دکتر کرمانشهانی با وجود اینکه در ایران از جمله فضلای نامی و معالجین ماهر و معتبر بود، همینقدر که بقوت دانش چشمش روشنترشد بآن معلومات ناقص قناعت ننموده محض تکمیل علوم واعمال متعلقه بطبابت‌قریب بسه سال است‌که ازعیال و اولاد و زندگانی خود دست کشیده و بشهر پاریس آمده است و از روزیکه وارد اینجا گردیده آنی از تحصیل

غفلت نورزیده وبجهد وغیرت مشغول تکمیل تحصیلات خود بوده است، بطوریکه از فضل الهی ومرحمت اولیای دولت علیه جمیع امتحانات دکتری را بوجه احسن داده و درحضورمعلمین بزرگ، مایه روسفیدی و سربلندی ملت ایرانگردیده و درجه تحصیل را بجائی رسانیده استکه نه‌تنها سمت تعلیم وتفوق برهمه اطبای ایران پیدا نموده است ، بلکه برابری با اطبای ماهر فرنگستان میکند و درحقیقت وجود چنین شخص عالم‌کاملی محترم و واجب الرعایه است و یقین استکه از وجود او کارهای عمده ساخته‌میشود وبعد ازمراجعت بایران بکاردولت وملت خواهد خورد و مصدر خدمات بزرگ خواهد شد. اما برای رسیدن فواید ونتایج تحصیل وزحمات مشارالیه بملت و دولت، اسباب متعلق بطبابت وجراحی لازم است. بدبختانه شخصاً استطاعت ندارد وآنچه داشت همه را در این راه بمصرف رسانیده است ، حالا بجز دولت علیه امید دیگر ندارد وچون میدانم این قبیل اشخاص قابل وکامل کمیاب هستند و از وجود آنها کار های مفید برای دولت و ملت حاصل خواهد شد لهذا ازتکالیف شخصی وفرایض مأموریتی خود میدانم‌که ازاولیای دولت علیه استدعا نمایم‌که موافق مضمون مراسله‌که باین فدوی نوشته است واینك لفاً انفاذ حضورمبارك میشود. تنخواه‌که قابل شان دولت باشد برای او فرستاده بشود که باطلاع این سفارت اسبابهائی‌که لازم دارد ابتیاع شود وخودش هم ازاینجا فارغ شده بعزم هرچه تمامتر بخاك بوس آستان مبارك بشتابد .

عریضه مورخه ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۲۹٦ نمره ۱۳٦ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا دریوم پنجشنبه ۱٦شهرحال‌که مطابق۸ماه مه فرنگی بوده باشد، علیا حضرت ملکه اسپانیا شمشیر تعارفی را که

برسم هدیه برای سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنافداه باولین زرگرهای پاریس داده تمام کرده بودند، بتوسط رئیس دربار ودونفر دیگرازاتباع کشیك خانه به این سفارتخانه فرستاده بودند. فدوی نیز بمحض ورود حضرات، آنها را استقبال نموده وشمشیر را که درجعبه بود بادوغلاف سفری وحضری، با کمال احترام قبول وتعهد کردم که بی‌عیب بخاکپای جواهر آسای مبارك برسانم. این شمشیر خیلی خوب زرگری شده وسردستهٔ آن‌که تاج کیانی دارد و همچنین علامت شیروخورشیدوعلامت دولت اسپانیا و اسم اعلیحضرت اقدس همایونی و اسم ملکه مکلل بجواهر است ، باید بیکهزار و پانصد تومان وبلکه برای ملکه بیشتر هم تمام شده باشد. خلاصه شمشیر بسیار قطعــه است و لایق وجــود مبارك است و انشاءالله بمبارکی وسعادت استعمال خواهــد شد . چون وسیلهٔ فرستادن در دست نبود، لهذا درهمین روز دادهم از چوب سفید هم جعبه ساختند و روی آنرا مشمع نموده بتوسط سفارت روس نزد مقرب الخاقان میرزا اسدالله‌خان شارژدافر دولت علیه مقیم پطربورغ فرستاده‌ام ومراسله هم بایشان نوشتم وخواهش کردم که بمحض وصول، زحمت کشیده ازراه حــاجی ترخان و رشت انفاذ دارالخلافه نماید. کلید جعبه شمشیررا اینك درجوف همین پاکت انفاذ میدارم و استدعــا مینمایم وصول آنرا مرقوم فرمایند تااینکه از رسیدن آن و شمشیر اطمینان حاصل شود. آن دونفرکــه همراه رئیس دربار ملکه آمــده بودند، گویا هردو توقع نشان داشتند. بیك زبان خوش بآنها فهماندم که زحمت آنها بی‌اجر نخواهدماند، البته هرگاه بیکی ازدرجه چهارم، وبآن دیگری ازدرجه پنجم نشان مرحمت شود خیلی بجااست. اسامی را جسارت نکردم بخواهم. بعدازرسیدن فرمان درهمین‌جا اسم آنها را می‌توان در فرمان نوشت. نشان رئیس دربارملکه و آن شخص

دیگر که اسم او را سابقا فرستاده‌ام باید مرحمت شود. البته درمقابل این شمشیر لازم است که ازجانب سنی‌الجوانب بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی یك هدیهٔ برای ملکه فرستاده شود، محض یادآوری عرض شد، دیگر اختیار بااولیای دولت علیه است. پاکت علیاحضرت ملکه را نیز که بحضور مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی باشمشیر فرستاده بودند، اینك لفا انفاذ میشود که بنظر انور برسد.

عریضه مورخه ٤ جمادی‌الثانیه ۱۲۹٦ نمره ۱۳۷ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا تعلیقجات رأفت آیات که درتاریخ ۲۱ ماه آوریل درباب تعیین قیمت اسباب ساختن فشنگ فلزی برای تفنگ ورندل بزبان فرانسه شرف صدور یافته بود. در هفته گذشته عز وصول بخشید و بمجرد وصول حسب‌الاشاره بکوماندان روژ رئیس کارخانه فشنگ‌سازی پوتو و همچنین بمسیو تریونه وکیل کارخانه کرنوود و بالی کاغذ مفصلی نوشته واطلاعات لازمه را ازایشان خواستم و حضرات موافق سئوالاتی که ازآنها شده بود جواب کافی نوشته ودر همین دو سه روز نزد فدوی آوردند. اصل کاغذهای آنها بانقشه و صورت قیمت اسباب فشنگ‌سازی اینك عینا درلف همین پاکت انفاذ حضور میشودوچون اطلاعاتیکه درضمن مراسلات خودشان داده‌اند، مستغنی ازتفسیر است بنا علیه بهمین مختصر اکتفا شده اما درباب فقره استادی که باید این اسباب فشنگ سازی را درایران بکاربرد. کوماندان روژچنانکه در کاغذ خودش می‌نویسد، اصرار داردکه استادمزبور دروین درکارخانه روت فشنگ‌ساز دولت نمسه ویااینکه درلندن ویااینکه در پاریس اجیر شود وباید استاد مزبور در وقتی از جانب دولت علیه اجیر بشود که بتواند خودش بکارخانه

کرنوودوباتلی رفته،اسبابها را بعدازامتحان‌تحویل‌بگیرد واعتقاد اواین است‌که هرگاه استاد سررشته‌دار نباشد همه زحمتها و بلکه پول دولت بهدرخواهد رفت. یك نصیحت دیگر مشارالیه هم این است‌که برای این اسبابهای فشنگسازی‌که بواسطه‌آنها باید ازده هزار الی بیست‌هزار فشنگ ساخته بشود، باید یك‌اسباب بخارهم خرید والاهرگاه این اسبابهارا بادست بکارببرنددر روزی بیش‌از سه هزارفشنگ نمی‌توان تمام‌کرد .کوماندان روژآدم بسیار قابل است وهرچه میگوید ازروی عقل و بصیرت و خیرخواهی است و اعقادم این‌است‌که برای‌تکمیل این‌عمل باید بحرف مشارالیه‌گوش داد. عرض دیگرهم این است‌که این شخص برای ما خیلی زحمت کشیده است ولازم‌بود درهمان روزی‌که بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه بکارخانه فشنگسازی پوتو تشریف برده بودند نشان برای اومرحمت شود .چون درآنوقت این‌التفات درحق او مبذول نشده است وچون در اطلاعاتیکه داده است خیلی زحمتهاکشیده است جای آن است‌که حالا نشان ازدرجه سیم درباره اوعنایت شود.

٤ شهر جمادی‌الثانی

عریضجات مورخهٔ ۲۱ شهر جمادی‌الثانیه ۱۲۹۶ نمرهٔ ۱۳۸ مشتمل برسه طغرا

خداوندگاراچهارطغرا تعلیقه‌که بتاریخ ۱۳شهرجمادی‌الاول درجواب عریضجات‌مورخه۸ و ۱۱شهرربیع‌الثانی‌فدوی شرف‌صدور یافته بود، عزوصول بخشید. درباب مطالب مندرجه آنهاکــه دایر بتأخیر افتادن سفر علیاحضرت ملکه اسپانیا و گذشتن عمل طلب فرانسها بود، ازقراردستورالعمل رفتارشد. اما درباب مطالب‌دیگر که‌ازمدت پنج‌ماه معروض‌شده است‌تابحال‌جواب نرسیده ونمیدانم

جواب مردم را چه بگویم. استدعا دارم قدغن فرمایندکه عریضجات فدوی‌که درمدت این پنج وشش‌ماه معروض‌شده است مرور وجواب، آنها مرقوم‌شود تااینکه تکلیف‌فدوی درپیش‌ارباب رجوع‌معلوم‌شود.

* * *

یك بسته پاکت‌که تاریخ آن ازدوازدهم ماه مه درباب حرکات ناملایم مسیومارویل بزبان فرانسه مرقوم شده بود،درهفته‌گذشته شرف وصول ارزانی داشت. بمحض زیارت فی‌الفور رفته، جناب مسیودادنکتون‌را ملاقات نموده وشرح احوال را چنانکه بایدوشاید حالی نموده وحتی تعلیقه حضرت اشرف‌ارفع بندگانعالی را برای ایشان خوانـدم ودرباب احضارمسیومارویل وتعیین وزیر مختار جدید خیلی ایستادگی‌کردم. جناب معزی‌الیه ازحالت مارویل‌خیلی تعجب‌کرد وگفت افسوس میخورم ازاینکه مسیومنیه را نتوانست روانه‌کنم و از حسن اتفاق بودکه رفتن او موقوف شد والا چنانکه میدانید باین ناخوشی‌که باو عارض شده است در راه تلف میشد ، اما درفکرانتخاب یك مأموردیگر هستم وانشاءالله درهمین روزها خبر آن را بشما میدهم. باوصف این احوال. بازهم درتعیین مأمور جدید تاکید زیاد کردم‌که زود روانه بشود . گفت بشما اطمینان میدهم‌که درهمین روزها مأمور خوبی برای ایران تعیین خواهد شد وشما می‌توانید این وعده مرا بدولت خودتان اطـلاع بدهید . از قراریکه معلوم میشود. دروزارت امورخارجه دراحضار مارویل و تعیین مأمور جدیـد خیلی تعجیل دارند و فدوی نیز حتی‌المقدور تاکیدات لازمه‌را بعمل‌آورده وخواهدآورد. مسیومنیه‌خیلی‌ناخوش یعنی نزدیك بمردن‌بود. حالاقدری بهتراست. خدا صحتش بدهد، زیراکه آدم خیلی خوبی‌است. چندین دفعه بعیادت اورفته‌ام. از التفاتهای اولیای‌دولت‌علیه‌کمال رضامندی‌را دارد. بحضورحضرت

اشرف ارفع بندگانعالی مخصوصاً عرض بندگی وارادت میرساند.
مسیوروششوار درهایلتی مرد ازتب زرد وآن نوکر ایرانی یعنی محمد ابراهیم‌که چند سال بااو بوده اوهم ازآن ناخوشی درهمانجا وفات کرده است .

* * *

بتاریخ ۲۹مه باینمضمون تلگراف عرض شد: (جماعت غیر رسمی تشکیل شده مهندسین را روانه خواهد کردکه اولا راه را ملاحظه نمایندو بعدازآن موافق‌قانون فرانسه‌کمپانیه‌شرعا برقرار خواهد نمود. الیون منتظر اجازه عالی است تااینکه فوراً مهندسین را روانه نماید) مسیوالیون وفدوی هرگز راضی نبودیم‌که بآن مضمون تلگراف عرض ولی اجزای جماعت مزبور برای تحصیل اطمینان بفرستادن چنین تلگرام را مخابره‌کردند. امابعداز ارسال آن مطلع شدند که عرض چنین مطلب هیچ لازم نبود. زیراکه موافق قرارنامه برای تشکیل کمپانیه ششماه و برای ملاحظه راه هفت ماه مهلت دارند و چون حالا مهندسین راه میفرستند لازم نبود اجازه بخواهند . خیال ظاهری همین بودکه عرض شد . اما گویا باطناً میخواستند از حالت اولیای دولت علیه بطوریقین اطمینان حاصل کنند، تا اینکه معلوم شودکه آیا اهالی ایران به‌پیشرفت عمل راه آهن مساعدت دارند و بساختن آن مایل هستند یا خیر و همچنین میخواستند بفهمندکه‌آیا امتداد مدت ششماه‌که‌ازدولت علیه‌استدعا شده است بکمپانیه اعطاخواهدشد یانه. بدبختانه جواب نرسید واز آنجائی‌که اینها طالب این عمل هستند و چون یقین دارندکه‌اولیای دولت علیه امتداد مدت مزبور را ازآنها مضایقه نخواهد کرد. لهذا سه چهار روز بعداز فرستادن تلگرام مزبور بارسال تلگرام ثانی‌که تاریخ آن از اول ماه ژون و باینمضمون بود فدوی راتکلیف نمودند: (برای رفع اشتباهی‌که درمضمون تلگرام سابق واقع‌شده بود مأمورم حضرت اشرف ارفع‌را اطلاع‌بدهم‌که مهندسین‌عنقریب

روانه خواهند شد) . امروز دوازده روزاست‌که این تلگرام ثانی فرستاده شده است ولی‌نه‌جواب‌آن دو تلگرام رسید ونه خبرامتداد مدت ششماهی‌که دو ماه قبل براین در جزو عرایض این سفارت استدعا شده بود . باوصف‌این‌احوال . مسیوالیون بنا بوعدهائی که باوداده‌ام از نیت اولیای دولت علیه در پیشرفت عمل‌راه‌آهن مأیوس نشده . بهمت تمام تدارك مهندسین را دیده ودرهمین چند روز روانه خواهد نمود . انشاءالله همین که مهندسین روانه شدند مژده عزیمت آنها را باتلگراف بعرض خواهم رسانید و مستدعی‌ام بعداز وصول خبر عزیمت آنها مرحمت نموده بحاکم رشت و بهرجانیکه لازم است احکام لازمه را در سفارش وتقویت عمل آنها صادر فرموده. قدغن‌اکید فرمایند تااینکه بعداز ورود بخاك ایران برای‌آنها معطلی روندهد وبآسودگی مشغول ملاحظات خود بوده. بتوانند مأموریت خودرا بخوبی وموافق قاعده سرانجام بدهند. چون برای‌پیشرفت این‌عمل زباندان لازم‌است، مسیوالیون کتابچی را همراه مهندسین خواهد فرستاد وکتابچی مأموریت دارد که بعداز ورود برشت خودرا بدارالخلافه برساند ومطالب لازمه را بعرض حضورحضرت اشرف ارفع بندگانعالی برساند، تااینکه بصلاحدید و تقویت‌کریمانه علیه عالیه این عمل خیرکه کلید و مفتاح ترقیات‌آتیه‌خواهدبودازفضل‌خدای‌متعال‌وازیمن‌تربیت‌بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه واز همت و غیرت وخیر-خواهی اشرف اکرم بمبارکی وسعادت سرانجام بگیرد.

۲۱ شهر جمادی‌الاخر ۱۲۹۶

عریضهٔ مورخه پنجم شهر رجب ۱۲۹۶ نمره ۱۳۹ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا مهندسین راه‌آهن عازم شدند. انشاءالله عنقریب وارد مقصد خواهد شد . مسیو الیون، الیوم که پنجم رجب است

مسیوکتابچی را نیز ازجانب خود بدارالخلافه روانه مینماید کـه
برای سهولت عمل همه وقت ملتوم رکاب بوده و درانجام خدمات
مـربوطه حاضر و مهیا باشد . مسیوالیون عریضه بحضور مبارك
عرض‌کرده و بعضی‌پیغامات باو داده است‌که بعرض حضور برساند.
خیال او درباب ساختن راه‌آهن، خدمتگذاری است و درحقیقت‌بااین
حالت ایام ، در فرستان مهندسین هنرها بکار برده است و باعتقاد
مردم اینجا بهمین واسطه تکلیف خودرابعمل‌آورده‌است. حالادرعالم
دولت وملت خواهی باید اولیای‌دولت علیه نیزدرپیشرفت وسهولت
عمل راه‌آهن اهتمامات خود را بکار ببرند تا اینکه از برکت و یمن
تربیت آنها، این راه‌آهن‌که متضمن منافع وفوایدکلیه خواهد شد
درایران رواج بگیرد وراه بیفتد. کتابچی درباب شراکت‌ایرانی‌ها
در استقراض وجوهات راه‌آهن مأموراست عرایض مسیو الیون را
بعرض حضور عـالی برساند . هرگـاه اجـرای خیالات مشارالیه
بحالت حالیه ایرانی‌ها منافات نداشته باشد، چه عیب دارد ماها هم
در ساختن راه آهن شرکت و اعانت نمائیم . خلاصه مقصود این‌است
که این عمل پیشرفت بکند. البته اولیای دولت علیه‌اسباب پیشرفت
اینگونه کارها را بهتر میدانند و راهنمائی را بهتر ازهمه کسی
خواهند کرد. حامل این عریضه خود کتابچی است. عرایض خود را
موافق دستورالعمل‌که دارد شخصا بعرض خواهد رسانید. چون در
این عمل راه‌آهن خیلی زحمت‌کشیده است وازهمـه بابت مستحق
هرگونه الطاف ومراحم اولیای دولت علیه شده است، لهذا استدعا
مینمایم که التفات خود را در حق مشارالیه دریغ و مضایقه‌ننموده
بطوری او را سرافراز فرمایند که دربین امثال و مقـارن همیشا
سرافراز و مباهی باشد . ٥ شهر رجب ۱۲۹٦

(۲۰۰)

جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

مسأله هرموز در روابط ایران و پرتغال

- قسمت سوم -

هشت سال بعد یعنی درسال ۱۰۹۹ ه (۱۶۸۸) نیز قرارداد دیگری درباره تجارتخانه کنگ منعقد گردید و براثر آن، تعهدات قرارداد سال ۱۰۳۹ بار دیگر تأیید شد . بدین ترتیب بندر کنگ بندری مهم وازمراکز معتبر بازرگانی خلیج فارس گردید وبازرگانان ومردم مختلف ازملل ونقاط گوناگون در آنجا جمع شدند.[410]

اما پرتغالیها بتدریج درخلیج فارس بامشکلات ودشواریهائی مواجه شده بودند ودرنتیجه، درسال ۱۱۰۴ هجری (۱۶۹۳) ، مجبورشدند تجارتخانه خود را دربصره به بندند.[411] این است که بازبه هرموزچشم دوختند، منتهی اینکه این بار می خواستند «بدون قطع روابط با ایران»[412] این مقصود صورت گیرد.

ازحسن تصادف، طولی نکشید اعراب مسقط به بندر کنگ حمله برده آنجا را غارت کردند (جمادی الاول ـ جمادی الثانی ۱۱۰۶) وانگلیسیها وهلندیها باآنکه نیرو و کشتی کافی درخلیج

۴۱۰ـ جملی کارری به استناد مشهودات خود دراین باره نوشته است «بندر لنگه قریب ده هزار نفر سکنه دارد که از مغربی، هندی، عرب، جهود وارمنی تشکیل یافته است وارامنه بهترین دکانها و تجارتخانه هارا دراختیار دارند» (ص۱۹۵ ترجمه فارسی).

۴۱۱ـ مجموعه اسناد عمومی شماره ۶۸۲۷ در کتابخانه ملی لیسبون، برگ ۱۲ (ماتوش، ص ۳۳۰) ـ ومجموعه Azul 512 برگ ۹ درکتابخانه فرهنگستان علوم لیسبون (ماتوش، ص ۳۳۰).

۴۱۲ـ نامهٔ مورخه سوم دسامبر ۱۶۹۳ نایب السلطنه هند به پادشاه پرتغال که عین عبارت نایب السلطنه این است «Sem romper Com O Persa» (مجموعه ۶۸۲۷ اسناد عمومی درکتابخانهٔ ملی لیسبون) و این نظر عیناً طی نامه مورخه ۱۸ ماه مارس ۱۶۹۵ پادشاه پرتغال (دم پدرو دوم) نیز تأیید گردید (فهرست ماتوش ، ص ۳۳۰)

فارس داشتند معهذا برای سرکوبی ودفع اعراب مسقط حاضر به همکاری باایران نشدند [413] نایب‌السلطنه پرتغال در هند که درانتظار فرصتی مناسب بود تارابطه نزدیکتری با دربار ایران برقرار کند، [414] موقع را مغتنم شمرده آمادگی دولت پرتغال را برای همکاری با نیروی ایران اعلام نمود [415]

به دنبال این وضع ، نامه‌هائی بین شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) ونایب‌السلطنه پرتغال مبادله شد [416] وسرانجام متن قرارداد اتحادی دربارهٔ همکاری نیروی نظامی دو کشور تهیه گردید (۱۱۰۷ برابر با ۱۶۹۵)

خلاصهٔ مواد این قرارداد به طوریکه ژان اوبن در مقدمهٔ سفرنامهٔ گوربویره ازاقبدالکو، ازاسناد پرتغالی، نقل نموده چنین است

«ایران نیروی نظامی رسمی خود را مجهز خواهد نمود وپرتغالیها دسته‌ای برای لشکرکشی علیه عمان آماده خواهند کرد ونیزشش

۴۱۳- اوبن (ژان)، مقدمهٔ سفرنامه ، ص ۱۵

۴۱۴- دم پدرو آنتونیو دو نورونها D. Pedro Antonio de Noronha درنامه‌ای به تاریخ ۸ دسامبر ۱۶۹۵ (اول جمادی‌الاول ۱۱۰۷ ه) که به پادشاه اسپانیا و پرتغال نوشته‌است، می‌نویسد «برقراری‌ارتباط باهرموز بازیک بینی ودقت وهمچنین طرفیت وزیرکی میخواهد» (فهرست ماتوش ص ۲۳۱)

۴۱۵- ژان اوبن: مقدمه سفرنامه، ص ۱۴. به نامه های مورخ اول ژانویه و۱۸ مارس ۱۶۹۶ نایب السلطنه به پادشاه پرتغال نیز رجوع کنید (ماتوس ص ۲۳۱ و۲۳۲)

۴۱۶- ر.ک به فهرست ماتوش که خلاصه‌ای ازنامه مورخ ژوئن ۱۶۹۵ شاه سلطان حسین راکه در پاسخ نامه نایب السلطنه هند میباشد ازمجموعهٔ Azul 512 برگ ۱۲۳، درکتابخانه فرهنگستان علوم لیسبون نقل نموده است (ص ۲۳۱)

کشتی باروئی برای دفاع از بندر کنگ خواهند ساخت. کشتی های کنگ که متعلق به بازرگانان ایرانی هستند به گروه ناوگان پرتغالی خواهند پیوست وتا پایان جنگ زیرامر و فرماندهی پرتغالیها خواهند بود. پادشاه ایران نفرات لازم را برای انجام امور مربوط به گروه ناوگان پرتغالیها دراختیار خواهد گذاشت و به علاوه برای هراردو کشی سالیانه مبلغی معادل با دوهزار تومان به عنوان کمك هزینه خواهد پرداخت.

«در تمام موارد که ناوگان پرتغالی و کشتی‌های ایرانی متفقاً بااعراب مسقط برخورد می کنند، کشتی‌هائی که اسیر می‌شوند به پرتغالیها اختصاص خواهند داشت ومحمولات آنها برحسب مقررات پرتغال میان پرتغالیها و ایرانیها تقسیم می‌شود. تمام بندرهای عربی که به‌وسیلهٔ ارتش‌ایران تصرف می گردد به‌ایران تعلق خواهد یافت، بجز بندر مسقط که از آن دولت پرتغال خواهد شد ودر کلیهٔ این بنادر، ایران به پرتغال اجازهٔ تأسیس تجارتخانه‌ها ودفاتر بازرگانی مشابه تجارتخانه کنگ خواهد داد.

« طرفین قرارداد، متعهد می‌شوند که به تنهائی [بااعراب] صلح نکنند وهمچنین باب اتحاد باملل دیگر نگشایند شاه ایران می‌پذیرد که به اروپائیانی که در بنادر ایران تجارتخانه وتأسیساتی دارند قدغن نماید باروت و مهمات جنگی به اهالی عمان نفروشند.» [۴۱۷]

۴۱۷ــ مقدمهٔ سفرنامه گرگوریوفیدالگو، ص ۱۵ــ متن کامل این قرارداد بزبان پرتغالی درپایان سفرنامهٔ گرگوریوپرهیرافیدالگو درج شده است (ضمیمه I آن‌کتاب از ص ۹۵ تا ۹۷)

پس از توافق در مواد قرارداد. نایب السلطنه هندوستان سفیری بدربار شاه سلطان حسین فرستاد تا متن قرارداد را بـه امضای پادشاه ایران برساند این سفیر که گرگوریو پریرا فیدالگو Grègorio Preira Fidalgo نام داشت با دستور العملی از جانب نایب السلطنه پرتغال، در ۱۶ شعبان ۱۱۰۷ از گوآ ، مرکز هند پرتغال، به سوی ایران حرکت کرد و در ۲۹ شوال همان سال به کنگ رسید[۴۱۸]

اینک خلاصه دستور العمل محرمانه ای را که نایب السلطنه هند پرتغال در تاریخ ۲۰ مارس ۱۶۹۶ (۱۵ شعبان ۱۱۰۷) به فرمانده کشتی های پرتغالی در دریای عمان وخلیج فارس درباره همکاری با ایران فرستاده است ، چون حاوی نکاتی مهم وجالب است در این جا نقل می کنیم

وبه محض رسیدن بـه بندر کنگ هرموز ، امام مسقط به شمـا پیشنهاد صلح می کند وشما درپاسخ اوخواهید گفت کـه برای کمك به دوست خودمان پادشاه ایران، درجنگی که قصد دارد

۴۱۸ ــ سفارت فیدالگو. ترجمه ژان اوبن ص ۲۹ و۳۱ ــ خلاصه دستورالعمل مورخ ۱۵ شعبان ۱۱۰۷ نایب السلطنه هند به گرگوریو فیدالگو در فهرست مآخذ نقل شده است (ر . ك به ص ۳۳۲) وژان اوبن آنرا درمقدمه سفرنامه فیدالگو آورده است ومتن پرتغالی آن هم درآخر سفرنامه ازص ۹۸ تاص ۱۲۴ موجود است (ضمیمه II) . بموجب مفاد این دستورالعمل ، فیدالگومأموریت داشت در اصفهان درباره چند مسألهٔ دیگر نیز اقدام کند : اولا با شاهزاده محمد اکبر پسر او رنگ زیب که ازسال ۱۰۹۲ (۱۶۸۳) به دربارشاه سلطان حسین پناهنده شده بود، وارد مذاکره شده، دربارهٔ جانشینی اوبرای سلطنت هند، بعد ازپدرش اورنگ زیب که درحدود هشتاد سال عمر داشت گفتگو کند وبه او برای رسیدن به سلطنت وعدهٔ هرگونه کمك بدهد. ثانیاً ازسفرای اروپائی دردربار ایران خواهش کندکه شاه ایران رابه قطع رابطه باترکها راضی نمایند (ر.ك به مقدمهٔ سفرنامه ص ۱۸ــ۱۶)

علیه امام مسقط آغاز کند ، آماده‌ایم وما پرتغالیها باامام مسقط پیش ازآنکه اوجلب رضایت خاطر پادشاه ایران را نموده‌باشد قرارداد صلحی نخواهیم بست . همچنین ، دریاسالار مأموریت دارد که باپادشاه ایران علیه امام مسقط همکاری نزدیك وجدی بکند واورا درجریان پیشنهاد امام مسقط نیز بگذارد.»[۴۱۹]

ژان اوبن در مقدمه‌ای که برترجمه سفرنامه گرگوریو - پره‌یرا فیدالگو نوشته است ، در توجیه علت این همکاری ، از قول باکسر C. R. Boxer [۴۲۰] می‌نویسد، پرتغالیها تنها به‌خاطر گرفتن انتقام از کشتی‌های اعراب عمان که همواره به مومباسا Mombaça فشارمی‌آوردند وهمچنین برای آنکه‌تجدید وجودی درخلیج فارس کرده باشند ، همکاری باایران را پذیرفتند.[۴۲۱] ولی باید یادآور شد که مقصود اصلی واساسی آنها دست یافتن به هرموز بود وحمله اعراب مسقط خود بهانه‌ای شد که آنرا مغتنم شمردند ، به ویژه که در دستورالعمل نایب‌السلطنه هند به گرگوریوفیدالگو هم ماده ای می‌بینیم مبنی بر اینکه سفیر به دولت ایران اعلام کند «پرتغالیها تعداد بیشتری کشتی وناو برای دفاع هند و کنگ خواهند فرستاد، مشروط براینکه پناهگاه وجای‌امن‌تری از کنگ‌به‌آنها واگذارشود واین‌چنین محلی را درهرموز می‌توان یافت» سپس به سفیرتوصیه شده‌بود

۴۱۹ـ نقل ازفهرست ماتوش: ص ۳۳۳ ومتن کامل آن بزبان پرتغالی درپایان ترجمهٔ فرانسوی سفرنامه گرگوریوپره یرافیدالگو بچاپ رسیده است (ضمیمه III ، ازص ۱۲۵ تاص ۱۲۸)

۴۲۰ـ درکتاب «پرتغالی ها درمومباسا» چاپ لندن سال ۱۹۶۰

۴۲۱ـ مقدمهٔ سفرنامه ص ۱۴

«برای اینکه این پیشنهاد درمخاطبان ایجاد نگرانی نکند باید درپیشنهاد خود نهایت حزم واحتیاط را رعایت کنند.»[422]

بهرحال گرگور یوفیدالگو در ۹ ذی‌حجه ۱۱۰۷ (۱۰ ژوییه ۱۶۹۶) از کنگ عزیمت[423] و درپنجم ربیع‌الثانی ۱۱۰۸ (اول نوامبر) با مراسم ونشریفات با شکوهی وارد اصفهان[424] شد. بهنگام ورود او، شاه دراصفهان نبود و ۳۸ روز بعد، در ۱۳ جمادی‌الاول (برابر با ۸ دسامبر ۱۶۹۶) به پایتخت بازگشت[425] وپس از پانزده روز (۲۸ جمادی‌الاول=۲۳ دسامبر) سفیر را به حضور پذیرفت[426] ولی این شرفیابی برخلاف انتظار سفیر، چندان امید بخش نبود زیرا شاه در پایان ملاقات خود گفت «قرارداد فیمابین، احتمال به مرحلهٔ اجرا گذارده نمی‌شود زیرا درطول راههائی که ارتش باید از آنجا بگذرد آب وخواربار موجودنیست»[427] وشاه همین موضوع را نیز درضمن نامه‌ای به نایب‌السلطنه هند نوشت[428]

۴۲۲ــ همان مدرك ص ۱۷

۴۲۳ــ متن سفرنامه ص ۳۵

۴۲۴ــ متن سفرنامه گرگوریوفیدالگو ص ۵۱ ومقدمهٔ سفرنامه ص ۱۸. گرگوریوفیدالگو شرح این مراسم وتشریفات را به تفصیل درسفرنامه خود آورده است (در ص ۵۱ و ص ۵۲)

۴۲۵ــ متن سفرنامه، ص ۵۵ ومقدمهٔ سفرنامه ص ۱۹

۴۲۶ــ متن سفرنامه، ص۵۷ ومقدمهٔ سفرنامه ص ۱۹. تفصیل این شرفیابی درصفحات ۵۹ــ۵۷ متن آمده است.

۴۲۷ــ متن سفرنامه، ص ۵۷

۴۲۸ــ فهرست ماتوش: ص ۳۳۵، نقل ازجلد ۴۳۹ مجموعهٔ Pombalina صفحات ۳۱۹ــ۳۱۷ــ۳۱۵.

درطول پنج ماه و چند روزی که سفیر پرتغال در اصفهان بود سه‌بار به حضور شاه بار یافت[429] و چندین بار باصدراعظم ملاقات نمود[430] ودر کلیه این ملاقاتها دربارهٔ اجرای موادقرارداد وتحکیم روابط بین دولتین مذاکره شد. اما نتیجه‌ای بدست نیامد وتلاش اوبرای اینکه قرارداد رابه امضاء وتصویب برساند باشکست روبروشد وسرانجام محقق گردید که همکاری نظامی ایران و پرتغال انجام شدنی نیست.[431]

فیدالگودربیان علل انصراف دولت ایران ازهمکاری نظامی با پرتغال، با آنکه نیروی نظامی خودرا تاکازرون نیز فرستاده بودند، نکاتی چند ازقبیل رسیدن فصل زمستان، درپیش بودن سرمای شدید، بسته‌شدن راهها، نبودن آذوقهٔ کافی برای لشکر کشی وبالاخره،[432] اتحاد اعراب مسقط با بلوچها که درصورت حمله نیروی نظامی ایران وپرتغال به مسقط، بلوچها تا حدود لار و شیرازرا مورد حمله ودستبرد وغارت قراردهند،[433] از زبان صدراعظم وایرانیان ذکر نموده است ولی براین علل، تحریکات و مخالفتهای مخفیانهٔ انگلیسها وفرانسویان‌را هم که خود منافعی درخلیج‌فارس میداشتندونیز افساد ارامنهٔ گرگوری مقیم ایران[434]

۴۲۹ــ ر.ك به متن سفرنامه صفحات ۷۵ــ۶۹ــ۵۷ و مقدمهٔ سفرنامه ص ۱۹

۴۳۰ــ ر.ك به متن سفرنامه ص ۶۹ــ۶۱

۴۳۱ــ ر.ك به متن سفرنامه ص ۶۳ــ ۶۱ که فیدالگو شرح مذاکرات خود باصدراعظم رابه تفصیل نوشته ودر پایان افزوده است این مذاکرات، تمام پیش ازظهر به‌طول انجامید وهیچ‌نتیجه‌ای بدست نیامد».

۴۳۲ــ همان مدرك همان صفحه

۴۳۳ــ همان مدرك، ص ۷۹ــ۷۷

۴۳۴ــ مقدمهٔ سفرنامه ، ص۲۴ــ۲۳

همچنین غرور وتکبر بی‌اندازه گرگوریوپره‌یرافیدالگو[۴۳۵] و طرز رفتار وکارهای نابجائی را که درمدت سفارتش درایران نموده بود باید افزود.[۴۳۶]

اما ازسوی دیگر باید دانست که پرتغالیها نیز نمی‌توانستند به تعهدات خود عمل کنند زیرا به علت درگیریهای دیگری که داشتند، اعزام بیست ناو به‌خلیج‌فارس برای آنها امکان نداشت.[۴۳۷] چنانکه باتمام تلاش و کوششی که نایب‌السلطنه هند کرد، سرانجام نتوانست بیش از سه کشتی به خلیج فارس گسیل‌دارد (۱۶۹۶-۱۱۰۸) واز آن‌میان یکــی هم براثر وزش باد مخـالف

۴۳۵ـ ر.ك به ص ۳۸ـ۳۷ وص ۴۵و۴۳ وص ۷۱ـ۶۹ که در آنجا شرح میدهد، درلار باچه اصراری توقع داشته است حاکم لار برخلاف رسم وسنت به استقبال اوبرود وچگونه درشرفیابی بـه حضور شاه‌که درمیدان نقش جهان انجام می‌شد، درصورتیکه تمام سفرا ورجال وبزرگان ازاسب فرود آمده ومنتظر آمدن شاه بوده‌اند، او همچنان سواره ایستاد وتا شاه به‌مقابل اونرسیده بود از اسب پیاده نشد وبه مقرراتی که ازطرف مسؤلان به اوخاطر نشان می‌شد به هیچوجه توجه نمی کرده است.

۴۳۶ـ ر.ك به ص ۷۹ که درآنجا شرح می‌دهد چگونه یکی از خدمتکاران خودرا برسر راه یك نفر ارمنی جدیدالاسلام قرار داده اورا به سختی کتك زده بودند وهمچنین به ص ۲۲ و۲۱ مقدمـه سفرنامه نگاه کنید که ژان اوبن به استناد مدارك پرتغالی از وجود احساسات حسادت آمیز سفیر نسبت به یك کشیش هم میهن خود و همچنین ازتیرگی روابط آنها صحبت می‌کند.

۴۳۷ـ نایب‌السلطنه هند درنامه‌ای‌که به تاریخ دسامبر ۱۶۹۵ (جمادی‌الاول ۱۱۰۷) به پادشاه پرتغال نوشته است به تصـریح می‌نویسد «هرچند او (یعنی شاه ایران) برای این درگیری بیست ناو ازمن خواسته است ولی حکومت باکمبود کشتی ونفر وپول سخت مواجه می‌باشد» (مقدمهٔ سفرنامه ص ۲۵، مستند برمندرجات جلد۶۰ از مجموعه مونسوئش Livros Monçoès)

ویا خیانت برخی ازملاحان، به گوآ Goa بـازگشت وفقط دو کشتی، خود را به خلیج فارس رسانیدند.[۴۳۸]

بدین ترتیب، فیدالگو بی آنکه ازسفارت خود نتیجه‌ای بدست آورد، ایران را ترك گفت. ولی روابط میان دودولت قطع نشد، چنانکه می‌دانیم به تنهائی، درهمان سال (۱۱۰۸ ه ق) شش نامه یا به اصطلاح منشیان دورهٔ صفویه، شش «حکم شرف نفاذ» در تاریخهای محرم وجمادی‌الثانی و رجب برای مقامات پرتغالی فرستاده‌شده که بالفعل، متأسفانه ازمضمون آنها اطلاع نداریم ولی درارسال آنها تردیدی نیست.[۴۳۹]

ازطرفی پرتغالی‌ها می‌خواستند به هر کیفیتی هست باز به هرموز وبندر عباس دست یابند وبه‌این اندیشه، در هر فرصتی موضوع عملیات مشترك نظامی‌ایران وپرتغال را مطرح ودنبال می کردند ولی دولت‌ایران که درنظرداشت باجلب توجه‌فرانسه به سوی مسقط وفتح آنجا[۴۴۰]، خود را از همکاری پرتغالی‌هـا

۴۳۸ــ اوبن درمقدمهٔ سفرنامه، علت بازگشت کشتی مزبوررا وزش باد مخالف نوشته (ص ۲۵) ولی درفهرست پروفسور ماتوش ازسندی ذکر شده وآن نامه‌ایست که نایب‌السلطنه هند، پدروآنتونیو دونورونیا به تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۶۹۶ (۲۰ جمادی‌الاول ۱۱۰۸)آنرا به پادشاه پرتغال نوشته ومضمون آن حاکی است که بازگشت یك کشتی جنگی به بندر گوآ به سبب خیانت بعضی ازملاحان بوده است» (ر.ك به فهرست ماتوش، ص ۳۳۳)

۴۳۹ــ ر . ك به‌مجموعه خطی شمارهٔ ۵۰۳۲ مجلس شورای ملی ، برگ ۲۵۱که بدون اشاره به مضمون نامه‌هـا ، مشخصات دیوانی یکایك‌آنها ، ازقبیل‌درازا وپهنای‌کاغذ وفاصله‌سطور وحاشیه، نوع‌لفاف ونحوه ارسال ، درآن مجموعه ذکرشده است .

۴۴۰ــ خانبابا بیانی : روابط سیاسی ایران با ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ، ص ۲۲۰ ــ ۲۰۸

بی‌نیاز کند، جواب مساعدی به آنها نمی‌داد[441] و به همین سبب پرتغالی‌ها تا سال ۱۱۳۰ (۱۷۱۸) نتیجه‌ای از تلاشهای خود بدست نیاوردند،[442] تا اینکه دراین سال فرانسویها از مسأله مسقط منصرف شدند و قراردادی هم که به منظور برقراری روابط بازرگانی و همکاری نظامی میان ایران وفرانسه در دست امضاء بود قطعیت نیافت بالطبع، شاه سلطان‌حسین مجدداً توجه خود را به سوی پرتغالی‌ها متوجه نمود (گراوورشماره ٥٤).

به این جهات، دراواخر ۱۱۳۰ شاه سلطان‌حسین سفیری موسوم به تهموورس بیگ نزد نایب‌السلطنه پرتغال، دم‌لوئیش‌دومنه سش، D. Luis de Meneses کنت دا اری سی را Condo da Ericeira به گوآ فرستاد[443] واین‌سفیردرماه‌صفر ۱۱۳۱ به گوآ رسید[444] و پرتغالی‌ها از سفیر ایران و پیشنهاد پادشاه ایران حسن استقبال کردند[445] واتحادی‌میان طرفین برقرارشد و دراجرای آن سپاهیان ایران وپرتغال در دو جنگ که در ماههای شوال- ذی قعدهٔ ۱۱۳۱ (اوت وسپتامبر ۱۷۱۹) اتفاق

۴۴۱- مانوش، ص ۳۴۱، خلاصهٔ نامهٔ شاه سلطان حسین به نایب‌السلطنه به‌تاریخ ژوئن ۱۶۹۸ (۱۱۰۹ هـ . ق)

۴۴۲- مانوش، ص ۳۵۰ ازخلاصهٔ نامهٔ نایب‌السلطنه هند به کشیش بزرگ صومعه اصفهان.

۴۴۳- مرعشی، مجمع‌التواریخ، ص ۴۲-۴۱

۴۴۴- ماتوش : نامه نایب‌السلطنه هند به‌دم جوانو پنجم به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۷۱۹، ص ۳۵۱

۴۴۵- همان‌کتاب، همان صفحه وصفحه بعد، نامه‌های نایب‌السلطنه هند به پادشاه ایران وبه فتحعلی‌خان اعتمادالدوله

گراور شماره ۵٤ – نقشه و طرح بندر مسقط
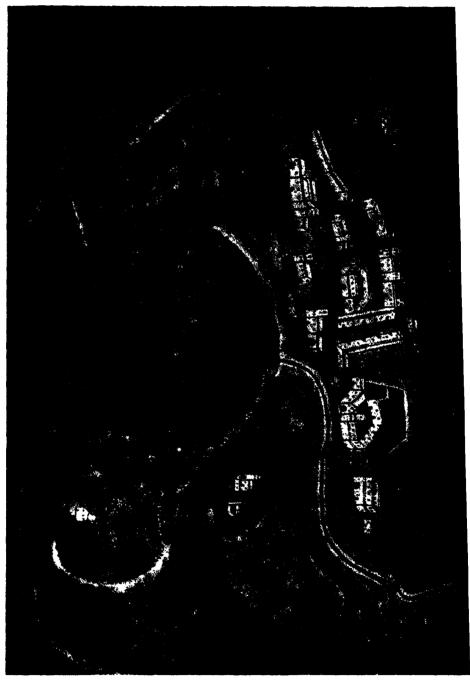
افتاد متفقاً شرکت جستند.[٤٤٦]

اما این اتحاد هم دوامی نیافت زیرا درسال ۱۱۳۵ (۱۷۲۲) شورش افغانها روی داد. شاه سلطان حسین کشته شد. هرج و مرجی شدید درایران پدید آمد. محمود افغان وجانشین او اشرف در اصفهان خودرا پادشاه خواندند وطهماسب میرزا پسرشاه سلطان حسین نیز درقزوین بانام شاه طهماسب دوم به تخت پادشاهی ایران نشست. پرتغالیها هم ازاین اوضاع استفاده کرده بازبه به خیال تصرف جزیره هرموز افتادند (۱۱۴۲-۱۱۴۰ ه ق) وازجانب پادشاه پرتغال و نایب السلطنه هند هم دستوراتی در این زمینه صادر شد.[٤٤٧]

در همین احوال شاه طهماسب به اندیشه اتحاد باپرتغالی‌ها وجلب همکاری آنها نامه‌ای به نایب السلطنه هند نوشت (دوم ربیع الثانی ۱۱٤۱ برابر با ۲۵ اکتبر ۱۷۲۹)[٤٤٨] ولی تا پرتغالیها خودرا برای این مقصود آماده می کردند، ورق اوضاع درایران برگشت. نادر به زارل حکومتی کشور خاتمه داد. سلسلهٔ صفویه را منقرض نمود وخود پادشاه شد(۱۱٤۸ ه ق برابر ۱۷۳۵م) در نتیجه پرتغالی ها ازاقدامات خودنتیجه‌ای بدست نیاوردند وچون دریافتند که دیگر امیدی برای بازیافتن منافع سرشارخلیج فارس نیست ناگزیر بساط خودرا برچیده، آبهای خلیج را بدرود گفتند

٤٤٦ــ همان کتاب ، ص ۳۵۲ که ازیك گزارش نظامی مضبوط درکتابخانه عمومی اوورا Evora نقل کرده است
(BPE. Cod CXVI– 1– 38, P. 311-24)

٤٤٧ــ ماتوش : ص ۳۵۵ و ۳۵۸ ، چندین سند دراین مورد .

٤٤٨ــ ماتوش: ص۳۵٦ ، سندی که ترجمه پرتغالی آن درکتابخانه عمومی اوورا موجود است . (BPE. Arm. V-VI, n. 6-8)

وازروابط دویست‌وسی‌وپنج ساله آنها (از ۹۱۳ تا ۱۱۴۸ هجری) با ایران وخلیج فارس، امروز جز چند ساختمان ویرانه وچند واژه پرتغالی که آنهم درلهجه‌های مردم سواحل ایران تغییرشکل داده است اثری باقی نمانده وحال آنکه، هنگام استیلای آنها اکثر مردم هرموز وحتی ملوک آنجا به زبان پرتغالی صحبت می کردند ومی نوشتند.[۴۴۹]

بدین گونه دورهٔ اول روابط ایران و پرتغال که به سبب «مسألهٔ هرموز» آغاز شد وبه خاطر آن هم دوبست‌وسی‌وچند سال دوام یافته بود، باحل مسأله هرموز پایان یافت واین اصل که «پرتغالی‌ها می‌توانند به‌آسانی هرچیزرا بدست آورند ولی نمی‌توانند آن را نگاهدارند» تحقق پذیرفت.

در توجیه این نکتــه علل چندی ازجملــه : سوء سیاست وتحت‌الشعاع بودن سیاست آن‌ها نسبت به قدرت نظامی ایشان، غرور وتکبر بی‌اندازه مأموران، بدرفتاریها وسختگیریها واقدامات آنها، سودجوئی‌های شخصی وسلب آزادی بازرگانی از مردمی‌را که تحت سلطه آنها می‌بودند می‌توان برشمرد.

غالب نویسندگان وجهانگردان هم به این علل ونکات اشاره کرده‌اند ازجمله پی‌یترودلاواله Pietro Della Vallé که در شرح وقایع روزسی‌ویکم ژانویه ۱۶۴۷ (۲۴ ذی‌حجه ۱۰۵۶ هـ ق)،

۴۴۹ــ ر . ك به‌نامهٔ سلغرشاه (ضمیمه ۴۹) که به پادشاه پرتغال نوشته و درآن به‌تصریح می‌نویسد : «ازآن صاحب مخفی نیست که هرموز را امروز محتاج به‌کشیر (منظورمترجم‌است‌ؤ نیست چرا که این بنده و غالب بنده وعـام اهل ملك . زبـان فـرنك می‌دانیم . . . . .»

درسفرنامه خود، شرح جالبی درباره علل انحطاط پرتغال ومقایسه نیروی دریائی آندولت بانیروی دریائی انگلیس نوشته است.

افزون براین علل وجهات خوانندگان رابه نامه‌ای که رافائل‌ـ دومان Raphael du Mans از اصفهان تاریخ ۲۰ اوت ۱۶۷۰ (۳ ربیع‌الثانی ۱۰۸۱)به کلبر Colbert نوشته است راهنمائی می‌کنیم.

تکمله

چاپ چهل صفحهٔ نخست کتاب حاضر مصادف باسفر کوتاهی بود که دوست فاضل ودانشمندمن بانودکتر ماریامانوئلامارکش دوموتا Mme Dr. Maria Manuella Marques Motta موزه‌دار بخش اسلامی موزه گلبنکیان درلیسبون، درمهرماه ۱۳۵۳ به ایران آمدند وچند روزی هم درتهران بودند. من دراین مدت کوتاه برای بقیه مطالب کتاب خود، از راهنمائی‌های فاضلانه معظم‌لها بسیار استفاده کردم ودرتبادل نظرهائی که شدخانم دکتر موتا وعده کردند درباز گشت به لیسبون ترجمه چند سندی‌را که به خط پرتغالی قدیم ودرآرشیو ملی‌لیسبون موجودمی‌بود ومن به‌متن کامل آنها دسترسی نداشتم برای تکمیل اطلاعات من بفرستند.

متأسفانه بازگشت خانم موتا مصادف با تحولات سیاسی پرتغال‌وتغییراتی‌بود که دراوضاع آن کشورپدیدآمد ودرنتیجه اجرای وعدهٔ ایشان به تعویق افتاد وهنگامی‌ترجمه فرانسوی

اسناد مزبور به دست من رسید که آخرین صفحات کتاب در چاپخانه بسته می‌شد ومدتها ازفصلی که این سندهابه آن‌مربوط می گردید، گذشته بود. ولی چون این‌وضع هرگزازاهمیت‌لطف خانم‌دکترموتاومیزان‌قدرآن‌مطالب،برای کتاب‌حاضر نمی‌کاهد، من‌با صمیمانه‌ترین‌تشکرات‌قلبی‌خودنسبت به معظم‌لهاوپرفسور لوئیش دومانوش Prof. Luis de Matos استادتاریخ‌دردانشگاه لیسبون و رئیس کتابخانه موزه گلبنکیان و نیز آقای دکتر ژوزه پره‌یرا مدیر آرشیو ملی لیسبون که در تهیه و ترجمه این‌اسنادتسهیلاتی‌فراهم کردند. مطالب لازم ومهم ازاسنادمزبور را برای تکمیل وروشن‌شدن نکات تاریک این تاریخ (که‌البته بازهم به‌فراوانی‌ازاین تاریکی‌ها، در آن‌می‌توان‌یافت)دراین‌جا می‌آورم.[٤٥٠]

اسنادمورد بحث‌شامل‌سه نامه‌است که به جوانو سوم پادشاه پرتغال نوشته شده :

١ـ نامهٔ کریستووائودومندونسا Cristovâo de Mendonça به تاریخ ١١ ژوئیه١٥٢٨ (٢٣ شوال ٩٣٤)[٤٥١]

٢ـ نامهٔ محمدشاه،پادشاه هرموز به تاریخ ١٥ شوال ٩٣٤ (١٣ ژوئیه١٥٢٨)[٤٥٢]

٣ـ نامهٔ دیگری از محمدشاه به تاریخ رمضان ٩٣٥ (مه ١٥٢٩)[٤٥٣]

٤٥٠ـ ازقرار نامهٔ خانم دکتر موتا، اسناد مزبور توسط خانم بی بسفلد Bibesfeld به‌فرانسه ترجمه شده است.

٤٥١ـ با مشخصات TT: G. XV. 17-22 درآرشیو ملی‌لیسبون

٤٥٢ـ با مشخصات TT: G. XV. 17-23 « « «

٤٥٣ـ بامشخصات TT: G. XV. 17-7 « « «

مقارن هنگامی که متن‌فرانسوی‌این اسنادبدست من‌رسید، دوسند دیگرهم بزبان عربی محلی از همسان سلسله اسناد آرشیو ملی‌لیسبون[٤٥٤] که به‌سبب‌جابجاشدن کتابخانه‌نگارنده، درلابلای اوراق و کتابها مفقود شده بود باترجمه فارسی آنها که توسط دوست دانشمندم آقای سید حسین مدرسی‌طباطبائی انجام گرفته‌بود،پیدا شد واین دوسند نیز برحسب تصادف‌راجع به موضوع همان اسناد پرتغالیست کـه مورد بحث در ایـن تکلمه می‌باشد.

بهرحال، محتوای این‌اسناد مربوط به وقایع سالهای۹۳۳ تا۹۳۵ هجری قمری است که دیو گودوملو Diogo de Melo فرماندهی قلعهٔ هرموز را به عهده داشته است.[٤٥٥]

آنچه از جمع این اسناد برمی‌آید چنین است که‌دیوگو دوملو از سال ۹۲۹ (۱۵۲۳) تا ۹۳۳ (۱۵۲۷) به سمت فرماندهی قلعهٔ پرتغالی‌ها در هرموز منصوب بوده و در دوران مأموریت چهار سالهٔ خویش با دستیاری مترجم خود سانتیاگو Santiago در بدست آوردن منافع شخصی، از هیچگونه اقدامی از قبیل مصادره کالا های بازرگانان، ضبط اموال مردم ، اخاذی ، ستمگری ، تهدید ، ضرب و قتل اهالی هرمـوز و حتی هم‌میهنان خـود ، فـروگذار نمی‌کرده و رفته رفته دامنه طمع‌ورزی‌های او به‌حریم سلطنت ووزارت هرموزواتباع ایران نیزکشیده شده‌بود.

در این‌جا بهتر است ترجمه قسمتی از نامهٔ عربی

٤٥٤ـ اسناد TT: D.O. 87, 89 در آرشیو ملی لیسبون

٤٥٥ـ ر . ك به ص ۸۲ به بعد در همین کتاب .

رئیس شرف‌الدین وزیر هرموز را که دربارهٔ اقدامات غیر انسانی دوملوست و آنرا بـه پادشاه پرتغال نوشته است نقل کنیم :[456]

«... اشخاص مسلح مذکور به من حمله‌ور شده بـا شمشیر آن قدر نواختند کـه نیمه جـان افتادم و آنها پنداشتند مرده‌ام ... سه تن از خدمتکارانم هم به دست مردان مسلح کشته شدند . من با جراحات خود بستری شدم و از سلطان محمد شاه درخواست کردم راجع بـه هویت مردان مسلح مزبور تحقیق شود زیرا چنین کاری از چند تن اوباش ، بی‌تحریك دشمنان صورت نمی‌گیرد. کاپیتان [منظور دوملو است] ، نخست‌مانع‌شد ولی بالاخره به ملاحظاتی آنان را گرفته نزد خود در قلعه زندانی‌کرد که هم‌کسی نتواند به آنها دست‌یابد و هم حقیقت امر و کار آنان از نظر پادشاه و مردم پنهان بماند . درنتیجه، سلطان محمد شاه به کاپیتان گفت رئیس شرف‌الدین‌وزیر من و خادم پادشاه پرتغال است . دشمنان وزیر شاه باید شناخته شوند . کاپیتان چون اصرار شاه را دید ، دستور داد آن افراد را کشتند تـا راز مخفی بماند . اصحـاب سلطان پرتغال و اهالی هرموز همه به درستی این گفتار شاهدند و می‌دانند که این کار به دستور کاپیتان و برای انتقام از من بوده‌است . قاضی «آفونس برنادش‌لن‌سیا» هنگام اقامت آن اشخاص مسلح در قلعه ، تحقیق کرد و براو ثابت شد که این کار به تحریك کاپیتان بوده است

٤٥٦– آرشیو ملی لیسبون TT: DO.87 (ضمیمه ٦٤)

و چون می‌خواست حقایق را گزارش کند ، کاپیتان او را هم مسموم ساخت و این مسأله* مانند بدر منیر نزد اهالی هرموز و لشکریان شما واضح است . تحقیق فرمائید . گزارشاتی که قاضی نوشته و در آن نام دشمنان من ثبت شده بود به دست کاپیتان افتاد و جای آن نامها ، اسامی گروهی از دوستان مرا به عنوان عاملین توطئه و اخلال گنجانید . بناچار من از مکر و دشمنی کاپیتان بنا نهادم در خانه بنشینم واز خدمت پادشاه دوری گزینم . کاپیتان وقتی دید وضع ازنظـرمالی بهم ریخته شد. بااصرار ، پس از چهل روز که بستری بودم و بهبود یافتم مرا بر سر کار برگردانید .

کار دیگری که از کاپیتان صادر شد آن بود که میان سلطان محمد شاه و برادرش به واسطه پاره‌ای تعدیات خدمتکاران درگاه ، اندك کدورتی مانند همه‌کدورتهای برادران ، ایجـاد شد . کاپیتان چون شنید ، بـه تشدید نزاع و تحریك برادر شاه مشغول شد .[٤٥٧]

.....دیگراینکه دراین اوان ، نواب خلیفـه سلطان فرستاده شاه اسماعیل. با خدمتگذاران وبندگان خود نزد سلطان محمد شاه آمده بود .

کاپیتان بندگان او را . بی‌آنکه از او خریده باشد به قهر و زور گرفت . سلطان محمد شاه مکرر به او نامه نوشت و خواست که یا غلامان را بازپس دهد یا پول و قیمت‌آنها را و اودیناری نداد . خلیفهٔ مذکور شکایت‌به شاه اسماعیل به آذربایجان برد . بهای غلامان او ٢٥٠

٤٥٧ـ این برادر ظاهراً همان رئیس علی وکسی است که از او در صفحه ٩٩ ذکری کرده‌ایم .

اشرفی در بازار است و اکنون نزد کـاپیتان در معرض فروش می‌باشد .

و باز آنکه تاجری از بزرگان خراسان از عراق به جرون آمد . کنیزی ترك که بسیار زیبا و خـوش صدا بود همراه داشت . سلطان خواست کنیز را از او بخرد ، کاپیتان مانع شد و از تاجر خواست که آن کنیز را به او بدهد .کنیز دراین هنگام به پنج « لك » جرونی[۴۵۸] در معرض فروش بود . کاپیتان دستور داد کنیز را درقلعه نگاه داشتند و پس‌از الحاح و تضرع بسیار صاحبش ، به او ۱۵۰ هزاردینار جرونی داد. صاحب‌کنیز برسرزنـان و شیون کنان از جرون بیرون رفت . و کاپیتان کنیزترك را اکنون به۹لك به فرنگیان فروخته است.

از قبایح دیگر او ، اینکه ، شیخ محمد بحرینی از بحرین آمد . با خود قطعه مروارید نفیسی داشت که به دو هزار اشرفی می‌ارزید . کاپیتان آن را به عنوان‌خرید گرفت و یك دینار هم نداد . صاحب مروارید برسر زنان رفت. وبازآنکه مردی خراسانی بامقداری عنبر ازبغداد آمد . کاپیتان آن را به عنوان خرید ستاند . آن مرد چون عازم رفتن شد برای گرفتن بهای کالای خود نزد کاپیتان رفت ولی کاپیتان نه تنها به او چیزی نداد بلکه دستور داد او را به سختی زدند و بیچاره را با سر ودست شکسته از قلعه بیرون افکندند . تاجر بدبخت در بازار می‌دوید

۴۵۸ـ لك به‌معنی یکصد هزار است ویك‌لك جرونی‌که واحد پول هرموز بود برابر با ۵۰ اشرفی بوده است (ر . ك به گودینو : اقتصاد امپراتوری پرتغال ، ص ۲۹۵)

وفریادکنان تجار را آگــاه می‌ساخت که‌کاپیتان نه تنها اموال بازرگانان را می‌رباید بلکه آنان را هم با چنین حالی اخراج می‌کند . او هم مانند دیگران راه خود گرفت و رفت .....» (گراور های ۵۵ و ۵٦)

دشمنی دیوگودوملو با رئیس شرف‌الدین ، رفته‌رفته شدت یافت تا اینکه بالاخره دوملو اورا دستگیر ودرقلعه زندانی‌کرد و آزادی او را مشروط به‌پرداخت پانــزده هزاراشرفی نمــود . محمد شاه از دوملو و رفتار او بهـ لوپوواز Lopo Vaz فرماندارکل هندوستان شکایت‌کرد وتا لوپوواز ازقضیه آگاه شود. دوملو، مبلغ دوهزار و هفتصد اشرفی از رئیس شرف‌الدین گرفته بود .

لــوپوواز بــرای کشف حقیقت ، دستور داد رئیس شرف‌الدین را که در زندان دوملو بود به‌گوآ بردند. [٤٥٩]

درگوآ، در شورائی‌که باحضور لوپوواز وجمعی از افسران ومقامات عالیرتبه پرتغالی تشکیل شد، بی‌گناهی رئیس شرف‌الدین ازتقصیراتی که به‌او نسبت داده شده بود، محقق‌گردید. کریستووائودومندونسا که خود درآن شورا حضور داشته، درگزارش مفصل خویش مورخ‌ژوئیه ۱۵۲۸ (شوال ۹۳٤) به‌پادشاه پرتغال دراین باره نوشته است « فرماندار اتهاماتی را که بــه‌رئیس شرف‌الدین نسبت داده بودند، مطرح کرد. اما هیچکس جز مترجم

٤٥۹ــ آرشیو ملی‌لیسبون : TT: G. XV. 17-22 ، گزارش مندونسا وخلاصه‌آن درکتاب ماتوش، ص ۱٦۹ ــ به‌صفحات ۸۵ــ۸٦ درهمین کتاب هم رجوع کنید .

گراور ۵۵ـ نامهٔ اول رئیس شرف‌الدین وزیر هرمز به پادشاه پرتغال

گراور ۵۶ـ بقیه نامهٔ اول رئیس شرف‌الدین وزیر هرموز به پادشاه پرتغال

دوملو، انتساب اتهامات را تأیید نکرد. درنتیجه،اعضای شورا به‌اتفاق، به‌براءت وآزادی رئیس شرف‌الدین رأی دادند و سانتیاگو بازداشت گردید وقرار براین شد پولی را که ازرئیس شرف‌الدین گرفته بودند وهمچنین زیان وهزینه‌ای را که برای آمدن به‌هند متحمل شده‌است به‌او مسترد کنند» [٤٦٠]

نامهٔ مفصلی هم ازرئیس شرف‌الدین به تاریخ همین روزها ، هنگامی که عازم هرموز بود در دست است که آنرا به عربی و به پادشاه پرتغال نوشته است .[٤٦١]

از فحوای این نامه برمی‌آید که پس‌از رفع اتهامات رئیس شرف‌الدین، اولیای پرتغال وزارت و اختیارات مالی هرموز را باز به‌او سپرده بودند و او دراین نامه‌که درحقیقت درحکم مواضعه‌ای بوده [٤٦٢] دربارهٔ‌دیوگودوملو وهمراهانش نوشته است: (گراورشماره ٥٧)

«...دست اینان درکارملك بازاست واموال شما در

٤٦٠ــ آرشیوملی‌لیسبون TT: G. XV. 17-22 و ماتوش ص ١٦٩

٤٦١ــ آرشیوملی لیسبون: TT: D.O. 89 وکتاب دوسوزا ، سند XLIX که همان مطالب را با عبارایی دیگر واندك تغییر نوشته است (ضمایم ٦٥ــ٦٦)

٤٦٢ــ مواضعه در تداول دیوانی واداری به‌صورت شرایطی گفته می‌شد که وزیران ، هنگام برگزیده شدن به‌منصب وزارت ، برای تقبل خدمت ، پیشنهاد می‌کردند و درآن درباره بسیاری از مسائل نیز کسب تکلیف می‌نمودند (ر.ك به‌کتاب شناخت اسناد تاریخی ، تالیف دکتر جهانگیر قائم مقامی ، تهران ١٣٥٠ ، ص ٩٥ تا ٩٧) .

گراور ۵۷ ـ نامهٔ دوم رئیس شرف‌الدین وزیر هرموز به پادشاه پرتغال

معرض تلف . اموال شما را مانند آب خوردن ، می‌بلعند
ومن قدرت خدمتگزاری ندارم واگرهم ناخشنودی‌نشان
دهم عداوتشان بیشتر می‌شود. پیش ازاین پول ونقودی
داشتم، به‌آنان می‌دادم‌که از دشمنی وکارشکنی‌هاشان
کاسته شود اکنون آن پول‌ها نیست ودشمنی‌ها هست. شهر
خراب، رعایا مفلوك، اهل بازار در افلاس شدیدند و
تعدیات کاپیتان مزید برهمه [-] [463] او [؟] [464]
کاپیتان و فرزند او را تحریك می‌کند و به‌طمع و ظلم و
مفسده ترغیب می‌نماید. هروقت نزد کاپیتان می‌رود ،
ظلم‌وی‌بر رعایا تشدید میگردد. او ازاموال مربوط به‌سلطان
دو هزار اشرفی بی‌هیچ دلیل معقول برداشت وخرج
مصارف خود کرد. اگردرمال سلطان پرتگال تااین حد
حیف ومیل کنند حال اموال رعایا چون خواهد بود.....
اکنون پس از نگارش شرح تعدیات کاپیتان وخرابی هرموز
متوجه جرون می‌شوم ...

«یکی از سرگذشتهای من آن بود که پس ازآنکه
کاپیتان مرا به‌خاطر طمع، زندانی کرد. فساد در ملك
ظاهرشد وسال سلطان پرتگال کم شد. لشکریان ودیگر
پرتگالیان هروقت به‌مجلس کاپیتان می‌رفتند به‌او میگفتند
زندانی ساختن رئیس شرف‌الدین بااین خفت، درست

۴۶۳ـ در این جا قسمتی از اصل سند پاره شده است .

۴۶۴ـ این شخص به تحقیق شناخته نشد ولی احتمالا ، رئیس احمد بوده که با دیوگودوملو در قتل رئیس شرف‌الدین همداستان شده بود و سرانجام به دست محمد شاه‌کشته شد (از این موضوع باز به‌تفصیل بیشتر ، صحبت خواهد شد .)

نیست .کاپیتان برای رفع اعتراض و شرمندگی خود به‌ـ «کاپیتان‌تمر»[465] نامه نوشت‌و به‌دروغ، فسادزیادی‌به من نسبت‌داد ولی‌سرکردگان‌لشکری‌وفیطورهااز جمله فیطور کشتان داکانیا والمنویل سید، و پزشك و همه اصحاب سلطان پرتگال شاهد قضایا هستند .

«دیگرآنکه ظلم‌کاپیتان‌نسبت به‌من، اظهرمن‌الشمس است وموجبی جزطمع او، ندارد. او پس‌از زندانی‌کردن من ومصادره اموال واخراج اقوام وخویشان ومنع عیال وکودکان من از ملاقات بامن، مرا به ملیبار[466] فرستاد. همه اقوام و پسرعمان شاه از دستگاه او اخراج شدند و برای‌آنکه اموال‌آنان راهم بگیرد دربنکسار[467] مقیمشان ساخت. دراین دوسال، آنچه‌از بنکسارحاصل شده،کاپیتان بالتمام‌درآنها تصرف می‌کند.»[468] (گراورشماره ۵۸)

بدین‌ترتیب، چون‌تقصیرات دیوگودوملو مسلم‌شده بود، مندونسا به‌جای‌او به‌فرماندهی قلعه هرموزمنصوب ودرمعیت رئیس‌شرف‌الدین‌عازم هرموزگردید .به‌علاوه، مندونسا دستوریافت‌کلیه مطالبات حقهٔ مردم هرموز و آنچه راکه دوملو ازآنها واز بازرگانان‌گرفته بود به‌آنها پس دهد .

۴۶۵ــ مراد فرماندار کل پرتغال در هند است .

۴۶۶ــ منظور مالابار است

۴۶۷ــ بنکسار بر وزن بنکدار میدان و محلی بوده که کالاهای بازرگانان بدانجا وارد واز آنجا صادر و تقویم می‌شده و عوایدگمرکی و مالیات مخصوص پادشاه پرتغال در آنجا تعیین واخذ می‌شده و بایدگفت‌که بمنزله اداره‌گمرك هرموزبوده است (تصویر شماره ۵۸)

۴۶۸ــ برای متن کامل این‌نامه به ضمیمه ۶۵ رجوع کنید .

گراور ۵۸ــ ویرانه‌های بنکسار که میدان دادوستد بازرگانان و گمرکخانه هرموز بوده است

به موجب دو نامه از محمدشاه ، چون این اخبار به هرموز رسید ، دیوگودوملو دست به توطئه‌ای بـرضد محمدشاه و رئیس شرف‌الدین زد .

محمد شاه خود ، در این باره می‌نویسد «دیوگودوملو ورئیس احمد نزد من آمدند. آنها بایکدیگر قرارگذاشته بودند هنگامی که رئیس شرف‌الدین به هرموز به حضور من میرسد او را به قتل رسانند و از من خواستند که با ایشان همداستان شوم . من دریافتم چنانچه خود را موافق باخیالات‌آنها نشان ندهم مرا نیز خواهندکشت.ازاین‌رو، علی‌الظاهر در قتل رئیس شرف‌الدین با آنهـا موافقت کردم . تا اینکه کشتی سن‌لئون ، حامل رئیس شرف‌الدین و فرمانده جدید قلعه به هرموز رسید . رئیس احمد و دوملو نزد من آمده گفتند که رئیس شرف‌الدین درکشتی است و زمان اجرای قراری‌که گذاشته شده رسیده است . چنانچه او حاضر به همکاری با آنها نباشند ، آنها تکلیف دیگری نسبت به او [منظور محمد شاه است]خواهندداشت برای استخلاص خود به دوملوگفتم شما بروید ازفرمانده جدید که تازه رسیده استقبالی کنید تا رئیس شرف‌الدین از کشتی پیاده شود و به اینجا بیاید . من طبق قرارخود عمل میکنم . دوملو رفت ورئیس احمد نزدمن باقی ماند. من بفکر فرو رفتم و به آنچه گذشته بود و به نقشه‌های دوملو ورئیس احمد می‌اندیشیدم که میخواستند وزیر مرا بکشند و برادر مرانزد خود برده‌برضدمن بشورانند

و با قتل من او را پادشاه کنند . تنها بودن رئیس احمد رامغتنم شمرده فرصت را برای درهم‌شکستن توطئه‌آنها مناسب دانستم . پس از مشاجره‌ای لفظی که میان من و رئیس احمد شد ، او را کشتم . با مرگ او کشمکشها و اختلافات به‌پایان رسید و آرامش و امنیت در قلمرو هرموز استقرار یافت. .» [٤٦٩]

کریستووائو دومندونسا به محض ورود به هرموز بر طبق دستوری که داشت اعلام کرد هرکس از دوملو مطالباتی دارد و یا چیزی از او مصادره و بزور گرفته شده است مراجعه کند تا پس از رسیدگی و اثبات دعاوی، دریافت دارد .

مندونسا خود دراین‌باره مینویسد «پس‌ازآنکه‌اوامر پادشاه را ابلاغ کردم [منظور پادشاه پرتغال است] مردم بسیاری به شکایت آمدند . دوملو به هیچوجه نسبت به دعاوی شاکیان اعتراضی نکرد و آنچه را که به آنها (یعنی اهالی هرموز) تعلق داشت به ایشان مسترد گردید واهالی‌به‌تدریج به هرموزبازگشتندومستقر شدند». [٤٧٠]

کریستووائو سپس اضافه کرده است : اعلیحضرت

٤٦٩– آرشیو ملی لیسبون ، اسناد TT: G. XV. 17-7, 17-23 از ترجمه فرانسوی آنها .

٤٧٠– آرشیو ملی لیسبون : TT: G. XV-17-22 از ترجمه فرانسوی سند مزبور ـ از این عبارت معلوم میشود که بسیاری از مردم هرموز براثر زور وستم دیوگودوملو شهر ودیار خود را ترك گفته بودند .

باید بدانندکه این مردم غارتزده ترین مردم جهان هستند.
تنها فرمانده هرموز (یعنی دملو) هستی آنها را به ستم
نمیگرفت بلکه مامورانی هم که زیر دست او بودند ، این
مردم بیچاره را به قسمی غارت میکردند که بسیاری از
مردم محلی امروز بکلی به خاك سیاه نشسته اند و نمیدانم
با این همه زیان و خسارت که دیده‌اند ، چگونه مالیات
اعلیحضرت را خواهند پرداخت» .

سانتیاگو مترجم نیز در همه حال به نام دیوگودوملو
هرچه می‌توانست به نفع خود میگرفت . بازرگانانی را
که حاضر به پرداخت پول نبودند به زندان می‌انداخت .
اموال آنها را در گمرك به اسم اینکه متعلق به فرمانده
هرموز است ضبط میکرد و حتی سهم پادشاه هرموز را
نیز برمیداشت و به روی بازرگانان اسلحه میکشید .

از مطالب دیگری که در گزارش مندونسا هست و
ذکر آن حائز اهمیت میباشد ، شمارهٔ ناوها و ناوچه‌های
پرتغالی در هرموز است که مندونسا تعدادآنها را هشت
کشتی بزرگ و کوچك نوشته و برخی از آنها فرسوده
بوده‌اند و مندونسا با جلب توجه پادشاه پرتغال
به اهمیت بازرگانی خلیج فارس و هرموز ،
پیشنهاد کرده بود «حداقل ۱۰ تا ۱۲» کشتی برای هرموز
لازم است زیرا کشتی‌های بسیاری همیشه حامل اسب و
کالاهای دیگر به هندند و در بازگشت از هند هم امتعهٔ
دیگری به هرموز و سواحل خلیج فارس می‌آورند و به‌علت
وسعت کرانه‌های خلیج ، این کشتی‌ها همیشه در معرض

خطر حمله و دستبرد کشتیهای دزدان دریائی و مخالفان حکومت هرموز قرار میگیرند و در نتیجه مقدار بسیاری از کالاها به گمرکات گوآ و هرموز نمیرسد و به همین میزان به عواید پادشاه پرتغال زیان وارد می‌آید. به این جهات افزایش کشتی‌های متعدد بزرگ و پاروئی در هرموز بسیار ضروریست زیرا امنیت زمینی کرانه‌های خلیج فارس بستگی تام به امنیت دریائی آن دارد».

بنا براین دستگیری و اعزام رئیس شرف‌الدین به هند در سال ۹۳۳ و بازگشت او و قتل رئیس احمد به سال ۹۳۴ هجری بوده و براین اساس تاریخ برکناری او از وزارت و تبعیدش به پرتغال نیز در سال ۹۳۶ میشود.

بدین ترتیب آنچه را که در بارهٔ بازگشت محمدشاه و رئیس شرف‌الدین نوشته بودیم [۴۷۱] باید چنین تصحیح کرد که محمدشاه هنگام بازگشت رئیس شرف‌الدین از هندخود درهرموز بوده نه درتبعید هند وقتل رئیس‌احمد به دست محمدشاه درهمان روز ورود رئیس شرف‌الدین صورت گرفته است نه بعدها و به هر حال اسناد موردبحث دراین تکمله علاوه براینکه بسیاری ازنکات تاریخ‌هرموز را روشن میکند خود مویداتی دیگر بر علل انحطاط قدرت پرتغالی‌ها در خلیج فارس میباشد.

۴۷۱ــ ر.ك به ص ۸۸ دراین‌کتاب‌که نوشته‌شده: «دربازگشت به هرموز محمدشاه ورئیس شرف‌الدین به‌فکرکوتاه کردن دست مخالفان افتادند. چنانکه محمد شاه به‌محض ورود دستور به‌قتل رئیس احمد و اخراج خانواده او صادرکرد»

کرونولوژی تطبیقی

سلطنت پادشاهان ایران و پرتغال وملوك هرموز

سال هجری	سال مسیحی	ایران	هرموز	پرتغال
۹۰۱	۱۴۹۵	آق قویونلوها	سلغرشاه یکم	دم مانوئل لوفوز دوبه
۹۰۶	۱۵۰۰	شاه اسماعیل اول	»	»
۹۱۰	۱۵۰۴	»	تورانشاه سوم و یك نفر دیگر	»
۹۱۱	۱۵۰۵	»	سیف الدین	»
۹۲۱	۱۵۱۵	»	ابانصر شاه تورانشاه چهارم	»
۹۲۷	۱۵۲۱	»	»	دم ژوائو سوم
۹۲۸	۱۵۲۲	»	محمدشاه اول	»
۹۳۰	۱۵۲۴	شاه طهماسب	»	»
۹۴۰	۱۵۳۴	»	سلغرشاه دوم	»
۹۴۸	۱۵۴۱	»	فخرالدین تورانشاه پنجم	»
۹۶۴	۱۵۵۷	»	»	دم سباستیانو
۹۷۱	۱۵۶۴	»	محمدشاه دوم	»
۹۷۲	۱۵۶۵	»	فرخ شاه اول	»
۹۸۴	۱۵۷۶	شاه اسماعیل دوم	»	»
۹۸۵	۱۵۷۷	سلطان محمد خدابنده	»	»

سال هجری	سال مسیحی	ایران	هرموز	پرتغال
۹۸۶	۱۵۷۸	سلطان محمد خدابنده	فرخ شاه	کاردینال هنریك
۹۸۸	۱۵۸۰	»	»	استیلای اسپانیا بر پرتغال سلطنت فیلیپ دوم
۹۹۰	۱۵۸۲	»	تورانشاه سوم	»
۹۹۶	۱۵۸۸	شاه عباس اول	»	»
۱۰۰۴	۱۵۹۶	»	»	»
۱۰۰۶	۱۵۹۸		فرخ شاه دوم	دم فیلیپ سوم
۱۰۱۰	۱۶۰۲	»	فیروزشاه	»
۱۰۱۹	۱۶۱۰	»	محمود شاه	»
۱۰۳۱	۱۶۲۲		انقراض	دم فیلیپ چهارم
۱۳۰۸	۱۶۲۹	شاه صفی		»
۱۰۵۰	۱۶۴۰	»	»	استقلال مجدد پرتغال
۱۰۵۰	۱۶۴۰	»	»	جوانو چهارم
۱۰۵۲	۱۶۴۲	شاه عباس دوم	»	»
۱۰۶۶	۱۶۵۶	»	»	آلفونو ششم
۱۰۷۸	۱۶۶۷	شاه سلیمان		فترت
۱۰۹۴	۱۶۸۳	»	»	دم پدرو دوم
۱۱۰۵	۱۶۹۳	شاه سلطان حسین	»	»

سال هجری	سال مسیحی	ایران	پرتغال
۱۱۱۸	۱۷۰۶	شاه سلطان حسین	جوانو پنجم
۱۱۳۵	۱۷۲۲	شاه طهماسب دوم	" "
۱۱۴۵	۱۷۳۲	شاه عباس سوم	" "
۱۱۴۸	۱۷۳۵	انقراض صفویه ـ	" "
۱۱۴۸	۱۷۳۵	آغاز افشاریه	" "
۱۱۶۳	۱۷۵۰	افشاریه	پایان سلطنت دم جوانو پنجم

چند سند

از

طایفه افشار اسد آباد

از

ابوالحسن جمالی اسدآبادی

از : ابوالحسن جمالی اسدآبادی

چند سند از

طایفه افشار اسدآباد[1]

«بارون دوبود نایب سفارت روسیه در تهران در زمان محمد شاه که سالها در ایران بسر برده در سال ۱۸۴۰ میلادی گردشی در خوزستان و لرستان کرده و در سیاحت‌نامه خود میگوید که افشارها چون از دورق بیرون رانده شدند گروهی از آنها در کنگاور و اسدآباد نشیمن گرفتند . . .[2]»

آنچه که تاکنون بما سینه به‌سینه رسیده و پژوهشهایی که در این باره به‌عمل آمده قبل از طلوع سلطنت نادرشاه افشار، خوانین عمده و حکومت محلی منطقه اسدآباد، باطایفه خدابنده‌لوها بود و بعد از آنکه نادرشاه قشون عثمانی را از تبریز که تا همدان و اطراف آن رخنه نموده بودند راند و بیرون ریخت، طایفه‌ای از این افشار را که سران معروف آنها چهار برادر بنامهای زهرمارخان و نصرالله‌خان و صالح‌خان و خانجان‌خان بودند با اعوان آنها به اسدآباد میفرستد و بواسطه تسلط و نفوذ آنها در این منطقه دهات و جلگه اسدآباد بنام جلگه افشار مشهور و موطن ثانوی آنها میشود

۱ــ درمورد طایفه افشار اسدآباد، گذشته از اسناد، آنچه بنظر خوانندگان ارجمند میرسد روی سابقه آشنائی نگارنده که سالها با تعدادی از افراد این طایفه داشته و کسب اطلاعاتی که از معمرین محلی شده ، تدوین گردیده است .

۲ــ کسروی شماره ٤ سال ۱ مجله آینده «تحقیقات تاریخی درباره افشارهای خوزستان»

شکسته و اثاث گرانبها را غارت و کتابهای نفیس و خطی را که بسیاری از آنها کمیاب بود بیرون میریزند و به این ترتیب کتابها بدست افراد بی‌سواد و بی‌اطلاع افتاده و ازبین میروند . فرمان محمدشاه به کلبعلی خان حسام‌الملك و فرمان حسام‌السلطنه بـه خانلرخان و چند فقره اوراق دیگر که اینك چاپ میگردد از همان اموال غارتی است که بدست زارعین حسام‌آباد افتاده و اینجانب از آنها گرفته و نگهداشته ام .

امااز نسل نصرالله‌خان‌ازاعقاب مشهوراوسلیمان‌خان میرپنج است . سلیمان خان هنگام فوت محمدشاه و آمدن ناصرالدین شاه از تبریز به تهران با گرفتن دو هزارتومان از مهد علیا برای خرید اسب و تفنگ و تهیه عده‌ای سوار برای دفع مخالفین و انجام این خدمت مورد لطف مهد علیا واقع شد و بجای خانلرخان که فوت شده بود به حکومت اسدآبادکه مورد نظر او بوده منصوب گردید . بعدها به لقب صاحب اختیار سرافراز میگردد . پس از چند سال در طهران، محله سنگلج مقیم وحکومت محل را به پسر ارشد خود، خان باباخان سرتیپ که بعد از فوت سلیمان‌خان صاحب اختیار دوم لقب گرفت واگذار نمود . بعد از فوت خان بابا خان حکومت به علیخان میرپنج واگذار و حکومت او دوامی نداشت . اجمالا این خاندان قریب چهل سال حکومت محال اسدآباد را دراختیار داشتند و با اختلاف انداختن میان مردم باعث دوست و دشمنی اهل محل و ویرانی اسدآباد شدند و خودشان صاحب چندین دیه و دهکده در جلگه افشار وساوجبلاغ‌تهران شدند واز خانباباخان صاحب‌اختیار پنج نفر اولاد ذکور و یك دختر بنام تاج ماه خانم زن حسن‌خان سرتیپ و مادر اشرف‌الملك باقی ماند که همه آنها فوت کرده‌اند . حرفه همه آنها روزها شکار و شبها قمار و می‌گساری بود تا تمام املاك خود را از دست دادند . از اعقاب و نواده آنها چند خانواده

باقیمانده‌که در قلعه مخروبه خاكریز ساکن هستند و باکشت‌وزرع مختصری امرار معاش‌مینمایند علیخان‌میرپنج پسر دوم خان‌باباخان صاحب اختیار دوپسر داشت بنام رضاخان سالار نصرت و دیگری عباس‌خان سالار حشمت که در تهران ساکن بودند و هردو فوت نموده اند .

از اولاد صالح خان افراد سرشناسی‌که بتوان نام برد باقی نمانده و از دودمان او فقط چند نفر در دستگاه محمد حسین خان اشرف‌الملك بودند وبعدها بعضی‌آنها درعلاقجات فرمانفرما در صفحه اسدآباد زیردست مباشرین املاك خدمت میکردند .

خان‌جان خان برادر چهارم ، قلعه‌ای در سرتیپ قریه خاکریز بنا و املاك چند تهیه و بعدها دردادن مالیات دولتی تمردوسرپیچی و بقولی شرارت آغاز میکند ، تا حدیکه از تهران عده‌ای سرباز در زمان فتحعلیشاه برای سرکوبی او میفرستند و در مقابل سربازهای اعزامی ایستادگی و جنگ میکند . هنگامیکه قوای اعزامی را از دور قلعه پراکنده و آنها را تعقیب میکند توسط سربازی که تیر خورده و قادر بفرار نبوده است. هدف گلوله قرارگرفته وبلافاصله فوت میکند. ازاولاد وی نجفقلی‌خان میباشدکه مالك نجف‌آبادبوده است وازاعقاب نجفقلی‌خان نیز چند نفر در دستگاه اشرف‌الملك هریك بکاری اشتغال داشتند .

۱۲۷۰

(۹)

بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران‌شناسی

مدیر مسئول و سردبیر **سرهنگ یحیی شهیدی**

مدیر داخلی **سرگرد محمد کشمیری**

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره روابط عمومی

تاریخ و آرشیو نظامی

بهای این شماره	**برای نظامیان‌ودانشجویان**	**۳۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۶۰ ریال**
بهای اشتراک سالانه ۶ شماره در ایران	**برای نظامیان‌ودانشجویان**	**۱۸۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۳۶۰ ریال**

بهای اشتراک در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراک ، وجه اشتراک را به حساب ۷۱۴ بانک مرکزی با ذکرجملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت و رسید بانکی را بانشانی‌کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمایند .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری - شعبات امیرکبیر
و سایر کتابفروشی های معتبر

جای اداره : تهران - میدان ارک

تلفن ۵۲۲۴۲۲

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT MAJOR DU COMMANDEMENT SUPREME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

DIRECTEUR

COMMANDANT KECHMIRI

ADRESSE :

PLACE ARG

DÉPARTEMENT DES RELATIONS PUBLIQUES

TÉHÉRAN

IRAN

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریه

ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commander's Staff

Tehran — Iran

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

بررسی‌های تاریخی

شمارهٔ ۳
سال دهم

مرداد ـ شهریور ۱۳۵۴
(شمارهٔ مسلسل ۵۸)

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

[illegible]	[illegible]
Saad Ganjavi	Studies regarding [illegible] Dastat.
Mohammad Amin Riahi	Alliance of France, [illegible] Ottoman Empire and [illegible] the Ottoman Ambassador [illegible]
Gholamreza Masoumi	The village of Sheikh [illegible] and its ancient Graves.
Azizollah Bayat	Famous Ministers of the [illegible] Dynasty.
Mehdi Gharavi	The Relations of Iran and India based on the National Epics of the Aryans of the East - especially the Shahnameh of Ferdowsi.
Mohammad Moshiri	Study of a few exceptional Coins.
Gen. Mahmoud Key	Letters of the Iranian Minister in France.
Col. Yahya Shahidi	A few points regarding the Documents of Agh-Ghoyounlou.
	Supplements.

پژوهشی دربارهٔ

شهر قدیمی دزفول

از

سعید گنجوی

(دکتر در باستانشناسی)

سعید گنجوی
(دکتر در باستانشناسی)

پژوهشی در باره شهر قدیمی دزفول

دزفول، یعنی در پل، یا قلعهٔ پل، در کنار رودخانه دز در شمال غربی جندیشاپور واقع است وچون پل مشهوری که میگویند، بفرمان شاپوردوم ساخته شده در آنجاست، آن شهر بدین اسم موسوم شده‌است.

درقرن چهارم هجری شهردزفول به قصر روناش بسر معروف بوده ولی مقدسی گاهی آنرا فقط بنام شهر قنطره یعنی شهر پل نامیده است

حمدالله مستوفی[1] در کتاب نزهت‌القلوب حدود وضع جغرافیائی دزفول راچنین توصیف میکند «آنرا اندیمشک گفته‌اند. ازاقلیم سیم است اردشیر بابکان ساخت، بردوجانب آب جندیشاپور نهاده‌است وپلی بر آن آب بسته‌اند، بچهل‌ودوچشمه ودرازی آن پل پانصدوبیست گام‌است وعرضش پانرده گام، آنرا پل اندیمشک خوانند و آن شهر را بدان پل باز خوانند و برجانب شرقی بالای شهرجویی‌درسنگ بریده‌اندودرزیر شهر بارود رسانیده ودولابی بزرگ بر آن جوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب بالا می‌اندازد ومدارشهر بر آن آبست. شهری وسط است مواضع بسیار ازتوابع‌اوست وبه‌حدودقرای شافجرد و مطران مرغزاری است نیم فرسنگ درنیم فرسنگ و تمامت

---

[1]– حمدالله مستوفی ، مورخ وجغرافی‌دان مشهور ایران .

نرگس خودروست وهم دراین حدود درختانند آنرا زرین‌درخت گویند، شکوفه زرد بسیاربقا دارد، اما ثمره نمی‌دهد.

هنری‌فیلد[۲] دربارهٔشهردزفول‌ومردمانش چنین گفته‌است: « شهردزفول درشمال خوزستان، درساحل‌چپ‌آب دز واقع‌است. این‌شهرمرتفع،وارتفاع آن‌تاحدی‌نامنظم است ودرسمت رودخانه ارتفاع آن درمجموعه‌ازصخره‌ها به‌بلندی۱۰۰پاتقلیل‌می‌یابدوپایهٔ این‌صخره‌هارادرموقع‌طغیان رودخانه،آب فرامی‌گیرد. این‌شهربسیاری‌عناصرنامتجانس‌رادرخودمستهلك کرده وبعضی گروهها دارای اسامی هستند که ازریشه خارجی‌است. معهذا همه در یك جامعهٔ مشترك که زبان‌وآداب ورسوم و لباس‌آنها یکسان است مخلوط شده‌اند ومیتوان گفت که یك گروه مخصوص بخود تشکیل‌داده‌اند. سالهای متمادی هیچ یك ازافراد قبایل کردولروعرب دراین شهرزندگی نمی کردو یگانه مذهب‌آنها شیعه‌بوده است.ازآنچه که دربارهٔ دزفول گفته ونوشته‌اند چنین‌استنباط میشود که اهمیت شهردزفول‌درآن زمان بخاطرپلی‌بوده‌است که درمدخل شهرقدیمی‌دزفول، برروی‌رودخانه دزبسته شده است وبقایای آن هنوز موجود است که قسمتی‌ازپایه‌های این پل‌مربوط به دوره ساسانی است وطاقهای کنونی پل مربوط به دورهٔاسلامی میباشد وقسمتی‌دیگرازپل که‌خراب‌شده بوده‌است امروزه‌تعمیر گشته ومعماری جدیدی دارد.(مطابق عکسهای شماره ۱ و ۲.)

همچنین تعدادی ازنهرهای تقسیم‌آب وبقایای‌آسیاهای آبی که معرف معماری دورهٔ ساسانی واسلامی‌است ودرکتابها بارها ازآنها سخن گفته‌اند دردوطرف‌پل‌موجود وآثاری‌ازآنها به جا مانده‌است که می‌توان‌چگونگی آنهارا درعکسهای شماره ۳ و ٤ و ٥ دید.

شرف‌الدین علی‌یزدی، رودخانه دزرا زل نامیده ودربارهٔ پل‌دزفول (که آنرا به صورت فارسی دزپل‌آورده است)گوید بیست وهشت چشمهٔ

۲ــ هنری فیلد مؤلف کتاب مردم شناسی ایران

شکل ۱
نمای ساختمان پل با پایه ساسانی و معماری اسلامی .

شکل ۲
نمای ساختمان پل که امروزه تعمیر گشته است .
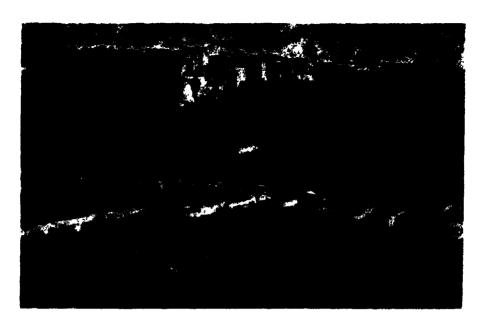
شکل ۳
نهرهای تقسیم آب
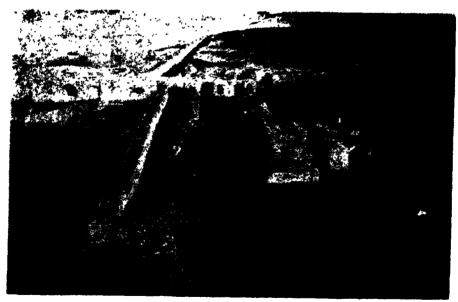
شکل ٤
قسمتی از بقایای آسیاها و نهرهای تقسیم‌آب

شکل ۵
نهرهای تقسیم آب

بزرگ داردو بیست وهفت چشمه کوچك درمیان چشمه‌های بزرگ هست که تمام آنها پنجاه وپنج چشمه میشود .

اگر نقشه جدید رابنگریم می‌بینیم رود دزپل درجلو بندقیر (عسکرمکرم) به کارون ملحق میشود ، ولی سابقاً اندکی پائین تر از آن به کارون می‌ریخته است و شاید قسمت بالای بستر رود از آنچه که امروز است به جندیشاپور نزدیکتر بوده است.

درملتقای این رود به کارون [۳] درقرون وسطی دراهواز دوولایت خرم وسرسبز با شهرهای بزرگ وجود داشته که یکی ازآندو ولایت را منادز بزرگ ودیگری رامنادز کوچك می‌گفتند. ابن حوقل* درقرن چهارم گوید این دوولایت دارای نخیلات و کشتزارهای معموروآباداست.

۳ــ کارون یادجیل (اعراب رودکارون رادجیل الاهواز نیز می‌گفتند) وواژهٔ دجیل بمعنای (دجله کوچك است) .

* ابن حوقل ، شرف‌الدین یزدی ، مقدسی ــ پزشکان معروف به بختیشوع که نصرانی بودند و از زمان منصور خلیفهٔ عباسی تازمان هارون‌الرشید پزشکان دارالخلافه بودند و ملازمت خلفا را داشتند .

رودخانه دزفول ازبروجرد که درلر کوچک[٤] واقع‌است‌آغاز میشود و قسمت علیای آن بنام قرعه (قوعه) معروف‌است. این‌رود پس‌ازپیوستن‌به نهر کزکی به شهردزفول میرسد وچنانکه گفتیم به رودکارون ملحق میشود.

پل دزفول را استخری «پل اندامش» نامیده و ابن خردادبه به آن پل زاب نام داده وابن سرابیون ازپل بنام پل روم یاد کرده و این پل و سیلهٔ ارتباطی ایوان کرخه وشهر جندیشاپور بوده است.

با توجه به مطالبی که عنوان گردید، اکنون شناسایی آثار تاریخی شهرستان دزفول را ازمحلات قدیمی‌آن که مرور زمان فرسودگی زیادی درآنها بوجودآورده ، ولی‌هنوز بکلی ازنظرمحو نشده است‌آغازمیکنیم .

شهر دزفول دارای محله‌های قدیمی‌زیادی است، ازجمله محله‌های :

۱ـ قلعه (که بازارشهردراین محله قراردارد)

۲ـ محله صحرا بدر مشرقی ومغربی (که درمدخل شهر دزفول ازجادهٔ اندیمشك ـ دزفول واقع است)

۳ـ محله احمدکور (جزومحله صحرابدرمغربی)

٤ـ محله حیدرخانه

٥ـ محله سیاهپوشان

٦ـ محله لبخنده

۷ـ محله کتکتان

۸ـ محله کرناسان

۹ـ محله گیوه کشان و ...

٤ـ لرکوچك در جنوب همدان وطن قبایل لرکه نیره‌ای از عشایر کرد‌ند واقع است . این استان کوهستانی بوسیلهٔ رودخانه‌هائی که در آن جاری است به دوبخش تقسیم شده است ، لربزرگ درجنوب ولرکوچك در شمال میان این دو بخش یعنی لرکوچك وبزرگ شعبهٔ اصلی رودخانه کارون فاصله گردیده‌است. مهمترین شهرهای لرکوچك ، چنانکه حمداله مستوفی در قرن هشتم ذکر نموده است عبارت بوده از بروجرد ، خرم‌آباد و شاپور خواست .

شهر دزفول بااین محله‌ها که خود تشکیل یك شهرقدیمی را میدهد اکنون بدوبخش جدید وقدیم تقسیم شده است.

محله‌های شهر دزفول هریك دارای کوچه‌پس کوچه ودربندی است که منازل‌شهر درون آنها واقع است.

قسمتهائی ازاین کوچه‌پس کوچه‌ها سقف‌دارد وطول‌سقف‌ها بین۱۵ الی ۵۰ متر می‌رسد. (مطابق‌عکسهای ٦ و ٧)

برای ورود به خانه‌ها اولا باید ازراهروی عبور کرد که گاهی‌طول‌این راهرو به ۱۵ الی۲۰ متر ودربعضی ازمواردبه ٥ الی۱۰ مترمیرسد. (مطابق عکس ۸) سپس وارد حیاط بیرونی خانه شد که دورتادور آن اطاقهای متعددی که اکثر آنها دارای ایوانهای مسقف باطاقهای جناقی‌است قراردارد واطاقها مشرف به ایوانها میباشد وبرای ورود به اطاقها باید ازاین‌ایوانها

شکل ٦

نمای یکی ازکوچه‌های‌مسقف

شکل ۷
یکی از کوچه های مسقف
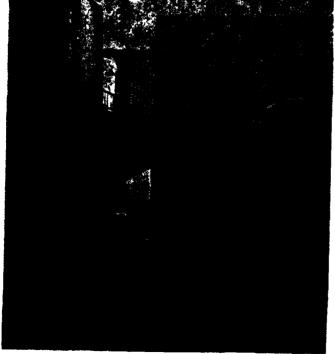
شکل ۸
نمای دالانکه برای ورود به
منازل باید از آن عبور کرد

گذشت و گاهی نیزدرب اطاقها مستقیماً به حیاط باز میشود برای استفاده ازنور، خانه‌ها دارای پنجره‌های کوچکی است ویابالای درهای ورودی اطاقها پنجره‌ها وروزنه‌هائی با گچ‌بری‌های مشبک ساخته‌شده است. درداخل اطاقها طاقچه‌ها، رف‌ها و گچ‌بریهای زیبائی دیده میشود. وبیشترخانه‌ها در دو یا سه‌طبقه ساخته شده است. (مطابق عکس ۹)

شکل ۹
چگونگی طبقه‌های مختلف یک خانه وطاقچه‌ها و رف‌ها و گچ بریهای داخل ایوان بزرگ آن

خانه‌ها عموماً دارای شبستان وزیرزمین یاسرداب است که این زیرزمینها بطرزخاصی داخل زمین طبیعی حفر گردیده است وازسطح حیاط خانه ۴۰ الی ۴۵ پله پائین میرود.

جنس طبیعی اکثراین سردابها شن‌وماسه رودخانه است که بمرورزمان به صورت دج محکم درآمده است وداخل آنها تأسیساتی ازقبیل اطاقها و راهروهای متمدد وهوا کشهائی برای تصفیه‌وخنکی هوای آن درفصل تابستان وموسم گرما دیده میشود. (مطابق عکس ۱۰)

شکل ۱۰
دهانهٔ سرداب یکی‌ازخانه‌ها

درباره نمای‌بیرون‌خانه‌ها می‌توان اززیبائی‌درهای ورودی سخن گفت. درهای ورودی اکثراً دولنگه وجنس‌آنها چوب است که‌با قراردادن‌قطعات منظم‌آنها در کنار یکدیگر طرحها وشیوه‌های‌جالب بوجود آورده‌اند. این درها بوسیله چفت وبستهای چوبی وآهنی بازوبسته میشود ودونمونه از آنهادرعکس‌های شماره ۱۱و ۱۲پدیدار است . نمای اصلی خود ساختمانها که دیوارهای‌آنهارا ازخشت ساخته‌اند شامل‌آجرکاریهائی است به نقشهاو طرحهای‌هندسی بسیار زیبا. (مطابق عکس۱۲) ایوانهاوطاقنماهاودیوارهای حیاط‌خانه‌هـا نیز به همین گونه‌آجرکاریهـا زینت یافته است. گذشته از خانه‌ها، بازارقدیمی شهر که درمحله قلعه قرار دارد هنوزدست‌نخورده‌باقی مانده است ودکانهای بسیارجالبی دارد وامروزه نیز مردم دراین دکانها به حرفه‌های پارچه‌بافی،آهنگری، نمدمالی، خراطی ، شیشه گری، زر گری، کوزه گری ودباغی مشغولند.

شکل ۱۱
در ورودی یکی از خانه ها

شکل ۱۲
نمای ظاهری یکی از خانه‌ها
با روکار آجری مشبک

مساجد وبقعه‌های زیارتی چندی نیز در این شهر باقی‌مانده است که حائز اهمیت زیادی میباشد، ازجمله مسجدجامع دزفول.

مسجد جامع دزفول‌دارای معماری خاصی است. تمام شبستان بزرگ مسجد ازجانب‌شمال‌شرقی به صحن‌مشرف میشود (بدون‌آنکه درب‌ورودی داشته باشد) این مسجد با شبستان وپایه‌های سنگی که درآن وجود دارد ازنظرشیوهٔ معماری همانند مساجد اوایل دورهٔ اسلام است که درسده‌های هفتم ودوازدهم هجری وسعت ومرمت یافته است وتاریخ سال۱۱۵۷ هجری که درسردرآن خوانده میشود، تاریخ مرمت بنا می‌باشد.

جامع‌دزفول‌به شیوه معماری دورهٔ ساسانی‌ومانند جامع شوشترساخته شده است وبجهت شبستانها وپایه‌های سنگی که درساختمان بنا تعبیه شده حائز کمال توجه است. ایوان شرقی‌مسجد همانند ایوان بزرگ آن بوده، شبستان‌پشت آن‌ازبناهای دوره صفوی‌وبه سال۱۱۱۰ هجری احداث گردیده است. وازنظرمعماری به شیوهٔ ایوان کرخه‌بوده، نمونه‌ای از معماری اصیل دوران ساسانی‌را می‌نماید. ایوان بزرگ و گلدسته‌های کوتاه‌آن و نمای عمومی‌صحن مسجد متعلق به قرن دوازدهم هجری میباشد. شبستان شرقی مسجد بشرحی که اشاره شد به‌شیوهٔ معماری کاخ ایوان کرخه است که خرابه‌های آن درحدود ۱۰ کیلومتری جنوب غربی‌دزفول مشهود است.

چگونگی‌معماری مسجد جامع دزفول را میتوان با مشاهدهٔ عکسهای شمارهٔ ۱۳ و ۱٤ و ۱۵ تاحدی دریافت.

از زیارتگاههای موجود در شهر دزفول میتوان به بقعهٔ سید علی شاه‌رکن‌الدین‌اشاره‌نمود. این‌بقعه درفضای‌بازونسبتاًوسیع که فاقدهر گونه ساختمان میباشد بناشده است و گنبدی باکاشیکاری فیروزه‌ای زیبا دارد. (عکس‌شماره ۱٦)

دیگر بقعهٔ معروف به سبزه‌قبا(برادرامام‌هشتم)وبقعه‌سیداسماعیل‌قصری
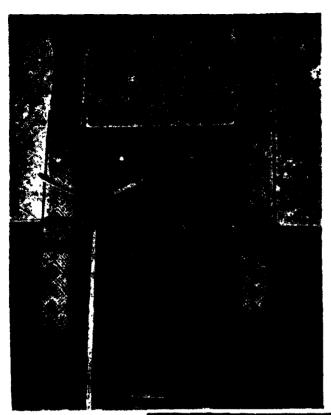
شکل ۱۳
ایوان اصلی و گلدسته‌های
جامع دزفول

شکل ۱۴
قسمت‌مرکزی شبستان مسجد
جامع دزفول و محراب و
منبر آن
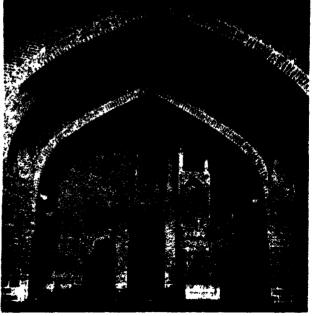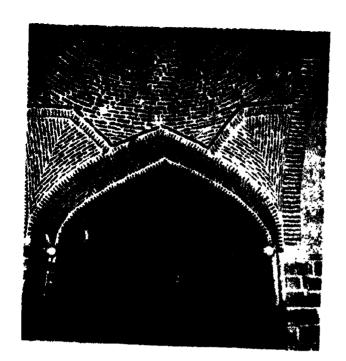
سکل ۱۵
چگونگی سقف مسجد جامع
دزفول

سکل ۱٦
مقبرهٔ سید علی شاه رکن‌الدین

وقدمگاه امیرالمؤمنین که فقط ازنقطه‌نظرمذهبی‌مورد توجه است. (عکس شماره۱۷).

دراین شهرتعدادی ستون وسرستون باطرح مارپیچی‌بدست آمده است که هما کنون از آنهادرموزهٔ شوش نگهداری میشود. این‌ستونهااز‌ساختمان یك حمام تاریخی‌باقی‌مانده است وطرح آن‌با معماری دورهٔ زندیه مطابقت دارد وهمانند ستونهای یکپارچهٔ شبستان مسجدو کیل‌شیراز است- نمونهٔ یکی ازستونها ودوسرستون درعکس شمارهٔ ۱۸ دیده میشود.

دراینجا به‌سخن وپژوهش خود درباره شهرتاریخی‌دزفول با امیدواری به اینکه نسبت باین شهر باستانی‌توجه بیشتری‌مبذول گردد پایان می‌بخشد.

شکل ۱۷
قدمگاه امیرالمؤمنین
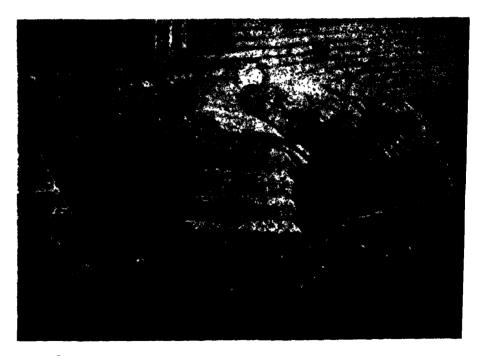
شکل ۱۸
نمای یک‌ستون ودوسرستون حمام تاریخی دزفول

اتحاد فرانسه وایران وعثمانی

و

گزارش سفیر عثمانی

« ۲ »

از

محمدامین ریاحی

(دکتر در زبان و ادبیات فارسی)
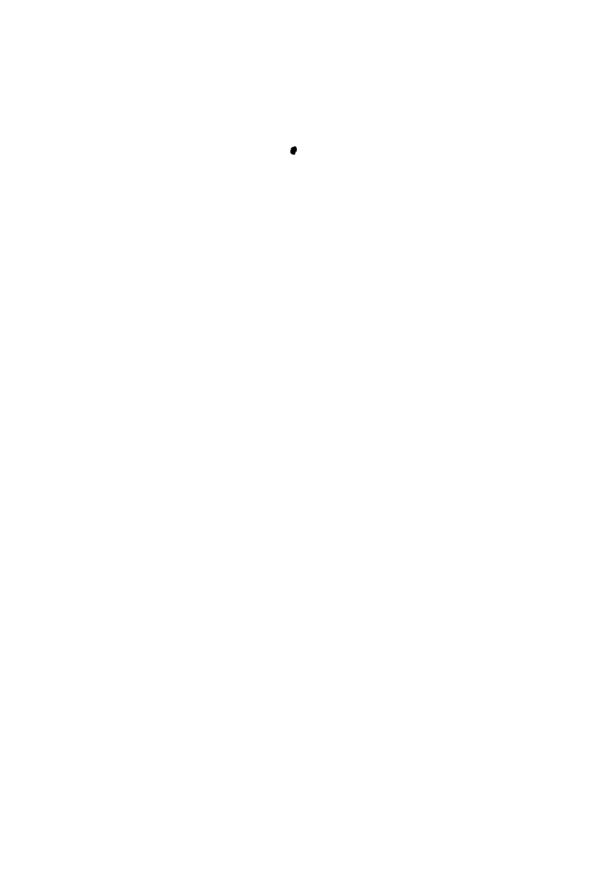
از : محمد امین ریاحی
(دکتر در زبان و ادبیات فارسی)

اتحاد فرانسه وایرانوعثمانی
و
گـــزارش سفیر عثمانی

«۲»

۵ـ مذاکرهٔ صلح ایرانیان و مبانجیگری زیان‌بخش فرانسویان نزد عباس‌میرزا و سرگردانی او در آن‌باره

فردای روزی‌که این فقیر درباز گشت از تهران وارد تبریز شدم، سفیرفرانسه‌بنام ژنرال گاردان‌ازتبریزبسوی تهران‌عزیمت کرد. وقتی‌که بحضورشاهزاده عباس میرزا ولیعهد رسیدم، اوکه طی چندروز مذاکراتی بطورمحرمانه باسفیربعمل‌آورده وازنیات فرانسه اطلاع یافته بود، در ملاقات بااین فقیر پس‌از صحبتهای معمولی واظهارخلوص ومحبت نسبت بدولت علیه، چنین‌گفت:

ـ «افندی، اگر فرانسه پیشنهاد کند که سپاه عمده‌ای را از ممالك روم عبور دهد آیا راضی میشوند ؟» .

چون اطلاعی ازجریانات ومذاکراتی‌که میان‌انها واقع شده‌بود نداشتم، جرأت نکردم‌که جواب روشن ودرستی بدهم،گفتم :

ــ شاها، چون این بنده یکی از نوکران ناچیز دولت‌علیه هستم، و از چنین امور مهمی بیخبرم، نمیتوانم باین سئوال شریف جواب قطعی بدهم. اینقدر هست‌که چون درجنگ باروسیه گذراندن‌سپاه عمده‌ای ازکشورهای اتریش و روسیه محتاج وقت زیادی بود. از نظرسرعت درکار ازدولت علیه اجازهٔ عبور خواستند، ودولت‌علیه بهیچوجه رضا نداد.ولی ازافواه مردم‌شنیده بودم‌که برای‌گذراندن صد تادویست نفرمهندس وعمال فنی ازحوالی بوسنه [۴۳] سرپرستی تعیین شده است، لکن صدق وکذب این‌خبر، واینکه بعدا چه‌صورتی یافته است بر بنده معلوم نیست.

ولیعهد فرمود:

ــ افندی، قبول این پیشنهاد بهیچ وجه جایز نیست. و دولت روم نباید راضی شود.

این فقیرکه قبلا باتامل درسیاق سخنان‌کنسول پیشین فرانسه عبور سربازان فرانسوی راپیش خود بحدس وگمان دریافته بودم، اینك قطع ویقین کردم‌که ژنرال چنین پیشنهادی به‌ولیعهدکرده است. گفتم:

ــ شاها، قوم فرنگی عموما، و فرانسویان خصوصا حیله و دسیسه‌شان نهایتی ندارد. نه‌تنها عبور چنین سپاه عظیمی، بلکه درصورت امکان نزدیك شدن و ورود یك نفرشان‌هم‌به‌مملکت جایز نیست. اینها چه‌بسیار دولتهای عظیم‌الشأنی مثل ونیز واتریش‌را باچنین حیله‌ها ودسیسه‌ها ازپای درآوردند.

۴۳ــ Bosnie دریوگسلاوی، مرکز آن سارایوواز ۱٤٦۳ تا ۱۸۷۸ جزو عثمانی بود.

آنگاه تفصیلاتی را که دربند چهارم نوشته‌ام یك بیك بشرح بازگفتم، و ثابت‌کردم‌که دولت علیه باینگونه پیشنهادهای‌آنان‌قطعاً راضی نخواهد شد.

ولیعهد دوباره پرسید:

درمقابل سفیرکبیری که چندسال پیش از جانب انگلیسیهائی که درهند هستند بکشورماآمده بود [۴۴]، ازطرف ماهم سفیرکبیری بنام نبی‌خان بآنجا فرستاده شد [۴۵] که وقتی برگشت شما در تهران بودید، آیا با اوصحبت کردید؟

چون نبی‌خان و این فقیر دریك‌خانه مهمان بودیم، خواه‌ناخواه بارها آشفتگی احوال هند را برای من حکایت‌کرده بود، و بارها گفته بود که‌اگر چند هزار سرباز همراه او کنند، بآسانی سرتاسر ممالك هند را برای شاه‌شان تسخیر خواهد کرد. بااینهمه از درك منظور ولیعهد تجاهل کردم و گفتم:

بلی، شاها، بارها با نبی‌خان ملاقات‌کردم. اما از امورسیاسی سخنی بمیان نیامد!

ولیعهد فرمود:

ـ «نبی‌خان میگفت، قاطبهٔ مردم هند حاضربقبول‌اطاعت‌دولت ما هستند، ومنتظرندکه اردوئی ازطرف ما فرستاده شود. زیـــرا

۴۴ـ مرادسرجان ملکم است که در تاریخ ۱۲۱۵ هـ (۱۸۰۰م) هفت سال پیش از این تاریخ به‌ایران آمده بود.

۴۵ـ درست این است‌که ابتدا حاجی محمد خلیل قزوینی بسفارت بهندرفت وچون اودر ۱۲۱۶ بمحض ورود به بمبئی کشته شد، مدتی بعد محمدنبی‌خان شیرازی برادر زنش در اوایل ۱۲۱۸ بجای اورفت، ودر ذیعقدهٔ ۱۲۲۱ (ژانویهٔ ۱۸۰۷) بایران بازگشت. بامداد ۵ : ۲۶۵ـ۲۷۸ (بنقل‌ازسرهارفورد جونز)

مباینتی‌که در امر دین با انگلیسیها دارند. واز ظلم فرمانروایان خود وطایفهٔ افغان هم بستوه آمده‌اند. هند، باندك همتی تسخیر میشود. آیا درصورت لشکرکشی‌ما بآن‌سوی بنظر شما زیان وخطری پیش می‌آید ؟»

پیش ازاین درتهران ازگفتار برخی‌کوته نظران‌استنباط‌کرده بودم‌که فرانسویان برای بجوش‌آوردن دیگ طمع ایرانیان وراضی کردن آنان چنین وانمود کرده‌اندکه : «منظورما ازگذراندن سرباز ازایران، فقط گرفتن انتقام از انگلستان است. والا برای‌گسترش کشور و بدست‌آوردن منفعت‌نیست. وچون سرزمین هند بخاك شما چسبیده وبرای شما مناسب‌تر است، آنرا بشما واگذار میکنیم»

وقتی عباس میرزا این سئوال را کرد. یقین‌کردم که میخواهد باشاره بمن بگویدکه در تسخیر دیار هندنیازی به‌یاری فرانسویان ندارند. درجواب گفتم :

ــ شاها، گسترش دایره دولت بهرحال مایه رنج وگرفتاری، وحقیرشمردن دشمنان موجب پشیمانی است. نکاهداری ملکی‌که بزور وستیز بچنگ می‌آید. ولشکرکشی بطمع دنیوی بکشورها وبر ضد مردم دیگر. وترجیح دادن سفری که نتیجه‌اش مجهول است برحضر، ازنظر ارباب تجربه وبصیرت عاقبتی وخیم دارد.

درحالی‌که هنوزدشمنان دین درخاك شماهستند، بسخن نبی‌خان سفیر سابق‌تان‌در هند، وزمینه‌چینی دیگر ارباب غرض، لشکرکشی بسوی دیگررا چگونه میتوان تجویز کرد ؟ اگردرمورد دفع روسیان تدبیری فرموده باشید آنرا نمیدانم .

بابیان جملهٔ آخر خواستم ازچگونگی صلح‌شان با روس چیزی بدست اورم .

ولیعهد گفت :

ـ ای افندی . درصورتیکه دشمن ازخاك شما بیرون نرود ، و بگویند فـلان مقدار ازخاك خود را برضا و رغبت در دست آنها باقی بگذارید . صلح چگونه امکان می‌پذیرد ؟ وقتی‌که سرزمینی بعنوان غصب در دست دشمن باشد بامید وملاحظهٔ سرانجام کار بر انسان گران نمیآید اما تسلیم شهرها برضا ورغبت برای ما سخت دشوار می‌آید. این‌کاری است‌که شدنی نیست .

کفتم :

ـ صلح‌مغلوبانه‌بادشمن غالب،کاری‌است‌که‌در هردولت‌ودرهمه روزکاران صورت گرفته است حتی در زمان سعادت حضرت شفیع امت برای تسلی آیندگان. وضمن هزارحکمت دیگر حـادثهٔ صلح مکه مکرمه وقوع یافت. بـاقی‌گذاشتن قسمتی ازمملکت در دست دشمن بنیت اختیار حداقل ضرر ، وبااین تصمیم‌که درمدتی اندك بیاری خدای تعالی امـور سپاه و ساز و برگ جنگی چنانکه باید سروسامان یابد ، و ملك ازدست دشمن بازپس گـرفته شود، هیچ مانعی ندارد .

او بعنوان تظاهر بمتانت ومردانگی کفت :

ـ افندی ، وقتی‌که صلح انجام گرفت، مگرمیتوان مـرتکب فسخ صلح شد ؟

گفتم :

ــ وقتی‌که دشمن تااین حد درخاك شما راه یافت ، حاجتی باختیار ننگ پیمان شکنی ازجانب شاهانه نمیگذارد. خودشان پی‌درپی با تکلیفهای شاق رخنه در بنیاد صلح میاندازند، وشما را وادار بجنگ میسازند .

از سرنو سخن را آغازکرد وبا«اغراق ومبالغهٔایرانی‌وار»بکار عثمانی اشاره‌کرد :

ــ دولت روم‌هم که‌هنوز نتوانسته است سروسامانی بکارصلح با روسیه بدهد . فرانسه بهانه‌های غیرقابل قبولی پیش میکشد که چنین وچنان سندی بدهید. و خودش هم تعهدی برگردن نمیگیرد. کارآن طرف هم دچار عقدهٔ تشویش است .

گفتم :

ــ شاها ، دولت علیهٔ ابدمدت با همه دولتهای نصاری همسایه است. و آشکار استکه برمقتضای شرع شریف هربار با کافران در جنگ وپیکار است. درصورتی هم‌که کار صلح با روسیه صورت نبندد، جنگ با انگلیسیان آسان تر وکم ضررتر از جنگ بادیگران است . دولت علیه درکار جنگ سستی و اندیشه‌ای ندارد. شما ترتیبی بکار صلح خودتان بدهید. واین دشمن را دفع فرمائید .

گفت :

ــ باخداست، ببینیم چه پیش می‌آید ؟

آنگاه رشتهٔ سخن را بسوی دیگر برگردانید. ومدتی هم دربارهٔ حوادث قبایل مرزی وآیندهٔ بایزیدگفتگوکرد ومذاکره را پایان‌داد.

۶ـ خلاصهٔ استنباط بنده از پیشنهادهای نامطلوب فرانسویان در میانجیگری صلح روسیه و ایرانیان

از بیانات شاهزاده که دربالا نقل شد، واز سخنان یکی از مشاوران دولت که ساکن تبریز است، چنین استنباط کردم که مفهوم پیشنهادهای فرانسویان که ژنرال کاردان به اطلاع ولیعهد رسانیده، و باطلاع تهران هم خواهد رسانید بشرح زیر است :

ایرانیان بپذیرند که سربازان فرانسوی ازخاك ایران عبور نمایند. چون منظور فرانسه منحصرا انتقام کشیدن از انگلستان است. درصورت کمك ایرانیان درفراهم آوردن مقدمات کار، و گذراندن نیروی فرانسه از ایران ، و همراهی در لشکرکشی. و اثبات مراتب دوستی. تمام آنچه از سرزمین هند تسخیر میگردد ، بایران واگذار خواهد شد .

وچون روسیه برای تسخیر وحفظ نواحی اشغالی ازچند سال پیشتر متحمل رنج و زحمت فراوان ومخارج بیشمار گردیده ، و در جنگ بر ایرانیان پیروزی یافته، پیشنهاد بازپس دادن قطعی و بلاعوض آن نواحی مخالف قانون دولتها ومغایر رسم اتحاد است. اگر ازطرف ایران سند معتبری داده شودکه شهرهای غصب شدهٔ تفلیس و شماخی و شروان و دربند و دیگر نواحی استوار وپهناور و زرخیز از این قبیل، چنانکه هست دردست روسیان بماند، وشوشه وپنبك وکومری وسایر ولایتهای نزدیك ایروان به ایران بازپس داده شود . وباین شرط و دیگرشرطهای احتمالی طالب صلح باشند، شاید فرانسویها بتوانند با کوشش وخواهش و اصرار، روسیان

را حاضر بصلح سازند و با میانجیگری سروسامانی بکار بدهند .و اما اگر ایرانیان باین ترتیب راضی نباشند چون روسها قومی سرسخت و لجوج و مردم آزارند ، فرانسویها نخواهندتوانست هیچ کاری دراین زمینه‌انجام‌دهند. وفقط باحترام دوستی سرزمینهایی را که در هند بدست می‌آورند بایران خواهند بخشید . و نیز اگر ایران سپاهیانی همراه نیروی فرانسه بفرستد هزینهٔ این سپاه را از درآمد هند با مبلغی اضافه خواهند پرداخت .

۷ـ کوشش شاهزاده برای وضع نظام جدید

فتحعلی شاه که بیاوری بخت و بی‌هیچ رنجی ، بتاج و تخت رسیده ، فکر وذکرش همه خوشگذرانی و زیور پرستی و اندوختن گوهرها و انباشتن گنجهاست. رفتار وکردارش همه عبارت است از کبر و غرور و ستم بر زبونان و سختگیری بر زیردستان. از راه و رسم‌کشورداری غافل است. و باوامر و نواهی الهی بی‌اعتنا.

اما فرزندش عباس میرزا کـه باشارت پادشاه پیشین و بسبب شایستگی خویش ولیعهد گردیده واینك فرمانروای تبریز است. با وجود کمی سن وسال[۴۶] گوئی یکی ازمشایخ بزرگوار است . از پیروی خواهش نفس وبر افراشتن کاخ و ایوان . و پوشیدن جامه‌های زیبنده پرهیز دارد. شیفتهٔ دادپروری و دادگستری است و دوستدار اهل‌کمال، فکر وذکرش همه درتقویت‌اساس سلطنت و گسترش دایرهٔ مملکت و تدارك اسباب پیروزی و فرمانروائی است.

۴۶ـ عباس میرزاکه متولد ٤ ذیحجهٔ ۱۲۰۳ بوده ، دراین تـاریخ (نیمه رمضان ۱۲۲۲) اندکی بیش ازهجده سال داشته است .

همه‌اوقاتش را بصیدوشکاروتهیهٔ سازو برگ‌کارزارمیگذراند.[۴۷]

بسرپرستی چند تن معلم ومهندسی‌که ازفرانسه آورده دست بتربیت سرکردگان ومعلمان لشکری زده است. دویست تن روسی نیز از یك سال پیش از تفلیس گریخته‌اند و به‌تبریز آمده‌اند، که در افواه مردم شایع است‌که گویا سبب گریز آنان گرسنگی بوده، ولی درون کاراین‌است‌که‌آنان برمبنای یك نقشهٔ پنهانی‌آمده‌اند.[۴۸]

از سرزمینهای دولت علیه بوسیله بازرگانان باربار مس وآهن میخرند ومی‌آورند. و توپهاو گلوله‌ها میریزند. و بساختن‌عرابه‌های بارو بنه و پختن باروت اقدام میکنند.

ازیك سال باز. درحدود سه‌هزار سرباز از بلاد آذربایجان‌گرد کرده و تعلیم داده‌اند. این‌گروه ازنظر ساز وبرگ وآموزش ولباس وهینت بترتیب جدیدی هستند، و آنها را «سالدات»[۴۹] می‌نامند. وچنانکه باید وشاید فنون جنگی فرنگی را فرا گرفته‌اند.

هرروز از یکسوی در رونق صنایع، و از دگر سو بافزایش سربازان تعلیم‌یافته میکوشند. علاوه بر بیست سی قطعه تـوپ و

۴۷ـ چه‌نزدیك است بدانچه‌قائم‌مقام بعنوان مشق‌ومسوده نوشته(منشآت، چاپ ابن‌سینا : ۷۱)

۴۸ـ فوج متشکل از فراریان روس را «ینکی‌مسلمان» میگفتند، در۱۲۳۷ درجنك باعثمانی دربایزید، شرکت داشتند، وقائم‌مقام (دیوان : ۱۲۹) گوید :
بس‌گزین کرداز‌سپه فوجی‌زروس وبرنشست   بادوفوج دیگر از ایرانیان‌نامور
نفیسی (ج‌اول : ۲۲۳ بنقل ازکتاب تانکوانی) گوید : عباس میرزا تقریباً صدوپنجاه سرباز فراری روس راکه درجنگهای سابق باوپناه آورده بودند و یك تن سرگرد ازایشان، جزو لشکریان خود پذیرفته، وآنها را زیر دست وردیه افسر فرانسوی بکار گماشته است.

۴۹ـ متن : سلطاطه

زنبورك[۵۰] که در روزگار پادشاهان پیشین در ایران ساخته شده‌و پدرش ازتهران برای او فرستاده، تاکنون بدستور شاهزاده بقدر چهل‌وپنجاه قطعه توپ سبك[۵۱] و خمپاره‌انداز[۵۲] و عرابه‌ها و باروت فراوان و گلوله‌های آهنین ساخته شده است ، و شاهزاده میکوشد که‌بمقدار بیشتری سازو برگ جنگی را فراهم آورد .

۸ـ پیش آمدن مانع در صدور مس و آهن بایران

چون در سرزمینهای ایران هیچ نوع معدنی نیست ، فلز مورد نیاز پشیزهای مسی را که درضرابخانه‌های خود میزنند . و همچنین مس و آهن و سرب توپها و مهمات جنگی خود را از محصول کانهای دولت علیه خریداری میکنند . سیم و زر سکه‌های رایجی را هم که خود میزنند از راه بازرگانی از پولهای مسکوك دولت علیه و کشورهای دیگر بدست می‌آورند .

حالا اگر بهمان صورت که آنان پولهای خود را بعلت کثرت رواج بکشورهای دیگر صادر نمیکنند . پولهای عثمانی هم بهیچ صورت بدان سوی فرستاده نشود . و مس و آهن و سرب هم به‌آنها فروخته نشود، از ضرب سکه‌های مورد نیاز وساختن سلاحهای‌جنگی و لوازم دیگر عاجز خواهند ماند . ولی با وجود چنین نیاز شدیدی که بدولت عثمانی دارند، دیگران را تحقیر میکنند . وبه‌سکه‌ها و سازوبرگ جنگی خود می‌نازند .

۵۰ـ دربارهٔ اسلحهٔ نیروی عباس میرزا . رك : مأموریت گاردان : ۶۵

۵۱ـ درمتن «چرخه» ، وآن نوعی توپ سبك مخصوص چرخچیان (گروه پیشاهنگ وپیشروسپاه) بوده . سربازان مأموراین سلاح‌که ضمناً بیشاپیش سپاه می‌جنگیدند ، در کتابهای سه‌قرن اخیر چرخچیان نامیده شده‌اند .

۵۲ـ درمتن : هوان . این‌کلمه که ازهاون‌فارسی‌گرفته شده معادل Obusier فرانسه (= قپس‌انداز) است .

بااینکه امروز توپخانهٔ دولتی و دیگر کارخانه‌های ما بـــرای ریختن انواع توپ و خمباره‌انداز ، و کارخانهٔ نیروی دریائی برای ساختن کشتیهای جنگی بادبانی و دیگر مهمات جنگی ، مس و آهن وسرب بمقدار بسیار لازم دارند، و بعلت کمیابی این‌مواد بندگان خدا در تنگنا هستند ، و با اینکه همه میدانند کـــه خودداری از فروش آنها به ایران مغایرتی با شروط عهدنامه ندارد ، و زیان دیگری نیز درآن متصور نیست. بعلت سهل‌انگاری ماموران ارزروم و طرابوزان ، این کالاهای مورد نیاز دولت خودمان از محصول کانهای ما بدولت ضعیف دیگری که دشمنیش با ما آشکار است صادر میشود ، و از این راه موجبات نیرومندی و پایداری اوفراهم میگردد .

اگر بیست سی‌هزار غروش. کاهش سالیانهٔ درآمد گمرکی را نادیده گیرند ، و اوامر مؤکدی بنحو مقتضی ، خطاب بوالیان‌ارز‌ـ روم. بایزید. قارص. و وان صادر. و فروش و فرستادن مس وآهن سرب را بایران بکلی منع فرمایند ، سودهای پنهان بزرگی برای دولت حاصل خواهد شد .

۹ـ اجمالی از اوصاف فتحعلی‌شاه و سبب ناخشنودی رعیت وسپاه ونوکران از او

فتحعلی‌شاه امانت‌بزرگ‌سلطنت‌راکه باگسترش عدل‌وانصاف‌و ورعایت برافزون شرع‌شریف پایداری مییابد ، بفراوانی خزائن و دفائن بازبسته میداند . وچون در کشورش درآمدهای قانونی از نوع جزیه و اعشار شرعی و معادن و گمرك نیست ، و گل وجودش باجزاء حرص و آز و ستم سرشته شده است ، و در آن دیار ازاحکام شرعی هم خبری نیست ، تاکنون بانواع ظلم و تعدی و تحمیلات

بیسابقه تا آنجا که میتوانسته ، باندوختن زروسیم و گوهرپرداخته است .

علاوه بر گوهرهای گرانبهای بیکرانی که خواه وناخواه باین فقیر نشان دادند ، و گفتند که اینها غیر از جواهرات فراوانی است که در حرمسرا و در دست زنان بیشمار او قرار دارد ، نقدینهٔ بیحسابی نیز اندوخته است . بروایتی، گذشته از خزانه‌ای که در تهران دارد ، در زادگاهش درقصبهٔ استراباد نیز که درمحلی بنام «جنگلستان مازندران» نزدیك به تهران واقـع است . و بعنوان پناهگاهی برای روز مبادا پیش‌بینی گردیده، بیست‌ودوکرور [۵۳] پول نقد نهاده است .

او بااینهمه قناعت نمیکند، وشب و روز بسودای زراندوزی دست به بیداد و ستمـی میزند کـه ضحاك و حجاج نکردند . و بخاطرشان هم نرسید .

با تحمیلات و جریمه‌ها عموم مردم ایران را ناخشنودگردانیده است : سپاهیان را با قطع مواجب و گرفتن درجه و منصب و طمع بمالشان و بیم کشتن بکمترین بهانه‌ای ، ازخود بیزار و روگردان ساخته است . روسیانی که آذربایجان را فروگرفته‌اند ، روزنخست بدعوت و راهنمائی جعفر قلیخان [۵۴] و ساکنان اطراف تفلیس که همه زخم‌خوردگان‌وستم‌رسیدگان او و پادشاه‌پیشین بودند، بی‌جنگ

۵۳ـ شاهزاده محمود میرزا پسرفتحعلیشاه گوید : «بدون خـلاف و بیگزاف ولاف هزار من تبریز اینك‌جواهر غیرمنصوبه درخزانه موجود است ، وخالی از اغراق بمثابهٔ صدکرورزرپاك عیار ودرست مقداربضبط‌گنجو رامین است (سفینةالمحمود : ص۷)

۵۴ـ جعفرقلیخان پسر احمدخان دنبلی است‌که در ۱۲۱۳ عصیان کرد ، و بعد ازشکست ازعباس میرزا به‌روسیه گریخت ودر ۱۲۲۹ مرد .

و ستیز وارد کشور شدند . در چندین جنگی که تا کنون روی داده فقط یکی دو بار آن‌هم بکوشش و تدبیر عباس‌میرزا ایرانیان پیروز شدند . در بقیهٔ جنگها طبعا شکست با ایران بود .

فتحعلی‌شاه برخلاف عقیدهٔ عمومی ، معتقداست که سرباز هرچه فقیرتر باشد بامید مال بهتر و بیشتر میجنگد ، و بهنگام ضرورت بیباك تر و دلیرتر میشود .

حکام و خدمتگزاران دلخوشی از او ندارند . ولی بملاحظهٔ اینکه فرزندان متعددی دارد . و اکثر انها هریك حاکم ولایتی هستند و اگر او نباشد و دستی هم از غیب بیرون نیاید اختلاف جانشینی امید نجات کشور را ازمیان خواهد برد ، وجود او راتحمل میکنند . ولی بازهم ایـن نگرانی هست که پس از درگـذشت او فرزندان بسیارش با هم بستیزند . و ایران ویران گردد ، و زمام امور کشور بدست بیگانگان بیفتد .

این خلاصه‌ایست از آنچه این بنده از گفتار رجال و دولت و بندگان سریر سلطنت که باآنهاملاقات و بتفصیل مذاکره کرده‌ام، و نیز از سخنان کسانی که در بازگشت در خانهٔ آنان مهمان بوده‌ام، و از قرائن ودلائل دیگر دریافته‌ام .

۱۰ــ چگونگی رسوائی عبدالرحمن پاشا از امرای حوالی بغداد

فتحعلی شاه جز در بارهٔ فرزندانش که در نواحی پهناوری از ایران حکومت میکنند . در بـارهٔ دیگر حاکمان و افراد لایـق و صاحب نفوذ و همه‌خانها و نوکران خود بـدین صورت عمل میکنند که برای اینکه از دردسر نافرمانی و سرکشی آنان در امان باشد ، فرزند یا زن هریك را بعنوان گروگان در تهران نگاه میدارد . و

نیز صاحبان گروگانها هرسال در عید نوروز شخصاً بتهران می‌آیند و پولی را که از درآمد محل خود متعهد پرداخت آن هستند بنام «سالیانه» ۵۵ و«پیشکش» تقدیم‌شاه میکنند، و اگر بخواهند گروگان خود را تعویض میکنند . آنگاه در مقام خود ابقا میشوند یا منصب دیگری میگیرند ، و خلعتی میپوشند ، و بازمیگردند .

از قضا هنگامیکه عبدالرحمن پاشا از حاکمان کردستان و متصرف سابق « قره‌جوران » یا «بابان» ـ که از توابع « بغداد بهشت‌آباد» شمرده میشود ـ از والی پیشین بغداد اعراض کرد و بشاه ایران پناهنده شد، یکی ازپسران او راهم بصورت گروگان در تهران بازداشتند و با درخواستی که از دولت علیه عثمانی کردند موافقت‌گرفتند که او بولایت خود بازگردد. او هم، درمقابل هرسال از درآمد ولایت خود نقد «سالیانه» را که بین خود قرار گذاشته‌اند مقارن نوروز بایران می‌آورد . و تقدیم میکند . وخلعت میپوشد . اوبااین ترتیب درشمار دیگرخانهای ایران شمرده‌میشود. از آن روز باین‌طرف پاشا شرط مذکور را بکمال رعایت میکند ، و بعلت این حرکت در بغداد و حوالی آن منفور و بدنام است .

از دگرسو، چون پسرش که در تهران بسر میبرد . بعلت مباینت در مذاق، و بی‌اعتنائی که در حقش میکنند. خوار ودلتنگ است ، عبدالرحمن پاشا از کردۀ خود پشیمان گردیده ، اما چون هیچ راهی برای آزادکردن گروگان خود ندارد ، و بازپس دادن خلعت هم برای او سخت است ، ناچار بردباری و شکیبائی پیشه کرده است . این جریان را در تهران از گفتار و رفتار پسرش، و کسان او ، و نیز از سخنان قاسم افندی کاتب دیوان که در نزد

۵۵ـ متن : «صالیان»

یوسف‌پاشا درقارص مقیم‌است ، ودربارهٔ اوسخن خواهم گفت . بطور یقین و قطعی استنباط کردم .

و چون موضوع بازگرداندن فرزند بسوی پدر ، در نامهٔ عالی که برای میرزا شفیع برده بودم بطور جزئی ذکر شده بود ، اما در «تعلیمنامه‌ای» که حامل آن بودم تأکید گردیده بود که این جانب باید تا میتواند در این باره کوشش نماید ، در آغاز کار این‌موضوع را با عباس میرزا و وزیر او در میان نهادم . گفتند :

ـ این کاربما مربوط نیست . وقتی‌که بتهران رسیدی مذاکره کن . جوابش را آنجا میدهند .

در تهران یکی دو بار چگونگی را بشرح و تفصیل زیربمیرزا شفیع گفتم ، وسعی کردم موضوع را حالی او کنم :

ـ اینگونه رفتار عبدالرحمن پاشا با شما . بطور کامل‌بردولت ما معلوم نگردیده است . فقط در حین حرکت من مقام عالی ریاست[۵۶] باین جانب خاطر نشان فرمودند که چون بدرخواست دولت ایران بموجب دستوری که بوالی بغداد داده شد عبدالرحمن پاشا در محل خود جایگزین کردید و باو تأمین داده شد ، اگر هنوز پسرش در ایران مانده باشد ، پس‌از این موجبی برای اقامت او در ایران نیست ، بازگردانیده شود .

امابطوریکه خودم تحقیق‌کرده‌ام عبدالرحمن پاشا را در سلك خانهای ایران بحساب آورده ، و ملك موروث دولت عثمانی را بی‌دلیل جزو کشور ایران داخل فرموده‌اید . اگر چنین باشد با

۵۶ــ ازاینجا معلوم میشود که این‌گزارش به‌صدراعظم عثمانی داده شده است .

اظهار دوستی‌ویگانگی منافات دارد.واگر بنده‌هم‌که برای‌استوارتر کردن دوستی مأموریت دارم ، این مورد را بهمان صورتیکه روی داده بدولت خودگزارش ندهم قطعاً از راه دیگری بگوش اولیـای دولت عثمانی میرسد ، و پیداست که‌سرانجام موجب‌ظهور فسادی میشود .

زیرابطوریکه در کتابهای تاریخ نوشته شده است : در فلان تاریخ بکرسوباشی[٥٧] کـه بهوای والیگـری بغداد به شاه عباس

٥٧ـ بکرسوباشی از متنفذان بغداد بودکه درسال ۱۰۳۱ سرکشی کرد و بغداد را بدست گرفت وچندتن ازکسانی راکه ازطرف دولت عثمانی بعنوان‌والی فرستاده شده بودند بشهر راه‌نداد . وقتی‌که حافظ احمدپاشا از سرداران‌معروف عثمانی با سپاهی گران برای سرکوبی او بـبغدادآمد سوباشی بحاکم لرستان متوسل شدکه «قیام من‌از روی اخلاص به‌پادشاه ایران بوده وامید بشتیبانی از آن سوی‌دارم، وبغداد راکه ملک‌موروثی ایران‌است برای‌شاه عباس نگاه‌داشته‌ام»

بفرمان شاه عباس صفی‌قلیخان گرجی حاکم همدان روببغداد نهاد ، و حافظ احمد پاشا ناچار بدیار بکربرگشت . اما درهمان هنگام به‌بکرسوباشی بیغام داد که انتظام مهمات این ملک‌ازجانب خواندگار روم بمامحول گردید . و مانیزحکومت بغداد را باومسلم داشتیم ، وازبیشکش وبرجمانی که میدادگذشتیم ، باید مملکت را خود ضبط نماید ، وقزلباش را بشهر وقلعه راه ندهد .

شاه عباس در ۱۰۳۲ بعنوان زیارت عتبات وتصرف بغداد شخصا روبدان سوی نهاد ، امابکرسوباشی برخلاف وعده‌های قبلی بدفاع برخاست وحتی از گرفتن نامهٔ شاه عباس خودداری‌کرد . روز اول ربیع‌الاول شاه عباس بحوالی بغداد رسید و روزیکشنبه ۲۳ ربیع‌الاول بغداد گشوده شد ، وصفی‌قلیخان گرجی حاکم همدان بایالت آنجا تعیین‌گردید . ازاین‌تاریخ بمدت ۱۵ سال بغداد دردست ایرانیان بود .

پس ازسال ۱۰۳۸که شاه‌عباس بزرگ درگذشت ، حوادث بعدی بزیان ایران جریان یافت . جانشین سست رای اوشاه صفی دربرابرسلطان مرادچهارم که بازپسین پادشاه مقتدرعثمانی‌بود قرارگرفت . عثمانیهاکه درتسخیربغدادکاری از پیش نمیبردند در ۱۰۳۹ همدان راگرفتند وکشتار وتاراج‌کردند . در ۱۰٤۰

صفوی[۵۸] متوسل شده بود وقتی که بوسیلهٔ سرعسکر حافظ احمد پاشا فرمان ایالت بغداد باو داده شد ، گفت : «رها کردن دولت‌علیه که بانان و نعمتش پرورش یافته‌ام و سرفرودآوردن به بیگانه‌فداکردن جان و دل است ، وچه دشوار بوده است ! شاه عباس با مشاهدهٔاکراه او بغداد را بزور فروگرفت ،ولی سپس بهمت سلطان مراد چهارم بغداد باز پس گرفته شد ، اما در این حادثه چه خونها بهدر رفت، و چه ویرانیها نصیب کشور ایران گردید . و همه میدانند که از شر کوچکی چه فتنه های بزرگ میزاید .

ملا قاسم کاتب دیوان عثمان حسن پاشا از مدتها پیش . و اکنون که در لشکرگاه یوسف پاشا اقامت دارد ، بارها بنزد این‌حقیر آمده و جریان کار را شرح داده و گفته است که : چون جان ما در خطر بود و راه گریزی بسوی دولت عثمانی که ولی نعمت ماست، و پناهگاه دیگری برای حفظ خود نداشتیم ، ناچار جسارت کردیم و به مصیبتهائی مانند : بندگی ایرانیان ، و دادن مالیات که عادت کرده بودیم که‌بموقع بدولتی بپردازیم . ودادن گروگان ،وپوشیدن خلعت برخلاف دین و آئین در نوروزها تن‌در دادیم .

بامید و آرزوی رهائی از این بلاها بسرعت خود [یوسف‌پاشا] متوسل شدم ، واز دیرباز در درگاه او بسر می‌برم ، اما سودی

ایروان بدست ترکها افتاد سرانجام در۱۰۴۸ بغداد راگرفتند ودر۱۰۴۹ باامضای پیمان قصر شیرین باین جنگهای ۱۵ ساله پایان داده شد .

دربارهٔ آغازکار بکرسوباشی رک عالم آرا چاپ امیرکبیرصفحات ۹۸۶–۹۸۷–۹۹۵–۹۹۷–۹۹۹– تا ۱۰۰۳–۱۰۳۷

۵۸– محمدرفیع «شاه‌عباس ثانی» نوشته و آن خطاست .

نداشته است . و چون میدانم که مأموریت تو موجب حصول آرزوی ما خواهد شد فعلا از سایر توقعات صرف نظر میکنم ، و تنها درخواست این است که ولایت «قره‌جوران» از بغداد جدا شود ، و مثل دیگر ولایتهای مستقل بموجب فرمانی از طرف دولت عثمانی بپاشای ما واگذار گردد . در مقابل اگر پاشا که در لشکرکشی برضد وهابیها شرکت کرده و خدمات فراوان دیگری به دولت عثمانی انجام داده ، اینك بسبب این تهمت مورد اعتماد دولت علیه نباشد، حاضر است فرزندان خود را فدا نماید ، و با تاراج و یغمای ولایات ایران اعتماد کلی بدست آورد ، و برای انجام این تعهد ضامن و گروگان لازم میدهد .

این عبدالرحمن پاشا هم درست مثل بکرسوباشی دو طرف را از دست نمیدهد ، اگر بشما بنوع دیگری ابراز بندگی کرده ، بدولت ما هم بدین صورت عرض خدمت و بندگی میکند . و آشکار است که سرانجام فتنه‌ای برخواهد انگیخت

میرزا شفیع گفت :

ـ «افندی ، کاتب دیوان بیخود گفته است . در حال حاضر پسر عبدالرحمن پاشا ، خواه درولایت خود ساکن باشد . خواه در تهران مقیم باشد ، چون اجباری در کارش نیست از نظر دولت علیهٔ ایران هیچ مانعی ندارد . تقدیم « سالیانه » بطور مقطوع بدولت مادروغ است . فقط نظر بهمسایگی هرسال مبلغی «پیشکش» میدهد . پسرش را هم نزد پدر خواهیم فرستاد .

خلاصه حاکمان ولایات مرزی همیشه باید ، بهمان صورتی که در روزگار شاهان قدیم معمول بوده ، هریك با ارسال مقداری

«پیشکش» شرط دوستی و پشتیبانی را بجای آرند».

این بنده چون ملاحظه کـردم که میخواهند حقیقت را پرده پوشی کنند ، ایجاد سردی را مصلحت ندیدم ، و برای اینکه احترام واعتبار خود را حفظ کنم ، از بحث و مشاجره خودداری کردم ، و ضمن جـواب لطیفی بصورت تصدیق سخنان او پیشنهاد خود را تکرار کردم :

ـ صحیح میفرمائید . واقعا بیان شما عین حقیقت است. مطابق نص حدیث شریف که « هدیه دادن دوستی را میافزاید » حاکمان مرزی هردو طرف باید هدیه‌هائی بدو دولت علیه تقدیم دارند . و اینکه فرزند پاشا را اعاده خواهند نمود ، برمراتب دوستی موجود خواهد افزود.

اینها پیش‌از این عثمان بیك پسر پاشا را که بعنوان معاوضه بتهران فرستاده بود نگـه داشته ، و پسر بزرگش محمد بیك را بولایت باز گردانیده بودند . این بار عثمان بیك را نیز همراه من باز فرستادند . و در نامهٔ مغرورانه و حیله‌گرانه‌ای که در این باب همراه من نمودند . در حالی که بیش‌از یك سال است هیچ جنگی باروسیان نکرده‌اند . نوشتند که روسیان را در جنگ چنین وچنان شکست‌دادیم، وبا چنین دروغ آشکاری‌اظهارغرور ومباهات‌کردند.

۱۱ـ چگونگی رفتار والی فساد پیشه بغداد

گویا از طرف دولت علیه نامه‌ای بعلی‌پاشا والی پیشین بغداد نوشته شده بوده ، مبنی‌بر : ایجاد حسن روابط با ایران ، وامان دادن به عبدالرحمن پاشا ، وطلب کردن پسرش از ایران ، یا آگاه

شدن از مأموریت این چاکر . واحتمال دارد که مطالب دیگری نیز در آن نامه بوده است .

آن مرحوم مرد ساده‌دلی را بنام درویش آغا [۵۹] که از متنفذان بغداد و خود گرجی نژاد بود، و بمناصب پیشکاری و قائم‌مقامی [۶۰] هم رسیده بود ، بعنوان ایلچی انتخاب کرد و با گروهی بیش از صد تن خدم وحشم و بروایتی با بیش از ۲۵۰ کیسه [۶۱] هدایا بجانب شاه ایران فرستاد .

در این میان علی‌پاشا درگذشت [۶۲] . سلیمان پاشا که پیش از آن کدخدا (پیشکار) علی‌پاشا بود ، و درجنگ با ایران اسیر شده بود ، واینك بفکر بدست آوردن ایالت بغداد افتاده بود، برای اینکه

۵۹ـ نام این ایلچی درتاریخهای ایرانی آن عصر دیده نشد . درحوادث همان سالها درناسخ (ج۱:ص۸۰و۹۷) از احمدحلبی فرستاده بغداد نام برده . وشاید درویش آغالقبی باشد برای همان شخص .

۶۰ـ قائم مقام در لغت بمعنی جانشین . ودراصطلاح عثمانی بصورت قائم مقام والی بمعنی «معاون استاندار» وبصورت مطلق بمعنی «بخشدار» است . تصور میکنم تداول این اصطلاح ازدورهٔ فتحعلیشاه که بعنوان لقب به میرزاعیسی صدراعظم مشهور محمدشاه وپدرش میرزابزرگ داده شده ازآنجا بایران آمده باشد درمعنی معاون صدر اعظم .

۶۱ـ کیسه اصطلاحی بوده است دربرداختهای بزرگ برابر ۵۰۰ غروش نقره . زیرا برای‌آسانی شمارش پولهارا درکیسه‌های چرمی مخصوص‌میگذاشتند غروش مشتق ازلاتینی Grossi بمعنی بزرگ ابتدا بمعنی سکه بزرگ بوده ، ولی اینك درترکیه وبعضی کشورهای عربی بشیزی ازاجزاء پول است (درست بدان‌سان که دینار ابتدا در ایران بمعنی سکه طلا و تومان ده هزار سکه‌طلا بوده واکنون حال وروزش معلوم است) . غروش‌که از قرن چهاردهم درهمه اروپا با اندك تغییر درتلفظ زبانهای مختلف رایج گردیده نخستین بار در ۱۰۹۹ ه در عثمانی بوزن ۶ درهم ضرب‌شده یك غروش نقره برابر۴۰ پاره یاصدآقچه بوده است ویك صدم لیره طلا .

۶۲ـ ر ك : مقدمهٔ همین مقاله ص ۱۳

در مأموریت خود ابقا گردد . و دولت ایران هم در حصول آرزوی او کوشش نماید، نامه‌ای در این باب برای ایلچی فرستاد که درمیان راه بدست او رسید.

این ایلچی هفت‌هشت روز پیش از این فقیر بتهران رسیده و درخانهٔ میرزا شفیع فرود امده بود . دوسه‌بار باا‌و ملاقات رسمی کردم که از موضوع مأموریت او سر دربیاورم . معلوم شد هدف یاری جستن ازایران‌و تامین وساطت آن دولت نزد دولت عثمانی برای بدست‌اوردن والیگری بغداد بوده است . اگرچه ممکن است در بارهٔ مسئلهٔ عبدالرحمن پاشا و یاداوری مناسبات همسایگی نیز اقدامی کرده باشد

حتی شبی میرزا شفیع با حضور او باین فقیر گفت :

ـ وقتی که بسبب وفات والی سابق اختلالی در امور بغداد نمایان شد . بمقتضای محبتی که میان دو دولت علیه در کار است از سلیمان پاشا حمایت کردیم . و برای اینکه از اوامر او اطاعت نمایند نامهٔ همایونی ارسال شد . مبنی بر اینکه درصورت لزوم سپاهیانی هم خواهیم فرستاد . و این نامهٔ همایونی در دیوان بغداد علنا خوانده شد . و رقمهائی نیز به خانهای مرزها فرستادیم که بیدرنگ سپاهیانی براه اندازند . و از هیچ کمك دیگری هم‌دریغ نورزند . در نتیجهٔ این اقدامات بودکه هیچکس جرأت‌حرکت خلافی نکرد . و خواه وناخواه همه از سلیمان پاشا اطاعت کردند . عبدالرحمن پاشا هم که نیروئی جمع‌آوری کرده و عازم کوی‌سنجاق شده بود . با تذکاری که از این طرف داده شد بی جنگ بازگشت. در مقابل ضمن شفاعت نامه‌ای از دولت عثمانی خواسته شد که درخواست او را بانجام رسانند .

در اینجا ایلچی بغداد هم با تعلیم قبلی مراتب را تصدیق و دولت ایران را شکروثناکرد . و گفت : این موضوع را ضمن نامه‌ای که بوسیلهٔ چاکر بدولت عثمانی خواهد فرستاد باجمال خواهد نوشت .

بعداز بازگشت آن ایلچی ، در مدتی که این فقیر در تهران بودم، یك «اغای اندرون» هم با چندتن ملازمان، همراه نامه‌هائی از طرف سلیمان‌پاشا آمد ، که اورا از مرز برگردانیدند.

مأموریت اصلی این ایلچیان بطور قطع و یقین براین بنده معلوم نگردید . اینقدر هست که گویا در برابر کمکی که ایران برای استقرار آنان دربغداد نشان داد . تعهد کرده‌اند که هرسال چیزی بنام هدیه برای شاه بفرستند . و خدامیداندکه‌شایدشرطهای دیگری نیز درمیان باشد .

این مراتب را از مقدماتی که در بالا بتفصیل عرض شد ، از سخنان محمدبیك پسرپاشاکه بصورت حدس وگمان اظهار داشت ، و از اینکه بعلت انتفاعی که از عبدالرحمن پاشا دارند از او طرفداری میکنند ، و مراقب اختلاف بین او و وزیر بغداد هستند استنباط کردم [۶۳]

۱۲ـ بعضی ملاحظات بندهٔ صاف نهاد در حق والی بغداد

بر این بنده مسلم و نزد همه نیز معلوم است که مردم و پادشاهان ایران مخصوصا شاه کنونی همه فکر و نقشه شان این است که بلادی را که از قدیم جزو ایران بشمار میرفته و نزدیك

۶۳ـ همین بدگمانی عثمانیها ، موجب گردید که سلیمان پاشاکهیا در۱۲۲۵ کشته شد. ناسخ . ۱۱۷

و هم‌مرز ایران است . و بعنایت الهی اینک در سلك ممالك عثمانی قرار دارد . بازپس ستانند .

نظر باین نکته در حالی که بر والیان ولایات مرزی واجب است از شاه ایران ـ که خودرا برای این مطلوب بخطر میاندازد ـ بیزار و روگردان باشند ، و بقصد صداقت پادشاه جهان پناه که ولی نعمت عالم است فریضهٔ بغض مقدس را نسبت بایرانیان رعایت نمایند . می بینیم که والیان بعداد در ارسال یك بقچه هدیهٔ ناچیز که طبق رسم معمول هرسال باید به عظمای دولت ما تقدیم نمایند سستی میورزند در مقابل بترتیبی کــه دربالا بیان گردید هــر بار چه هدایائی بسوی ایران میفرستند ، وچه تمایلی بایرانیان نشان میدهند .

اگر آنچه گفته میشود صحیح باشد بعقل ناقص من ، روزی خواهد رسید که مشکلات عظیمی برای دولت علیه ایجاد خواهدشد . بنابراین واجب است که مقرر فرمایند جوانب این مسائل مورد تدقیق قرار گیرد

۱۳ـ رفتار ناروای ایرانیان در حق یوسف‌پاشا و بازستاندن اموال مغصوبهٔ فقرای بایزید از ایرانیان با طلب سر عسکر واین فقیر

ایرانیان باین خیال فاسد که چون دولت عثمانی در حال حاضر با مسئله عظیم داخلی خود سرگرم است ، و دربارهٔ مراجعات آنان در مورد روسیه اقدامی نمیکند ، و در صدد گوشمالی دیگــران به مناسبت پسوانی‌های جری برنخواهد امد ، به مقتضای سرشت خویش از اقدام بر ضد دولت عثمانی فروگزار نمیکنند .

رؤسای دو عشیره بنــام سیبکی و زلام را کــــه زمستانگــاه آنان قارص و بایزید ووان ، وتابستانگاه‌شان حوالی خوی و ایروان است ، وبا هردو دولت ادعای دوستی و پیوند میکنند ، بسوی خود کشیده‌اند .

محمد خان قره‌گوز حاکم خوی[٦٤] و عبدالحسین بیك از سران عشایرمزبور ، برای اینکه ازابراهیم پاشا حاکم ولایت‌بایزید که دشمنیش با آن دو عشیره بعلت دزدیها و راهزینهای شان ، و بیمیلیش بایران آشکار است انتقام بگیرند ، و نیز برای اینکه پاشا را اضطراراً بطرف خود جلب‌کنند، به بخشهای تابعهٔ‌شهرستان بایزید تاخته ، و اموال بیشماری از مردم بیچاره را بخوی وایروان برده‌اند .

همچنین برادر محمد پاشای مقتول فرمانده محافظ قارص را، که محمد بیك نام دارد و بایروان گریخته بطرف خود کشانیده‌اند، و چه بسیارکار های غیر منتظره دیگری ازاین‌گونه مرتکب‌شده‌اند.

یوسف پاشا والی ارزروم[٦٥] که از شنیدن این کار ها درشگفت بود خواست که بالطف و احسان گره از کار بگشاید . حسین‌خان سردار [٦٦] را با کسان و سپاهیان و مردمش همه باهم بلشکرگاه خود در دشت «قاغزمان» دعوت کرد . و در سایهٔ سلطنت سنیه هدیه های فراوان بخشید و مهمان نوازیها کرد . و بعداز نشان دادن قدرت و شخصیت خود استرداد قره بیگ و عبدالحسین و اموال تاراج‌شده

٦٤ــ حاجی محمدخان قراکوزلوی همدانی از مقربان عباس‌میرزا و از سرکردگان سپاه او درکلیه جنگهای ایران و روس بوده است. مآثر سلطانیه : ١٥٧ ، ١٦٣ ، ٢٢٢ ، ٢٣٧ ، ٢٨٢ .

٦٥ــ یوسف ضیا پاشا (درگذشته ١٢٢٤ هـ) یك‌بار در ١٢١٣ ، و بار دوم از ١٢٢٠ تا ١٢٢٣ والی ارزروم بود . ودر این سمت در طرح ریزی و اجرای سیاست همکاری‌با ایران برضد دشمن مشترك ، بیشتر از سایر رجال عثمانی مداخله داشت ، وازاین روی نامش در تاریخهای ایران فراوان آمده‌ست. او از بردگان‌گرجی‌نژادبود که دوبار بصدراعظمی عثمانی‌رسید . قاموس‌الاعلام٦: ٤٨١٧

٦٦ــ حسین‌خان سردار ایروانی (متوفی١٢٤٥) پسر محمدخان بیگلربیگی ایروان از رجال نیمهٔ اول قرن سیزدهم وازفرماندهان دلاور ایران در جنگهای ایران و روس بود. بامداد ١ : ٤٠١ـ٤٠٤ .

را طلب داشت . اما حسین خان با رفتار تمسخر آمیز و ایرادسخنان ناروا این تقاضا را رد کرد و دل ازردگی ببار آورد . یوسف پاشا ناچار این موضوعات را ضمن نامه‌ای بشاهزاده عباس میرزا نوشت و همراه یکی از آدمهای معتبر خود بنام «نوری» فرستاد .

و چون «امر نامه» مفصل و مشروحی نیز بنام این فقیرنوشته بود ، این چاکر آن مسائل را در اوقات مناسب و در چند مجلس با شاهزاده و میرزا بزرگ وزیر او در میان نهادم ، و سرانجام آنان را قانع کردم بشرط بازگرداندن رعایای شان که از پنج‌شش سال پیش به بایزید گریخته‌اند اموال غصب شده را مسترد دارند . با قره بیگ خودم گفتگو و از او دلجوئی کردم . در مورد قبایل نامبرده که [illegible] خودشانند ، و اگر هم نباشند چون خائن هردو طرف هستند ، قبول کردند که از این پس نگذارندکه آنان قدم در خاك روم نهند ، و اگر تعدی و تجاوزی سر زد آنان را از کنار مرز دور کنند و باطراف خراسان بفرستند .

آنگاه نسقچی باشی [67] را همراه نوری بیك بایروان‌فرستاد ، و محمد بیك نایب ایشیك اغاسی [68] را هم با این فقیر از راه خوی روانه نمودند . این فقیر ببایزید آمــدم و چهل پنجاه خانوار از رعایای ایران را که در آن شهر دیده میشدند بسوی ایران روانه کردم ، و اموال غارت شده‌ای را هم که از خوی رسید بصاحبان‌آنها

۶۷ــ در متن یاساقچی . یاساق بمعنی نظام و قانون ، یاساقچی بکسانی اطلاق میشد که پیشاپیش بزرگان میرفتند و باصطلاح خودمان « دورباش ، کورباش » میگفتند [illegible] معنی بوده است . در قرون اخیر بمأموران مسلح اونیفورم پوش ومحافظان سفیران وکنسولها و افراد اسکورت شخص‌آنها اطلاق گردید. من تصور میکنم نسقچی که از دورهٔ صفویه در موردی نزدیك‌بهمین معنی ، و مرادف « رئیس دربانی » وارد زبان فارسی شده ، باعتبار شباهت‌لفظی از همین کلمه گرفته شده است . در اینجا ظاهراً مراد فرج‌الله‌خان نسقچی باشی افشار است .

۶۸ــ نایب‌ایشیك آغاسی = معاون تشریفات

دادم . مدتی بعد، ازطرف ایروان هم اموال غصب شده که بروایتی کمتر از آن چیزی بود که برده بودند همراه نسقچی باشی و نوری بیك رسید و بصاحبان آنها تسلیم گردید .

اما نقود و اموال کلی موجود نزد قره‌بیك را خان ایروان تماماً ضبط‌کرد ، ونامه های‌یوسف پاشا را دراین مورد بمقتضای‌غرورش پنهان داشت ، و خود قره بیگ را بتهمت اینکه میخواست بسوی روسیان بگریزد دست بسته نزد شاهزاده فرستاد . و این خبر در ارزروم بگوش این بنده رسید .

۱۴ـ بعضی حرکات ناپسند ومغایر صلح ودوستی ایرانیان

جعفرقلیخان‌که اکنون تابع روسیان. و رسوائی وبد نامیش شهرهٔ جهان است، بهنگام فرار ازایران دامادش مرحوم محمودپاشا که درآن موقع‌حاکم شهرستان بایزید بود اورا درقلعهٔ دشوارگذری که‌بنام«کرداوغلو»[۶۹] معروف است‌جای‌داد. سپس‌دراثنائی‌که‌باارادهٔ دولت عثمانی بکوشش حکام آن حوالی وخانان ایران از آنجا رانده شد، ایرانیان ببهانهٔ اینکه قلعه را حراست نمایند تامباداکه مجددا داخل‌آن‌گردد، براهنمائی وکمك قره بیگ واردآن قلعه‌گردیدند. وتاکنون هم بیرون نرفته‌اند. دراین مدت ازیك سوی روستاهای آن اطراف را ویران‌کرده واز دگرسو دراستحکام آن دژکوشیده‌اند. وبدرخواستها ویادآوریهای مربوط به‌بازپس دادن قلعه اعتنائی نکرده‌اند .

وچون هنگام فتح بلاد مرزی بمنظور دلجوئی ازمردم آنجا، و جلب علاقه و رغبت ایرانیان به دولت عثمانی ساکنان آن حدود را ازکلیهٔ تکالیف معاف فرمودند، فقط بمیل و رضای خود سالیانه

۶۹ـ درصفحه بعد « کور اوغلو » ضبط شده ، و آن صحیح‌تر می‌نماید .

هدیه‌ای جزئی تقدیم والی خود میکنند ودر مواقع لزوم نیز سرباز میدهند .

درایامی‌که این‌جاکر درتهران بودم ناحیهٔ جاذکه ازبلاد قبایل حکاری و درشهرستان وان واقع است، و مردمش از رعایای دولت علیه هستند و خدماتی بدولت کرده‌اند، بوسیلهٔ سربازانی که شاهزاده عباس میرزا فرستاده بود موردکشتار وتاراج قرارگرفت. بیش از ۲۰۰ تن زنان و مردان وکودکان بالغشان را اسیرکردند و در تبریز اشکارا از راه مزایده بایرانیان ونصاری فروختند.مردم دیگر روستاهای حکاری را مجبور کردندکه باید سالیانه ۱۵۰۰ گوسفند و ۱۵۰۰ ریال [۷۰] بدهند. گوسفندان را بزورگرفتند، و برای پرداخت مبلغ نقدی چند ماه مهلت دادند. وآن طایفه ازمردم وان و بایزید استمدادکرده‌اند

دو عشیرهٔ سیبکی وزلام‌که بیش ازاین ازآنان نام بردیم، اگر چه اررعایای قدیمی دولت عثمانی هستند، اماهرگز دراین سوی استقرار نداشته‌اند . و همواره‌کوشش کرده‌اندکه‌آب‌راگل‌آلودکنند، وحاکمان دوسوی مرزرابهم بیندازند. ودرآن‌میان اموال بیچارگان را بتاراج برند. وبعدهم این تهمتها را بصاحبان آن نواحی نسبت دهند. وچون بهیچگونه وبهیچ روی سودی برای دولت علیه ندارند بهترآن است که همین ومردم آن‌دو عشیره راکه ایرانیان برده‌اند در شهرستانهای دور از مرزخویش جای دهند، یااینکه بهمراه نمایندگانی ازایران بحوالی«بوزاوق» [۷۱] منتقل شوند ودرآن‌نواحی جای داده شوند .

ازقلعهٔ «کوراوغلو» و روستاهای حکاری دست بردارند، و

۷۰ـ ریال نوعی سکهٔ نقره‌ای اسپانیائی واتریشی که مدتی در عثمانی معمول گردیده بوده ، برابر ۲۵ غروش .

۷۱ـ بوزاوق ، از نواحی بوزقات میان سیواس و آنکارا .

اسیران فروخته شده را عیناً و بدون مطالبهٔ بها بازپس دهند.

بااینکه امکان داشتچندتن از دادخواهان عریضه‌هائی تقدیم دارند، اینچاکر برای اینکه سرخداوندان خودرا ـ که تاج دولتو اقبال برسردارند ـ ازتصدیع دادخواهان محافظت نماید، اموال غارت شده را بنیروی تدبیر ناچیز خود بازپس‌گرفت.

والی ارز روم صاحبدولت حضرت عثمانپاشا گفت: «شاید بهمت شما وبااستدعائی‌که از درسعادت[۷۲] خواهیدکرد، امور این طرف سروسامانی بگیرد، ونیازی به‌رنج فرستادن شاکیان نماند».

چون رسم‌براین استکه کلیهٔ‌گزارش احوال‌آن حوالی ازطرف والیان بعرض میرسد، احتمال این هستکه والی نامبرده ازارسال عریضه‌های شاکیان خجالت بکشد. عجالتا دراین مورد جلوگیری بعمل آمد.

۱۵ـ حرکات ایرانیان با این بنده ورفتار عاقلانه این خاکسار

هنگام عزیمتم بایران، در ارزروم حضرت یوسف‌پاشا بمحض اینکه نظری بنامه‌های عالی[۷۳] که حامل‌آنها بودم‌افکندگفت:

ـ پیش ازاین عین صورت هریك ازاین نامه‌ها از درسعادت برای ماآمد، وما نوشتیم‌که عبارات ومضامینش درقیاس باادعاها و خودستائیهای ایرانیان بسیار سبك مایه است. وحتی پیش‌نویس القاب‌شان را فرستادیم‌که درصورت اقتضا بکاربرند. اما این نامه‌ها بازبهمان صورت نخستین نوشته شده. وحریفان را آزرده دل و رنجیده خاطر خواهدکرد.

آنگاه اندکی از احوال آنان‌را بازگفت، واز عنوان‌نامهٔ عالی

۷۲ـ در سعادت = استانبول.

۷۳ـ نامهٔ عالی، مرادنامهٔ صدراعظم.

که بنام شاهزاده بود چند فقره را تراشید و تعویض و تصحیح فرمود .

واین پیش‌بینی درست بود. در دیوان شاهزاده وزیر او میرزا بزرگ دیباچه وعنوان ان‌نامه را رهاکرد. وفقط متن‌آن را بصدای بلند برخواند. وسپس باین فقیر باشارت مطالبی گفت‌که مفهومش این بودکه: «درحالی‌که شأن وآوازهٔ شاهزاده سراسر جهان را فرا گرفته است عنوان نامه تحصیل حاصل است». وبدین ترتیب علاوه براینکه سخن یوسف پاشا تأئید شد، معلوم‌گردیدکه شاه ایران در این آغازکار خود انتظار وصول‌نامهٔ همایون ازجانب پادشاه جهان و هدایا وتصدیق ضمنی سلطنت خود را داشته است. واگرچنین نبد امیدوار بوده است‌که‌لااقل درنامهٔ عالی‌که بنام وزیرش نوشته شده . تعبیراتی وجود خواهد داشت که‌موجب تعظیم وافتخار اودر میان مردم کشور و همسایگانش خواهدبود. یعنی درحالی‌که‌امیدوار بودکه عباراتی مشتمل برستایش وثنا و اعـلام‌کمال قدرت او و اعتراف بدان باشد. بهیچوجه بحثی ازاوصاف او نشده، وفقط بمناسبت از « توصیف شریف قدرشاهانه و تعریف لطیف شوکت شهنشاهانهٔ پادشاه کافهٔ امم وتاج بخشای عاملهٔ شاهان عالم، سایهٔ بسیط یزدان، درج‌وجودجهان، صاحب شوکت‌صاحب قدرت‌صاحب مهابت صاحب‌عظمت، ولی‌نعمت جمیع‌امت‌خداوندگارما»[۷۴] بسط بیان فرموده‌اند[۷۵] .

این‌بار، درنامه‌که‌ازطرف میرزا شفیع‌آورده‌ام، درمدح وثنای

۷۴ـ عین کلمات و تعبیرات نویسنده است با اندک‌پس و پیشی ، و این نمونه‌ایست از نوشته‌های دیوانی در زبان عثمانی که تا چه‌اندازه از لغات فارسی استفاده میکردند .

۷۵ـ یك جمله حذف شد .

فتحعلی شاه افراطها کرده، ودرآن باب لاف وگزافها نوشته‌اند. ودر مورد دیگرمسائل‌دروغهای‌آشکار اظهارکرده‌اند. ازآن‌گذشته بااین فقیر نیز چنان‌که شایسته بود رفتار خوبی نکردند.

این فقیر درجواب‌کسانی‌که می‌پرسیدند «آیا هنوز بحضور شاه نرسیده‌اید؟» وبکلیهٔ آنهائی که‌نزد من میآمدند از سفیران سند و فرانسه ودیگرکسان درهرمورد باتمهید مقدماتی میگفتم:

ــ من «سفیرمخصوص ازطرف باهرالشرف دولت علیه قوی قدرت» نیستم. فقط از «طرف اشرف قائم مقام صدراعظم‌پادشاه عالم» نامه‌ای برای میرزا شفیع آورده‌ام. حتی قرار بود آن‌نامه بوسیلهٔ «چاپار»ی فرستاده شود، ولی چون ایلچیان ایران که در «درسعادت» هستند خواهش‌کردند وگفتند: «بارها ازطرف ایران ایلچیانی آمدند، روا نیست‌که ازاین طرف آدم معتبری نرود. خواهش میکنم باآدم مخصوص فرستاده شود» برای دلخوش‌کردن آنان بی‌اینکه عنوان ایلچی درکار باشد. این فقیر را ازنوکران حقیر دولت علیه روانه‌کردند. پس‌موجبی برای ملاقات‌شاه نیست. وبا توجه بقدر و رتبه و وضع من بیش از حد هم مهمان‌نـوازی میکنند.

واقع حال را بدین صورت توضیح میدادم. ودرآن خانه‌ای‌که مهمان بودم درکمال وقار وتمکین بسرمیبردم وباایلچیان فرانسه که درجوار من سکونت داشتند، وباایرانیانی‌که نزد من میامدند، بااظهار اشتیاق معاشرت میکردم، واکثر بمطالعهٔ کتاب میگذرانیدم وازاین راه ابراز مناعت واستغنا میکردم.

وقتی‌که فهمیدندکه این فقیروکسانم به‌دیدار شاه وتماشای گردشگاههای‌شان رغبتی‌نشان ندادیم. ونادیده باز خواهیم‌گشت،

و نخواهند توانست که اظهار جلال وشکوهی کنند، بامروارادهٔ شاه واشارت میرزا شفیع واصرار صاحبخانهٔ ما، یك بارکه ببهانهٔ اسب دوانی اجتماعی تشکیل داده بودند بادیگر ایلچیان باهم رفتیم، و برآنان تقدم گزیدم. و نزدیك بشاهزادگان جای گرفتم ، ودبدبه و کوکبهٔ آنان را تماشا کردم.

یك بار نیز برای دیدن جواهرات حسنعلی میرزا [٧٦] وملاقات بااو که بزرگترین شاهزادگان مقیم پایتخت وحاکم تهران وحوالی آن است بکاخ او رفتم

یك بار هم بکاخ نگارستان تهران وقصر قاجار که بتصور اینکه باغ بهشت است ودر جهان همانندآن نیست درسالیان دراز بدستور شاه ساخته شده است وآب و هوای خوش وبنائی وسیع دارد رفتیم.

اگر بجای این چاکر یکی دیگر ازبندگانی بودکه از تاریخهای گذشته و مقتضای اوقات اخیر بیخبر بود. وچشم مردمی و مهمان-نوازی ازانان داشت. واز فن مناظره و مدارا درجواب غافل بود، نمیتوانست بطور شایسته در رفتار و مذاکره با آنان مقابله نماید، وناچار باسردی ودلتنگی باز میگشت .

خدای را شکر این چاکرشان درهمه حال عاقلانه و حکیمانه رفتارکرد. وبا ابراز استغنای فطری هرکلامشان را بمقتضای مقام جواب مقرون بصواب داد. ودر نزد آنان سرشکسته ودرهیچ باب نیز

٧٦ــحسنعلی میرزاشجاع السلطنه ششمین پسر فتحعلیشاه درغرهٔ ذی الحجه ١٢٠٤ مولد شد. (پنج برادر بزرگتر از او درسال ١٢٠٣ بدنیا آمده بودند ! در ١٢١٨ بحکومت تهران رسید. در ١٢٧٠ درگذشت . شعر هم میگفت و « شکسته »تخلص میکرد. نمونهٔ سخنش در مجمع‌الفصحا ج ١ ص ٢٥ و مصطبهٔ خراب (چاپخیامپور ص ٩٤) و حدیقةالشعراء دیوان بیکی آمده است .

ر ك : ناسخ جلد قاجاریه ص ٣١٦ و مقدمهٔ دیوان قائم‌مقام ص ٢٠ بامداد ١ : ٣٦٧ــ٣٧٨.

مغلوب نگردید. و وداع رسمی باکمال شوق ومحبت و متناسب باشأن وشوکت سلطنت ودولت‌علیه بعمل‌آمد، وبامزیدعز ورفاه ودرکمال محبت واعتبار جدا شدیم وبازگشتیم .

اگر معلوم علم عالم‌آرای رحیمانه فرمایند، امروفرمان لطف واحسان، صاحب دولت صاحب عنایت صاحب عطوفت صاحب‌رافت، ولی نعمت عالی همت خداوندگار، حضرت سلطان راست
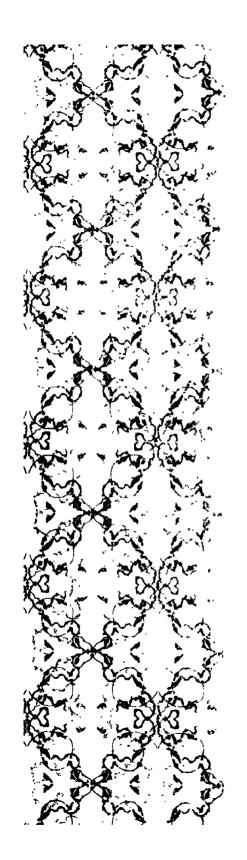
دهکده شیخ کلخوران

و

مقابر باستانی آن

نوشته

غلامرضا معصومی

(فوق لیسانس در باستانشناسی)

نوشته · غلامرضا معصومی
(فوق لیسانس در باستانشناسی)

دهکدهٔ شیخ کلخوران

ومقابر باستانی آن

در ۳ کیلومتری شمال اردبیل آبادی کلخوران قرار گرفته است این آبادی به سبب داشتن باغهای فراوان ومصفا وهوای مطبوع محل گذران تفریح اهالی شهرستان اردبیل میباشد

بنا به نوشتهٔ آقای بابا صفری در کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ این ده از زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی وقف برخود شیخ و اولادش شد؛ کسانیکه آنجارا وقف کرده‌اند از فرزندان هلاکوخان مغول بوده‌اند بطوریکه سلطان محمد خدابنده اولجایتو در ۲۵ ذی حجه سال ۷۱۴ در وقفنامهٔ تیموری آورده است. «چون نصف وسه طسوج کلخوران را غازان‌خان در وجه اخراجات انیس‌خاتون مقرر داشته واوسهم خودرا وقف شیخ صفی و اولاد او کرده لذا دودانگ‌و طسوج بقیه را وقف کردیم بر حضرت مومی‌الیه».

دراین ده باغ بزرگ ومصفائی بنام باغ شیخ قرار دارد که وسعت فعلی‌آن تقریبا ۱۵۰×۲۰۰ مترمیباشد وچندین مقبره درمیان این باغ بوجودآمده است. بزرگترین آنها بقعهٔ سید امین‌الدین شیخ جبرئیل پدر

شیخ صفی‌الدین‌اردبیلی‌است.[۱] سه مقبرهٔ دیگر نیز که متعلق به اجدادشیخ صفی‌الدین اردبیلی است دراین باغ بچشم میخورد (عکس۱)

۱ـ در صفحهٔ ۸ مقدمهٔ کتاب عالم‌آرای صفوی که بکوشش آقای یدالله شکری درسال ۱۳۵۰ بوسیلهٔ بنیاد فرهنگ ایران باعنوان شمارهٔ ۱۱۰ چاپ شده است ، راجع به‌سید جبرئیل چنین آمده است

« . . . . سیدجبرئیل خلقی را به راه حق تعلیم میداد چون ۳ سال از عمر مبارکش گذشت میل مسافرت کرده به جانب شیراز در حرکت آمده در لباس درویشی داخل شیراز کردند . چون جمعی درویشان فارس به‌جمال نورانی درویش بزرگی افتادکه لمعان نورخدا در جمال با صفای او لامع بود ، سادات فارس با او الفت کردند چون دانستند که از خانواده کرام است اورا تکلیف خدائی نمودند وبرای او دختری درمیان خود ترتیب نمودند و اورا کدخدا ساختند .مدت ۱۰ سال درفارس ماند وحق‌تعالی بهاو فرزندی داد اسم پدر خودرا به‌اوگذاشت ومیرسیدصالح نام‌نهاد،که درآن ولاکتابت از جانب‌والده‌اش آمده از اردبیل ، واورا طلب نموده بود ، و نوشته بودکه اگر بما ی[؟] دیدار فرزند ارشد ارجمند ترا ببینم فردای قیامت شکوهٔ اورا درپیش جدآن سرور خواهم کرد .

پس بنابرنوشتهٔ مادر برخاسته از خانه خود رخصت گرفته به‌جانب‌اردبیل در حرکت‌آمد مادر را دید . چون‌مادر به‌دیدار فرزند مشرف فرزند مسرور شده ، گفت ای فرزند میخواهم که توکدخدا شوی وفرزندان ترا ببینم گفت در فارس کدخدا شدم و فرزندی دارم . والده‌اش گفت میخواهم من تراکدخدا کنم . چون خواست حضرت آن بودکه نورانوار شیخ صفی‌الدین اسحاق از شرف غیب طلوع کند ، سید جبرئیل راضی شد وبزوبج زن دیگربه مادر رضا داد . و درآن قریه دوجا دختر دیدند یکی را خدیجه نام‌بود ودیگری را دولتی نام بود . والدهٔ سید جبرئیل با خدای خود به‌مناجات درآمده نیت‌کرده که درخواب هر کدام که از غیب اشاره شود از برای فرزند بخواهد . چون بیدارشد رفته دولتی را خواستگاری نمود . حق تعالی در بهترین ساعتی حضرت شیخ صفی راخلق نمود . چون شش سال از عمر مبارکش گذشت ، سید جبرئیل به رحمت ایزدی پیوسته جای خودرا به حضرت شیخ ابواسحاق داد ومریدان را باطاعت از آن سرافراز فرمود .

(۲)

بقعه یا مقبرهٔ سید امین‌الدین شیخ جبرئیل

این بنای آجری درزمینی به مساحت تقریبی ٢٤×١٤/٨٠ متر مربع تقریباً شمالی‌جنوبی ساخته شده است. طول بنا تقریباً ازشمال به جنوب و عرض آن ازشرق به غرب میباشد ۲

زمان ساختمان این مقبره درحدود نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری بوده است[۳] این مقبره که متعلق به شیخ جبرئیل پدر شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی است[٤]

۲ــ درکتاب آثارباستانی و ابنیه تاریخی اردبیل نوشته آقای اسماعیل‌دیباج که درسال ١٣٤٦ بوسیله شورای مرکزی جشن‌شاهنشاهی ایران بچاپ رسیده، طول این بنا ۲۹ وعرض آن ۱۲/۲۰ ذکر شده است. ناگفته نماند که همین اندازه‌ها را باهمان جملات آقای دکتر محمد جواد مشکور درصفحهٔ ۳۱۹ کتاب «نظری به‌تاریخ آذربایجان» شمارهٔ ۷۷ ازسلسله انتشارات انجمن‌آثار ملی‌که در سال ١٣٤٩ چاپ شده آورده است.

۳ــ آقای بابا صفری درکتاب «اردبیل درگذرگاه تاریخ» درباره زمان ساختمان این بقعه چنین آورده است: برخی تصورمیکنند که بنای اولیه شیخ جبرئیل در زمان شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ‌صفی ومقارن یا بعد ازبنای گنبد الله‌الله شیخ صفی، دراز دامن احداث گشته است. ازتواریخ چنین برمی‌آید که شیخ ابدال نامی درعهد سلطنت شاه عباس اول تولیت آستانه شیخ صفی‌ـ الدین را داشته واز جمله‌کارهای شیخ ابدال پیش ازسال١٠١٠ هجری کاشیکاری گنبد شیخ جبرئیل در کلخوران بوده است.

٤ــ راجع به‌نسب شیخ جبرئیل در صفحه ۲۱ کتاب آثارباستانی و ابنیهٔ تاریخی آذربایجان نوشتهٔ اسماعیل دیباج نقل ازکتاب صفوةالصفا و سلسلة ـ النسب صفویه چنین است: شیخ صفی‌الدین اسحق پسر سید امین الـدین جبرائیل پسر سید صالح پسر قطب‌الدین احمد پسرصلاح‌الدین رشید پسرسید محمد الحافظ‌کلام‌اله پسر سید عوض الخواص پسر سیدفیروزشاه زرین کلاه پسرسید محمد پسر شرفشاه پسر سید محمد پسرسید حسن پسر سید محمد پسرسیدابراهیم پسرسیدجعفر پسرسیدمحمد پسر سیداسمعیل پسر سید محمد پسرسید احمدالاعرابی پسر سیدابومحمد قاسم پسر سید ابوالقاسم پسر سید حمزه پسر امام موسی الکاظم (ع) میباشد. ولی درکتاب عالم آرای صفوی این نسبنامه اندکی فرق دارد وعیناً آنرا نقل میکنیم:

«شیخ‌صفی‌الدین اسحاق، سید امین‌الدین‌جبرئیل، شیخ سید صالح شیخ سید قطب‌الدین احمد، شیخ سیدصلاح‌الدین رشید، سید محمدالحافظ سید عوض‌الخواص، سید فیروزشاه زرین‌کلاه، سید محمد شرفشاه، سید شرف سید محمد، سیدحسین، سیدابراهیم، سید جعفر، سیدمحمد، سید اسمعیل، سید احمد، سیدمحمد اعرابی، سید محمد قاسم، سید ابوالقاسم، سیدحمزه، امام موسی‌کاظم (ع)

شکل ۱ — موقعیت قرار گرفتن بقعه های باغ گلخوران نسبت به هم و نسبت به بقعه شیخ جبرئیل کاملا دیده میشود . در وسط عکس قسمت شرقی بقعهٔ شیخ جبرئیل و درسمت چپ بقعه سید حمزه (ع) و در سمت راست بقعه سید عوض‌الخواص و سید محمد اعرابی دیده میشود .
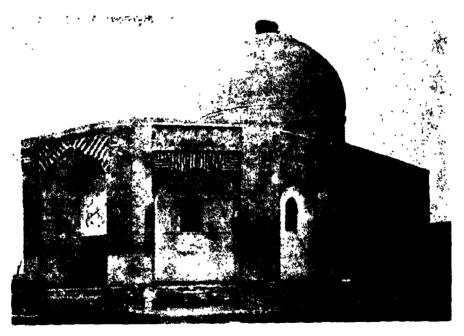
شکل ۲ — در این عکس بقعهٔ امین‌الدین شیخ جبرئیل از طرف شمال و شمال‌غربی دیده میشود بر سر در ورودی شیر کاملا پیدا است

شکل ۳ در این عکس بقعه شیخ جبرئیل ازسوی شمال وشمال شرقی دیده میشود. بر
در ورودی آن نقش سر اسکار است

شکل ٤

در این عکس بقعه شیخ جبرئیل از سوی شمال دیده میشود . در ورودی و پله‌ها و
ایوان جلو در و قسمتی از نمای شمالی آن دیده میشود

بسیارمجلل وزیبا ساخته شده است. در ورودی اصلی ازسوی شمال شرقی است ودرجلو در ورودی یك‌ایوان بعوض ۲/۳۰ و طول ۴/۲۰ مترقراردارد وبرای رفتن‌بالا فقط سه پله سنگی‌را باید طی‌نمود. (عکسهای ۲ و ۳ و ۴).

برسردرورودی ودروسط آن اسامی‌اله‌ـ محمدیا علی‌مدد، ودرطرفین آن باکاشیهای کوچك فیروزه‌ای رنگ یك بیت شعر زیرنوشته شده است:

هر کسی کوبادب دست‌بربن‌درننهد بی‌شك ازپای درآید به بقین‌سر بنهد

بربالا درنقش دوحیوان شبیه شیر که با دوززنجیر مهـار شده‌اند روبروی هم بارنگ تندنقاشی شده ممکن است این اثر متعلق به یکصد سال اخیر بوده باشد.

ارتفاع در ورودی ۲/۴۰ متر است وبربالای این‌در ورودی یك پنجره قراردارد. پس از ورود به یك محوطهٔ بزرگ چهار ایوانی می‌رسیم که به شکل چلیپا است ودرحقیقت رواق این بنـا بشمار میرود درطرف راست رواق یك طاقنما ویك طاقچه دربالای آن وجود دارد وبوسیلهٔ دولنگـه در چوبی درسوی شمالغربی بنا بازدید کننده به پله‌های پشت بام‌بقعه هدایت میشود تعداد این پله‌ها ۲۲ وارتفاع هرپله بطورمتوسط ۴۰ سانتیمتراست دربالای دولنگه درفوق‌الذکر یك پنجرهٔ کوچك قراردارد درسوی‌جنوب غربی رواق‌یك اطاق کوچك مربع شکل باندازهٔ ۳×۳ متر وجود دارد که جایگاه زائران بوده است این اتاق کوچك دارای یك در ورودی ازرواق ویك درخروجی‌ازشمال غربی‌به خارج بنا ویك پنجره دربالای درخروجی جهت روشنائی میباشد.

درسمت چپ رواق اتاق کوچك دیگری قرینهٔ اتاق قبلـی وجود دارد که اندازهٔ‌آن نیز۳×۳ متراست این اتاق هم یك در ورودی از رواق ویك درخروجی ازجنوب شرقی به خارج بنا ویك پنجره‌جهت روشنائی دربالای درخروجی‌دارد. سقف هردواتاق بصورت طاقنماهای کوچك وبزرگ شبیه مقرنس گچ بری شده است . درطرف چپ رواق ودرجنـوب شرقـی‌آن یك

طاقنما ویك طاقچه دربالای آن قرینهٔ همانکه درسمت راست رواق یاد شد وجود دارد. ارتفاع هریك ازاین طاقنماها ۱/۷۵ متر وعرض هر کدام ۱/۲۰ متر است دورتادور رواق کاشی کاری شده وتزئینات کاشیکاری آن بسیار متنوع میباشد. بطوریکه هرقسمت دارای نوع کاشی ویك نقش جداگانه زینت یافته ودرسقف رواق گچ بری زیبائی بطرز مقرنس ترتیب داده و روی گچبریهارا نقاشی کرده‌اند. این نقاشیها برنگهای طلائی وقهوه‌ای ونارنجی سیر بطرز بدیعی بوجود آمده نقش درختان ـ گلها ـ پرندگان مختلف روی آن دیده میشود درمیان پرندگان نقش طاووسها واقعاً زیبا. ورنگ آمیزی آنها اعجاب‌انگیز است (عکس ۵)

محل مقبره درانتهای این رواق ودرجنوب آن واقع شده است قسمت اصلی مقبره که زیر گنبد قرار دارد بشکل ۸ ضلعی منتظم است وبربالای این

شکل ۵ برجستگیهای سقف و نقاشیهای سقف رواق در این عکس بخوبی دیده میشود

قسمت گنبد بقعه قرار گرفته و یك صندوق چوبی ساده مستطیل شکل روی قبر گذاشته شده است. طول وعرض وارتفاع این صندوق ۳×۲×۱/۵۰ متر است.

بطوریکه میگویند درزیر این صندوق علاوه برجسد سید امین الدین جبرئیل جسد شیخ سید قطب الدین وشیخ سید صلاح الدین رشید پدر بزرگ وجد او نیز مدفون است زیرا در محل چنین گفته میشود که قبر این سه شخصیت ممتاز درمحوطهٔ همین باغ وفاصله زیادی ازهم قرارداشته پس از خاتمهٔ ساختمان بنا اسکلتهای آنهارا ازمحل اصلی بیرون آورده وهر سه نفر رادرزیرهمین گنبد دفن کرده‌اند[۵]. نورداخل این بقعه‌ازسوی شرقی وجنوبی بوسیلهٔ سه پنجره وسه درورودی که به خارج بناباز میشود تأمین میگردد

در جلو هریك از درها ایوانی است که بقعه را به خارج بنا مربوط میسازد.

گنبد این بقعه دوپوشی بوده است وسقف گنبد زیرین باکاسه کاریها ومقرنس‌های گچی بسیار زیبا مزین وبه شیوهٔ دوران صفویه رنگ آمیزی ونقاشی شده‌بودوپس‌ازخرابی گنبد خارجی صدمهٔ زیادی دیده وقسمت‌اعظم آن ازبین رفته است. گرچه هنوز هم نقش گل وبوته‌ها و نقوش هندسی مختلف برنگهای آبی وسبز وقرمز وقهوه‌ای دراین‌بنا دیده میشود ولی بهنگام‌آبادی بنا شاهکاری بی‌نظیربوده است. در گوشه‌ای‌ازسقف‌نام «خادم آستانه سید جبرئیل آقامیرحیدر» درز مینهٔ سبز بارنگ سفید نوشته شده است.

این مقرنس کاریها احتمالا درزمان‌شاه عباس‌اول دودفعه تعمیرشده‌است. اولین تعمیربوسیلهٔ شیخ ابدال پیش‌ازسال ۱۰۱۰ هجری‌قمری با کاشیهای

۵ــ این اطلاعات را آقای سید صالح خاتمی متولی ونگهبان کنونی بقعهٔ سید جبرئیل در اختیار نگارنده گذاشته است وبدینوسیله از ایشان نیز تشکر میشود.

فیروزه‌ای کاشیکاری‌شده ونوشته‌هائی‌هم‌به‌خط کوفی دراطراف آن کاشیکاریها باگچبریهای مقرنس بینظیری بوجود آمده بوده که تا نیم قرن پیش باقی بوده است وبرخی‌ازجهانگردان‌علاقه‌مندبه‌آثار باستانی مانند ژان‌دمورگان وآدام اولئاریوس آنهارادیده‌اند وبه وجودآن کاشیکاریها وخطوط کوفی زیبا اشاره کرده‌اند.

دومین تعمیردرسال ۱۰۲۱ هجری قمری بوده است که این‌تاریخ اخیر درزیر یکی‌ازکاسه‌کاریها در گوشهٔ شمال غربی بقعه موجود است.بطوریکه تعمیر کننده با نقاش بنا مهرخودرا که مضمونش چنین‌است روی دیوارزده است « عمل کمترین بندگان شاه طاهربن سلطان نقاش ۱۰۲۱»[۶] شاید در این تاریخ نقاشی این‌بنا پایان پذیرفته باشد قرینهٔ اثر همین‌مهر در سوی دیگر این کاسه‌کاریها در گوشهٔ شمالشرقی بطورمعکوس ثبت شده است.

این بقعه‌درسال ۱۳۳٤ هجری قمری یکباردیگر بوسیلهٔ مشهدی‌محمد عنبقه‌چی که ازپیروان طریق ذهبیه وصوفی‌مذهب بوده است‌تعمیر گردیده است وا کنون نیرسازمان ملی‌حفاظت آثارباستانی‌ایران تعمیرات‌اساسی آن را شروع کرده است دورتادور داخل بقعه با کاشیهای گوناگون‌کاشیکاری شده ودرارتفاع تقریبی ۱/۸۰ متر از کف بقعه دربالای قسمت‌کاشیکاری‌شده به خط ثلث زیبای عربی از گفتارمولا علی‌امیرالمؤمنین (ع) وقرآن مجید جملات‌وآیاتی نوشته‌اند. بالای این کتیبه‌ها تانزدیك سقف گچ‌کاری شده و نقاشیهای‌زیبائی‌بارنگهای‌مختلف نقش‌حیواناتی مانند گوزن-آهو-روباه- بز کوهی وشیررا نشان میدهد.

۶- درکتاب آثار باستانی وابنیهٔ تاریخی آذربایجان از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران سال ۱۳٤٦ نوشتهٔ اسماعیل دیباج صفحهٔ ۳٤ به جای ۱۰۲۱ هجری سال ۱۰۳۱ ذکر شده است ودرکتاب (نظری به تاریخ آذربایجان) نوشتهٔ دکتر محمد جواد مشکور شمارهٔ ۷۷ ازسلسله انتشارات انجمن آثار ملی سال ۱۳٤۹ نیز تاریخ ۱۰۳۱ ذکر گردیده است .

در ورودی اصلی به مرکز بقعه ازسوی جنوب رواق میباشد. درجنوب
واق که درحقیقت شمال بقعه است راهروئی زیبا و کاشیکاری شده وجود
ارد که دارای دولنگه در زیبا وقدیمی باارزش است . این در رواق را به
نعه اصلی ارتباط میدهد. این در که اکنون جهت تعمیر ازجای خودبیرون
مده درسال ۱۰۳۰ هجری ساخته شده‌است طول هرلنگه ازاین‌درها ۲ متر
عرض هرلنگه ۶۰ سانتی‌متر است. منبت‌کاری این در ازشاهکارهای هنری
ورهٔ صفویه است. کتیبه‌ای که روی این درهست تاریخ ۱۰۳۰ هجری را
لبق شمارهٔ حروف ابجد معلوم میکند. اشعاری در معرفی‌ازسیدامین‌الدین
نیخ جبرئیل به‌خط زیبای نستعلیق روی این دربامنبت‌نوشته شده که در
خرین بیت جملهٔ (بهشت روی زمین) تاریخ ساخت این دررا معلوم
یکند که سال ۱۰۳۰ میباشد . (عکس۶) قسمتی‌از اشعار روی درازبین
رفته است و قسمتی که باقیمانده بدین مضمون است :

. . . . . . کزبد خلق‌در که اوفتلهٔ دعاست

طب کمال وهادی دین شیخ‌جبرئیل | شاهی که ابرهمت‌اومبع سخاست
مفتاح استجابت صدگونه مدعاست | کین‌جایگاه‌مهبط‌ارواح انبیاست
تاریخ‌سال‌ساختنش‌چون خرد بخواست | گوباد بهشت‌روی‌زمین‌است‌این‌مقام

در پشت دریك‌جملهٔ‌عربی بدین‌صورت نوشته شده است .

«لواجتمع‌الناس‌علی‌حب‌علی‌ابن‌ابی‌طالب‌لماخلق‌الله‌النار» اگرهمهٔ‌مردم،
به محبت‌علی(ع)اجتماع میکردند خداوندآتش را نمی‌آفرید . (عکس۷)

درداخل بقعه‌درسمت جنوب‌شرقی‌وجنوب‌غربی آن‌دواطاق۸ضلعی‌منتظم
کوچك که قرینهٔ یکدیگر است (نقشهٔ ۱) وجود دارد[۷] این دواطاق ازنظر

۷- در صفحهٔ ۲۹۹ کتاب اردبیل درگذرگاه تاریخ آقای باباصفری اشاره به
حجرهٔ شش ضلعی کرده وچنین مینویسد : «دراطراف محوطه اصلی چهار
حجره یا اتاقك شش ضلعی منتظم بالنسبه کوچك ولی‌زیبا ساخته شده است .»
در صورتیکه ۲ اطاق داخل بقعهٔ هشت (۸) ضلعی و ۲ اتاق داخل رواق ٤ ضلعی
میباشد چنانچه در نقشهٔ (۱) به خوبی پیدا است.

شکل ٦

روی در منبت زیبا که بین
رواق و بقعه قرار دارد .
... اسماری زیبا دور تا دور
و لنگه در را مزین کرده‌اند

شکل ۷

پشت در منبت زیبا که بین
رواق و بقعه قرار دارد .
دربالای هر دو لنگه کتیبه‌ای
موجود است .
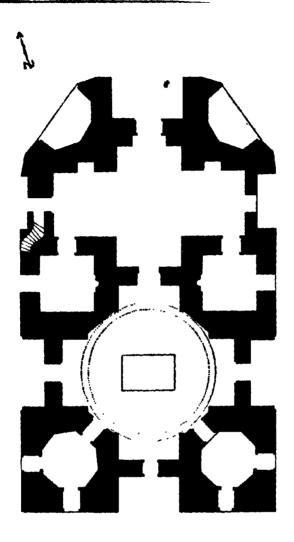
بقعهٔ شیخ سید جبرئیل پدر بزرگوار شیخ صفی‌الدین اردبیلی در قریهٔ کلخوران شیخ اردبیل

ترکیب شکل وسقف ورنگ آمیزی کاملا شبیه هم می باشد و در ۳ ضلع از ۸ ضلع هر اتاق سه در وجود دارد که یك در ورودی از داخل بقعه ودو در خروجی به خارج بنا بازشده است بر بالای هر کدام از درهای خروجی پنجره‌ای جهت روشنائی اتاق کوچك قراردارد هر کدام از این اتاقهای هشت ضلعی دارای ۵ تاقچه در پنج ضلع دیگر که درو جود ندارد میباشد. اضلاع این ۸ ضلعی‌ها تا کف تاقچه‌ها کاشی کاری شده وبالاتر از آن به سبك دورهٔ صفویه با گلهای درشمی برنگ آجری روی زمینهٔ آجری کم رنگ‌تری نقاشی روی گچ انجام گردیده است. آقای بابا صفری در کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ اشاره‌ای به ملاقات امیر تیمور گورکانی با سلطان خواجهٔ سیاهپوش، پسر شیخ صدرالدین و نوهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی دراتاق کوچك جنوب غربی این بقعه کرده‌است که بنابه درخواست خواجه علی سیاهپوش امیر تیمور اسرای رومی راآزاد نموده وشرح داده است که اگراین قول را قبول کنیم باید بگوئیم که این بقعه در زمان شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی‌الدین اردبیلی ساخته شده است بنظر نگارنده هم این قول را باید قبول کرد که بنای اصلی بدون تزئینات و گچبری ۰ کاشیکاری بوده ودرهمان زمان صدرالدین موسی یا بطور اعم درنیمهٔ دوم قرن هشتم هجری ساخته شده و حال آنکه امیرتیمور گورکانی از سال ۷۷۱ تا ۸۰۷ سلطنت کرده ودر آن موقع این بنا برپا بوده‌است وبعدا درزمان شاه عباس اول چنانکه گفتیم درسالهای ۱۰۱۰ و ۱۰۲۱ هجری تزئینات کلی این بقعه انجام گرفته است. نمای خارجی بقعه درسوی غربی بنادارای سه درو ٤ پنجره وسه ایوان کوچك وطاقنما میباشد. روی دیوار با کاشی‌های فیروزه‌ای رنگ نام علی نوشته شده‌است. (عکس ۸)

نمای خارجی بقعه درسوی مشرق بناهم دارای سه در و ٤ پنجره وسه ایوان وطاقنمای کوچك میباشد که کاملا با نمای دیوار خارجی غربی بقعه قرینه است وروی دیوار نام علی والله ومحمد با کاشی فیروزهٔ رنگ نوشته شده است. (عکس ۹ و ۱۰)
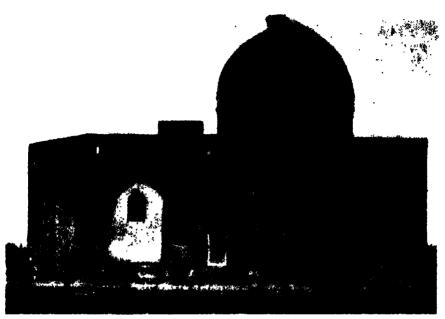
شکل ۸ نمای خارجی از طرف غرب بنای شیخ امین‌الدین جبرئیل و ایوان غربی
و درهای سمت غرب بنا در این عکس دیده میشود

شکل ۹ دراین عکس نمای خارجی بقعهٔ شیخ جبرئیل از سمت مشرق بنا دیده
میشود . قبرستان واقع در این باغ نیز درهمین سمت قرارگرفته و
ایوان ها و درهای شرقی در عکس پیدا است .
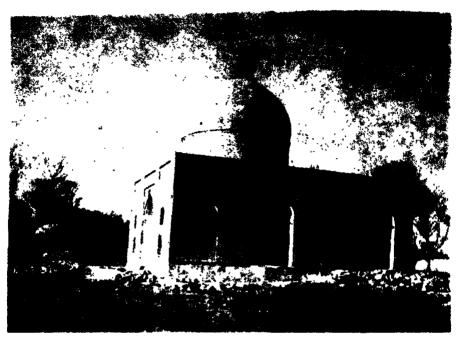
عکس ۱۰ — دراین عکس نمای خارجی بنای شیخ جبرئیل از طرف مشرق و جنوب دیده میشود قسمتی از نمای غربی بقعهٔ کوچک امامزاده حمزه نیز دراین عکس نمایان است

نمای خارجی دیوار بقعه از سوی جنوب نیز دارای سه در و سه پنجره ویك ایوان درجلو در وسط هم میباشد ونام الله وعلی برروی دیوار آن با کاشیهای فیروزه‌ای رنگ نوشته شده است (عکس۱۱)

چنانکه قبلا ذکر شد درباغ شیخ کلخوران سه بقعه آجری دیگر بچشم میخورد، یك بقعه درجنوب غربی بقعهٔ شیخ جبرئیل که منسوب به امامزاده حمزه پسر امام موسی کاظم (ع) جد هیجدهم شیخ صفی‌الدین اردبیلی (عکس۱۲) است. ودو بقعهٔ دیگر درشمال شرقی بقعهٔ شیخ جبرئیل قرار دارد که متعلق به دو نفر از اجداد شیخ جبرئیل است. بقعهٔ شمال شرقی متعلق به «سید عوض‌الخواص» که جد پنجم شیخ صفی‌الدین اردبیلی است ومقبرهٔ
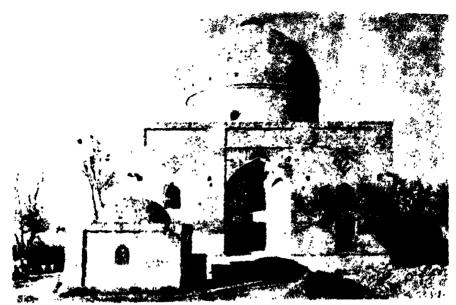
شکل ۱۱ دراین‌عکس‌بقعهٔ امامزاده حمزه درجنوب بقعهٔ شیخ‌جبرئیل دیده میشود

شکل ۱۲ در کوچك امامزاده حمزه که دروسط دیوار شمالی بقعه قرار گرفته است در این تصویر دیده میشود

دیگر که درشمال بقعهٔ شیخ جبرئیل قراردارد متعلق به سید محمداعرابی است که جد پانزدهم شیخ صفی الدین اردبیلی باشد.

بقعهٔ امامزاده حمزه (ع)

این بقعه که درجنوب غربی بقعه شیخ امین‌الدین جبرئیل قرار گرفته است تقریباً به شکل‌مربع بوده واندازهٔ هرضلع آن ٤ متر وبا آجر بناشده است این‌بقعه دارای یك در ورودی کوچك از طرف شمال به عرض ٥٠ و ارتفاع ١١٥ سانتیمتر است (عکس ١٢) ودرطرف مقابل این‌دریك پنجرهٔ کوچك به طول ٧٠ وعرض ٥٧ درارتفاع ٦٠ سانتیمتری از کف بقعه قرار دارد (نقشه٢٨) یك ضریح چوبی کوچك مستطیل شکل ساده وبدون کتیبه

نقشه شمارهٔ ٢
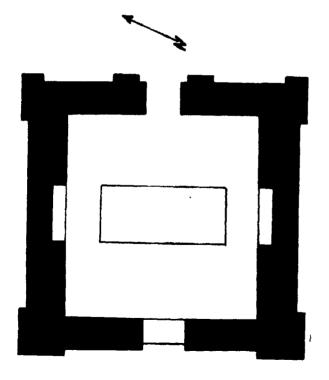
بقعهٔامامزاده سید حمزه‌پسر امام موسی‌کاظم (ع) که در جنوب‌غربی بقعهٔ شیخ‌جبرئیل و بفاصلهٔ چند متر از آن قرار گرفته است.

در روی قبر بطور شرقی ـ غربی قرار گرفته است که طول آن ۱۷۵ وعرض آن ۸۰ سانتیمتراست. راجع به این امامزاده آقای بابا صفری در کتاب (اردبیل درگذرگاه تاریخ) چنین آورده است: «گویند که در کنار این بقعه امامزاده درخت گل زردی وجود داشته است که در یکی ازهجومهای تاریخی زنی ازترس ناموس خود به آن درخت وامامزاده پناهنده شده واز بدبختی واسارت نجات یافته است واین امامزاده را بنام « ساری گل آقاسی یا آقای گل زرد نیز گفته‌اند». واما راجع به اینکه آیا این امامزاده حمزه پسر حضرت امام موسی کاظم (ع) است آقای بابا صفری در صفحهٔ ۱۸۸ جلد دوم کتاب خود نقل از کتاب بحرالانساب (؟) مینویسد:

بنا به نوشتهٔ ابن عتبه احمدبن علی بن الحسن در کتاب بحرالانساب از « فرزندان صالح امام موسی کاظم علیه السلام پنج نفر، حمزه ـ صدرالدین ـ قوام الدین ـ بدرالدین و صدرالدین قدس الله اسرارهم از بغداد روی به ولایت ری نهادند وچون بدین شهر رسیدند متفرق شدند. حمزه وصدرالدین روی به ولایت اردبیل نهادند وچون به شهر رسیدند وطن ساختند . » وبازدر صفحه ۱۹۰ جلد دوم کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ آمده است «هدف ایشان تفسیر احکام اسلام وارشاد خلایق بود واز این جهت به ری واردبیل عزیمت کردند که آن شهرمرکز ایران وآذربایجان بودند. حمزه وصدرالدین دراردبیل اقامت کردند وهم در آنجادر گذشتند. مدفن حضرت حمزه(ع) در کلخوران است وبقعهٔ امین الدین جبرئیل پدرشیخ صفی الدین اردبیلی(ع) بفاصلهٔ چند متر درشمال آستانهٔ کوچك اوساخته شده وقبرحضرت صدرالدین نیز درهمین قریه ولی تقریباً دریك کیلومتری سمت غربی آن دروسط اراضی زراعتی واقع است.»

بقعهٔ سید عوض الخواص

درشمال شرقی بقعهٔ شیخ امین الدین جبرئیل یك اطاق کوچك مربع شکل آجری با طاق ضربی دیده میشود که اندازهٔ هرضلعش ۵ متراست. درمیان

این اتاق سنگ قبر مستطیل شکلی وجود دارد که درروی آن نوشته شده :
« هذا مرقد سید عوض الخواص بن سید فیروزشاه زرین تاج » (این قبر سید عوض خواص پسر سید فیروزشاه زرین تاج است)

طول وعرض این سنگ قبر ۵۰ × ۱۸۰ سانتیمتر است. (عکس های ۱۳ و ۱٤)
شکل دیوارهٔ داخلی این اتاق ۸ ضلعی نامنظم است که ٤ ضلع روبروی یکدیگر باهم مساوی واندازهٔ هر کدام بعرض ۱۸۰ سانتیمتر است و ٤ ضلع دیگر آن هم باهم برابر بوده وعرض هرضلع ۱۱۰ سانتیمتر میباشد (نقشهٔ ۳)

درقسمت جنوب وجنوب شرقی داخل این اتاق سکوئی به ارتفاع ۵۰ و عرض ۹۰ سانتیمتر وجود دارد که سابقاً روی آن سکو محل خوبی برای روشن کردن چراغ وشمع بوده است. نام صاحب این بقعه چنانکه روی سنگ قبر یاد شد سید عوض الخواص جد پنجم شیخ صفی الدین اردبیلی است.

شکل ۱۳ دراین تصویر بقعهٔ سید عوض الخواص که در ورودی آن در دیوار غربی بنا تعبیه شده است دیده میشود

شکل ۱٤ سنگ قبر داخل بقعهٔ سید عوض‌الخواص که دروسط بقعه قرار گرفته است
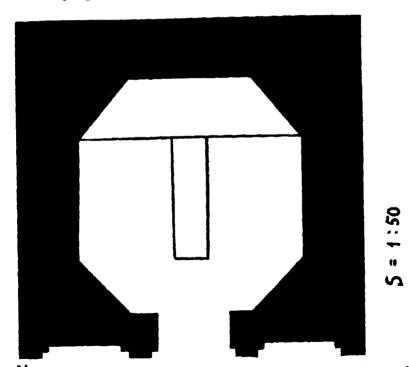
نقشهٔ شمارهٔ ۳

مقبرهٔ آجری سید عوض‌الخواص پسر سید فیروز شاه زرین کلاه (زرین تاج) جد پنجم شیخ صفی الدین اردبیلی که در شمال شرقی بقعهٔ سید جبرئیل کلخوران اردبیل واقع شده است

سیدعوض‌الخواص جد پنجم شیخ صفی‌الدین به‌هنگام زندگی مردی متقی و پرهیزگار وزاهد بوده وپیروانی داشته و مریدانش اورا بسیار دوست داشته‌اند. سید عوض‌الخواص پسر سیدفیروزشاه زرین‌تاج یازرین کلاه بوده است که‌او نیز مردخدا وصاحب قدرت‌و شوکت بوده است. راجع به‌سید فیروزشاه وسید عوض الخواص‌در صفحهٔ ٤ و ٥ مقدمهٔ کتاب عالم‌آرای صفوی نوشتهٔ آقای یداله شکری که‌تحت شمارهٔ ۱۱۰ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران بچاپ رسیده چنین آمده است:

«...سلطان ادهم در اردبیل با سلطان فیروز شاه ملاقات‌کرد. و این ملاقات چنین بود: چون به بلدهٔ طیبهٔ اردبیل رسیده، سادات و عظام و نقیبان (کرام و ارباب و) اهالی استقبال نمودند وسلطان فیروز شاه نیز با جماعت صوفیان به پیشباز سلطان ادهم آمده، چون چشم سلطان از دور برجمال سلطان فیروز شاه افتاد، نوری‌از جبین آن برگزیدهٔ حضرت امین آنچنان لامع شده بود که گویا آفتاب جهانتاب در جنب آن نور شب دیجور است وحشمت خود را درپیش شکوه آن شهریار جهان دید در نور ضیاء واز لذت بلکه به دیدارآن گل رخسار بی‌اختیار شده، چون جان و تن در یك بدن شدند. بعداز مصافحه به مکالمه درآمده احوالات گذشته پرسید، و آمده به منزل سلطان فیروز شاه نزول فرمود و در یك برج قران سعد شده بـا سلطان تکلم نمودند که مطلب از آمدن این راه دور آن بودکه‌آوازهٔ مریدان تو به‌گوش ما رسیده و بعضی از جاهلان ظاهر بین‌گفتند که مبادا رفته‌رفته سلطان فیروز شاه برایران استیلا یابد، اولی آن است که عیار کـار او را به محك امتحان ملاحظه نموده اگر غل و غشی داشته باشد به‌آتش غضب تاب توبه رسیده رایج گردد (هرچند) غایبانه سخن استماع می‌افتاد در دل اکراهی راه‌نمی‌یافت

و به کمال خرمی در خاطر خطور میکرد . بنابراین برخاسته بـه ملاقات گرامی سربلند شدیم . اما چون هرمرتبه که در آئینهٔ روی نکوی تو مینگرم ذره‌ای تیرگی در او مشاهده نمیشود . میخواهم منت برمن بگذاری واز روی برادری ایران را ضبط نمائی‌که‌مارا بخاطر از جانب تو بسیار جمع است .

هرچند سلطان ادهم از این قسم سخنان میگفت ، سلطان فیروز شاه ابا میکرد تا آخر او را به حضرت ایزد قسم داده التماس نمود که مملکت اردبیل را به تیول خود و ملازمان و بندگان خود قبول کند . حضرت فیروز شاه بنا به قسمی که او را داده بود نتوانست رو پیچی سلطان کند ، قبول نمود . چون قبول نمود ، سلطان ادهم کلاه مرصع خود را برداشته برسر او گذاشته فرمود : که تراسلطان فیروز شاه زرین کلاه خطاب دادیم . بعداز این سلطان فیروز شاه زرین کلاه می‌گفتند . خلق را به جادهٔ مستقیم دلالت مینمود تاآنکه اجل طبیعی دررسید . چون بیمار شد،فرزند ارجمند خود راطلبیده وصیت کرده و جای خود را به‌سید عوض‌الخواص داده خود داعی حق را لبیك اجابت گفت . و عوض‌الخواص به جای پدر بزرگوار نشست و مردم را به ارشاد و راهنمائی دعوت نمود و مدت مدید در اردبیل بود و او را نیز چون آبای‌کرام از علوم‌کشف اسرار بهره‌مند بود . حق تعالی او را فرزندی کرامت فرمود ، او را سید محمد حافظ نام بود و کمال صلح و صلاح در او بود . و چون هفت سال از عمر مبارك آن سرور درگذشت روزی عـوض الخواص درس شاگردان و مریدان میداد ، دید که یك طرف او صدای گریه برخاست .چنانکه مریدان تمام شنیدند وکسی را نمی‌دیدند ومحمد حافظ ناپدید گردید . هرچند تفحص کردند کسی را نمی‌دیدند . عوض‌الخواص با مریدان شروع به گریه کردند . بعداز گریه با

مریدان گفت : من فرزند را به خدای عالم سپردم ، امیدوارم که دیدار آن گرامی را ببینم . مدت هفت سال از محمد حافظ خبری نشد . روزی وقت چاشت بود که فرزند به یاد عوض‌الخواص آمد. به مناجات درآمده گفت : خداوندا ،کریما ،واهب عطایا ، به‌حرمت ذاتت و به حق صفاتت که فرزند مرا به من بازرسان ، که ناگاه از عالم بالا شنیدند صدای خنده‌ای برآمد . بعداز آن خنده ، عوض ـ الخواص را چشم جهان بین برجوان زیباروئی افتاد که شعلهٔ روی ماهش آن بقعه روشن گردانید و تاج زرین در سر و کمر زرین برکمر و مصحفی حمایل بسته درقاب مرصع. چون پیش‌آمد ،محمد حافظ را دید بر پدر سلام کرد . برجست ازجا و فرزند را دربر گرفته بعداز پرسش گفت : جان من در این مدت به کجا رفتی و سبب گریهٔ آن روز وخندهٔ امروز و بردن تو وآوردن حال چون‌است به من بگو . گفت : بدان ای پدر بزرگوار که گویا ان روز که هفت سال قبل‌از این بوده که مرا بردند آن بود سبب که پادشاه جنیان را فرزندی بود هفت ساله گم شده بود و در عقب او میگشتند که او را پیدا کنند گذارش به این‌مکان می‌افتد . چون مرا میبینند ، من به پسر او شبیه بودم‌گویا ،اجنه میگوید : درست به‌فرزند من می‌ماند. ایشان شروع به گریه میکنند و پادشاه میگویدکه فرزند من هرروز قرآن می‌خواند ومن بسیار محظوظ. قران خواندن او بودم من این پسر را می‌برم اگر آن زنده است خواهدآمد واگر کشته‌اند او را به جای فرزند نگاه میدارم . آن بود که مرا ربودند . چون مرا بردند دیدم مرد پیری روی سرخی و موی سفیدی داشت ، کلاه‌شاهی درسر داشت دانستم که پادشاه جنیان است . مرا به فرزندی قبول کرد معلم از برای من تعیین نمود . هرصبح و شام اشاره میکرد که قرآن بخوانم . در این مدت از جمیع علوم که در میان ایشان بود مرا تعلیم دادند . امروز با او بودم به جانب مغرب به دیدن اقوام

خود رفته بود ، گذارش از این طرف افتاد . چون رسید ، دیدکه تو در مناجاتی واز حق تعالی وصال مرا طلب مینمودی ، او را رحمی به خاطر رسیده، و صدای خندهٔ از آن بود ومرا رخصت داد . اینك به خدمت آمدم . پدر از استماع آن سخن بسیار شگفته گردید . آن بود که بعداز مدتی او نیز از این عالم رحلت نمود و جای خود را به فرزند داد . »

بقعهٔ «سید محمد اعرابی»

درشمال بقعهٔ شیخ جبرئیل اتاق مربع‌شکل کوچك دیگری‌قرار داردکه هرضلع‌آن ۵ متر است‌که ارتفاع هر پنجره ۷۰ و عرض آن ۴۰ سانتیمتر میباشد. در ورودی این بقعه ازمشرق است (عکس ۱۵) و در وسط آن یك سنگ قبر مستطیل شکل بطول و عرض ۲۰۰×۵۰ سانتیمتردیده میشود. روی این سنگ قبر با خط نسخ عربی زیبا نوشته شده است :

شکل ۱۵ در این عکس بقعهٔ سید محمد اعرابی که در باغ سیخ‌کلخوران ودر شمال بقعهٔ شیخ جبرئیل قرار گرفته است دیده میشود . در ورودی این بقعه در دیوار شرقی آن قرار دارد

« هذا مرقد سید محمد اعرابی » (عکس۱٦ و نقشه ٤) صاحب بقعه که سید محمد اعرابی نام دارد جد پانزدهم شیخ صفی‌الدین اردبیلی است و ازسه پشت به‌حضرت امام موسی‌کاظم(ع) میرسد. وشجره نامهٔ اوچنین است :

سید محمداعرابی ــ سید محمدقاسم ــ سیدابوالقاسم ــ سید حمزه ــ امام موسی‌کاظم (ع)

قبرسید حسین ولد سید علی

دراین باغ یك قبردیگرهم‌هست‌که فقط سنگ قبر دارد وبقعه وبارگاهی برای آن ساخته نشده است . این قبردرمشرق بقعهٔ‌سید امین‌الدین شیخ جبرئیل قرارگرفته است. سنگ‌قبر بزرگی بشکل مکعب مستطیل بطول ۱۸۰ و عرض ۵۰ سانتیمتر روی این قبر دیده میشود. روی این سنگ قبر نقش یك محرابی هست‌که در راس‌آن محراب تصویر یك مهر ویك تسبیح وجود دارد. بربالای نقوش مهر وتسبیح‌کتیبه‌ای به‌خط نسخ عربی داردکه مضمون‌آن چنین است : « هذالمرقدالمرحوم سید حسین ولد سیدعلی »

درسطح جنوبی وسمالی این سنگ قبـــر نقوش بسیار جالبی دیده میشود. هردو سطح به‌دوقسمت متمایز و مساوی درطـــرفین تقسیم شده است. درهرقسمت نقش دودرخت سرو مانند راپهلوی هم‌نشان داده‌که دوشیردرطرفین‌درختان درحال‌حمله به‌درختان‌دیده میشود. شاید این درخت‌ها اشاره به‌درخت زندگی بوده باشد که‌با حملهٔ شیرها خشك شده وصاحب درخت را بکام مـــرگ کشانیده است برپشت شیرها نقش خورشید است وبربالای نقش خورشید نقش دو مرغ وجود دارد. بربالای این نقوش دریك خط که سراسر

شکل ١٦ — سنگ قبر بقعهٔ سید محمد اعرابی که در وسط بقعهٔ کوچکش در باغ شیخ کلخوران قرار دارد
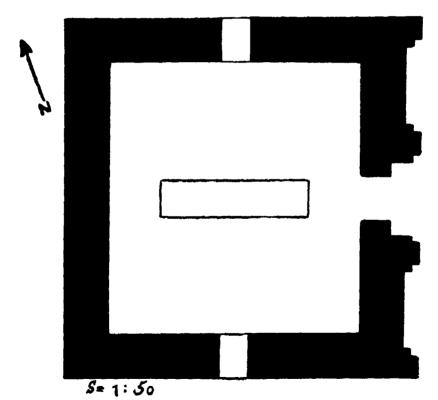
نقشهٔ شمارهٔ ٤

مقبره سیدمحمداعرابی جدپانزدهم شیخ صفی‌الدین اردبیلی درشمال غربی‌بقعهٔ شیخ سید جبرئیل درقریهٔ کلخوران اردبیل

طول سنگ‌قبر را فراگرفته است باخط نسخ کتیبه‌ای به‌این‌مضمون دارد :

«العسکری حسن وصل علی حجت‌اله‌القائم‌الدائم‌الامام‌الهمام‌المنتظر المعز المرضی المهدی‌الهادی صاحب‌العصر والزمان اجمعین» و بربالای این‌کتیبه درست دروسط آن نوشته‌شده است . یاالله‌یامحمد یاعلی عین این نقوش و این‌کتیبه‌ها در سمت شمال یعنی در سطح شمالی سنگ قبروجودداردکه البته مقدارزیادی ازآن براثرعوامل جوی ازمیان رفته وروی قسمتی را نیزگل گرفته است‌که کندن آن گل به‌آسانی میسر نیست و بطورکامل نمیتوان آنطرف را به‌خوبی سطح‌جنوبی سنگ دانست. عکس‌های ۱۷ و ۱۸ وطرح‌های ۱و ۲ این سنگ قبر و موقعیت نقوش و کتیبه‌های آنراکاملا نشان میدهد.

شکل ۱۷ سنگ قبرزیبا ومنقوش متعلق به سیدحسین ولد سیدعلی با کتیبه‌ای که نام صاحب قبررا نشان میدهد . در این‌عکس روی سنگ وطرف جنوب‌آن‌که دارای نقوش شیروخورشید و پرنده است دیده میشود .
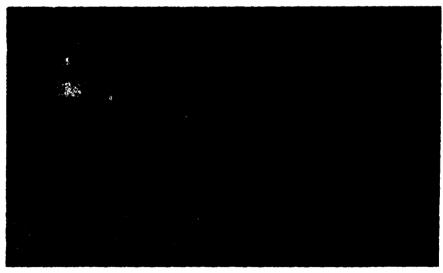
شکل ۱۸ این عکس هم سنگ قبر یاد شده را از سوی جنوبی (سطح جنوبی) سنگ قبر نشان میدهد .
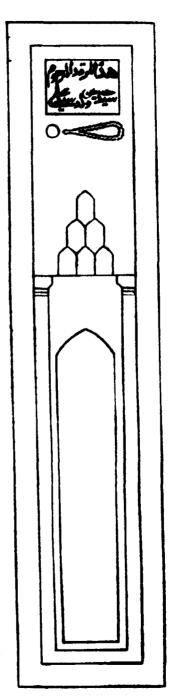
طرح شماره ۱

طرح ازروی سنگ قبرکه درباغ گلطوران و
در جبهه شرقی بقعه شیخ جبرئیل قراردارد

طرح از خانم لیلا نقی پور

طرح شمارهٔ ۲

طرح از سطح جنوبی سنگ قبر که نقوش زیبای برنده ـ شیر ودرخت سرو وگنبهٔ آن کاملا آشکار است

طرح از خانم لیلی نقی‌پور
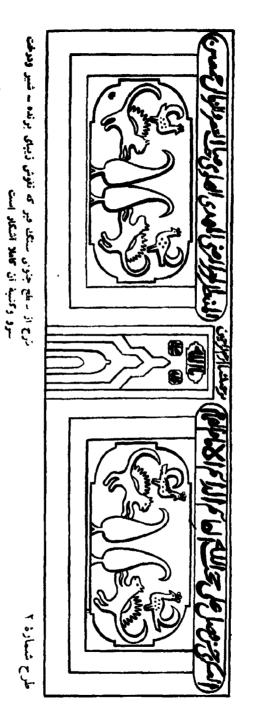
وزرای نامی سلسله سامانی

از

عزیزالله بیات

(دکتر در تاریخ)

عزیزالله بیات

(دکتر در تاریخ)

وزرای نامی سلسله سامانی

خاندان بلعمیان

یکی از مشهورترین ونامی‌ترین خاندانهای ایرانی خاندان بلعمیان است که در جوانمردی وکرم واحسان ودرایران دوستی ودر پرورش وانتشار زبان وادب فارسی کمتر نظیر داشته‌اند و می‌توان گفت بعداز خاندان برمکیان یکی ازبزرگترین خاندانها است. کسائی مروزی‌که یکی ازشعرای بزرگ قرن چهارم ایران است در تائید مطالب فوق دریکی ازقصائد شیوای خود چنین‌میگوید:

بعهد دولت سامانیان و بلعمیان

جهان نبودچنین بانهاد وسامان بود

خواجه نظام‌الملك درسیاست نامه درفصلی که در فائده وزیر سخن گفته است چنین میگوید :

«هرپادشاهی که‌او بزرگ شد وبرجهانیان فرمان یافت و تا قیامت نام او به‌نیکی می‌برند همه آن‌بودندکه وزیران نیك‌داشتندی همچنین سلیمان‌علیه‌السلام چون‌آصف‌برخیا داشت وخلفای‌بنی‌عباس را چون آل‌برمك وسامانیان راچون بلعمیان وسلطان محمود راچون احمد میمندی وفخرالدوله راچون صاحب بن‌عباد»[1]

۱ــ سیاست‌نامه ص ۱۲۸

ازاین خاندان دو مرد بزرگ بوزارت سامانیان رسیده‌اند.

نخست ابوالفضل محمدبن‌عبیداله بلعمی دوم ابوعلی‌محمدبن محمد بلعمی است.

در مورد نسب این خاندان بین محققین اختلاف نظرهائی‌وجود دارد.

سمعانی درکتاب الانساب دربارهٔ نسب این‌خاندان چنین گوید:

«البلعمی بفتح بائیکه نقطه دارد و سکون لازم و فتح‌عین‌مهمله ودر پایان آن میم. نسبت است بسوی ابوالفضل محمدبن عبداله‌بن عبدالرحمن بن عبداله‌بن عیسی‌بن رجاءبن معبدبن علوان‌بن‌زیادبن غالب بن‌قیس بن المنذربن‌حرب بن‌حسان‌بن هشام بن‌مغیث‌بن‌الحرب بن زید مناه‌بن‌تمیم بلعمی تمیمی»[۲]

در کتاب طبقات الشافعیه‌الکبری تالیف تاج‌الدین ابـونصر عبدالوهاب‌بن‌تقی‌الدین دربارهٔ ابوالفضل بلعمی چنین‌نگاشته‌است: «محمدبن‌عبداله‌بن‌محمدبن‌عبدالرحمن ابوالفضل بلعمی بفتح باءکه یك نقطه دارد وسکون لام وفتح عین مهمله ودر پایان آن میم. وزیر اسماعیل‌بن احمد خداوند خراسان نیای وی رجاء بـر بلعم استیلا یافت وآن شهریست از شهرهای روم هنگامیکه مسلم‌بن عبدالملك آنجا رفت وآنجا ماند وبازماندگان وی درآنجا بسیار شدند وبدانجا منسوب گشتند و وزیر ابوالفضل از اصحاب امام محمد بن نصر مروزی بود»[۳]

یاقوت حموی در معجم‌البلدان کلمه بلعم را چنین وصف کرده است:

«بلعم بفتح وسپس سکون وفتح عین مهمله ومیم شهریست‌در دیار روم‌ودرنسب ابوالفضل‌محمدبن عبیداله‌بن محمدبن‌عبدالرحمن

۲ـ مجمع الانساب سمعانی ص ۹۰
۳ـ طبقات‌الشافعیه ج ۲ ص ۱۷۰

بن‌عبداله‌بن عیسی تمیمی بلعمی‌وزیر خاندان‌سامان‌درماوراءالنهر و خراسان چنین آورده‌اند و وی از ادیبان بلیغ بود و در اخبار وزراء ذکر او رفته است» [۴]

محمدزبیدی مولف تاج‌العروس کلمهٔ بلعم را چنین ذکرمیکند:
«بلعم در نواحی روم . رجاء بن معبدبن علوان‌بن زیادبن غالب بن قیس بن‌المنذربن‌الحرث بن‌حسان بن‌هشام بن المتحسب بن الحرث بن زید مناه بن تمیم برآن استیلا یافت و آنجا ماند و فرزندان وی بدان منسوب شدند و از ایشان است وزیر ابوالفضل بلعمی بخاری محمد بن‌عبداله بن‌محمد بن‌عبدالرحمن بن عبداله بن عیسی‌بن‌رجاء وزیر اسماعیل بن احمد امیر خراسان شد و درمرو جای دیگرحدیث شنید در سال ۳۲۹ مرد» . [۵]

بادقت کافی درمنابع فوق‌الذکر که درمورد اصل و نسب وموطن ابوالفضل بلعمی نوشته‌اند چنین بنظر میرسد که صاحبان مآخذذکر شده ازیکدیگر مطالب را اقتباس کرده‌اند باحتمال قــریب بیقین تمامی آنهاکه در مورد نسب بلعمیان و کلمهٔ بلعم قلمفرسائی و اظهار نظر نموده‌اند اطلاعات خود را از ابن‌ماکولا گرفته‌اند .

ابن‌ماکولا درمورد بلعم و بلعمیان چنین گوید :

«رجاءبن معبد بربلعم که‌شهری از دیار روم است استیلا یافت هنگامیکه مسلمة‌بن عبدالملك بدانجا رفت‌ودرآنجاماند وبازماندگان وی درآنجا بسیار شدند وفرزندان ویرا بدانجا نسبت دادند وبخط ابوسعید محمدبن‌عبدالحمید عبدانی خواندم که ابوالعباس معدالی گفته است ابوالفضل بلعمی نسبش بعلوان میرسد وگوید نیای‌او در آنجا بود بروزگار خالدبن مغیث‌بن‌الحرث‌بن‌مالك‌بن‌خظله‌بن‌زید

۴ـ معجم‌البلدان ج ۲ ص ۲۷۱ـ۲۷۲
۵ـ تاج‌العروس تالیف محمدزبیدی ج ۸ ص ۲۰۶

مناه وبروزگار فرسان تمیم‌المعدودی بمرو رفت باسپاه قتیبة‌بن مسلم آنجا بود ودر دورترین قریه‌ای ازلاسجرد درجائیکه آنرا بلعمار گویند فرود آمد و بلعمی بعدانجا منسوب شد وابوالفضل وزیر اسماعیل بن‌احمد امیر خراسان بود واز محمدبن جابر در مرو و محمد بن‌حاتم‌بن‌المظفر واباالموجد محمدبن عمرو و صالح‌بن‌محمد ضریر واسماعیل بن‌احمد ودیگران حدیث شنید ودر خرد ورأی و بزرگداشت دانش و دانشوران یگانه روزگار بود واز ابو عبداله محمدبن نصیر فقیه مصنفات شنید و اخباری از او آورده‌اند و در کتابها مانده است و شب دهم صفر ۳۲۹ بمرد و از مردم بخارا است و از او تا این روزگار بازماندگان مانده‌اند»

بنا بعقیده استاد فقید ودانشمند سعید نفیسی خرده‌ایکه بر مطالب‌فوق‌می‌توان‌گرفت این‌است‌که اولا پدرابوالفضل‌گویاعبیداله بوده است نه‌عبداله ثانیا ابوالفضل بلعمی را وزیر احمد سامانی دانسته‌اند که‌این انتساب نیز محل تامل است موضوع دیگری که جالب است اینستکه خاندان بلعمیان رااز طایفه بنی‌تمیم وازنژاد عرب دانسته‌اند وتصور کرده‌اند که‌محل سکونت آنها شهر بلعم‌یکی از شهرهای روم بوده است این تصور هم مقرون بحقیقت نیست بعلت اینکه مؤلفان تازی عادت داشتندکه برای هرلفظ ولغت حتی‌الامکان اشتقاق درست‌کنند جالب‌تر اینکه سعی داشته‌اندکه نسب هریك از امراء بزرگ بعداز اسلام را بیکی از بزرگان عرب‌پیش از اسلام برسانند .

بهر تقدیر چون شهر بلعم بذهن تازیان نزدیك ترازبلعمان مرو بوده است، بهمین علت بلعمی‌را منسوب به‌شهر بلعم‌دانسته‌اند لیکن محل هیچگونه شك و تردید نیست که مطابق اسناد و مدارك تاریخی، ابوالفضل بلعمی همهٔ عمر خودرا درخراسان وماوراءالنهر یعنی شهر های نیشابور و سرخس و مرو و سمرقند و بخارا گذرانده است .

بلعمیان در مرو صاحب‌خانه‌ای بوده‌اند که از ساختمانهای معروف آنشهر درآن روزگار بوده است موطن اصلی این خاندان قریه بلعمان در ناحیه لاسگرد مرو بوده از همین محل بعدها بماوراءالنهر رفته‌اند وزمانیکه بمقام وزارت سامانیان رسیدند در بخارا پایتخت سامانیان اقامت کردند[۶].

ابوالفضل محمدبن عبیداله بلعمی را مورخان برای تمیز از پسرش بعمی بزرگ نامیده‌اند که عهده‌دار وزارت نصربن احمد سامانی بوده است.

ابوالفضل بیهقی درباره وزارت ابوالفضل بلعمی چنین‌نوشته است :

«چنان خواندم‌دراخبارسامانیان‌که نصربن‌احمد سامانی هشت ساله بودکه از پدر بماند که‌احمد را بشکارگاه بکشتند ودیگر روز آن کودك را برتخت ملك نشاندند. بجای پدرآن شیربچه‌ملك‌زاده‌ای سخت نیکو برامد و برهمهٔ اداب ملوك سوار شد و بی‌همتا آمد امادر وی شرارتی وزعارتی وسطوتی وحشمتی بافراط بود وفرمانهای عظیم میداد از سرخشم تامردم از وی در رمیدند وبااین همه‌بخرد رجوع‌کردی ومیدانست که‌آن‌اخلاق ناپسندیده‌است. یك‌روزخلوتی کرد بابلعمی که بزرگتر وزیری بود وبوطیب مصبعی صاحب‌دیوان رسالت وهردو یگانه روزگار بودند درهمه ادوات فضل وحال‌خویش بتمامی با ایشان براند..»[۷]

عقیلی در کتاب آثارالوزراء در بارهٔ ابوالفضل بلعمی چنین نگاشته است :

«الوزیر ابوالفضل بلعمی از کبار وزرای عجم است و اسماعیل‌بن احمد سامانی وزارت بدو تفویض فرمود و در رفع لوای معدلت و نصفت و تدبیر امور مملکت و ترتیب مصالح دولت

۶ـ محیط زندگی واحوال واشعار رودکی تالیف سعید نفیسی ص ۳۲۴
۷ـ تاریخ بیهقی ص ۱۰۶

میبرد که مقصود وی شیخ جلیل ابوالفضل محمدبن عبداله است .

بارتولد خاورشناس روسی در دائرةالمعارف اسلامی چنین گوید[۱۲] در بخارا دروازه‌ای وجود دارد که بدروازه شیخ‌جلال معروف است و گمان کرده است که این همان دروازه ایست که در زمان ابوالفضل بلعمی و بفرمان او ساخته شده است که در آن روزگار بدروازهٔ شیخ جلیل معروف بوده است .

گذشته ازاین هم ابوالفضل بلعمی در امور سیاست و امور دیوانی ورزیدگی خاصی‌داشته است‌که‌در تائید این مورد‌داستانهای زیاد درکتابها ازوی نقل شده است که همگی دلالت برشایستگی و کاردانی او است از جمله عنصرالمعالی درقابوسنامه درموردسیاست وکاردانی ابوالفضل بلعمی چنین نگاشته است :

«چنان شنودم‌که ابوالفضل بلعمی سهل خجندی را صاحب دیوانی سمرقند داد . منشور بنوشتند و توقیع بکردند وخلعت‌بداد. آنروز که بخواست رفت بسرای خواجه برفت بوداع کردن وفرمان خواستن. چون خدمت وداع بکرد ودعای خیر بگفت وآن سخنی را که بظاهر خواست گفتن بگفت پس خلوت خواست. خواجه جای خالی فرمود سهل گفت بقا باد خداوند را بنده چون برود بسر شغل شود ناچاره ازاینجا فرمانها روان باشد خداوند یابنده نشانی کند تاکدام نشان راپیش باید بردن تابنده بداند که آنکه باید کردن کدام است و آنکه نباید کردن کدام ؟

ابوالفضل بلعمی گفت. ای سهل نیکو گفتی ودانم که این بروزگار دراز اندیشیده‌ای . ما را نیز اندیشه بباید کردن تا دراندیشیم. در وقت جواب نتوان داد. روزی چند توقف کن . سهل خجندی بخانه باز رفت . سلیمان‌بن‌یحیی‌الصغانی را صاحب

۱۲ــ دائرةالمعارف اسلامی ج ۱ ص ٦۲۷

دیوانی سمرقند دادند و با خلعت و منشور بفرستـادند و سهل را فرمود که یکسال بباید که از خانه بیرون نیائی . سهل یکسال در خانه خویش بنشست بزندان. بعداز سالی اورا پیش خواند وگفت یا سهل مـا را چـه وقت دیده بودی هـردو فرمان یکی راست و یکی دروغ ؟

بزرگان عالم رابشمشیر فرمان برداری آموزیم. فرمان مـا یکی باشد. ازما چه احمقی دیدی‌که ماکهتران خویش را نافرمانی آموزیم ؟

آنچه خواهیم کرد بفرمائیم وآنچه نخواهیم کرد نفرمائیم ما را از کسی ترس و بیمی نیست و نه نیز از عقل عاجز آئیم . و این گمان که تو در ما بردی کار عاجزان باشد چون تو ما را درشغل‌پیاده پنداشتی ما نیز درعمل ترا پیاده دانستیم تا تو بدان دل بعمل‌نروی که ما را فرمانی بود و بدانکار نکنی و کس رازهره نباشد کـه بفرمان ما کار نکنند » . [۱۳]

بطورکلی چنین می‌توان نتیجه گرفت که بلعمی بزرگ از مردم لاسگرد مرو بوده ودرزمان کودکی نصربن احمد سامانـی جزو عاملان درباری بشمار میرفته است وبنظر میرسد که درزمان سلطنت احمدبن اسماعیل بکار گزیده باشد که پس از برکناری ابوالفضل‌بن یعقوب نیشابوری وزیر نصربن احمد شد ودر سال ۳۲۶ ازوزارت معزول گردید ودردهم صفر سال ۳۲۹ درگذشت.

۱۳ـ قابوسنامه ص ۱۶۲

ابوعلی محمدبن محمدبن عبیداله بلعمی

ابوعلی محمدبن محمدبن عبیداله بلعمی پسر ابوالفضل بلعمی است که وی دراواخر سلطنت عبدالملك بن نوح سامانی بمقام وزارت نائل شد و بعداز درگذشت عبدالملك وزارت منصوربن نوح سامانی راعهده دار شد که بعلت ترجمه تاریخ طبری درادبیات ایــران معروف‌تر ازپدر گردیده است.

این کتاب که به ترجمه تاریخ طبری مشهور شده است نظر باینکه مطالب زیادی ازآن ازمنابع دیگر غیرازتاریخ الامم والملوك طبری اقتباس شده است بهمین جهت کتاب تقریباً از صورت‌ترجمه بشکل تألیف در آمده است. در آغاز این کتاب و در مجمل‌التواریخ والقصص از چگونگی فرمـــان ابوصالح منصور بن نوح برزبان ابوالحسن فائق الخاصه و آغاز کار مترجم و مؤلف آن در سال ۳۵۲ هجری بحث شده است. [۱۴]

ازاین کتاب نسخه های خطی زیاد موجود است این کتاب را دوبووزوتنبرگ بفرانسه ترجمه نموده‌اند یکبارهم درهندوستان بطبع رسیده است‌که درآن اغلاط زیاد دیده میشود گذشته ازاین نسخه های خطی قدیم ونفیس که با دقت هرچه تمامتر نــوشته شده‌اند درکتابخانه های انگلستان موجود است.

جریر طبری دارای تألیف مهم دیگری است بنام تفسیرطبری که این کتاب راهم بفرمان منصوربن نوح مقارن همان تاریخی‌که دستور ترجمه تاریخ طبری را صادر کرده بود شروع به ترجمه‌آن بزبان پارسی شد درمقدمه این ترجمه چنین آمده است:

۱۴ــ مجمل التواریخ والقصص چاپ تهران ص ۱۸۰

«این‌کتاب تفسیر بزرگ است ازروایت محمدبن‌جریرالطبری رحمةاله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی دری راه راست واین‌کتاب رابیآوردند ازبغداد چهل مصحف بود نبشته بزبان تازی و به اسنادهای دراز بوذ و بیاوردند سوی امیر مظفر ابوصالح منصوربن نوح‌بن نصربن احمدبن اسماعیل رحمةاله علیهم اجمعین. پس دشخوار آمذ بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی وچنان خواست که مراین راترجمه کند بزبان پارسی پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد که روا باشذکه ما این‌کتاب را بزبان پارسی گردانیم؟

گفتند روا باشند خواندن و نبشتن تفسیر قرآن بپارسی مرآن کسی راکه او تازی نداند از قول خدای عزوجل‌که گفت ماارسلنا من رسول الابلسان قومه . گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او و آن زبان‌که ایشان دانستند و دیگر آن‌بوذ کاین زبان پارسی ازقدیم بازدانستند ازروزگار آدم تاروزگاراسماعیل و همهٔ پیغامبران و ملوکان زمین بپارسی سخن گفتندی و اول‌کسی کـه سخن گفت بزبان تـازی اسماعیل پیغامبر بود و پیغامبر مـا صلی‌اله علیه از عرب بیرون آمذ و این قرآن بزبان عرب بر او فرستادند واین بدین ناحیت زبان پارسی است وملوکان اینجانب ملوك عجم اند. پس بفرمودند ملك مظفر ابوصالح تا علمـای ماوراء النهر راگرد آوردند ازشهر بخارا چون فقیه ابوبکربن احمدبن حامد و چون خلیل‌بن‌احمدالسجستانی وازشهر بلخ ابوـ جعفربن محمدبن علی وازباب‌الهند فقیه‌الحسن‌بن علی مندوسی راوابوالجهم خالدبن هانی المنفقه را وازشهر سپیچاب وفرغانه و ازشهریکه بوذ درماوراءالنهر اندر همه را بیاوردند و همه خطها بدادند برترجمه این کتاب کاین راه راست است پس بیرون آمد

فرمان امیر سدید ملك مظفر ابوصالح بردست کسهای اونزدیکان او ووزیران اوبرزبان خاصهٔ اوو خادم اوابوالحسن فایق خاصه سوی این جماعت مردمان واین علما تاایشان ازمیان خویش هرکدام داناتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کنند پس ترجمه کردندو ازجمله این رابیست مجلد ساختند ازجمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکندند و اقصار کردند برمتون اخبار و این را بیست مجلد ساختند ازجمله این چهارده مجلد فرونهادند هریکی نیم سبع تا جمله همه تفسیر قرآن باشد از پس وفات پیغامبر علیه السلام تا آنکه محمدبن جریر ازاین جهان بیرون شد وآن اندرسال ۳٤٥ بود ازهجرت پیغامبر علیه‌السلام وشش مجلد دیگر فرو نهادند تا این بیست مجلد تمام شد ...»[۱۵]

مقدسی در اثر معروف خود احسن التقاسیم فی معرفت‌الاقالیم درمورد سلطنت منصوربن نوح ووزارت بلعمی چنین نگاشته است:

«حاجب وی ابومنصور باقری وپس ازاو قلج وسپهسالار او ابن‌عبدالرزاق وسپس‌ابوالحسن‌بن سیمجور ووزیرش‌امیرك بلعمی بود سپس عتبی ودوباره بلعمی وباردیگر عتبی شد»[۱٦]

درآثارالوزراء تألیف عقیلی چنین آمده است:

«ابوعلی محمدبن محمد بلعمی در تاریخ سنه خمسین وستین و ثلثمائه وزیر منصور بن عبدالملك بن نوح سامانی شد و بغایت فاضل‌وکامل بوده است ومترجم تاریخ امام جریرطبری‌است»[۱۷]

۱۵ـ تاریخ ادبیات ایران تالیف ادوارد برون ترجمه علی‌پاشا صالح ج ۱ ص ۵۳۹ ـ تاریخ ادبیات ایران تالیف دکتر ذبیح‌اله صفا ج ۱ ص ۳۲۵

۱٦ـ احسن‌التقاسیم چاپ لیدن ص ۳۳۹

۱۷ـ آثارالوزراء تالیف عقیلی از انتشارات دانشگاه تهران ص ۱٤۷

مؤلف تاریخ حبیب‌السیر دربارهٔ ابوعلی محمد بلعمی چنین نوشته است :

«وزیر امیر سدیدابوعلی محمدبن محمد بلعمی بود و تاریخ طبری رااو ترجمه نمود»[۱۸]

درطبقات ناصری تالیف منهاج سراج چنین آمده است:

«پس ازآنکه عبدالملك درگذشت ابوعلی محمد بلعمی وزیر که با آلپتکین سپهسالار و حاکم خراسان دوست و هم‌عهد بود به او نامه نوشت و دربارهٔ انتخاب جانشین شاه از او رأی خواست .

آلپتکین جواب دادکه یکی از فرزندان عبدالملك را بجای پدر باید نشاند ولی پیش ازآنکه جواب اوبه بخارا برسد بزرگـان دربار سامانی وسران سپاه ابوصالح منصور پسر نوح و برادر عبدالملك را به امیری برگزیدند و جواب آلپتکین زمانی رسید که منصور درپادشاهی مستقر شده بود»[۱۹]

حمداله مستوفی درتاریخ گزیده ازابوعلی محمد بلعمی چنین یاد کرده است :

«امیر منصور پانزده سال حکومت‌کرد و عدل و دادگستری واز او خیرات و مبرات ماند در شوال سنه خمس وستین و ثلثمائه درگذشت . وزیر او ابوعلی محمد بن محمد بلعمی مترجم تاریخ جریر طبری بود »[۲۰]

صحیح ترین خبر درمورد ابوعلی محمد بلعمی شرحی است که گردیزی درزین‌الاخبار ضمن وقایع سال ۳٤۹ که مقارن زمان سلطنت عبدالملك بن نوح بوده است نوشته او چنین گوید :

۱۸ـ حبیب‌السیر ج ۲ ص ۳٦۳

۱۹ـ طبقات ناصری ص ۲۵۱ ـ ۲۵۲

۲۰ـ تاریخ گزیده نالیف حمداله مستوفی باهتمام دکترنوائی ص ۳۸۳

« آلپتکین حاجب بحضرت لیاقت ابومنصور همی‌دانستی و آلپتکین گفت اندر کار یوسف بن اسحق به محضری تا وزارت از او بازستدند و به ابوعلی محمدالبلعمی دادند تاآلپتکین کاردیگرگون دید اندر عشرت بخدمت کمتری آمدی پس عبدالملك اورا فرمود ببلخ شود آلپتکین گفت عامل نباشم بهیچ حال پس ازآنکه حاجب‌ـ الحجاب بودم پس سپهسالاری خراسان اورا دادند وبو منصور را صرف کردند. او سوی طوس رفت آلپتکین به نیشابور آمد. بیستم ذی‌الحجه سنه تسع واربعین و ثلثمائه ووزیراو عبداله محمدبن احمدالشیلی بود ومیان آلپتکین وابوعلی بلعمی عهد بودکه هردو نایب یکدیگر باشند وبلعمی هیچ کار بی‌علم و مشورت آلپتکین نکردی» [۲۱]

بطورکلی نتیجه‌ایکه ازمطالعه منابع ومآخذیکه درباره سلسله سامانیان نوشته‌اند می‌توان‌گرفت این است‌که ابوعلی محمدبلعمی وزیر عبدالملك‌بن نوح بوده ودرسال ۳٤۹ هجری پس از اینکه یوسف بن اسحق از مقام وزارت عزل شد ابوعلی جانشین وی‌گردید در زمان سلطنت منصور بن نوح ابتدا بلعمی سمت وزارت ویرا داشت که بعداز او وزارت نصیب ابوجعفر عتبی شد لیکن باردیگر ابو علی‌بلعمی و نوبتی دیگر مقام وزارت به عتبی میرسد .

در زمان سلطنت نوح‌بن منصور نخست عبداله عزیر مقام وزارت رابعهده داشت‌که پس ازعزل وی ابوعلی دامغانی بوزارت رسیدکه این شخص نیز درسال ۳٦٦ یا ۳۸۲ ازمقام وزارت معزول گردید مقارن این احوال بخارا بتصرف بغراخان درآمده بود و اوضاع کشور ازهرجهت دستخوش اختلال واغتشاش شده بــود

۲۱ــ زین‌الاخبار ص ۲٤

زعمای قوم برای رهائی از چنان وضع آشفته‌ای به ابوعلی محمد بلعمی متوسل شدند لیکن با تمام کوششی که ابوعلی برای اعاده نظم ازخود نشان داد توفیقی نیافت این بار نیز ازمقام وزارت عزل گردید وباردیگر عبداله عزیز راازخوارزم دعوت نموده بجای بلعمی منصوب گردید .

رویهم رفته ابوعلی محمد بلعمی درزمان حکومت سامانیان سه نوبت بوزارت رسیده است ازسال ۳۴۹ تا۳۸۲ مدت سی وسه سال دورهٔ قدرت واعتباراو دردربار سامانیان است .

ادوارد برون در تاریخ ادبیات خود ، تاریخ درگذشت بلعمی‌را سال ۳۸٦ ذکر کرده است [۲۲]

برون این سال راازفهرست کتابهای خطی موزه بریتانیا تالیف ریو اقتباس کرده است [۲۳]

لیکن بایستی توجه داشت‌که ریو درخواندن متنی که سال درگذشت ابوعلی محمد بلعمی راازآن گرفته است اشتباه نموده زیرا سال ۳۸٦ راکه سال درگذشت ابوعلی سیمجوری است ودرآن متن بوده است بغلط تاریخ درگذشت بلعمی آنسال رادانسته است **و حال اینکه سال درگذشت ابوعلی محمد بلعمی معلوم نیست .**

ابوعلی محمد بلعمی در جهان ادب نیز دارای مقام بلند و **پرارزشی است . ادیبان و صاحب نظران آنروزگار با وی رابطه دوستی داشته‌اند و در ستایش وی مدح‌ها گفته شده است .**

۲۲ـ تاریخ ادبیات ایران تالیف ادوارد برون ج ۱ ص ۳۵٦

23— Charles Rieu, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. Vol 1. P. 70 .

خاندان جیهانی

جیهانی نسبت خانوادهٔ مشهوری است در بخاراکه عده‌ای از بزرگان آن در زمان سامانیان در دستگاه آنان سمت وزارت و عهده‌دار مشاغل مهم دیگری بوده‌اند و برخی دیگر از اعضاء این خاندان از نظر علم و ادب اشتهار داشته‌اند .

جیهانی منسوب است به جیهان که ظاهراً نام جد یا یکی از اجداد این‌خاندان بوده است‌واینکه بعضی از نویسندگان‌پنداشته‌اند که نسبت این خانواده بنام شهر یا ناحیه‌ای بوده است که در آن‌محل پرورش یافته‌اند گویا پایه و اساسی ندارد .

خانواده جیهانی در دستگاه سامانیان دارای قدرت و نفوذ زیادی بوده‌اند . مشهورترین رجال نامی این خاندان ابو عبداله محمدبن احمد جیهانی است وی‌زمانیکه امیر نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ـ۳۳۳ هجری) هنوز بحد رشد و بلوغ نرسیده بود عهده‌دار وزارت و هم مسئولیت تربیت و ولایت امیر را داشته است .

وی بکمك حموية بن علی کوسه که یکی از امرای مقتدر آن زمان بود توانست در مدت وزارت خویش دستگاه اداری سامانیان را تحت نظم و ترتیب خاصی درآورد .

جیهانی در فرهنگ و دانش دارای مقامی بس بلند بود بـه نجوم و علوم و هنر توجه زیاد داشت بنا بقول گردیزی در رشته‌های مختلف علوم تألیفات متعدد داشته است . کتابی در جغرافیا بنام مسالك‌الممالك تألیف کرد که مقدسی بتفصیل از آن یادکرده است.

مغز متفکر او و تحقیقاتیکه بعمل آورد سبب گردید که وی در ایام حیاتش در تمام اسلام مشهور گردد[۲۴] ابن فضلان سفیرمقتدر

۲۴ـ بخارا تالیف ریچارد ن . فرای ترجمهٔ محمود محمودی ص ۸۸

خلیفه عباسی که بدربار پادشاه بلغار در ساحل رود ولگا اعزام شده بود ، در سفر نامهٔ خود از جیهانی به نیکی یاد کرده و می‌نویسد که وی در سرتاسر خطهٔ خراسان به شیخ‌العمید مشهور بوده است بایستی باین نکته توجه داشت که ابن فضلان در سفر نامهٔ خود از جیهانی بنام وزیر نام نبرده است بلکه اورا باعنوان دبیر ذکر کرده است.
چنین بنظر میرسد که عنوان وزیر لااقل در نظر ابن فضلان مختص کسانی بوده است که عهده‌دار وزارت خلیفه بوده‌اند .
بنا بگفته ابن ندیم . جیهانی بداشتن تمایلات شیعه‌ای و حتی ثنویت مانویه متهم بوده است [۲۵] لیکن معلوم نیست که عزل او از مقام وزارت با چنین اتهاماتی بستگی داشته است یانه ؟
برادر جیهانی بنام عبیداله بن احمد جیهانی در زمان سلطنت نصربن احمد سامانی حکومت بست و رخج را بعهده داشت .
وزارت امیر نصر بعداز عزل ابوالفضل بلعمی در سال ۳۲۶ هجری به پسر ابوعبداله جیهانی یعنی ابوعلی احمد جیهانی رسید لیکن ابوطیب محمد بن حاتم مصبعی که از منشیان زیر دست ومتنفذ اسماعیلی مذهب دربار سامانی بود با این انتصاب مخالفت کرد که در نتیجه بین اتباع مصبعی و طرفداران جیهانی اختلاف افتاد و امور امارت نصر دچار اختلال گردید این وضع دوام داشت تـــا زمانیکه ابوعلی جیهانی در سال ۳۳۰ هجری در زیر آوار هلاك شد.
بقول بارتولد این اصطلاح معمولا درموردکشته‌شدگان زمین لرزه بکـــار میرود لیکن در مورد زلزلهٔ سال ۳۳۰ هجری خبری در دست نیست . [۲۶]

۲۵ـ الفهرست ص ۱۳۸ـ دائرةالمعارف فارسی زیرنظر دکتر مصاحب ج ۱ ص ۷۸٤

۲٦ـ ترکستان نامه تالیف بارتولد ترجمه کریم‌کشاورز ج ۱ ص ۵۲۵

در سال ۳٦۵ هجری امیر منصور بن نوح ابو عبداله احمد بن محمد جیهانی نوهٔ جیهانی بزرگ را بوزارت خود منصوب‌گردانید و او را تا آخر دوران سلطنت خود در این سمت نگاه داشت .

آخرین وزیر مشهور سلسلهٔ سامانیان که از میان این خاندان برخاسته‌اند ابوالفضل محمد بن احمد جیهانی است که وزارت منصور بن نوح (منصور دوم ۳۸۷ـ۳۸۹ هجری) سامانی را داشته است که در حقیقت وزارت سامانیان بدو پایان می‌پذیرد .

ابوطیب مصبعی

ابوطیب محمد بن حاتم مصبعی از رجال وشعرای دورهٔ سامانی صاحب دیوان رسالت نصر بن احمد سامانی بود ظاهراً بعداز عزل ابوالفضل بلعمی درسال ۳٦٦ هجری چندی عهده‌دار منصب وزارت بوده است در علم و دانش از سرآمدان زمان خویش بشمار میرفته است متأسفانه شرح حال این وزیر نامی آنطوریکه شایسته مقام او است در منابع و مآخذ تاریخی ذکر نشده است تنها در بعضی از مآخذ ذکر مختصری از زندگی وی رفته است از آن جمله : گردیزی در زین‌الاخبار ضمن ذکر وقایع سلطنت نصر بن احمد سامانی‌چنین نگاشته است :

«شغل دبیری از ابوالفضل محمدبن‌عبداله‌البلعمی سوی ابوعلی محمد بن محمد الجیهانی شد و محمد بن حاتم المصبعی خلاف کرد و کار بی‌نظام شد» .[۲۷]

بیهقی از مصبعی چنین یاد کرده است :

«چنان خواندم در اخبار سامانیان که نصر بن احمد سامانی هشت ساله بود که از پدر بماند که احمد را بکشتند و دیگر روز آن

۲۷ـ زین‌الاخبار ص ۳٦

کودك را برتخت ملك نشاندند بجای پدر . آن شیربچه ملك‌زاده‌ای سخت نیکو برآمد و برهمهٔ آداب ملوك سوار شد و بی‌همتا آمد اما در وی شرارتی وزعارتی وسطوتی‌وحشمتی بافراط بود وفرمانهای عظیم میداد از سرخشم تا مردم از وی رمیدند و با این همه بخرد رجوع کردی و میدانست که آن اخلاق ناپسندیده است . یك روز خلوتی کرد با بلعمی که بزرگترین وزیر بود و بوطیب مصعبی صاحب دیوان رسالت و هردویگانهٔ روزگار بودند در همهٔ ادوات فضل و حال خویش بتمامی با ایشان براند » .[۲۸]

درکتاب یتیمة‌الدهر تألیف ثعالبی نیشابوری اشارهٔ مختصری بزندگانی مصبعی بشرح زیر شده است :

«ابوطیب‌المصبعی محمد بن حاتم در همهٔ کارهای معاشرت و ندیمی و اسباب ریاست و وزارت مشهور بود دست وی در کتابت با برق هم چشمی کردی و خامهٔ او در روش چون کشتی و خط او گلشن دیدگان و بلاغت او املای عطارد و شعر او در دو زبان‌نتایج فضل و میوه های عقل و چون برامیر سعید نصر بن احمد بواسطهٔ فزونی محاسن و وفـور مناقب مسلط شد او ویرا وزیر خویش گردانید و به منادمت خویش اختصاص داد زمانی نگذشت که براو چشم زخم رسید و آفت وزارت بروی به پیچید و پس زمین را از خون او سیراب کرد» [۲۹] بنا بگفتهٔ یاقوت حموی ابوحاتم سجستانی که یکی از فقهای معروف قرن چهارم هجری است کتابی دربارهٔ قرامطه نوشت و آنرا به مصبعی تقدیم کرد که بپاداش این عمل از طرف مصبعی به منصب قضاء در سیستان منصوب شد .

از اینجا چنین مستفاد میشود که ابو طیب مصبعی هم مانند

۲۸ــ تاریخ بیهقی ص ۱۰٦

۲۹ــ یتیمة‌الدهر ج ٤ ص ۱۵

مخدوم خود نصربن احمد سامانی از پیروان فرقه اسماعیلیه بوده است .

مصبعی در دوزبان فارسی وعربی استاد مسلم بوده هم بفارسی و هم بعربی اشعاری سروده است .[۳۰]

۳۰ــ معجم‌البلدان تالیف یاقوت حموی ج ۲ ص ۱۷۷
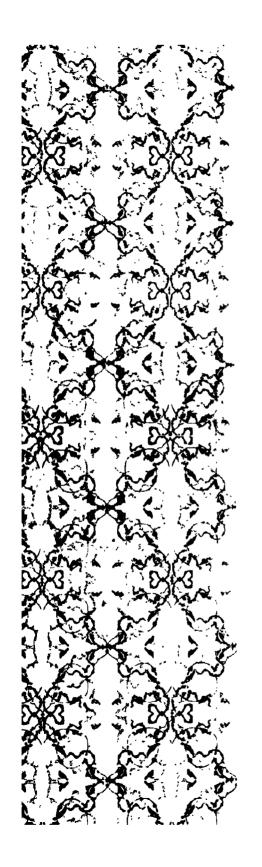
روابط ایران و هند

بر مبنای

روایات ملی‌آریائیهای مشرق

بویژه شاهنامهٔ فردوسی

از

مهدی غروی

(دکتر در ادبیات و تاریخ)

مهدی غروی
(دکتر در ادبیات و تاریخ)

روابط ایران و هند

برمبنای

روایات ملی آریائیهای مشرق به ویژه شاهنامه فردوسی

«... نام چندین تن از اشخاص اساطیری که در ریگ ودا ذکر شده، نزد نیاکان مشترک ایرانی و هندی، یعنی آریائیهای مشرق نیز مشهور بوده است از قبیل جم یا جمشید (۱)، فریدون (۲)، کی (۳) کاوس (٤) و خسرو (٥). برخی دیگر در اساس و ماهیت از اساطیر آریائی هند و اروپائی یا هند و ایرانی بوده‌اند مانند اژدها (٦) و گروهی نیز ویژه سرزمین ایران بوده‌اند (تئودور نلدکه) . *

بدون شك کهن‌ترین آثار ادبی مدون درجهان، متن های اصیل کتابهای مقدس است که درین میان ریگ‌ودا واوستا ازهمه‌کهن‌تر و نام آورترند، اما حماسه‌ها یا روایات ملی مشرق را نیز نباید

۱ــ فارسی قدیم ییم Yima سانسکریت‌ییما Yama

۲ــ فارسی قدیم ثری‌تئونه Thraêtaôna سانسکریت‌تری‌تنه Traitana

۳ــ فارسی قدیم‌کوی Kavi ، سانسکریت‌کو Kava

٤ــ فارسی قدیم اوسن‌یااوسدن، Usadan, Usan سانسکریت اوشنه Ushana

٥ــ فارسی قدیم هوسرو Husravah ، سانسکریت Sushravas سوشروس .

٦ــ اژدها یادهاك معرب آن ضحاك

* نقل با اختصار از حماسه ملی ایران ترجمه بزرگ علوی ص ١٤ و ١٣

فراموش کرد که درین راه دست کم از کتابهای مقدس ندارند و در برخی موارد ، صاحب قدمتی بیشتر و اصالتی کهن‌ترندو برای ما ، ازین نقطه نظر کـه نمایانگر عصر همزیستی ایرانیان و هندیان شمرده می‌شوند و روشنگر تاریخ و فرهنگ ریشه‌ای آریائی های مشرق هستند ، ارزش و اهمیت خاص دارند . برخی از دانشمندان قدم فراتر نهاده نوشته‌اند که گروهی ازین روایات را ایرانیان و هندیان از نیاکان نخستین خود ، گروههای هند و اروپائی به ارث برده‌اند .

شکل ۱

یما و همسرش یامی تـه سوارگاومیش سده وبه‌جلو می‌روند ، با اینکه این دو آدم وحوای هند بودنـد ، خدای بزرگ بر یما غضب کرد واو راموکل‌مرگ‌ساخت (یما با جم یا جمشید قابل قیاس است کـه او هـم مغضوب گردید)

میان روایات ملی ما و روایات ملی هند ازین لحاظ که هردو ریشه های عمیق باستانی دارند و زبان بـه زبان منتقل شده‌اند مشابهت بسیار وجود دارد . ویل‌دورانت می‌نویسد که در هند به آموزش از راه مدرسه و دانشگاه کمتر توجه می‌شد ، آموزش‌شفاهی

وسیله اصلی حفظ و اشاعهٔ سنن بود ، رسم عمومی از برخواندن ارجمندترین میراث فرهنگی رامیان مردم رواج داد و امری عام ساخت ، از نیروی میان مصنفان گمنام روایات ملی هند و داستان سرایان بی‌نام و نشان‌که ایلیادواودیسه را بازگو می‌کردندهمانندی بسیار هست ، نقالان و گویندگـــان هند نیز داستانهای حمـــاسی بیشماری را که برهنمان ، فرهنگک افسانه‌ای و مقدس خود را با آن درهم‌آمیختند، نسل به نسل بازگومی‌کردند وقصه‌ها را از دربار پادشاهان و کاخ اشراف به مردم کوچه و بازار منتقل می‌ساختند .[۷]

استاد صفا درباره منشأ و نحوه تکوین روایات ملی می‌نویسند که هیچ ملتی به وجود نیامده و به تحصیل استقلال و تحکیم مبانی ملیت‌توفیق نیافته است مگرآنکه اعصار ودوره های خطرراگذرانده و باعمال پهلوانی دست زده باشد و بزرگان و پهلوانان ازاو پدید آمده باشد که در ذهن وی اثری بزرگک بـــرجای گذارند .[۸] بـــا گذشت زمان برای همه ملت های زنده پرتوان این خاطرات مایه ظهور روایاتی گشت کـــه دهان به دهان و سینه به سینه نقل شده ومجموعه‌ای از داستان وتاریخ و اسطوره و افسانه با تداومی‌خاص بوجود آورد که ما بدان حماسه ملی یا مجموعهٔ روایات می‌گوئیم . در ایران نیز مجموعه پراکنده روایات شامل همین مواد بوده که همه مربوط بودند به ساکنان آریائی نواحی مشرق ایران .

در هند این مجموعه بسیار کهن و پر حجم است و آن نیز ترکیبی است از تاریخ و افسانه و داستان واسطوره با زمینه‌ای که در هرصورت مربوط است به آئین کهنسال هندو .

روایات ملی و حماسی هند ، مانند همهٔ رشته های ادبی دیگر این‌سرزمین به ودا می‌پیوندد . درمورد حماسه‌های‌ملی‌خود نیزخوب

۷ــ ویل دورانت، تاریخ تمدن، مشرق زمین گاهواره تمدن ، ص ۷۹۲
۸ــ صفا ، ذبیح‌اله ، حماسه‌سرائی در ایران ص ۱۳

می‌دانیم که سرچشمه اساسی مهمی جز اوستا ندارند. حماسه های هند همه از آن بخش وداکه سام‌ودا Samaveda نام دارد انشعاب یافته‌اند.[۹]

همانگونه که یکی ازسرچشمه اصلی اساطیر وحماسه های‌ملی، نیز در اوستا نسك معروف پشت هاست .

برای ورود به بحثی که در پیش داریم معرفی اجمالی حماسهٔ بزرگ ایران،شاهنامه و دوحماسه بزرگ هند مهابهارات وراماین ضروری است .

روایات ملی ایران آنچه که در اوستا ، شاهنامه و برخی کتب تاریخی ذکر شده همه متعلق است به ایران شرقی ، بدون شك در ایران غربی بخصوص سرزمین ماد و پارس نیز ایرانیان آریائی دارای قصص و روایات اساطیری و افسانه‌ای بوده‌اند[۱۰] ،برخی ازین روایات در کتابهای تاریخ که توسط دانشمندان غیر ایرانی نوشته شده منعکس است . بطور قطع و یقین پادشاهان ، مادی و هخامنشی برای بایگانی اسناد تاریخی دولتی سازمانهائی داشته‌اند

۹ـ یکی ازچهار بخش وداهاکه مجموعه‌ای است از سرودهای مذهبی و ملی، ریشه آن کلمه سامان است بمعنی ملودی، بعنوان نمونه می‌توان مکالمه بین پوروورواس و اورواسی Pururavas/Urvasi رابه یاد آورد که داستان آن درریگ‌ودا، مجموعه‌ای مذهبی دیگر : براهمانا و پوراناها ونیز حماسه بزرگ مهابهارات آمده است ومحتوی اسطورهٔ بیدایش آتش است. نگاه کنید به جلد دوم تاریخ وفرهنگ مردم هند ص ۲۲٤ ونیز مقاله نگارنده تحت عنوان افسانه‌های عشقی هند باستان (هندوایرانی) ص ٦۰ ماهنامه هنر مردم شماره های ٩٦ و ٩٧

۱۰ـ استرابون مورخ یونانی درباره تربیت پارسیها می‌نویسد :

ازسن ٥ تا ۲٤ به آنها می‌آموزندکه تیر وزوبین اندازند، سوار شوند و راست گویند، مربیان آنها، اشخاص بسیار پاکدامن و منزه می‌باشند، اینهاقصص وحکایات مفید برای نوباوگان می‌گویند و کارهای خدایان و اشخاص نامی رابرای آنان باموسیقی وگاهی بی‌آن ذکر می‌کنند .

مشیرالدوله ، ایران باستان، تمدن هخامنشی، ص ۱٥٤۳

وفقط به‌کندن خلاصه وقایع بر پیشانی کوهها اکتفا نمی‌کرده‌اند.[۱۱] گروهی از دانشمندان اروپائی و برخی از تاریخ دانان ایرانی‌نیز کوششهائی کرده‌اند که میان پادشاهان ملی افسانه‌ای (پیشدادیان و کیانیان) و شاهنشاهان مادی و هخامنشی تلفیق وتطابقی به وجود بیاورند که البته درست نیست [۱۲] و امروز ما به خوبی می‌دانیم‌که ملوك نواحی شرقی ایران با پادشاهان ماد و هخامنشی قابل تطبیق نیستند و برای مطابقه زمانی و مکانی این دو گروه نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر و کند و کاوهای دامنه‌دار باستانشناسی داریم .

۱۱ـ از قرار نوشته کنزیاس ، محلهایی بودکه سالنامه‌ها و مکاتیب در آنجا ضبط می‌شد به این محلها Difteraïy Bazilicai دیفترای بازی ـ لی‌کای می‌گفتندکه به فارسی امروز دفاتر شاهی می‌شود ،ایران باستان ، تمدن هخامنشی ، جیبی ص ۱٤٦٦ .

کنزیاس هنگام اقامت درشوش به این دفترها دسترس داشته است ص ۷۳ همان کتاب .

درکتاب تورات نیز چندین‌بار از کتابهای تواریخ و قصص‌که در اختیار پادشاهان هخامنشی قرار داشته است نام برده شده : درکتاب‌عزراباب چهارم آیه ۱۵ خطاب به اردشیر ، به کتاب تواریخ پدران وی اشاره شده است ودرباب دهم کتاب استرآیه ۲ ازکتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس اسم برده می‌شود .

مورخ ارمنی مارآباس‌کاتی‌نا Mar Apas Catina نیز از دفاتر شاهی‌که حاوی اسناد صحیح حتی در مورد تاریخ ارمنستان بوده است یاد می‌کند، ایران باستان جلد اول ص ۹٤ .

۱۲ـ دیاکونف درکتاب تاریخ ماد خود می‌نویسدکه روایات افسانه‌ای‌اوستا متعلق به‌زمانهای پیش‌ازهخامنشیان‌وکوشش برخی‌مورخان‌مانند نیبورووراولینسن که میخواهند دعا یاضحاك را با دیاکس Deiakes مادی تطبیق کنند بیهوده است، اما اظهارنظر کریستن‌سن درکتاب کیانیان قابل توجه وتدقیق است‌که می‌نویسد : « تطبیق روایات اوستائی باسرگذشت افسانه‌آمیز دیوکیدس ،دیااکو وکوروش زمینه فرضیه‌هایی شده‌است ، امابابد توجه داشت‌که شباهت اسامی هیچگاه دلیل کافی برای اثبات وحدت دویا چند شخصیت نمی‌تواند باشد.»

از مورخان قدیم موسی خورنی می‌کوشیده است‌که اطلاعات ماخوذ ازمنابع یونانی رابا روایات تاریخی شرق مربوط سازد و کوروش و آستیاك را با فریدون وضحاك تطابق دهد، نقل به اختصار ازکتاب مادها دیاکونف ص ۵۹ .

خارج از محدوده روایات ملی سنتی ، از روی نوشته هـای مورخان غربی به برخی اسطوره های کهن مربوط به پادشاهان ماد و پارس نیز پی می‌بریم[۱۳] و همین امر سبب شده است که نلدکه وجود یك تاریخ کامل اساطیری را در ایران باستان محتمل بداند[۱٤] .

دراین گفتار توجه ما معطوف به سرزمین اصلی روایات ملی است کـه پایه و اساس تکوین بزرگترین حمـاسه ایران شاهنامه فردوسی گردید و در این بحث این مطلب یعنی مسایه‌گیری دیوار کبیر حماسه‌ها از تاریخ افسانه‌ای و اساطیری مشرق اهمیت خاص دارد ، زیرا هدف ما بررسی روابط ایران و هند بـراساس این روایات است و به این ترتیب خواهیم دیدکه سرزمین تکوین روایات ملی ایران با سرزمین خلق حماسه‌ها در هند همسایه بوده است .
روایات ملی ما وهندیان برخی به اعصار پیش‌از جدائی‌آریائیهای مشرق می‌رسد که مایه آن قصص نخستین این اقوام است که دهان به دهان‌گشته، برخی جنبه اساطیری محض دارد ومبتنی برتصورات و اوهـام است ، مانند داستان پیدایش جهان و حدیث هرمزد و اهریمن و قصه گاو و کیومرث و برخی دارای ریشه های تاریخی است که با گذشت روزگار و تسلسل روایات و گشتن در افواه از مجرای تاریخ منحرف شد و بصورت قصه و داستان تدوین و تنظیم

۱۳ـ بعقیده نلدکه قسمت بیش ازتاریخ کتاب کتزیـاس در عین اینکه همه‌گونه اساطیر و داستای سامی رانقل می‌کند اصولا یك مجموعه روایات مادی بشمار می‌رودکه از آن جمله است داستان تأسیس هکمتانه ، افسانه‌های اربق و انهدام شهر نینوا . مورخان دیگر ازجمله هردوت نیز برخی روایت‌های ملی اساطیری را نقل کرده‌اند مانند تولد وجوانی‌کوروش‌که حتی نلدکه نیز آنرا با سرگذشت کیخسرو مقایسه کرده است، نگاه‌کنید به حماسهٔ ملی‌ایران ص۱٦و۱۷

۱٤ـ همان‌کتاب ص ۱٤ وص۱۸که عقاب هخامنشی را باسیمرغ مقایسه می‌کند بیرونی هم پس ازابستا از سیرالکبیر نام می‌بردکه امروز مفقود است ، آثارالباقیه ، ترجمه فارسی ص۱٥٦

گردید ، این روایات، همراه با رؤیائی از عصر جدائی از هندیان در آستانه تکوین اوستا وجود داشت[۱۵]

اوستای‌کنونی درمقام مقایسه با کتابهای مقدس ،کتاب‌کوچکی است اما شواهدی هست که ثابت کند اوستا نیز درگذشته کتاب بزرگی بوده است [۱۶] . در برخی از نسك های مفقود اوستا ریشه ـ های‌اساسی روایات ملی نهفته شده بود که از همه مهمترچیتردات ـ نسك است که محتوی تاریخ داستانی ایران بوده است ، خلاصه کوتاهی ازین بخش دردینکرت گنجانیده شده که امروز در دست ماست ، دریسناها که گاتها نیز جزوی از آن است اشارات مهمی بروایات ملی شده است وهـای نهم از هوم یشت حـاوی قسمتی از قصص اساطیری مشترك ایران و هند است . نام این بخش‌اوستا از نام عصاره سکرآور معروف هیوم یاهما Haoma گرفته شده کـه در سانسکریت بدان Soma گویند و چون زرتشت با بکار بردن این مشروب موافقت نداشت ، برخی از محققان به همین دلیل این‌یشت را اصولا متعلق بـه اعصار پیش‌از زرتشت مـی‌دانند . نامهـای اساطیری این یشت نیز در وداها به اسلوب سانسکریت ذکـر شده است . [۱۷]

۱۵ـ استادصفا : حماسه‌سرایی درایران ص۲۹وص۳۰ وحماسه ملی ایران نلدکه ص ۲۱ وص ۳۵ دربارهٔ فهرست‌نامهای اساطیری از دوران ساسانی تا پیشدادیان (کیومرث)

۱۶ـ پولینوس Polinus مورخ رومی درقرن اول میلادی ازقول هرمیپوس Hermipos مورخ یونانی نوشته است‌که کتاب مقدس زرتشت بیست جلد بوده و هر جلد صدهزار بیت داشته است نگاه کنیـد به مقدمه گاتها از استاد پور داود .

۱۷ـ نثارکنندگان هما در اوستاویوانگهنت Vivanghant پدرجم‌واثوی پدر فریدون (اثوی یاآتبین‌که بغلط آب‌تین شده است. نگاه‌کنیدبه مقاله استاد

سما ، خدای قربانی ، درمقابل هما که هیئت‌ایرانی
آنست . درنتیجه قدرت یافتن ایندرا و شکست
وارونا سما که مظهر قربانی بود قدرت یافت و
این قدرت علیرغم انگیزه‌های دینی زرتشت و
پیروانش بود که با قربانی ونوشیدن سما (هما)
مخالف بودند درین کنده‌کاری سما به شکل یك
جنگجو مجسم شده است .

شکل ۲

سوریا خدای خورسید که همنای ایرانی
ان هور باخور اسب . نعس وی مبارزه بر
ضد باریکی اسب و جد اولیه سلسله
خورسیدی که در مهابهارات بدیشان
اساره سده است یکی از پسران وی بوده
است وی توانست بخشی از قدرتهای‌معنوی
وی واسوات (پدریم ، در اوستا وی‌وان
گهنت) را نیز به خود اختصاص دهد .
سواستیکا علامت مشخصه وی است . این
مجسمه از قرن سیزدهم است و به موزه
ویکتوریا و آلبرت تعلق دارد .

اما مهمترین بخش اوستا از لحاظ حفظ و ضبط روایات ملی نسك یشت هاست، و دراین میان ابان یشت دارای اهمیت خاص‌است‌زیرا حاوی اسامی گروهی قابل توجه از شاهان و پهلوانان و قهرمانان ملی ماست و بعقیده نلدکه ، برخی اسامی اساطیری در ابان یشت وجود دارد که در منابع دیگر نیست [۱۸] . در خرده اوستا ،ویسپرد، درباب روایات ملی چیزی نمی‌توان یافت . [۱۹]

در شرایط کنونی شاهنامه فردوسی کاملترین و بزرگترین‌اثر ملی ایرانیان است که خوشبختانه از تعصبات و قیودات دینی برکنار مانده واگر آنرا با اوستا مقایسه کنیم ،ملاحظه می‌شود که در اوستا گذشته از قهرمانان باستان ، به تفصیل از آن امیران و رجال که در گسترش آئین بهی کوشیده‌اند یاد شده است ، اما در شاهنامه که به تمام معنا یك حماسه ملی است . بیشتر از وصف پهلوانیهای رستم که نمایشی عالی و برتر از جوانمردی و شجاعت وطن‌پرستی آمیخته با خدا شناسی و درستکاری است بحث می‌شود ، در حالی که در اوستا از رستم سخنی به میان نمی‌آید و به این ترتیب معتقد می‌شویم که شاهنامه ، گذشته از اوستا ، منبع یا منابع مهم دیگرنیز داشته که در حکم دیوان کبیر تاریخ ملت بوده و خداینامه نـام داشته است . [۲۰]

اکنون به بینیم که چه کتابهائی در میان مجموعۀ میراث عظیم

پورداود در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان شماره ۲ اسفند ۱۳۴۵ ص۱۰) وتریت یا اثرط پدرگرساسپ یاگرشاسپ ، درروداها و ویواسوات Vivasvat وبسرش یم وتریت‌آبتی‌که با هم قابل تطبیق‌اند ، نگاه‌کنید به‌حماسه سرائی‌در ایران ، دکترصفا ص ۳٤ ومقاله استادپورداود در نشریه انجمن ایران باستان وتاریخ وفرهنگ مردم هند جلد اول ص ۲٤۳ .

۱۸ـ حماسه ملی ایران ، نلدکه ص ۱۳ .

۱۹ـ حماسه سرائی درایران دکترصفا ص ۳۵ .

۲۰ـ مقدمه مول برشاهنامه ، بیست مقاله قزوینی ، حماسه ملی ایران و حماسه سرائی درایران به تفصیل درین باره نوشته‌اند تکرار آن‌موردندارد .

فرهنگی هند برجای مانده است که با شاهنامه ما از لحاظ احتوای حماسه های ملی برابری کند؟ می‌دانیم که در این سرزمین پهناور برخلاف ایران کتابهای بسیار از عهد باستان در دست است وغنای تاریخ و فرهنگ هند از لحاظ مرجع و منبع با ایران قابل قیاس نیست و درین میان دو مجموعهٔ حماسی هند ، مهابهارات و رایامن هردو با شاهنامه قابل‌قیاس‌اند به‌نحوی‌که‌نمی‌توان یکی رابردیگری برتری داد و عظمتش را فدای آن یك ساخت . مهابهارات قدیم‌تر است و اصل آن از قرن ۵ پیش‌از میلاد برجای مانده و عبارت بوده است ازکتابی منظوم با تفسیری متناسب‌که به مرور زمان‌داستانهای الحاقی و مطالب دیگر به خود جذب کرده است و هزار سال بعد در عصر گــوپتاها (قرن چهارم و پنجم میلادی) بصورت اثری عظیم درآمدکه جمعاً ۱۰۷۰۰۰ بیت دارد، نام این اثر را برای نخستین‌بار در کتابهای منسوب به پانی‌نی که در سده‌های اول یا دوم پیش‌از میلاد می‌زیسته است می‌بینیم . اگر چه سراینده این اثر راویسانا می‌دانند که مولف‌وداهاو پوراناهاهم بوده است ، اما شاید صدها شاعر در خلق آن همکــاری داشته اند چــون کلمه ویسابه بمعنی ناظم است و نمی‌تواند شخص معین واحدی بوده باشد . این کتاب حجمی هفت برابر ایلیاد وادیسه دارد و در حقیقت حماسه‌ای‌است کاملا ملی ، خالی از ارشاد مذهبی ، ولی چون پایه و اساس ادبیات هندوداهاست مهابهارات نیز ازین قــاعده مستثنی نیست و منبع اصلی این کتاب را هم می‌توان سرود های غنائی که در هند باستان بدان‌گاتها می‌گفتند دانست . اشعاری که در وصف مظاهر طبیعت

یاخدایان سروده شده ودرداخل متون دیگرودا‌ها جای‌گرفته‌اند .[۱۰]
فرق اساسی میان این دوکتاب و کتابهای مقدس هند این است‌که سهابهارات ورایامن توسط‌گروه نغمه‌سرایان وشاعران دوره‌گرد غیرمذهبی سروده شده‌اندکه‌به‌ایشان سوناگفته می‌شد وخودایشان نیز خالق واقعی این آثار نیستند ، بلکه چون عرابه‌ای حامل این خلاقیات اولیه بشری بودند و آنچه را که می‌شنیدند یا می‌دیدند ، می‌سرودند و به‌دست رامشگران دوره‌گرد می‌دادنـــد . این غزلها حاوی شرح پهلوانیها ،جنگها، فداکاریها وداستانهای بزمی‌نیاکان مردم هنداست. نه‌آن سخنان‌که خدایان می‌گفتند یادستورات مذهبی ودینی.انچه مسلم است اینست‌که این مجموعه‌های حماسی، درطی دوران تکـــامل خود تغییرات بسیار یافته‌اند وحشووزواید بسیار به‌خودگرفته واینچنین شده‌اندکه امروزبدست مارسیده.

بهارات نامی است‌که‌هندیان به‌سرزمین‌خود داده‌اند وبهارات با فتحه بمعنی جنگهای مردم بهارات است و مها یعنی بزرگ پس این نام بمعنای جنگهای بزرگ مردم بهارات است.

دردفتراول این‌کتاب‌یکی اززیباترین‌داستانهای دلانگیزجهان خلق شده است : قصه شاکونتالاکـــه معروفترین درام مشرق زمین میباشد وداستان تولد بهارات یعنی نخستین فرد هندی است‌کـــه بهارات نام داشته و برطبق افسانه های هندی قـــدیم ترین‌شخصیت انسانی‌جهان‌شمرده می‌شود [۲۳] کتاب‌مهابهارات شرح جنگهای میان

۲۱ـ نگاه کنید به .

S. Ketar :
History of Indian Literature, Eng. Tr. Vol. I, P: 211 کلکته ۱۹۳۲

۲۲ـ تاریخ وفرهنگ مردم هند جلد دوم ص ۲۴۴وص ۲۴۵

۲۳ـ درنتیجه معاشقه شاه دشیانت ودختری صومعه‌نشین بهارات متولد می‌شود که شرحش درمهابهارات I. P: 316 آمده وکالیداس آنرا منظوم ساخته است برای نخستین باردر ۱۷۸۹ توسط سرویلیام جونز به‌انگلیسی ترجمه شد و نخستین ترجمه آن به‌فارسی توسط هادی حسن صورت‌گرفت و در ۱۳۳۵ در حیدرآباد چاپ ومنتشر شد .

نواده های بهارات است‌که کوروا‌ها و پاندواها نام داشته‌اند، بود ـ یشتراشاه پاندوائی‌که درسرزمین* پنجاب علیا وحوزه نخستین گنگ و سند حکومت‌دارد، ثروت، کشور ، پادشاهی ، برادران وسرانجام زن محبوبش دراپادی را در قمار می‌بازد و به فرمان قهرمان میدان، پادشاه‌کوروائی که به تقلب بازی را برده است ، ازکشورش تبعید و دوازده سال در جنگلها آواره می‌گردد، سرانجام میان دو قبیله‌جنگ درگیر می‌شود و به هردوطرف زیان‌های فراوان می‌رسد، جنگ‌فقط ۱۸روز طول می‌کشد، وسرانجام‌کوروا‌ها شکست می‌خورند و ملکه کوروا‌هاکه قندهاری نام داشت زنده می‌ماند، وی همه‌چیزش را از دست‌می‌دهد جزشوهر نابینایش‌را . مکالمه‌وی باکرشنا درباره‌حیات‌و قانون جنگ یکی از زیباترین بخش‌های این مجموعه می‌باشد. اما منظومه بهاگوات‌گیتا یاسرود خداوندکه آنهم مکالمه میان ارجون یکی‌ازشاهزادگان‌بهارات باکرشناست بعنوان عالی‌ترین‌شعرفلسفی جهان مورد توجه وقبول دانشمندان اروپائی قرارگرفته است [۲۴]

مهابهارات این هستهٔ مرکزی را حفظ نمود اماصدها داستان وقصه‌و تمثیل وشعرجالب را نیز به خودجذب‌کرد و به صورت‌دائرة‌ـ المعارف‌عظیمی درآمدکه بقول‌یك‌شاعرسانسکریت : هرچه‌اینجاهست جای دیگرهم ممکن‌است‌باشد ولی هرچه اینجانیست هیچ‌جانیست. [۲۵]

درمهابهارات اشارات‌جالبی‌به‌ایران وروابط‌دوملت شده‌است بدیهی است درکتابهای هند باستان ازایران ونام آن به‌این هیئت ذکری به‌میان نیامده است وتا حدودی که مطالعات محققان پیشرفت

۲۴ـ این قول ویلهلم فن‌همبولت اجتماع شناس آلمانی است که ویل دورانت درتاریخ تمدن خود آورده نگاه‌کنید به‌ج دوم ص ۷۹۷

۲۵ـ یاد ای هستی تادایناترایان نه هستی ناتات کورچیت .
نگاه‌کنید به ص۲۴۸ جلددوم تاریخ فرهنگ ومردم هند .

داشته دراین‌کتابها وازجمله ریگ ودا از پارشو (پارسی‌ها) وپرولو (پارتها) یاد شده است که دوقوم مهم از آریائیهای مشرق بوده‌اند. هندیان چون خودرا نیز آریائی می‌دانند حاضر نبوده‌اندکه‌سرزمین ایران را بدین نام بخوانند تاجائیکه به‌خود شبه‌قاره (به‌ویژه‌نواحی شمالی که سرزمین نخستین آریائیهای مشرق بود) آریا ورتا یعنی سرزمین آریائیها نام دادند و همین قسمتها بودکه پس از اسلام بنام هندوستان معروف شد.

درقرن نوزدهم که بحث درباره کتابهای مقدس هند از نقطه نظر ادبیات و آئین شناسی تطبیقی آغاز گردید، جستجو برای‌یافتن آثار وشواهدی مبتنی برارتباط ایرانیان وهندیان نیز پا گرفت‌و گفته شد که پارشو و پروثوکه در ریگ‌ودا ذکر شده بمعنای پارسی وپارتی است، اما خارگات دانشمند سانسکریت دان‌پارسی هند، با استفاده از آثار سایانا عالم هند قدیم اعلام داشت که‌این دونام دو نام عام است نه نام خاص؛ پارشو بمعنی پری‌است‌که ازآن تیر برای بکاربردن درکمان می‌سازند واصولا چگونه ممکن است‌که‌این کلمه (پارس) راکه برای نخستین بار توسط یونانیان درقرون‌پنجم وششم پیش از میلاد به‌ایران اطلاق شده درکتاب مقدس هندکه عصر نگارش آن چند قرن پیش از هخامنشیان بوده است بیابیم. این کلمه در خود اوستا نیز یافت نمیشود ودر ریگ ودا هم باید دارای معنای دیگر باشد، به همین دلیل نام پروثوهم‌که قرنها‌پس‌از انقراض سلسله هخامنشی شهرت یافت نمی‌تواند در ریگ‌ودا و کتابهای حماسی هند ذکرشود.[۲۶] دانشمند ایرانشناس معروف هند شاترچی[۲۷] که در اوستا شناسی و مطالعات سانسکریت شهرت‌دارد،

۲۶- مقدمه M. P. Khareghat برکتاب پارسیان درهند باستان Parsis of Ancient India از هدی‌وا S. K. Hodiwala

۲۷- مقاله J.N. Chaterjee بنام Reference to Parsis in Rg. Veda در فصلنامه ایران لیگ ژانویه ۱۹۴۵

کلید این معما را یافت ودرمقاله‌ای محققانه مدلل‌ساخت‌که پارشوو۔ پروثومعنائی جزپارسی و پارتی* ندارد وی می‌نویسد: در ریگ‌ودای (۲۷۸_٦) جمله‌ای می‌یابیم که معنای آن چنین است :

(پروثوها هدیه‌ای گرانقدر پیشکش کردند) چگونه‌ممکن‌است دراینجا پروثو را یك نام عام بدانیم وقبول نکنیم‌که نام قومی ازاقوام آریائی مجاور هنداست . درریگ ودای (٦٤٦_۸)این‌جمله را می‌یابیم :

(درترین دیرمن‌صدهدیه‌دریافت داشتم امادرپارشو هزارهدیه پرارزش به‌من تقدیم شد) ودریـك ودای (۱/۸۳_۷) این جملـه هست : (پروثوها و پارشوها به سوی جلو راندند اینان به‌گردآوری غنیمت علاقمندی بسیار دارند) شاترجی این دو نام را دو نام خاص میداند ، نام دو طایفه یا گروه کـه در مجاورت همدیگر زندگی میکرده‌اند .

درجای دیگر ریگ ودای (۸/۱۰۵_۱) این جمله هست :

(پارشوها از هرسوی مرا درفشار گذاشته‌اند.)

سایانا مفسرافسانه‌ای ریگ وداکلمه پروثو را قطعه‌استخوانی که در ساختن تیربکار می‌رود معنی کرده است که البته درست‌نیست زیراکه سایانا اصولا نمی‌دانست که ایرانیان وهندیان باهم زندگی می‌کرده‌اند وروزگاری یك ملت واحد بوده‌اند وآسورای وداهمان آهورای اوستا است. از دانشمندان اروپائی و برولودویك معتقدند، که در ریگ ودا از این‌کلمه ایران و یا بعضی ازنواحی ایران افاده می‌شود وازاین اسنتتاج خوداین برداشت را دارند که‌هندیان عصر ودائی ، با ایرانیان باستان و پیش از باستان همبستگیها و درهم آمیزی های بسیار داشته‌اند . در این مقاله شواهد دیگری هم که

این ادعای وبر را ثابت کند خواهیم داشت ، شواهدی که با بررسی ادبیات سانسکریت بدست آمده است .[۲۸]

در پاسخ استاد خارگات که‌گفت، چگونه می‌توان قبول کرد که قرنها پیش از هخامنشیان، درهند دو اصطلاح پارسی وپارتی (پارشو وپروثو) معمول و شناخته شده بوده است ، نظر پروفسور کین رانقل می‌کنیم که می‌نویسد: [۲۹] پارشو درآن عصر نامی‌بوده است که به پارس (استانی در ایران که ساکنانش پاریسکاها یا پارسی‌هابوده‌اند) داده می‌شده‌است و همین‌کلمه را یونانیان‌پرسیز و عربها فارس خواندند. و هیچ دلیلی ندارد که‌مااین کلمه را دارای ریشه‌ای بسیار کهن ندانیم واز مشاهدهٔ آن به‌هیئت پارشو درشگفت شویم. درباره کلمهٔ دیگر پروفسور کین می‌گوید، کلمه پهلوا که درفارسی باستان وسانسکریت آمده است ریشه‌ای جز همان لغت بسیارکهن پارثو ندارد،درست است‌که ناحیه‌پارتیا(خراسان‌بزرگ) پس‌از زوال دولت هخامنشی شهرت یافت ، اما بازهم دلیلی نداریم که هیئت قدیمی‌آن (پروثو) را در ریك ودا نپذیریم، به‌ویژه‌که‌این دو نام با نام گروههای مختلف دیگر از جمله شاکاها ، یاواناها و کامبوجها. یك‌جادرادبیات سانسکریت‌ذکرشده ومعلوم‌است‌که‌ازاین دو اصطلاح نیز اقوامی ازملل ساکن نواحی غربی هند (ایران) را افاده می‌کرده است. [۳۰]

پروفسور فیروزداور دانشمند پارسی هند می‌نویسد که‌از

۲۸ــ نگاه کنید به تمدن ودائی Vedic Culture
نوشته : داس A. C. Das فصل دوم ص۶۵

۲۹ــ P. V. Kane مقاله پهلوان‌ها و پارسیکاها در ادبیات سانسکریت ، یادنامه مدی . بمبئی ۱۹۳۰

۳۰ــنگاه‌کنید به‌کتاب ایران وفرهنگ ایران ، روابط ایران وهند ویادنامه کوروش ـ بمبئی ، مقاله ایران وهند به‌قلم فیروزداور ترجمه نگارنده

لحاظ انتساب به‌زبان پهلوی نیزایرانیان قدیم می‌توانسته‌اندپهلوا نام گرفته باشند، پهلوا معنی دیگری هم دارد وآن دلیر وقهرمان است که حتی در برخی زبانهای میانه هند مانند گجراتی نیز به همین معنی بکار می‌رود، شایدازین لحاظ که پهلواها دائماً بارومیان در نبردبوده‌اندوازخود رشادتهاو شجاعتهای بسیار نشان‌می‌داده‌اند، کلمه پهلوا و پهلوان (که‌شکل جدید آن است) بعنوان دلیروزورمند پذیرفته شده باشد .

پیش از اینکه بحث خود را به یافتن شواهد دیگر در حماسه‌های هند بکشانیم بهتر است که حماسه دیگر آن سرزمین یعنی راماین را نیز معرفی‌کنیم، این حماسه ازلحاظ حجم ومحتوی از مهابهارات کوچکتر است ، امـــا محبوب‌ترین کتاب هندوان به شمار می‌رود و شامل ۲٤۰۰۰ اشکولا (دو بیتی) است درهفت کتاب ، یعنی حجمی تقریبا برابر شاهنامه فردوسی دارد (شاهنامه نیز در حدود ۵۰۰۰۰ بیت است) ، تصنیف این حماسه غنائی را به شخصی افسانه‌ای نسبت می‌دهند که والمیکی نام داشته و تصنیف کتابهای مقدس دیگری نیز به وی نسبت داده می‌شود . رامایین در قرن سوم وچهارم پیش از میلاد تکوین شد و پانصد سال طول کشید تا تکامل یافت و حجمی چنین یافت .[۳۱]

رامـــاین همانند شاهنامه ما سرشارترین منبع برای نقالان و داستانسرایان و آوازه خوانان دوره‌گـــرد است و شك نیست کـــه تصنیف و تکمیل آن نیز مرهون کوششهای گروهی بیشمار از شاعرانو خنیاگران دوره‌گرد است. رامایین را با اودیسه می‌توان قیاس کرد همانگونه که مهابهارات با ایلیاد قابل مقایسه است .

با اینکه در مهابهارات نیز پای خدایان به میان کشیده میشود

۳۱ـ تاریخ وفرهنگ مردم هند جلد دوم ص ۲۵٤

و کرشنا نیمه خدای هندوان ، در یکی از جالب‌ترین بخش‌های آن با ارجون شاهزاده کوروائی مکالمه می‌کند و فرشتگان و دیوان بسیار نیز در آن شرکت سازنده دارند، می‌توان گفت که درین حماسه همه چیز انسانی و دنیائی است، درصورتیکه راماین داستان شجاعتهای راما پهلوان باستانی هند است (جلوه‌ای از ویشنو) و همسرش سیتا و هانومان نیمه خدای دیگر . در راماین پایان کار که کتاب هفتم است افسانه‌های اساطیر مربوط به جنگ میان

شکل ٤
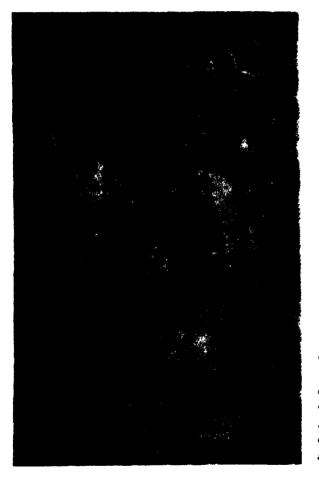
جسمه‌ای‌ازدوی‌خدای‌بزرگ هندوان
ه پرستش وی یکی از علل مهم
دائی ایرانیان وهندیان بود، دوی
ه به‌الهۀ مادر شباهت دارد درهند
ظهر خیر وبرکت است و پیش از
مدن آریائیها نیزوجودداشته است
قرن دهم . موزه گوالیود

اندرا و راوانا شرح داده می‌شود و ما می‌دانیم که اختلاف میان این دو قدیس آریائی از علل مهم جدائی هند و ایرانیـــان از همدیگر شد.[۳۲]

نکته‌ای که باید هنگام معرفی این حماسه ها و آثار ادبی و هنری دیگر هند به آن اشاره کرد، اینست که ادبیات هند بسیار غنی است چون بر پایه آیین هندوئی استوار شده است و درین آیین همه چیز شدنی است و دست و زبان نویسنده یا گوینده داستان کاملا باز است، عمر جاودانی، تناسخ یا تغییر حالت از انسان خاکی به فرشته آسمانی یا جانوران وحشی و اهلی، همه به نویسنده کمک می‌کند که داستانش را زیبا و مهیج سازد. عامل دیگر برداشتی است که در آیین هندو از عشق و جنسیت می‌شود، بحدی که عشق عملی، یعنی اعمال بدنی آن از عبادات است و

شکل ۶
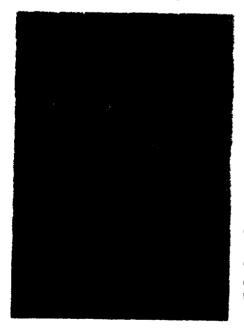
ایندرا که اکنون خدای رعد و برق است روزگاری بزرگترین خدایان هند و مظهر مبارزه با وارونا که مورد تکریم آریائیهای مغرب آسیا بود شمرده می‌شد. درین‌کنده‌کاری وی اسلحه مخصوص‌خودش وارجا (تبرزین) را بدست دارد سلاحی که ویرا برکلیه دشمنانش پیروز ساخت.

۳۲ــ تاریخ وفرهنگ مردم هند، ج دوم ص ۲۵۸

خدایان نیز درین رشته اعمال حیاتی ، همچون انسانها صاحب لذت و تمتع‌اند ،[۳۳] حقد و حسد و خـودبینی و توطئه و جنگ و ستیز هم چاشنی این داستانها بشمار می‌روند و قمار که در آئین هندو منع نشده ، در حماسه مهابهارات نقشی اساسی برعهده دارد و درین کتاب فسادهای اجتماعی و انسانی ناشی از قمار به بهترین وجه ارائه شده است .

در راماین داساراتا شاه * کسلا * عصر طـلائی ملتش را رهبری می‌کند، بر سراسر کشورش جز سعادت و رفاه هیچ چیز سایه نیفکنده است . درهمسایگی وی، درکشور ویدها *نیزپادشاهی بنام جانك * پادشاهی دارد که وی نیز از هیچ کوششی برای رفاه و آسایش ملتش دریغ ندارد . در بهشتی که وی آفریده است خود پادشاه خیش بدست می‌گیرد و زمین را شخم می‌کند ، تا اینکه روزی از روزها هنگامی که جانکشاه زمین را شخم می‌کرد، بناگاه دختری زیبا از شیار زمین بیرون جست، وی که یك وجود آسمانی و بهشتی بود در خانه شاه پرورش یافت و به سن ازدواج رسید. پادشاه برای یافتن شوهر مناسب برای وی مسابقه‌ای قهرمانی ترتیب داد و اعلام داشت که هرکس بتواند کمان جنگی جانکشاه را خم کند سیتای آسمـانی از آن او خواهـد بود. بزرگترین پسران داساراتا شاه که رامَا نام داشت درین مسابقه پیروز شد و دخترك را با مراسم خاص طبقه ممتازه هند به عقد وی درآوردند.[۳۴]

۳۳ــ در داستانهای عاشقانه هند نـوعی ازدواج بدون تشریفات معرفـی می‌شود که بسیار با ازدواج زال ورودابه و رستم وتهمینه‌که بدون حضور نفر سوم ومراسم مذهبی انجام شد مشابه است اگرچه بعدها کوشش شدکه ایـن دو ازدواج رسمی و مطابق ضابط آئین زرتشتی جلوه‌گر گردد .

* Dasa - Ratha. Kosalas. Videha. Janak. Sita . Rama.

۳۴ــ درراماین رامارا (شیردل ، آهنین پنجه ، نیلوفری چشم باهیبتی چون هیبت پیل دمان) خوانده‌اند وسیتا را دختری (باپیشانی همچون عاج ، لبانی چون مرجان و دندانهائی به درخشش مروارید) وصف کرده‌اند .

در کشور کسلا ، راماوسیتا زندگی سعادتمندانه ای را آغاز کردند تا اینکه نامادری راما، که اهریمن فریب وحسد کینه را در نهادش شعله‌ور ساخته بود ، درین بهشت خاکی ظاهر شد و از شوهرش خواست که راما را چهارده‌سال ازکشورش تبعید کند و شاه که به زن جوانش قول داده بود هر خواهشی را که وی‌بکند قبول خواهدکرد ، پسر و ولیعهد گرامیش را از کشور اخراج کرد و راما و سیتا همراه بالاکشمن برادر راما راه جنگل را پیش گرفتند .

شکل ٦ تصویری از کتاب مهابهارات که در قرن ۱۸ تهیه شده و جنگ بزرگ میان نیکی و بدی (دخوبان یادیوان) رامجسم میسازد وتقلیدی است مطلوب از تصاویر مینیاتور شاهنامه .

باز دیگر در جنگل هیولای حسد خودنمائی کرد و شاهزاده خانمی بنام سوربا ناکها* که جنوبی است و برادری مقتدر بنام راواتا (از خدایان اولیه آریائیها) دارد ، عاشق راما میشود و چون راما باین عشق توجه ندارد ، راوانا ، سیتا را میدزدد و به قلعه‌خود می‌برد . از اینجا داستان حماسی رامایین آغاز میشود و راما که تا

* Surpa — Nakha

بحال هرچه کرده است بر پایه فضیلت‌های انسانی استوار بوده ، به مقام خدائی میرسد و طی جنگهای بسیار سیتا را که پاك و منزه مانده ازچنگال راوانا بدر میبرد ، داستان اصلی درین‌جا پایـــان میگیرد اما درجلد الحاقی ادامه داستان باین صورت است‌که این بار راما به سیتا بدگمان میشود و سیتا به جنگل می‌رود و در شکاف‌زمین ناپدید میگردد [۳۵]

درنظر هندوان ، این حماسه ها فقط حکایت و اندرزنیست بلکه مجموعه‌ای است که در آن چهره قهرمانان را ساخته‌اند و هر هندو می‌تواند رفتار و شخصیت این پهلوانان اساطیری ملی و دینی را سرمشق زندگی و سلوك خود قرار دهد . وی کرشنا و راما دوصورت جسمانی خداوند را درین حماسه ها می‌شناسد،وجودشان‌را احساس میکند و با خواندن این داستانها گذشته از کسب لذت ادبی و تعالی اخلاقی به تکامل دینی و مذهبی نزدیك میشود، بحدی که‌معتقد است اگرکسی راماین رابخواند ازهمه‌گناهان پاك میشود و هرکس مهابهارات را بخواند . از سوی خدایان بخشوده میشود و پس ازمرگ به آسمـــان صعود میکند، [۳۶] و این تفاوت اصلـــی میان شاهنامه و این حماسه است. شاهنامه یك حماسه ملی است‌که شاید فقط برای زرتشتیان ایران جنبه‌ای مذهبی و مقدس دارد و به همین دلیل درعصر اعتلای ادبیات و هنر هند اسلامی ، اکبر به حماسه‌های مذهبی (حمزه‌نامه و خاورنامه) ارج می‌نهاد و تصور میکرد که میتوان از این کتابها به ویژه حمزه‌نامه ، چیزی شبیه راماین ومهابهارات ساخت که البته استنباط درستی نبود ، وی

۳۵ـ تاریخ وفرهنگ مردم هند ج ۲ ص۲۵۲

۳۶ـ نگاه کنید به Gawen : Indian Literature ص ۲۰۲و۲۶۱

سرانجام به حماسه‌های هند توجه کرد ، اما به شاهنامه فردوسی هیچوقت علاقه و گرایش مطلوب نداشت .

یکی از وجوه تشابه میان شاهنامه ، مهابهارات و راماین برداشتی است که همه از مرگ دارند ، مهابهارات نمایشی است سازنده از مرگ و عوامل وابسته بدان و درین میان کرشنانیمه خدای هندو فلسفه حیات را که بر مرگ متکی است بیان میدارد :

بقول ویل دورانت آدمی‌درین صحنه پایگاه‌اخلاقی را انتخاب میکند و خداوند به این دستاویز لرزان که حیات را نتوان‌کشت و تفرد امری‌است غیر واقعی ، جانب جنگ و کشتار را میگیرد . ظاهراً گوینده برآن است که روح هندو را از قید و بند آرامش طلبی رخوت‌آور آئین بودا رها کند ، جوشش جنگیدن در راه هند را در وی برانگیزد . این عصیان طبقه اول (کشاتریا) است که می‌بیند مذهب ، بنیاد ملك را سست کرده است.[۳۷] در حماسهٔ طوس نیز جائیکه فرزند بدست پدر کشته میشود ، شهزاده مهمان مظلومانه به فرمان پادشاه به شهادت میرسد و برادران خون برادر خود را میریزند و پدر شاهد قتل فرزندان خود بدست نبیره خویش است (در داستان فریدون) وموارد بسیار دیگر ، هیولای مرگ بعنوان فرمانفرمای بزرگ عالم‌حیات‌جلوه‌گر میشود، درین حماسه بزرگ نیز شاعر می‌خواهد ملت خود را که‌در سستی و رخوت غرق شده است تکان دهد تا برای فرار از زبونی مرگ را پذیرا شود .

با ذکر این مقدمه کوتاه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که هند با داشتن این حماسه‌ها ، توانست موجودیت سیاسی و اجتماعی خود را در طی قرون حفظ کند و در مقابل هجوم و مهاجرت اقوام‌دیگر بایستد ، همانگونه که ملت ما با داشتن حماسه شاهان ، در مقابل تندبادحوادث مقاومت کرد و هیچ‌عاملی نتوانست موجودیت ووحدت

۳۷ــ ویل دورانت تاریخ تمدن جلد دوم ص ۷۹۹

ایران را که براین شناسنامه ملی استوار بود متزلزل سازد . فقط فرق میـان حماسه ما و حماسه های هند در این است کـه آنها را نویسندگان و شاعران گمنام ساخته و پرداخته اند و حماسه شاهان ساخته وارائه‌شده فردوسی‌است‌که‌درچنان موقعیت‌سیاسی واجتماعی نامناسب دست از جان شست و زندگی خود را فدای کاری چنین بزرگ کرد و ملتی را از ورشکستگی ملی و سیاسی رهانید .

ازخلال نوشته های‌کتابهای‌مهابهارات و رامااین‌نکات‌جالبی را از لحاظ همبستگیها و آمیزشهای اجتماعی ایرانیان و هندیان عهد باستان میتوان بیرون کشید . در کتاب مهابهارات می‌خوانیم که داشراتاشاه * ملکه‌ای داشت بنام کای‌کی‌ئی * که مادر بهارات بود و پدرش آشواپاتی * در کشور ککایا * سلطنت میکرد و این کشوردر شمال پنجاب واقع بود .

آیا نمیتوان فرض کرد که آمدن این شاهزاده خانم که پدر نخستین مادر هندوان آریائی ، یعنی بهارات است ، از شمال غربی اشاره است بر مهاجرت هندیان بـه سوی شرق پس از جـدائی از ایرانیان ، بخصوص که وجود کلمه کی در نام ملکه و نام کشورش ارتباطی محکمتر میان هندیان و ایرانیان آن عصر ایجاد میکند . می‌دانیم که پادشاهان اساطیری ما نیز کیقباد و کیکاوس وکیخسرو نام داشتند و سلسله ایشان سلسله کیانی است ، در ریگ ودای (۳/۵۳ـ۱۴) به مردم کشور کی‌هاکه دوا رانمی‌پرستند با دشمنی نگریسته می‌شود . از طرف دیگر نام پدر کای‌کی‌ئی اشواپاتی‌است که به‌معنی دارنده اسبان‌است وما میدانیم‌که ویشتاسب‌که‌ازخاندان کیانی بوده واز زرتشت حمایت میکرد نیز درنواحی آسیای‌مرکزی حکومت داشت و نامش معنائی جز (دارنده اسبان) نـدارد ، در همین بخش مهابهارات آمده است شاهزاده کای‌کی‌ئی کنیزکی‌داشت

* Dashrata, Kaikyi, Ashwapati, Kaikaya.

که اوردای به زبان خود شاهزاده خانم ترنم می‌کرد ، اوردای که معنای آن برای هندیان آن عصر نامفهوم بود و از اینرو میگفتند که شیطان به صورت خورشید سوزان در کالبد کنیزك رخنه کرده است . [۳۸]

هنگامی که بهارات همراه دائی خود پوداجیتا، برای دیدار جد مادری‌اش به سرزمین وی که در شمال واقع است سفر کرد ، پدر بزرگ هنگام بازگشت به او هدیه‌ها داد ، ازجمله این هدیه‌ها سگهای شکاری ، پوشاکهای گرم پشمی و پوست بز کوهی را نام می‌بریم که همه محصولات نواحی سرد سیر واقعه میـان ایران و هند است .

گفتیم که در جنگ میان کورواهاوپاندواها نخست کورواها با تقلب درقماررقیبان پاندوائی را ازکشور می‌رانند،اماپس‌ازدرگیر شدن‌جنگ‌کورواهاشکست‌خوردند کاثوراواپادشای‌نابینای‌کوروائی همسری داشت بنام گندهاری که دختر پادشاه گندهار یعنی قندهار در مشرق خراسان بود ، آیا نمیتوان گفت در مبارزات ملی‌ومیهنی که در مهابهارات مطرح می‌شود ، کورواها که با ایرانیان ارتباط نزدیك داشته و ملکه خود را از میان ایشان انتخاب می‌کردند باید شکست بخورند ، ملکه دیگر مادری همسر پاندوشاه بود که برای وی دو پسر بنامهای ناکولا و ساهادوا زائید این بانو دختر پادشاه مادرادش بود کـه در شمال غربی هند و در مجاورت مرز ایران قرار داشت .

با بررسی مهابهارات و مقایسه آن با کتابهای سنتی دیگرهند از جمله مجموعه پوراناها ، به چند افسانه برمی‌خوریم که ذکر آن از لحاظ روابط ایران و هند ضرورت دارد ، درادی پارواکـه

۳۸ـ اقتباس از : ترجمه مطالعات پروفسور هدی‌والا وشهریار جی‌باروچا ، دانشمندان پارسی هند توسط رشید شهمردان

بخشی است از مهابهارات می‌خوانیم که خردمند روحانی ویشوا ـ میترا از روحانی دیگر بنام و اسیشتا می‌خواهد که ماده گاوش شابلا را به وی پیشکش‌کند ، و اسیشتا از دادن‌گاو خودداری‌می‌کند ویشوا میترا خشمناك شده اعلام می‌دارد که یك نیروی نظامی‌عظیم گرد خواهد آورد تا گاو را تصرف کند .

واسیشتا وحشت‌زده وافسرده به نزدگاو محبوبش شابلا می‌رود و از او می‌خواهدکه ازکرکهای بدن خود یك نیروی نظامی‌بزرگ خلق کند ، گاو دستور ریشی روحانی را اجرا می‌نماید و درنتیجه نیروئی شگرف خلق الساعه ظاهر می‌شود که در میان آن هزاران نفر از اقوام شاکا ، پاوانا وملچا و پهلوا نیز وجود دارند ،[۳۹] این اقوام همه آریائی های غیر هندی هستند . شاکاها (سکاها) مانند پهلواها از اقوام آریائی ایران شمرده می‌شوند و ملچاها و یاواناهاهم برخی ایرانیان مقیم هند هستند ، که نامشان به کرات در متون مقدس هندوئی ذکر شده است ومی‌توان گفت که خاطره برادران آریائی ایرانی در ذهن خالقان این افسانه‌هابوده وسبب‌شده که این داستان باین شکل طرح شود .

درسبهاپروا که بخشی است از مهابهارات آمده است که پودیشتراشاه اراده‌کردکه مراسم با شکوهی‌برای قربانی راجوسویا برپا سازد ازین‌رو برادرانش را به نواحی مختلف اعزام داشت که پس‌از فتوحات درخشان مراجعت کنند ، از جمله یکی از برادران وی بنام ناکولا به سوی غرب راند و با اقوام بربر ، کیراتاها ، یا واناها و شاکاها وپهلواها جنگید وایشان را مطیع ساخت . درهمین بخش مهابهارات می‌خوانیم که معماری گرانقدر بنام مایاداناوا

۳۹ـ نگاه کنید به‌مقاله پروفسورکین : پهلواها وپارسیکاها درمتن‌های قدیمی سانسکریت و هدی والا : پارسیان درهند باستان و فیروزداور : فرهنگ ایران فصل روابط ایران وهند .

برای همین پادشاه قصری پرشکوه با ستونهای بسیار ساخت این مایادا ناوا در حقیقت ماگث داناوا است و این کلمه ماگث‌یاماگوا به ایرانیان خطاب می‌شده است .

دکتر اسپونر دانشمند انگلیسی که توانست آثار مهمی از بناهای سلطنتی امپراتوران موریائی هند را درپاتالی پوترای باستان در حومه پتنای کنونی کشف کند ، در سال ۱۹۱۵ درطی دومقاله مفصل مستند نفوذ ایران برنظامات امپراتوری موریائی را تشریح کرد . [۴۰]

وی در طی مطالعات خود به بررسی مهابهارات نیزمبادرت کرد و نتیجه گرفت که اسوراما‌یا یا داناواما‌یا که معماری این بناها را بوی نسبت می‌دهند همان اهورامزدای ایرانیان است . [۴۱]

اسپونر برای اثبات نظر خود گام فراتر می‌نهد و عبارات کتیبه های هخامنشی را نیز باعبارات مهابهارات مقایسه می‌کند تا وجود مشابهت اهورامزدا را با اسوراما‌یا ارائه کند ، اینچنین :

در پیشانی دروازه معروف خشایارشا در تخر جمشید نوشته شده است : خدای بزرگ آهورامزدا که زمین را آفرید ، که جهان را آفرید که آدمی را آفرید ، خشایارشاه شاه‌بزرگ می‌گوید ، من با کمك آهورامزدا این دروازه را ساختم و خیلی بناهای باشکوه دیگر نیز در پارس هست که همه را من برکشیده‌ام و پدر من برکشیده است ، که همهٔ آنها بخوبی ساخته شده‌اند . با لطف آهورامزدا

۴۰ــ نگاه کنید به مجله‌آسیائی سلطنتی ژانویه ۱۹۱۵ مقالهٔ دکتراسپونر بنام هند زرتشتی Zeroastrian India و ترجمه آن توسط نگارنده تحت عنوان هند هخامنشی در ماهنامه هنر ومردم شماره‌های ۱۱۳ تا ۱۲۰

۴۱ــ اسپونر ازلحاظ زبانشناسی ثابت میکندکه اهورامزدا بااسورراما‌یا یکی است نگاه کنید به‌ص ۶۵ ترجمه مقاله اسپونردر هنرومردم شماره ۱۱۵.

ساخته شده‌اند .[۴۲]

عبارت کتاب مهابهارات چنین است : اسوراما‌یا با نیروی خود وبا کمك متابعان خود چنین بناهائی را ساخت ، طالار های باشکوه باطاقنماها و سقف‌هائی که برهزاران ستون عظیم نهاده شده بود ، قصر های محصور در گودالهای آب ....) .

بدیهی است در هیچیك از دو مورد بالا نمی‌توان گفت که نویسنده قصدش معرفی بنایا معمار بنا بوده است ، به عقیده دانشمندان این انگاره یعنی آسورامایارایك سازنده معمولی بنا پنداشتن ، پدیده‌ای است جدید که سالها و قرنها پس‌از پایان کار و به مرور زمان به‌وجود آمده است .

در ایران هخامنشی اهورامزدا خالق بزرگ بوده است ، در ارمزدیشت می‌خوانیم که همه کارها باید با نام اهورامزدا آغاز گردد ،[۴۳] در اوستا یکی از القاب اهورامزدا تشن* است به معنای معمار و سازنده ، فراما سونرها حتی امروز هم از خدا بنام معمار بزرگ یاد می‌کنند .

بنابراین نقش آهورامزدا در تکوین آثار عظیم معماری در تخت جمشید یك نقش معنوی پرشکوه است چیزی به مراتب بالاتر ازیك معمار . در هند عصر چاندراگویتا سازنده بناها آسورراماياست که خارجی قلمداد شده و برطبق اسناد هندی وی نیز دست کم یك نیمه خداست ، از سوی دیگر با مراجعه به فرهنگنامه‌ها ، متوجه می‌شویم که خود مایا نیز یك رب‌النوع هندوست و میان خصوصیات آن و

۴۲ــ نگاه‌کنید به مقاله مشروح دکترمدی بنام پاتالی پورای باستان در مجموعه مطالعات آسیائی وی وترجمه آن توسط نگارنده درماهنامه هنرومردم شماره ۱۱۸ ص ۱۰۳

۴۳ــ یشت یکم ص ۱۷

* Tashan, Asura Guru, Danavapujita

خصیصهٔ دینی مغها قرابت بسیار هست و می‌توان آنرا با ایشتار مقایسه کرد. ایشتار یا ونوس که ایرانیان بدان آناهیتا (ناهید، زهره) می‌گویند در زبان سانسکریت آسوراگورو * (معلم یا مرشد آسورا) یا داناوریوجینا * (معبود داناوا) نامیده می‌شود.

از سوی دیگر می‌توان گفت، آسورامایا که در مهابهارات ذکر شده نخست آسورامهـا بوده است یعنی آسورای بـزرگ و این آسورامها همان‌شکل هندی‌آهورامزدا یاآهورامزدا(هرمزد یاهرمزد) می‌باشد. زیرا مها شکل سانسکریت مهـای اوستا است بمعنـای (آهورایا آسورای) بزرگ و بطوری که می‌دانیم در خیلی از جاها آهورا بجای آهورا ـمزدا ذکر شده است، از جمله در خود اوستا. ادعای دیگر دکتر اسپونر اینست که در مهابهارات از داناواها که این‌کاخهای باشکوه را برایشان ساخته‌اندبه عنوان پادشاهان‌خارجی یاد شده است، چه منعی دارد که این خارجیان را همان هخامنشیان بدانیم، زیرا هخامنشیان‌نیز درنوشته‌هاشان‌خودرا دانگاواخوانده‌اند که درهند داناوا شده است، اما دکتر مدی معتقد است‌که شکل‌هندی دانگاوا، باید داسیاوا * بوده باشد.[٤٤] واین فرضیه دکتر اسپونر

* Dasyavah

٤٤ـ دکتر مدی می‌نویسد که‌علت اشتباه دکتر اسپونر عبارتی است در دائره‌المعارف بریتانیا بدین شرح: پیروان آئین‌زردشتی در نوشته‌های بسیار کهن خود را فقط ایریا ودانگاو Airyavo Danghavo خطاب می‌کردند (طبع نهم جلد ۱۸ ص ٦٥۳ مقاله: زبان وادبیات ایران. درسنگنوشته های هخامنشی کلمه دانگو Danghu بجای دهیاوش Dahyaush بکار رفته است که درمتن های اوستائی ومیخی به‌معنی (کشور، شهرستان یامنطقه) بوده است، شکل اوستائی آن داخیـو Dakhyu وشکل پهلوی آن‌داهیو Dahyu می‌باشد کـه در فارسی جدید، ده شده است.

این کلمه هیچگاه بعنوان قوم یاملت بکاربرده نشده است، در اوستا هر

را رد می‌کنند اما اصل مطلب را به طریق دیگر مورد تائید قرار می‌دهد . شاهنشاهان هخامنشی در کتیبه های خود از کشور هـای تشکیل دهنده امپراتوری به نام کلی داهیو یاد می‌کنند . بدیهی است به نواحی شرقی شاهنشاهی هخامنشیان نیز که همسایه هند بوده‌اند داهیو خطاب می‌شده است و برای هندوان این تفاهم به‌عمل آمده است کـه نام این نواحی داهیوست که در سانسکریت داسیو می‌شود . بکار بردن یك اسم عام برای یك شئی خاص حتی امروز هم معمول است .[۴۵]

فرضیه دکتر اسپونر درباره ایرانی بودن دانواها را به شکل دیگر نیزمی‌توان توجیه‌کرد . دراوستا ازدانواها[۴۶] (اقوام‌تورانی) صحبت می‌شود . این نـام در حـالت مفعولی می‌شود داناو * البته این اقوام خارجی بودند اما غیر زرتشتی نبودند ، حتی اگر قبول داشته باشیم که برضد ایران بوده‌اند .

دکتر هوگك درباره این اقوام می‌نویسد در هردوکتاب ودا *

حا که هدف معرفی قوم یاملتی است ، کلمه جداگانه‌ای برای آن‌بکار می‌رود ، داخیو بمعنی مملکت بوده است ، همانگونه‌که نمانا Nmana ویجا Vija وزنتوم Zantum بمعنی خانه ، کوی وآبادی بوده است . درسانسکریت شکل ایـن کلمه دش است که امروز هم بکار می‌رود ، داریوش درکتیبه‌اش خود را پادشاه کشورها (داهیونام) می‌خواند و هروقت صحبت از پارس است کلمه پارسی را بکار می‌برد . ن.ك مقاله پاتالی‌پونزای باستان‌ازدکتر مدی وترجمه‌آن‌درسلسله مقالات هند هخامنشی درهنر ومردم . وتحقیقات هدی والاوشهریار باروچا کـه دهیو ودخیو را باهم مقایسه ونتایج خاصی را ارائه می‌کنند .

۴۵ـ انگلیسی‌های مقیم هند به‌انگلستان خطاب می‌کردند (ولایت) وکم‌کم این‌کلمه در هند بمعنای کشورانگلستان بکار رفت . دکترمدی

۴۶ـ یشت ۵ شماره ۷۳ ویشت ۱۳ شماره‌های ۳۷ و ۳۸

* Danavo, Athravaveda

و اوستا این نام به اقوامی داده شده است کــه در اعداد دشمنان اندوباید با ایشان جنگید (پشتِ پنجم شماره ۷۳ واثرواودا چهارم بند ، ۲٤ شماره ۲)[٤۷] در جای دیگر دانواها دیوهائی بودند کــه برضد خدایان می‌جنگیدند[٤۸] طبق تحقیقات اسپونر کاخهائی که در مهابهارات توصیف شده برای دانواها که خارجی بودند ساخته شده بود ، پس می‌توان گفت که هندیان ، ایرانیان را که این‌کاخها بــرایشان ساخته می‌شد ، در عداد خــارجیان آورده . بــدیشان دانوا گفته‌اند .

درین‌جا این سئوال پیش می‌آیدکه چگونه ممکن است ایرانیان دانواخطاب شوند ، در حالیکه در اوستا این کلمه بمعنی دشمن‌آمده است ، راه حل این مشکل اینست که بگوئیم روزگاری قوم دانوا بعنوان دشمن و مهاجم به مرزهای غربی هند حمله‌کردند و بعدها ، هندیان این نام را برای کلیه کشور گشایان و مهاجمان و مهاجران مزاحم غربی به کار بردند ،مانند کلمه فرنگی که در مشرق زمین ابتدا بــه فرانسویان خطاب می‌شد و امروز به کلیه اروپائیان و حتی امریکائیان گفته می‌شود ، باز هم تکرار می‌کنیم که در اوستا اگر چه دانواها دشمن و خارجی بوده‌اند اما معلوم نشده که‌زرتشتی نبوده باشند ، دوجا در ابان‌یشت و فروردین یشت از دانواهــای تورانی (شاید در مقابل دانواهای ایرانی) یاد شده است .

درباره ارتباط دو لقب سانسکریت ونوس یا ناهید که بدان اشاره شد دکتر مدی ، در تــائید نظر دکتر اسپونرمی نویسد ، ایشتار بزرگ که به عقیده دکتر اسپونر در نظر ایرانیان بسیار مهم و مقدس بود و با اسورا و دانوا ، دو نام معروف در اساطیر

٤۷ــ هوگ : تحقیقات درباره پارسیان طبع دوم ص ۲۷۹

٤۸ــ داوسن Dowson فرهنگ اساطیری هند .

و حماسه های هندو ارتباط نزدیك داشت ، در اوستا اردویسورا ـ اناهیتا * نام گـرفته است ، یونـانیان بدان افـرودیت یا ونوس می‌گفته‌اند ، اناهیتا در اعصار بعد مبدل به ناهید شد . اناهیتا با اهورامزدا ارتباط نزدیك دارد ، اهورامزدا وی را برای تأمین رفاه درخانه‌ها ، معابر، شهرها وکشورها خلق‌کرد . (اردویسورا ـ آناهیتا نام رودخانه بزرگ ایرانیان و هندیان نیز هست کـه به نظر من همان رودخانه جیحون است و کلمه اکسوس * که نام کنونی این رود است از نام یکی از شعبه های آن بنام اکسو * گرفته شده و این اکسو باید از اردویسورا اشتقاق یافته باشد . در ابان‌یشت ذکر شده است‌که ایرانیان درکنار این رودخانه ساکن بودند وقصری ساخته بودند کـه ۱۰۰ پنجره . ۱۰۰۰ ستون و ۱۰/۰۰۰ پایه داشت .)[۴۹]

در اوستا همراه بانام آناهیتا به‌نام دانوا نیز برخورد میکنیم، پرستشگران از آناهیتا می‌خواهند که سران اقـوام تورانی دانو (داناوتوراویاخنا *) را شکست بدهد[۵۰] و در فروردین یشت ، پیروزی وی برتورانیان دانو(دانونام تورا نام) آرزو شده است.[۵۱] در کتاب دوم مهابهارات (شماره ۱) بار دیگر از مایا یاد شده منتها درین بخش وی یك خلق کننده است .

طبق روایات حماسی مهابهارات، مایا یك بارنیزبرای نجات حیات بخش خویش به ارجونا * متوسل می‌شود و ازو می‌خواهدکه‌به وی اجازه‌داده شودکاخهائی‌برای‌وی بسازد، اما ارجونا زیربارتمنای

* Ardevisura Anahita, Oxus, Aksu

۴۹ـ آبان‌یشت ، یشت ۵ شماره ۱۰۱

* Danavo Tura Vyakhna

۵۰ـ یشت ۵ شماره ۷۳

۵۱ـ یشت ۱۳ شماره‌های ۳۸ و ۳۷

* Arjuna

وی نرفت وسرانجام بەوی‌فرمان دادکه‌کاخهائی برای‌کرشنا بسازد. کرشنا از وی خواست‌که به‌ساختن قصری باتالار بار عام و تالار تاجگذاری بپردازد این تالاو ساخته شد ودر مهابهارات مورد وصف قراز گرفت : تالارهائی با ستونهای عظیم که با همت نیروی زوال ناپذیر خدائی بر پای‌گردید وموجودات بهشتی مأمور حفظ عظمت و شکوه آنها شدند .

دکتر اسپونر معتقد است‌که این کاخها با خاطره تالارهای شاهنشاهان هخامنشی در تخت جمشید است که در یاد سرایندگان مهابهارات مانده و یا تقلیدی است ازین بناها که توسط پادشاهان موریائی هند صورت گرفته و آثار آن نیز یافت شده است .

استنباط دیگر دکتر اسپونر درباره روابط ایران و هند بر مبنای‌رزمنامه مهابهارات، شرحي است‌که درباره سرزمین‌شاکادو پیا وشکاها قید شده است ، در ویشنوپورانا و مهابهارات می‌خوانیم‌که مگاها (مغان) از سرزمین شاکادو پیا آمدند ، شاکادو پیا یعنی‌سرزمین شاکاها ، این‌شاکاها که بودند ؟ هردوت شاکاها اسکیث‌ها * را یکی می‌داند و دکترفلیت هندشناس نامی نیزاین‌نظریه را تأییدمیکند اما آیا میتوان‌قبول‌کردکه درهند همیشه شاکابه معنی اسکیث باشد ؟ ما می‌دانیم‌که یاوانا بجای بهاگاوانا به کار رفت و اصطلاحی شدبرای معرفی ایرانی، حال می‌بینیم‌که شاکادو پیا وطن‌مغان‌یعنی‌زرتشتیان هند است، بنابراین‌آیا بهتر نیست‌که معتقدشویم‌در روایات‌ملی‌هند برای مدتی طولانی اصطلاح شاکا بمعنی ایرانی بوده است . در هند قدیم به‌شهادت کتابهای اساطیری وحماسه‌ها، شاکاها مردم متمدنی بودندکه ازشمال غربی می‌آمدند؟ نه‌وحشیان بیابانگرد آسیای مرکزی. دکترفلیت معتقد است‌که درهند باستان اسکیث‌ها

* Scythians

درشمال هند نبودند درحالیکه شاکاها ازقدیم‌ترین ادوار درشمال هند و گجرات ساکن بودند.[۵۲] همین دانشمند ازلحاظ علم زبان‌شناسی و اشتقاق نیز کلمه شاکایا شاکیا را اینچنین بررسی و تحلیل می‌کند.[۵۳]

بطوریکه از نوشته‌های پانی نی (جلد چهارم شماره ۲ و ۹۰) برمی‌آید شکل اصلی و گمشده آن ساکیاست که آثار آن امروز در زبان پالی ازلهجه های محلی هند دیده می‌شود. ساکیا که موردبحث است، سرزمین درختان ساکا معنی می‌دهد ودرخت ساکا که اکنون بدان سال گفته می‌شود همان سرو فارسی است، یکی دیگر از خصوصیات این سرزمین که درمهابهارات بدان اشاره شده، شاه نداشتن مردم شاکادو پیاست.

دکترمدی برای‌تکمیل‌این تتبعات اسپونر می‌نویسد: ساکادوپیا که‌درمتون باستانی هندذکرشده همان سیستان‌کنونی‌است (سکستان یا سگستان) واین پسوند دوپیا در سانسکریت معادل است با پسوند ستانه در اوستا که بمعنی جا ومکان است.

سکستان بمعنی سرزمین سکاهاست، این نام به‌اشکال‌گوناگون خوانده‌می‌شود، درپهلوی حرفی هست‌که‌می توان‌آنرا Kو gوزخواند.

رساله‌ای داریم بنام افده و سهیگه ایستان (عجایب و غرایب سیستان) که به‌زبان پهلوی نوشته شده [۵۴]، درین رساله ازسیستان به‌عنوان یك مرکزقدیمی دیانت زرتشتی دراعصار باستان نام‌برده شده‌است، یك سرزمین تعلیماتی آئین مزبور. رستم قهرمان ملی

۵۲و۵۳– مجله سلطنتی‌آسیائی انگلستان‌اکتبر ۱۹۰۵ ص ٦٤٤ و ژانویه ۱۹۰٦ ص ۱٦۲ درباره اسکیت‌ها وسکاها‌وانتراق‌ایشان نگاه‌کنید به‌تاریخ مادیا کونف ترجمه کشاورز ص ۳۰۲

۵٤– مدی : یادگار زریران.

شکل ۷

صحنه‌ای از تادیب دیوها توسط طهمورث دیوبند . درینی دیوها همهٔ دارای شاخ‌اند ووجود میمون وفیل‌که هردو از حیوانات هند می‌باشند جالب توجه است . درقسمت پائین عکس میمون دم یك دیو راگرفته و درگوشه چپ درجمع چهار دیو یکی هیئتی شبیه فیل دارد با دندانهای عاج و خرطوم . تصویر از روی یك‌نقاشی شاهنامه طهماسبی کپیه شده است .

ایران یك سکایاسگی بود که از سوی پادشاه ایران درین سرزمین حکمرانی داشت وی را دشمنانش سگی خطاب می‌کردند.

ازمفاد رزمنامه مهابهارات استنباط می‌شودکه در سرزمین ساکادوپیا پادشاه نبود و ما از فحوای اوستا چنین استنباط می‌کنیم که وی یعنی زرتشت درهرجا بود خود رئیس روحانی آن سرزمین بود وآن سرزمین شاه نداشت و زرتشت خود حکمرانی می‌کرد، در اوستا می‌خوانیم [۵۵] که نظامات اداری شهر ری که زرتشت مدتی از

شکل ۸

وجود فیل در داستانهای شاهنامه دلیل بر ارتباط ایران و هند در اعصار اساطیر و پهلوانی است و این نکته را ثابت می‌کند که سرزمین های حماسی و پهلوانی ایران در مجاورت هند قرار داشته است .
رستم درحال دستگیر کردن فیل سفید پدرش است که عده‌ای را لگدمال کرده است از یک شاهنامه چاپ هند مورخ ۱۲۷۵ قمری .

بخش نخست زندگی خود را درآن سپری ساخت، از چهار گونه فرمانروائی تشکیل می‌یافت اما در شهری که خود وی (زرتشت) حضور داشت فقط دو فرمانروائی موجودیت می‌یافت وفرمانروای

۵۵ــ وندیداد یکم شماره ۲۰

معنوی خود زرتشت بود حال اگر به‌فهرست آن ۱٦ سرزمین که‌در وندیداد ذکرشده مراجعه کنیم می‌بینیم‌که نام سیستان پس از هند آمده وچنین توصیف شده است :

سرزمینی که مردمش بدون فرمانروا هستند یا بطوری‌که ذکر شد، سیستان ازمراکز تعلیماتی آئین زرتشت بوده وشاید بواسطه انتساب آن به زرتشت‌چنین توصیف‌شده‌است .یعنی‌فرمانروائی‌آنرا خود زرتشت داشته، پس این سرزمین همان سرزمین بدون پادشاه است که در مهابهارات توصیف می‌گردد .

در وندیداد ، هنگام ذکر سیستان از رود رانگا نام برده می‌شود که به عقیده دکتر گی‌گر همان رودراشودروداست و به نظر ویندشمن همان رود سند است درمغرب هند . [٥٦]

٥٦ــ دکتر مدی ، مقالات آسیائی

بررسی

چند سکه استثنائی

از

محمد مشیری

از : محمد مشیری

بررسی چند سکهٔ استثنائی

چند سال قبل مرحوم (شکراللهسنا) یکی از مجموعهداران بنام سکههای ایرانی، یك فلوس مسی بهبنده اهدا کردکه عکس آنرادر شکل (۱) میبینید. برروی سکه شیری بحالت ایستاده و سبیلهای تاب داده ودم علم کرده نقش کردهاند و در زیر پای شیر و درگوشه بالای سمت چپ نردیك دمآنچند حرف روسی خوانده میشود و بر پشت آن کلمات (ضربطبرستان) دیده میشود. بررسی ودقت دراین سکه نشان میدهد کهضرب مجددی است برروی یكسکه مسیروسی. در طی سالهای گذشته فاصلهٔ زمانی بدست آوردن آن سکه تاامروز چندین نمونه بهضربهای مختلف بهدست ما رسیده است که عکس وتفصیل آنها را دراین مقاله ملاحظه خواهید فرمود.

تطبیق سالهای ضرب روی سکهها باتاریخ نشان میدهد که مربوطبهدوران سلطنتآقامحمدخان قاجارواوایل سلطنتفتحعلی‌شاه میباشد.

مردم ایران از دوران سلطنت قاجارها خاطرات خوشی ندارند
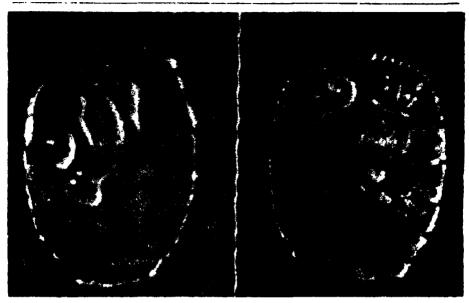
شکل ۱

وکشور ما در زمان پادشاهان قاجار صدمات زیادی را تحمل کرده ومقدار زیادی از قسمتهای زرخیز وزیبای کشور رااز دست‌داده‌ایم ولی دربین آنان سردارانی نیز بوده‌اند که‌پس از دوران هرج‌ومرج اواخر زندیه‌توانسته‌اند ملوك‌الطوایفی‌و طغیان یاغیان‌وگردنکشان را از بین برده و وحدت و یکپارچگی کشور ما را تأمین کنند. آقا محمدخان قاجار سردودمان این سلسله یکی ازانها است. این‌سردار بزرگ باایجاد یك ارتش منظم که دارای تحرك قابل توجهی بود هرروز دریك گوشه از کشور برای قلع وقمع مدعیان سلطنت در جنگ ونبرد بود.

آقامحمدخان قاجار پسر ارشد محمدحسن‌خان قاجار بود که‌در ۲۷ محرم ۱۱۵۵ قمری در استرآباد به‌دنیا آمد و در شش سالگی به امرعادلشاه برادر زاده نادر خصی‌گشت. قسمتی ازدوران‌جوانی وی درشیراز، تحت نظر کریم‌خان زند گذشت ودرطی ۱۶ سال‌اقامت

در شیراز، کریم‌خان درحق اولطف ومهربانی کرد وچون او خودرا درنهانی برای‌جهانداری‌اماده می‌کرد. غالب‌اوقات خودرا به‌مطالعه کتاب وسواری و ورزش می‌گذرانید. در اوان بیماری کــریم‌خان غالباً به‌بهانهٔ شکاردرخارج‌شیراز بسرمی‌برد وبوسیلهٔ‌عمه (یاخالد) خود که درنکاح کریم‌خان بود ازوفات‌وی آگاه‌گردید. وپس‌ازوفات کریم‌خان (۱۱۹۳ هـ . ق) به‌دعوی سلطنت برخاست، به‌استرآبــاد رفت ومنازعات طولانی ومستمری را جهت تحصیل تاج وتخت‌شروع کرد وپس‌از فتح و تصرف اکثر بلاد شمالی ومرکزی،فارس‌وکرمان راگرفت ولطفعلی‌خان زند را مغلوب واسیر کرده وبااهانت وعذاب کشت (۱۲۰۸ق.) وپس‌از آن با ۶۰۰۰۰ سپاهی بــه‌قصد تسخیر گرجستان رفت و هراکلیوس والی عیسوی راکه تحت حمایت‌پادشاه روسیه (کاترین دوم) درآمده بود مغلوب نموده وبه‌تهران‌بازگشت.

عکس‌هائی که از آقامحمدخان در مطبوعات وتواریخ اعم از فارسی یا خارجی درج شده یکی باتاج مسی بزرگ که‌برسر داردو نقاشی شده‌است ودیگری‌عکسی است ازروی کتاب دوبوای فرانسوی که معلوم نیست چرا باریش کشیده شده در صورتی که وی بعلت خصی بودن کوسه بوده و ریش نداشته است . ما به راهنمائی‌استاد کامل جناب آقای سلطان القرائی یك عکس رنگی که درزمان خوداو یانزدیك به زمــان وی‌کشیده شده ودر یکــی ازمقابر پادشاهــان قاجار در آستانهٔ حضرت معصومهٔ قم نصب بود عکس برداری کرده وبرای ضبط در تاریخ این‌جا می‌آوریم. (شکل ۲)

درکتاب منتظم ناصری از تألیفات مرحوم محمدحسن‌خان‌اعتمادـ السلطنه در وقایع سال ۱۱۹۷ ق . می‌خوانیم :

«دراول فصل تابستان این سال ووانوبچ نام روسی بــاچند

فروندکشتی از حاجی طرخان به‌استرآباد آمد، حضرت آقامحمدشاه آنوقت در نواحی استرآباد تشریف داشتند، ووانویچ از ملازمان آن حضرت درخواست نموده رخصت طلبید که روس‌ها در سواحل استرآباد درمحل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند که تجار روس در آنجا به‌سهولت مشغول امور تجارتی باشند. حضرت شهریاری قبول فرموده اذن ساختن دارالمعامله دادند، روسها درعوض دارالمعامله در دوازده فرسنگی شهر استرآباد قلعهٔ بسیار محکمی بنا کردند و هیجده عراده توپ وقورخانه درآنجا گذاردند، بعداز اتمام قلعه حضرت شهریاری به‌تماشای قلعه روسهاتشریف بردند ازوضع باخبر گشتند چون ازقلعه‌مراجعت فرمودند ووانویچ وصاحبمنصبان روس را به‌شام دعوت کردند وقت شب که صاحبمنصبان و ووانویچ به‌محل دعوت رسیدند حضرت شهریار کامکار حکم به‌گرفتن آنها کردند و فرمودند که اگر قلهٔ که ساخته‌اید فوراً خراب نکنید و توپهای خود را باآنچه درساحل استرآباد دارید نبرید جان ومال شما در خطر خواهد بود. ووانویچ چون می‌دانست فرمایشی که‌حضرت‌شهریاری می‌فرمایند هرگزتخلف‌را درآن راهی‌نیست ازهمانجا به‌کارگذاران خود دستورالعمل نوشت که‌توپخانه ولوازم که‌دارند به‌کشتی حمل کنند وقلعه را خراب ومنهدم سازند، خلاصه حضرت آقامحمدشاه چون تهدید زیادی به‌آنجماعت فرمودند آنها از استرآباد خارج‌شده به مملکت خود باز گشتند.» (ص ۳۸ جلد سوم آن کتاب)

پس‌از اخراج روس‌ها ازشمال ایران بلافاصله پولهای روس

(٤)

که درشهرهای مازندران واسترآباد کم‌کم مورد رواج قرارگرفته وپول ایران‌را ازارزش انداخته بود به‌دستورآقامحمدخان‌گردآوری شده وبرروی آن‌ها ضرب مجدد شد و به‌این ترتیب حاکمیت سیاسی واقتصادی کشور را تثبیت کرد. نمونه‌های متعدد کــه درشهرهای مختلف ضرب شده ازنظر علاقه‌مندان می‌گذرد. قبلا یك عکس از نمونه اصلی پولهای مسی روسی را ملاحظه می‌کنید (شکل۳) این پول (۲ کپك) ارزش دارد و برروی آن آرم دولت تزاری روسیه‌که عقاب دوسر و تاج امپراطوری نقش بسته دیده میشود .

شکل شماره ٤ یك سکهٔروسی را نشان می‌دهد که بریك روی آن‌یك‌شیروخورشید وبرروی دیگرآن ضرب‌اصفهان‌به‌چشم میخورد اگرکمی عکس را به‌چرخانیم تاج تزاری و دوبال عقاب رابه‌خوبی مشاهده خواهیم کرد. عکس‌های شماره ٥ وشماره ٦ وشماره ۷ و شماره ۸ به‌خوبی نقش‌ضرب‌مجدد شیروخورشید را برروی‌سکه‌های روسی نشان می‌دهد . اگر به شکل شماره ۹ توجه کنیم برروی سکهٔ روسی نقش یك طاووس که برپشت شیر سوار است ، دیده میشود آقامحمدخان برروی سکه‌ای ازطلا نیز نقش طاووس را ضرب‌کرده است .

دراین چند روز اخیرکه مشغول تنظیم این مقاله بودم وتفصیل آن را بادوستم‌آقای سیدابوالقاسم انجوی بحث‌می‌کردم، ایشان یك نمونه بسیار قشنگی ارائه دادندکه درشکل ۱۰ملاحظه می‌کنید.

تااواسط سلطنت ناصرالدین شاه‌که ضرب سکه به‌صورت ماشینی ویکنواخت وفقط درطهران معمول‌گشت، هرشهرضربخانهٔ مخصوصی به‌خود داشت‌که مخصوصاً سکه‌های مسی درمحل ضرب می‌شد لذا مقداری سکه باعقاب دو سر در شهرهای مختلف به‌صورت‌های مختلف ضرب شده‌که عکسهای آنها را در اشکال ۱۱ (فلوس‌ضرب شیراز)۱۲(فلوس‌ایران) و۱۳ و ۱٤ ملاحظه‌می‌کنید.
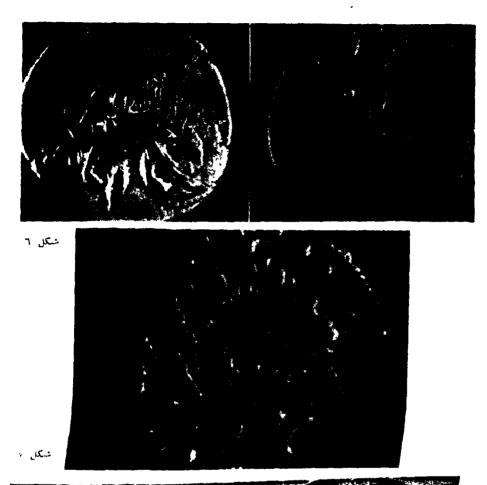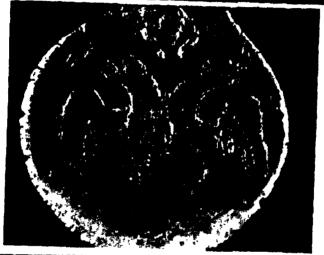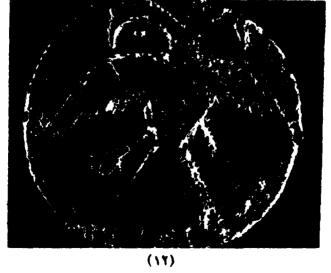
شكل ۳

شكل ٤

شكل ۱

شکل ٦

شکل ٧

شکل ۹

شکل ۱۰

شکل ۱۱

شکل ۱۲

شکل ۱۳

شکل ١٤

نامه های
وزیر مختار ایران

در فرانسه

به وزیر امور خارجه ایران

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه

«٦»

از

سرلشگرمحمود ـ کی
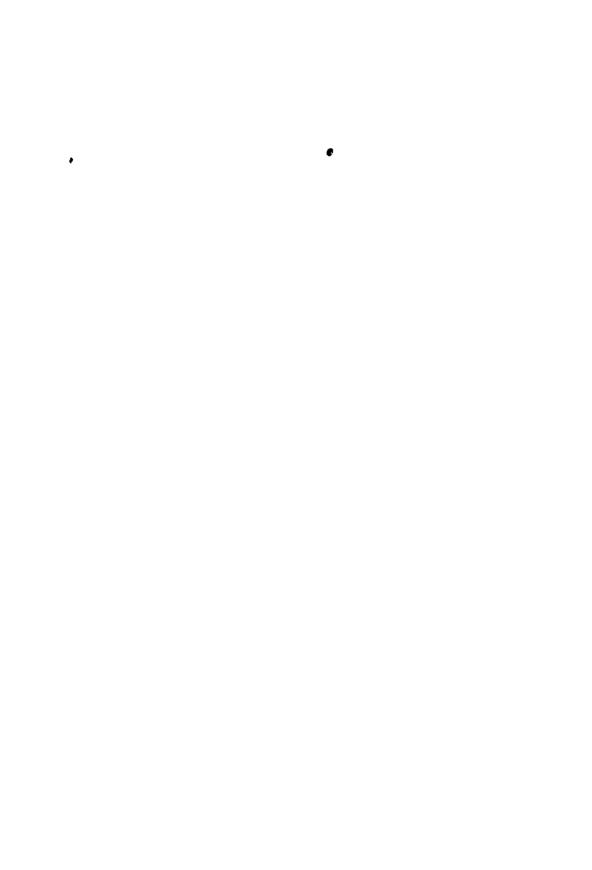
عریضهٔ مورخه ۱۶ شهر رجب ۱۲۹۶ نمره ۱۴۰ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا نزدیك بسه ماه است که استدعای مسیو الیون را در باب اعطای ششماه مهلت بعرض حضرت اشرف بندگانعالی رسانیده‌ام و از آن وقت تا بحال چندین مرتبه بموجب تلگراف و بواسطهٔ پست اینفقره را یادآوری و استدعا نموده ام که برای تشویق و امیدواری مسیو الیون و شرکای او یك جواب مساعد مرحمت فرمایند. بدبختانه دراینمدت مدید ازجانب حضرت‌اشرف جوابی نرسید ، اما از قراریکه افواهاً در دارالخلافه شهرت داشته و باینجاها خبر رسید، معلوم میشودامتداد مدت ششماه بمسیوالیون اعطا شده است . بنا باین امیدواری ، مسیو الیون هم مهندسین خود را از راه روسیه راه انداخته و مسیو کتابچی را از جانب خود وکیل نموده از راه اسلامبول روانه در دارالخلافه طهران نمود . لله‌الحمد این کار مهندسین هم راه افتاد و انشاءالله ملاحظات را بسعادت سرانجام خواهد گرفت ، اما برای اسکات مسیو الیون این خبر اعطای مهلت ششماه باید رسماً باو اعلام شود که او هم بتواند شرکای خودرا ساکت نماید والا هرگاه بخواهد این عمل را بمسامحه بگذراند ، کار ازپیش نمیرود . فدوی مکرر باو گفته و نوشته است که از قرار اخبارغیررسمی‌که همه‌روزه میرسد امتداد مدت از جانب دولت اعطا شده است وخبر رسمی‌هم عنقریب خواهد رسید ، مسیو الیون و شرکای او بهمین تصدیق های غیررسمی

مهندسین خودرا فرستادند، والاپیش ازتحصیل جواب نمیخواستند خود را بخرج ومخارج بیندازند. خلاصه‌مسیو الیون درخدمتگذاری و فدوی در ملت ووطن‌پرستی تکلیف خود را بعمل آورده ایم، حالا برای پیشرفت این کار اولیای دولت هم باید کمرهمت را استوار بسته در دولت و ملت خواهی تکالیف وارده را بعمل بیاورند . تا اینکه راه آهن در این وطن بدبخت ما نیز متداول و چنانکه در سایر ممالك روی زمین اسباب ترقی و مکنت و تمول شده است در ایران هم بشود . بعون‌الله تعالی ـ خبر عزیمت مهندسین را در روز چهارشنبه ۲ ماه ژوئیه که مطابق ۱۱ شهر رجب بوده باشد بموجب تلگراف بعرض رسانیده‌ام .

۱٦ شهر رجب‌المرجب ۱۲۹٦

عریضجات مورخه ۲۹ شهر رجب ۱۲۹٦ نمره ۱٤۱ مشتمل بر شش طغرا

خداوندگارا پنج طغرا تعلیقه که در ۲۱ شهر جمادی‌الاخری بسرافرازی این فدوی شرف صدور یافته بود ، در هفته گذشته عز وصول بخشید . حسب‌الامر بمجرد زیارت آنها ، رفته بحضور علیا حضرت ملکه اسپانیه مشرف شده و بطوری که لازم ومقتضی بود تشکر شمشیر راو مسرت خاطر مبارك بندگان اقدس همایون ملوکانه روحنافداه را از وصول نامه و صدور جواب نامه که عنقریب از جانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت قوی شوکت‌شاهنشاهی خواهد رسید ، بعرض حضور رسانیدم . خاطر آن علیاحضرت نیز از این تبلیغات قرین مسرت گردید و مخصوصاً اشاره‌فرمودند که مراتب ارادت و مودت ایشان را مجدداً بخاکپای مبارك برسانم. در حقیقت وجود خوبی و یك اخلاص مخصوص بذات مقدس همایونی دارند . بعد پرسیدند شمشیر هم رسیده است ؟ عرض

کردم خیر ، اما بزودی خواهد رسید . استدعا دارم وصول شمشیر و صدور جواب نامه را زودتر مرقوم فرمایند زیرا که ملکه نگران است و او را منتظر گذاشتن مناسب نیست . درباب هدیه که در مقابل شمشیر خواهند فرستاد گویا یك قطعه نشان آفتاب مکلل بالماس باشد ، مناسب خواهد شد . باعتقاد فدوی این هدیه‌ایست کم خرج و بالانشین ،چون این فقره را بعقل قاصر فدوی هم‌رجوع فرموده بودندلهذا بعرض‌آن‌جسارت‌رفت. درضمن‌تعلیقه اشاره‌شده بود که برای رئیس دربار ملکه و پیشخدمت باشی و آن دو نفر دیگر که همراه مشارالیه آمده و شمشیر را آورده بودند . نشان مرحمت خواهد شد . اسامی آن ها با درجهٔ نشانی که باید بآنها عنایت شود، درسیاههٔ علیحده‌که لفا انفاذ میشود، نوشته شده‌است.

* * *

درباب تجدید مهلت ششماههٔ دیگر که برای عالیجاه مسیو الیون مرحمت شده است بطوری که اشاره شده بود ، استحضار کامل حاصل شد . اگر چه پیش‌از وصول تعلیقه حضرت اشرف بندگانعالی تصدیق اولیای دولت علیه را در تجدید مهلت من‌غیر رسم به عالیجاه مشارالیه اطلاع داده بودم ، ولی بمحض وصول تعلیقهٔ مورخه ۲۱ جمادی الاخری ، دوباره بمسیوالیون کـاغذ نوشته و رسماً این خبر را باو اطلاع داده‌ام . خودش‌حالادرپاریس نیست . چند روزه بکان رفته است که علاقه را از آنجا کنده و بالکلیه در پاریس اقامت نماید و این عزم را محض برای‌پیشرفت عمل راه آهن‌پیش‌گرفته است والا هرگز شهرکان را ترك‌نمی‌کرد.

* * *

از ورود عالیجـاه مسیو فـابیوس و مشغول شدن مشارالیه بساختن کارخانه و راه انداختن عمل گـاز و چراغ الکتریسته

مرحمت فرموده اطلاعم داده بودند ، ممنون و متشکر شدم .ضمنا قبوض خوردهٔ او را با حواله جاتی که در مقابل هشتاد و یکهزار و دویست وچهل و هشت فرانك و شصت سانتیم‌کرده است وفدوی باو کارسازی نموده خواسته بودند . هرچه بود اینك لفاً انفاذ حضور شد ، با کاغذی که حاجی رحیم نوشته است قبوض و حواله‌جات مزبوره یازده طغرا است ، اما در این حساب یك‌اختلاف جزئی هست و آن هم بواسطه حواله حاجی رحیم واقع شده است. از قراریکه مسیوفابیوس میگفت می‌بایستی پنجهزار و دویست و پنجاه و پنج فرانك و هفتاد و پنج سانتیم بحاجی رحیم در عوض ماشین الکتریسته کار سازی شود و حاجی رحیم مبلغ پنجهزار و دویست و بیست فرانك و سی سانتیم حواله کرده بود . خلاصه تفاوت عمل سی و پنج فرانك و چهل و پنج سانتیم و در نزدفدوی است و بهرجا حواله فرمایند ، کارسازی خواهد شد .

* * *

در باب نشان نواب وجیه‌الله میرزا از دولت یونان چنانکه مکرر عرض کرده‌ام مدتی است جابجا شده است و موافق‌مضامین عرایض که معروض داشته‌ام تا عوض آن نرسد تحصیل آن غیر مقدور است ، باوصف این احوال و باوجود این که بأذن و اجازه حضرت اشرف ارفع بندگانعالی باین عمل اقدام کرده‌ام نمی‌دانم چه حادثه رو داده است که در این باب جواب مرحمت نمی‌شود . حالا بواسطهٔ عدم وصول دو طغرا فرمان که در عوض نشان نواب معزی الیه برای وزیر مختار یونان و نایب او استدعا کرده‌ام تکلیف فدوی خیلی دشوار شده است . استدعا دارم فدوی را باین قسم در پیش همسران خود خجل و شرمنده نگذارند هرگاه ماذونم نمی‌فرمودند هرگز اقدام باین‌کارها نمی‌کردم . د

این صورت برای حضرت اشرف بندگانعالی تکلیف وارد می‌آید
که مأمور خود را در نزد مأمورین دول خارجه دروغگو و رو سیاه
نگذارند . درباب نشان بعضی اشخاص هم موافق همین سیاهه که
لفأ انفاذ میشود ، عرایض متعدده معروض داشته و اعطای آنها
را مستدعی شده‌ام . درباب آنها نیز جواب مرحمت نشده است و
حال اینکه این نشانها قابل این همه نقل ها نیست که مضایقه شود. سایر
دول در دادن نشان اینقدر خودداری ندارند . می توانم قسم بخورم که
از جانب دولت روس و دولت نمسه و دولت آلمان یعنی از جانب
هریك ازآنها درهرسال بقدر دویست‌وسیصد نشان برای‌کارگذاران
و روزنامه نویسان فرانسه اعطا میشود و در ازمنهٔ سابقه دروقتیکه
یکی از سلاطین دول مزبوره وارد پاریس میشد بقدر هفتصد و
هشتصد نشان بمردم اینجا اعطا میشد . بخدا قسم است که در این
بابها خودداری لازم نیست ، زیرا که بجز اینکه این حالت‌خودداری
مردم را با ما سرد نماید و آنها را از ما دور بکند ، ثمر دیگرندارد.
در این صورت لابد و ناچار مجدداً بمقام تمنا برآمده ، استدعا
مینمایم که مردم را بواسطه این جزئیات از دولت علیه مأیوس
نفرمایند . هریك از این اشخاص در عالم خودشان می توانند مصدر
خدمات بزرگ بشوند و سایر مردم را به بذل مراحم دولت علیه
امیدوار و اخلاص کیش سازند .

* * *

اسماعیل پاشا خدیو مصر بجهت بدسلوکی و بدمعامله‌گری با
اهالی فرنگستان درباب استقراضاتی که کرده بود ، نمی‌خواست
ادای قرض نماید و قراری در ادای قرض نماید و قراری درادای
قروض خود باطلبکاران بدهد. باصرار دول فرنگستان ازحکومت
مصر معزول و پسر او توفیق پاشا بجای او منصوب شد، ولی‌هرگاه

توفیق‌پاشا نیز بسبك پدرش سلوك‌کند، اورا هم معزول خواهند کرد. اگر اسماعیل پاشا طمع خود را قدری کمتر میکرد، هرگز معزول نمی‌شد. اما بدبختانه سبك سلوك سابق خود را از دست داده و بطوری پولی شده که نمی‌خواست طلب مردم را کارسازی نماید و بهمین جهت ببلای عزل گرفتار شد .

* * *

درباب موزیك وادعای صاحب سیرك وآلبوم مسیودوبیه جواب مرحمت نشده ، حضرات بوزارت امور خارجه اینجا شاکی خواهند شد و طلب خود را بتوسط سفارت خودشان مطالبه خواهند کرد و یقین دارم باز اسباب گله و رنجش فیمابین وزارت جلیله وسفارت فرانسه فراهم خواهد آمد ، دیگر اختیار با اولیای دولت است .

۲۹ شهر رجب ۱۲۹۶

عریضجات مورخه ۲۲ شهر شعبان ۱۲۹۶ نمرهٔ ۱۴۲ مشتمل برچهار طغرا

خداوندگارا تعلیقه‌جات رأفت آیات مورخه ۲۳ شهرجمادی ـ الاخری و نوزدهم شهر رجب المرجب که بافتخار این فدوی شرف صدور یافته بود ، در ۷ شهر حال بفاصله دو روز اولی بتوسط چاپار سفارت فرانسه ودویمی بایصال چاپار پست‌خانه شرف‌وصول ارزانی داشت. دوطغرا نامهٔ مبارك که از جانب سنی‌الجوانب بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنـاه فداه یکی برای جناب مسیو کروی رئیس جمهوری فرانسه و دیگری برای علیاحضرت ملکه اسپانیه عزصدور یافته و ملفوفاً ارسال شده بود، واصل و بمحض وصول وقت ملاقات خواسته و خودم شخصاً رفته رسانیدم. جناب مسیو کروی فدوی را در عمارت الیزه پذیرائی

کرده و بعد از اطلاع از مضمون نامه جهان مطاع خیلی اظهار دوستی و مودت نمود و گفت چنانکه موقوم شده‌است امیدوارم جمیع اهتمامات خودم را در ازدیاد مراوده و تشیید مبانی اتحاد و یکجهتی دولتین علیتین بکار ببرم و به‌آرزوی خود برسم . بعد گفت چون در سفر اخیر از آشنائی اعلیحضرت اقدس همایونی مخصوصاً تشرف جستم و از آنجائیکه شخصاً ارادت کامل از حضور مبارك ایشان بهم‌رسانیده‌ام ، مخصوصا تمنا مینمایم که مراتب اخلاص ومودت مرا بعرض حضور برسانید . بعداز آن ، با فدوی خیلی اظهار لطف و مهربانی نمودند فدوی نیزازاول ورود الی‌ختم مجلس ازدوستی ایران بافرانسه و ازمراودات مودت‌که ازقدیم فیمابین این دودولت بوده وهست شرح مفصلی برای ایشان بیان نمودم وهمین‌که صحبت باخر رسید باجناب ایشان‌وداع نموده. بسفارت خانه مراجعت‌کردم. جناب مسیو کروی تا تالار آخر که‌پشت دهلیز است فدوی رامشایعت نمودند . دو روز بعداز آن حسب‌الاشاره علیاحضرت ملکه به ییلاق فونته ترسیلنی که محل اقامت آن علیاحضرت و از پاریس دوساعت با راه‌آهن به‌آنجا مسافت هست ، رفته و آن نامه دیگر را که بایشان مرقوم شده بود ، تبلیغ نمودم . علیاحضرت ملکه نهایت مرحمت و مهربانی را درحق فدوی مبذول فرمودند . اولا رئیس خانه خود را تاراه‌آهن باستقبال فرستاده بودند. بعدبمحض ورود بعمارت‌ییلاقی فدوی را پذیرفته و نامه را درکمال احترام از دست فدوی گرفته خواندند و از مضمون آن محظوظ شدند و فرمودند از این کاغذ خیلی ممنونم . عرض کردم آن دوستی ومودتی‌که اعلیحضرت‌اقدس همایونی نسبت بشما دارند تحریری نیست ، زیرا که بفدوی هم امر و مقرر شده است که مراتب دوستی و اتحاد بندگان اقدس شاهنشاهی را بقسمی بیان نماید تا به علیاحضرت شما معلوم‌گردد

که مافوق آن غیر متصور است . خلاصه در این فصل بیانات زیاد شد و بازهم معلوم گردید که اخلاص و ارادت علیاحضرت ملکه نسبت به ذات پاك شاهانه بیك درجه است که بالاتر از آن غیر مقدوراست. بعدازآن چون وقت ظهر بود فدوی را به نهار تکلیف فرمودند و بازوی خود را بفدوی داده باطاق غذاخوری رفتیم و درسر میز علیاحضرت ملکه جای خود را بفدوی داده و هرچه اصرار کردم خودشان بنشینند فرمودند شما مأمور دولت ایران و نمایندهٔ دوست من هستید باید در جای من بنشینید ، اطاعت کردم و خیلی خوش گذشت . در سر نهار همه صحبت از وجود مبارك بود . وقت مرخصی فرمایش فرمودند که مراتب اخلاص و ارادت ایشان را بخاکپای جواهرآسای مبارك معروض بدارم . از احوالات و از خبر سلامت حضرت اشرف ارفع بندگانعالی نیز جویا شدند و مخصوصاً سلام میرسانند .

* * *

در تعلیقه مورخه ۱۹ شهر رجب وصول فوتوگرافی چرخ‌آلات فشنگ سازی را با شرح و تفصیل آن که ارسال داشته بودم مرقوم داشته و حسب‌الامرالاعلی اشاره فرموده بودند که مقرر شد چرخ‌آلات ابتیاع شودکه با دست کار بکند و چرخ بخار لازم ندارد و ضمناً در باب تفاوت قیمت و مدت تحویل آن و مخارج حمل ونقل اطلاع خواسته وهمچنین استفسار فرموده بودند که پول آنرا چه‌قسم میخواهند و چرخ‌آلات را چه وقت میدهند و در چند وقت بطهران میرسد. این سئوالات را از خود مسیو تریونی کردم. در جواب میگوید که اولا چرخ‌آلات که با دست کار بکند هیچ بکار نمی‌خورد و زود خراب میشود، بطوری که اصلاح پذیر نخواهد شد و هرقدر پول از بابت خریدن آن داده شود مثل این است که آن پول را دور

انداخته باشند. مسیو تریونی و کماندان روژه برای خوش‌آمد یك تدبیر دیگر به خاطرشان رسیده است که چرخ‌آلات نوظهور تتبع بشود که بعوض بخار بااسب بگردد واین تکلیف رابکارخانه‌ای بزرگ که در انگلستان است کرده‌اند، تا معلوم نمایند که آیا میشود چنین کارخانه را معین نمود؟ بزودی باین سفارت اطلاع خواهند داد و نیز اطلاعات لازمه را در باب قیمت آن باولین وسیله بخدمت اولیای علیه خواهم رسانید. مسیو تریونی میگوید که چرخ‌آلات را از روز فرمایش تا پنج ماه دیگر در یکی از بنادر انگلستان تحویل خواهند داد. از کرایه آن و در چند وقت بطهران میرسد چون هیچوقت معامله با ایران نداشته‌اند، از اطلاع دادن آن معذورند، اما بمشارالیه سپردم که وزن چرخ‌آلات را معین نماید که از روی وزن خود فدوی برآوردی کرده، بعرض اولیای دولت علیه برساند . مدت وصول آن از روز حمل الی ورود بدار ـ الخلافه گویا از پنج ماه بیشتر طول نکشد. حالا منتظر جواب کماندان روژه و مسیو تریونی می‌باشم، همین‌که رسید بزودی میفرستم .

* * *

تلگرامی‌که در ۳۱ ماه ژوئیه درباب تجدید برات طلب فرانسها شرف صدور یافته بود عز وصول ارزانی داشت. پیش از وصول آن دو سه مرتبه با وزارت امورخارجه گفتگو و خواهش شده بود که کار نحس واقع شده و پول نرسیده، لابد و ناچار باید بجناب نریمان خان سه ماه مهلت داده بشود، قبول نمی‌کردند و از تأخیر در ادای این تنخواه اوقاتشان بشدت تلخ بود، ولی بعد از وصول تلگرام حضرت اشرف بندگانعالی و پس از آنکه از مضمون آن دیدند که وجوهات لازمه از طهران هم بموقع نمی‌رسد، گفتند

تجدید برات لازم نیست اما مجبوراً بسه ماه دیگر بشما مهلت میدهیم بشرط اینکه وجوهات را با منافع در سر موعد کارسازی نمائید. تعهد کردم که خاطر جمع باشید که این دفعه در ادای تتمه طلب خلافی نخواهد شد. خلاصه اصل مقصود حاصل شد و باید جناب نریمان خان اهتمام نماید که هشتاد هزار فرانك را در سر وعده با منافع کارسازی نماید والا هرگاه بعهد خود وفا نکند، میترسم خدانخواسته اسباب رنجش بمیان بیاید. این مطلب را بهمین قسم بجناب نریمان خان مفصلا نوشته‌ام.

* * *

دختر علیاحضرت ملکه اسپانیه که هیجده ساله بود، در هفته گذشته از سرماخوردگی در مدت چهار روز وفات کرد. هرگاه صلاح دانند یك سرسلامت بایشان بنویسند، خیلی بجا خواهد بود. پادشاه اسپانیه نیز که پسر ملکه باشد در این روزها از کالسکه افتاده، یعنی کالسکه او شکسته با کالسکه افتاده بود، ولی صدمه بزرگ باو نرسیده همین قدر بازوی او قدری مجروح شده‌است.

۲۲ شهر شعبان ۱۲۹٦

عریضهٔ مورخه ۹ شهر رمضان ۱۲۹٦ نمره ۱٤۳ مشتمل یك طغرا

خداوندگارا چندین مرتبه درباره عالیجاه مقرب‌الحضرت آقا میرزا محمد دکتر عریضه نگار شده، استدعا کرده بودم که مدد خرجی بمشارالیه مرحمت شود. بدبختانه استدعای فدوی بدرجه اجابت نرسیده و پس از مایوس شدن بهر قسمتی که بود مشارالیه را راه انداختم و حالا که عازم ایران است لازم میدانم این عریضه را درسفارش ایشان عرض نموده مجدداً مستدعی بشودکه مشارالیه

رابنظر التفات پذیرفته . مرحمت خود را در حق اومضایقه و دریغ نفرمایند. در حقیقت خیلی زحمت کشیده و بسیار صدمه خورده است و درجهٔ تحصیل او بجائی رسیده است که از اطبای فرنگستان کمتر نیست ، حکیم حاذقی است و از همه بابت کامل و بهمه جهت استحقاق مراحم و توجهات اولیای دولت علیه را بهم رسانیده است. قدر چنین آدم‌ها را باید دانست که بکار دولت و ملت می‌خورند .

۹ شهر رمضان ۱۲۹۶

عریضجات مورخه ٤ شهرشوال‌المکرم ۱۲۹٦ نمره ۱٤٤ مشتمل برچهار طغرا

خداوندگارا در عریضه‌ای که سابق براین انفاذ شده ، معروض داشته بودم که مسیو ترپونه وعده کرده است قیمت چرخ‌آلات دستی فشنگسازی را که در روزی سه هزار فشنگ می‌سازد بفدوی بنویسد. بدبختانه کاغذ او خیلی دیر، یعنی در شانزدهم همین ماه سپتامبر رسید. چون مفصل است و مستغنی از تفسیر لهذا کاغذ او را عینا در لف عریضجات امروز انفاذ حضور مبارك مینمایم. عکس ماشین‌ها را هم که فرستاده بود، آنها را نیز با کاغذ کماندان روژه ملفوفا میفرستم. از قراریکه معلوم میشود، چرخ‌آلات مزبوره تقریبا بچهار هزار تومان یعنی چهل هزار فرانك برای دولت تمام خواهد شد. کرایه آنها نیز چون خیلی سنگین‌اند به دو سه هزار تومان خواهد رسید . خلاصه از برای راه انداختن این کارخانهٔ دستی، استاد فرنگی لازم است و قیمت اسباب کارخانه فشنگسازی باید نقد برسد والا نمی‌سازند، چنانکه عرض کرده‌ام و عقیدهٔ مسیو کماندان روژه هم این است که این قسم چرخ‌آلات دستی بکار نخواهد خورد و پول دولت بهدر خواهد رفت با وصف این احوال بهر قسمی که رأی اولیای دولت علیه علاقه بگیرد از آن قرار عمل خواهد شد .

* * *

مقرب‌الخاقان میرزا کریمخان سرتیپ خیلی مفلوك و پریشان و بواسطه مخارجی که دارد، مبالغ خطیری بصاحب خانه و باشخاص دیگر مقروض شده است. مستدعی‌ام چاره در حق مقرب‌الخاقان مشارالیه فرمایند تا اینکه مواجب‌های خار و مازندران و جیره دو ساله با مواجبهائی که در نزد اسماعیل خان سرتیپ است بزودی باینجا برسد و بطلبکارها کارسازی و یقه ایشان از دست طلبکار خلاص بشود. امیدوارم که مرحمت خود را در حق چنین نوکر خیرخواه و غیرتمند مضایقه و دریغ نخواهند فرمود.

* * *

وصول شمشیر علیاحضرت ملکه اسپانیول و فرامین نشانهای صاحب منصبهای درباری ایشان نرسید. نمی‌دانم چه جواب بگویم. این بیچاره ملکه بد نکرده است که یك شمشیر خیلی اعلی پیشکش کرده است. آیا با وصف این احوال ، انصاف است که از آن طرف بوصول چنین هدیه خوبی متحمل یك جواب هم نشوند؟ باری محض یادآوری عرض شد والا دیگر دراین باب جسارت نخواهد شد.

* * *

پریروز بجناب مسیو دادنکتون مراسله دوستانه نوشته و در باب تعیین وزیر مختار فرانسه باقامت دارالخلافه طهران اصرار کرده بودم. الان از جناب معزی‌الیه جواب رسیدکه جناب مسیو تریکو به آن سمت مأمور ایران شده و عنقریب عازم محل مأموریت خواهد بود. مسیو تریکو را شخصاً نمی‌شناسم، ولی از قراریکه از خارج می‌شنوم معلوم میشود که آدم خیلی خوب و مصلح است. انشاءالله در همین روزها از ییلاق مراجعت نموده و هرگاه نرفته باشد با او در پاریس آشنائی حاصل خواهم نمود.

عریضه مورخه دهم شهر ذی‌القعدةالحرام ۱۲۹۶ نمره ۱۴۵ مشتمل یکطغرا

خداوندگارا هفت هشت روز است که از ییلاق مراجعت کرده‌ام. بمحض ورود بپاریس با جناب مسیو تریکو وزیر مختار جدید فرانسه ملاقات شد، یعنی از فدوی دیدن کرد و فدوی از ایشان بازدید نمود. پریشب هم در این سفارت‌خانه با چند نفر ازاجزای وزارت امورخارجه و از دوستان به شام موعود بودند و از فضل خدا و مراحم حضرت اشــرف ارفع بندگانعالی خیلی خوش‌گذشت . مسیو تریکو خیلی معقول بنظر می‌آید. درمشرق‌زمین بوده است. چندی درقاهرهٔ مصر جنرال‌قونسول بوده است. درمسائل فقه خیلی مسلط است و در عزل خدیو مصر یعنی اسماعیل پاشا یکی از مخرب‌های عمده او همین شخص بوده است . اگرچه آدم مصلح و خیلی خوبی است ، ولی در اجرای حقوق دولت و ملت فرانسه خیلی سخت و مصر است. این شخص را مخصوصاً انتخاب کرده‌اند و سبب آن مقرب‌الخاقان دکتر طولوزان بوده‌است، زیرا که تحریراً و تقریراً از مسیومنیه بوزارت امور خارجه اینجا همه اوقات بد نوشته و حالی کرده است کــه مسیو منیه آدم سست و بی‌حالی است و از چنین آدم کار ساخته نمی‌شود، برای ایران آدم سخت لازم است که کارها را از پیش ببرد والا مثل مسیو منیه آدمی بکار دولت فرانسه نمی‌خورد. اما فدوی حالت این دو دولت را بمسیو تریکو حالی کردم و باو فهماندم که پولتیك فرانسه در ایران مسالمت و مصالحت است و مأمور فرانسه باید بطوری در ایران رفتار نماید که عبرت دیگران بشود. درآن ضمن از مارویل و امثال او تفصیل‌ها برای ایشان بیان نموده ، قباحت حرکات اورا خاطر نشان ایشان نمودم و از مسیو منیه تعریف و توصیف زیاد نمودم و رضایت اولیای دولت را از آن شخص بایشان کماهوحقه

بیان کردم. مسیو تریکو درباب مسیو منیه جوابی داد که مرا خیلی زد . گفت هرگاه اولیای دولت و اعلیحضرت اقدس همایونی از مسیو منیه راضی بودند چرا بهمه مامورین خارجه در وقت مراجعت آنها تمثال همایون مرحمت میشود و برای مسیو منیه اعطا نشد . گفتم دادن تمثال موقوف شده است والا میدادند و از اینها گذشته مسیو منیه موقتاً مراجعت کرده بود والا او را راضی راه می‌ـ انداختند. مسیو تریکو در آخر همین ماه اوکتبر از پاریس حرکت خواهد کرد و چنانکه در عرایض سابقه معروض داشته‌ام از راه اسلامبول و پوتی و تفلیس عازم ایران خواهد شد. از قراریکه حساب میکرد ، در بیستم ماه نوامبر یعنی در پنجم ذی‌حجةالحرام وارد سرحد جلفا خواهد شد . استدعا دارم قدغن فرمایند مهماندار و کالسکه و غیره برای پذیرائی ایشان درآن تاریخ در کنار ارس حاضر باشند . زیاده براین مطلبی نیست که بعرض‌آن جسارت شود.

دهم شهر ذی‌القعدةالحرام ۱۲۹٦

عریضجات مورخه پنجم شهر ذی‌حجه‌الحرام ۱۲۹٦ نمره۱٤٦ مشتمل برسه طغرا

خداوندگارا تعلیقه رفیعهٔ مورخه ٦ماه‌اکتبرکه بسرافرازی این فدوی بزبان فرانسه شرف صدور یافته بود، پانزده روز قبل براین واصل و زیارت شد. نامهٔ همایونی نیز که بعنوان علیاحضرت ملکه اسپانیه درباب تعزیت و تسلیت شاهزاده خانم ماری دل‌بلار عز صدور یافته و ملفوفاً فرستاده شده بود، شرف وصول ارزانی داشت . چون یکماه قبل‌از وصول تعزیت نامه ، از جانب ایشیك آقاسی‌باشی علیاحضرت باینمضمون کاغذ رسیده بود: (از جانب ملکه ماموریت دارم از شما سئوال نمایم که آیا در باب وصول شمشیری‌که برای وجودمبارك اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی

فرستاده شده است اطلاعی بشما رسیده است یا نه) ، وچون تقریرا نیز همه اوقات از وصول آن جویا می‌شدند و چونکه در این موقع در آن باب ذکری نشده بود، لابد و ناچار در ۳۰ اوکتبر باین مضمون بحضور مبارك تلگراف فرستاده‌ام : (تعزیت‌نامه رسید، جسارت نمی‌کنم برسانم زیرا که سکوت درباب عدم وصول شمشیر اثر ناگوار خواهد بخشید تکلیف چیست) بتاریخ سه نوامبر یعنی چهار روز بعد از تلگراف فدوی . به این مضمون جواب رسید : نامه اقدس همایونی که مبنی برضامندی و بعنوان علیاحضرت ملکه اسپانیه در اواخر ماه ژوئن با پست فرستاده شده بود بشما رسیــد و تبلیــغ شد یا خیر جــواب بدهید .) فــردای آن روز یعنی در چهارم همان ماه نوامبر ازاین‌قرار باتلگراف جواب عرض کردم : (نامه اقدس همایونی‌که در اواخر ژوئن در جواب نامه‌ملکه شرف صدور یافته بود رسید وتبلیغ شد ولی‌ملکه منتظر خبروصول شمشیر وبلکه منتظر یادکری‌است) این‌سئوال وجواب‌واین‌جسارتها بی‌دلیل نیست زیراکه ازگوشه وکنار وحتی ازجانب عمله خلوت صریحا میگفتند البته در مقابل چنین هدیه نفیس وگرانبهاکه ملکه باین زحمتها برای وجود مبارك بندگان اقدس شهریاری روحنافداه تمام‌کرده وفرستاده است‌ازجانب‌سنی‌الجوانب‌اعلیحضرت‌شاهنشاهی نیز یك تحفه خوبی برای ملکه فرستاده خواهدشد. فدوی‌که‌ازوضع امورات وحالت ایران اطلاع کامل دارد این جور سئوال را تصدیق نموده درجواب میگفتم معلوم است هدیه خوبی برای ملکه خواهد رسید. حالا گذشته ازاینکه‌هدیه نرسید ازایراد جواب درباب‌وصول شمشیر هم مضایقه شده است. آیا انصاف است که درمقابل چنین هدیه نفیس سکوت اختیارشود. منتها اینست‌که هدیه نمی‌فرستادند اما درنوشتن یك‌کاغذ باین مضمون : (شمشیررسید، خوب‌بود، خانه

آباد) چرا مضایقه شده‌است؟ خلاصه این‌نوع بی‌اعتنائی باعث‌تعجب کل عالم شده‌است و هیچکس نمی‌خواهد باور کندکه‌کار ایران بجائی رسیده باشد که ازفرستادن عوض یك تحفه‌که آنهم ازجانب‌یك ملکه رسیده باشد دریغ بکنند. میگویند مگر این ایران همان ایران‌نیست که‌کل عالم غرق نعمت‌هایش بودند؟ حالا خدا نخواسته چه واقع‌شده است که‌نسبت بملکه سکوت اختیار کرده، اعتنائی باو نمی‌فرمایند.
بعداز این تفصیلات چون دیدم جواب تلگراف ثانوی فدوی‌نرسید لابد وناچار از علیاحضرت ملکه بتوسط ایشیك آقاسی‌باشی‌بار حضور خواسته وبتاریخ پانزدهم این ماه نوامبر اجازه شرفیابی رسیده ودر همان روز رفته تعزیت وتسلیت نامه‌را رسانیدم. امادر وقت تبلیغ‌آن حالت ملکه را نسبت بازمنهٔ سابقهٔ سست و بلکه قدری سرد دیدم . بعداز خواندن نامه واظهارامتنان فرمودند : ازاینگونه اظهار دوستی ومودت اعلیحضرت شاهنشاهی ممنون شدم وجواب نامه را می‌نویسم ونزد شما میفرستم که‌زحمت کشیده برسانید .
عرض کردم حاضرم هروقت جواب علیاحضرت رسیدبزودی‌وباولین وسیله بفرستم. ازصحت مزاج ذات مبارك شاهنشاهی جویا شدند، عرض کردم تابستان را در ییلاق تشریف داشتند، تازه‌بدارالخلافه رسیده بودند. وقتیکه این خبر وفات پرنسس رسیده بودبعد از استماع‌آن خبر ، دستخط همایون درتعزیت وتسلیت صادر وبفدوی امر ومقرر شده بود که‌برسانم ودرآن ضمن نیز مأمورم مراتب‌مودت ودوستی بندگان اقدس همایونی را نسبت بشما تجدید نمایم . باز هم اظهار امتنان نموده ، فرمودند جواب نامه‌را عنقریب بشما میرسانم. بعداز مرخصی، عملهٔ خلوت دوربرمرا گرفته، سئوال میکردند شمشیررسیده‌وپسند خاطر اعلیحضرت شاهنشاهی‌شده‌است یاخیر؟ گفتم بلی رسیده وخیلی پسندیده شده وبسیار مقبول‌افتاده یکی‌ازآنها گفت رسیدآنرا بملکه نوشته‌اند، گفتم اعلیحضرت‌اقدس

همایونی روحنافداه درییلاق تشریف داشتند ، شمشیرهم دیررسیده بود والا وصول آنرا اشاره میفرمودند وچون تاب سئوال وجواب را نداشتم باحضرات وداع کرده راه افتادم آنروز خیلی بدگذشت‌دیگر چه‌باید کرد، نوکری است که‌عزت دهد که‌خار دارد .

* * *

درباب چهارنفر عمله خلوت علیاحضرت‌ملکه اسپانیه‌که‌شمشیر پیشکش رابااین سفارتخانه آورده بودند، مقرر شده بودکه ازجانب سنی‌الجوانب بندگان اقدس همایونی روحنافداه نشان اعطا خواهد شد. اسامی آنها راباساسامی چند نفر دیگر که استحقاق این مرحمت رابهم رسانیده‌اند مدتی است بحضور مبارك فرستاده‌ام، بدبختانه دراین باب نیز جوابی نرسیده است. چون وعدهٔ صریحی بهریك‌از آن اشخاص داده شده است، بنا علیه مجددا صورت اسامی آنها را نویسانیده، اینك درلف پاکت عرایض امروز انفاذ میدارم واستدعا میکنم که فرامین آنها رامرحمت فرمایند وپیش ازاین بخفت‌فدوی راضی نشوند. هرگاه ازبرای کماندان روژه نیزکه این‌قدرزحمت کشیده است، یك نشان از درجهٔ سیم مرحمت شود، خیلی بجاخواهد بود . امیدوارم که نشان او را دریغ نخواهد فرمود .

* * *

نشانی که‌از دولت یونان حسب‌الاجازه برای نواب وجیه‌الله میرزا خواسته‌بودم مدتی است‌رسیده ودرسفارتخانه‌آن دولت حاضر وموجود است وهرروز بفدوی پیغام میدهندکه نشان عوض چه شد . ازدست وزیر مختار یونان به‌تنگ آمده‌ام نزدیك است ازاین‌شهر بگریزم، برای‌خاطر خدا وپیغمبر یقه فدوی‌را ازدست‌این‌یونانی‌ها خلاص فرمایند ، بخدا قسم است تقصیر ندارم هـرگاه از جانب

حضرت اشرف امجد بندگانعالی اجازه تحصیل نشان برای نواب معزیالیه نرسیده بود ، هرگز خودم را باین خطرها نمیانداختم . حالا دیگر یك غلطی شده است، نمیشود که برای یك دو فرمان‌مأمور یك دولت درپیش همسران خود سرشکسته وسرافکنده بماند.

پنجم شهر ذیحجه الحرام ۱۲۹۶

عریضه مورخه ٤ شهرمحرم‌الحرام ١٢٩٧ نمرهٔ ١٤٧ مشتمل یك طغرا

قربان حضور مبارکت شوم در روزنامه‌ها شهرت میدهند که از جانب دولت علیه ایران‌سفیرکبیری بدربار دول متجانبه اروپ‌مأمور شده که بیاید مطلب را برای آنها بطوری واضح نماید که‌آنهاتصدیق کنندکه سرحد اترك متعلق بایران است. اوقات روسها ازاین‌خبر تلخ است وهمه‌کس میگوید این نوع حرکت بجز ازدیـاد بـرودت فیمابین ایران وروس حاصل دیگر نخواهد داشت ودول فرنگستان هم برای سرحد اترك با دولت روس نخواهند جنگید ، پس در این صورت بهترین شقوق دراین نوع مسائل‌بازهم این است که بایـد ایلچی را بدربار امپراطور روس فرستاد وباخود دولت روس‌سازش کرد واز آنطرف دیگـر بیشتر ازپیش اوضاع وانتظام لشکـر را بطوری فراهم آورد که‌همسایه ها ازخود دولت علیه حساب ببرند وباین قسمها بمملکت ایران دست درازی نکنند. از قراریکـه از افغانستان خبر میرسد معلوم میشود که‌کاروبار انگلیس‌هـا در آن صفحات و درخود کابل خیلی مختل است وکار خود جنرال روبرت که سرکردهٔ کل قشون آنجاست بجائی کشیده است که‌امدادمیخواهد وهرگاه بزودی کمك نرسد تمام خواهد شد. تفصیلی در روزنامه امروز نوشته بودند انفاذ حضور میشود. والده پرنس شارل‌موناکو دراین روزها وفات یافته بود . نواب معظم‌الیه نامه بحضور مبارك

اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه نوشته و بتوسط وزیرمختارشان که‌مقیم پاریس است باین سفارت تبلیغ نموده که بخاکپای مبارك اقدس برسانم. اینك نامه مزبور را درلف همین پاکت میفرستم و مستدعی ام که چنانکه قرار است جواب آنرا مرقوم داشته، باولین وسیله انفاذ پاریس فرمایند که بتوسط این سفارت تبلیغ شود .

پنجشنبه ٤ محرم الحرام ۱۲۹۷

عریضه مورخه ۲۲ شهر محرم‌الحرام ۱۲۹۷ نمره ۱٤۸ مشتمل یك‌طغرا

قربان حضور مبارکت شوم تلگرام رمزی که بتاریخ ۲۹ ماه دسامبر گذشته بسرافرازی این فدوی انفاذ فرموده بودند، پریروز که دویم این ماه ژانویه بود شرف وصول ارزانی داشت. از مطالب مندرجه آن که مشعر بردوام دوستی و اتحاد دولتین علیتین ایران و روس بود، آگاهی وکمال مسرت حاصل شده بعداز ملاحظهٔ این‌حالت خدارا شکر کردم‌ازاینکه بارکان‌مودت واساس مصافات‌خللی‌نرسیده است وانشاءالله نخواهد رسید. در تکذیب اخبار واهی‌روزنامه‌ها بهرجا که لازم بود خبر ودروغهای آنها را بروز داده پدرشان راز گور درآوردم والحمدالله حالا دیگر ازاین جفنگیات نمی‌نویسند . هرگاه بعداز این بازهم بنویسند آتششان میزنم. اما چنانکه اشاره شده بود، درصورتیکه ازجانب وزیر مختار روس درتکذیب‌آن‌اخبار چیزی نوشته شود، خیلی بجا خواهدشد، اما باوصف این احوال باز منتظر یك موقع خوبی هستم که تفصیلی درباب حسن مراوده آن دولت نوشته انتشار بدهم. تلگرام ثانوی که درباب ورود وپذیرائی جناب مسیو تریکو ارسال فرموده بودند دیروز واصل شد وبمحض وصول رفته جناب مسیو فرسنه که‌تازه بجای مسیو دادنکتون وزیر امورخارجه‌شده‌است را ملاقات‌نموده‌وتفصیل پذیرائی‌جناب‌معزی‌-الیه را خدمت ایشان مشروحاً بیان کردم. ازشنیدن آن تفصیل‌خیلی

خوشحال ومحفوظ شدوگفت از این چیزها دوستی و مودت دولتین معلوم میشود که لله الحمد قدیمی است وحالا بسرحد کمال است و منهم که‌تازه باین منصب وزارت خارجه سرافراز شدم در تشیید اساس مراوده دوستی ساعی خواهم شد. فدوی ازاین تقریر جناب معزی الیه‌اظهار تشکرنموده وتفصیل‌ها درباب حسن مراوده‌حاصله فیمابین این دودولت بیان نمودم. جناب مسیو فرسنه خیلی آدم‌خوبی است وخیرخواه دولت علیه است وبافدوی کمال دوستی را دارد.

عریضه مورخه ۲ شهرصفرالمظفر ۱۲۹۷ نمره ۱۴۹ مشتمل یك طغرا

قربان حضور مبارکت شوم مدت هفت سال است که عالیجاه‌علی اشرفخان‌بجهت تحصیل بپاریس‌آمده، پنج سال اول را درمدرسه‌های دولتی و غیر دولتی مشغول تحصیل زبان و علوم بـوده و بعداز تفریغ از مقدمات ، در سال ششم داخل مدرسه نظامیه سن سیر شده ودوسال تمام درآن مدرسه مانده ودرآن مدت درعلم نظام و فنون حربیه نهایت جدوجهد رابعمل آورده، بوجه احسن‌تحصیل خودرا باتمام رسانیده است واز مدرسه‌های نظامی وغیرنظامی تصدیق‌نامه باو داده‌اند وبهمه جهت جوان قابل وبااستعداد است ودر علـوم نظامیه بحدی ماهر شده وقابلیت خودرا بدرجه‌ای رسانیده است که استحقاق آنرا دارد که مرجع خدمات دولتی ومورد هرگونه مراحم ملوکانه ودارای منصب بزرگ بشود. درحقیقت این قبیل جوانها که‌باعث افتخار ملت‌اند مستحق‌اندکه ازجانب دولت علیه التفاتهای بزرگ درباره آنها بذل شودکه باعث تشویق دیگران گردد. چون برفدوی لازم بود مراتب قابلیت وهنر عالیجاه مشارالیه را بعرض اولیای علیه برسانم، لهذا بعرض این عـریضه جسارت کـردم و امیدوارم بی‌اثر نماند .

مطلب این است که منهم برآنچه نوشته شده است تصدیق ندارم و این بیانات عاقلانه جنابعالی را برئیس‌لتان میرسانم ویقین بدانید که‌فرمایشات جناب‌شما راتصدیق خواهندکرد وامیدوارم‌که موافق طیب خاطریك شرح خوبی می‌نویسم وباجازه مسیوهبرار میدهم‌در صفحه اول روزنامه‌که محل اعتنا است چاپ بزنند وامیدوارم ماها را فراموش نفرمائید . گفتم برئیس سابق روزنامه‌لتان ومنشی او نشان داده بودم .گفت آنها رفتند حالا باید برای تازه‌ها نیزازجانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت اقدس همایونی امتیازات تـازه تحصیل نمائید .گفتم‌چشم ازشما خدمت ازجانب‌دولت علیه‌مرحمت خواهد شد. یك روزبعدازآن ملاقات یك‌شرح مفصلی درستون اول‌روزنامه لتان نوشتند، اگرچه موافق‌آنچه من‌گفته بودم نیست ولی بعدازآن تفصیل اولی‌این تفصیل‌ثانوی خیلی خوب‌است وازدستگاه روزنامه وعده‌کرده‌اندکه بعداز چندی درسریك موقع خوبی بازچیزی بهتر ازاین‌ها خواهند نوشت. حالا برای تشویق این روزنامه نویس و رئیس اونشان لازم‌است وانشاءالله امیدوارم مرحمت خواهندفرمود والاپوستمان را خواهندکند . در سال هیچ نباشد اقلا بایدده دوازده نشان مثل سایردول نثارروزنامه نویسهاکرد و دولت رابااین‌واسطه ازشرآنها محافظت نمود. در مسافرت آخر برای روزنامه نویسها بیست و هشت نشان مرحمت شد، باوصف اینکه درخودپاریس‌بقدر سیصد روزنامه وچهار هزارنفر روزنامه نویس هست بازهم از آنوقت تا بحال‌دهن اینهمه روزنامه‌نویسها را با بیست‌وهشت‌نشان بسته بودم ، حالاهم هرگاه عمل این ترجمه پیش‌نیامده بود تاچندی آسوده بودیم‌اما حالاپرده حجاب‌دریده وازمیان‌برداشته شد،میترسم

بازهم بدبنویسند . اعتقادم این است‌که تاموقع از دست‌نرفته‌است، بقدرده دوازده فرمان‌مرحمت فرمایندتااینکه‌بدهن‌این پدرنامردها انداخته وازشرقلم آنهاآسودگی برای مـا حاصل شود. تفصیلات روزنامه‌ها را که در تکذیب سفرنامه نوشته بودند و همچنین‌تفصیل مسیودکتوبی را که در تعریف نوشته است ، اینك لفاً انفاذمیشود ، استدعا دارم نشانهای سابق را نیزچنانکه وعده اعطای‌آنها داده شده است موافق سیاهه‌که عرض شده است مرحمت فرمایند وپیش از این بخفت فدوی راضی نشوند .

عریضجات مورخه غرهٔ شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۷ نمرهٔ ۱۵۱ مشتمل بردو طغرا

قربان حضورمبارکت شوم تعلیقه‌جات رأفت‌آیات مورخه ۱۸ شهر محرم‌الحرام و هشتم ماه ژانویه بانضمام سواد مراسله جناب مسیو زنولف وزیر مختار روس و یادداشت های دائر بربدسلوکی مسیو دومارویل شارژدافر فرانسه متواتراً و بفاصله چهار روز در هفته گـذشته شرف وصول ارزانی داشت . درباب تکذیب فصول روزنامه‌ها شرحی درعریضه مورخه ۲۲شهرمحرم معروض داشته‌ام وحالا هم‌عرض میکنم‌که درسرموقع‌آنچه لازم است درحسن‌مراودات دولتین علیتین ایران و روس نوشته و در روزنامه‌ها انتشار خواهم داد. اما درخصوص بـدسلوکی‌های مسیودومارویل بمحض وصول احکام‌حضرت‌اشرف بندگانعالی‌به‌بهانه‌بازدیدرؤسای جدیدبوزارت امورخارجه رفته وصحبت را برسرسفارت فرانسه مقیم‌دارالخلافه کشاندم بطوری‌که‌می‌پرسیدند خبر تازه دارید . آنوقت تمجید زیاد ازجناب مسیوتریکو نموده‌گفتم‌که اولیای دولت‌علیه‌کمال‌رضامندی

را از ورود ایشان دارند و در آن ضمن بدون اینکه بنمایم‌که عمداً برای تفضیح‌مسیو دومارویل‌آمده‌ام جمیع‌آن یادداشت‌هاو تفصیلاتی که سابقاً وحالا مرحمت فرموده برای استحضار این فدوی‌فرستاده بودند ، برای آنها بیان نموده بقسمی مسیودومارویل را تفضیح کرده‌ام‌که دیگرنمی‌تواندداینجاها سربلندکندوازایران وایرانیان بدبگوید. مخفی نماند دروزارت امورخارجه اینجا میدانندکه من آدم بی‌غرضم وآنچه برای حضرات‌تعریف کرده‌ام مثل این است‌که وحی آسمانی باشد. ازاین بابت نگرانی نداشته باشند دم سدبسته شده است و مسیودومارویل هیچ نمی‌تواند بدبگوید وحرف او را نخواهند شنید .

* * *

برای خاطرخدا آن فرمانها راکه سابقاً خواسته بودم واعطای آنها را وعده فرموده‌اند، التفات‌کرده قدغن فرمایند زود برسانند وبعلاوه بقدرده‌قطعه‌فرمان‌سفیدمهربرای روزنامه‌نویسهامرحمت فرمایندکه بتوانم‌سدی به‌بدزبانی بعضی ازآنها بگذارم‌که نتوانند بدبنویسند والاهرگاه روزنامه نویسها را از خودمان راضی‌ننمائیم اسباب افتضاح برپا خواهد شد وزبان آنها را بطوردیگر نمی‌توان بست. ازجانب همه دولتها بروزنامه‌نویسها نشان مرحمت میشود، چرا بایدازجانب دولت‌علیه‌دراعطای چنین‌التفاتها خودداری‌بشود. استدعا دارم‌بزودی این نشانها ونشانهای سابق را مرحمت‌فرمایند والا بد خواهد شد .
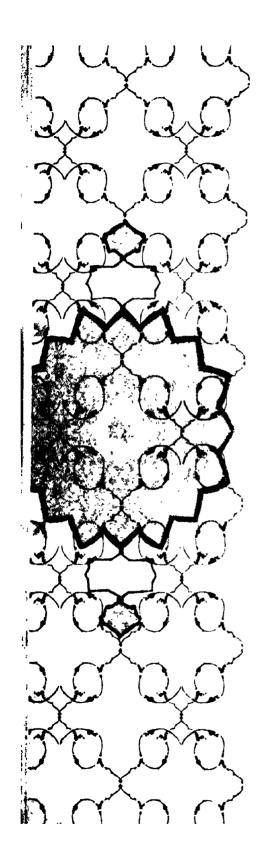
نکاتی دربارهٔ

اسناد آق قویونلوها

نوشته

ژان اوبن ـ Jean Aubin

ترجمهٔ

سرهنگ یحیی شهیدی

بقلم : ژان اوبن
JEAN AUBIN

ترجمهٔ
سرهنگ یحیی شهیدی

نکاتی در بارهٔ
اسناد آق‌قویونلوها

تاریخ اق‌قویونلوها بیشتر با استفاده از جنبه‌های خارجی آن ویا بهره‌برداری از مدارك کمی که جدیداً از آرشیوها بدست آمده مورد مطالعه قرار گرفته است و بهمین دلیل تاریخ سیاسی این سلسله تا بحال بطور دقیق وقطعی روشن نشده و نحوه اداری و تاسیسات داخلی کشور آنان تقریبا ناشناخته مانده است [1] . آق‌قویونلوها در مطالعات دست . از موقعیکه مینورسکی (Minorsky) با مهارت

۱ــ مقاله I. P. Petruševskij بنام «Vnutrenjaja Politika Ahmeda Ak Koijunlu» در Izv. Azerb. FAN 1942/2 (ا-سمرز-حدددر (Sbornik Statei Po istoril Azerbaïdjana در دسترس نمیباشد. میدانیم که احمد بتحریك رئیس روحانی خودسیدنقطه‌چی بنام اصول اجتماعی اسلام دست به‌یك رشته اصلاحات مملکتی زد . اوسعی‌کرد که از مردمان‌کشورش در مقابل پرداختهای پول اجباری حمایت کند و خواست تا تاثیرات سیستم ترك ومعول سیورغال راکه‌پادشاهان قرن‌پانزدهم وبخصوص پادشاه ما قبل او ، رستم‌بیك ازآن استفاده میکرد ، ازبین ببرد و نارضائی قدرتمندان دوران سلطنت او را به پایان برساند (مه تا دسامبر۱۴۹۷) .

واستادی بسیار راه را برای مطالعه دراحوال این سلسله، بطریقی که با عقاید معموله فرق داشته ، گشوده است ، ابتدا ازنظر تاریخ تشکیل این سلسله وسپس از میزان خزائن آن مورد بررسی قرار گرفته است .

منابع نقلی‌که تابحال بسیاری ازآنها بچاپ نرسیده است، ما را در راه آشنائی بیشتر بااین دوره مهم یاری میکند.[۲]

وضع فعلی تمام‌کتابهائی‌که دربارهٔ این موضوع نوشته شده نمایانگر شرایط‌کار وتزاید موجودی آرشیوها درممالکی است‌که تاریخ آق‌قویونلوها متعلق به‌گذشته آنها میباشد. که تقریبا آسیای صغیر ودرنتیجه آذربایجان را دربرمیگیرد .

همچنین درمورد استانهای ایران نیزامکان داردکه ثبت وقایع را بامدارك سیاسی تارمان دوری، چون قرن پانزدهم تطبیق دهیم. همکاریهای جدید ایرانیان نشان دهنده علاقه تازه وپرثمری‌است که معلول استفاده از چنین متن‌هائی میباشد. اسنادی‌که به‌آنهااشاره خواهیم کرد بادقت وحوصله‌بسیار بوسیله آقای حسین شهشهانی * جمع‌آوری شده است این مجموعه که به شهر اصفهان و قسمت دیگری ازآن بشهر قم‌ارتباط پیدامیکند[۳] در موزهٔ بریتانیا (نسخ شرقی شماره ۴/۹۳۴: مراجعه شود به‌ضمیمه فارسی فهرست‌ریو Rieu درصفحه ۲۵۴) نگاهداری میشود وقراراست بوسیله‌آقای‌هری‌برت‌بوس Heribert Busse (درمایانس Mayence) برای‌چاپ‌آماده‌شود.

مطالعه مشخصات سیاسی اسناد و استفاده ازآنها برای‌کمك بدرك

۲ــ رجوع شود به : AK Koyunlular نوشته : Mukrimin Halil yinanc در دایرةالمعارف اسلامی جلداول صفحه‌های ۲۵۱ تا ۲۷۰

* آقای حسین شهشهانی چند سال قبل فوت نموده‌اند . مترجم

۳ــ اطلاعی درمورد محتویات آرشیوهای حرم قم نداریم .

اصطلاحات اداری آن زمان باناشران این دومجموعه خواهد بود [٤] تاحدی‌که بما مربوط میشود بمنظور معرفی وبررسی اسناد فقط چند تذکر موقتی‌درباره تاریخ اجتماعی ضمیمه خواهدشد . [٥]

٤ـ مهرهای متعدد نشانه‌هائی خواهد بود برای پیدا کردن مشخصات کارمندان دیوانی . در اسناد مربوط به یعقوب‌بگ ، به مهروزیر معروف عیسی بن شکرالله ساوجی بر میخوریم که برآن (مراجعه شود به «مجالس‌النفائس» چاپ حکمت صفحه‌های ۲۹۳ تا ۲۹۵ و «حبیب‌السیر» منتشر شده در بمبئی جلد ٤ صفحه ۱۵) چنین خوانده میشود : اطلعت علیه واناالشاکرلنعمةالله الضعیف عیسی شکرالله . مهرهای شکرالله وعلی‌بن شکرالله ومحمود بن شکرالله را نیز می‌شناسیم . مهر یعقوب بیك توسط فسائی بایك اشتباه خوانده شده : ان‌الله یامر بالعدل والاحسان یعقوب (العبد یعقوب : فارسنامه ناصری‌جلد اول صفحه۸۱) ابن حسن ابن‌علی ابن عثمان . یعقوب بیك درآغاز سلطنتش ازمهر کوچکتری استفاده میکرده .

٥ـ تحقیق فعلی اولین تحقیق‌نگارنده است ازسلسله تحقیقاتی‌که «شرحی براسناد تاریخی ایران» (Archives Persanes Commentées) نامیده میشود .

علامات اختصاری زیر در این مقاله بکار برده خواهند شد :

قم = Q اصفهان I ، QG = جهانشاه قره قویونلو ۲۷ جمادی‌الاول۸٦۷ مطابق با۱۷فوریه ۱٤٦۳ Qy = یعقوب‌بیك آق‌قویونلو ۱۵ رمضان ۸۸٤ مطابق با ۳۰نوامبر۱٤۷۹ ـ QUy ـ سند ناپدید شده اوزون‌حسن که‌شمه‌ای ازآن در Qy آمده ، QA = الوندبیگ‌آق‌قویونلو، ۱٤رجب ۹۰٤مطابق با۲۵فوریه ۱٤۹۹ ، IM = اهدای وقف سلطان محمد بایسنقر ، تیموری ۱۲ ربیع‌الثانی ۸۵۲ مطابق با ۱٦ مه ۱٤٤۸ ، iy = یعقوب بیك آق‌قویونلو ۵ ربیع‌الثانی ۸۸٤ مطابق با ۲٦ ژوئن ۱٤۷۹ ، iR = محاکمه بین متولی وقف مورد بحث و رستم‌بیك آق‌قویونلو بتاریخ ۱۰ شعبان ۹۰۰ مطابق با ٦مه ۱٤۹۵، IR = رستم بیك، اول رمضان ۹۰۰ مطابق با ۲٦ مه ۱٤۹۵ ، DY = یعقوب‌بیك ، ۳ جمادی‌الثانی ۸۸۳ مطابق با اول‌سپتامبر ۱٤۷۸ ، مدرك متعلق به آقای دانیالی ، خنج مراجعه شود به مقاله فرمان کازرونی در فارس در نیمه اول قرن چهاردهم در مجله آسیائی ۱۹۵٦ . سه سند دیگر هم مربوط به سلسله آق قویونلو در ایران پیدا شده‌اند :

اول سندی از اوزون حسن بتاریخ٤ ذوالقعده ۸۷۵ مطابق ۲٤آوریل ۱٤۷۱، مراجعه شود به « آثار ایران » شماره ۲ سال ۳ صفحه‌های ۲۰۳ تا ۲۰٦ .

آقای محمد شفیع جهانشاهی رئیس دیوان عالی تمیزکه امروزه درقید حیات نیست، اجازه دادند تا فرمانی راکه توسط جهانشاه پادشاه قره‌قویونلو به‌نقیب‌السادات قم داده شده بود ودر اختیار ایشان قرار داشت، چاپ نمایم

این فرمان که مشتمل بر ۴۲ سطر است چنین صادرگردیده *:

(۱) بالقدرة الکاملةالاحدیة(۲) و القوةالشاملة الاحمدیة[۶] (۳)

دوم سندی است از یعقوب‌بیك ۷ ذوالقعده ۸۹۳ مطابق ۱۳ اکتبر ۱۴۸۸ . مراجعه شود به «فارس نامهٔ ناصری» جلد ۱ صفحه‌های ۸۱ تا ۸۳ ومینورسکی Bsos شماره۹ صفحه های ۹۵۲ تا ۹۵۶

سوم‌سندی‌است ازالوندبیك بتاریخ ۹۰۴هجری مطابق‌با ۹۹-۱۴۹۸مراجعه شود به‌کتاب (مالك وزارع درایران) نوشته لامبتون صفحه‌های ۱۰۲ و ۱۰۳

* ــ متن فرمان درشمارهٔ ۳ سال پنجم مجله بررسیهای تاریخی از آقای‌دکتر همایون فرخ چاپ شده است .

۶ــ سه خط اول به ثلث (Fac - Similé) در صفحه ٤٤٠ کتاب « از سعدی تا جامی » علی‌اصغر حکمت که مطابق است با تاریخ ادبیات‌ایران ادوارد براون جلد ۳ با پاورقی هایی از مترجم) نوشته شده‌اند و خطوط دیگر به تعلیق Taliq میباشند. مدرك مربوط به جهانشاه قره قویونلو ، خطوط ۱ـ۲ را بامدرك مربوط به یعقوب بیك خطوط ۱ـ۳مقایسه کنید : ۱ــ بالامرالله والعنفقه ۲ــ المعجزات المحمدیه والدوله‌البایندریة ۳ــ بالقوةالاحدیه والعنایةالصمدیه و همچنین بامدرك مربوط به یعقوب‌بیك خط ۲ سیورغال حاجی‌جیرانی مقایسه‌کنید. مراجعه شود به «Documenta Islamica Inedita» (مدارك اسلامی که‌تابحال بچاپ نرسیده‌اند) نوشته همنز چاپ برلن ۱۹۵۲ صفحه ۲۱۳ مدارك دیگری را که توانسته‌ایم مطالعه کنیم چنین روشی را بکار نبرده‌اند ، درست در بالای سند الوندبیك و سند رستم‌بیك «هوالغنی» و همچنین در مدرك اوزون‌حسن که توسط آقای خان‌ملك در (آثار ایران) چاپ شده است دیده میشود (و درچاپ مجدد دیده نمیشود) ، عبارات مشابهی درسایر مدارك وجود دارد ، رجوع شود به « Lusco - Iranica» شماره ۱، فقدان این نوع عبارات در روی مدارك دیگر آق‌قویونلوها در نتیجه پارگی است‌که درقسمت بالای آنها ایجادگردیده است .

فرمان جهانشاه آق قویونلو تمغا ندارد . در مورد تمغای آق‌قویونلومراجعه شود به Bsos ، شماره ۹ صفحه‌های ۹۴۲ و ۹۴۳ سند جهان شاه قراقویونلو

شماره ۳ : (سوزومیز) Sözümiz مطابق است با اوج مانو Ugemanu دراسناد مغول ، فرمانهای ایرانی ایلخانیان از رسوم قبلی پیروی میکنند (مراجعه شود به یرلیغ‌های غازان در رشیدالدین ، از انتشارات جهان) در مورد کلمهٔ یرلیغیتدان مراجعه شود به «تاریخ‌الجایتو» کاشانی باریس و « مجله دانشکده

ابو المظفر جهانشاه جادر سوزومیز (٤) بر مقتضی کلام ربانی و
تنزیل سبحانی عزو جل حیث قال (٥) «قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی» وفحوی حدیث (٦) سیدرسل و هادی سبل «ترکت فیکم
الثقلین کتاب‌الله و عترتی» تعظیم واکرام و توقیر واحترام سادات(۷)
عظام که نور حدقهٔ «لولاك» و نور حدیقهٔ «وما ارسلناك» اندموجب فوزو
نجاة دارین (۸) و سبب رفع درجات منزلت نواندبود خاصه نسبت به
طایفه که صیت طهارت نسب ایشان (۹) در اقطار و اکناف بل من القاف
الی القاف چون نور خورسید عالم گیر و در بسیط غبرا وردزبان(۱۰)

●

ادبیات تبریز، شماره ٥ سال ۱ صفحه ٤۱ تحویلی)، کلمهٔ (سوزومیز Sözumiz
در ایران توسط تیموریان مرسوم شد، و در اسنادی که مربوط به شاهرخ ، بابر ،
ابوسعید میباشند یافت میشود نسخ B.N. پاریس . ضمیمه فارسی سال ۱۸۱٥)،
فسانی ، فارسنامه ناصری گفتار ۱ صفحه ۸۱ ضمیمه فهرست فارسی ریو
صفحه‌های ۲٥٤ و ۲٥٥ آنرا «سوزو» خوانده‌اند . (میرابوالمظفر یعقوب بهادر
سوزو) در فارسنامه ناصری درحقیقت سوز (Suru) نوشته شده و ریو نیز
آنرا در فرمان الوندبیك آق‌قویونلو سورو میخواند) اما فرمانهای یعقوب بیك
بتاریخ ۳ جمادی‌الثانی ۸۸۳ و فرمان وی بتاریخ ٥ ربیع‌الثانی ۸۸٤ نشان میدهد
که یعقوب بیت کلمه متداول را همیشه بیك طریق بکار برده و بررسی فرمان
یعقوب بیك بتاریخ ۱٥ رمضان ۸۸٤ و فرمان الوند بیك آق‌قویونلو ثابت میکندکه
ریو اشتباه کرده است . کلمه مزبور برروی اسناد شاه‌اسماعیل وشاه‌طهماسب
نیز یافت میشود. مهر جهانشاه توسط آقای حکمت خوانده شده همان مدرك
صفحه ٤٤۰ باورقی شماره ۱ من عدل ملك [جهانشاه] من ظلم هلك . آقای حکمت
تقریبا چندین کلمه در متن فرمان را آورده است .

خط ٥ آیه‌ای است از قرآن‌مجید ۲۲/٤۲ (الی جهانشاه قراقویونلو) :
سطر ۱۱ کلمه عنادل ، نویسنده اول الف نوشته وسپس یك ع بر روی آن اضافه
نموده است ، خط ۲۰ فرمان .

نگارنده هم‌مانندآقای حکمت اینرا بطور میخواندامانوشته کاملاواضح نیست
ونویسنده سند اوزون حسن که سند را مجدداً نوشته آنرا «نشان» خوانده ،
فرمان گم شده اورون حسن ، ۱٦ در سطر ۲۳ : کلمه سمی ، کسی که فرمان
کمشده اوزون‌حسن (سطر۱۸) را دوباره نوشته این‌لغت‌را سنی خوانده وشاید
بدون شك از لغت عامیانه استفاده‌کرده است.

(٥)

صغیروکبیراست وصحت انتساب سادات رضویه باحضرت سیدکونین و خواجهٔ ثقلین محمدالامی العربی الهاشمی(۱۱) الابطحی علیه من الصلوة افضلها ومن التحیه اکملها «ماخطب عنادل* الاخطاب علی رؤس(۱۲) منابرالاشجار وضحك من بكاءالسحاب مباسم الانوار والازهار» ازغایت ظهور ووضوح ازشرح (۱۳) مستغنی است هرآینه در اعلاء منزلت و ارتقاء مرتبت واسعاف مطالب وانجاح مآرب این(۱٤) خانوادهٔ مبارك بر وجهی التفات باید، نمود که شایستهٔ دولت قاهره باشد ولله الحمد والمنة (۱۵) که از ابتداء طلوع آفتاب جهانگشانی و ظهور تباشیر صبح فرمان روانی که مفاتیح ابواب (۱٦) خیروشر ومقالید امور نفع وضرر بقبضه اقتدار ما بـاز داده‌اند دقایق اعـزاز و احترام ایشان (۱۷) مهمل نگذاشته‌ایم و همت برحصول مقاصدشان مصروف داشته مقصود از ترتیب این مقدمات (۱۸) وغرض از تـرکیب چنین کلمات آنکه جناب سیادت ماب نقابت سناب مرتضی اعظم اکرم ملك السادات (۱۹) والنقبا اعتضاد آل‌عبا سلیل الامام علی بن موسی رضا علیه السلام السید الامجد نظام الملة والدین احمد (۲۰) ادام الله تعالی نقابته وسیادته احکام سلاطین ماضیه خصوصا خاقان سعید شاهرخ میرزا کـه بامضا فرمان* (۲۱) سلطان مرحوم مبرور امیـر تیمور کورکان انارالله مرقدهما نافذ شد مشتمل برآنکه از قدیم الایام الی یومنا هذامنصب (۲۲) نقابت وتقدم سادات وتولیت اوقاف روضهٔ منورهٔ وتربت مقدسهٔ امامزاده معصوم بنت الامام (۲۳) سمی*فاطمه علیها وعلی ابائها التحیه والسلام بآباء عظام واجداد کـرام جناب مشارالیه بلامداخلت (۲٤) ومشارکت غیرمفوض بوده و هریك از ازایشان که برمصدوق «کل شیئی هالك الاوجهه*» (۲۵) بجواررحمت

حق پیوسته‌اند نوبت تقلدات شغل عظیم ایشان باولادشان بلامشارکت منتهی شده (۲۶) بعرض همایون رسانید و التماس امضاء کــرد چون استحقاق و استئهال جناب مومی الیه اظهر من الشمس (۲۷) وابین من الامس است ملتمس او مبذول داشته بمقتضی «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها*» (۲۸) رجوع این امر خطیر بلامشارکت غیری بدو تفویض فرمودیم وبرو ارزانی داشتیم تاچنانچه ازقمط و نسرط (۲۹) پرهیز کاری او سزد بوظایف اینکماینبغی قیام نموده محصول موقوفات را بموجب شرع (۳۰) وشروط واقفین بمصرف وجوب رساند و رقبات را معمور داشته در رواج و رونق این بقعهٔ عالیه غایت اجتهاد (۳۱) بتقدیم رساند فرزندان کامکار نصرت شعار ابقاهم الله تعالی و امراء نامدار و وزراء رفیع مقدار (۳۲) وسادات وحکام وقضاة ومتصدیان اعمال واکابر واصول وصواحب صدور وسکان و وطان (۳۳) بلدة المؤمنین فم مع التوابع و اللواحق بایدکه مرتضی اعظم مشار الیه رامتصدی مناصب مذکوره دانسته شرایط اجلال (۳٤) واکرام بجای آورند و در امری که سبب انتظام و رونق روضهٔ معطرهٔ مذکوره باشد لوازم امداد مرعی دارند (۳۵) واز صواب دید اوکه درباب رواج وضبط اموروا عمال روضهٔ منورهٔ مذکوره گردد بیرون نروند وعزل و نصب (۳٦) خادمان و مشرفان ومجاوران مشهد معطرهٔ مذکوره برأی او متعلق شناسند و درتحقیق انساب سادات که بعهده اوست معاونت (۳۷) وهمراهی لازم دانسته مجال حمایت هیچ آفریده ندهند وپرسش وقطع وفصل معاملات شرعی و عرفی سادات بدو مفوض شمرند (۳۸) مرتضی مشارالیه نیز باید که در تعلیم سادات علی اختلاف مراتبهم بواجبی بکوشد وحصهٔ هریك را از نذورات و اوقاف بدستور سابق (۳۹) وشرط واقف بدهدومعاش بنوعی نمایدکه «یوم لاینفع مال ولا بنون الامن اتی الله بقلب سلیم »

مرضی ومشکور (۴۰) باشد وچون‌حسب‌المسطور بدین‌مهمات‌اقدام نمایدحق‌النقابةوالرسم‌التولیة بدستور معیارسابق تصرف نماید(۴۱) وزیاده توقع نکند تقصیر ننمایند وچون بتوقیع اشرف‌موشح گردد اعتماد کنند تحریراً فی

(۴۲) سابع عشرین جمادی‌الاولی سنة سبع‌وستین و ثمانمائه

(حاشیه :) .... برساله (؟) بنده درگاه قاسم پروانچی

طبق این سند، اجداد سید نظام‌الدین احمدکه ازبازماندگان حضرت امام رضا (ع) بوده‌اند مقام نقیب‌الساداتی (بزرگ‌سیدها) ومتولی موقوفه آستان حضرت معصومه‌فاطمه بنت‌الموسی ابن امام جعفر را داشته‌اند و دراین دو مقام نه شریکی داشتند و نه مقامات دولتی درکارآنها مداخله میکرده‌اند.

بااین‌فرمان، فرمانهای‌پادشاهان دوران گذشته وعلی‌الخصوص فرمانی ازتیمور و دیگری ازشاهرخ مؤید این مدعاست. از طرز ادای مطلب چنین‌استنباط میشودکه سید بغیراز فرمانهای‌پادشاهان پیشین و یا حتی فرمان تیمور ، فقط فرمان شاهرخ را در دست داشته است . [۷]

سیدنظام‌الدین توانست رسم واتنذاری این وظایف را از نسلی به نسل دیگری بنفع خود نیز بدست اورد . در مقام متولی همکاری کلیه مخدومین آستان امامزاده به او تفویض شده بود . در مقام نقیب‌الساداتی ، سیدهای (رضوی‌ها) شهر قم و توابع آن زیرسلطه

۷ــ درفرمان جهانشاه قره‌قویونلو سطر ۲۰ عبارت «که بامضاء فرمان»همان وضع «نشان» را در فرمان الوندبیك آق‌قویونلو دارد، فرمان‌اوزون حسن‌فرمانهای تیمور شاهرخ وجهانشاه را تائید میکند. وهمچنین درفرمان یعقوب‌بیك‌آق‌قویونلو، مراجعه شود به صفحه ۲۳ پاورقی شماره ۱ محتملا به دلایل احتیاطی بوده است که آخرین مدرك از مدارك موجود ارائه داده شده .

او بودند . در مورد کارهای مربوط به مسائل و قوانین شرعی و عرفی (سطر ۳۷ معاملات شرعی و عرفی) عوامل دولت موظف به کمك و همکاری با ار بودند و بالاخره نقیب‌السادات مامور نظارت بر نسب سیدهابوده است . در اغاز این سند (ازسطر۴ تا۱۴) لزوم رعایت احترام به اولادان پیغمبر ذکر گردیده است. پی بردن به اظهارات دروغین عده‌ای مبنی براینکه اولادان پیغمبر میباشند و سید هستند دارای اهمیت است زیرا صاحب چنین مقامـــی دارای امتیازات سیاسی قابل توجهی بخصوص درمورد معافیت‌های مالیاتی بـــود .

در این مورد بخصوص سند ماگویا نیست. (رجوع شود به‌سطر ۴۰ حق‌التقابه و رسم‌التولیه) بتاریخ ۲۷ جمادی‌الاول ۸۶۷ مطابق با ۱۷ فوریه ۱۴۶۳ میتوان نتیجه گرفت فرمانی که توسط شاهرخ به پدر سید اعطا گردیده بود زمانیکه عراق ایران از زیر تسلط تیموریان خارج شد و به تصرف جهانشاه درامد احتیاج به تائید مجدد نداشت (۱۴۵۲)

اما این امکان وجود دارد که حکم انتصاب نظام‌الدین مانند حکم انتصاب پدرش بوسیله اسناددیگری شامل‌مزایائی که به‌سیدهای رضوی قم اعطا میشده است ، کامل شده باشد .

در نشانیکه توسط اوزون‌حسن آق‌قویونلو به نظام‌الدین‌احمد داده شده اشاراتی به‌این اسناد شده است .

ما نشان (فرمان) اوزون‌حسن را دردست نداریم* اما متن‌کامل آن بهمان طریق اصلی درفرمان پسرش یعقوب بیك به تاریخ ۱۵ رمضان ۸۸۴ مطابق با ۳۰ نوامبر ۱۴۷۹ در محل قم آمده است [۸]

* تا آنجاکه مترجم آگاهی دارد این فرمان هم‌اکنون در قم موجود است و متن آن در مجله هیجدهم «فرهنگ ایران زمین» به‌چاپ رسیده .

۸ـ نسخ شرقی ۴۹۳۴ یعقوب‌بیك‌فوراً تمام‌مزایائی‌راکه پدرش‌اعطاکرده‌بود، تائیدکرد . «لب‌التواریخ» چاپ تهران صفحه ۲۲۲ .

یعقوب بیك میگوید فرمانی را که توسط پدرش اعطا شده بود نزد او آورده اند و محتوای آنرا شرح میدهد.[۹] متن آن کاملا کلمه به‌کلمه، بجز در سه مورد زیر، مانند فرمان جهانشاه است (سند اوزون‌حسن سطر ٤ تا ۲۹، مطابق بافرمان جهانشاه‌قره‌قویونلو ٤ تا ۳۸).

۱ــ فرمان بنام‌دو نفر صادر گردیده‌است، یکی بنام‌سید نظام‌الدین سلطان احمد که قبلا شرح او گذشت و دیگری بنام سید‌کمال‌الدین عطاءالله. نسبت این دوسید بایکدیگر مشخص نشده‌است. اصطلاح «بدون دخالت و یا شراکت» (سند جهانشاه قره قویونلو سطر ۳۵) درفرمان اوزون‌حسن ذکر نگردیده است.

۲ــ اوزون حسن بتعداد فرمانهای شاهرخ و جهانشاه میرزا اشاره میکند (خط ۱۷).

۳ــ اوزون حسن‌میگوید این فرامین‌که بطور موروثی به‌فامیل این دوسید داده میشد وظائف زیررا به‌آنها محول میکرد.

الف‌ــ نقیب‌السادات ب‌ــ‌متولی موقوفه‌آستان‌امامزاده معصومه ستی‌فاطمه وامامزاده طاهرعلی ابن‌محمدالباقر ج‌ــ خطیب متولی و امام مسجد امام حسن‌عسکری[۱۰].

سپس بطورتوالی مزایای مالیاتی را (سند۲ سطر۲۹ تا۳٤)این

۹ــ سند ۲ سطر ۳و٤ «دراین وقت نشان حضرت خاقانی فردوس مکانی بك بابام بعز عرض رسید مضمون برآنکه اصطلاح بك بابام در سند یعقوب بیك ۳ج۲/۸۸۳ سطر ۱۱ و در یعقوب بیك آق‌قویونلو.

۱۰ــ سند ۲ سطر ۱۸ تا ۲۰ : منصب نقابت و تقدم سادات‌وتولیت اوقاف مزار متبرکه امامزاده معصومه ستی فاطمه و مزار متبرکه امامزاده طاهر علی‌بن محمد الباقر . . . . .

بآباء عظام و اجداد کرام مرتضیان مشارالیها متعلق بوده وخطابت ونولیت و امامت مسجد امام حسن عسکری . . بدیشان تعلق گرفته است.

مزایا در فرمان جهانشاه قره‌قویونلو یافت نمیشود اما اوزون‌حسن گاهی‌آنها را تکرار می‌نماید و می‌نویسد (بادستوری‌که درفرامین سلاطین مذکور مسطوراست) : معافیت ازمالیاتهای معمولی وغیر معمولی مانند (مال واخراجات و حقوق دیوانی) همچنین از بعضی مالیاتهائی که بطور مشخص نام برده شده است (قپچور ، تمغا ، مراعی، مواشی وامیرابی)

این تصمیم‌ها ازطرفی مربوط‌میشود به‌اوقاف‌دوآستان (مشهدین) وازطرف دیگر به‌دارائی منقول وغیرمنقول(املاك واسباب).دوسید نامبرده وسیدهای رضوی دیگر وکسانیکه درخدمت‌آستانها بوده‌اند (مجاوران‌مزارات) ومنظورااملاکی است‌که درخودشهرویا درولایات قم قرارگرفته است و فرقی نمی‌کندکه این امـلاك موروثی باشد یابدست آورده خودآنها. نباید به‌افراد نظامی بااسلحه‌اجازه‌دخول‌به خانقاه ایشان‌داده شودو نه‌حیوانات باربر (الاغ)آنان‌راضبط‌کردویا بستگانشان را (متعلقان) توقیف‌نمودو نه‌رعیت‌های‌آنهارا به‌بیگاری ویا بشکار وادار کرد .

فرمان بانصایح معموله در مورد رعایت احترام به صاحبان فرمان ادامه می‌یابد .

تکرار فرمان توسط اوزون‌حسن در سطر ۳۶خاتمه پیدامیکند یعنی تاجائیکه یعقوب بیك اعلام‌میکند بادرخواست دوسید موافقت کرده وفرمان های اسبق را تائید نموده است وتاکید میکندکه‌هیچ توقعی از منتفعین نباید داشت (رسم‌الصداره ، کـالای ابتیاعی ، توجیهات ، تخصیصات) فرمان یعقوب بیك دارای تبصره‌ای است که موارد زیادی تکرارمیشود وشرح‌آن چنین است: عوامل حکومت نباید از منتفعین انتظار تجدیـد سالیانه فرمان را داشته باشند البته امکان داردکه بعضی مزایا بطورموقتی اعطا شده باشد اما از

درجنك بوده تصمیمات یعقوب بیك‌را بحساب نیاورده‌است.

ازطرف‌دیگر (سند۱ سطر۳۲) به‌حکمی ازرستم‌بیك‌که فرمان اوزون حسن را تجدید میکند (حضرت خاقانی فردوس مکـانی) و مزایای مالیاتی را به نظام‌الدین احمد اعطا مینماید ، اشاره‌ای شده است .

چون‌کمال‌الدین عطاءالله هنگام مرك فرزندی نداشت ، نظام‌ــ الدین‌سلطان‌احمدکه پیر شده‌بود درخواست‌کردکه‌مقام‌نقیب‌الساداتی و متولی بقعه‌ستی فاطمه به‌پسرش سیدمرشدالدین رشیدالاسلام واگذار گردد. الوندبیك باتقاضای نامبرده موافقت‌کرد ومزایای شاغل جدید را معین نمود. مزایائی را که بموجب حکم رستم‌بیك به‌پدرش محول شده بود، باو تفویض‌گردید . اصطلاح « بدون حدث یاسراکنت » که درفرمان جهانشاه قره‌قویونلو نوشته شده در حکم الوندبیك نیزبچشم میخورد . مشاغلی‌که در سال ۹۰٤ مطابق باسال۱٤۹۹ میلادی به‌رشیدالاسلام‌محول‌میگردد همانهائی‌هستندکه نظام‌الدین درسال ۸٦۷ هجری مطابق با ۱٤٦۳ م ووظایف دیگری که فقط درفرمان اوزون‌حسن و یعقوب بیك ذکرشده بود، به‌کمال‌ــ الدین‌سر سلسله شاخه‌دیگری ازخاندان‌سیدهای رضوی قم‌اختصاص داشته است که فرزند کوچکتر نظام‌الدین است. درفرمان الوندبیك آق‌قویونلو به‌جانشین کمال‌الدین، اشاره‌ای نمی‌کند. این وظیفه‌ها به‌رشیدالاسلام محول گردید وفرمان شاه‌اسماعیل (نسخ‌شرقی ...ف ٤/۹۳٤ مورخه۱ جمادی‌الاول ۹۱۸ مطابق ۱٤ اوت ۱۵۱۲ــ

را متمرکز ساخته جهت جریان آنرا نیز خود معین نمایند ، هیچوقت باآن درگیر نمی‌شدند مگر اینکه این قدرت برای آنها تولیدخطراتی می‌نمود. برای قره‌قویونلوها ویاآق‌قویونلوها مخالفت ویا موافقت باشیعه مسئله‌ای را ایجاد نمی‌کرد. بلکه سعی میکردند سیاستی را اتخاذنمایندکه بوسیله ان‌بتوانند ازحمایت همگان برخوردارشوند. جهانشاه قره‌قویونلو که شورش حروفی تبریز را فرو نشاند وشیخ جنید صفوی را ازکشور خویش براند بنظر میرسد که سعی کرده است نوعی رسمیت به‌مذهب شیعه بدهد[۱۲] اوزون‌حسن ازسیاستی فرصت طلبانه پیروی میکرد و جانشینان او نیز همین روش را تا زمان‌ضعف سلسله‌خود،دنبال‌کردند. شاه‌نعمت‌الله‌دوم‌تنهانگرانیش ،علت پنهان نمودن گنجهای پدر زنش جهانشاه در خانقاه خودبود که مبادا مورد سوءظن قرار گیرد[۱۳]

اوزون‌حسن خواهرزاده خود شیخ‌حیدر را بریاست فرقه‌صفوی کماشت. ودخت. خودرا به عقد اودر آورد. سیدها وشیخ‌ها در غنائم لشگرکشی به‌گرجستان درسال ۸۸۱ مطابق باسال ۱۴۷۶ شریک بودند،[۱۴] امارفته‌رفته‌ادعاهای‌روزافزون شیعه های‌صفوی،مبنی‌بر اینکه فرستادگان خدا هستند، باعث دردسرهائی برای آق‌قویونلوها گردید. بهمین دلیل روابط شیوخ اردبیل باآنان بسیار سردتر و تیره‌تر از روابط انان باقره قویونلوها شد. منابعی که فعلا در دسترس هستند این قبول تحمیلی از طرف آق‌قویونلوها را تائید می‌نماید، بدلایلی بسیار ساده منابع سیاسی دراین‌باره اطلاعات

۱۲ـ مینورسکی : جهانشاه قراقویونلو واشعارش

۱۳ـ سوانح‌الایام ، چاپ بمبئی ۱۳۰۷ قمری صفحه ۴۷ نوشته ژان اوبن ، مدارك مربوط به بیوگرافی‌شاه نعمت‌الله ولی، تهران ۱۹۵۶صفحه های۲۱۱و۲۱۲

۱۴ـ لب التواریخ صفحه ۲۲۱

کمتری بما خواهد داد . اسناد تاریخی درخانواده های سنی در ایران باید کم باشد .[۱۵]

بجز در موارد خیلی اساسی واصلی آق قویونلوها به شیعه یا سنی بودن اشخاص ومتنفذین محلی، بی‌تفاوت بودند. درشهر قم که مرکز شیعه است روابط آق‌قویونلوها باشیعه‌ها بطور دائم ولی محتاطانه انجام گرفت واین روابط دراسناد متعددی ازشاه‌اسماعیل تائید میگردد[۱۶] . باز هم بادر نظر گرفتن مدارك تاریخی مثال دقیقتری داریم: یعنی اسناد اصفهان .

بقعه شهشهان دراصفهان نزدیك مسجد جمعه درمحله باب‌الدشت درقرن پانزدهم بنام بقعهٔ حسینیه نامیده میشد و بهمین نام است که شاردن نکاتی چند درباره آن درشرح اصفهان قرن هفدهم بیان نموده است .[۱۷]

آقای حسین شهشهانی جانشین و بازمانده متولیان قرن پانزدهم آثار باستانی را مرمت کرد و به بنیادهای موسسات خیریه روح[۱۸] تازه‌ای داده است و بادقت وحوصله بسیار اسناد پراکنده بقعه را پیدا وجمع‌آوری نمود. وبا وجود اینکه اسناد زیادی ناپدید شده است وشاید هرگز هم بدست نیاید، وی در حال حاضر مجموعه بسیارارزنده‌ای ازاین اسناد را دراختیار دارد . ما چهارسندمربوط

۱۵ــ فرمان یعقوب بیك بتاریخ ۳ جمادی‌الثانی ۸۸۳ درجنج که بشنراهالی آن‌سنی میباشدبدست نگارنده رسید. رسوم‌محلی ایطورمیخواهدکه تاریخ ازبین بردن آرشیوها به زمان نادرشاه مربوط شود .

۱٦ــ مدرك قم شاه اسمعیل ۹۱۸ برابر با سال ۱۵۱۲ ، سطر ٥ ، که جز با عبارت «بدستور قدیم» به‌مدارك قرن پانزدهم اشاره نمی‌کند .

۱۷ــ شاردن آمستردام سال ۱۷۱۱ ، صفحه ٥٤

۱۸ــ به این مناسبت چندین مقاله در روزنامه‌ها چاپ شد وفهرست آنر در کتاب «انساب خاندانهای مردم نائین» نوشته سید عبدالحجت بلاغی (که [illegible] چهارم مجموعه با ارزش اوبنام «تاریخ نائین» است صفحه‌های ۱۸۰ و ۱۸۱

به‌قرن پانزدهم را مورد مطالعه قرار خواهیم داد. اما مدارك مربوط به دورهٔ صفویه را درنظر نخواهیم گرفت زیرا اینها ازحد مطلب ما خارج هستند.

اهمیت مدارك آقای شهشهانی بیشتر ازاین نظر است‌که اصل آنها یکی از مهمترین حوادث تاریخ شیعه را دراصفهان دربردارد. رقابت بین نواحی که شاخص اجتماعات شهری ایران درآن زمان است، بویژه در اصفهان، درحد اوج خود بود و بصورت کینه‌توزی ودشمنی بین شیعه‌ها وسنی‌ها ظاهر شده است. تاریخچه این‌جنگهای داخلی و پیروزی آرام شیعه توسط هیچ یك از مورخین محلی گفته نشده است تا بتوانیم در اینجا به آنها اشاره کنیم. اما جریان‌باین قرار است که‌درسال ۸۵۰ مطابق باسال ۱۴۴۶ بزرگان شیعه‌اصفهان متعهد میشوند در جنگی‌که بین سلطان محمد و پدربزرگش شاهرخ درگرفته بود، فعالانه شرکت‌کنند. شورش سلطان محمد بایسنقر توسط ولادیمیر بار تولد Vladimir Bartold تحقیق شده و متن آن بعداز مرگ‌او منتشر گردیدو مدارکی‌که درحال‌حاضرموجود هستند میتوانند بطریق بسیارقابل توجهی این‌متن را غنی‌ترکنند[۱۹]. در اینجاکافی است اضافه نمائیم‌که شاهرخ در اصفهان مستقر گردید، در حالیکه سلطان‌محمدشیراز رابسیج‌کرده بود. بازرگانان‌اصفهانی که بعلت شرکت درشورش مقصرشناخته شده بودند جلوی دروازه شهر ساوه، شهر شیعه، اعدام گردیدند. دربین‌محکومین سید شاه علاءالدین محمد نقیب حسینی یکی از رهبران شیعه اصفهان ویکی ازهواداران مهم سلطان محمد درعراق عجم بود.

۱۹- مراجعه شود به ZIVAN.o، ترجمه آلمانی Hinz و ZDMG ، ۱۹۳۶ (به آن اضافه‌کنید ملاحظاتی را که درمقاله‌نگارنده دربارهٔدوسیدازبم ZDMG۱۹۵۶ نوشته‌ام).

مرگ شاهرخ به‌سلطان‌محمد فرصت داد تا فوراً نسبت بتصرف دوبارهٔ عراق‌عجم اقدام نماید. بازگشت او باصفهان موجب شادی سرشار خاندانهای شیعه شد. وی بکمك بازماندگان شهدای ساوه امد [20] بخششی که وی بصورت وقف در دوازدهم ربیع‌الثانی ۸۵۲ مطابق با شانزدهم مه ۱۴۴۸ کرد، نشانه‌ای ازهمین خواستهٔ اوست. برای نگهداری ازمزار شاه علاءالدین محمدکه جسد وی به‌اصفهان برگردانیده ودربقعه حسینیه بخاك سپرده شد. سلطان محمد بعنوان وقف ده‌اصفهانك [21] ومزارع «دارزیان» واقع دربلوك «کرارج» و مزارع فلاسان (والاسان) واقع در بلوك فریدن را هدیه‌نمود. این بخشش درست طبق قانون انجام گرفت به این معنی کــه سلطان محمد زمین‌های موردبحث را که جزو املاك سلطنتی (اموال خالصه) بود خریداری نمود و آنها را بعنوان وقف اهدا کرد [22]. این وقف

۲۰ــ (مطلع‌السعدین)، ناشر محمد شفیع، صفحه ۸۹۴ درمورد بناهای مذهبی که بدستور سلطان محمد پس از بازگشت وی به اصفهان ساخته شده است مراجعه شود به «آثار ایران» سال ۲ شماره ۱ (۱۹۳۷) صفحه ۱۷۱ بوسیله گودار

۲۱ــ اصفهانك دهکده بزرگی است درجنوب عربی‌اصفهان. شماردن تعداد خانواده‌های ساکن در آنرا چهارهزار تخمین زده (۲۰/۰۰۰ نفر) امروزه اصفهانك توسط وزارت‌کشاورزی بعنوان دهکده نمونه انتخاب شده. ۱۷۰۰هکتار زمین قابل کشت دارد و لاسون [illegible] نام جدید آناسی میباشد

۲۲ــ جزئیات آن در فرمان مربوط به وقف سلطان محمد [illegible] در ۱۲ ربیع‌الثانی ۸۵۲ وهمچنین درفرمان [illegible] بیك [illegible] یافت میشود. فرمان مربوط به وقف سلطان محمد [illegible] مدارك دیگر مربوط به وقف نیز بهآن اضافه شده [illegible] یکی از [illegible] بهاءالدین عاملی وشخصیتهای دیگر آن‌زمان امضاء شده [illegible] در صفحه‌های ۱۷۷ و ۱۷۸ [illegible] صفحه‌های ۱۸۰ و ۱۸۱ [illegible] و [illegible] ۱۸۶ [illegible] الدین دوانی محمد [illegible] ۸۲ ۱۱۸۱ [illegible] به [illegible] سلطان [illegible] محمد [illegible]

بشرطی انجام گرفته بودکه بازماندگان شاه علاءالدین محمدمتولیان آن باشند .[۲۳] و در آن قید شده بود که چنانچه بازمانده ذکوروجود نداشته باشد مقام متولی به بازماندگان مؤنث محول گردد وچنانچه اینان نیز از بین رفتند به فردی از خویشان نزدیك که بخاطر تقوی و توانائیش او را انتخاب خواهندکرد ،سپرده شود .اتفاقاتی که بعدها بوقوع پیوست نشان میدهدکه پیش‌بینی‌هائی راکه سلطان محمد بمنظور حمایت و تحبیب از فرزندان یکی از شهدای راه تحقق اهدافش کرده بود و شرح آن گذشت . بی‌مورد نبوده است. جزو مشخصات این مدرك ایم نظر خوانندگان را نسبت به‌القابی‌که‌در آن بشاهرخ‌داده‌شده است، جلب‌نمائیم . . ابوالفتح سلطان محمد بهادرخان بن السلطان السعید الشهید بایسنقرخان ابن خاقان اعظم خلداله فی‌العالم ظل‌اله ــ بین‌الامم اعدل‌السلاطین قهرمان الماء و الطین قامع‌الفجرة التمردین قالع‌الجبابره‌المفسدین فرمان ــ فرمای روی زمین آسمان قــدر فلك تمکین الخاقان ابن‌الخاقان معین‌السلطنه والحق والدنیا والدین شهنشاه مغفور مبرور شاهرخ بهادرخان .

خواندن عبارات« عادل‌ترین سلاطین.کسی‌که دو رویان وفتنه‌ــ انگیزان را نابود میکند، مغروران بدکردار رااز بین میبرد» کمی تعجب‌آور است آنهم درمدرکی‌که بنفع محکومی بی‌گناه در دستگاه عدالت شاهرخ‌توسط شاهزاده‌ای که برضد او قیام کرده بود ، اقامه شده باشد . جملات مورد استفاده با در نظر گرفتن محیط و سبك انشاء نویسی منشیان آن زمان. بنظر زیاده ازحد بی‌پرده و بی‌پروا است .

۲۳ــ دعوای بین متولی وقف مورد بحث ورسم بیك‌آق‌قویونلو بتاریخ ۱۰ شعبان ۹۰۰ هـ مطابق ٦ مه ۱٤۹۵ ، تولیت ایشان شرط وقف ساخته .

شاید استفاده از القاب تشریفاتی پادشاه فقید بمنظور این بوده است که اعلام دارند سلطان محمد و هواخواهانش خود را در شورش سهیم نمی‌دانستند و مسئولیت لشکرکشی به عراق را به گردن گوهر شاد بگذارند . در هرحال از نوشته های آن زمان چنین استنباط میشود که تمام تصمیم های در این مورد را او گرفته است . [۲٤] یا شایدهم منظور اصلی سلطان محمد اثبات قانونی‌بودن حکومت تیموریان بوده است .

طبق تصمیم‌هائی که سلطان محمد گرفته بود اولین متولی شاه قطب‌الدین پسر شاه علاءالدین محمد بوده است ابوالقاسم بابر این وقف را تصدیق کرده . رجوع شود به سند یعقوب (یعقوب بیك آق قویونلو) . مدارکی که بجا مانده است وضع بقعهٔ حسینیه را در زمان حکومت قره‌قویونلوها روشن نمیکند .

شاه قطب‌الدین در حدود سالهای ۸۵۹ یا ۸٦۰ مطابق با سال ۱٤۵٦ درگذشته است زیرا در مدرکی که بتاریخ ۱۱۹۰ مطابق با سال ۷۷ـ۱۷۷٦ در دست است ، اشاره به سندی میکند که در سال ۸٦۰قاضی‌القضات‌فارس صادرنموده واکنون نیز آن‌سند مفقودشده است و در آن ذکر گردیده که شاه علاءالدین محمد در آن زمان‌وارث ذکور نداشته است. بنظر می‌آیددختر شاه علاءالدین (بنت‌مرتضائی مرحوم مبرور شهید شاه علاءالدین محمدنقیب طبامرقده) بطریقی با پسرعمش شاه نورالدین در مقام متولی‌گری بموجب حکم اوزون حسن مورخه‌اول‌شعبان ۸۷۹ مطابق‌با یازدهم دسامبر ۱٤۷٤ .شریك

۲٤ـ سید عبدالحجت بلاغی «مقالات‌الحنفاء فی مقامات شمس‌العرفاء» تهران سال ۱۳٦۹ ـ ۱۹۵۰ صفحه ۱۷۱ از متن ایطـور استنباط میشود کـه سلطان محمد تصور میکرده پدرش بقتل رسیده است (واین موضوع مستقیماً گوهرشاد را متهم میکند) . لغتی‌که قبل از نام بایسنغر دیده میشود نباید شهید خوانده شود بلکه الشهیر میباشد .

بوده است . در سال ۸۸٤ مطابق با سال ۱٤۷۹ شاه تقی‌الدین ابن قوام‌الدین حسین برادر شاه نورالدین نزدیعقوب بیك رفت وفرمانی از اوزون حسن را ارائه نمود . آثاری ازاین فرمان درفرمان‌یعقوب بیك به شاه تقی‌الدین مورخه پنجم ربیع‌الثانی ۸۸٤ مطابق با ۲٦ ژوئن ۱٤۷۹ ، دیـده شده است کـه سبب شناخته شدن فرمـان مزبورگردید .

فرمان اوزون‌حسن سایر فرمانهای شاهرخ ، تیمور و سلاطین قبلی [۲۵] را که بنفع نقیب حسینی‌ها صادر شده بود تأئید مینمود و به این‌طریق امتیازات دیگری راکه بآنان داده شده مشخص وروشن میسازد .متن این فرمان شامل فهرست‌بلندی ازمعافیت های مالیاتی است که بآنان تعلق میگیرد ، در آن تصریح شده است که نباید به کسی اجازه ورود به خانقاه ایشان داده شود و اگر هم قبلا داده شده نباید سند تنظیم کنند [۲٦] این مورد شاید در زمانی که شاهرخ در اصفهان مستقر شده ، یعنی در سال ۱٤٤٦ ، اتفاق افتاده باشد. بالاخره اوزون‌حسن مبلغ هزار دینار تبریزی بعنوان مستمری‌برای برادر شاه تقی‌الدین در نظر گرفت .

این مستمری توسط یعقوب بیك برای شاه تقی‌الدین دوباره تجدید شد . شاه تقی‌الدین تمام مزایائی را (مسلمیات) که بموجب فرمان اوزون‌حسن به برادر و به دختر عمش (که لابد تا آن زمان بدرود حیات گفته بودند) اعطاء شده بود بدست آورد ، و متولی وقف سلطان محمد شد . متن فرمان در این مورد بسیار دقیق چنین

۲۵ــ بامضای نشان . . . شاهرخ میرزاکه ممضی فرمان امیر بزرگ و فرامین سلاطین سابقه درباره مناصب ومسلمیات نقباء عظام‌اعلی‌الله تعالی‌شأنهم شرف اصدار یافته بود .

۲٦ــ در خانقاه ایشان نزول نکنند وآنکه در زمان سابق نزول کرده باشد سند نسازند .

نوشته شده است : «چنانچه بسعی و اجتهاد خود در ازدیاد زراعت رقبات کوشیده تکثیری در محصولات واقع شود مخصوص ایشان دانند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند» . بقیه فرمان مسئولیتها و مشاغل شاه تقی‌الدین محمد را نام میبرد ، وی بسمت متولی‌وقف های لله سفی شاه و لله محمد تعیین شد. دو وقف مزبور به امامزاده زین‌العابدین وابسته است .» [۲۷]

درآمداین‌وقف‌ها۸ تومان تعیین‌شده بود وهرنوع ازدیادی‌براین مبلغ شامل مالیات وغیره نمیشد [۲۸] وبخود متولی تعلق میگرفت.

بموجب آخرین ماده فرمان، مزرعه فلاسان به‌متولی بقعه‌حسینیه بازمیگردد. بدون شك این مزرعه اززمان دوری بدست غریبه‌ها افتاده بود، زیرا سندی که‌شاه تقی‌الدین برای اثبات حق خود ارائه کرد فرمانی بود از ابوالقاسم بابر [۲۹] یعقوب بیك بطور بسیار روشنی اظهار میدارد که رسیدگی به‌شکایات موجود باید توسط دارالقضای اصفهان انجام‌پذیرد. دهکده هفشویه‌که ازتوابع‌فلاسان میباشد جزو وقف بود، واقداماتی که‌قبلا مورد مطالعه قرار گرفته بود درمورد ساکنین این ده نیز صدق مینماید .

از دقتی که درذکر اقدامات مورد بحث بکار برده شد، چنین استنباط میشود که‌صاحب این مدرك درمقام قیاس باسایر مدارك ازحداکثر تامین برخوردار بوده است ،ولی بعلت تکرار زیاد فرمان

۲۷ـ امروزه «درب امام» نامیده میشود مراجعه بشود به (آثار ایران سال ۲ شماره ۱ صفحه‌های ٤۷ تا ۵۷) .

۲۸ـ «بزیادتی جمع نکنند»

۲۹ـ فرمان پادشاه مرحوم بابرمیرزا نمودکه مزرعه فلاسان از اعمال فریدان اصفهان پادشاه مبرور سلطان محمد بایسنغر خریده ووقف بقعه حسینیه ساخته و در این ولاجمعی متقلبه متصرف گشتنند باید که بتصرف مشارالیه که متولی بقعه مذکوره است گذارند .

متوجه میشویم تفاوتهای کوچکی بین انها بوجود آمده وفراموش کاریهائی نیز درنوشته، این امکان را ایجاد نموده است که مزایای اعطا شده رابتوان بسیار محدود تعبیر کرد. دیدیم که‌مدت کـ بعداز اهدای فلاسان این مزرعه ازدست وارث شاه‌علاءالدین درآمد وگمان‌میرود که‌این مسئله‌در تمام مدت‌سلطنت جهانشاه قره‌قویونلو ادامه داشته است زیرا بطور تعجب‌اوری درمدارك بعدی مشخص میشودکه از تصمیماتی که‌قبلا بنفع نقیب حسینی‌ها درفته شده‌بود اصلا اطلاعی نداشته‌اند. قوانینی‌که دراسناد قید وطبق سنن برقرار شده بود دائم مورد تردید واعتراض قرار میگرفت. پس‌از مـرگ یعقوب بیك هنگامیکه رستم‌بیك بن مقصود بن اوزون‌حسن این‌مکان را به نظام‌الدین بن عبدالکریم بیك لله‌اش بخشید نزدیك بود اصفهانك نیز ازدست شاه تقی‌الدین محمددرآید. شاه تقی‌الدین برضدپادشاه شکایتی اقامه کردکه ماتمام جزئیات آنرا که درتاریخ ده شعبان ۹۰۰ مطابق با ٦ مه سال ۱٤۹۵ بود دردست داریم.[۳۰]

شاه‌تقی‌الدین‌دعاوی‌خود را ازطریق وکیل‌خود شیخ‌تقی‌الدین‌ـ بن حسین‌ابن‌المولاشیخ بهاءالدین العباسی مطرح کرد ، در حالیکه نصیرالدین عمر ازحق رستم بیك‌دفاع میکرد. شیخ تقی‌الدین‌اصرار میکرد و برگفته خود ایستادگی مینمود که‌این زمینها ازطریق وقف به‌بقعه حسینیه توسط سلطان محمد[۳۱] اهدا شده و این بخشش‌طبق

۳۰ــ مدرك اصلی ناپدید شده است. آقای شهشهانی رونوشتی از آنرا در دست داشت‌که درسال ۱۲۵۳ مطابق سال ۳۸ــ۱۸۳۷ توسط سیدعبدالوهاب‌بن محمدامین شهشهانی نویسنده « بحرالجواهر »تهیه شده است‌ومحمدعلی‌گلستانه وابراهیم قزوینی صحت رونوشت راگواهی نموده‌اند. هدیه به عبدالکریم بیك لابد پس از فرونشاندن شورش کوسه حاجی که توسط بایندر حاکم اصفهـان رهبری میشده داده شده است.

۳۱ــ مملك ساخته بوجه صحیح شرعی ملی و در ملکیت او استقرار یافته بود وقف کرده

قوانین انجام گردیده است [۳۲] اوشرایط وقف را متذکر شد وگفت که متولی باید ازمیان فامیل شاه علاءالدین محمد انتخاب شود وشاه تقی‌الدین وارث حقیقی وظایف پدرش قوام‌الدین حسین بوده زیرا وی وشاه علاءالدین ، نتیجه خوانده، که از خانواده سیدهای گلستانه بود، ازیك مادر بودند. بنابراین شیخ تاج‌الدین نتیجه میگرفت که موکل نصیرالدین عمر بطور غیرقانونی اصفهانك راضبط کرده است [۳۳] نصیرالدین عمر دفاع خودرا برسه نکته بنا نهاد: محمد بایسنقر صاحب زمینها نیست. وقفی نکرده وشرطی برای شخصیت متولی معین ننموده است . بنابراین شاهزاده متصرف بحق زمینهائی است که مدعی خواستار آنها میباشد .

اسامی شهودی که برای تائید گفته‌های شیخ تقی‌الدین آمدند به‌این قرار است :

۱ـ خواجه شمس‌الدین محمد ابن خواجه جلال‌الدین امیر بایزید ابن خواجه جمال‌الدین حاجی فریدون فریدنی اصفهانی ۲ـ رئیس شهاب‌الدین بن رئیس علی بن رئیس محمد خزینی اصفهانی ۳ـ خواجه نظام‌الدین احمد بن خواجه زین‌الدین پیرعلی بن خواجه جلال‌الدین محمد اصفهانی معروف به‌سمنانی ۴ـ خواجه قیاس‌الدین شبلی بن شهاب‌الدین فضل‌اله بن خواجه امیرعلی ۵ـ خواجه شمس‌الدین محمد بن خواجه قیاس‌الدین علی بن خواجه شمس‌الدین محمد سلمانی ایجی ساکن اصفهان . شاهدها مورد قبول قرار گرفتند و پس از استماع سخنانشان قضات سه‌روز به نصیرالدین عمر مهلت دادند

۳۲ـ این سه تا ده (الف) بملکیت خود پادشاه درآمد . (ب) و بعد از آن وقف کرد . (ج) ـ وبتصرف وقف داد

۳۳ـ موکل ناصرالدین عمر یعنی عالیحضرت پادشاه مومی‌الیه نصب و غیرحق متصرف است و حق تصرف درآن ایشان را نیست

تا پاسخ یا دفاعش را آماده کند . نصیرالدین تغییر عقیده داد و موضوع رادنبال نکرد و بدین طریق اصفهانك متعلق به بقعه‌حسینیه وغیرقابل انتقال شناخته شد .

این مدرك بدلایل مختلفی جالب است . اولا نشان میدهد که در زمان سلطنت رستم بیك این امکان وجود داشته که‌به محاکم برضد تصمیمات شاهانه شکایتی شود . این مدرك شامل اسامی خاص زیادی است که هنوز اطلاعاتی درباره آنها جمع‌آوری نشده بعضی ازآنها نام بزرگان اصفهان است و بعضی دیگر نام کارکنان دیوان . به اسامی شهود باید نام قضات و امضاءکنندگان متعدد دیگر این سند را اضافه کنیم. حکم توسط پنج قاضی صادر شد :

۱ــ اقضی‌القضات مولانافتوح‌الدین محمد، که‌پدرش (الجناب ولیدهو، کلمه احترام) مولاکمال‌الدین احمدبن مولا جمال‌الدین محمد اصفهانی قاضی تبریز بود .

۲ــ عمدةالفقهامولانانجم‌الدین محمودبن‌غنی‌بن‌عیسی‌الحنفی السدادی .

۳ــ خواجه امیرابواسحاق‌ابن امیرکمال‌الدین حسین‌ابن‌خواجه باج‌الدین (کذا) احمدبن‌الخواجه نورالدین محمدکمال اصفهانی .

٤ــ مولانا عزیزالله بن‌مولاناکمال‌الدین حسین‌بن مولانا رکن‌ــ الدین محمد اصفهانی .

۵ــ اقضی‌القضات نورالدین محمدکه پدرش قاضی شهید (الشهید) مولانازین‌الدین ــ علی بن‌مولانا تاج‌الدین‌حسن‌الفریدی، قاضی اصفهان بود .

برروی این سند ۲٦ امضاء بشرح اسامی زیر نقش بسته :

۱ــامین‌یعقوب‌سلیمان‌شریف‌شفیعی ۲ــعلی‌بن‌شکرالله ۳ــحسن‌ــ

الشریف بن ابی بکر تهرانی ٤ـ محمد بن علی بن حسن الفریدی که امضای او همراه بامهر او بتاریخ اول ربیع الاول ۹۰۱ـ مطابق با ۱۹ دسامبر ۱٤۹٥ میباشد.

٥ـ فتوح بن کمال الدین الاصفهانی ٦ ـ محمد الطالبین ۷ـ عبدالوهاب بن عبدالغفار ۸ـ محمود بن غنی بن عیسی ۹ـ محمود بن شکراله باضافه مهر او .

۱۰ـ ایدریس بن حسام الدین البیدلیسی ۱۱ـ علی... ۱۲ـ احمد ـ الخلیدی ۱۳ـ احمد الاحی ۱٤ـ محمود الحنفی السدادی (مطابق شماره ۸؟) ۱٥ـ عمر بن الشیخ تاج الدین ۱٦ـ غیاث الدین بن سلمان دیلمی ۱۷ـ محمد بن ابی بکر بن احمد تهرانی ۱۸ـ محمود بن عبدالطیف ـ بن خواجه امیرقپان ۱۹ـ نصراله الکشفی ۲۰ـ محمد بن طاهر ۲۱ـ شمس بن محمد بن قیاس الدین علی ۲۲ـ شبلی بن شهاب الدین ـ اولا ۲۳ـ محمد بن بایزید بن حاجی فریدون. ۲٤ـ ابواسحاق بن حسین بن احمد ۲٥ـ نظام الدین بن سعید علی سمنانی ۲٦ـ علی بن اسلام بن محمد روادی [۳٤]

فرمانی از رستم بیك بتاریخ اول رمضان ۹۰۰ مطابق با ۲٦ مه سال ۱٤۹٥ اصفهانك رابه شاه تقی الدین محمد برگرداند واین حکم از اینقرار است. [۳٥]

(۱) هوالغنی

(۲) الحکم لله .

۳٤ـ امضاهای ٤ و ٥ و ۸ و ۲٤ همانند امضا های قضات ٥ و ۱ و ۲ و ۳ میباشند. امضای ۲۳ امضای شاهد اول میباشد (وامضای ۲۲ همانند شاهد چهارم ؟) .

۳٥ـ قبلا نسخه‌ای از آن مغلوط در دومین چاپ «تذکرهٔ القبور درسال ۱۳۲۹» بین صفحه‌های ۱۸۸ و ۱۸۹ چاپ شده است .

(۳) ابوالمظفر رستم بهادر سوزومیز .
(٤) حکام و عمال وکلانتران دارالامان اصفهان بدانند که سابقا فرمان (٥) همایون نافذشده بودکه ضبط وسرکاری موضع اصفهانك کرارج متعلق (٦) بملازمان عالیجناب ابدزمان دولت امان حکومت قباب افتخار الامراءالعظام بین‌الامم عمدةالحکام الکرام فی‌العجم اعتمادالدوله‌السلطانیة نظام‌الدین (۷) عبدالکریم بك‌لله‌ام دانند و مال و منال بتحصیل مشارالیه مقرر دانسته قلم وقدم کوتاه وکشیده دارند وبرآنجا حوالتی ننمایند و از ابتداء توشقان‌ئیل (۸) چون بوقفیه ثـابت شده مقــرر شد کــه بنصرف عــالیجنــاب سیادت پناه نقابت دستگاه مرتضی ممالك اسلام شاه تقی‌الملة والدین محمد نقیب اعنی‌الله تعالی شانه که (۹) متولــی شرعی است گذارنــد بموجبی که احکام همایون درآن ابواب صادر شده تامنال خود تصرف نموده خراج ازفرار قانون بموجبی که مستوفیان (۱۰) دیوان‌اعلی برآورد نموده‌اند جواب گویند وجه منال بموجبی که درسایر املاك دیوانی مبیعی مقرر شده (شود: Var) بنمایند بموجبی که‌علیحده درآن باب (۱۱) نشان شده وداخل ممنکت است باید که‌خراج موضع مذکور را همچنان بتحصیل ملازمان عالیجناب امیر مشارالیه مقرر دانسته قلم وقدم کوتاه (۱۲) وکشیده دارند وبهیچ وجه من‌الوجوه حوالتی ننمایند وانچه‌رسید دوشلیك‌واخراجات حکمی موضع‌مذکور باشد علیحده حساب نموده آن نیــز بتحصیل (۱۳) ملازمان امیــر مشارالیه داده بمصرف دیوانی رسانند وبعلت اخراجات خلاف حکم مطلقا تعرض برعایا نرسانند ومطالبتی ننمایند (١٤) وداروغــه بلوك مذکور می‌باید که مطلقا متعرض احوال رعایا آنجا نشود که داروغگی این موضع بملازمان امیر مشارالیــه متعلق است (۱۵)

بدین جمله روند وازشکایت محترز بوده هرساله نشان مجدد نطلبند در عهده دانند (۱۶) تحریرا في غـره رمضان المبارك سنه تسعمائـه
(۱۷) دارالسلطنه تبریز(حاشیه:) عبدالحی(؟) .
برقراری امنیت ونظم در اصفهانك ازقـدرت داروغه بلوك کرارج خارج وبه نمایندگان شاه تقی‌الدین محمد نقیب واگـذار میگردد ، اینان نیز وظیفه دارند مالیاتها را جمع آوری نمایند . باوجود این، حکم رستم بیك یك سیورغال نمیباشد. متن حکم اصفهانك برای شاه تقی‌الدین دارای سه جنبه‌است .
۱ـ در مقام متولی شاه تقی‌الدین حقوق (منال) خود را طبق مقرراتی کـه برای زمینهای دیوانی بفروش گذاشته شده (املاك دیوانی مبیعی) به نوعی که اصفهانك نیز جـزو آنست دریافت میدارد .
۲ـ خراج اختصاصی دریافت میکند .
۳ـ اخراجات حکمی و دوشلیك [۳۶] که مالیاتهای غیرعادی حکمی هستندکه توسط نماینده‌های اوجمع‌آوری وبدیوان تحویل داده میشود .
شاهزاده آق‌قویونلو در کمك و محبت به نقیب حسینی‌های اصفهان دریغ نداشتند. مدارك مربوط به‌اصفهان آن زمان، یعنی زمان آق‌قویونلوها ، جزو مدارکی‌که فعلا درباره اصفهان در دست هست، نمیباشند .
باوجود این میتوانیم باقاطعیت بگوئیم که نقیب حسینی‌ها همیشه شیعه‌هائی بودندکه برای اهداف خود می‌جنگیدند . برادر شاه تقی‌الـدین محمد ، سید قوام‌الـدین حسین از نزدیکان شاه اسماعیل بود .

۳۶ـ مراجعه شود به مینورسکی Bsos شماره ۹ صفحه ۹۵۵ وتذکرة ـ الملوك صفحه ۵۷ و ۲۱۵ .

آقای شهشهانی مدرکی در اختیار داردکه شاه‌اسماعیل در ۱۴ ذوالقعده ۹۱۰ مطابق با۱۸ آوریل ۱۵۰۵ صادرکرده‌است که‌درآن مقام شاه قوام‌الدین حسین بعنوان قاضی‌القضات‌تاکید میشود و باو مقام نقیب‌النقبائی عراق عجم راکه قبلا به‌اجدادش تعلق داشته‌است اعطاء میکند.[۳۷]

قوام‌الدین بعدها بمقام ناظری دیوان اعلا[۳۸] رسید وبدین طریق توانست نظارت خودرا برتمام موسسات صفوی بسط‌دهد.

معزالدین محمد پسر شاه تقی‌الدین محمد درزمان شاه‌اسماعیل مقام صدر را بعهده داشته[۳۹]

جزو پنج شاهدی‌که ادعای شاه تقی‌الدین را در سال ۱۴۹۵ پشتیبانی‌کردند شخصی است بنام رئیس خزینی . شخصی از این خانواده بنام‌یاراحمد خزینی‌که امیرالامرای شاه‌اسماعیل‌بود.جزو اسامی‌که درمدرك مذکور ذکرگردیده نام قاضی‌نورالدین فریدی‌که پدرش یك‌شهیدبود دیده میشود وهمچنین نام‌یکی ازنوه‌های‌خواجه امیرقپان‌که یکی ازشهدای ساوه بوده است. این نشانه‌های کوچك بما اجازه میدهند تاارتباط یك گروه شیعه اصفهانی را در نظر گرفته وخصوصیات‌آنها را بهتر وروشن‌تردرك نمائیم وحوادث‌سال ۱۴۴۶ را بعنوان حادثه‌ای که توسط تعدادی انسان جاه‌طلب ساخته شده است، قبول نکنیم. این اقدام تاسف‌انگیز مانند اقدامات زیاد

۳۷ــ در مورد نقیب‌النقباء مراجعه کنید به رومر (Roemer)ویسبادن سال ۱۹۵۲ صفحه ۱۴۹. مدارکی راکه مطالعه‌کرده‌ایم لقب نقیب‌النقباء را به نقیب حسینی‌ها نمیدهند و فقط گاهی بین بعضی القاب دیگر سلطان‌النقباء بچشم میخوردکه فقط لقب افتخاری است ومربوط به شغل ومقام نیست .

۳۸ــ «لب‌التواریخ» صفحه ۲۵۷ .

۳۹ــ «تحفه‌ی سامی» صفحه ۲۳ .

دیگری، شبیه آنچه که‌درقرن پانزدهم‌بسیار مشاهده‌شده است، برای دوباره ساختن اجتماع تحت راهنمائی‌ها و حمایت مذهب معمول گردیده است. این‌مطلب را بارتولد چنین بیان‌کرده است: تاریخ نویسان هراتی دلیل اصلی شورش سلطان محمد را مشکلات مالی میدانند [۴۰] تاریخ نویسان یزد (جعفری، علی‌بن‌حسین) درهمان زمان اشاره به‌اشکالات مالی بزرگان اصفهان میکنند. اصفهانی‌ها گام اول را برای شورش برداشتند و از سلطان محمد که اصلا دراین فکر نبود خواهش‌کردند تاریاست این‌شورش‌را قبول نماید. چنانچه شیعه‌ها رهبران و بسط دهندگان یك فرضیه مخالف باقدرت حاکمه نبودند مسلما این واقعه چنین مهم جلوه نمیکرد و تنبیه‌آنان‌به‌این پایه سخت وغیر معمول نمیبود.

* * *

امیدهائی که تعدادی از شیعیان روشنفکر قرن از پسر جوان بایسنقر در دل خود داشتند ازنظرافکار عامه مردم‌که روزبروز متزاید میشد درمقابل ضعف سیاسی دستگاه حاکمه درمورد برطرف کردن‌ناراحتی‌ها وبدبختی‌های‌قرن‌بسیار پرمعنی میباشد: من‌مقاله بدون ابهامی درباره رشد همین‌عقاید درمحیط بسیارساده وکوچك شهر بم بچاپ رسانیدم. [۴۱]

برای درك عمیق قرن پانزدهم درایران باید جنبش فکری آن

۴۰ــ بار تولد Zivan صفحه ١٦

۴۱ــ نکات تاریخی مربوط به بم در زمان تیموریها و قره‌قویونلــوها در «فرهنگ ایران زمین» شماره ۲ صفحه ۲ــ۳ سال ١٩٥٤ .

زمان‌را مدنظرقرار دهیم و توجه داشته باشیم‌که‌آقای هینز(HINZ) متخصص برجسته تاریخ مالی از عهده بیان ارزش حقیقی خـوی انسانی آن برنیامده [۴۲] هدفهای شاه علاءالدین محمدحسین و بزرگان اصفهان روشن نیست . آنان وقت‌کافی برای عرضه‌کردن هدفهای خود نداشتند و درگیریهای مالی نیز اتفاقات پیش‌بینی نشده آنان را فلج کرده بود .

در اطراف شاهزاده مردان بزرگ و روشنفکر نیز وجـود داشته‌اندکه مهمترین انان شرف‌الدین علی یزدی مشاور اوست‌که نویسنده‌معروف آنزمان بوده‌است. شرف‌الدین ازمیان تمام‌مقصرین اصلی تنها فردی بود که بدار آویخته نشد . عقاید سیاسی وی در ظفرنامه که شرح‌حال‌تیمور است بخوبی روشن است . ظفرنامـه باروش بسیار موزون‌و بدیع و بااستفاده ازمنابع تاریخی‌ایکه‌توسط ابراهیم سلطان‌بن شاهرخ دوباره مورد مطالعه قرارگرفته بـود ، نوشته شده است . قضاوتهای پر تملق و شرم‌آور توأم با دوروئی‌و تزویرکه لحن ظفرنامه دارد، طبیعت شرکت شرف‌الدین‌را درنوشته مستور داشته ودرروایاتی که توسط ابراهیم سلطان نقل شده‌است نظرات‌کلی‌گروهی ازروشنفکران شیعه را درباره چگونگی پادشاه دلبخواه ، با پیروی از روش نوشته های مذهبی ، افزوده است .

شرف‌الدین بخاندان تیمور نوعی لقب «سید افتخاری» داده است وخاندان تیمور را به‌خاندان پیغمبر شبیه نموده ومتذکرشده است‌که هردو از محبتهای الهی همانندهم برخوردار بوده و قادر

۴۲ـ برلن لایپزیك سال ۱۹۳٦. نویسنده با اضافه کردن تزاوج دوبـارهٔ نبوغ آریائی به مطلب فرصت‌طلبانهٔ بازگشت ملی صفوی اکتفا کرده است .

به‌ابلاغ آنها میباشند [۴۳]

تیمور همانند پادشاهی که فرستاده خدا بوده است و فرامین الهی را اجرامینموده بیان‌شده وشرف‌الدین به‌وارث تیمور پیشنهاد مینمایدکه تیمور را برای خود سرمشق ونمونه قرار دهند.

صائن‌الدین علی‌ترکه [۴۴] که از خاندان معروف ترکهای اصفهانی است، جزو جمع شرف‌الدین علی‌یزدی بوده است. برادر بزرگ صائن‌الدین یعنی صدرالدین وپدرش افضل‌الدین به‌جمع معتقدین حروفیه (عرفان) پیوستند [۴۵] واین اعتقادات عرفانی درتوده‌ها بعنوان‌اعتراضات اجتماعی‌نمایان‌میشد. خود صائن‌الدین که به‌وی تهمت صوفی‌گری‌زده بودند یکی ازاشخاص همیشه‌مظنون بود. پس‌از سوءقصد احمدلر به‌شاهرخ، صائن‌الدین به‌زندان‌افتاد. دوشعر نامه‌پراز سوز وشکایت او بنام «نفثةالمصدور» که‌بیان‌کنندهٔ حیاتی توأم با دربدری بود، برملا شده مورد ایذاء داروغه قرار گرفت وشاخص‌سرنوشت‌متفکرین‌آزادیخواه درزمان سلطنت‌شاهرخ میباشد [۴۶] درچندین نوشته به روشنی اظهار میداردکه سنی است. «رساله دراعتقاد» بقلم اوکه بمنظور برطرف‌کردن اتهامات وارده مبنی برمخالف بودن او باعقاید عمومی نوشته شده مثال خوبی

۴۳ـ ظفرنامه ـ منتشرشده درکلکته، جلد ۲ صفحه‌های ۴۴۱ و ۴۴۲.

۴۴ـ «مدارك مربوط به بیوگرافی شاه نعمت‌الله ولی» صفحه ۷۰.

۴۵ـ هـ ـ ریتر در «Oriens» (مشرق زمین) سال ۷ شماره ۱ (۱۹۵۴) صفحه ۱۵ بموجب خوابنامه.

۴۶ـ مراجعه شود به مقدمه نشریه توسط سید محمدرضا جلالی نائینی از ترجمه فارسی‌توسط افضل‌الدین‌ترکه‌کتاب «الملل‌والنحل» شهرستانی‌صفحه‌های ۴۶ تا ۵۰ و به «سبك‌شناسی» بهار شماره ۳ صفحه‌های ۲۳۰ تا ۲۳۶.

است برای مشخص نمودن طرقی که معترضین میتوانستند دنبال‌کنند . پس‌از بی‌اثر نمودن اتهامات دست به‌حمله متقابل زد، او تحمل و بردباری شاه شجاع را تذکرداد و درپایان بااشاره‌به‌پاسخ غزالی به اتهامات مشابهی،چنین مینویسد . این پاسخ‌دائمی‌نبودن و تزلزل پذیری حکومت را بـه شاه یادآور میشود و اینکه در روز رستاخیز باید جواب همه بدبختها ، برهنه‌ها و گرسنه‌ها را بدهد، توجه وی را به‌فلاکت عمیق و بی‌عدالتی‌که در کشورش حکمفرما است، جلب مینماید .

وقتی ریومدرکی را که در موزه بریتانیا موجود است ، شرح میداد، متوجه شده است که صفحات آخر متن ، رساله‌ای از غزالی میباشد و تصورکرده‌که این ترغیبات پرحرارت‌کار صائن‌الدین‌ترکه است [۴۷] اشتباه ریو بنحوی نشان دهنده هدفی است که نویسنده

۴۷ــ ریو این رساله را به صائن‌الدین ترکه نسبت میدهد بااینکه نام وی نه‌تنهادراین رساله بلکه‌درچهاررساله‌دیگرکه درموزهٔ بریتانیایافت‌میشودبرده‌نشده است. ولی‌چون‌این‌چهاررساله‌در Add ۱۶/۸۳۹ بازهم یافت میشود کـه درآنجا صائن‌الدین ترکه بعنوان نویسنده آنها نام برده شد ، ریو اعتقاد دارد که «رساله اعتقاد» با «رساله‌ای در اعتقاد» هم نوشته اوست. درستی این استنتاج حتمی است ولی ریو توجه‌نکردکه نام صائن ترکه در رساله‌اعتقاد ms. Cité Fol. 135 b یافت میشود علاوه براین رساله مزبور منابع اوتوبیوگرافیکی را که ریو تصور کرده پیدا کرده است دربرندارد و موضوع مربوط است به غزالی‌ویکی ازوزرای سلجوقی فخرالملك پسر نظام‌الملك وصائن‌الدین بروشنی این را بما می‌فهماند . متن ms. Add 23, 983 عوض شده است. مراجعه شود به متن جدیـدالانتشـار عباس اقبال بنام « مکتب فارسی غزالی » تهران ۱۳۳۳ر۱۹۵۴ صفحه ٦ تا ۱۱ که در آن صاحب‌نامه بدرستی سنجر میباشد (ونه محمد ملکشاه ، فخرالملك وزیر محمد ملکشاه نبوده است) . اقبال صفحه ٤ پاورقی شماره ۲ نشان میدهد که این نامه بتاریخ ۵۰۳ میباشد .

«رساله دراعتقاد» داشته است .

یکی از عاملین مهم وقایع سال ۱٤٤٦ نود صائن‌الدین یعنی افضل‌الدین ترکه بود. وی در ۱۳ رمضان سال ۸۵۰ مطابق با ۲ دسامبر ۱٤٤٦ به تحریك گوهرشاد، همسر بانفوذو پرقدرت شاهرخ، درحالیکه خاندان تیمور را نفرین میکرد بیکی از دروازه های ساوه بسته آویخته شد .

نقیب‌های حسینی اصفهان
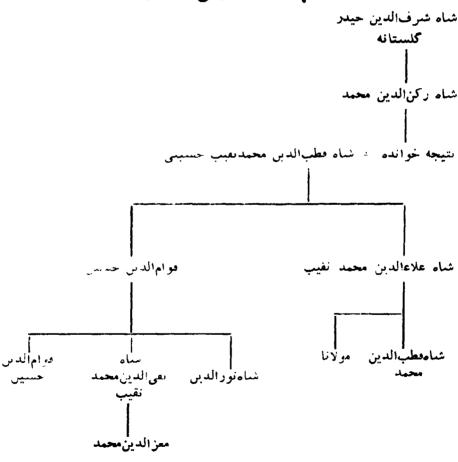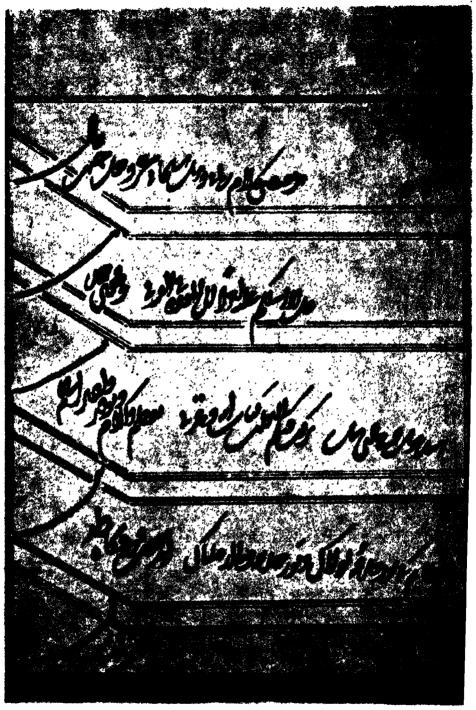
الحمد

بالقدرة الكاملة الالٰهية

والقوة الشاملة الاحمدية

ضمایم

خوانندگان و ما
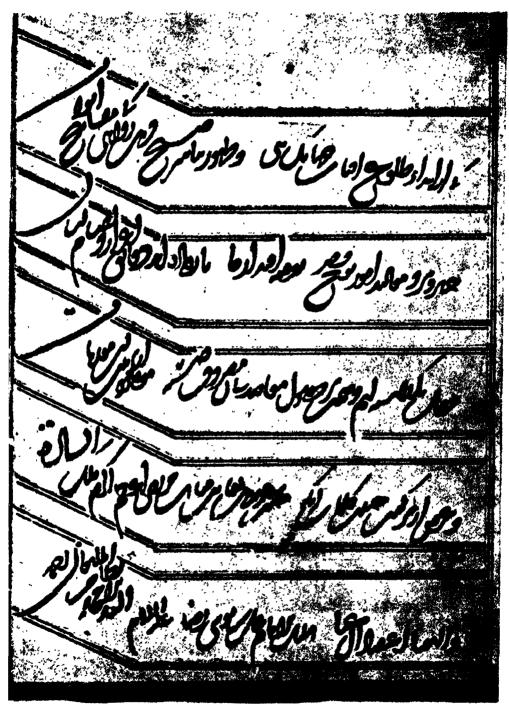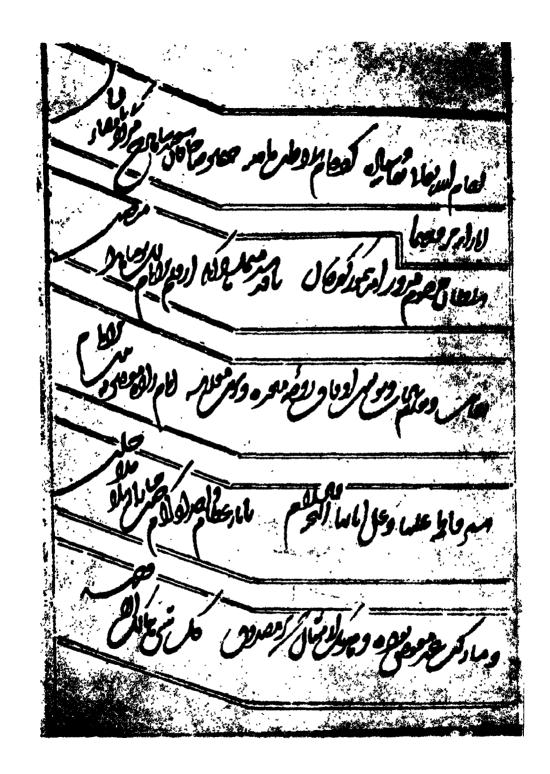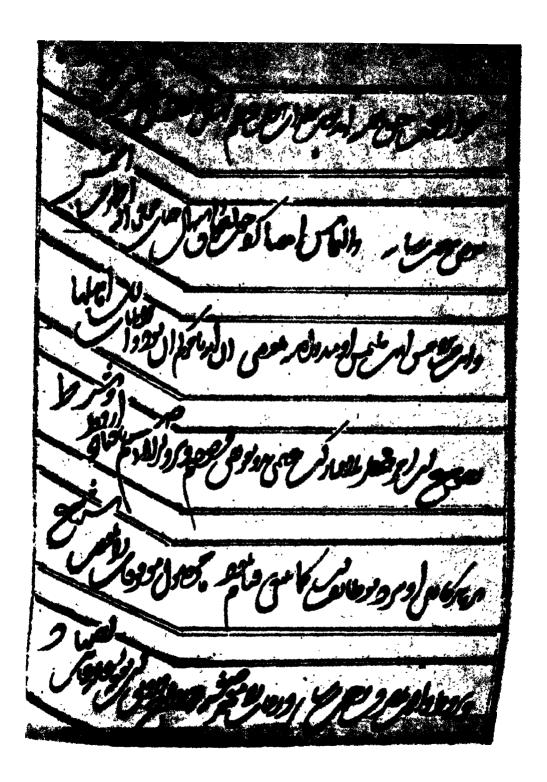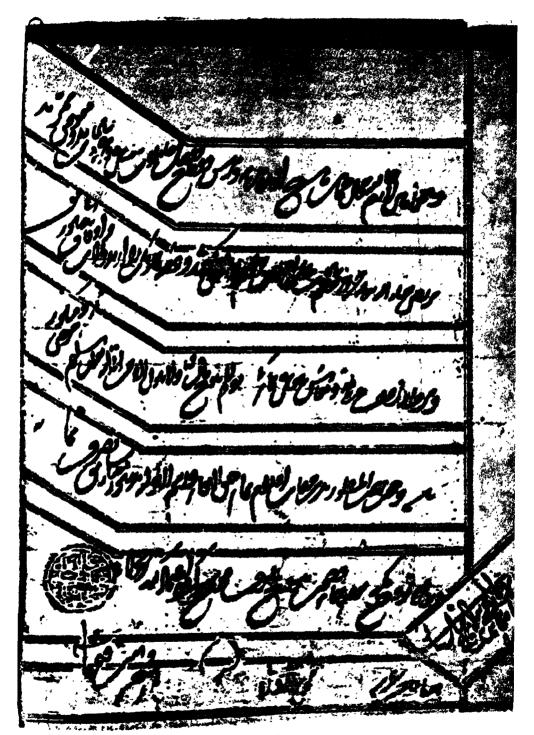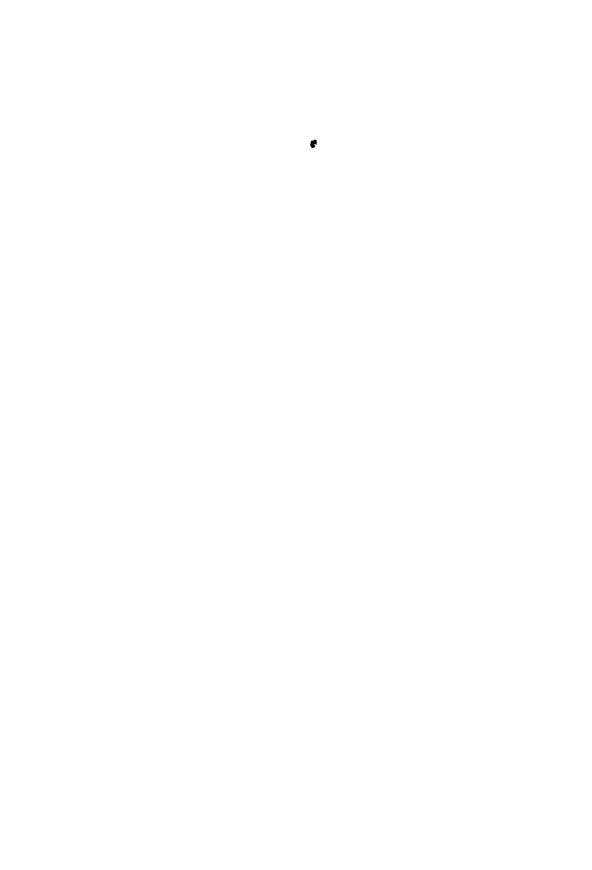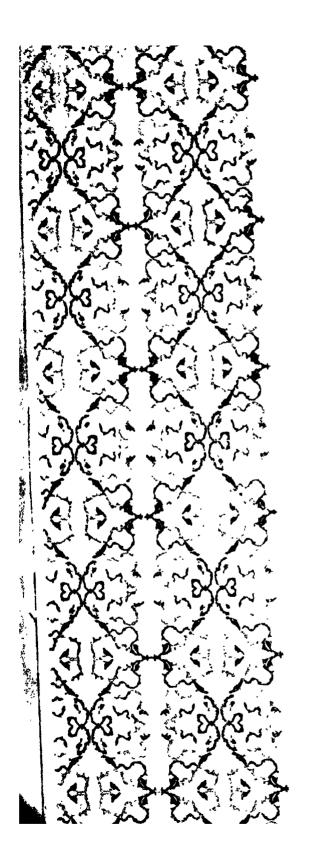
آقای دکتر جان ـ ر ـ پری Dr.John.R. Perry استاد بخش تاریخ و فرهنگ و زبانهای خاور نزدیك در دانشگاه شیکاگو طی نامه‌ای مهرآمیز که به زبان فارسی و خطی خوانا به مجله بررسی‌های تاریخی فرستاده‌اند. مطالبی در مورد مقاله آقای مهدی روشن ضمیر (راجع به زندیه) نوشته‌اند که ما عین نامه ایشان را برای مطالعه خوانندگان چاپ نمودیم . امید است که آقای مهدی روشن‌ضمیر نیز با مطالعه نامهٔ مزبور نظرات خود را ارسال دارند تا در جواب آقای دکتر جان ـ ر ـ پری و همچنین خوانندگان علاقمند دیگر در شماره آینده چاپ گردد.

بررسیهای تاریخی

۲۱ اوت ۱۹۷۵/ ۱ شهریور ۱۳۵٤

مدیر محترم مجلهٔ بررسی‌های تاریخی :

اجازه بفرمائید قبل ازهرچیز بهینت تحریریهٔ این مجله اظهار تبریك و امتنان نمایم از اینکه در مدتی نسبهٔ کوتاه چنین مقالات دلچسب واسناد با ارزش جمع نموده و بدسترس علاقمندان تاریخ چه در ایران چه در خارج فراهم ساخته‌اند. اینجانب بارها نه تنها از مقاله‌های مجله بلکه از بخش «خوانندگان و ما» لذت برده‌ام و مطمئن شدم که بوسیله چنین رد و بدل معلومات و نظریات کار تحقیقات تاریخی با سرعت بیشتر پیشرفت میکند. بنده چندین سال سرگرم بررسی دوره زندیه هستم و بنابراین میل دارم نکاتی چند از سه مقاله تألیف دکتر مهدی روشن‌ضمیر مورد بحث قرار دهم .

۱ــ درضمن قسمت دوم از مقاله ایشان «پژوهشی نو دربارهٔ روابط ایران وبیگانگان درسده دوازدهم هجری»که درسال ششم شماره ٦ انتشار یافت آقای روشن ضمیر با نقل از گلشن مراد اثر ابوالحسن غفاری ادعا مینماید (ص ٦٨) که در سال ۱۱۸۰ هجری (٦٧ــ۱۷٦٦ میلادی) یك‌گروه نمایندگی تجارتی روسیه درشیراز بخدمت‌کریم خان زندرسید . اینکه مؤلف‌گلشن مراد نماینده‌مزبور را به «ایلچی پادشاه خورشید کلاه روس» مشخص مینماید درست

است ولی چون اسم همان شخص را مستراسکپ (Mr. Skipp) مینویسد احتمال برآن میرود که با یك نفر انگلیسی ــ نه روسی ــ کار داریم ؛ و در واقع از مضمون نامه های محفوظ در آرشیو کمپانی هند شرقی انگلیس .

(Bombay Public Consultations, XXIX, January-November 1767)

و نیز از آرشیو ملی فرانسه

(Correspondance Consulaire, Affaires Etrangères, Perse, B 1, 175, 27 Septembre 1767)

معلوم میشود که در همان سال یك نمایندهٔ کمپانی انگلیس بنام جورج اسکپ (George Skipp) در شیراز بخدمت وکیل زند رسید . احتمال دارد همان نمایندهایست که آقای روشن ضمیر با نقل از رستم‌التواریخ در بخش نخست همین مقاله (سال ششم شماره ۲ ص ۲۸۷) آمدن هیئت او را ذکر میکنند . غفاری هرطور باشد تابعیت این نماینده را غلط نوشته است . قابل توجـه اینست تا آنجـا که بررسی کـردهام هیچیك از منابع دیگر از وجـود ارتباط دیپلوماسی بین‌ایران و روسیه در دورهٔ زندیه ــ قبل‌از زمان علیمرادخان که در زیر بآن اشاره خواهد شد ــ خبری ندارد ؛ و اگر چنین تماس بود البته انگلیسها و فرانسویها که فعالیتهای رقیبشان را تحت‌نظرداشتند فوری بآن‌پی‌برده وآنرا ذکر میکردند.

۲ــ در همان صفحه (واین نیز در پاورقی ص ۲۰۲ مقاله «گوشه‌ای از تاریخ گرجستان» تألیف آقای روشن ضمیر در سال ۸ شماره ۵ تکرار شده است) این رویداد مهیج از اوراق رستم‌ــ التواریخ ومجمل‌التواریخ (که بجای این «گلشن مراد» بطور اشتباه نوشته شد، ر.ك . بپاورقی ۳۹) نقل میشود : هنگام محاصره بصره

بدست ارتش زندیه (۱۱۸۹ هجری /۷٦ـ۱۷۷٥ میلادی) و روسها عده‌ای سرباز بدربند فرستادند تا از طریق گرجستان و با کمك گرجیها بعثمانیان حمله کنند، ولی فتحعلی خان قبه‌ای حاکم دربند و سایر خانان آذربایجان بدستور کریم خان زند جلو سپاه روس گرفته آنها را شکست دادند.

نسبت باین روایت چندین اعتراض بخودی خود بنظر میرسد: اولا درهمان موقع روسها توسط عهدنامهٔ کوجك فینارجه (ژوئیه ـ ۱۷۷٤) باعثمانیان در آشتی بودند در حالیکه کریم خان در دو جبهه با عثمانیان وارد جنگ شده بود. ثانیاً از دلایل دیگر واضح میگردد که اختیار وکیل زند در شمال آذربایجان و قفقاز آنقدر نبوده تا برامرای مستقل و یا نیم مستقل از قبیل فتحعلی خان دربندی و کاظم خان قراجه داغی امر و نهی داشته باشد. این حملهٔ روسها واقعاً اتفاق افتاد اما موجب و نتیجهٔ آن باشرح مورخین زندیه کاملا فرق دارد: چنانکه از مدارك روسی روشن میگردد.

(P. G. Butkov, Materialy dlya novoy istorii Kavkaza S 1722 Po 1803: III, 134-5)

در سال ۱۷۷٥ یك سپاه روسی بفرمان سرلشکر دی‌مدیم (de Medem) برضد اوسمی قره‌قیطاق (خان لزگیها) حمله کرد.

تنها علت آن انتقام گیری بود چون اوسمی یك مسافردانشمند روسی را بنام گمیلین (Gmelin) زندانی کرده و کشته بود. اتفاقاً در همان موقع اوسمی رقیب خود فتحعلی خان را در شهر دربندسخت محاصره میکرد پس‌از ورود ناگهانی روسها وشکست‌یافتن‌لزگیها. باعث گردید که فتحعلی خان نجات یابد و دوباره نفوذ پیشین خود را در اطراف دربند و باکو برقرار نماید. اما با وجود تقاضا های

فتحعلی خان و نیز ایرکلی (Erekli. Heraclius) پادشاه گرجستان (که میخواستند سپاه روس را برعلیه دشمنان خود بکار ببرند) تسارینا کاترین اکیداً قدغن نمود که قوای روس در سیاست محلی دخالت نکنند و بعداز اقامتی کوتاه مدت در شهر دربند دی مدیم بروسیه عقب نشینی کرد .

این تاخت و تاز بقدری بنفع فتحعلی‌خان انجامید که عباسقلی اقا با کیخانوف (مؤلف گلستان ارم ، تاریخ شیروان و داغستان از اوایل تا سال ۱۸۱۳/۱۲۲۸ که برای حوادث شمال ایران در سده دوازدهم هجری دارای ارزش بسیار است) در صفحه ۱۶۵ ادعا مینماید علت اصلی آن مساعدت فتحعلی‌خان بوده ولی ازمدارك بوتکوف آشکار میگردد نه بخاطر او بود و نه بزیان عثمانیان ویا ایرانیان . نادرستی و روایت مورخین ایران جنوبی اثبات میکند که وکیل زند هم از آن کم اطلاع داشته هم دارای اختیار دخالت نبوده است . خلاصه‌ای از این رویداد بزبان انگلیسی درکتاب‌لنگ

(D. M. Lang, The Last years of the Georgian Monarchy, 177-8)

و در تاریخ قفقاز اثر بدلی

(J. F. Baddeley, the Russian Conquest of the Caucasus, 37-8)

پیدا میشود .

۳ــ راجع بهیئت نمایندگی کــه در سال ۱۷۸٤ از روسیه بخدمت علیمردان خان زند رسید از گزارش آقای روشن ضمیر (سال ششم شماره ٦ ص ۷۰) بنظر میآیدکه‌روسها دراین معامله پیشقدم شدند درحالیکه بقول مدارك بوتکوف (ج ٦ ص ۹ــ۱٤۸ ، ج ۳ ص ۱۷۹ ، ۱۸۲) علیمراد خان قبلا به تسارینا‌کاترین‌پیشنهاد

کرده بود که در مقابل شناسائی رسمی و کمك روس برضد رقیب خود آقا محمد خان قاجار تمام توابع ایران در آنطرف رود ارس را بروسیه اهدا کند و هیئت نمایندگی کلونیل تمارا برای مذاکره همین مسئله رهسپار اصفهان‌شد . چنانکه معلوم‌است وفات‌ناگهانی علیمراد خان این تماس را قطع کرد . اما بهرصورت ایرکلی پادشاه گرجستان یك سال پیش (۱۷۸۳م) توسط عهد نامهٔ گیورگیفسك (Giorgievsk) از وابستگی بایران صرف‌نظر کرده و ادارهٔ امور خارجی مملکت خودرا با توابع آن گنجه و قراباغ باختیار روسیه گذاشته بود علیمرادخان گویا بموجب پیشنهاد نابهنگامش میخواست علیرغم فرصتی از دست رفته هرنفعی که ممکن باشد عاید خود گرداند (رجوع کنید به لنگ ، ص ٤ـ۱۸۳) .

چنین مینماید که آقای روشن ضمیر برای شرح ایشان ازاین حوادث ــ که بطور کلی روایتی صحیح و معقول است ــ در مطالعهٔ مواد اروپائی بیشتر از مآخذ ثانوی استفاده و بآن اعتمادکرده‌اند. نظر باینکه تعداد نسبتاً زیادی از منابع اصلی راجع بتاریخ زندیه در آرشیوهای انگلیس و فرانسه و هلند و شوروی وجود دارد که برخی ازآن منتشر گردیده، برای تحقیقات اساسی و مخصوصا در مطالعه روابط ایران بابیگانگان باید اولامعلومات مناسب راازچنین منابع با گزارشهای مورخین ایرانی مقایسه کرد تا اوضاع و فعالیتهای طرفین روشن گردد و در شرح خصوصیات مهم اشتباهی نشود که شاید بسوء تفاهم عمومی منجر گردد .

با احترامات صمیمانه

جان ر. پری John R. Perry

دانشگاه شیکاگو

کنگره های ایرانشناسی

باپیشرفت و توسعه همه جانبه علوم و فنون در جهان ، بشر هر روز به موضوعات جدید و تازه‌ای دست می‌یابد که این دست‌آوردها در مجموع حرکت چرخهای پیشرفت گیتی را سریع‌تر مینماید. بدین‌سبب تحقیق و تتبع بعنوان پایه‌واساس این‌پیشرفتها مورد توجه خاص همگان می‌باشد .

در این مهم وظیفه دانشمندان و پژوهندگان کشورما که در طول تاریخ همواره پرچمدار و پایه گزار تحقیق و نوآوری هـای مهمی برای مردم میهن‌ما و کلیه جهانیان بوده‌اند رسالتی است مهم و خطیر .

خوشبختانه در سالهای اخیر با الهام از منویات و حمـایت اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران تـوجه بارزش های معنوی فرهنگ ملی ، تحقیق در مسایل گوناگون‌علمی و اجتماعی در دستور کار بسیاری از مراکز علمی و سایر مؤسسات اداری و خصوصی کشور قرار گرفته است و عده‌ای از هموطنان دانشمندما در موضوعات‌گوناگون مشغول بررسی و تحقیق‌می‌باشند.

از آنجا که تحقیق و بررسی در انحصار و اختیار اشخاص و گروه خاصی نیست همه محققین و پژوهشگران کشورما بنحوی مورد تشویق و حمایت قرار میگیرند تا جائی که بهمین منظور همه ساله طی مراسم ویژه‌ای که از طرف بنیاد پهلوی برگزار میگردد مؤلفین و مترجمین بهترین کتب در رشته های گوناگون به پیشگاه مبارك شاهنشاه آریامهر معرفی شده و مفتخر به دریافت جوایز ارزنده‌ای از دست مبارك شاهنشاه میگردند . هم چنین در سالهای اخیر از طرف علیاحضرت شهبانوی ایران نیز به بهترین محقق در رشته های گوناگون علمی جوایزی اهداء میگردد .

برای کشور پرافتخاری مانند ایران بحق حفظ و حراست فرهنگ ملی و درك و انجام رسالت تاریخی و انسانی قوم ما دراین عصر مهم و دشوار است ولی با ایمان و علاقه و اعتقاد و درك محتوای این مسئولیت انجام آن سهل و آسان میگردد .

در این عصر با الهام از منویات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر بزرگ ارتشتاران در اجرای این هدف اساسی تحقیقات در زمینه های ملی و اجتماعی بصورت گسترده‌ای افزایش یافته است و مؤسسات و دانشمندان کشور ما با میل و رغبت بیشتری به پژوهش وتفحص می‌پردازند . بحق‌کوشش وفعالیت‌دانشمندان ما در زمینه های علمی و صنعتی باید بیشتر و سریع‌تر از سایر ممالك جهان باشد تا فاصله‌ای که در قرون گذشته پیش آمده است جبران نمائیم .

معرفی هرچه بیشتر میراث فرهنگی نیاکان ما که یادآوردوران شکوه وجـلال تاریخ جهان است بعهده همه ایرانیان پاك سرشتی است که در این مرز و بوم با سربلندی وافتخار زیر پـرچم سه رنگ مقدس ایران زندگی میکنند. پژوهش ومطالعه در رشته‌های

گوناگون تحقیقات ایرانشناسی بیش از سایرین بعهده ما محـول شده است زیرا دراعصارگذشته در اکثر رشته های‌علوم دانشمندان بنامی داشته‌ایم که نظریات و تجربیات آنان هنوز هم مورد قبول و استفاده دانشمندان مراکز علمی جهان می‌باشد و اکنون در این دوران مهم باید همه ما با پیگیری و آگاهی از دانش گذشتگان‌خود پژوهشهای آنان را دنبال نمائیم .

در اجرای این هدف مقدس مطالعه و تحقیق در زمینه های ایرانشناسی شامل : تاریخ و جغرافیا . معارف اسلامی ، زبان و دستور فارسی ، فلسفه ، عرفان ، باستانشناسی و هنر و سایرعلومی که ایرانیان پایه‌گزار آن بوده ویا دربسط و توسعه‌آن سهم‌بسزائی داشته‌اند هم‌اکنون بشکل نیکوئی شکل‌گرفته و مستمرگشته است .

بطوریکه در شهریور ماه جاری «سومین کنگره ایران شناسی ۱۰ تا ۱۷ شهریور» در تهران ششمین کنگره «تحقیقات ایرانی در تبریز ۱ تا ٦ شهریور» و سومین کنگره جغرافی دانان ایران «۹ تا ۲۲ شهریور» در تهران برگزار گردید .

گرد همآئی دانشمندان ایرانی در رشته های مختلف ، ارائه طریق و آشنائی آنان با تحقیقات یکدیگر و دعوت از ایرانشناسان سایر کشورها در عمل ایجاد محفلی است برای انجام رسالت‌تاریخی و توجه همگان بـه نتایج تحقیقات آنـان کـه نتیجه ارزنده آن شناسانیدن تاریخ و فرهنگ شکوهمند ایران به جهانیان میباشد که مجله بررسیهای تاریخی ازابتدای انتشار تاکنون این هدف را سرلوحه کار خود قرار داده است .

سومین کنگرهٔ جهانی ایرانشناسی

کنگرهٔ بین‌المللی پژوهشهای میترائی

سومین کنگره از سلسله کنگره های جهانی ایران شناسی که از سال ۱۳۴۶ هرچهار سال یکبار توسط کتابخانه پهلوی در ایران برگزار میشود ، در بامداد روز دو شنبه ۱۰ شهریور ماه ۱۳۵۴ (اول سپتامبر ۱۹۷۵) ، تحت سرپرستی عالیه علیا حضرت شهبانوی ایران و با پیام معظم‌لها در تهران گشایش یافت .

این تصمیم در نخستین کنگره ایران شناسی سال ۱۳۴۶ که توسط اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران گشایش یافت اتخاذ شد و براساس آن دومین کنگره در سال ۱۳۵۰ همزمان با جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران در شیراز تشکیل گردید .

کلیه مباحثات و سخنرانیهای این کنگره به موضوع واحد «مطالعات میترائی» یعنی یکی از درخشان ترین و عالی ترین فصول تاریخ اندیشه و فرهنگ نژاد ایرانی و [illegible] گسترش شگفت‌انگیز این آئین در سراسر جهان [illegible] باستانی و تأثیر آن در تحول فرهنگی و اجتماعی جامعه بشری ، بخصوص اثر عمیق آن در عالم مسیحیت اختصاص داشت و یکصد دانشمند ایران شناس خارجی که همه آنها متخصص مطالعات میترائی دارای آثار تحقیقی دراین باره هستند از ۲۲ کشور جهان (به ترتیب الفبائی: آلمان، اتحاد جماهیرشوروی، اتریش، اسپانیا، [illegible] انگلستان، ایالات متحده‌امریکا، ایتالیا، ایرلند، بلژیک، [illegible] ترکیه ، رومانی ، ژاپن ، سوئد ، سویس ، فرانسه ، لبنان ، مالزی مجارستان ، هلند و هند) و بیست دانشمند ایرانی که عموماً نیز در رشته پژوهشهای مهر شناسی سابقه کار و تخصص دارند شرکت نمودند . در جلسات این کنگره که یکهفته بطول انجامید

۵۷ سخنرانی ایراد گردید که کلیه آنها و همچنین سایر مقالاتی که فرصت قرائت آنها نبود و یا بعداً تهیه خواهد شد باضافه فهرست کامل اسامی دانشمندان ایرانی و خارجی عضو کنگره و شرح‌حال و بخصوص فهرست آثار و تتبعات و تحقیقات آنان درباره ایران‌در نشریه‌خاصی همراه‌باگزارش‌کامل‌کارکنگره توسط‌کتابخانه پهلوی انتشار خواهد یافت که در اینجا احتیاجی به توضیح بیشتر ضروری بنظر نمیرسد .

ششمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی

تبریز ۱ تا ٦ شهریور ماه ۱۳۵٤

در امتثال فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه‌آریامهر بزرگ ارتشتاران مبنی برشناخت هرچه بیشتر مبانی فرهنگ ملی از جنبه‌های مختلف تخصصی و همچنین به‌منظور فراهم‌آوردن امکانات لازم برای عرضه اخرین پژوهشهای دانشمندان و ایجاد تحرك بیشتر در دانش پژوهان جوان . دانشگاهها و مراکز پژوهشی کشور اقدام به برگزاری کنگره تحقیقات ایرانی کردند و لزوم [illegible] این انجمن علمی و ملی را وجهه همت خود قرار دادند

نخستین اجلاس این کنگره در شهریور ماه ۱۳٤۹ با پیام الهام بخش شاهنشاه در دانشگاه تهران گشایش یافت و جلسات بعدی این مجلس علمی بشرح زیر برگزار شده است .

دانشگاه فردوسی – مشهد ۱۱ تا ۱٦ شهریور ماه ۱۳۵۰ .
بنیاد فرهنگ ایران – تهران ۱۱ تا ۱٦ شهریور ماه ۱۳۵۱ .
دانشگاه پهلوی – شیراز ۱۱ تا ۱٦ شهریور ماه ۱۳۵۲
دانشگاه اصفهان ۱۱ تا ۱٦ شهریور ماه ۱۳۵۳ .
وامسال نیز این کنگره در دانشگاه [illegible] شهریور ماه ۱۳۵٤ برگزار گردید .

کنگره امسال شامل شعبه‌های زیر بود .

۱ـ زبان فارسی (دستور و زبان شناسی) .

۲ـ ادبیات فارسی .

۳ـ ادبیات معاصر .

٤ـ فرهنگ عامه و گویشهای ایرانی .

٥ـ تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران در دوره اسلامی .

٦ـ کتاب شناسی و نسخه شناسی .

۷ـ فلسفه و عرفان .

۸ـ علوم و معارف اسلامی .

۹ـ تاریخ و فرهنگ ایران باستان .

۱۰ـ باستان شناسی و هنر .

۱۱ـ بررسی مسایل و مشکلات مربوط به تحقیقات ایرانی (بحث و سمینار) .

رئیس کنگره ششم آقای دکتر محمد علی فقیه رئیس دانشگاه آذرآبادگان و دبیر ثابت کنگره آقای ایرج افشار میباشد .

پس‌از سرود شاهنشاهی در ساعت ۹ بامداد کنگره توسط تیمسار سپهبد اسکندر آزموده استاندار آذربایجان شرقی افتتاح گردید و آقای دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان و رئیس پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی و سپس آقای دکتر محمد علی‌فقیه مطالبی ایراد نمودند .

در این کنگره ۲۱۳ نفر دانشمند که همگی از استادان و محققان کشور میباشند سخنرانی نمودند ٥ نفر آنان در جلسات عمومی که در روز های کنگره قبل‌از کار جلسات شعبه‌ها همه روزه در تالار خواجه رشیدالدین تشکیل میگردید و ۲۰۸ نفر درشعبه های فوق سخنرانی نمودند . امید است با چاپ سخنرانی‌های دانشمندان مجموعه کامل و ذیقیمتی در دسترس علاقمندان به تاریخ و فرهنگ ایران و خصوصاً دانشجویان قرار داده شود .

بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایرانشناسی

مدیر مسئول وسردبیر : **سرهنگ یحیی شهیدی**

مدیر داخلی **سرگرد محمد کشمیری**

نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ــ اداره روابط عمومی

تاریخ و آرشیو نظامی

بهای این شماره	**برای نظامیان‌ودانشجویان**	**۳۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۶۰ ریال**
بهای اشتراک سالانه ۶ شماره در ایران	**برای نظامیان‌ودانشجویان**	**۱۸۰ ریال**
	برای غیرنظامیان	**۳۶۰ ریال**

بهای اشتراک در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراک ، وجه اشتراک را به حساب ۷۱۴ بانک مرکزی با ذکرجملهٔ «بابت **اشتراک مجلهٔ** بررسی‌های تاریخی» پرداخت و رسید بانکی را بانشانی‌کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری ــ شعبات امیرکبیر
و سایر کتابفروشی های معتبر

جای اداره : تهران ــ میدان ارک

تلفن ۵۲۲۴۲۲

نشریه

ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commander's Staff

Tehran — Iran

چاپخانه ارتش شاهنشاهی